

هذه صورت نامه حضرت
شیخ خالد بغدادی مجددی
بخلیفه خود حضرت سید طه
حکاری شمرینی رضی الله عنهما

حق تعالی منظور نظر فقرا سید طه را بفنا و بقای اتم
مشرف گرداناد بمنه نامه اخلاص علامه که بنامزد
این مسکین قلمی نموده بودند رسید از رواج طریقه
علیه و ختم کلام الله مجید که نوشته بودند بسیار
مسرور شدیم بشرط اخلاص عبادالله هرچند بعبادت
الهی جلّ و علا و اتباع سنت رسالت پناهی صلی الله
علیه و علی آله و صحبه و سلم بواسطه شما پردازند
بمقدار اجر همه در دفتر اعمال شما ثبت خواهد شد
خبر وافی اثر (مَنْ سَنَّ سُنَّةَ حَسَنَةً) الخ. شاهد اینحال
و ماصدق اینمقال است و السلام علیکم ورحمة الله و
برکاته.

اضعف العباد خالد النقشبندی المجددی

مَنْ لَمْ يَلْمِ يَلْمِ يَلْمِ يَلْمِ
مَنْ لَمْ يَلْمِ يَلْمِ يَلْمِ

مَنْ لَمْ يَلْمِ يَلْمِ يَلْمِ
مَنْ لَمْ يَلْمِ يَلْمِ يَلْمِ

حضرت مجدد الف ثانی
الشیخ احمد سرہندی قدس سرہ

قد اعنتی بطبعہ طبعہ جدیدہ بالا وفت

وقف الاخلاص



یطلب من مکتبہ الحقیقہ بشارع دار الشفقة بفتح ۵۷ استانبول - ترکیا

میلادی

هجری شمسی

هجری قمری

۱۹۸۹

۱۳۶۷

۱۴۰۹

(تنبیہ)

من أراد أن یطبع هذه الرسالة وحدها أو یترجمها الى لغة أخرى فله من الله الاجر الجزيل ومنی
الشکر الجمیل و كذلك جميع کتبی کل مسلم ماذون یطبعها بشرط جودة الورق والتصحيح

حضرت مجدد الف ثانی
 الشیخ احمد سید ہندی قدس سرہ

هر لطافت از زبان بور پس پرده غیب
 هر در صورت خوب تو عیان ساخته اند
 هر چه بر صفا اندیش کشد صلاک خیال
 سخن مطبوع تو زیبا تر از ان ساخته اند

- ۱- بعد کتاب الله و بعد کتب ستہ افضل کتب مکتوبات است
- ۲- مانند مکتوبات امام ربانی هیچ کتاب چاپ ^{کرده} نشده است

النقشبندی المجددی الخالدي
 از علماء و سادات ترکیه
 آرواسی زاده
 عبد الحکیم بن مصطفی

بصیرت اول - قال الله تعالى الآيات اولياً، الله لا خوف عليهم ولا هم يحزنون الذين آمنوا وكانوا يتقون لهم
 البشرى في الحياة الدنيا وفي الآخرة لا يتبدل بكلمات الله ذلك هو الفوز العظيم - وفي صحيح البخاري عن ابي هريرة
 رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الله تبارك وتعالى قال من عادى لي ولياً فقد
 اذنته بالحرب وما تقرب الي عبدي بشئ احب الي مما اقتربت عليه وما ينزل عبدي بمقرب الي بالنوا
 حتى اجابة فاذا احببته كنت سمعه الذي يسمع به وبصره الذي يبصر به ويده التي يبطش بها ورجله التي
 يمشي بها وان سألني اعطيته والين استعاذني لا عيذاب الله -

بصیرت دوم - بیدارست که کشف اهل الصداقت و درست است و لیکن در بعض اوقات حقیقت الامر را بطریق اجمال درسی یا
 در بعض اوقات تفصیل در بعض اوقات شبکی در بعض اوقات بغیر محاب - و متبعان کلام صوفیه ناچار انداز دانستن اجمال
 و تفصیل و اغماض نظر از مخالفه که قابل را در میان کلام مجمل و کلام مفصل می باشد و نیز هستنی است که حقائق اجمالی که بر اهل الصداقت
 میشود چون لغت و عرف از تعبیر آن کوتاه است این طائفه لفظی از کتاب و سنت که بحسب فن اشاره و اعتبار بر آن عمل توان کرد میگیرند و آنرا
 عنوان آن حقائق اجمالیه فائض بر قلب ایشان میگردانند و سخن را با آن مربوط میسازند و آن معارف غامضه را در پرده آن لفظ او میفرمایند -
 مطالو کنندگان متفرس را لازم که از خصوصیت این لفظ اغماض کنند و سطح نظر خود را در حقیقت اجمالیه و معرفت غامضه سازند چنانکه

در صورت کلامی است که محض بنقد نیاید و ظفار و ذنب آمد و بچه ندارد - و یا تشابهات کلام ایشان را موافق
 حکمت کلام شان تاویل کنند و یا اجمال المر و العلامیه و گذارند و معذور دارند چرا که این قوم را عذرهای بسیار عارض میشوند گاه
 در قلبه حال عبارات ایشان بر امدت ایشان مساعدت نمی کنند و گاه اطلاع بر اصطلاح ایشان بیشتر نمی آید و گاه در معلومات
 بنا بر فلت و هم و خیال خطا واقع می شود و در آن خطا مثل خطا اجتهادی معذور اند بلکه یک درجه صواب یابند -

بصیرت سوم - بدانکه بعد از نزول رسال از هجرت نبوی علی صاحبها الف الف صلوة و تسلیم و تحمیح دوره دیگری شده است که بعض
 اقتیارات اجمال فیوض متقدم است و بعض اقتیارات تفصیل فیوض سابقه - و حضرت شیخ محمد قدس سره این دوره را
 با معارف منتهیه این دوره از زبان شیخ بطریق رمز و ایما سر زده و بسیار از علوم غیر متعارفه که در قرون اولی شهوده با تخریر شیوخ
 داشته و بعد قرون ثلثه در پرده کون رفته از جناب ایشان بظهور پیوسته بجهت خصوصیت طینت مطهره حضرت ایشان که از یقینیت
 مقدسه حضرت رسالت تکب بوده و فتح قلب ارشادین بود است و بر دست او بسیار از گران با دیده طبیعت و بدعت خلاص شده
 تنظیم حضرت شیخ محمد تنظیم حضرت مقداد و او را مکتون کائنات است و شکر نعمت حضرت شیخ شکر نعمت فیض اوست تعالی و تقدس -
 بصیرت چهارم - اگر پیشتر در مجلدات ثلثه مکاتیب حضرت ایشان را قدس سره ملاحظه بایند که این از برای رفع توهمات
 فاسده و از ال خیالات باطله اقرب ترین طرق است -

بصیرت پنجم - خود محمد اشم جامع مجلدات کتب بات شریف و غلبه حضرت امام بانی نقل می فرمایند که دوش ندارد و او اند
 و ظاهر است که این همه علوم که نوشته بل بهر چه در کتب کتب سے تو آمده همه مقبول و مرضی است و اشارت بنوشته
 من کرده فرمودند این همه ما گفته ایم و بیان ما است دوران وقت آن علوم را بنظر من داشته من در یک یک اجمالاً تفصیلاً
 نظر میکردم و با علوم یک و تھے ملوذا نهاتر دوسے بود و بعد را در آن حکم داخل یا تم -

Marfat.com

در فضیلت و منزلت امام زین العابدین علیهما السلام
در فضیلت و منزلت امام جعفر صادق علیهما السلام
در فضیلت و منزلت امام موسی کاظم علیهما السلام
در فضیلت و منزلت امام رضا علیهما السلام
در فضیلت و منزلت امام محمد باقر علیهما السلام
در فضیلت و منزلت امام سید الشهدا علیهما السلام
در فضیلت و منزلت امام مهدی علیهما السلام
در فضیلت و منزلت ائمه اطهار علیهم السلام

و در قال در نمی آید و از کتب فقہی مذکور نشدن احتمال ضرر وار و زیادت چه اطناب
نماید القلیل یدل علی الکثیر
اندکے پیش تو گفتم غم دل ترسیم
که دل آزرده شوی در نہ سخن بسیار است
رَزَقْنَا اللّٰهَ سُبْحَانَہٗ وَاَتَاکُمْ کَمَالَ تَبَاعِ حَبِیْبِہٖ وَعَمَّا لَیْلِ الصَّلٰوٰتِ وَالتَّسْلِیْمٰتِ

شام توشکی
معنی بیخاند
وقال شاد کمال
بابت غمی نزل
بسیار است

المختصرات مکتوب سی و سیوم

به ملا حاجی محمد لاہوری صدور یافت در بیان مذمت علماء سپید کہ بہ محبت دنیا گرفتار اند
و علم را وسیلہ حصول دنیا ساختہ و در مدح علماء زہاد کہ از دنیا بے رغبت گشتہ اند علماء را
محبت دنیا و رغبت در آن کلف چہرہ جمال شانست خلایق را اگر چه از ایشان حصول
فوائد است اما علم شان در حق ذاتہائے ایشان نافع نیامد ہر چند تائید شریعت و تقویت
ملت بر ایشان مترتب است اما گاہ است کہ این تائید و تقویت از اہل فجور و ارباب فتنہ
ہم می آید چنانکہ سید انبیاء علیہ وعلیہم وعلی اللہ الصلوٰت و التسلیٰمات از تائید آن بزرگوار
فاجر خبر داده اند و فرمودہ ان اللہ لیؤید ہذا الدین بالرجل الفاجر در رنگ سنگ
پارس اند کہ از مس و آہن ہر چه باور سد زر گر و دو اونی حد ذاتہ بر حجرتہ خود است و چنین آتشی
کہ در سنگ و نئے موصوع است عالم را از ان آتش حصول منافع است اما آن سنگ
نئے از ان آتش درونی بے نصیب اند بلکہ گوئیم کہ این علم در حق ذوات ایشان مضر آمد
کہ محبت را بر ایشان تمام ساخت ان استد الناس عدا با یوم القیمۃ عالم کم ینفعہ اللہ
بعلیہ چگونہ مضر نباشد علیکہ نزد خدا عوز جل عزیز است و اشرف موجودات از اولاد
دنیائے و نتیجہ از مال و جاہ و ریاست ساختہ اند و حال آنکہ دین از حق تعالی ذلیل و خوار است

بہ جہا سائید علیہا فلما کان من فضل اللیل لم یصبر علی الجراح فقتل نفسه فاخذہ لاجی صلوات اللہ علیہ
بہ جہا سائید علیہا فلما کان من فضل اللیل لم یصبر علی الجراح فقتل نفسه فاخذہ لاجی صلوات اللہ علیہ
بہ جہا سائید علیہا فلما کان من فضل اللیل لم یصبر علی الجراح فقتل نفسه فاخذہ لاجی صلوات اللہ علیہ
بہ جہا سائید علیہا فلما کان من فضل اللیل لم یصبر علی الجراح فقتل نفسه فاخذہ لاجی صلوات اللہ علیہ
بہ جہا سائید علیہا فلما کان من فضل اللیل لم یصبر علی الجراح فقتل نفسه فاخذہ لاجی صلوات اللہ علیہ
بہ جہا سائید علیہا فلما کان من فضل اللیل لم یصبر علی الجراح فقتل نفسه فاخذہ لاجی صلوات اللہ علیہ
بہ جہا سائید علیہا فلما کان من فضل اللیل لم یصبر علی الجراح فقتل نفسه فاخذہ لاجی صلوات اللہ علیہ
بہ جہا سائید علیہا فلما کان من فضل اللیل لم یصبر علی الجراح فقتل نفسه فاخذہ لاجی صلوات اللہ علیہ
بہ جہا سائید علیہا فلما کان من فضل اللیل لم یصبر علی الجراح فقتل نفسه فاخذہ لاجی صلوات اللہ علیہ
بہ جہا سائید علیہا فلما کان من فضل اللیل لم یصبر علی الجراح فقتل نفسه فاخذہ لاجی صلوات اللہ علیہ

در فضیلت و منزلت امام زین العابدین علیهما السلام
در فضیلت و منزلت امام جعفر صادق علیهما السلام
در فضیلت و منزلت امام موسی کاظم علیهما السلام
در فضیلت و منزلت امام رضا علیهما السلام
در فضیلت و منزلت امام محمد باقر علیهما السلام
در فضیلت و منزلت امام سید الشهدا علیهما السلام
در فضیلت و منزلت امام مهدی علیهما السلام
در فضیلت و منزلت ائمه اطهار علیهم السلام

علی حسب الامکان واكتشایند مطالعة اصول این جواهر را در ان موطن نیز نماید و این جواهر
 صغیره و کبیره را در رنگ ظلال آنجواهر حقیقیه معلوم فرماید رخ این کار دولتست کنون تا اگر رسد
 ذلک فضل الله یؤتیہ من یشاء واللہ ذو الفضل العظیم منع از اظهار حقایق عالم امر بواسطه
 وقت آنعالی مکنونه است تا هر کوه نظر از انجا چه فراگیرد در اسخان در علوم که بشری و مآ
 اوتیتم من العلم الاقلیلا مشرف اندازین ما جرا آگاه اندرخ هینا لا از باب النعم نعمیما
 مصلحت نیست که از پرده برون افتد از - در نزد مجلس زندان خبری نیست که نیست
 والسلام علیکم وعلی من اتبع الهدی والتزم متابعة المصطفی علیه وعلیهم من الصلوات
 والتسلیما ت اتمها وادومها ثانیاً بخاطر آمد که شمه از جواهر مقدره علیا نیز به تحویر آورده شود
 باید دانست که ابتدا آن جواهر از صفات اصافییه است که کالبر از رخ اند من الوجوب
 والامکان و فوق اینها صفات حقیقیه که روح را از تجلیات اینها نصیب است و قلب را
 بصفات اضافیه تعلق است و تجلیات اینها مشرف است و بقیه این جواهر علیا که فوق
 صفات حقیقیه اند داخل دایره حضرت ذات اند تعالی و تقدس لهذا تجلیات این مراتب
 سه گانه را تجلیات ذاتیه میگویند سخن از انجا را ندن مصلحت نیست - رخ
 قلم اینجا رسید و سر بشکت

۲ - مکتوب سنی و پنجم

نیز بیان حاجی محمد لاهوری صد در یافت در بیان محبت ذاتی که انعام و ایلام در انتقام
 برابر است بجانا الله سبحانه وایاکم عن زلیغ البصر بحرمت مسید البشر
 علیه وعلی الیه الصلوات والتسلیما ت مقصود از سیر و سلوک تزکیه نفس آتاره است

حق بکاره تعالی ایمان را زایل کردن چشم بسوسه فرود نجات بخند بطغیل سر در آریان علیه الصلوة والسلام - لیسر لیسر تقاضی

ملاحظه فرمائید
 است بکبریا که در این
 در صفت جواهر حقیقیه
 در صفت جواهر صغیره
 در صفت جواهر کبیره
 در صفت جواهر مشرفه
 در صفت جواهر علیا
 در صفت جواهر مقدره
 در صفت جواهر فوقه
 در صفت جواهر اولیا
 در صفت جواهر اولیاء
 در صفت جواهر اولیاء
 در صفت جواهر اولیاء
 در صفت جواهر اولیاء

و تطہیر آن تا از عبادت آلہ باطلہ کہ ناشی است از وجود ہوائی نفسانی بخالتے بیشتر شود و
 بہ حقیقت جزیک محبوب و برحق تعالی و تقدس قبلہ توجہ نہائند و بیچ مقصدے بروے نہ گزیند
 چہ از مقاصد دینی و چہ از مطالب دنیاوی مقاصد دینی ہر چند از حسنات است اما کار ابرار است
 متعزبین آفرینند میداند و جزیک را مقصود نمی شمارند این دولت وابستہ بحصول فنا است
 و تحقق محبت ذاتی کہ در آن موطن انعام و ایلام متساوی است از تعذیب آبخان التذافا
 کہ از تنعم اگر بہشت را خواہند برائے آن خواہند کہ محل رضائے اوست تعالی و تقدس و لذت گرفتن
 و در طلب آن مرضی اوست عن سلطانہ و از دوزخ پناہ برائے آن جویند کہ مقام سخط موالی است
 تعالی نہ مقصود از بہشت طلب حظ نفس است و نہ فرار از دوزخ بواسطہ اینج و محنت چہ ہر چہ از محبوب
 است نزو این بزرگواران مرغوب است و عین مطلوب کل ما یفعلہ المحبوب محبوب حقیقت
 اخلاص اینجاد است میدہد و خلاصی از آلہ باطلہ اینجاد حاصل میشود و کلمہ توحید این زمان
 درست می آید و بدو نہ خطا القیاد بے محبت ذاتی کہ بی ملاحظہ آسما و صفات و بی توکل
 انعام و اکرام محبوب است کہ در دل و قل است و فنا می مطلق بے این محبت شرکت سوز
 دست نیدہد عشوی عشق آن شعلہ است کہ چون بزورخت بہ ہر چہ فر معشوق باقی جملہ سوخت
 تیغ لا در قتل غیر حق براند در مگر زان پس کہ بعد لا چہ ماند
 ماند الا اللہ باقی جملہ رفت شاد باش اے عشق شرکت سوزت

۵ - مکتوب سی و ہشتم (۳۶) المنتخبات

نیز ہلما حاجی محمد لاہوری صدر دریافت در بیان آنکہ شریعت تکفیل جمیع سعادت و نوبت
 و آخر وی است و مطلبی نیست کہ در حصول آن بیاورائے شریعت احتیاج افتد طریقت

فنا عبارت است از تسلی
 کردن من سوسلہ و قال ابو بکر
 استیلا و شہود برستی او مل کرہ
 و زبازہ سعادت ملاحظہ
 بودن حصول فنا مطلق و حق
 محبت ذاتی درت زدن است
 بردخت فارہد یعنی بچگونگی
 بردختن است
 قتل و قتل مطلق ما جوہر تقدیر لازم
 فکلاف ہا در فکلاف متن زیادتی شریعت
 تا شریعت در فکلاف متن زیادتی شریعت
 و با سبب و توجہ در فکلاف متن زیادتی شریعت
 در فکلاف متن زیادتی شریعت
 کہ عبارت از فکلاف متن زیادتی شریعت
 اندھ ص و سبب یعنی پاک کنند
 شاد باش اے عشق تو شاد باش
 اے سبب جلالت اے
 اے درو اسکات زنبوس
 اے تو اظالم و جلیس با
 علت فاعلی و ملاحظہ سعادت
 عشق مطلب اسباب
 چون نمک زدن من
 چون بن آردم بر ملاحظہ
 لعل و سبب

به حقیقت شریعت مطہری در نظر نمود لیکن بعد از عشره کماله حقیقت امر کما هو بظهور آید لکن علی
 ذلک حال کثیرا طبیا مبارک کافیه مبارک علیه فوت مغفرت پناهی بیان شیخ جمال جمیع اہل اسلام بابت
 حزن و تفرقه است مخدوم زانوئے ایشان از جانب فقیر غزانوده فاتحہ خوانند والسلام
رسال اول
چند کلمه دیگر در کتاب ۵۱۰
تبع میر رسیت در کربانہ ہماز بیستہ آتمی

۶- مکتوب سی و ششم (۳۶) المنتخبات

شیخ محمد خیر محمد در یافتہ در تخریض بر اتباع سنت نبویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام والنجیۃ
 و در ترغیب بحصول نسبت نقشبندیہ قدس سرہ تعالیٰ امراہم مراسلہ شریفہ و مکاتبہ لطیفہ کہ از روی کرم
 اصدار فرمودہ بودند بطالعہ آن سرور و پیغمبر گریذ از استقامت و کثبات خود برین طریقہ جدیدہ نقشبندیہ
 نوشتہ بودند الحمد للہ بسبب سعادت علی ذلک حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بہ برکت اکابر این طریقہ علیہ
 ترقیات بے نہایت کرامت فرماید طریق ایشان کبریت اخمر است و منی بر متابعت سنت
 علیٰ مضد رہا الصلوٰۃ والسلام والنجیۃ بین فقیر از نقد وقت خود می نویسد کہ مدتها از
 علوم و معارف و از احوال و مقامات در رنگ ابرینان ریختند و کاریکہ باید کرد بنیان
 امد سبحانہ کردند و الحال آرزوئی نماندہ است الا آنکہ اجائے سنتی از سنن مصطفویہ
 علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و التسلیمات نمودہ آید و احوال و مواجید مراباب ذوق را مسلم
 باشد می باید کہ باطن را بہ نسبت خواجہ قدس سرہ تعالیٰ امراہم معذور داشته ظاہر را بحکمت
 متابعت سنن ظاہرہ متخلی و متفرق دارند مضرعہ کار این است غیر این ہمہ بیچ +
 نماز پنجگانه را در وقت اول ادا نمایند الاعتناء و زمستان کہ تا ملت شب تاخیر در آن مستحب است
 درین امر فقیر بے اختیار است نمیخواہد کہ سر متاخر را در ادائے صلوٰۃ گنجایش باشد و غیر
 ہما بسوال شہ رست نام

لحق قولہ بعد علی صاحبہ صلوات اللہ علیہ
 قدس سرہ علاوہ علی الصلوٰۃ والسلام
 علی مداراہ الماکوف فی اکثرک
 ما انعم اللہ علی صدق من حقہ
 فقال الحمد لله الا وقد ادا منی
 شکروا فان ما انا اللتانیہ

جدد اللہ تبارک و تعالیٰ
 غفرانہ کہ ذوقہ اتجاہ توبہ
 محل منسوب بلبل الذکور
 اما باعتبار زمانہ ارتقاء
 افضل و افضل تقدید علی
 الحال المذکور و قوله طبیا
 ای خالصا من الیاری العتق
 والاعراض الفاضلہ و قوله مبارک
 ای فی اللہ و الجبار مع مدخلہ
 اقیم مقام الخالق ای حوالا
 و اما الاعتقاد ان ما لا یصلح
 باعتبار ذلک و قوله علیہ
 ای باعتبار افکارہ
 ذلک کبریت بالکسریۃ
 ذوق را در وقت اول ادا نمایند
 درین امر فقیر بے اختیار است
 ہما بسوال شہ رست نام

بہر وقت از وقت اول ادا نمایند

عہ مداراہ اللتانیہ و اجابہ حاجت معذورہ تا قال سوال قدس سرہ علیہ السلام ان اشوق علی من لا یصدق ان یؤخر و العشاء العشاء اللیل بانفسہ
 لولا فتعاری علی من منہ قولہ قال فی الصلوٰۃ علی من لا یصدق ان یؤخر و العشاء اللیل بانفسہ
 علی من لا یصدق ان یؤخر و العشاء اللیل بانفسہ
 علی من لا یصدق ان یؤخر و العشاء اللیل بانفسہ
 علی من لا یصدق ان یؤخر و العشاء اللیل بانفسہ
 علی من لا یصدق ان یؤخر و العشاء اللیل بانفسہ

وَأَنْ سِرُّهُ مَرْمُودٌ عَلَى الصَّلَوةِ وَالسَّلَامِ أَظْهَرَ لِلشُّكْرِ وَأَعْلَمًا لِلخَلْقِ وَهَدَايَاتِهِمْ رَحِيمٌ خَيْرُ
 الْهَدَى هَدَى مُحَمَّدٍ (وَنَزِيرُ مَرْمُودٌ عَلَى الصَّلَوةِ وَالسَّلَامِ أَذْكَبِي رَقِي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي) وَبِاطْنِ شَرِيحِ
 ظَاهِرِ اسْتِزْكَالِ أَنْ سِرِّ مَرْمُودِي بَايَكٍ وَبِغَيْرِ مَخَالِفَتِ نَذَارِ وَمَثَلًا دَرُوعِ زِيَارِ نَاكَفَتِنِ شَرِيعَتِ اسْتِ
 وَازْدُولِ نَفِي خَاطِرِ كَذِبِ نَمُودِنِ طَرِيقَتِ وَحَقِيقَتِ اسْتِ اَلْاِنْ نَفِي يَكْتَفِ وَتَعْمَلِ اسْتِ طَرِيقَتِ
 وَاَلْاِنْ كَلْفِ يَشْرَعُ اسْتِ حَقِيقَتِ پَسِ نَفِي حَقِيقَتِ بَاطِنِ كِه طَرِيقَتِ وَحَقِيقَتِ اسْتِ مَسْخُومِ مَسْخُومِ
 ظَاهِرِ اسْتِ شَرِيعَتِ اسْتِ پَسِ سَاكَا نِ بِلِ طَرِيقَتِ وَحَقِيقَتِ رَا اَلْاِنْ سَاكَا رَا اَلْاِنْ سَاكَا رَا اَلْاِنْ سَاكَا رَا اَلْاِنْ سَاكَا
 وَجَنَگِ اَنْدِ ظَاهِرِ شُونْدِ وَظَاهِرِ سَاكَا نِ مَبْنِي بِرِ سَاكَا وَتِ وَغَلْبَةِ حَالِ اسْتِ اَلْاِنْ مَقَامِ كِزَانِ وَصَحْوِ اَرَنْدِ
 اَنْ مَسَاكَاتِ بِالْكَلِمَةِ مَرْتَفَعِ مِشُودِ وَاَنْ عُلُومِ مُتَضَادِهِ بِتَمَامِ هَبَاءِ مَنشُورِ مِگِرُونْدِ مَثَلًا جَمْعِ اَزْ سَاكَا
 ذَاتِ قَائِلِ كَشْتِه اَنْدِ بَالذَّاتِ حَقِّ رَا تَعَالَى وَتَقَدُّسِ مِجْهَتِ عَالَمِ مِیْدَانِ اَنْ حُكْمِ مَخَالِفِ آرَايِ عُلَمَائِ اِلِ حَقِّ اِ
 اِیْشَانِ بِاِحَاظِهِ عِلْمِي قَائِلِ اَنْدِ نَفِي حَقِيقَتِ آرَايِ عُلَمَاءِ بَصُوَابِ اَقْرَبِ اسْتِ هَرْ گَاهِ مِهْمِنِ صُوفِيهِ قَائِلِ
 بِاَشْتِهَا بَاكَلَذَاتِ حَقِّ تَعَالَى وَتَقَدُّسِ مِهْمِنِ حُكْمِ مَحْكَومِ مِگِرُونْدِ وَبِهِيحِ عِلْمِ مَعْلُومِ نِیْشُودِ پَسِ حُكْمِ دَرُوعِ بِاِحَاظِ
 وَسَرِيانِ نَمُودِنِ مَخَالِفِ اَنْ قَوْلِ اسْتِ وَحَقِّ كَلَذَاتِ اَوْ تَعَالَى بِمِجُونِ وَبِحِجَاوَتِ مِهْمِنِ حُكْمِ رَا بُوئِ سَاكَا
 اَنْجَا حِیرَتِ وَنَادَانِي اسْتِ وَدِرَا نِ مَوَظِنِ جَمَلِ بِصِرْفِ اسْتِ وَسَرْگِرُونِي مَخْضِ اِحَاظِهِ وَسَرِيانِ رَا دَرِ اَنْجَابِ
 قُدُّسِ چِه یَا رَا مِگِرُونْدِ اَنْجَابِ صُوفِيهِ كِه قَائِلِ بَا اِنْ اِحْكَامِ اَنْ اَعْتِیَادِ نَمُودِه شُودِ كِه مَرَا دِ اِیْشَانِ اَزْ ذَاتِ تَقَدُّسِ
 اَوْلِ اسْتِ وَچُونِ اَنْزَا اَنْدِ مَبْتَعِیْنِ نَسِیْدَانِ اَنْ تَعْلِیْنِ رَا عِلْمِنِ اَنْ مِگِرُونْدِ اَنْ تَعْلِیْنِ اَوْلِ كِه مَعْبُورِ
 بُوئِ اَسْتِ وَبِرْجِیعِ مَكْنَاتِ سَاكَا اسْتِ پَسِ حُكْمِ بِاِحَاظِهِ ذَاتِ دَرِ اسْتِ اَمَّا اِنْجَا وَحَقِيقَةِ اِسْتِ بَا اِیْشَانِ
 كَلَذَاتِ تَعَالَى وَتَقَدُّسِ نَزْدِ عِلْمَاءِ اِلِ حَقِّ مِجُونِ وَبِحِجَاوَتِ اسْتِ وَبِاِسْوَاكِ اَوْ مِهْمِنِ مِهْمِنِ
 زَانْدِ اسْتِ اَنْ تَعْلِیْنِ مِهْمِنِ اَنْزَا اِیْشَانِ ثَابِتِ شُودِ نِزَا اَنْدِ خَوَابِدِ بُوئِ وَازْدِ اَنْزَا حَضْرَتِ ذَاتِ بِچُونِ مِهْمِنِ
 خَوَابِدِ اَشْتِهَا پَسِ اِحَاظِهِ اَوْ اِحَاظِهِ ذَاتِ نَخْوَابِدِ اَشْتِهَا پَسِ نَظَرِ عُلَمَاءِ اَزْ نَظَرِ اَنْ صُوفِيهِ بِلْتِهَا اَمَّا

وَأَنْ سِرُّهُ مَرْمُودٌ عَلَى الصَّلَوةِ وَالسَّلَامِ أَظْهَرَ لِلشُّكْرِ وَأَعْلَمًا لِلخَلْقِ وَهَدَايَاتِهِمْ رَحِيمٌ خَيْرُ
 الْهَدَى هَدَى مُحَمَّدٍ (وَنَزِيرُ مَرْمُودٌ عَلَى الصَّلَوةِ وَالسَّلَامِ أَذْكَبِي رَقِي فَأَحْسَنَ تَأْدِيبِي) وَبِاطْنِ شَرِيحِ
 ظَاهِرِ اسْتِزْكَالِ أَنْ سِرِّ مَرْمُودِي بَايَكٍ وَبِغَيْرِ مَخَالِفَتِ نَذَارِ وَمَثَلًا دَرُوعِ زِيَارِ نَاكَفَتِنِ شَرِيعَتِ اسْتِ
 وَازْدُولِ نَفِي خَاطِرِ كَذِبِ نَمُودِنِ طَرِيقَتِ وَحَقِيقَتِ اسْتِ اَلْاِنْ نَفِي يَكْتَفِ وَتَعْمَلِ اسْتِ طَرِيقَتِ
 وَاَلْاِنْ كَلْفِ يَشْرَعُ اسْتِ حَقِيقَتِ پَسِ نَفِي حَقِيقَتِ بَاطِنِ كِه طَرِيقَتِ وَحَقِيقَتِ اسْتِ مَسْخُومِ مَسْخُومِ
 ظَاهِرِ اسْتِ شَرِيعَتِ اسْتِ پَسِ سَاكَا نِ بِلِ طَرِيقَتِ وَحَقِيقَتِ رَا اَلْاِنْ سَاكَا رَا اَلْاِنْ سَاكَا رَا اَلْاِنْ سَاكَا
 وَجَنَگِ اَنْدِ ظَاهِرِ شُونْدِ وَظَاهِرِ سَاكَا نِ مَبْنِي بِرِ سَاكَا وَتِ وَغَلْبَةِ حَالِ اسْتِ اَلْاِنْ مَقَامِ كِزَانِ وَصَحْوِ اَرَنْدِ
 اَنْ مَسَاكَاتِ بِالْكَلِمَةِ مَرْتَفَعِ مِشُودِ وَاَنْ عُلُومِ مُتَضَادِهِ بِتَمَامِ هَبَاءِ مَنشُورِ مِگِرُونْدِ مَثَلًا جَمْعِ اَزْ سَاكَا
 ذَاتِ قَائِلِ كَشْتِه اَنْدِ بَالذَّاتِ حَقِّ رَا تَعَالَى وَتَقَدُّسِ مِجْهَتِ عَالَمِ مِیْدَانِ اَنْ حُكْمِ مَخَالِفِ آرَايِ عُلَمَائِ اِلِ حَقِّ اِ
 اِیْشَانِ بِاِحَاظِهِ عِلْمِي قَائِلِ اَنْدِ نَفِي حَقِيقَتِ آرَايِ عُلَمَاءِ بَصُوَابِ اَقْرَبِ اسْتِ هَرْ گَاهِ مِهْمِنِ صُوفِيهِ قَائِلِ
 بِاَشْتِهَا بَاكَلَذَاتِ حَقِّ تَعَالَى وَتَقَدُّسِ مِهْمِنِ حُكْمِ مَحْكَومِ مِگِرُونْدِ وَبِهِيحِ عِلْمِ مَعْلُومِ نِیْشُودِ پَسِ حُكْمِ دَرُوعِ بِاِحَاظِ
 وَسَرِيانِ نَمُودِنِ مَخَالِفِ اَنْ قَوْلِ اسْتِ وَحَقِّ كَلَذَاتِ اَوْ تَعَالَى بِمِجُونِ وَبِحِجَاوَتِ مِهْمِنِ حُكْمِ رَا بُوئِ سَاكَا
 اَنْجَا حِیرَتِ وَنَادَانِي اسْتِ وَدِرَا نِ مَوَظِنِ جَمَلِ بِصِرْفِ اسْتِ وَسَرْگِرُونِي مَخْضِ اِحَاظِهِ وَسَرِيانِ رَا دَرِ اَنْجَابِ
 قُدُّسِ چِه یَا رَا مِگِرُونْدِ اَنْجَابِ صُوفِيهِ كِه قَائِلِ بَا اِنْ اِحْكَامِ اَنْ اَعْتِیَادِ نَمُودِه شُودِ كِه مَرَا دِ اِیْشَانِ اَزْ ذَاتِ تَقَدُّسِ
 اَوْلِ اسْتِ وَچُونِ اَنْزَا اَنْدِ مَبْتَعِیْنِ نَسِیْدَانِ اَنْ تَعْلِیْنِ رَا عِلْمِنِ اَنْ مِگِرُونْدِ اَنْ تَعْلِیْنِ اَوْلِ كِه مَعْبُورِ
 بُوئِ اَسْتِ وَبِرْجِیعِ مَكْنَاتِ سَاكَا اسْتِ پَسِ حُكْمِ بِاِحَاظِهِ ذَاتِ دَرِ اسْتِ اَمَّا اِنْجَا وَحَقِيقَةِ اِسْتِ بَا اِیْشَانِ
 كَلَذَاتِ تَعَالَى وَتَقَدُّسِ نَزْدِ عِلْمَاءِ اِلِ حَقِّ مِجُونِ وَبِحِجَاوَتِ اسْتِ وَبِاِسْوَاكِ اَوْ مِهْمِنِ مِهْمِنِ
 زَانْدِ اسْتِ اَنْ تَعْلِیْنِ مِهْمِنِ اَنْزَا اِیْشَانِ ثَابِتِ شُودِ نِزَا اَنْدِ خَوَابِدِ بُوئِ وَازْدِ اَنْزَا حَضْرَتِ ذَاتِ بِچُونِ مِهْمِنِ
 خَوَابِدِ اَشْتِهَا پَسِ اِحَاظِهِ اَوْ اِحَاظِهِ ذَاتِ نَخْوَابِدِ اَشْتِهَا پَسِ نَظَرِ عُلَمَاءِ اَزْ نَظَرِ اَنْ صُوفِيهِ بِلْتِهَا اَمَّا

بِسْمِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِهِ وَارْحَمِهِمْ وَسَلِّمْ وَبَارِكْ لَهُمْ فِي حَقِّهِمْ وَتَحَنَّنْ عَلَيْهِمْ

صفتی است که در عالم امکان
لا اله الا الله محمد رسول الله
صفتی است که در عالم امکان
صفتی است که در عالم امکان
صفتی است که در عالم امکان

و دانسته اند آن صوفیه است نزد این علماء و اهل باطن است و همین قیاس است قرب معیت ذاتی
و موافقت معارف باطن با علوم شریطی هر تمام کمال مجدی که در حقیر و فقیر مجال مخالفت نماند در مقام
صدقیت است که بالاتر مقامات ولایت است و فوق مقام صدیقیتیه مقام نبوت علوم میگردد
نبی را علیه السلام بطریق وحی آمده است صدیق را بطریق الهام منکشف گشته است
در میان این دو علم غیر از فرق وحی و الهام نیست پس مخالفت را چه مجال باشد و در باطن مقام
صدقیتیه هر مقامی که باشد نحوئی از شکر متحقق است صحت با هم در مقام صدیقیتیه است و پس و فرق
و غیر میان این دو علم آنست که در وحی قطع است و در الهام قطع زیرا که وحی متوسط ملک است
ملاکه معصوم اند احتمال خطا در ایشان نیست و الهام اگرچه محل عالی دارد و آن قلب است و قلب از
عالم امر است اما قلب را با عقل و نفس نحوئی از تعلق متحقق است و نفس هر چند بتزکیه مطهنة گشته
است اما بعیت هر چند که مطهنة گردد هرگز صفات خود نگردد پس خطا را در آن موطن مجال
پیدا شد بآنند و آنست که در ابقاء صفات نفس با وجود اطمینان او فوائد و منافع است اگر نفس بالکل
از طو و صفات خود ممنوع باشد راه ترقی سپید و میگردد روح حکم ملک پیدا میشود و مجوس در مقام
خود میگردد ترقی او واسطه مخالفت نفس است اگر نفس مخالفت نماند ترقی از کجا شود سرور کائنات
عَلَيْكُمْ مِنَ النَّبِيِّاتِ اَمَّهَاتٍ وَمِنَ النَّبِيِّاتِ اَكْبَهَاتٍ وقتیکه از جهاد و کفار مر حجت می فرمودند
می فرمودند (سَجَعْنَا مِنَ الْجِهَادِ الْاَصْغَرِ اِلَى الْجِهَادِ الْاَكْبَرِ) جهاد نفس اماره اکتبر فرمودند و مخالفت
درین موطن تبرک عزیمت اولیست بلکه باره آن ترک است ^{مخالفت نفس اماره} ^{مخالفت نفس اماره} ^{مخالفت نفس اماره}
و بهمان اراده آن قد زنده است و پشیمانی و رجاء و تضرع بحضرت قدس خداوندی جل سلطانه دست
می دهد که کار یکساله مثلاً در یک ساعت میسر شود بر صراط سمن رویم مقرر است در هر چیز که اخلاق و مسائل
محبوب یافته میشود آن چیز نیز طبیعت مجرب میگرد و در بیان این رفرز است در کریمه

صفتی است که در عالم امکان
صفتی است که در عالم امکان
صفتی است که در عالم امکان
صفتی است که در عالم امکان
صفتی است که در عالم امکان
صفتی است که در عالم امکان
صفتی است که در عالم امکان
صفتی است که در عالم امکان
صفتی است که در عالم امکان
صفتی است که در عالم امکان

صفتی است که در عالم امکان
صفتی است که در عالم امکان
صفتی است که در عالم امکان
صفتی است که در عالم امکان
صفتی است که در عالم امکان
صفتی است که در عالم امکان
صفتی است که در عالم امکان
صفتی است که در عالم امکان
صفتی است که در عالم امکان
صفتی است که در عالم امکان

عن زین العابدین علی بن ابي طالب
عن علی بن ابی طالب

قولہ ایاہم علی
اللہ و علی

وَأُولَ مَنْ يَقْرَعُ بَابَ الْجَنَّةِ فَيَفْتَحُ اللَّهُ
لَهُ وَحَامِلُ لِيَاءِ الْحَمْدِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ
تَحْتَهُ آدَمُ فَمَنْ دُونَهُ وَهُوَ الَّذِي
قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
أَنْتَ الْخَيْرُ الْأَخْرُونَ وَأَنْتَ السَّابِقُونَ
يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَأَنْتَ قَائِلُ قَوْلٍ لَا غَيْرَ
وَإِنَّا حَبِيبُ اللَّهِ وَإِنَّا قَائِدُ
الْمُرْسَلِينَ وَوَالِدُ الْأَنْبِيَاءِ
وَأَنَا خَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَوَالِدُ
مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ
عَبْدِ الْمُطَّلِبِ إِنَّ اللَّهَ
خَلَقَ الْخَلْقَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ
مَنْزِلَةٍ جَعَلَ خَيْرٌ فَرِيقَيْنِ
فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ
فِرْقَةٍ ثُمَّ جَعَلَهُمْ
قَبَائِلَ فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ
قَبِيلَةٍ ثُمَّ جَعَلَهُمْ
بُيُوتًا فَجَعَلَنِي فِي خَيْرِ
بَيْتٍ فَأَنَا خَيْرُ نَفْسٍ وَخَيْرُ بَيْتٍ

تعالی و خستین کسی است که شگافه گردد از وی
تبر و خستین شفاعت کننده است و خستین
کسی است که قبول کرده شود شفاعت و
و خستین کسی است که گوید و پرست را پس شاید
حق تعالی برای وی و اوست بر درنده علم
سایش حق جل و علما و زقیامت زیر علم است
آدم و هر که جز اوست و اوست علی الصلوة والسلام
که فرموده است ما ایم بسینان و ما ایم پیشینان
روز قیامت من گوینده ام کفارے را میفانم
و منهم محبوب حق تعالی و منهم کشفه مرسلان نیست
فخر و منهم ختم کننده پیغامبران نیست فخر و منهم
محمد پسر عبد المطلب بدینک خدایگان
پیدا کرد خلق را پس گردانید مرا در بهترین ایشان
پس گردانید ایشان او گروه پس گردانید مرا در فرقه
که بهترین ایشانست پس گردانید ایشان را
قبیله قبیلہ پس گردانید مرا در بهترین قبایل پسر
گردانید ایشان اخانه خانه پس گردانید مرا در
بهترین خانه های ایشان پس منهم بهترین ایشان
از روی ذات و بهترین ایشان از روی خانه

این حدیث از امام علی است
در روز قیامت
میں ہمارے پیر اور خاتم النبیین ہیں

کتابت الامام علی
بہترین خلق خداوند است
پس گردانید ایشان او گروه پس گردانید مرا در فرقه
که بهترین ایشانست پس گردانید ایشان را
قبیله قبیلہ پس گردانید مرا در بهترین قبایل پسر
گردانید ایشان اخانه خانه پس گردانید مرا در
بهترین خانه های ایشان پس منهم بهترین ایشان
از روی ذات و بهترین ایشان از روی خانه

و انهم من سادات
الخلافة و انهم من سادات

اللہ او علی
صاحب بیت اور
فضل اللہ علیہ
غنیما و ایاہم علی
اللہ و علی

Marfat.com

سنت بنیة او بنوازند و بتابعت شریعت رضیة او سرفراز سازند امروز عمل قلیل را که مقرون
 بتصدیق حقیقہ دین اوست علیہ الصلوٰۃ والسلام ^{بسنیہ} بعمل کثیر بر میدارند اصحاب کتف
 این همه درجات که یافتند بواسطہ یک حسنه است و آن هجرت بود از دشمنان حق سبحانه و تعالی
 بنور یقین ایمانی در وقت استیلاء معاندان مثلاً سپاهیان در وقت غلبہ دشمنان و استیلاء
 مخالفان اگر اندک شتر ردوی کنند آن قدر نمایان می شود و اعتبار میگردد که در وقت امن اضعاف
 آن در چیز اعتبار نمی آید و ایضا چون آن سرور محبوب رب العالمین است متابعان او بواسطہ
 متابعت بمرتبه محبوبیت میرسند چه محبت در هر که از شمال و اخلاق محبوب خود می بیند آن کس را
 محبوب خود میدارد و مخالفان را از نیچای قیاس باید کرد و شعر محمد عربی کا بروی هر دو سر است
 کسی که خاک درش نیست خاک بر سر او اگر هجرت ظاہری میسر نشود هجرت باطنی اجمال
 مرعی میاید و اشت با ایشان بی ایشان می باید بود و لعل الله یحدث بعد ذلک امر
 مؤتم نور و زرسیده است و معلوم است که آن ایام مالی آن معامله را در تفرقه میدارد و بعد
 از بعضی آن هنگامه اگر اراده خداوندی جل سلطان مسامت نمود امیدوار است که شرف ملاقات
 گرامی میسر شود زیاده اطنا ب موجب اطلاق است ^{بیتکم الله سبحانه علی جادة ابائکم}
^{نجات و قیامت} ^{بر شاه راه بزرگان شادان}
 الکرام السلا علیکم و علیکم الی یوم القیام
^{سازرنا} ^{در ایشان} ^{سازر} ^{بسیار}

مشاورت
 یکدیگر در آغوش
 بت در سلطه
 بامان استی
 کردار است
 تا قدر بینی
 تا یکدیگر رسد
 دین کس است
 مشایخ کس است
 اندک است
 کس کس است
 قیامت

کتابت امام باقر

کتابت چهل و پنجم

تیر سیادت و یقایت پناهی شیخ فرید صدور یافت این مکتوب بعد از ارتحال پیر و تکی خود
 ازین عالم فانی نوشته شده بودند و چون تقویت ظاہری فقرا و خانقاه منسوب بحجاب سیادت
 پناهی بود و اظهار شکر آن نموده و وجه جامعیت انسان که هم سبب کمال اوست و هم سبب

بسیار مذکور ساخته اند ثبتکم الله سبحانه على جادة اباکم الکرام على اولهم و افضلهم
اولا وعلى بن ابيهم ثانيا الصلوة والسلام و جوباری تعالی و تقدس و محبت و وحدت
او سبانه بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلمه بلکه جمیع ما جاء به من
عند الله بدیهی اند بر تقدیر سلامتی مذکر که از آفات روئیه و امراض معنویه محتاج به هیچ فکر
و دلیل نیستند نظر و فکر در آنها تا زمان وجود علقت و شهود آفت است اما بعد از سبجات از هر خطر
قلبی و رفع غشاوه بصری غیر از بداهت هیچ نیست مثلا صفرائی تا زمانی که بعلمت صفر اگر فتنه
است شیرینی قند و نبات نزه و محتاج بدلیل است لیکن بعد از خلاصی از ان علت هیچ احتیاج
بدلیل ندارد و احتیاجی که منشأ آن وجود آفت است بداهت جنگ ندارد و بیچاره آخول که شخص
و اخذ را شنید می بیند و علم بعدم وحدت آن شخص میکند معذور است و وجود آفت در آخول حد
شخص از بداهت نمی برارد و بنظر تئمی کشد و محقق است که جولا نگاه استدلال بسیار تنگ است
و یقینی که از راه دلیل پیدا شود پس متعذر است پس در تحصیل ایمان یقینی فکر از ال فرض قلبی نمودن
ضروری آمد صفرائی را از ال علت صفر نمودن در تحصیل یقینی بشیرینی نبات ضروری تر آمد از آنکه
دلیل بر یقین حلاوت نبات اقامت نماید از دلیل چه طور یقینی حاصل شود که وجدان او بسبب
صفر آینه یقینی نبات حاکم است همچنین در مالمکن فيه نفس اماره بالذات منکر احکام شرعی است
و بالطبع بنقاصت آن حاکم پس تحصیل یقین باین احکام صادق بدلیل با وجود انکار وجدان
مشکل بسی دشوار است پس نفس اماره کی ساختن ضروری آمد یقین را بدون تزکیه حاصل نمودن
دشوار نمودند قدا فله من ذکها و قد خاب من ذکها پس مقرر شد که منکر این شریعت با هر
و این علت ظاهره و طاهره و در رنگ منکر حلاوت نبات است میصره خویشیده مجرم کسی نیست
پس مقصود از سیر و سلوک و تزکیه نفس و تصفیه قلب از آفات معنویه است و امر من قلبیه

بسیار مذکور ساخته اند ثبتکم الله سبحانه على جادة اباکم الکرام على اولهم و افضلهم
اولا وعلى بن ابيهم ثانيا الصلوة والسلام و جوباری تعالی و تقدس و محبت و وحدت
او سبانه بلکه نبوت محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلمه بلکه جمیع ما جاء به من
عند الله بدیهی اند بر تقدیر سلامتی مذکر که از آفات روئیه و امراض معنویه محتاج به هیچ فکر
و دلیل نیستند نظر و فکر در آنها تا زمان وجود علقت و شهود آفت است اما بعد از سبجات از هر خطر
قلبی و رفع غشاوه بصری غیر از بداهت هیچ نیست مثلا صفرائی تا زمانی که بعلمت صفر اگر فتنه
است شیرینی قند و نبات نزه و محتاج بدلیل است لیکن بعد از خلاصی از ان علت هیچ احتیاج
بدلیل ندارد و احتیاجی که منشأ آن وجود آفت است بداهت جنگ ندارد و بیچاره آخول که شخص
و اخذ را شنید می بیند و علم بعدم وحدت آن شخص میکند معذور است و وجود آفت در آخول حد
شخص از بداهت نمی برارد و بنظر تئمی کشد و محقق است که جولا نگاه استدلال بسیار تنگ است
و یقینی که از راه دلیل پیدا شود پس متعذر است پس در تحصیل ایمان یقینی فکر از ال فرض قلبی نمودن
ضروری آمد صفرائی را از ال علت صفر نمودن در تحصیل یقینی بشیرینی نبات ضروری تر آمد از آنکه
دلیل بر یقین حلاوت نبات اقامت نماید از دلیل چه طور یقینی حاصل شود که وجدان او بسبب
صفر آینه یقینی نبات حاکم است همچنین در مالمکن فيه نفس اماره بالذات منکر احکام شرعی است
و بالطبع بنقاصت آن حاکم پس تحصیل یقین باین احکام صادق بدلیل با وجود انکار وجدان
مشکل بسی دشوار است پس نفس اماره کی ساختن ضروری آمد یقین را بدون تزکیه حاصل نمودن
دشوار نمودند قدا فله من ذکها و قد خاب من ذکها پس مقرر شد که منکر این شریعت با هر
و این علت ظاهره و طاهره و در رنگ منکر حلاوت نبات است میصره خویشیده مجرم کسی نیست
پس مقصود از سیر و سلوک و تزکیه نفس و تصفیه قلب از آفات معنویه است و امر من قلبیه

در استقامت روح را بسبب کننده
در سبب بدی برون در مانگ شدن
در سبب نیک برون در مانگ شدن
در سبب نیک برون در مانگ شدن
در سبب نیک برون در مانگ شدن
در سبب نیک برون در مانگ شدن
در سبب نیک برون در مانگ شدن
در سبب نیک برون در مانگ شدن
در سبب نیک برون در مانگ شدن
در سبب نیک برون در مانگ شدن

در استقامت روح را بسبب کننده
در سبب بدی برون در مانگ شدن
در سبب نیک برون در مانگ شدن
در سبب نیک برون در مانگ شدن
در سبب نیک برون در مانگ شدن
در سبب نیک برون در مانگ شدن
در سبب نیک برون در مانگ شدن
در سبب نیک برون در مانگ شدن
در سبب نیک برون در مانگ شدن
در سبب نیک برون در مانگ شدن

Marfat.com

که کریمه فی قلوبهم مرض مشعر از آنست تا حقیقت ایمان متحقق شود و با وجود این آفات
 اگر ایمان است بحسب ظاهر است و پس چه وجدان آماره بخلاف آن عالم است و بر حقیقت
 کفر خود مصر است مثل این ایمان و تصدیق صوری ایمان صفرائی است بجلالت قند و نبات
 که وجدان او بخلاف آن شاید است یقین حقیقی بجلالت شکر بعد از زوال مرض صفرا صورت بند
 پس بعد از تزکیه نفس اطمینان آن حقیقت ایمان صورت و آرزو وجدانی میگرد و این قسم
 ایمان از زوال محفوظ است کریمه الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یحزنون
 در شان ایشان صادق است شرف الله سبحانه یسرف هذا لا یمان الکامل
 الحقیقی بحرمه النبی الا فی القرشی علیه و علی الیه من الصلوات فضلهای من المسلمات الکیلیا

این است در کتب دینی
 تفسیر در بیان عیاشان
 تفسیر در بیان عیاشان
 تفسیر در بیان عیاشان
 تفسیر در بیان عیاشان
 تفسیر در بیان عیاشان
 تفسیر در بیان عیاشان
 تفسیر در بیان عیاشان
 تفسیر در بیان عیاشان
 تفسیر در بیان عیاشان
 تفسیر در بیان عیاشان

المختصبات ۱۴
 مکتوب کل و مضمون

نیز سیادت پناهی شیخ فرید صد دریافت در شکایت از قرن سابق که کفار بتیلا پیدا
 کرده بودند و اهل اسلام خوار و بی اعتبار گشته و در غیب آنکه در ابتدا و باو شاهت اگر ترویج
 دین میسر شود بهتر است مباد اضالی و مضلی در میان آمده خلل در کارخانه اهل اسلام اندازد
 و در رنگ قرن سابق ساز و ثبتکم الله سبحانه علی جاد و ابائکم الکرام علی افضلیهم
 سید الکونین اولاد علی بواقیهم ثانیاً الصلوة والسلام والنجیه باو شاهت بعالم
 و در رنگ دل است نسبت بدین که اگر دل صلح است بدین صلح است و اگر فاسد است
 فاسد صلح باو شاه صلح عالم است و فساد او فساد عالم میداند که در قرن هفتم بر اهل اسلام
 چاکر گشته است زبونی اهل اسلام با وجود کمال غربت در قرون سابقه ازین گوشته بود که
 مسلمانان بر دین خود باشند و کفار بر پیش خود کریمه لکم و ینکم ولی دین بیان این معنی است

این است که در کتب دینی
 تفسیر در بیان عیاشان
 تفسیر در بیان عیاشان
 تفسیر در بیان عیاشان
 تفسیر در بیان عیاشان
 تفسیر در بیان عیاشان
 تفسیر در بیان عیاشان
 تفسیر در بیان عیاشان
 تفسیر در بیان عیاشان
 تفسیر در بیان عیاشان

شهادت این شاهت دین من ۱۱
 در دوران اسلام ۱۱
 در دوران اسلام ۱۱
 در دوران اسلام ۱۱
 در دوران اسلام ۱۱
 در دوران اسلام ۱۱
 در دوران اسلام ۱۱
 در دوران اسلام ۱۱
 در دوران اسلام ۱۱
 در دوران اسلام ۱۱
 در دوران اسلام ۱۱

پنجمین آیه

دار

و در قرن ماضی کفار بر ملا بطریق استیلا اجراء احکام کفر در دار اسلام میکردند و مسلمانان از آنها
احکام اسلام عاجز بودند و اگر میکردند بقتل میرسیدند و اولاد و امصیببتا و احضرتا و اخزننا محمد
رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلم که محبوب رب العالمین است مصدقان او
ذلیل و خواری بودند و منکران او بعزت و اعتبار مسلمانان با اولهای ریش و تعزیت اسلام
بودند و معاندان بسخریه و استعزاز بر جهات ای شانه نمیکشیدند آفتاب هدایت
در رقیق ضلالت مستور شده بود و نور حق در حجب باطل منور و معزول آمد روز که نوید زوال
مانع دولت اسلام و بشارت جلوس با دوشاه اسلام بگوش خاص و عام رسیده اهل اسلام برخورد
لازم دانستند که نمود و معاون با دوشاه باشند و بر ترویج شریعت و تقویت ملت و ولایت نمایند این
امداد و تقویت خواه بزبان میسر شود و خواه بدست سابق ترین دولت مدد با تمییز مسائل شریعی
است و اظهار عقاید کلامیه طبق کتاب و سنت و اجماع امت تا بقصدی و ضلالتی در میان آمده
از راه نبرد و کار بیساونده انجامد این قسم امداد مخصوص بعلماء اهل حق است که زو با خیرت دارند علماء
دنیای که همت ایشان دنیای دنیاست صحبت ایشان زیر قابل است و فساد ایشان فساد
متعددی است عالم که کامرانی و تن پروری کند او خوشی گم است که راهبری کند و در قرن
ماضی هر بلای که بر سر آمد از شومی این جماعه بود پادشاهان را ایشان از راه نمیزند مهفتا و دولت
که راه ضلالت اختیار کرده اند معتقد بان اینها علماء سوء بودند غیر از علماء هر که بضلالت رفت
کم است که ضلالت او بد دیگری تعدی کند و اکثر جهل اصوفی نما این دمانه حکم علماء سوء
دارند فساد اینها نیز فساد متعددی است و ظاهر اگر کسی با وجود استطاعت امداد هم مدوی
که باشد تقصیر نماید و در کارخانه اسلام فتور واقع شود آن مفسد معاتب گردد بنا علی فلک
این حقیر قلیل البصاعت نیری خواهد که خود را در جرگه مبدان دولت اسلام اندازد و درین بنا

این تصرف در این الفاظ
 نسبت است بر نقان اسلام
 نسبت است بر نقان اسلام
 ما فرموده اند که در هر
 نسبت است بر نقان اسلام
 ما فرموده اند که در هر
 نسبت است بر نقان اسلام
 ما فرموده اند که در هر
 نسبت است بر نقان اسلام
 ما فرموده اند که در هر
 نسبت است بر نقان اسلام
 ما فرموده اند که در هر
 نسبت است بر نقان اسلام

بکشور آید که بدان همات گفته
 جگر با دست و کاف ناسی بمن صفت کشیدن و اینهمه مردم یعنی گروه و چاه
 عهده که ضریح بر میزنند بر نذران شان مقدور نیافتد
 ۱۲

دست و پائی بزند بچکم من کثر سواد قوم فهو منهم محتمل که این بے استطاعت را
 داخل آنجائے کرام سازند مثل خود را مثل آن زال می انگار و که ریسمان چند تنیده خود را در
 سبک خریداران حضرت یوسف علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام ساخته بود امید
 است که درین نزدیکی انشاء الله العزیز بشرف حضور مشرف گرد و متوقع از جناب شرف
 ایشان آنست که چون استطاعت و قرب باو شاه بر وجه اتم ایشان راحق سبحانہ تعالیٰ
 ساخته است و در خلا و ملا و تر و ریح شریعت محمدی علیه وعلی اله من الصلوٰة افضلها
 و من التسلیحات المملها کوشند و مسلمانان را از غربت بر آزند حاصل رقمیه نیاز مولانا حاد از
 سرکار اقبال آثار و طیفه مقررہ دارد و پار سال ظاهر از حضور یافته بود و اسال نیز امیدوار آمده
 است دولت حقیقی و مجازی میسر باد

له قدس کرد ازین کسی که بجات
 فقیه از یاد کند پس آنکه از آن قوم
 سواد است حکما و علمه از کتب
 روایت کرد این معنی را در بیان
 حضرت سید السید محمد قزوینی
 من و مؤلفین از آن قوم است
 الصلوٰة و التسلیحات زیاد و متن
 مکتوبات امام ربانی
 در حق کل قوی کان شد با نوری
 حکم بنی کریمی که در کار
 شکر گردید که در کار
 علم در دولت و دولت زرتشتیان
 در پیش و ظاهر است
 کتب کتب شریک
 بنیادین ابد از ایشان رسد
 بسود و سلام میبرد در کار
 باسمه المصطفیٰ العزیز

المنجيات
 مکتوبات جعله و شتم

نیز بیاد و نقابت و سنگاه شیخ فرید بخاری صد و ریافته در ترغیب بر عظیم علما و طلبه
 علوم که حاملان شریعت اند نصرکم الله سبحانه علی الأخلاء بحرمته سید الانبیاء
 علیه وعلیهم الصلوٰات و التسلیحات و المعیات حرمت نامه گرامی که فقرار ابان
 نواخته بودند بمطالعہ آن مشرف گشت در کتابت مولانا محمد سلیم موفق مرقوم فرموده بودند
 جزوی خرچے برای طالب علمان و صوفیان فرستاده شد ذکر تقدیم طالب علمان بر صوفیان
 در نظر محبت بسیار زیاده آمد حکم الظاهر عنوازل الباطن امید است که در باطن شریف نیز
 این جماعه کرام تقدیم پیدا کرده باشند کل اناء یتدر شحمه فیه شیخ از کوزه برون همان تاد
 که در دست و در تقدیم طالب علمان تر و ریح شریعت است حاملان شریعت ایشانند

صوفی ظاهر و باطن است
 همان برون و کوزه همان ترا و در دست

Marfat.com

وَلَتِ مَصْطَفِيَةٌ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ بآيَاتِهِنَّ بِرِجَالِهِنَّ
 قِيَامَتِ ارْتِشَاعِيَّتِ خَوَاهِنْدِ پَرِيدِ از تَصَوُّفِ نَخَوَاهِنْدِ پَرِيدِ دَخُولِ جَنَّتِ وَتَجَنُّبِ اَز نَارِ
 وایسته بآیاتِ شریعتِ است انبیا صَلَوَاتُ اللّٰهِ تَعَالٰی وَتَسْلِيمَاتُهُ عَلَيْهِمْ كَمَنْ كَبَّرَ
 کائناتِ اندیشتر الع دعوت کرده اند و مدارِ نجاتِ بر آن مانده و مقصود از بعثتِ این اکابر
 تبلیغِ شریعتِ است پس بزرگترین خیراتِ سعی در ترویجِ شریعتِ و احیایِ حکمی از احکامِ آن
 علی الخصوص در زمانیکه شعائرِ اسلام منهدم شده باشند و در راهِ خدای عزوجل و علای
 خرج کردن برابر آن نیست که مسئله از مسائل شرعیّه راجع و اوج و اودن چه درین فعل اقتدا
 بانبیاست که بزرگترین مخلوقات اند عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ و مشارکتِ است
 بان اکابر و مقررست که کاملترین حیاتِ بایشان مسلم فرموده اند و خرج کردن کرور با غیر این
 اکابر نیز میسرست و الضار و ایتیان شریعتِ مخالفتِ تمامست بانفس که شریعتِ بخل
 نفس وارد شده است و در انفاقِ اموال گاه است که نفس موافقت کند بلی انفاقِ اموال
 را که برای تأییدِ شریعتِ باشد و ترویجِ ملت درجه علیاست و انفاقِ جیبلی باین نیت
 خرج کردن برابر خرج لکھا است در غیر این نیت اینجا کسی سوال نکند که طالبِ علم گرفتار از
 صوفی و ارسته چون مقدم باشد جواب گوئیم که او هنوز حقیقتِ سخن را در نیافته است طالبِ علم
 با وجود گرفتاری سببِ نجاتِ خلایق است چه تبلیغِ احکامِ شرعی از وی میسرست اگر چه
 خود بان منتفع نشود و صوفی با وجود وارستگی نفس خود را خلاص ساخته است بخلایق کار
 ندارد شخصی که کثرتِ نجاتِ با او وابسته باشد مقررست که بهتر باشد از آن شخصی که به نجاتِ خود
 در مانده باشد آری صوفی را که بعد از فنا و بقا و سیرتِ اند و پانند بعالم گردانیده باشند
 و بدعوتِ خلق فرود آورده از مقامِ نبوتِ نصیبی دار و اول مبلغانِ شریعتِ است حکم علماء
 ۱۱

لے میں نے یہ کہا ہے
 تریکے ساتھ
 یہ بیان ہے
 جس میں تریکے ساتھ
 اس کی تریکے ساتھ
 انفاق کرنا

کتاب احکام ربانی

تعمیر میں یہ کہیں
 تان الکلیب
 صوفی و ارسته
 تریکے ساتھ
 سبب نجات
 خلایق
 کار
 ندارد
 شخصی
 کثرت نجات
 با او
 وابسته
 ہے
 مقررست
 کہ
 بہتر
 ہے
 از
 ان
 شخصی
 کہ
 به
 نجات
 خود
 در
 مانده
 ہے
 آری
 صوفی
 را
 کہ
 بعد
 از
 فنا
 و
 بقا
 و
 سیرت
 اند
 و
 پانند
 بعالم
 گردانیده
 باشند
 و
 بدعوت
 خلق
 فرود
 آورده
 از
 مقام
 نبوت
 نصیبی
 دار
 و
 اول
 مبلغان
 شریعت
 است
 حکم
 علماء
 ۱۱

۱۱

عنه هذالك في نسخة بخطه التي في دار عتد ناوله اعلم بالصواب ۱۲

و علم آنرا از خداوند است پاک است

شریعت وارو ذلک فضلُ الله یؤتیہ من یشاءُ وَاللهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ

کتاب پنجم هجده و دوم

الصلوات
۱۴

نیز بیاد تپناهی شیخ فرید صِدور یافته و زهدت نفس اماره و بیانِ مرضِ ذاتی
 او و علاج ازاله آن مرضِ مرحمت نامنه گرامی که از روی شفقّت و مهربانی داعیِ مخلص خود
 را بآن دست از فرموده بودند بطالع مضمون آن مشرف گشت **عَلَّمَ اللهُ سُبْحَانَہُ**
اَجْرَکُمْ وَرَفَعَ قَدْرَکُمْ وَشَرَحَ صَدْرَکُمْ وَبَيَّنَّ اَمْرَکُمْ بِحُرْمَةِ جَدِّکُمْ
اَلَا تُحَدِّثُ عَلَیْهِ وَعَلَىٰ اِلٰهِ مِنَ الصَّلٰوٰتِ اَفْضَلُهَا وَمِنَ السَّلَامٰتِ اَلَّتِهَا
ثَبَّتْنَا اللهُ سُبْحَانَہُ عَلٰی مُتَابَعَتْہِ ظَاہِرًا وَّ بَاطِنًا وَرَحِمَ اللهُ عَبْدًا قَالِ اٰمِیْنَ
 تانیا فقره چند و شکایت مصاحب سویدیم بد خوئی مسوده مینماید قبول استماع خواننده
 فرموده و ما کما نلنا نفس اماره انسانی مجبول است بربّ جاه و ریاست و یکی همت و ترفع
 بر اقرانت و بالذات خوانان انت که خلائق همه بوی محتاج باشند و تقادوا و امر و
 نوای او گردند و او هیچ کس محتاج نباشد و محکوم احدی نبود این دعوی الوهیت است
 از وی و شرتک است بخدای بی همتا جل سلطانه بلکه آن بے سعادت بشرکت ہم
 راضی نیست میخواهد که حاکم او باشد و بس و همه محکوم او باشند فقط در حدیث قدسی آمده است
عَادِ نَفْسَکَ فَاِنَّهَا اَنْتَ صَبَّتْ بِمُعَادِئِیْ عِنِّیْ دشمن دار نفس خود را زیرا که بدستی آن نفس
 ایستاده است بدشمنی من پس تربیت نفس نمودن به تحصیل مرادات او از جاه و ریاست
 و ترفع و تکبر فی الحقیقت امداد کردن است بدشمن خدا که عزوجل و تقویت نمودن است
 مراد شناخت این امر انیک باید دریافت در حدیث قدسی وارد است **اَلْکِبْرِیَاءَ**

به من بجهت انزال این عطا
 عظیم کرده اند و در شراب بند سارو
 دست مبارک کند و در شراب سارو
 از این بظن به نام گویند شایسته
 در مال وی در صورت آنست که از
 شکرها که از وی است و در شراب
 یک بر باریع مدینه گوار شایسته
 و ما من در دم زدیق تمیز خوام
 کین گریه امین یاب العالین کین
 تمیز است باطنی باطنی کین
 است باطنی کین باطنی کین

۱۵

صح نعتی در وقت بندگی

ع - با خودی کفر بخودی دین است

از ان صیفت و جایز است
 ایشان بلان بطریق مجاز این
 دست که بطریق مجاز این
 من جان دست نمائید در جا
 که کس از شکر باشد بر زمین و کوه
 مکن بخود راه راه مسلمانی
 بصورت سلوک انوار

بجای خود که درین باب عارض شده اند و است
و گفته اند که درین باب عارض شده اند و است
بجای خود که درین باب عارض شده اند و است

رِدَائِي وَالْعَظْمَةُ إِذَا رِي قَمَنْ نَازَعْنِي فِي شَيْءٍ مِنْهُمَا أَدْخَلْتَهُ فِي النَّارِ وَلَا أَبَالِي
و دنیا ای دنی که مکتونه و مبعوضه حق است بجانہ تعالی بواسطہ آنست که حصول دنیا تمهید و معاون
حصول مرادات نفس است پس هر که بشمن مد و نماید ناچار لعنت را شاید و فقر فخر محمدی گشت
عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ زَبْرًا کہ در فقر نامرادی نفس است و حصول عجز آن مقصود
از بعثت انبیاء علیہم الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ و حکمت در تکلیفات شرعیة تعجیز و تخریب همین
نفس آماره است شرع برای رفع هواهاست نفسانی وارد شده اند هر قدر که بمقتضای شریعت
بعمل در آید همان قدر هوای نفسانی رُو بر و ال آر و لذات میان یک حکم از احکام شرعیة در ازاله
هوای نفسانی بهتر است از ریاضات و مجاہدات ہزار سالہ کہ از نزد خود کرده شود بلکه این ریاضات
و مجاہدات کہ بمقتضای شریعت عَرَّأ واقع نشده اند مؤید و مقوی هواهاست نفسانی اند بر همان
و جوگیان در ریاضات و مجاہدات تقصیر نہ کرده اند اما هیچ ازینها سودمند گشته و غیر از تقویت
نفس و تربیت آن ننموده مثلا یکدم در ادای زکوٰۃ کہ شریعت بان امر فرموده است در تخریب
نفس سودمندتر است از آنکہ ہزار دینار از پیش خود صرف کند و طعام خوردن و عید فطر بحکم
شریعت نافع تر است در رفع هوا از آنکہ از نزد خود سالها صائم باشد و دو رکعت نماز بجا آورد اما بجا
ادا کردن کہ سنتی از سنن بجا آوردن است بمراتب بهتر است از آنکہ تمام شب بصلوٰۃ ناسف
قیام نماید و نماز بجا آورد اما بی جماعت او کند باجملہ النفس منزکی نشود و از جنبش ماخولیا می مہتری
پاک نگر در درجات محال است فکر ازالہ این مرض ضروری آمد تا بموت ابدی نرساند کلمہ طیبہ
لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ کہ موضوع است برائے نفسی الہدافاتی و نفسی در تزکیہ نفس و تطہیر آن انفع و
انسب است اکابر طریقت قدس اللہ تعالیٰ اسألہم از برای تزکیہ نفس همین کلمہ طیبہ را
اختیار فرموده اند تا بجاروب لا زوبی راہ و نرسی در سرانی الا اللہ ہر گاہ نفس در

و عدت چون ہستند باقیستند
آن در طاعت آن کتاب میں اولیٰ بیان
و قال و الله اعلم الغی و انتم الصقرا اما
مربط ہے مع ریاضت کربل
رنگ کشیدن نفس کشی و مجاہدات
مع مجاہدتی کارنا نمودن آن
کرون در کاسہ است و کہ سنتی
از سنن انارت بیست ہفت
قال فی الحدیث انما یطہر من سدن لک
تقریر کلمہ طیبہ و بیعت من سدن لک
لا یختلف منها الا صنف قال فی
الغی و انتم الصقرا اما
و چون در ریاضات و مجاہدات
حقی قال بعض الناس بان الصلوة
بالجماعة فیض الا ان منهم من یفعل
بہناس فردی الحکما یان
لان الصلوة الصلوة الصلوة
بجائی من ان اقل الجمیع
مالک
مختلف باقیستند باقیستند
و انما فی حدیث
و انما فی حدیث
و انما فی حدیث

بقرہ
سَلَامُ اللَّهِ
مُصَوِّفٌ

عنه بل بافتن و تشدید نام و در مرتبه و تراز و پایه تریبان - ز بر آن قاطع د ع یعنی آسنان زمین اهل این هر دو یکی من تعالی چنانکه در شکوه است ۱۱

مقام کشتی آید و نقض عهد نماید تکرار این کلمه تجدید ایمان باید نمود **قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَوَسَلَامٌ**
جِدِّ دُ وَاِیْمَانَكُمْ بِقَوْلِ لَا اِلَهَ اِلَّا اللهُ بلکه همه وقت از تکرار این کلمه چاره نبود زیرا که نفس آماره
همواره در مقام خبت است در حدیث آمده است و فضائل این کلمه اگر آسانها در زمین ما را
در پایه نهند و این کلمه را در پایه دیگر هر آینه این پایه راجح آید بر پایه دیگر **وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الْهُدٰى**
وَالَّذِمْ مَتَابِعَةُ الْمُصْطَفٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهِ الصَّلٰوةُ وَالتَّسْلِيْمٰتُ

له از زبان **عَلَيْهِ السَّلَام** در مقام
جندی از حسن بن محمد بن عبدالله
قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
ان الله عز وجل يحب من دعا باسمه
فان الله عز وجل يسهل له كل شئ
يطلبه حتى ياتي بمذمة احد من عباده
فان الله عز وجل لا يسهل على احد من عباده
ان يذم احد من عباده الا باذن الله عز وجل
فان الله عز وجل يحب من دعا باسمه
فان الله عز وجل يسهل له كل شئ يطلبه
حتى ياتي بمذمة احد من عباده
فان الله عز وجل لا يسهل على احد من عباده
ان يذم احد من عباده الا باذن الله عز وجل
فان الله عز وجل يحب من دعا باسمه
فان الله عز وجل يسهل له كل شئ يطلبه
حتى ياتي بمذمة احد من عباده
فان الله عز وجل لا يسهل على احد من عباده
ان يذم احد من عباده الا باذن الله عز وجل

۱۷

المختصات
۱۵

مکتوب پنجاه و سوم

یعنی مکتوب گریهار ۱۱

تیز زیادت آنست که شیخ فرید صد در یافته در بیان آنکه اختلاف علماء سپود موجب فساد عالم است
وَمَا يَنبَغِيْ ذَلِكَ لَكُمْ اِنَّكُمْ سَبَّحْتُمْ عَلٰى جَادَةِ اَبَائِكُمْ الْكِرَامِ شنیده شده که پادشاه اسلام
از حسن شاه مسلمانی که در نها و خود دارند با ایشان فرموده اند که چهار کس از علماء وینداریسند
که ملازم باشند و بیان مسائل شرعیه میگردند باشند تا خلاف شرع امری واقع نشود **وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ**
سُبْحٰنَهُ عَلٰى ذَلِكَ مسلمانان را به ازین چه بشارت و ماتم زده گان را به ازین چه بگوید لیکن چون
حقیر بواسطه همین عرض متوجه خدمت علیه است چنانچه مکرراً اظهار آن نموده بضرورت درین باب
به گفتن و نوشتن خود را معاف نخواهد داشت امید است که معذور خواهند فرمود و صلحاً **الْغَرَضُ مَجْنُوْنٌ**
معروض میگردد آنکه علماء وینداز خود اقل قلیل اند که از خب جاه و ریاست گرفته باشند و مطلبی غیر از
ترویج شریعت و تائید ملت نداشته باشند بر تقدیر خب جاه هر کدام ازین علماء طرفی خواهد گرفت
و اظهار فضیلت خود خواهد نمود و سخنان اختلافی در میان خواهد آورد و آن را توشل قریب پادشاه
خواهد ساخت تا چارمهم دین ایترو خواهد شد در قرن سابق اختلافات علماء عالم را در بلا انداخت و
همان صحبت و پیش است ترویج چه گنجایش دارد که باعث تحریب دین خواهد شد و **الْحَيَاةُ ذٰبِلَالِہِ**

نیاز

باز

بنام

یعنی صحبت علماء سرور ۱۱

یعنی بکویت اینهاست ۱۱

مکتوبات پادشاهان
ازین مکتوبات اسدقال جمال
که غایب تو را خبر نمیشد تا از دست یک
بشماره مدبران بر تو گواهی بگویم
تو زود و فیض آن در کس و در کس و بای بگویم
غرض ازین مکتوبات است که در
دو روز مکتوب بود به شمس است مختار
عنه در دست تو است و تا تو مخالفت
دی ایست و سبب آن که هر دو در
تمام جیفتره نمایان این نظر
یعنی برگشته و شایع تر آید از
محکم علی الله تعالی

(۱) یعنی سلیم جهانگیر خان زیرا که شیخ فرید مرتضی خان در سنه ۱۰۲۵ وفات یافت و سلیم جهانگیر در سنه ۱۰۱۴ تخت نشین شد و در سال ۱۰۳۷ وفات یافت

سه کوه در نیایه نسبت الله واجب جاه در ریاست و شرف بر قرآن منبری ۱۱

سُبْحَانَ مَنْ ذَلِكَ وَمِنْ فِتْنَةِ الْعُلَمَاءِ الشُّعْرِ اَكْرِيكْ عَالِمِ رَا اَزْبْرَا سَ اِنِ غَرْضِ اِنْتِخَابِ
 كُنْتُمْ بَهْتَرِ مَيْنَا يَدَا اَزْ اَعْلَمَاءِ اَخْرَتِ پيدا شود چه سعادت كه صحبت او كبريت احمر است و اگر پيدا نشود
 بعد از تامل صحيح بهترين اين جنس را اختيار كنند مَا لَا يَدْرُكُ كَلْمَةً لَا يَدْرُكُ كَلْمَةً نَمِيْدَا نَمِيْدَا نَمِيْدَا نَمِيْدَا
 همچنانكه خلاصي خلائق وابسته بوجود علماء است خسران عالم نيز با ايشان مربوط است بهترين
 علماء بهترين عالم است و بدترين ايشان بدترين خلایق هدايت و اضلال ابائشان مربوط است
 اند عزيزي ابله پس لعين را و يد كه فارغ و بكار نشسته است سر آزا پرسيد گفت علماء اين وقت كارها ميكنند
 و در اغوا و اضلال كافي اند سه عالم كه كامراني و تن پروري كند او خوشترين كم است كرا رهبري كند
 غرض كه درين باب فكر صحيح و تامل صادق مرعي داشته اقدام خواهند نمود چون كار از دست برود
 علاجی نمی پذیرد هر چند ششمی آید كه کسی امثال اين سخنان يا رباب فطانت صحيحه اظهار سازد
 اما اين معنی را وسیله سعادت خود و ناسه مستدع می گردد

له بكنه من سرور ان اوقالی كرا
 صحیح کتابی است که در آن است
 دان بر غرض از این است
 جهت کیاست است
 و حال است از آن خبر با کله است
 داده شود است
 بهرین است
 همه از آن است
 چنانکه علی الاصح است
 قال قال رسول الله صل الله علیه و آله
 الان شرف الشرف و العلاء و ان خیر الخیر
 خیار العلماء رحمة اللدنی منی انما یومر
 که در این است
 بندگان علماء است
 علت است
 ظاهر است
 شکر الناس است
 از این است
 شکر الناس است

بیت

بیت

بیت

مکتوب پنجاه و چهارم

المستجابات ۱۶

۱۷

نیز بیات و نقابت پناهی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اجتناب از صحبت مبتدع لازم است
 ضرر صحبت مبتدع فوق ضرر صحبت کافر است و بدترین فرق مبتدعه شیعه شنیعه اند و ماینا سبب
 ذَلِكْ عَظَمَ اللهُ تَعَالَى اَجْرَكُمْ وَ رَفَعَ قَدْرَكُمْ وَ تَسْرَتُمْ كُمْ وَ شَرَحَ صَدْرَكُمْ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ
 الْبَشَرِ لَمْ يَطْمَعَنَّ زَيْغِ الْبَصَرِ عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَهٍ مِنَ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهَا وَمِنْ السَّلَامَاتِ
 اَكْمَلُهَا مَنْ لَمْ يَشْكُرِ النَّاسَ لَمْ يَشْكُرِ اللهُ كِهْرِي كِهْرِي كِهْرِي كِهْرِي كِهْرِي كِهْرِي كِهْرِي كِهْرِي كِهْرِي
 نیاورد پس بر با فقیران شکر احسانهای شما لازم است اولاً سبب جمعیت حضرت خواجه ماشا بود
 ای پطیل شما در آن جمعیت طلب حق سبحانه و تعالی کردیم و خطهای و افریدیم و شما نیا چون حکم
 بیدار بودیم

بیت
 شکر الناس است
 شکر الناس است
 شکر الناس است
 شکر الناس است
 شکر الناس است
 شکر الناس است
 شکر الناس است
 شکر الناس است
 شکر الناس است
 شکر الناس است

حضرت محمد قدس سره

کثرت بموت الکبراء نوبت باین طبقه رسید واسطه اجتماع فقرا و باعث انتظام طالبان
 نیز شاید جزا که الله سبحانه عنا خیر الجزاء ^{سه} گریز من زبان شود هر موی یک شکر
 توازن از متواضع کرده آرزو آنست که حق سبحانه و تعالی در دنیا و آخرت شمار از آنچه نباید و نشاید
 محفوظ دارد و بجز مته جت که سید المرسلین علیه و علی ایه و علیهم من الصلوات ^{سه}
 اتمها و اکملها این فقیر و صحبت گرامی شاد و راقداه است معلوم نه دارو که در مجلس شریف از کدام
 قسم مردم را گنجایش است و نسی خلوت و جلوت کیت ^{سه} خوابم بشد از دیده درین فکر جگر
 سوز ^{سه} کاغوش که شد منزل و آسایش خوابت ^{سه} یقین تصور فرمایند که فساد صحبت مبتدع
 زیاده از فساد صحبت کافر است و بدترین جمیع فرق مبتدعان جماعه اند که باصحاب پیغمبر علیه و علیهم
 الصلوة والسلام بعض ازند اند تعالی در قرآن مجید خود ایشان را کفاری نامید لیخیز بهم
 الکفار قرآن و شریعت را اصحاب تبلیغ نموده اند اگر ایشان مطعون باشند طعن در قرآن
 و شریعت لازم می آید قرآن جمع حضرت عثمان است علیه الرضوان اگر عثمان مطعون است
 قرآن هم مطعون است اعاذنا الله سبحانه عما یعتقد الزنادقة خلافی و زاعی که درین
 اصحاب علیهم الرضوان واقع شده بود محمول بر هوای نفسانی نیست و صحبت خیر البشر
 نفوس ایشان پزگیه رسیده بودند و از امارگی آزاد گشته اینقدر میدانم که حضرت امیر در آن باب
 برحق بوده اند و مخالف ایشان برخطا بود اما این خطا خطا اجتهادی است تا بعد فسق نمیرساند
 بلکه ملامت را همدین طور خطا گنجایش نیست که محظی را نیز یک درجه است از ثواب و نیزید
 بیدولت از اصحاب نیست در بدبختی او اگر سخن است کاری که آن بدبخت کرده هیچ کافر
 فرنگ نکند بعضی از علماء اهل سنت که در لعن او توقف کرده اند نه آنکه از وی راضی اند
 بلکه رعایت احتمال رجوع و توبه کرده اند میباید که در مجلس شریف از کتب معتبره قطب زبان

له منی بزرگ پند شد من
 سبب سرون بندگان و نقل از ایشان
 در دار فانی بدیاری ^{سه}
 بنام از با بنامین جزا از زانی نسیه ایها
^{سه} یعنی خواب در چشم من ازین
 غرضه و بر کعبه کذا کدام کس من
 در ایشان غلبه کس یعنی نسیه کس در کس
 با چنین تو کیت ^{سه} شاد
 محله در پیاده و قلمه و قلمه و قلمه
 علی الکفار در صحاب پیغمبر علیه و علیهم
 الصلوات و السلام
 کتب است امام ربانی
 صلوات الله علیه و آله و سلم
 آنکه بفرموده او پیشرفت فرزند کافران
 هر آن اند که بگری می ایشان را کرم
 کنند و بگری کنند و بگری کنند
 از خدا و خشنودی ایشان مطعون است
 در سبب ایشان است از خود مجده
 که کوری شود در کستان ثبات
 قوت و در کستان ثبات کس
 مندر آن است که با او گویا
 پس تو که در آن است که در آن
 است تا آنکه خود بگفت که در آن
 است تا آنکه خود بگفت که در آن
 است تا آنکه خود بگفت که در آن

مه ابن سادیه در سنه خمس است و عشرین ^{سه} اندک در خمین ^{سه}

کتاب این بیخندان
 نهاده در لایحه سجاد سوال تا آنچه
 اینها از حق است و در بزرگ کرده
 که باین آواز در صد و صد آواز
 اینها از حق است و در بزرگ کرده

عبدالمؤمنین بر سید جمال الدین نجفی
میرزا ابوبکر بن علی بن محمد بن علی بن
شرف الدین نجفی بن علی بن محمد بن علی بن
جمال الدین نجفی بن علی بن محمد بن علی بن
عبدالمؤمنین بر سید جمال الدین نجفی
میرزا ابوبکر بن علی بن محمد بن علی بن
شرف الدین نجفی بن علی بن محمد بن علی بن
جمال الدین نجفی بن علی بن محمد بن علی بن

بندگی مخدوم جهانیان هر روز چیزی خوانده شود تا معلوم شود که اصحاب پیغمبر را علیه و علیهم
الصلوة والسلام چه طور ستایش کرده اند و بکدام اوب یاد نموده اند ^{اینجا} مخالفان بدانند ایشان شرمند
و مخدول گردند و درین ایام این طائفه بدانند ایشان بسیار علو کرده اند و باطراف و جوانب منتشر گشته اند
و واسطه آن درین باب چند کلمه نوشته آمد تا در صحبت شریف این قسم بدانند ایشان را جا نباشد
بنتکم الله تعالی علی الطريقة المرصیة

مکتوب پنجاه و پنجم

۱۸ - قال برادر من سید جمال الدین نجفی بن علی بن محمد بن علی بن شرف الدین نجفی بن علی بن محمد بن علی بن جمال الدین نجفی بن علی بن محمد بن علی بن عبدالمؤمنین بر سید جمال الدین نجفی

بیادت پناهی شیخ عبدالوهاب بخاری صد در یافته در اظهار محبت چندگاه است که دل را محبتی
نسبت بکلام زمان شناسیده است غیر آن ارتباطی که سابقاً متحقق بود بنا علیه بدعا ظهر الغیب
باعتبار مشغول است و چون سر در کائنات و مفرج موجودات علیه و علی الیه الصلوات و التسلیما
و التحیات فرموده اند که من احب ائمة اهل بیت خود نمودن اولی و انسب است
و باین محبت که نسبت بقربا را ^{شرقا} اخفرت علیه الصلوة والسلام و القیة پیدا شده است رشته
امیدواری تمام بدست آورده است حق سبحانه و تعالی بر محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید
بحرمة سید البشر علیه و علی الیه الصلوة والسلام

مکتوب پنجاه و ششم

۱۹ -

نیز شیخ عبدالوهاب صد در یافته در سفارش سیدی جناب قدس سادات کثیر البرکات بواسطه حضرت
اسرور برین دُنیا علیه و علی الیه الصلوات و التحیات ازان برتر است که بزبان قاصربان
منقبت و محبت آن تواند کرد مگر آنکه از اوسیده سعادت خود دانسته درین باب جرات نماید بلکه
شرفی است

که تمام در آن مخدوم امامت
تا بخاتم ایشان و او بیکدیگر
دست که حضرت مخدوم جهانیان
همانده خانوادگی است که در آن
بجای مسکن نموده و صاحبان
ما بود و در آن وقت که در آن
قلمت با آنست که این جناب بپسند
مالی را در آن وقت در آن زمان
بسات آن حضرت اتفاق اهل بنابر
بسات آن حضرت است و ثقات آن
مال مقصد نیست آنقدر که در آن
مال کلمات بر آنست که در آن
است و در آن است که در آن
عکس نورانی است که در آن
بند کردن آنقدر که در آن
همه برین اندک که در آن
بسط آنست که در آن
درین جهان باشد که در آن
سعادت بود و حال بداند
شهرت و در آنست که در آن
بسط طبع بر آنست که در آن
اسما و دعوات غایت انوار
قال علیه السلام و السلام
و جمل الاشیاء بغير الضمیر
لا اکتفین منک بنی آدم
الحمد لله
دست داد و در آنست که در آن
بدر کلام کند در آنست که در آن
نور نام است که در آنست که در آن
از این منور در آنست که در آن
نام است که در آنست که در آن

تقلاً سلمه الله

سیدنا ابرار در همان ایام
کوشش کرده و صلوات

سید محمد تقی در سوره بقره آیه ۱۷۰
و اول شریف و تعلیم از قرآن و حدیث

خود را بتوسل آن می ستایید و اظهار نمودن ایشان که بآن مأمور است می نماید اللّهُمَّ
اجْعَلْنَا مِنْ مُجْتَبِيكَ بِحُرْمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
حامل عریضه نیاز میرسد احمد از سادات سائمانه اند و طالب علم و صالح از مفضلین معیشت متوجه
آن حد و گذشته اگر در سدا کار عالی گنجایش باشد شار الیه لائق و سزاوار است و الا بیریکی از
مخلصان خود سفارش نمایند که از مفضلین خاطر جمع سازد و چون یقین بود که خادمان ایشان
در باب فقر و محتاجان توجه آنهم دارند علی الخصوص در امداد سادات عظام بچند کلمه جرات نمود در
وقت رفتن هر چند بعبادت نخصت مستعد گشت اما داخل جگر که مخلصان است حق سبحان
و تعالی بر اخلص و محبت ایشان استقامت ارزانی فرماید زیرا که گستاخی زلفت

المنجيات
ملکوت ه و ه

نیز پس می نمود صدور یافته در بیان آنکه آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی میسر گردد
و در بیان آنکه نجات بی اتباع اهل سنت و جماعت متصور نیست و در بیان آنکه علم و عمل مستفاد
از شریعت اند و اخلص منوطه بسلوک طریق صوفیه است و در بیان آنکه اخلص عمل مر او لیارا
در جمیع افعال اعمال و حرکات و سکنات است حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاوده شریعت مصطفویه
علی صاحبها الصلوة والسلام و النجیة استقامت کرامت فرموده بکلیت گرفتار جناب
قدس خود گردان و مفاوضه شریفه و مرسله لطیفه و روایات موجب فرحت گشت و مقدّمات
محبت فقر و اخلص به این طائفه علیاً بوضوح انجاسید اللهم زد طلب فواید رفت بود

الرحمن الرحیم
سیدنا ابرار در همان ایام
کوشش کرده و صلوات

سید محمد تقی در سوره بقره آیه ۱۷۰
و اول شریف و تعلیم از قرآن و حدیث
سید محمد تقی در سوره بقره آیه ۱۷۰
و اول شریف و تعلیم از قرآن و حدیث

سید محمد تقی در سوره بقره آیه ۱۷۰
و اول شریف و تعلیم از قرآن و حدیث
سید محمد تقی در سوره بقره آیه ۱۷۰
و اول شریف و تعلیم از قرآن و حدیث

بایان نراند و مظهر

مخدوم آدمی را از سه چیز چاره نیست تا نجات ابدی یستگر دو علم و عمل و اخلاص علم دو قسم است علمی است که مقصود از آن عمل است که علم فقه متکفل آنست و علمی است که مقصود از آن مجرد اعقاد و یقین قلبی است که در علم کلام تفصیل ذکر یافته است بمقتضای آرائی صاحبیه اینست و جماعت که فرقه ناجیه اند و نجات بی اتباع این بزرگواران مشهور نیست و اگر سر مو مخالفت است خطر و خطر است این سخن بکشف صحیح و الهام صریح نیز یقین پیوسته است احتمال مخالف ندارد

ملک تو را در نظر بنشیند تا نجات
در شاری در دلت در فریب
تو را با غفلت و بزرگی

نسخ

فَطَوَّبَ لِي مَنْ دُونَكَ لِمَا بَعَثْتُمْ وَ
شُرِّفَ بِتَقْلِيدِهِمْ وَوَيْلٌ لِمَنْ خَالَفَهُمْ
وَاعْتَزَلَ عَنْهُمْ وَرَفَضَ عَنْ صَوْمِهِمْ
وَخَرَجَ عَنْ زَمَنِ تَهْمِ فَضَلُّوا
وَاضَلُّوا فَأَنْكُرُوا الرَّسُولِيَّةَ وَالشَّفَاعَةَ
وَخَفِيَ عَلَيْهِمْ فَضِيلَةُ الصُّحْبَةِ
وَفَضْلُ الصَّحَابَةِ وَحُرْمُوعَنَ
مَحَبَّةِ أَهْلِ بَيْتِ الرَّسُولِ وَمَوْدَتِ
أَوْلَادِ الْبَيْتِ لِمَنْعُوا عَنَ خَيْرِ كَثِيرٍ
نَالَهَا أَهْلُ السُّنَّةِ وَاتَّقَتِ الصَّحَابَةَ
عَلَى أَنَّ أَفْضَلَهُمْ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ
قَالَ الشَّافِعِيُّ وَهُوَ أَعْلَمُ بِأَحْوَالِ الصَّحَابَةِ
أَضْطَرَّ النَّاسُ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى
اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَلَمْ يَجِدُوا

پس خوشحالی است مگر کسی را که بتابعیت اهل سنت
موفق گردید و بتقلیدشان مشرف گشت و اگر
بر آنکه خلاف آنان در زید و انحراف و یک سوی
از ایشان گزید و قوانین آنها را گذاشت از
گروه شان بر آید پس این چنین کسان هم خود
گمراه شدند و هم دیگران را گمراه کردند پس انکار
کردند از رویت حق و شفاعت پیغمبر و مخفی ماند
برایشان فضیلت صحبت پیغمبر و فضیلت اصحاب
آن سرور و بی بهره ماندند از دوستی اهل بیت رسول
و بود اولاد از هر اهل بیت پس باز داشته شدند از خیر
کثیر که بدست آوردند از اهل سنت و اجماع آوردند صحابا
بر آن که بزرگترین ایشان ابو بکر صدیق است شامی
که در آثارین مردم است باحوال اصحاب گفته چهار شدند
مردم بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پس نیاقتند
بسیار عبادت ایشان را از میری

حکایات اهل ایمانی

در بیان آنست

تَحْتَ أَدِيمِ السَّمَاءِ خَيْرًا مِنْ ابْنِ بَكْرٍ
 قَوْلُهُ رِقَابَهُمْ - وَهَذَا تَضَرُّعٌ
 مِنْهُ بِأَنَّ الصَّحَابَةَ مُتَّفِقُونَ عَلَى
 أَفْضَلِيَّةِ الصِّدِّيقِ فَيَكُونُ إِجْمَاعًا
 فِي الصَّدْرِ الْأَوَّلِ عَلَى أَفْضَلِيَّتِهِ
 فَيَكُونُ قَطْعِيًّا لَا يُسَوِّغُ انْكَارَهُ
 وَأَهْلُ بَيْتِ الرَّسُولِ مَثَلُهُ مَثَلُ
 سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَهَا نَجَا وَمَنْ
 تَخَلَّفَ عَنْهَا هَلَكَ
 قَالَ بَعْضُ الْعَارِفِينَ - إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَصَحْبِهِ
 جَعَلَ أَصْحَابَهُ كَالنُّجُومِ وَبِالنُّجُومِ هُمْ
 يَهْتَدُونَ وَشَبَّهَ أَهْلَ بَيْتِهِ بِسَفِينَةِ
 نُوحٍ - إِشَارَةً إِلَى أَنَّ رَأْسَ السَّفِينَةِ
 لَا يَدَّلُهُ مِنَ رِعَايَةِ النُّجُومِ لِيَأْمَنَ
 مِنَ الْهَلَاكِ وَيُدُونَ رِعَايَةِ
 النُّجُومِ النَّجَاتُ مُتَمَنِّعَةٌ قَطْعًا -
 وَمِمَّا يَنْبَغِي أَنْ يُعْلَمَ أَنَّ الْإِنْكَارَ عَنْ بَعْضِ
 الْإِنْكَارِ عَنْ جَمِيعِهِمْ فَإِنَّهُمْ فِي فَضِيلَةٍ

من نابل خاتون رضوان

کتابت نام ربانی

زیر سقف آسمان شخصی را بهتر و بهتر از او بگردد
 لاجرم والی گردانند او را برگرد و نهائی خوش
 و این قول نص است از شافعی بر اینکه صحابه
 متفق اند بر افضلیت صدیق پس اجماع متحقق
 شد در قرن اول بر افضلیت او پس قطع می شود
 بود که انکار آن روانه بود -

و اهل بیت پیغمبر حال شان در رنگ حال
 کشتی نوح است کسیکه سوار شد بر آن مخلصی
 یافت و کسیکه و اما نذازان بهلاکت رسید
 بعضی از اکابر فرموده اند بر سببیکه گردانند رسول
 خدا صلی الله تعالی علیه و علی آله و صحابه سلم صحابه خود را
 بشبیه ستارها - و بتاری با مردم راه می یابند
 و تشبیه داو اهل بیت خود را بکشتی نوح علیه
 الصلوٰة و السلام از جهت اشارت بدین که
 سوار کشتی را چاره نیست از رعایت ستارها
 تا از بیم هلاک مامون بود و مصون و بدون
 رعایت ستارها مخلصی از هلاک بوجهی نیست
 وی باید دانست که بدستی انکار از بعض صحابه
 انکار است از همگان زیرا که همه شان در افضلیت

صَحْبَةَ خَيْرِ الْبَشَرِ مَشْرُكُونَ وَفَضِيلَةَ
 الصُّحْبَةِ فَوْقَ جَمِيعِ الْفَضَائِلِ الْكَمَالَانَ
 وَلِهَذَا كَرِهَ الْبُلْغُ وَنَسِيَ الْقُرْفِي الَّذِي
 هُوَ خَيْرُ التَّابِعِينَ مَرْتَبَةً أَدْنَى مِنْ
 صَحْبِهِ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فَلَا تَقْدِرُ
 بِفَضِيلَةِ الصُّحْبَةِ شَيْئًا كَانَتْ مَا كَانَ
 فَإِنَّ إِيْمَانَهُمْ بِبِرْكََةِ الصُّحْبَةِ وَنَزُولِ
 الرُّوحِ يَصِيرُ شَهْوَدِيًّا وَلَمْ يَتَّفِقْ
 لِأَحَدٍ بَعْدَ الصَّحَابَةِ هَذِهِ الرَّتَبَةُ
 مِنَ الْإِيْمَانِ وَالْأَعْمَالِ مُتَّفِقَةً عَلَى
 الْإِيْمَانِ كَمَا هِيَ عَلَى حَسَبِ كَمَالِ
 الْإِيْمَانِ - وَمَا جَرَى بَيْنَهُمُ مِنَ الْمَنَازَعَاتِ
 وَالْمَجَارِبَاتِ نَحْوُ مَا عَلَى مَخَاطِئِ الصَّالِحِينَ
 وَحِكْمٌ بِالْغَيْبِ مَا كَانَتْ عَنْ هَوَى وَجَهْلِ
 وَلَكِنْ عَنِ اجْتِهَادٍ وَعِلْمٍ وَإِنْ أَخْطَأَ
 بَعْضُهُمْ فِي الْاجْتِهَادِ فَلِلْمَعْصِيَةِ دَرَجَةٌ
 أَيْضًا عِنْدَ اللَّهِ يُسَجَّانُهُ هَذَا هُوَ
 الطَّرِيقُ الْوَسْطِيُّ بَيْنَ الْإِفْرَاطِ وَالتَّقْرِيطِ
 الَّذِي اخْتَارَهُ أَهْلُ السُّنَّةِ وَهُوَ

صحبت خیر البشر مشرک کند و فضیلت صحبت
 بالاتر است از جمیع فضائل و کمالات و از اینجا
 است که او پس قرنی که برگزیده تابعین است
 بر تبه او نامی صحابی آن سرور علیه الصلوة
 و السلام نرسیده پس بفضیلت صحبت چیز
 را برابر نباید ساخت هر چه باشد زیرا که ایمان
 ایشان بمرتبت صحبت نبی علیه الصلوة و السلام
 و مشاهده نزول رُوحی شهودی شده بود و بیان
 چنین مرتبه ایمان بعد اصحاب کرام هیچکس
 مشرف نگشته و اما اعمال پس متفرع اند بر
 ایمان کمال اینها باندازه کمال ایمان است
 و آنچه از منازعات و مجاربات میان ایشان
 بوقوع در آمده محمول است بر معانی صحیح و حکم بلغیه
 از هوای نفسانی و جهالت و نادانی صواب
 نبوده اند بلکه از اجتهاد و علم - و اگر بعضی شان
 در اجتهاد و براه خطا زفته پس محطی با نیز یک
 درجه ثواب ثابت است نزد حق سبحان و تعالی
 این است راه راست میان افراط و تفریط
 که اختیار نموده اند ویرا اهل سنت و جمیع ائمه

مختصات الایمان

بمنزله نبوت است

الایمان بقرینه

در حدیث صحیح

الطریق الاسلامیة والسبیل الاحکم

طریق انیم و سبیل محکم
 با جمله علم و عمل مستفاد از شرع است و تحصیل اخلاص که به چو روح است مر علم و عمل او البته بسبب
 طریق صوفیه است تا سیر الی الله قطع نماید و سیر فی الله متحقق نشود از حقیقت اخلاص دور است
 و از کمالات مخلصان به چو آرزو علمه مومنان را نیز بتعمل و تکلف در بعضی از اعمال اخلاص و لو
 فی الجملة متحقق میشود اما اخلاصی که ما در صند و بیان انیم اخلاص در جمیع اقوال و افعال و حرکات
 و سکنات است بی تعمل و تکلف و این اخلاص منوط با تقارر الهه آفاقی و انفسی است که بقنا
 و بقام روابط و وصول است بمرتبه ولایت خاصه اخلاصی که به تحمل و تکلف محتاج است دوام
 نمی پذیرد بی تکلف بودن در حصول دوام در کار است که در مرتبه حق یقین است پس اولیا
 هر چه میکنند برای حق میکنند جل و علان برای نفس خود چه نفس ایشان فدای حق شده است در
 حصول اخلاص ایشان را تصحیح نیت در کار نیت ایشان بقنای الله و بقا با الله تصحیح یافته است
 مثلا شخصی که گرفتار فقر است هر چه میکند برای نفس خود میکند نیت کند یا نکند و چون این گرفتار
 نفس زائل شود و گرفتاری حق جل و علای بجای آن نشیند ناچار هر چه کند برای حق کند نیت دست و دهان
 نیت در تحمل در کار است در تعیین احتیاج تعیین نیت ذلک فضل الله یؤتی من یشاء
 والله ذو الفضل العظیم صاحب دوام اخلاص مخلص است بفتح لام و آنکه دوام ندارد و کسب اخلاص
 می نماید مخلص است بکسر لام نشان مابین ما و تقییکه از طریق صوفیه بعلم و عمل میرسد
 آنست که علوم کلامیه استمدالیه کشفی می گردند و سیر تمام در ادانی اعمال پیدا می شود (۱)

نه سن سبیل صوفیه است در
کتاب صوفیه من پیام زنده دل بندگی
علمه آری مثل سبیل بود

حق زائل شدن در راه
منور که سیرت در تکلف
نیچ نماند و تقوی خست
که در نیت

علمه خاستت بیکر که صوفیه
و آن نشاء است این است نفس خاستت
بگو ایضا در سیرت در نیت

علمه سبیل صوفیه است
کتاب صوفیه من پیام
و تقوی خست بیکر که صوفیه
بگوت نبی تا وصل الله
و از سبیل

۷۱

المنتخبات
۱۹
مکتوب شخصت و سوم

سیادت پناهی و نقابت و سنگاهای شیخ فرید صدور یافت در بیان آنکه انبیا صلوات

(۱) و کسلی که از جانب نفس و شیطان بود زائل میگردد

بصیرت و سیرت اهل بیت

انبیا کسی باین کلمات تکلم نموده است منکران نبوت اگر چه خدا را سبحانه واحد میگویند حال
 ایشان از دو امر خالی نیست یا تقلید اهل اسلام می کنند یا در رُبوب وجود واحد میدانند در استحقاق
 عبادت و نزو اهل اسلام هم در رُبوب وجود واحد است و هم در استحقاق عبادت مراد از کلمه طنبیه
 لا اله الا الله نفی عبادت الهیه باطله است و اثبات مبعودیت حق است سبحانه و کلمه دیگر که
 مخصوص باین بزرگواران است آنست که خود را بشیر میدانند مثل سایر مردم و اله و معبود حق را
 میدانند سبحانه و مردم را دعوت با و میکنند تعالی و او را سبحانه از حلول و اشخاص منزه میگویند
 و منکران نبوت نه چنین اند بلکه رؤسای ایشان مدعیان الوهیت اند و حق را سبحانه در خود حلول
 اثبات میکنند و از استحقاق عبادت و اطلاق اسم الوهیت بر خود شجاشی نمی نمایند لاجرم با اثر
 بندگی بر آورده و منکرات افعال و مستحبات اعمال می افتند و راه اباحت بدینها گشاده میگرد
 و گمان می برند که اله از هیچ چیز ممنوع نیستند هر چه می گویند صواب می دانند و هر چه می کنند
 مباح می انگارند ضلکوا فاضلکوا فاعیل لکم و لا شاعیرکم و لا شیعاعکم و کلمه دیگر که انبیا علیکم الصلو
 و التسلیمات بران مشفق اند و منکران ایشان را از ان دولت نصیبی نیست آنست که این
 بزرگواران به نزول ملائکه که معصوم مطلق اند و مسیح تعلق و تملوث ندارند قابل اند و امثالوحی
 و جمله کلام ربانی تعالی و تقدس ایشان را میدانند پس این بزرگواران هر چه می گویند از حق میگویند
 تعالی و تقدس و هر چه میسرسانند از حق میسرسانند و احکام اجتهادیه ایشان نیز مؤید بوحی اند اگر بالفرض
 زلتی واقع می شدنی الحال حق سبحانه تدارک آن بوحی قطعی میفرمود و رؤسای منکران که
 مدعیان الوهیت اند هر چه گویند از خود گویند و همان را صواب دانند بواسطه زعم الوهیت پس
 انصاف در کار است شخصیکه از کمال بخیردی خود را اله بگیرد مستحق عبادت داند و افعال ناشایسته
 باین زعم فاسد بوقوع آرزو سخنان او را چه اعتبار است و بر اشباع او چه مدار مضرع سالیکه نکوست

لایق است این سخن فرقی را سبحانه است
 عبادت میکنند عبادت می کنند
 در باب الوجود میدانند نیز مثل را
 می انگارند باطله و حقیقت باطله
 غایت منزلت ایشان از انبیاست
 خصوص در کلمات حق است باندان
 مسموم است سزاوار مردم میزبان
 کشته گرفت از فکران
 اینها کثرت شایع است
 کثرت عقاید ارتقا
 در حال طبل تکان
 مع خلاصه الامم که در سلسله
 منکران نیست مدعیان الوهیت
 خود را دسترس کرده اند بفعال
 بیخیزان تمام اهل کفر را
 که بین افکار کفران است
 انبیا را بایست که
 از شرک آن بیزد
 کلمه استحقاق

معنی است بر قل بجز اجتهاد نمی یابند و اسلام که طبع ترین قرآن است ۱۲ زلت! یعنی با کس درم شده در مستحق بین لغزش و لغزیدن بین خدا و خداوند

معنی است که شایسته است و اگر از آن گواه گرفتیم می است بر اینها و شایمان اینها ۱۲

از بهارش پیداست اظهار امثال این سخنان بر اسرار و بیا و ایضاح است و الاحق از باطل
 جد است و نور از ظلمت هوید اجزاء الحق و زهق الباطل ان الباطل كان زهوقاً اللهم
 نيتنا على متابعتك هو لا اله الا كابر عليهم الصلوات والتحيات اولا واخرا بقية المقصود انك
 سیادت پناهی میان پیر کمال ایشان بهتر میدانند چه احتیاج است که درین باب چیزی نوشته آید
 لیکن این قدر هست که مختصر چند گاه است که از آشنائی ایشان مخلوط است بدقی است که ایشان
 اشتیاق عتیبه بوسی داشتند اما درین اثنا ضعیفی بر ایشان طاری شده بود و تا زمانه
 صاحب فرارش بودند بعد از فراغ متوجه بلار مت علیه گذشته اند امید و ابر عثمانیت اند

کتب شصت و چهارم

نیز سیادت و یقایت پناهی شیخ فرید صد در یافته در بیان لذت و آلم جسمانی و روحانی
 و تحریر بر تحمل مصائب و آلام جسمانی و مایناسب ذلک سلمکم الله سبحانه و عاقا کد
 فی الدنیا بحرمه سید الثقلین علیه و علی الیه الصلوات والتسلیمات لذت و آلم
 دنیا بر دو قسم است جسمانی و روحانی هر چند که جسم را دران لذت است روح را ازان آلم
 است و هر چه جسم ازان متاالم است روح را ازان التذات است پس روح و جسم نقیض یکدیگر
 باشند و درین نشأه که روح بمقام جسم تنزل نموده است و گرفتار جسم و جسمانی شده روح نیز حکم
 جسم پیدا کرده لذت او تملذ و گشته است و بالکم او متاالم نیست مرتبه عوام کالانعام کنعیه
 شکر دذناه اسفل سفلین در شان ایشان صادق است و ای هزار و ای اگر
 روح ازین گرفتاری خلاص نشود و به وطن اهل رجوع نماید پایه آخر آدم است و آدمی
 گشت محروم از مقام محرمی که گز کرد و باز مسکین زمین سفره نیست از وی هیچکس محروم تره

که آفتاب منی القلوب و نظر
 این آیه کلذات و کلذات و کلذات
 یعنی آدمی منی زبده و شیرین است
 رابع است سبب به بلون لغوی و معنی
 بی کسب است معنی قیام و ایضا
 تکرار است راز در و امانت بخوار
 از بهر آن منی در دنیا و آخرت است
 هر چه از آن است که در اول و آخرت
 سبب است از آن که در اول و آخرت
 لغز و غم است از آن که در اول و آخرت
 مولانا عارف در این کتاب است
 در بیان لذت و آلم جسمانی و روحانی
 و تحریر بر تحمل مصائب و آلام جسمانی
 و مایناسب ذلک سلمکم الله سبحانه
 و عاقا کد فی الدنیا بحرمه
 سید الثقلین علیه و علی الیه
 الصلوات والتسلیمات لذت و آلم
 دنیا بر دو قسم است جسمانی
 و روحانی هر چند که جسم را
 دران لذت است روح را ازان
 آلم است و هر چه جسم ازان
 متاالم است روح را ازان
 التذات است پس روح و جسم
 نقیض یکدیگر باشند و درین
 نشأه که روح بمقام جسم
 تنزل نموده است و گرفتار
 جسم و جسمانی شده روح
 نیز حکم جسم پیدا کرده
 لذت او تملذ و گشته است
 و بالکم او متاالم نیست
 مرتبه عوام کالانعام کنعیه
 شکر دذناه اسفل سفلین
 در شان ایشان صادق است
 و ای هزار و ای اگر روح
 ازین گرفتاری خلاص نشود
 و به وطن اهل رجوع نماید
 پایه آخر آدم است و آدمی
 گشت محروم از مقام محرمی
 که گز کرد و باز مسکین
 زمین سفره نیست از وی
 هیچکس محروم تره

معنی بر اینست نمودن به بدست
 سبب است از آن که در اول و آخرت
 لغز و غم است از آن که در اول و آخرت

از بیماری روح است که الم خود را لذت می انگارد و لذت را الم می شناسد در رنگ صفرائی
 که بواسطه علت صفرا شیرینی را تلخ می یابد پس بر عقلان فکر ازاله این مرض لازم است تا در
 الام و مصائب جسمانی خرم و شادان زندگانی نمایند ^{در کرون} ^{توانند} پیت از پی این عیش و عشرت ساختن
 صد هزاران جان بیاید باصطن ^{بگردد بنیایشان و بر اندازد} و چون نیک ملاحظه کرده میشود معلوم میگردد که اگر در دنیا
 دروالم و مصیبت نمی بود بچوئی نمی آرزید ظلمتهای آزاو قانع و حوادث زائل میگردد و انت
 تلخی حوادث در رنگ تلخی داروئی نافع است که ازاله مرض می نماید محسوس این فقیر شده است
 در دعوتهاست عام که طعام می پزند و خلوص نیت نمی توانند کرد و جمعی از طعام خواران بشکوائی
 می خیزند و منقصت طعام و صاحب طعام می نمایند و صاحب طعام را ازین معنی شکستگی دل
 حاصل میگردد و همین شکستگی صاحب طعام ظلمتی را که در طعام رفته بود بواسطه عدم خلوص نیت
 ازاله مینماید و در معرض قبول می آرد اگر شکوه آن جماعه نمی بود و انحصار قلب صاحب طعام نمیشد
 طعام را سر پر از ظلمت و کدورت بود احتمال قبول را درین صورت چه گنجایش پس مدار کا
 شکستگی و آوارگی آمد و اما ز پروردگان جوین عیش و تنغم را مشکل کار است و تا خلقت
 اَبْنِیْنَ وَالْاِنْسِ الْاَلِیَعْبُدُوْنَ نَصْرٌ قَاطِعٌ است و عبادت عبارت از تذلل و انکسار است
 پس مقصود از خلقت انسان خواری اوست علی الخصوص مسلمانان و ونداران که دنیا سبب
 ایشان است در زندان عیش جوین بودن از عقل دور است پس آدمی را از مشق محنت
 کشتی چاره نبود و از ورزش بار برداری گذرنه حضرت حق سبحانه و تعالی مایب طاقان را
 برین معنی استقامت کرامت فرماید *مَجْرُمَتٍ جَدَّكُمْ الْاَلْجَدَّ عَلَیْهِ وَعَلَىٰ اِلَهٍ مِنْ
 الصَّلَواتِ اَتَمُّهَا وَمِنْ الْحَیَاتِ الْکَلْمَهاه*

له زردانی این باین ازین
 در تمام مصائب جسمانی خرم و شادان
 چون صد هزاران جان بیاید باصطن
 یعنی من بندید ریاضات شادان
 نمود مشهور ریاضات
 نشانی باصطن است
 ریاضات باصطن که بر پایه ۲۲ سوره
 از رسیان با گویای که کتب
 صاحبان است
 در دعوتهاست عام که طعام می پزند
 و خلوص نیت نمی توانند کرد
 جمعی از طعام خواران بشکوائی
 می خیزند
 منقصت طعام و صاحب طعام می نمایند
 صاحب طعام را ازین معنی شکستگی دل
 حاصل میگردد
 همین شکستگی صاحب طعام ظلمتی را
 که در طعام رفته بود بواسطه عدم
 خلوص نیت ازاله مینماید
 در معرض قبول می آرد اگر شکوه آن
 جماعه نمی بود و انحصار قلب
 صاحب طعام نمیشد
 طعام را سر پر از ظلمت و کدورت
 بود احتمال قبول را درین صورت
 چه گنجایش پس مدار کا
 شکستگی و آوارگی آمد و اما ز پروردگان
 جوین عیش و تنغم را مشکل کار است
 و تا خلقت اَبْنِیْنَ وَالْاِنْسِ
 الْاَلِیَعْبُدُوْنَ نَصْرٌ قَاطِعٌ است
 و عبادت عبارت از تذلل و انکسار است
 پس مقصود از خلقت انسان خواری
 اوست علی الخصوص مسلمانان
 و ونداران که دنیا سبب
 ایشان است در زندان عیش جوین
 بودن از عقل دور است پس آدمی
 را از مشق محنت کشتی چاره
 نبود و از ورزش بار برداری
 گذرنه حضرت حق سبحانه و تعالی
 مایب طاقان را برین معنی استقامت
 کرامت فرماید

عزیز است از تو نبی بر جنت و قوله
انرا بنی بطلائین ۱۲ علی بن
نعت از قتال ایضا تا نایب شریک
بیشتر کردن احکام ۱۲
نور اسلام در اول و در اثناسان
یعنی شناختن او را و اهل اقلین
پس خوشحال است و زیاده خود
در کاران او در احوال حضرت
بجز در سه روایت که این است
مخبران امام و برین

المختصات کتابت و تحمیر

بخان اعظم صدور یافته در آنست و ملهف ضعف اسلام در بونی مسلمانان و تحریض
و انرا بر تقویت اهل اسلام و اجراء احکام آید که الله سبحانه و تعالی که علیاً السلام
فی اعلاء الاحکام مخیر صادق علیه و علی الیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات
اکملها فرموده است اسلام بد اغریباً و ستیعو کما بد افظوب للغریباً و غربت اسلام
تا بحدی رسیده است که کفار بر بلا طعن اسلام و در مسلمانان می نمایند ولی تحاشی اجراء
احکام کفر و مباحی اهل آن در کوچه و بازار می کنند و مسلمانان از اجراء احکام اسلام ممنوع
اند و در بیان شرائع مذموم و مطعون میت پری نهفته رخ و دیو در کرمه و نماز و بسوخت عقل
زحیرت که این چه بود لعجبی است سبحان الله و بھکما الشریع تحت السیف گفته اند و
رونق شرع شریف را بسلاطین بسته اند قضیه منعکس گشته است و معامله انقلاب پیدا کرده
است و اخترا و اندامتا و اولاً امروز وجود شریف شمارا منتقم می شمیرم و مبارز درین معرکه
ضعیف و شکست خورده جز شمار امید انیم حق سبحان و تعالی مؤید و ناصر شما باد و محمده النبوی
والله الامجد علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و البركات و رحمة و اوست
کن یرین اسدکم حتی یقال انه یجتون دین وقت آن جنون که بنامی آن فرط غیرت
اسلام است در نها و شما محسوس است الحمد لله سبحانه علی ذلک امروز آن روز است
که عمل قلیل را با جر جزیل با اعتناء تمام قبول میفرمایند از اصحاب کنف غیر از هجرت عملی در میان
که این همه اعتبار پیدا کرده است سپاهیان در وقت غلبه اعداء اگر اندک تر دومی کنند اعتبار
بسیار پیدای کنند بخلاف در وقت امن و تسکین اعداء و این جهاد و قولی که امروز شمارا میسر شده است

بفتح الی حضرت و بجا یکی از علماء
نویس
ان
اسم کامل است از بدین است
که بنی بر آن آمدن باشد و در
بقا و معرفت از غث ۵۰
یعنی اگر از آن که در کتب
نکته در وقت اسکندریه
از بنی و در بدین است
در صورت این قول کمال بیان
از جمله امام
کاشف از کماهی حق یقول بھون
ب این کتب و در کتب
که باطلان و ممالان در حق شما
گزینه روایت ابن عباس
و ابوبکر بن سنی از حدیث الی
سید عالم می فرماید که
ناب زود باغ زیادت کردن در
کردن در کار و مضامین کردن
دقت کردن من ۱۲

تفاتی
سکة الله
لصالحه

مجلس تفسیر قرآن مجید
تاریخ: ۱۳۰۲
محل: مدرسہ اسلامیہ
مدرس: مولانا محمد رفیع
موضوع: تفسیر سورہ بقرہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الطاهرين

جہاد اکبر است معتزم و آئید و هل من مزید بگوئید و این جہاد کفتن را بہ از جہاد کشتن و آئید
امثال ماموم فقرا بی دست و پا ازین دولت محرومیم **ه** هِنِيَا لَامْرًا بِأَبِ التَّعِيمِ نَعِيمَهَا
وَلِلْعَاشِقِ الْمَسْكِينِ مَا يَجْتَمِعُ **هـ** و اویم ترا ز گنج مقصود نشان بہ گرا ز رسیدیم تو شاید
برسی بہ حضرت خواجہ آخر اقدس اللہ تعالیٰ ستر می فرمودند کہ اگر من شیخی کنم هیچ شیخی در
عالم مرید نیابد اما کار دیگر فرموده اند و آن ترویج شریعت و تائید ملت است لاجرم بصحبت
سلاطین میفتند و بتصرف خود ایشان را منقاد می ساختند و بتوشل ایشان ترویج شریعت
میفرمودند ملتہم است کہ چون حق سجانہ بکرت محبت شما با کار این خانوادہ بزرگ قدس اللہ
تعالیٰ است از ہم مومن شما را تاثیر بخشیدہ است و عظمت مسلمانی شما در نظر اقربان ظاہر گشته
سعی فرمایند کہ لا اقل احکام کبیرہ اہل کفر کہ در اہل اسلام شیوعی پیدا کردہ اند منہدم و مندرس
گردند و اہل اسلام از ان منکرات محفوظ مانند جزا کہ اللہ سبحانہ عنان کن جمیع المسلمین
خیر الجزاء و سلطنت پشین عناوی بدین مصطفوی علیہ الصلوٰۃ والسلام مفہوم می شد
و درین سلطنت ظاہر آن عناویت اکہست از عدم علمت ترس آنست کہ مبادا این جا
ہم کار بعنا و انجامد و برلمانان معاملہ تنگ تر افتد مصرع چو بید بر بر ایمان خویش می لرزم
ثبت اللہ سبحانہ و ایا کہ علی متابعتہ سید المرسلین علیہ و علی الہ الصلوٰۃ والسلام
فقیر بقریب اینجا آمدہ بود و خواست کہ از آمدن خود ایشان را اطلاع ندہد و بعضی سخنان تافہہ منوید
و از محبت عزیز **ہ** کہ بواسطہ مناسبت فطرت خبر کند **ہ** قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مَنْ
أَحَبَّ أَخَاهُ فَلْيُجْلِسْ إِيَّاهُ يَعْنِي كَيْدَ دُوَسْتٍ وَارِدٍ وَرَأْسِ سَلْمٍ خُودٍ رَأْسِ كُوعِ اَعْلَامٍ كُنْدِ اَوِ اَزَانٍ
مَحَبَّتِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ جَمِيعٍ مِّنْ اتَّبَعِ الْهُدَىٰ

ہ میں فطرت و خلقت ایمان باہم مناسبت محبت گشت قال علی الصلوٰۃ والسلام الارواح جنود مجنونة فما تاتفت فأتاها كراشف

نام در شت است کہ بنید از نام
یعنی بسیار کہ بجز بگوش
وار اہل فتن ترست کہ در کج
بہتندہ فرج است و خیانت

تفسیر آیت

فقیر بقریب اینجا آمدہ بود و خواست کہ از آمدن خود ایشان را اطلاع ندہد و بعضی سخنان تافہہ منوید
و از محبت عزیز کہ بواسطہ مناسبت فطرت خبر کند قَالَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ مَنْ أَحَبَّ أَخَاهُ فَلْيُجْلِسْ إِيَّاهُ
یَعْنِي كَيْدَ دُوَسْتٍ وَارِدٍ وَرَأْسِ سَلْمٍ خُودٍ رَأْسِ كُوعِ اَعْلَامٍ كُنْدِ اَوِ اَزَانٍ مَحَبَّتِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ
وَعَلَىٰ جَمِيعٍ مِّنْ اتَّبَعِ الْهُدَىٰ

بسم خاتم است انا نقفایم بی شکر و حمد و ثنن
کتابت آدم دارش از دنیا
بجانب شریعت در دو سال
تقدیرا با وقت ازل فراموش
تولد یعنی آنچه باعث و
مرزین من در آسمان کن
من ذکر کردن نیامد مومن
مکن بطول یعنی برای اچھی
بلفظ یعنی بر لکن یعنی
اول گفته که این لفظی است
که در بابی بظن الله آئین
الارض و لکنین و کلمه
الصلواتین صحیح گفته که
الفردوس از زمین آورد
و بعد از خود از ریب بن
وکن اینها در کتب اخبار
انقریب مع الاختصار
اثارت است آیه که در باره
اول واقع است
کلمه الخیرین است آن ضار
کیا زیدیه است آن ضار
است حضرت محمد صلی الله علیه و آله
عالمین بر دست بردار
و از نوع آن است خلیفه و
اینکه از زمین اول لفظ
است بوجهی از بعضی است
قوله الله من یؤتی الله
مولا و یؤتی الله ما یشاء
است بوجهی از بعضی است
قوله الله من یؤتی الله
مولا و یؤتی الله ما یشاء

مکتوب بمقام المنتخبات

نیز بنجان خاندان صدور یافته در بیان آنکه اومی راجا معیت اوسبب بعد اوست همچنانکه همین
جامعیت اوسبب قرب اوست و مانیاسب ذلک ثبتکم الله سبحانه علی جادة الشریعة
المصطفویة علی صاحبها الصلوة والسلام و النجیة رَحِمَ اللهُ عَبْدًا قَالَ امینًا اومی را همچنانکه
جامعیت سبب قرب و تکریم و تفضیل است سبب بعد و تفضیل و تجلیل نیز همان جامعیت است
قرب بواسطه امتیاز اوست و قابلیت ظهور مرجمیع اسما و صفات را بلکه تجلیات ذاتیه را نیز
حدیث قدسی لا یتعنی ارضی ولا سمائی و لکن یتعنی قلب عبیدی المؤمن رمزی ازین
بیان است و بعد اوسبب احتیاج اوست به هر چیزی از جزئیات عالم چه او را همه چیز در کار است
خلاق لکنه مافی الارض جمیعاً بواسطه این احتیاج او را جمیع اشیا گرفتاری هست که سبب
بعد و تفضیل او گشته است پای آخر آدم است اومی به گشت محروم از مقامی محرمی
گره گریه باز مسکین زمین سفر و نیت از و میچسب محروم تر به پس بهترین همه موجودات
انسان آمد و بدترین همه کائنات هم او اذ کان منه محمد حبیب رب العالمین علیه و علی
الیه الصلوات و التسلیات و النجیات و ابوجهل اللعین عدو رب السموات و الارضین
پس ناچار تا از گرفتاری همه نجات میدهد نشود گرفتاری کمی که منزه است از کمی نیز حاصل نیاید
خرابی و خرابی است لیکن بقصد ما لا یدرک کله لا یتروک کله زندگانی چند روزه
را بر وفق اتباع صاحب شریعت علیه و علی الیه الصلوة و النجیة باید بسزوره که رنگاری

مکن بطول یعنی برای اچھی
بلفظ یعنی بر لکن یعنی
اول گفته که این لفظی است
که در بابی بظن الله آئین
الارض و لکنین و کلمه
الصلواتین صحیح گفته که
الفردوس از زمین آورد
و بعد از خود از ریب بن
وکن اینها در کتب اخبار
انقریب مع الاختصار
اثارت است آیه که در باره
اول واقع است
کلمه الخیرین است آن ضار
کیا زیدیه است آن ضار
است حضرت محمد صلی الله علیه و آله
عالمین بر دست بردار
و از نوع آن است خلیفه و
اینکه از زمین اول لفظ
است بوجهی از بعضی است
قوله الله من یؤتی الله
مولا و یؤتی الله ما یشاء
است بوجهی از بعضی است
قوله الله من یؤتی الله
مولا و یؤتی الله ما یشاء

نفسا لکل کلمه
نفسا لکل کلمه
نفسا لکل کلمه
نفسا لکل کلمه

خداوند عزوجل که در این کتاب...
خداوند عزوجل که در این کتاب...
خداوند عزوجل که در این کتاب...

عذاب اخروی و فوز بمنجات سیرتدی وابسته بعبادت این اتباع است پس در اموال نامیه
والعام سامیه او از زکوة کما حقہ باید نمود و آن را وسیلہ عدم گرفتاری باموال و انعام باید ساخت
و در مطعومات و ملبوسات لذیذہ و نفسیہ حظ نفس منظور نباید داشت بلکه در اطعمہ و اشربہ غیر حصول
توت بر او اطاعات نمیتی دیگر نباید کرد و جامہ نفس بحکم کریمہ خداوند عزوجل عند کل مسجد
ای عند کل صلوة بہ نیت تزئین مامور باید پوشید و مشوب بہ نیت دیگر نباید ساخت و اگر
حقیقت نیت ملتزم نشود و خود را بہ تکلف برین نیت باید آورد و فان کم تتکفوا فتناکفوا و دامن حق
سجانه و تعالی ملتجی و متضرع باید بود که حقیقت نیت میسر شود و از تکلف وارد نشود
می تواند که و در اشک مراحسن قبول ده آنکہ در ساخته است قطره بارانی را علی ہذا القیاس
در جمیع امور بمقتضای فتوی علماء دین دار کہ راه عنایت را اختیار نموده اند و از رخصت
اجتناب کرده زندگانی باید کرد و وسیلہ نجات ابدی باید دانست **ما یفعل اللہ بعدکم ان شکرتم و امتنتم**

در اموال نامیه...
در اموال نامیه...
در اموال نامیه...

کتب ہفتاد و دوم

بمیرزاواراب ابن خان خانان صدور یافته در بیان آنکہ شکر منعم منعم علیہ واجب است
و حصول شکر با بیان شریعت است لا غیر آید کہ اللہ سبحانہ و نصرکم شکر منعم منعم علیہ
واجب عقلا و شرعا و معلوم است کہ وجوب شکر بہ اندازہ وصول نعمت است پس ہر چند وصول
نعمت بیشتر وجوب شکر زیاد تر پس براغنیاء علی تفاوت درجاتہم نسبت بہ فقر اصعاف مضاعف
شکر واجب آمدند فقر این امت پیش از اغنیاء پانصد سال در بہشت خواهند درآمد و شکر
منعم تعالی اولاً بتصحیح عقائد است بمقتضای آرائی فرقیہ ناجیہ کہ اہل سنت و جماعت اند و ثانیاً
باتیان احکام شرعیہ عملیہ است بر وفق آراء مجتہدین این فرقیہ علیہ و ثالثاً بتصفیہ و تزکیہ

و گمان در جہان...
و گمان در جہان...
و گمان در جہان...

عہد میں خات ایہ ماہنامہ...
عہد میں خات ایہ ماہنامہ...
عہد میں خات ایہ ماہنامہ...

بسم اللہ الرحمن الرحیم

کتابخانه جامع امامزاده علی قلی
کتابخانه جامع امامزاده علی قلی
کتابخانه جامع امامزاده علی قلی
کتابخانه جامع امامزاده علی قلی
کتابخانه جامع امامزاده علی قلی

نخواهد گشت نتیجه او عصمت و با و اموال و نیروی است نقطه من آنچه شرط بلاغت
باتو میگویم : تو خواه از سخنم ندگیر خواه ملال : تا که ام صاحب دولت باشد که با این طمطراق
دنیاوی و با این خدم و حشم و با این طعامهای لذیذ و حیر و با این لباسهای فاخر
و شوق کله حق را بسمع قبول استماع نماید گوشش از بار در گران شده است بشنود
ماله و فغان مرا و وَقَفْنَا لِلَّهِ سُبْحَانَهُ وَايَاكُمْ بِمُتَابَعَةِ الشَّرِيعَةِ الْمُصْطَفَوِيَّةِ عَلَى
صَلَاحِهَا الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ وَالْحَيَّةِ بَقِيَّةِ الْمَرادِ مِيَانِ شَيْخِ زَكَرِيَّا كَيْ سَابِقًا كَرِيمِي بُوَدُ الْكَمَالِ
محبوس است مرد عالم و فاضل است بشومی اعمال مذمت که بزندان محبوس است بواسطه
ضعف پیری و ضیق معیشت و تاوی مدت حلّیس بستوه آمده است بفقیر نوشته بود که در عسکر
آمده سعی در مخلص مانماید کثرت مسافت راه مانع آمد چون اخوی خواجه محمد صادق بخدمت ایشان
میرفت بد ضرورت بچند کلمه مُصَدِّعِ گشت امید است که توجه عالی در باره آن ضعیف مرعی
خواهند داشت که عالم است ویر و السلام اولاً و آخراً

این کتاب است از
تو در خدمت من
کتابخانه جامع امامزاده علی قلی
کتابخانه جامع امامزاده علی قلی
کتابخانه جامع امامزاده علی قلی
کتابخانه جامع امامزاده علی قلی
کتابخانه جامع امامزاده علی قلی

المقتضیات
۷۷
کتوب هفتاد و سوم

بسیج اسد بن قلیج خان صدور یافته در خدمت دنیا و اینانی آن و در کتب تحصیل
علوم غیر نافع و در اجتناب از فضول مباهات و تحریف بر خیرات و اعمال صالحه علی الخصوص
در زمان عقوان جوانی و ماینا سبب ذلك حق سبحانه و تعالی بر جاوه شریعت بنده مصطفوی
علی صاحبها الصلوات و التسلیمات و التحیات الابدیة السرمیدیة استقامت ارزانی فرماید ای
فرزند دنیا محل آزمایش است ظاهر او را با انواع مخرجات ممّوه و مژن گردانده اند صورت او را
و خط و زلف و قد موهوم مزیب ساخته اند و در شیرینیت و لطاوت و نصارت منجمل لیکن فی الحقیقت
نقطه دلی ۱۱۳۴
نزار ۱۱۳۴
زبان ۱۱۳۴
بدر ۱۱۳۴

کتابخانه جامع امامزاده علی قلی
کتابخانه جامع امامزاده علی قلی
کتابخانه جامع امامزاده علی قلی
کتابخانه جامع امامزاده علی قلی
کتابخانه جامع امامزاده علی قلی
کتابخانه جامع امامزاده علی قلی

کتابخانه جامع امامزاده علی قلی
کتابخانه جامع امامزاده علی قلی
کتابخانه جامع امامزاده علی قلی
کتابخانه جامع امامزاده علی قلی
کتابخانه جامع امامزاده علی قلی
کتابخانه جامع امامزاده علی قلی

بکبر و اسم نال از تعزیرت

که اشتغال باین علوم منقوت است ^{زنت کند} اشتغال بعلوم شرعی ضروری است ای فرزند حق سبحانه و تعالی
از کمال عنایت بیغایت خویش ترا در ابتدای جوانی توفیق توبه کرامت فرموده بود بدست یکی
از درویشان سلسله علییه نقشبندیه قدس الله تعالی استقامت و ادب نماید از دست نفس
و شیطان ترا ثابت بران توبه پیشتر شده باشد ^{معمولاً} استقامت مشکل نماید موسوم عقوفان جوانی است
و اسباب و نیوی همه پیشتر و بیشتر از قرنا بهیناسب و ناملائم ^{معمولاً} همه اندر زمن بتوان است
که تو طفلی و خانه زنگین است به ای فرزند کار نیست که از فضول مباحات اجتناب باید نمود
و از مباحات بقدر ضرورت اکتفا باید کرد ^{کتاب} و آنهم به نیت جمعیت از برای ادای وظایف بندگی است
مقصود از خوراک قوت بر ادای طاعات است و از پوشاک ستر عورت و دفع حر و سردی ^{باید}
القیاس سایر المساحات الضروریة ^{باید} که بقشبنده قدس الله تعالی استقامت عمل بعزیمت اختیار
کرده اند و از رحمت ^{باید} آنها ممکن اجتناب فرموده از جمله عزائم الکفاست بقدر ضرورت و اگر
این دولت میسر نشود با از دایره مباحات بیرون نباید نهاد و مجرمات و شبهات نباید رفت
تنعمت با مومنی مباحات بر وجه اتم و اکمل حق سبحانه و تعالی از کمال کرم تجویز فرموده است و دایره
این تنعمت را بر وسیع ساخته قطع نظر از این تنعمت که ام عیش برابر است که مولای این کس از
کردار این شخص رضی باشد و کدام جفا برابر است که سید او از اعمال او در سخط باشد ^{باید} رضاء الله
تعالی فی الجنة خیر من الجنة و سخط الله تعالی فی النار شرمین النار این کس بنده است
محموم بیکم مولی او را بسر خود ساخته اند و در هر چه افتد و اندک آشته اند فکر باید کرد و عقل دور اندیش را
کار باید فرمود و فردا غم از ندامت و خسارت هیچ بدست نخواهد آمد وقت کار موسوم جوانی است
جوانمرد است که این وقت را از دست نهد و فرصت غنیمت شمرد و تکمیل که او را تا زمان بری
نگذارد و اگر گذارد جمعیت میسر نشود و اگر میسر شود هنگام ضعف سستی کار نمیتواند کرد و حال که است

نه مباحات
تو تامل در مباحات
بیت شرم
سجده تعالی
بیت از بیرون

مکرم الامم اربانی

تغذات است
باید که سوره
و این است که کسان
اندر کس است
باید بخندد
بهر مصلحت
شود و العیبه

جمیعت ہم میسر است و وجود والدین ہم از جمله انعامات حق است سبحانه که غم معیشت
 این کس بس بر آنحات و موسم فرصت است و زمان قوت و استطاعت بکدام عذر
 امر و ز را به فردا پیدا انداخت و زجت بتسویف بایشید قال علی الصلوة والسلام هلاک
 المسوقون ارس اگر کفایت و نیایی دنی را بر فردا اندازند و امر و ز با عمل آخرت پروازند
 بس مستحسن است چنانکه عکس این مستفح است و میوقت عنفوان جوانی که استیلاء
 دشمنان دین است از نفس و شیطان اندک عمل را آفتدرا اعتبار است که در وقت
 عدم استیلاء آنها اعتداف مضاعف آزا اعتبارت در توره سپاهگیری سپاهیان
 کار گزار در وقت استیلاء اعدا اعتبار بیشتر است اندک تزویم اعتبار می گیر و نمایان شود
 و در وقت امن از شر اعدا این قسم اعتبار نمیآید ای فرزند مقصود از خلقت انسانی که خلایق
 موجوداتست نه آهن و لیب و نه خوردن و نختن است مقصود از وی ادای وظائف
 بندگیست و ذل و انکسار و عجز و اقیقار و دوام التجا و تضرع بجناب قدس خداوندی جل سلطان
 عبادتی که شرع محمدی علیه الصلوة والسلام در آن ناطق است و مقصود از ادائے
 آن منافع و مصالح عباد است و بجناب قدس خداوندی عزوجلانه هیچ از آن عائد نمی شود
 بجان نمون گشته می باید او اگر دور انقباط تمام در امتثال او امر و انتخا از مناهمی باید کوشید
 بحق سبحانه با وجود غنا مطلق عباد او را با و امر و فوای سرفراز ساخته است اما محتاجان را
 شکر این نعمت بر وجه اتم باید کرد و محنت داری تمام در امتثال احکام باید کوشید آن فرزند
 میداند که اگر از اینک دنیا که لبثت و جایه صورتی متحقق است اگر او متعلقان زیر دست
 خود را بخدستی سرفرازی سازد و دوران خدمت نفعی بآمر نیر عائدست این زیر دست حکم او را
 چه بلا عزیز میدارد و میداند که شخصی عظیم القدر این خدمت را فرموده است بجنونیت تمام

حق ترک کعب
 السون یعنی بار
 شکر و خردی است
 برکتک این لفظ
 برتند در صورت
 رایت کردی
 شکر و خردی
 بن وقت و صورت
 در لفظ الشکر
 شعار الشيطان
 بلفظ الله المن
 تا بن عباس لفظ
 الشکر
 بالله
 عبادت
 بعد از آنگاه
 در بطن و
 عبادت
 عبادت
 عبادت
 عبادت

عرب در پیش نشانیت در نشان ببردند نیت

بگویند که این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است

الْبَالِغَةُ اَمَّا اَنْ فِرْزَنْدِ چُونِ اِزْرَاهِ اِنَابِتِ بِفَقْرِ اِرْجُوْعِ اَوْرُوْدِهٖ بُوْدُوْلِ رَا بُو اِسْطَهٗ اَنْ مَنَا سَبَبِتِ
 وِرَا كَثْرَةِ اَوْقَاتِ تَوْجِهٖ بِجَالِ اَنْ فِرْزَنْدِ مِشُوْدِهْمَانِ تَوْجِهٖ بَاعْتِ اِيْنِ كُفْتُكُوْشِدِهٖ اِسْتِمِدَاكِ
 كِهْ كَثْرَةِ اِيْنِ نَصَاحِ وِ مَسْأَلِ كَبُوْشِ اَنْ فِرْزَنْدِ رَسِيْدِهٖ بَاشَدَا اَمَّا مَقْصُوْدِ عَمَلِ سَهْتِ زَهْرُ مَجْرُوْدِ عِلْمِ
 بِيْمَارِكِهٖ كِهْ عِلْمِ بَارُوِيْ مَرْضِ خُوْدُو اَرُوْدَا اَنْ دَارُوْرَا نَخُوْرُو صَحْتِ نَهِيْ يَ اَبِ عِلْمِ بَارُو فَاوْدِهٖ نَمِيْ كِنْدِ
 اِيْنِ هَمِهٖ اِرَامِ وِ مَبَالِغِهٖ بَرَا يِ عَمَلِ اِسْتِمِدَاكِ عِلْمِ خُوْدُو حُبَّتِ رَا وِرْسْتِ مِيْ سَا زُوْ قَالِ عَلَيِّهِ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ اِنَّ اَكْثَرَ النَّاسِ عَدَا اَبَا يَوْمِ الْقِيَامَةِ عَالِمٌ لَمْ يَنْفَعَهُ اللهُ بِعِلْمِهٖ اَنْ فِرْزَنْدِ بَدَانْدِ كِهْ
 اِنَابِتِ سَابِقِ بُو اِسْطَهٗ قُلْتِ صَحْبِتِ اَرْبَابِ جَمْعِيَّتِ اِكْرَهٗ شَرِهٖ نَدَاوِهٖ بَاشَدَا اَمَّا اِنْ لَفَاسْتِ
 جُوْهِرِ سَتَعْدَا وِ اَنْ فِرْزَنْدِ خَيْرِ مِيْدِهٖ اَمِيْدِهٖ اِسْتِ كِهْ حَقِّ سُبْحَانَهُ وِ تَعَالَى اِبْرَكْتِ اَنْ اِنَابِتِ وِر
 اَخِرِ بُو تَوْفِيْقِ مَرْضِيَّاتِ خُوْشِ مَوْفُوْقِ گِرْدَانْدِ وِ اِزْ اِهْلِ نَجَاتِ سَا زُوْ وِ وِبِهْرِ حَالِ رَشْتِهٖ مَحْبَبْتِ اِيْنِ
 طَائِفِهٖ رَا اَزْ وِسْتِ نَدِهٖ وِ اَلْتَجَا وِ تَفَرُّعِ بَا يِنِ قَوْمِ شِعَارِ خُوْدُو سَا Zُوْ وِ مَنطَرِ بَاشَدِ كِهْ حَقِّ سُبْحَانَهُ وِ تَعَالَى
 بُو مِثْلِ مَحَبَّتِ اِيْنِ طَائِفِهٖ مَحْبَبْتِ خُوْدُو شَرَفِ سَا Zُوْ وِ تَمَامِ بِجَانِبِ خُوْدُو كَشْدِ وِ اِزْ يِنِ خِرَاصَتِهَا بِاَكْمَلِ
 خِلَاصِ سَا Zُوْ وِ مَشْتَوْيْ عَشْقِ اَنْ شَعْلِ سِتْ كُوْ چُونِ بَرِ فَرْخْتِ بِهٖ هَرِ چِهٖ خَيْرِ مَعْشُوْقِ بَاقِيْ جِلْمِ
 سُوْخْتِ بِهٖ تِيْنِجِ لَادِ وِ قَتْلِ غَيْبِ حَقِّ بَرَانْدِ بِهٖ وِرْ نَكْرَزَانِ پَسِ كِهْ بَعْدِ لَاحِهٖ مَانْدِ بِهٖ مَانْدِ اِلَا اِهْمِ
 بَاقِيْ جِلْمِ رَفْتِ بِهٖ شَادِ بَاشِ اِيْ عَشْقِ شَرِكْتِ سُوْزِ رَفْتِ بِهٖ

بگویند که این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است

بگویند که این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است

۸۷ - مکتوب مفاد و چهارم

بِمِرْزَا بَدِيْعِ الزَّمَانِ صَدُوْرِيَّانَمَهٗ وِرْ شَرْحِ كُفَيْضِ بِرِ مَحَبَّتِ فُقْرَا وِ تَوْجِهٖ بَا اِيْشَانِ وَا لِنَصْرِ بَاتِبَاعِ صَحَابِ
 الشَّرِيْفَةِ عَلَيِّهِمْ وَا عَلَيِّ اِلَيْهِ الصَّلَاةُ وَا السَّلَامُ مَرَّاسَلَهٗ شَرِيْفِهٖ وِ مَفَاوِضَهٗ لَطِيْفِهٖ وِرْ وِ يَاقَتِ
 حَمْدِ اللهِ سُبْحَانَهُ كِهْ اَزْ فُحْوَايِ اَنْ مَحَبَّتِ فُقْرَا وِ تَوْجِهٖ وِرْ وِيْشَانِ مَفْهُومِ گُشْتِ كِهْ مَرْيَهٗ سَعَادَتِ
 مَشُوْنِ وِ سَالِيْ

بگویند که این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است
 این کتاب است که در آن است

المنتخبات
کتاب ہفتاد و پنجم

نیز پیش از بدیع الزمان صدور یافته در تحریف و متابعت سید کونین علیہ و علیٰ
 إلیہ الصلوات والسلام اولاً تصحیح عقاید و ثانیاً بدستندن احکام ضروریہ فقهیہ و در بیان آنکہ
 از حق سبحانہ و تعالیٰ بوسیله یا بوسیله اورا تعالیٰ باید طلبید ^{صلاوات} ^{حسب حاجت خود} سبحانہ
 و عافاکم تقدیراوت و این منوط بتابعت سید کونین است ^{و مانند بخت شمارا} علیہ و علیٰ إلیہ الصلوات
 و التسلیمات ^{برین} آنها و اکملها برنجیکه علماء اہل سنت ^{السنۃ} شکراللہ تعالیٰ سعیہم بیاں فرمودہ اند
 اولاً تصحیح عقاید بمقتضای آرائی صائبہ این بزرگواران باید کرد و ثانیاً علم حلال و حرام
 و فرض واجب و مست و مندوب و بلح و شستہ حاصل باید نمود و عمل بمقتضای این علم نیز
 در کار است بعد از حصول این دو جناب اعتقادی و عملی اگر سعادت ازلی مدد فرماید نظران
 عالم قدس مشیر آید و بگذرند و نہما خرد و تقاد و نیای و نی کرانی آن نکنند کہ آن را از
 مطالب شمرند و حصول مال و جاه اورا از مقاصد انکارند بکنند ہمت باید بود و از حق سبحانہ
 و تعالیٰ بوسیله یا بوسیله اورا تعالیٰ باید طلبید ^{بشارت اورا شمارا ببلایک و نیست و ہیں خواہند آمد} کار نیست و غیر این ہمہ ہیج چون
 انقیات ^{وجاہ} نمودہ ہمتی خواستہ اند ^{بشارت اورا شمارا ببلایک و نیست و ہیں خواہند آمد} لکم سالما و غانما اجبت ^{بشارت اورا شمارا ببلایک و نیست و ہیں خواہند آمد} خواہند نمود و اما یک
 شرط امرعی دارند و آن وحدت قبلہ توجہ است قبلہ توجہ را مستعد و ساختن خود را در تفرقة
 انداختن است مثل مشہور است کہ ہر کہ ہجرت بجا ہمہ جا و ہر کہ ہجرت جا ہیج جا حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ
 بر جاوہ شریعت مصطفویہ علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و الخیرۃ استقامت کرت
 فرماید والسلام علی من اتبع الهدی و الذرم متابعتہ المصطفیٰ علیہ و علی إلیہ
 الصلوات و الخیات

کتاب ہفتاد و پنجم
 منتخبات
 علی بن علی
 سید کونین
 در بیان احکام ضروریہ فقهیہ
 در بیان عقاید
 در بیان احکام حلال و حرام
 در بیان فرض واجب و مست و مندوب و بلح و شستہ
 در بیان اعتقادی و عملی
 در بیان احکام ضروریہ فقهیہ
 در بیان عقاید
 در بیان احکام حلال و حرام
 در بیان فرض واجب و مست و مندوب و بلح و شستہ
 در بیان اعتقادی و عملی
 در بیان احکام ضروریہ فقهیہ
 در بیان عقاید
 در بیان احکام حلال و حرام
 در بیان فرض واجب و مست و مندوب و بلح و شستہ
 در بیان اعتقادی و عملی

لحم من جسد خاکی که در درخت لادن است
 در طب اشنة در وقت نماز و صوم و خلط دار
 نثار و آرد و بیسکاک گردانند و پاره کرده و در
 کور که در شنبه است در آن میان پنج چوبی نینون
 داخل نماید یک دروز در روز چهارشنبه
 و یازده قدس ۱۱۰۰ چوبه و پاره پاره و پاره
 آرد در هر روز در هر روز در هر روز
 در روزان اول اسبکی کم مباحات مع
 و دیگر چوبه در روزی که مباحات مع
 در روزان اول اسبکی کم مباحات مع

مکتوبات هفتاد و هشتم - ۲۰ - المنتخبات ۶

پس سید علی خان صدور یافته و در بیان آنکه ترقی و بسته برع و تقوی است و در تحریر این ترک
 فضول مباحات و اگر همیشه نشود و اجتناب از محرمات ساخته و اثره فضول مباحات را انگتر
 باید گرفت و در بیان آنکه اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم است بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ
 وَبِهِ نَسْتَعِیْنُ حَسْبُكَ اللّٰهُ سُبْحَانَہٗ عَمَّا یَصِفُکُمْ وَصَلَّیْکُمْ عَمَّا شَانُکُمْ جَرَمَتْ سَیِّدَةُ الْبَشَرِ
 الْمُنْقَی عَنْہُ رُغِیْبُ الْبَصْرِ عَلَیہِ وَعَلَى الْاِیْمِنِ الصَّلَوَاتِ اَکْمَلُهَا وَ مِنَ السَّلَامَاتِ اَفْضَلُهَا
 قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی مَا اَنْتُمْ اِلَّا رَسُوْلٌ تَخَذُوْہُ وَاَمَّا فَتٰکُمْ عَنْہُ فَانْہُوْا مَا رَجَبَاتُ بِرُوْجُوْا مَا
 امثال او امر و انتہا از نواهی و معظم ترین این دو جزو جزو و اخیر است که معبر بر بوع و تقوی
 است ذکر کرب جگر عند ر سول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم بعبادۃ
 واجتهاد و ذکر آخر بر عہ فقال الخیر صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم لا تقد
 بالرعة شیئاً یعنی الورع وقال ایضاً علیہ من الصلوات اتمها ومن السلیمات
 اکملها مایلاک دینیکم الورع و فضیلت انسان بر ملک ازین جزو متحقق است
 و ترقی بر مدارج قرب هم ازین جزو ثابت می شود چه ملائکه در جزو اول مشارکند و ترقی
 در ایشان منفقود است پس رعایت جزو ورع و تقوی از اہم مقام اسلام آمد از اشد
 ضروریات دین و رعایت این جزو که مدار آن بر اجتناب از محرم است بر وجه
 کمال وقتی بیشتر شود که از فضول مباحات اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباحات
 اکثفا کرده شود زیرا که ارشاد عثمان در ارتکاب مباحات با مویشیہات میرساند و مشیہ
 بحر من نزدیک است من عام حول البحر ینشیک ان یقع فیہ پس حصول کمال

این مکتوبات هفتاد و هشتم است
 در بیان آنکه ترقی و بسته برع و تقوی است
 فضول مباحات و اگر همیشه نشود و اجتناب از محرمات ساخته و اثره فضول مباحات را انگتر
 باید گرفت و در بیان آنکه اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم است
 وَبِهِ نَسْتَعِیْنُ حَسْبُكَ اللّٰهُ سُبْحَانَہٗ عَمَّا یَصِفُکُمْ وَصَلَّیْکُمْ عَمَّا شَانُکُمْ جَرَمَتْ سَیِّدَةُ الْبَشَرِ
 الْمُنْقَی عَنْہُ رُغِیْبُ الْبَصْرِ عَلَیہِ وَعَلَى الْاِیْمِنِ الصَّلَوَاتِ اَکْمَلُهَا وَ مِنَ السَّلَامَاتِ اَفْضَلُهَا
 قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی مَا اَنْتُمْ اِلَّا رَسُوْلٌ تَخَذُوْہُ وَاَمَّا فَتٰکُمْ عَنْہُ فَانْہُوْا مَا رَجَبَاتُ بِرُوْجُوْا مَا
 امثال او امر و انتہا از نواهی و معظم ترین این دو جزو جزو و اخیر است که معبر بر بوع و تقوی
 است ذکر کرب جگر عند ر سول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم بعبادۃ
 واجتهاد و ذکر آخر بر عہ فقال الخیر صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم لا تقد
 بالرعة شیئاً یعنی الورع وقال ایضاً علیہ من الصلوات اتمها ومن السلیمات
 اکملها مایلاک دینیکم الورع و فضیلت انسان بر ملک ازین جزو متحقق است
 و ترقی بر مدارج قرب هم ازین جزو ثابت می شود چه ملائکه در جزو اول مشارکند و ترقی
 در ایشان منفقود است پس رعایت جزو ورع و تقوی از اہم مقام اسلام آمد از اشد
 ضروریات دین و رعایت این جزو که مدار آن بر اجتناب از محرم است بر وجه
 کمال وقتی بیشتر شود که از فضول مباحات اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباحات
 اکثفا کرده شود زیرا که ارشاد عثمان در ارتکاب مباحات با مویشیہات میرساند و مشیہ
 بحر من نزدیک است من عام حول البحر ینشیک ان یقع فیہ پس حصول کمال

مکتوبات هفتاد و هشتم
 در بیان آنکه ترقی و بسته برع و تقوی است
 فضول مباحات و اگر همیشه نشود و اجتناب از محرمات ساخته و اثره فضول مباحات را انگتر
 باید گرفت و در بیان آنکه اجتناب از محرمات نیز بر دو قسم است
 وَبِهِ نَسْتَعِیْنُ حَسْبُكَ اللّٰهُ سُبْحَانَہٗ عَمَّا یَصِفُکُمْ وَصَلَّیْکُمْ عَمَّا شَانُکُمْ جَرَمَتْ سَیِّدَةُ الْبَشَرِ
 الْمُنْقَی عَنْہُ رُغِیْبُ الْبَصْرِ عَلَیہِ وَعَلَى الْاِیْمِنِ الصَّلَوَاتِ اَکْمَلُهَا وَ مِنَ السَّلَامَاتِ اَفْضَلُهَا
 قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰی مَا اَنْتُمْ اِلَّا رَسُوْلٌ تَخَذُوْہُ وَاَمَّا فَتٰکُمْ عَنْہُ فَانْہُوْا مَا رَجَبَاتُ بِرُوْجُوْا مَا
 امثال او امر و انتہا از نواهی و معظم ترین این دو جزو جزو و اخیر است که معبر بر بوع و تقوی
 است ذکر کرب جگر عند ر سول اللہ صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم بعبادۃ
 واجتهاد و ذکر آخر بر عہ فقال الخیر صلی اللہ تعالی علیہ وعلی آلہ وسلم لا تقد
 بالرعة شیئاً یعنی الورع وقال ایضاً علیہ من الصلوات اتمها ومن السلیمات
 اکملها مایلاک دینیکم الورع و فضیلت انسان بر ملک ازین جزو متحقق است
 و ترقی بر مدارج قرب هم ازین جزو ثابت می شود چه ملائکه در جزو اول مشارکند و ترقی
 در ایشان منفقود است پس رعایت جزو ورع و تقوی از اہم مقام اسلام آمد از اشد
 ضروریات دین و رعایت این جزو که مدار آن بر اجتناب از محرم است بر وجه
 کمال وقتی بیشتر شود که از فضول مباحات اجتناب نموده آید و بقدر ضرورت از مباحات
 اکثفا کرده شود زیرا که ارشاد عثمان در ارتکاب مباحات با مویشیہات میرساند و مشیہ
 بحر من نزدیک است من عام حول البحر ینشیک ان یقع فیہ پس حصول کمال

الفتح کسیرم بسمی ستائش ۱۲

ثانیاً اظهار محبت و شکر گزاری ایشان می نماید که در بلده معظمه لاهور بوجود ایشان بسیار
 از احکام شرعیّه درین طور زمانه رواج پیدا کرده است و تقویت دین و ترویج بِلت
 در آن بقعه حاصل گشته است و آن بلده نزو فقیر، محو قُطب ارشاد است نسبت به سایر
 بلاد هندوستان خیر و برکت آن بلده بحجج بلاد هندوستان ساریست اگر آنجا دین را
 ترویج است در همه جا خوب از رواج متحقق است حق سبحانه و تعالی مؤید و ناصر ایشان باد
 قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ لَا يَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي ظَاهِرِينَ
 عَلَى الْحَقِّ لَا يَضُرُّهُمْ مَنْ خَذَلَهُمْ حَتَّى يَأْتِيَ أَمْرُ اللَّهِ وَهُمْ عَلَى ذَلِكَ بِحَسْبِ الْإِشَانِ ارشاد
 ارتباطی بحضرت معرفت پناهی قبله گامی خواصه ما محکم بود بنابر آن بتسویب کلمه محکم
 آن نسبت بحقی گشت زیاده برین اطناست حاصل رقیمه دعا از مردم نیک و صلحا است
 و آدمی زاده است حاجتی بحجاب ایشان آورده است امید است که توجه شریف در باره
 او معرفی داشته روای حاجت او خواهند فرمود دولت حقیقی و سعادت سرمدی محصل باد
 بِحُرْمَةِ الشَّيْءِ وَاللَّهِ لَا تَجَادُ عَلَيْهِ وَطَلَّ إِلَيْهَا الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ بِيَاوَتِ بَابِي مِيرَسِيدِ
 جمال الدین دعوات غریبانه تبلیغ فرمایند

له ساری از کتبه در درگاه
 به روزگار عزیز عوارض کنند
 مع نفع و سود و کمال عقل سلیمان
 همیشه که در دین ناست من باب
 از افغانان مسلم عالم عالم
 زبان کند و نوزاد از ایشان
 در کتبه دار ایشان
 عالی بنی اقامت بلیت از ایشان
 بلان حال سرب رواتی و دعا
 گویند کارم من با دعا و بوی
 این بوی نوزاد از ایشان
 در حسین ۳ اسلاف علی بن ابی طالب
 لباب قلاب مطاوع
 سعادت طلب کنند
 خیر و برکت دینی
 بیکباری در همه
 بپوشند و در
 در مقام

۳۱ - مکتوب مشاور دوم المنتخبات ۷۷

بیت بحسب ارشاد صدر و ریاضه در بیان آنکه این شریعت غر اجماع شرائع ما تقدم است
 و آتیان بمقتضای این شریعت آیان است بمقتضای جمیع شرائع و مایا سبب ذلک
 الله تعالی بر جاده شریعت مصطفویه علی صاحبها الصلوة والسلامه و الحقیقه بیات و استقامت
 ارزانی فرموده بالکلیه متوجه جناب قدس خود گرداند و آنکه مقرر شده است که محمد رسول الله
 صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جامع جمیع کمالات انسانی و صفاتی است و مظهر جمیع اینها

بسیل اعتدال کتبایی که بروی منزل شده است خلاصه جمع کتب سماوی است که بر سایر
انبیاء علی نبینا وعلیهم الصلوات والسلام منزل شده اند و ایضا شریعتی که آن سرور را
عطا فرموده اند زنده جمع شرائع ماقدم است و اعمالیکه بمقتضای این شریعت حق است
مستحب از اعمال شریعت سابقه است بلکه از اعمال ملائکه نیز صلوات اللہ تعالی و سلامہ علی
نبتنا وعلیهم چه بعضی از ملائکه مامور بر کوع اند و بعضی دیگر بسجود و بعضی بقیام و همچنین آنهم سابقه
بعضی بنماز باید و مامور بودند و بعضی دیگر نماز نماندند و دیگر درین شریعت از اعمال آنهم سابقه و ملائکه
مقرر به خلاصه ذریعہ آن را انتخاب کرده مامور ساخته اند پس تصدیق باین شریعت و اتیان اعمال
بمقتضای آن فی الحقیقت تصدیق است بمجموع شرائع و اتیان است باعمال مقتضیات آن
شرایع پس لاجرم مصدقان این شریعت خیر الامم باشند و همچنین تکذیب این شریعت و عدم
اتیان بمقتضای آن تکذیب است مرجمع شرائع ماقدم را و عدم اتیان است بمقتضای
آنها و همچنین است انکار از ان سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام و انکار از جمیع کمالات آسمانی و قوی
و تصدیق او تصدیق است بمجموع آنها پس ناچار نیست که آن سرور و مکتوب این شریعت بدین
آنهم باشد ازینجا است الاعراب اشدا کفرا و نفاقا محمد عربی کا بروی هر دوسر است
کسی که خاک در شنیت خاک بر او نه آنهم لله ذی الانعام و المِنَّة که حسن اعتقاد
و کمال ایقان ایشان را نسبت باین شریعت و صاحب آن شریعت علیہ الصلوٰۃ
و السلام و الخیرة باحسن وجه مشهور شده بود و قدمت بر او ضلوع ناملائمه همواره و انگیز
شان بوده حق سبحان و تعالی از رویا و بران عطا فرماید ثانیاً الشمس آنکه حامل قمر و دعای
میان شیخ مصطفی از نسل قاضی شریح اند و درین دیار بزرگان ایشان بزرگ شده آمده اند
و جوه معاش و وظائف بسیار داشته باشند الیاز بی معاشی متوجہ لشکر شده است و اتیان
سابقه

لسه قال العمل القاری فی
شرح التلوة و غیرہ المطبوع
عبدالصمد محمد بن محمد بن
ادو لاتیکی علی صند اللہ علیہ
کهتاین نسانت المجهود لاتیکی
مجلسه خطای ربع کلمات صلوات
الصلوات علیهم فی قول لاتیکی
قال بیاروی الخیر فی قول لاتیکی
فی قول لاتیکی فی قول لاتیکی
فی قول لاتیکی فی قول لاتیکی

بسیار است عالم ربانی
نعمت من نعمه
فی قول لاتیکی فی قول لاتیکی
فی قول لاتیکی فی قول لاتیکی
فی قول لاتیکی فی قول لاتیکی
فی قول لاتیکی فی قول لاتیکی
فی قول لاتیکی فی قول لاتیکی

محمد علی بن محمد علی

و فرامین همراه آورده امیدوار است که بتوسیل ایشان جمعیت پیدا کند زیادہ مصدع نشد
شمار الیه را بصدور عظام نجیبی سفارش فرماید که کارگزار شود و بسبب جمعیت از باب تفرقه گروید

کتاب الاموال

کتاب مشتمل

المنتخبات

بمیزر فتح المد حکیم صدور یافته در میان آنکه فرقه ناجیه از مفساد و سه فرقه اهل سنت و عجمت
است و در نکوش فرق مجتهد و مائیناسب ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاوه شریعت مصطفوی
علی صاجها الصلوٰۃ والسلام و الخیرة استقامت از زانی فرماید مصرعه کا زاین است غیر
این همه بیچ و هر فرقه از مفساد و سه گروه مدعی اتباع شریعت است و چارم نجات خود
کل حذب بما لایهم فیرجون تقدوت شانت اما و لیل که پیغمبر صادق علیه من
الصلوات افضلها و من السلیمات کملها بتمیز فرقه واحده ناجیه از ان فرق متعدده
فرموده است انت الذین هم علی ما انا علیہ و اصحابی یعنی آن فرقه واحده ناجیه
آنانند که ایشان بر طریق بقی اند که من بران طریقم و اصحاب من بران طریق اند و کرا اصحاب
با وجود کفایت بذر صاحب شریعت علیه الصلوٰۃ و الخیرة درین موطن بر اسیان توأم
بود که تا بدانند که طریق من همان طریق اصحاب است و طریق منجات منوطا باتباع طریق ایشان
و بس چنانکه حق سبحانه فرموده من یطیع الرسول فقد اطاع الله پس اطاعت رسول عین اطاعت
حق اند سبحانه و خلاف اطاعت او سکا الله تعالی علیه و علی الیه و سلم عین معصیت او تعالی
و تقدس جماعه که اطاعت خدای را اجل سلطانه خلاف اطاعت رسول تصور کرده اند
حق سبحانه از حال آنها خبر میدهد و حکم بکفر ایشان مینماید آنجا که می فرماید من ینذون ان
یفرقوا بین الله و رسوله و یقولون لو من بعضنا و بعضنا و یریدون ان یتخذوا

لعل قد متقدسه که ایشا
جوبی کسبت کردن زنی زود
ابن عمو آن ال رسول الله
علیه السلام این علی حق کما اتی
علیه السلام این جلد الفصل
بالتعلی و ان کان من هم من
اسهل نیته کان فاقی من یضع
فذلک ران فی اسهل نیت
من نیتین بر سبعین ملت
امتی عزتک و سبب بر کلام
فان انرا لملته و لصدقه قال
مدی بجهل الله قال اننا
شده ندر کل جریه از ان صاحب
تاریخ سید ابی ادریس
علیه السلام این کلام است
است و ان الذین هم علی ما
ناجیه را از طریق اصحاب
بسیار ازین زان را می خواند
لا یحییون و انهم لیس فی
من الذین یکفون الله و رسوله
و یریدون ان یتخذوا

۳۷

و کفر ایشان مینماید آنجا که می فرماید من ینذون ان
یفرقوا بین الله و رسوله و یقولون لو من بعضنا و بعضنا و یریدون ان یتخذوا

عنه ترتبط است بقول از حدس سره و در حق نجات منوط با تبع ایشان است ۱۲

بَابُ ذَٰلِكَ سَبِيلًا أَوْلِيكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا بِسِوَا مَا لَحْنٌ فِيهِ دَعْوَىٰ اتِّبَاعِ أَنْسُرٍ وَرِ
نَمُونُ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَبِخِلَافِ اتِّبَاعِ طَرِيقِ أَصْحَابِ رِضْوَانِ اللَّهِ تَعَالَى عَلَيْهِمْ
أَجْمَعِينَ دَعْوَىٰ بَاطِلٌ اسْتَبَدَّتْ بِهَا أَنَّ اتِّبَاعَ فِي الْحَقِيقَةِ عَيْنِ مَعْصِيَةِ رَسُولِ اللَّهِ عَلَيْهِ
الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بِسِوَا طَرِيقِ رَاوِدَانَ مَخَالِفٌ فِي مَجَالٍ وَيُخَصِّمُونَ أَنَّهُمْ عَلَىٰ شَيْءٍ
أَكْبَرٍ أَلَّا هُمْ هُمُ الْكَافِرُونَ مُطَابِقٌ حَالِ إِثْبَاتِ وَشَكِّ نِسْبَةِ فِرْقَةٍ كَيْلَمْ يَزِمِ اتِّبَاعَ أَصْحَابِ
أَنْسُرٍ وَإِنْ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ الْإِسْمَاتُ أَيْ مَنَّتْ وَجَاعَتِ أَنْ شَكَرَ اللَّهُ تَعَالَى سُبْحَانَهُمْ
فَرَّقُوا الْفِرْقَةَ الشَّاجِيَةَ فِي طَاعِمَانِ أَصْحَابِ مَغِيمٍ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالْحَقِيqَاتُ
عَمَّا إِثْبَاتُ فِرْقَةٍ نَجَاتٍ بِأَهْلِهَا
فَوَدَّ أَنْ يَتَّبِعَ اتِّبَاعَ إِثْبَاتِ مَنْ مُحْرَمٌ أَنْذَرَ كَالشَّيْعَةِ وَالْخَوَارِجِ وَمَعْتَمِدٌ لَمْ يَخُودْ مَهْمٌ مُخَدَّثٌ دَارِ زُؤَالِ
بْنِ عَطَايَسِ إِثْبَاتِ مِنْ أَيْتَانِ مِنْ إمام حسن بصرى است که با اثبات واسطه میان ایمان
و کفر از امام جدا شده و امام در شان او فرموده اعْتَزَلْ عَنَّا عَلَىٰ هَذَا الْقِيَاسِ سَائِرُ الْفِرْقِ الشَّاجِيَةِ
و طَعْنُ كِرُونِ وَرِ أَصْحَابِ فِي الْحَقِيقَةِ طَعْنُ كِرُونِ سِوَا مَغِيمِ خَدَّاجِ شَانَهُ مَا أَمَنَّ بِرَسُولِ اللَّهِ
مَنْ لَمْ يُرَقِّبْ أَصْحَابَهُ فِي حَبِثٍ أَيْهَا مَنْجَرِ حَبِثٍ صَاحِبِ إِثْبَاتِ فِي شَوْ وَنَعُوذُ بِاللَّهِ سُبْحَانَ
مِنْ هَذَا لِإِعْتِقَادِ الشُّوْعِ وَأَيْضًا شَرِّحُكَ مِنْ أَزْوَاجِ قُرْآنٍ وَاحَادِيثٍ بَارِسِيَّةٍ اسْت
بِتَوْسِطِ نَقْلِ إِثْبَاتِ مِنْ هِرْكَاهِ إِثْبَاتِ مَطْعُونَ بَأَشَدِّ نَقْلِ إِثْبَاتِ نِيزِ مَطْعُونَ خَوَابِدِ بُوَدِ
وَإِنْ نَقْلُ مَخْصُوصٍ بِبَعْضِ دُونَ بَعْضٍ نِسْبَةِ بَلْ كُلُّهُمْ فِي الْعَدَالَةِ وَالصِّدْقِ وَالتَّسْبِيحِ
سَوَاءٌ بِسِوَا طَعْنِ إِثْبَاتِ أَيْ وَاحِدٍ كَانَ مِنْهُمْ مُسَلِّمٌ طَعْنُ وَرَدِيْنِ اسْتِ وَالْعَيْسَ أَذْ
بِاللَّهِ سُبْحَانَهُ مِنْهُ وَأَكْرَطَاعِمَانِ بَكُوَيْنِدِ كَمَا هُمْ مُتَابِعَتِ أَصْحَابِ مَكِينِمِ لَأَزْمِ نِسْبَةِ كَجَمِيعِ
أَصْحَابِ رَأْسِ بَأَشِيمِ بَلْ كَمَا نَسَبَ مُتَابِعَتِ جَمِيعِ لِيَتَنَاقَضِ إِسْرَافِيْمِ وَخَيْلَانِ
مُدَاهِبِهِمْ جَوَابِ كَوَيْمِ مُتَابِعَتِ بَعْضِي وَتَمَّ سَوَدِ مَسْأَلَتِهِ أَنَّكَ رَأْيُ بَعْضِ بَكْرِي بَانَ مَنْضَمِ نَشَوُ

منه ترتبط است بقول از حدس سره و در حق نجات منوط با تبع ایشان است ۱۲
منه ترتبط است بقول از حدس سره و در حق نجات منوط با تبع ایشان است ۱۲
منه ترتبط است بقول از حدس سره و در حق نجات منوط با تبع ایشان است ۱۲
منه ترتبط است بقول از حدس سره و در حق نجات منوط با تبع ایشان است ۱۲
منه ترتبط است بقول از حدس سره و در حق نجات منوط با تبع ایشان است ۱۲
منه ترتبط است بقول از حدس سره و در حق نجات منوط با تبع ایشان است ۱۲
منه ترتبط است بقول از حدس سره و در حق نجات منوط با تبع ایشان است ۱۲
منه ترتبط است بقول از حدس سره و در حق نجات منوط با تبع ایشان است ۱۲
منه ترتبط است بقول از حدس سره و در حق نجات منوط با تبع ایشان است ۱۲
منه ترتبط است بقول از حدس سره و در حق نجات منوط با تبع ایشان است ۱۲
منه ترتبط است بقول از حدس سره و در حق نجات منوط با تبع ایشان است ۱۲

و قد عرفت من بعض الحقائق والفاصله القوي خلاص منقحة الهممة ۱۲

و بر تقدیر انکار از بعض متابعت بعض دیگر متحقق نمی شود زیرا که حضرت امیر مشایخ و توقیر و تعظیم خلفاء
 ائمه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین کرده اند و شایان اقتدای ایشان را دانسته
 بایشان بیعت نموده اند پس با وجود انکار خلفاء ائمه اوعامی متابعت حضرت امیر مؤمن
 محض انراست بلکه آن انکارنی بحقیقت انکار حضرت امیرست و در دست صریح مر احوال
 و افعال ایشان از احوال تقییه را و ماده اسد راه و اوان نیز از سخا فیه عقل است عقل صحیح
 هرگز تجویز نمی کند کاس اسد با وجود بحال معرفت و شجاعت بعض خلفاء ائمه راستی سالن مسطن
 وارند و اظهار خلاف آن نمایند و صحبت نفاق بایشان دارند از ادوات اهل اسلام این قسم
 نفاق مصوریست شاعت این فعل ابا بد دریافت که حضرت امیر چه قسم زبونی و چه نوع خداع
 و نفاق منتسب می شود و اگر بطریق فرض محال تقییه در ماده اسد الله مجوز باشد تعظیم و توقیری که
 که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلمه خلفاء ائمه را میگرداند و از ابتدا تا انتها ایشان را
 بزرگ داشته اند چه جواب خواهند گفت آنجا تقییه گنجایش ندارد و تبلیغ حق بر پیغمبر واجبست
 مرتقیه را آنجا راه و اوان بزند که می کشد قال الله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما أنزل الیک
 من ربک فان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعیبک من الناس کفار میگفتند
 که محمد از حق آنچه موافق اوست اظهار مکنند ما نمی نمایم اوست اظهار نمی کند می پوشد
 و مقررت که نبی را بر خطا مقرر دشمن جایز نیست و الا فخلی و در شریعت او پیدایمی شود پس
 چون خلاف تعظیم و توقیر خلفاء ائمه از آنحضرت بظهور نیاید معلوم شد که تعظیم ایشان از خطا
 متصون بود و از انزال محفوظ بر سر اصل سخن رویم و جواب اعتراض ایشان را منقح تر بگویم
 که متابعت جمیع اصحاب و با اصول دین لازم است و هرگز در اصول اختلافی ندارند اگر اختلاف
 است در فروع است و شخصی که طاعت بعض است از متابعت جمیع محروم است هر چند

مقاله تقییه نبوی
 در کتب و کتب
 در کتب و کتب

مقاله تقییه نبوی

مقاله تقییه نبوی
 در کتب و کتب
 در کتب و کتب

اصحاب پیغمبر علیهم الصلوات والتسلیمات واقع شده نه از هوای نفسانی بود چه نفس
 شریفه ایشان تزکیه یافته بودند و از آمارگی باطمینان رسیده هوای ایشان تابع شریعت شده
 بود و بلکه آن اختلاف منینی بر اجتهاد بود و اعلائے حق پس محطی ایشان نیز درجه واحده دارو
 عند الله و مصیب را خود و درجه است پس زبان را از جفائی ایشان باز باید داشت و همه را
 یکی یاد باید کرد و قال الشافعی رحمه الله سبحانه تلك دعاء طهر الله عنها ايدينا فلنظن عنها
 التبتنا ونبر شافعی فرموده است اضطر الناس بعد رسول الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
 فلم يجدوا تحت اديم السماء خيرا من ابى بكر فقولوا رقا بهم اين قول تصريح است به نفس
 تقية و رضا حضرت امير به بيت حضرت صدوق يقية المقصود آنكه میان سيدن ولد میان
 شیخ ابوالخیر از مردم بزرگ زاده است در ملازمت شما بسفر و کن هم رفته بود امیدوار عنایت
 و التفات است و نیز مولانا محمد عارف طالب علم و بزرگ زاده است پدر او مردی بود و مقرب
 مدد معاش آمده توجه را امیدوار است والسلام و الاكلامه

له در بعضی از اخبار کاتب
 بدست کردن باب در است
 عن عبدالله بن عمر بن الخطاب
 قال قال رسول الله صلى الله عليه
 وآله وسلم لا يؤمن احدكم الا اذا
 ظفر به على الكذب اذا ظفرت
 وضايفه اجران وذا ظفرت
 وخطاطه اجران وذا ظفرت
 على سننهم وذا ظفرت
 اسئل الله ان يمدني بما
 احسن وانا اعلم ان
 احسن اجران وذا ظفرت
 احسن اجران وذا ظفرت
 احسن اجران وذا ظفرت
 احسن اجران وذا ظفرت

مکتوب بیست و دوم - ۳۳ -

به لالیگ صد در یافته در تخریض بر ترویج اسلام و بیان ضعف و زبونی اسلام و مسلمانان
 و بیست و یکم کفار نگویسار که الله سبحانه وایا که حجة الاسلام غربت اسلام نزدیک بیک
 قرآن است بر نهجی فریافته است که اهل کفر بجز واجرائی احکام کفر بر ملا در بلاد اسلام رضی
 نمی شوند میخواهند که احکام اسلامیه با کلمه زائل گردند و اثری از مسلمانان و مسلمانان پیدا نشود
 و کار را تا آن سر حد رسانیده اند که اگر مسلمانان از شعار اسلام اظهار نماید بقتل میرسد ذبح لقمه در
 هندوستان از اعظم شعار اسلام است کفار بجزیه دادن شاید رضی شوند تا بدین بقره هرگز
 بقره هرگز

راضی نخواهند شد در ابتدا پادشاهت اگر مسلمانی رواج یافت و مسلمانان اعتبار پیدا کردند و آنها را
 و اگر عیاذاً بالله سبحانه در توقف افتاد و کار بر مسلمانان بسیار مشکل خواهد شد الغیثات الغیثات
 شکر الغیثات الغیثات تا کدام صاحب دولت باین سعادت مستعد گردد و کدام شاه مبارز
 باین دولت دست بر نماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم
 ثبتت الله سبحانه وایاکم عن متابعتی سید المرسلین علیکم وعلیهم وعلی آلهم
 الصلوات افضلها و من التسلیمات املها والسلام

کتاب هشتم و دوم

سه شات و قیام نموده اند
 پاک از اسلام بر تالیف کرده
 بر مسلمانان

بسکندره خان لودی صد در یافته در بیان آنکه سلامتی قلب بی نیان ماسوا حق جان علم
 صورت نه بند و و این نیان معبر بقنا است حق سبحانه و تعالی همواره با خود دارد و بغیر خود نگذارد
 بحکمته سید البشر المظہر عن ذیغیر البصر لیس له دقل الیه الصلوات والتسلیمات آنچه بر او شایسته
 لازم است سلامتی قلب است از ما دون حق سبحانه و این سلامتی وقتی میسر گردد که غیر حق را سب
 بر دل عبور نمی نماید و عدم عبور غیر بسته به نیان ماسوا است که معبر بقنا است نزد این طائفه علیه
 بالفرض اگر غیر را بتکلف در دل گزرانند هرگز نه گذرد و تا کار با نیمه تبه نرسد سلامتی محال است امروز
 این نسبت عقاید قات است بلکه اگر گفته شود باور نکنند هین الکر باب النعم نغمیها
 طلعا شتی المقلین ما یجبره زیاده برین چه نوشته آید والسلام اولاً و آخراً

کتاب هشتم و سوم

۳۵

به بهادر خان صد در یافته در تخریض بر جمع کردن جمعیت ظاهر و باطن بشریت و حقیقت

کتاب هشتم و دوم
 سه شات و قیام نموده اند
 پاک از اسلام بر تالیف کرده
 بر مسلمانان
 این کتاب از تالیفات
 حضرت مولانا
 ابوالفضل محمد
 صاحب دکن است
 و در این کتاب
 از عقاید
 مشرکانه
 و غیره
 مذکور است
 و در آخر
 دعاها
 و صلوات
 آمده است

حق سبحانه و تعالی از تعلقات شئی نجائی ارزانی فرموده بکلیت گرفتار جناب قدس خود گردانید
 بحرمت سید المرسلین علیه و علی الله و علیهم من الصلوات افضلها و من التسلیمات المکملها
 بلیت هر چه جز عشق خدائی احسن است چه اگر شکر خوردن بود جان کندن است
 ظاهر را بطاهر شریعت غیا آراستن و باطن را همواره با حق جل و علا داشتن کار عظیم است تا که ام
 صاحب دل را این دو نعمت عظمی مشرف سازند امر و فرج این دو نسبت بلکه استقامت بر ظاهر
 شریعت تمخیز بسیار عزت الوجود است اعین من الیک بریت الاحقر حق سبحانه و تعالی
 از کمال کرم خود استقامت بر متابعت سید الاولین و الاخیرین ظاهر او باطناً گرامت فرماید

سینه می آید
 سینه می آید در کجای
 سینه می آید در کجای
 سینه می آید در کجای
 سینه می آید در کجای
 سینه می آید در کجای
 سینه می آید در کجای
 سینه می آید در کجای
 سینه می آید در کجای
 سینه می آید در کجای
 سینه می آید در کجای

علیه و علی الله
مکتوب مشهور و چهارم
 الصلوات و التسلیمات

۳۶

به سید احمد قادری صدور یافته در بیان آنکه شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و علامت
 وصول بحق یقین مطابق علم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعی و کمال
 ذلک حق سبحانه و تعالی بر جاوه شریعت استقامت ارزانی داشته بکلی همت متوجه جناب
 قدس خود گردانیده ما را بتمام از باب شنانند و بکلیت اعراض از ما و در خود میسر گردانند بحرمه
 سید البشر المقدسین عن زبیر البصر علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات المکملها
 و علی الله و اصحابه اجمعین آمین مضمون از هر چه می رود سخن دوست خوش تر است
 هر چند هر چه گفته می شود از دوست نه سخن است لیکن چون آن سخن را سخوی از مناسبت با
 جناب او تعالی و تقدس ثابت است آن معنی مناسب را منتظم شمرده در آن باب جزوات و
 زبان درازی می نماید المقصود شریعت و حقیقت عین یکدیگر اند و در حقیقت از یک یکدیگر
 نیستند فرق اجمال و تفصیل است استدلال و کشف است بلیت و شهادت است تعقل و عدم

سینه می آید در کجای
 سینه می آید در کجای
 سینه می آید در کجای
 سینه می آید در کجای
 سینه می آید در کجای
 سینه می آید در کجای
 سینه می آید در کجای
 سینه می آید در کجای
 سینه می آید در کجای
 سینه می آید در کجای
 سینه می آید در کجای
 سینه می آید در کجای

تعمل است احکام و علومیکه بموجب شریعت غرامین و معلوم شده اند بعد از تحقق حقیقت
حق الیقین همین احکام و علوم بعینها به تفصیل منکشف میگردد و از غنیت بشاوت
می آیند و چشم کتب و تحمل عمل از میان برمیخیزد و علامت وصول بحقیقت حق الیقین
مطابقت علوم و معارف آن مقام است بعلوم و معارف شرعی و تا سر موی مخالفت است
و دلیل است بر عدم وصول بحقیقت الحقائق و هر خلافیکه بشریعت در علم و عمل از هر که واقع شده
است از شاخ طریقت مبنی بر سکر وقت است و سکر وقت نمی باشد الا در آثار راه منتهیان
نهایت نهایت را همه صحواست وقت مغلوب ایشانست حال مقام تابع کمال شایان بیت
صوفی ابن الوقت آمد و مثال به لیک صافی فارغ است از وقت و حال بد پس متحقق شد که
خلاف شرعیست علامت عدم وصول است بحقیقت کار در عبارت بعضی از مشایخ و لغت
که شرعیست پوست حقیقت است حقیقت مغز شرعیست این عبارت هر چند از بی استقامتی متکلم
این کلام خبر میدهد لیکن تواند بود که مرادش آن باشد که محمل نسبت مفصل حکم پوست دارد نسبت
بمعز و استدلال در جنب کشف در رنگ قشر است نسبت به لب اما اگر مستقیم الاحوال انبان
امثال این عبارات موهبه را تجویز نمی نمایند و فرق جز به اجمال و تفصیل و استدلال و کشف مذکور
نمی سازند سائل از حضرت خواجه نقشبند قدس الله تعالی سره الا قدس سوال کرده مقصود از
سیر و سلوک چیست فرمودند تا معرفت اجمالی تفصیلی گردد و استدلالی کشفی شود و ترکت الله
سبحانه الشکات و الاستقامه علی الشریعه علیا و عملا صلووات الله تعالی و سلامه
علی صلاحتها بقیه التصدیق آنکه حامل قیمه و عامیان شیخ مصطفی شریحی او نقل فاضل شرح
اند پیمان ایشان بزرگ بودند و طائف و وجه مدد معاش بسیار و اشتغال مشارالیه از فقه
آبای معاش مضطر است آساید و فرامین همراه گرفته متوجه لشکر شده است التفات نموده
مع سنده

له حال نظام
تأدیو الیقین
تفصیل وظل
تأدیو قاصدین
در وقت شرف
و هم به توجیه
علمه بن اذن
بسی تا لغت
مال بیات
مقام ابرام
این تا بی
پیشتر سونی
غیب الوقت
را حال شرف
صافی کثرت
و حال غایت
کبر وقت
بسیار وقت
توجه به
و در وقت
و در وقت
کارخان

مه قدان باضم و اکثر گزیدن و گم کردن

کمال حق
مقام ابرام
مقام ابرام
مقام ابرام
مقام ابرام

Marfat.com

تا یکی که در وقت زیاد کند

و لقمه چرب شان طلعت افراست الحمد للہ الحمد للہ الحمد للہ و در حدیث صحیح وارد است
عَلَى مَصْدَرِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ مَنْ تَوَاصَرَ لِعَنِي لِعِنَاةٍ ذَهَبَ ثُلَاثًا وَيُنِيهِ فَوَيْلٌ لِمَنْ تَوَاصَرَ

المنتخبات مکتوب ۹۶، نود و هشتم

بہ محمد شریف صدور یافته در منع وزجر بر تسولف و تاخیر و در تحریر بر متابعت شریعت علی
صاحبها الصلوة والسلام والحقية وما يناسب ذلك ای فرزند امر و زک او ان فرصت است
و اسباب جمعیت همه بدست گنجایش تسولف و تاخیر نیست بهترین اوقات را که زمان عنقوان
جوانیت در بهترین اعمال که طاعت و عبادت مولی است تعالی و تقدس میباید صرف
داشت از محرمات و مشتهات شرعی اجتناب نموده و پنج وقت نماز بجماعت لازم باید ساخت
و او از زکوة بر تقدیر وجود و نصاب نیز از ضروریات اسلام است از اہم نعمت بلکه مبت میباید
ادان نمود از کمال کرم خود حق تعالی در تمام روز و شب پنج وقت از برای عبادت معین ساخت
و از اموال نامیہ و انعام سائمه ربع عشر ^{چهارم} تحقیقا و تقریبا از برای فقرا ^{چشم} تعیین فرموده
و میدان تصرف مباحات را فراخ گردانیده خیلی بے انصافی است که در شخصت گھڑی و ز
و شب دو گھڑی صرف طاعت حق سبحانه نشود و از چهل سهم یک سهم بفقرا ادا نیاید و از
دائرة وسیعہ مباحات پابرون کشیده مجرمات و مشتهات و رفته شود و در موسم جوانی که او ان
سلطان نفس ^{نفس} اماره است و قهرمان شیطان لعین قلیل عمل را بکثیر اجری بردارند و فرود آید
باز قول عمر رسانند و حواس و قوی سستی پیدا کنند و اسباب جمعیت شدت نمایند غیر از ندامت
پشیمانی محصل نخواهد بود و بسیار است که تا فرود آنگذارند و فرصت ندامت و پشیمانی که سخوی از توبہ
است میسر نشود و عذاب ابدی و عقوبت سردی که پیغمبر صادق علیہ من الصلوات

لے خداوند در نماز اول
پس نماز اول و اول
از وقت نماز اول
و در وقت نماز اول
و در وقت نماز اول
و در وقت نماز اول

مکتوب ۹۶، نود و هشتم
محمد شریف صدور یافته
در منع وزجر بر تسولف
و تاخیر و در تحریر
بر متابعت شریعت علی
صاحبها الصلوة والسلام
والحقية وما يناسب ذلك
ای فرزند امر و زک او ان
فرصت است و اسباب جمعیت
همه بدست گنجایش تسولف
و تاخیر نیست بهترین
اوقات را که زمان
عنقوان جوانیت در
بهترین اعمال که طاعت
و عبادت مولی است تعالی
و تقدس میباید صرف
داشت از محرمات و مشتهات
شرعی اجتناب نموده و پنج
وقت نماز بجماعت لازم
باید ساخت و او از زکوة
بر تقدیر وجود و نصاب
نیز از ضروریات اسلام
است از اہم نعمت بلکه
مبت میباید ادان نمود
از کمال کرم خود حق
تعالی در تمام روز و شب
پنج وقت از برای عبادت
معین ساخت و از اموال
نامیہ و انعام سائمه
ربع عشر تحقیقا و تقریبا
از برای فقرا تعیین
فرموده و میدان تصرف
مباحات را فراخ گردانیده
خیلی بے انصافی است که
در شخصت گھڑی و ز
و شب دو گھڑی صرف
طاعت حق سبحانه نشود
و از چهل سهم یک سهم
بفقرا ادا نیاید و از
دائرة وسیعہ مباحات
پابرون کشیده مجرمات
و مشتهات و رفته شود
و در موسم جوانی که
او ان سلطان نفس اماره
است و قهرمان شیطان
لعین قلیل عمل را بکثیر
اجری بردارند و فرود
آید باز قول عمر رسانند
و حواس و قوی سستی
پیدا کنند و اسباب
جمعیت شدت نمایند
غیر از ندامت پشیمانی
محصل نخواهد بود و بسیار
است که تا فرود آنگذارند
و فرصت ندامت و
پشیمانی که سخوی از توبہ
است میسر نشود و عذاب
ابدی و عقوبت سردی که
پیغمبر صادق علیہ من
الصلوات

۷۸

لمصححہ الدتعالی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

أَفْضَلُهَا وَمِنَ التَّسْلِيمَاتِ الْمَكْلُهَا اِزَانِ اِخْبَارٍ فَرْمُوْدَهُ وَعَصَاةِ رَا اِزَانِ اِيْعَاؤُهُ نَمُوْدَهُ وَرَمِيْشٍ
 اِسْتِخْلَافِيْ نَدَارٍ وَاْمَرُ وِشَيْطَانٍ بَعْرُ وَاْكُرْمِ رُوْرُوْ كَارِجَلِ سُلْطَانُهُ وَاْمَرُ اَيْمَانَتِ مِيْ اِنْدَاوْدُ
 وَاْمَرُ وَاِسْبَاحَانِهِ بَحَانَهُ سَاخْتَهُ مَرْكِبِ مَعَاصِيْ مِيْ سَاوُوْ بَايِدُوْدَانَتِ كِهْ وَاُوُوْ وَاِنَا كِهْ مَحْسَلِ
 اَزْمَالِيْشِ وَاِبْتِلَا اِسْتِ وَاِشْمَنْ وَاُوُوْسْتِ رَا مَمْتَرِزِجِ سَاخْتَهُ اَنْدُوْمُ وَاُوُوْ اِشْمَوْلِ حَمْتِ كِرْدَا اِنِيْدَهْ
 كَرِيْمَهْ وَاِسْحَابِيْ وَاِسْبَعْتِ كُلِّ شَيْءٍ اِزَانِ مَشْعُرَاتِ وَاُوُوْ وَاِزْمَانَتِ وَاِشْمَنْ رَا اَزُوُوْسْتِ جِدَا
 خَوَاهِنْدِ سَاخْتِ كَرِيْمَهْ وَاَمْتَاوُ اَلْيَوْمِ اَيْهَا الْمَجْرُومُوْنَ مَحْرُوزَانَتِ وَاُوُوْ اِنْ وَاَقْتِ فَرِحْتِ
 رَا اِنْمَامِ وَاُوُوْسْتَانِ خَوَاهِنْدِ اِنْدَاخْتِ وَاِشْمَانِ رَا مَحْرُومِ مَطْلُوقِ وَاَطْعُوْنَ مَحْقُوْقِ خَوَاهِنْدِ فَرْمُوْدُوْ كَرِيْمَهْ
 فَسَاكُنْتُمْهَا لِلَّذِيْنَ يَتَّقُوْنَ وَيُوْفُوْنَ تَوْبَةَ الزُّكُوٰةِ وَالَّذِيْنَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُوْنَ شَاهِدِيْنَ مَعْنِيْ هِتِ
 يَعْنِيْ تَحْقِيْقِ اِثْبَاتِ خَوَاهِمِ كِرْوَانِ رَحْمَتِ رَا اَزِ بَرَامِيْ اَنْ جَاعَتِ كِهْ مِيْسِيْمِيْ مِيْ كِنْدِ اَزِ كَفَرِ
 وَاِمْعَاصِيْ وَاِوَا مِيْ كِنْدِ زَكُوٰةِ رَا اِپْسِ كِرْمِ وَاِحْمَتِ رَا اِخْرَجَةِ مَخْصُوْصِ بَا اِزْرَا وَاِهْلِ اِسْلَامِ نِيْكَ دَا
 وَاِسْتِ اَرْسِ مَطْلُوقِ اِهْلِ اِسْلَامِ رَا بَرِ اَقْدَرِ خَيْرِيْتِ خَائِمَتِ اِزِ رَحْمَتِ نَصِيْبِ اِسْتِ اَكْرِمْ
 بَعْدَ اَزْمِيْنَهُ مَطْاُوْلَهُ اِنْ عَذَابِ دُوُوْخِ نَجَاتِ يَابِنْدَا اِظْلَامَاتِ مَعَاصِيْ وَاَعْدَمِ مَهَالَاتِ بَا حِكْمِ مَمْتَرِزِجِ
 سَمَاوِيْ كِهْ بَكَا اَرْوَكِهْ نُوْرٍ اِيْمَانِ رَا اِبْسَلَامَتِ بِيْرُوْ عَلَمَاءِ فَرْمُوْدَهْ اِنْ كِهْ اِحْصَا اَرْبَعِيْنَهْ بِهْ كَبِيْرَهْ مِيْسِيْمِيْ
 وَاِحْصَا اَرْبَعِيْنَهْ مُنْفِصِيْ بِيْ كِفْرَا سْتِ عِيَاذِ اِيْلَاهِ سُبْحَا نَهُ قُرْوَ اِنْدِ كِيْ مِيْشِ نُوْ كِفْتَمِ غَمِ وَاِلِ تَرْسِيْمِ
 كِهْ وَاِلِ اَزْرُوْدَهْ شُوْمِيْ وَاِرْنَهْ سَخْنِ بِيْسَارَتِ وَاِحْسِنْ سَجَانَهْ وَاَعَالِيْ تَوْفِيْقِ مَرْضِيَاتِ خُوْدِ فَرِيْقِ كِرْدَا
 بِحَرْمَةِ مُحَمَّدٍ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهٖ وَسَلَّمَ بَقِيَّةِ الْمَقْصُوْدِ اَنْ كِهْ مَوْلَانَا اَحْمَدُ حَالِ رَقِيْمِيْ
 اَسْنَا وَاِيْلَاصِ نَقِيْرَا سْتِ وَاِحْسِنْ جُوَارَا اَقْتِ مِيْمِ نِيْرُوْ وَاِكْرِ دُوِيْ وَاِعَانَتِيْ طَلِبُدِ تَوْجِهْ رَا مَرْمِيْ خَوَاهِنْدِ
 وَاِسْتِ مُشَارَا لِيَهْ دَرْمِنْ كِتَابَتِ وَاِنْشَا بَقْدِرِ اَطْلَاعِ وَاِرُوُوْ اِسْلَامِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 اِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ مَعَاذِيْ فَقَدْ اَرْتَدْتُمْ عَلَيَّ
 اِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ مَعَاذِيْ فَقَدْ اَرْتَدْتُمْ عَلَيَّ
 اِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ مَعَاذِيْ فَقَدْ اَرْتَدْتُمْ عَلَيَّ
 اِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ مَعَاذِيْ فَقَدْ اَرْتَدْتُمْ عَلَيَّ
 اِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ مَعَاذِيْ فَقَدْ اَرْتَدْتُمْ عَلَيَّ
 اِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ مَعَاذِيْ فَقَدْ اَرْتَدْتُمْ عَلَيَّ
 اِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ مَعَاذِيْ فَقَدْ اَرْتَدْتُمْ عَلَيَّ
 اِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ مَعَاذِيْ فَقَدْ اَرْتَدْتُمْ عَلَيَّ
 اِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ مَعَاذِيْ فَقَدْ اَرْتَدْتُمْ عَلَيَّ
 اِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ مَعَاذِيْ فَقَدْ اَرْتَدْتُمْ عَلَيَّ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

وَفِي الْعَدِيثِ الصَّنْعَ عَلَيْهِمَا كَالْحَمَلِ بِالْحَرَامِ مِزِيْمَتِ اِبْرَاهِيْمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا نَبَأَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ سَيِّدِنا وَوَلِيِّنا اَلْبَشَرِ اَمَّا هَذَا فَالْحَمَلُ

اِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ مَعَاذِيْ فَقَدْ اَرْتَدْتُمْ عَلَيَّ
 اِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ مَعَاذِيْ فَقَدْ اَرْتَدْتُمْ عَلَيَّ
 اِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ مَعَاذِيْ فَقَدْ اَرْتَدْتُمْ عَلَيَّ
 اِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ مَعَاذِيْ فَقَدْ اَرْتَدْتُمْ عَلَيَّ
 اِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ مَعَاذِيْ فَقَدْ اَرْتَدْتُمْ عَلَيَّ
 اِنْ كُنْتُمْ لَا تَرْضَوْنَ مَعَاذِيْ فَقَدْ اَرْتَدْتُمْ عَلَيَّ

در حدیث آمده است که هر کس در نماز خود بیاد آید که خداوند را در پیش خود نشاند و در نماز خود او را در پیش خود نشاند و در نماز خود او را در پیش خود نشاند...

مکتوب نو و مفتم

۳۹ -

شیخ درویش بعد در بایقته در بیان آنکه مقصود از عبادات مأموره و تحصیل یقین است و ما
 یتناسب ذلک حق سبحانه و تعالی مامولسان را بحقیقت ایمان مشرف گرداند و محبت مسید
 المؤمنین علیه و علی اله و علیهم من الصلوات اللهم و من التسلیمات اللهم همچنانکه
 مقصود از خلقت انسانی اداء عبادات مأموره است مقصود از اداء عبادات تحصیل یقین
 است که حقیقت ایمانست تواند بود که کریمه و عبد ربک حتی یأتیک الیقین رمزی بنمونه
 باشد چه کلمه حتی همچنانکه از برای معنی غایت آید از برای معنی علیه نیز می آید ای کاجبل
 آن یأتیک الیقین گویم ایمانی که پیش از ادای عبادت است صورت ایمان است
 نه حقیقت ایمان که تعبیر از ان یقین کرده شده قال عز شانه یا ایها الذین آمنوا امنوا ای
 الذین امنوا صوره امنوا حقیقه با داء وظایف العبادات المأموره و مقصود از فتا و تقا
 که ولایت عبارت از تحصیل این دولت است همین یقین است پس و اگر از فتا و تقا
 البقا یعنی دیگر خواهند که بجالت و محبت منوم باشد خود عین الحاد و زندگی است در غلبه
 حال و سکر وقت چیزها ظاهر میشوند که آخر از ان باید گرفت و مستغنی باشد ابراهیم بن شیخان
 که از شاخ طبقات است قدس الله تعالی امر داحم میگوید که علی الفناء و البقاء بدو
 علی اخلاص التوحیدانیة و معتزیه عبودیه و کاسوی ذلک مغالب و زندگی و احسن که
 راست می فرماید و این کلام از استقامت او خبر می دهد فتاوی الله عبارت از فتا
 در مرضیات اوست سبحانه و علی هذا القیاس السیر الی الله و السیر فی الله و نحوها
 گامیا مصدع می گردد که صلاح اناری میان شیخ اله تجسب لصلاح و تقوی و فضیلت است که
 تاسی

در بیان آنکه هر کس در نماز خود بیاد آید که خداوند را در پیش خود نشاند و در نماز خود او را در پیش خود نشاند و در نماز خود او را در پیش خود نشاند...

در حدیث آمده است که هر کس در نماز خود بیاد آید که خداوند را در پیش خود نشاند و در نماز خود او را در پیش خود نشاند و در نماز خود او را در پیش خود نشاند...

در حدیث آمده است که هر کس در نماز خود بیاد آید که خداوند را در پیش خود نشاند و در نماز خود او را در پیش خود نشاند و در نماز خود او را در پیش خود نشاند...

در حدیث آمده است که هر کس در نماز خود بیاد آید که خداوند را در پیش خود نشاند و در نماز خود او را در پیش خود نشاند و در نماز خود او را در پیش خود نشاند...

بسم الله الرحمن الرحیم

و جمیع کثیر ایشان وابسته در ماده از مواد اگر معنوی طلبند امید است که توجه شریف بحال ایشان
مزمی خواهند فرمود والسلام علیکم وعلیٰ اٰتبع الهدی

المنتخبات
۳۱

کتاب (۹۸) نود و نهم

عبد القادر گیلانی
تالیف در سال ۱۰۰۰
تصحیح در سال ۱۰۰۰

پس بعد القادر پسر شیخ زکریا صدور یافته در ترغیب بر رفیق و ترک عنف بار او احادیث نبوی
علیٰ مصدیره الصلوة والسلام و النبیة حق سبحانه و تعالی بر مرکز عدالت استقامت ازانی
فرماید چند حدیث نبوی علیه من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکملها که در باب
تذکیر و وعظ و نصیحت وار شده اند از ایزد نموده حق سبحانه و تعالی عمل مقتضای آنها میسر گرداند

اصل

ترجمه از مصحح

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
وَسَلَّمَ إِنَّ اللَّهَ رَفِيقٌ يُحِبُّ الرِّفْقَ وَيُعْطِي
عَلَى الرِّفْقِ مَا لَا يُعْطِي عَلَى الْعُنْفِ قَالَا
يُعْطِي عَلَى مَا سِوَاهُ رَوَاهُ مُسْلِمٌ
وَفِي رِوَايَةٍ لَهُ قَالَ لِعَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا
بِالرِّفْقِ وَإِيَّاكَ وَالْعُنْفُ وَالْمُحْسِنَانِ
الرِّفْقُ لَا يَكُونُ فِي شَيْءٍ إِلَّا زَانَهُ وَلَا
يُنْزَعُ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا سَانَهُ
وَقَالَ أَيْضًا عَلَيْكَ وَعَلَى إِلَيْهِ
الصلوة والنبيّة من يجرم الرفق

رسول فرمود صلی الله تعالی علیه آله وسلم هر آینه
خدا تعالی لطف و نرمی کننده است دوست
میدارد آسانی را و میدهد بر رفیق چیز که نمیدهد
بر دشمنی و چیزی که نمیدهد بر هر چه جز نرمی است
روایت نمود این را سلم و بروایت دیگر فرمود سلم
گفت آنحضرت مرا عایشه زهرا لازم بگیر بر خود نرمی را
و در در خود را از دشمنی و از حد در گذشتن در سخن بدست
که نرمی یافته نشود و چیزی مگر بسیار آید از او کشیده شود
از چیزی مگر عیب ناک کند از او نیز فرمود آنحضرت علی علیه
السلام الصلوة و النبیة کیسه محروم گردانیده شود و لطف

کتابت در سال ۱۰۰۰

درود بخاری

سه صاع نوح
سه صاع نوح

سه صاع نوح

کلمات ابرائی

درود بخاری

سه صاع نوح

سه صاع نوح

يُحْرِمُ الْخَيْرَ وَقَالَ اَيْضًا عَلَيْهِ
 وَعَلَىٰ إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالْحَيَّةِ وَالسَّلَامِ
 إِنَّ مِنْ أَحَبِّكُمْ إِلَيَّ أَحْسَنَكُمْ
 أَخْلَاقًا وَقَالَ اَيْضًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَالسَّلَامُ وَمَنْ أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الرَّفِيقِ
 أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
 وَقَالَ اَيْضًا عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِلَهِ الصَّلَاةِ
 وَالتَّسْلِيمَاتِ الْحَيَاءِ وَمِنَ الْإِيمَانِ
 تَلَايِحَانٍ فِي الْجَنَّةِ وَالْبَدَاءِ مِنَ
 الْحَقَاءِ وَالْجَفَاءِ فِي النَّارِ
 إِنَّ اللَّهَ يُغْضِبُ الْفَاحِشَ الْبَدِيَّ
 إِلَّا أَخْبِرْكُمْ بِمَنْ يُحْرِمُ عَلَى النَّارِ
 وَمَنْ يُحْرِمُ النَّارَ عَلَيْهِ رِوَاةُ أَحْمَدَ وَالتِّرْمِذِيَّ
 عَلَىٰ كُلِّ هَائِنٍ لَيْتَ قَرِيبٍ
 تَهْلِيلُ - الْمُؤْمِنُونَ هَيَّاؤُنَ لَيْتُونُ
 كَالْجَمَلِ الْأَيْفِ إِنْ قِيدَ انْقَادَ
 وَإِنْ اسْتَيْجَزَ عَلَى صَخْرَةٍ لَاسْتَأْخَرَ
 مَنْ كَظَمَ عَيْظًا وَهُوَ يَقْدِرُ
 عَلَى أَنْ يُنْقِذَهُ دَعَاةُ اللَّهِ عَلَىٰ

و نومی محروم گردانیده شود از نیکی و نیز ارشاد نمود
 آنحضرت علیه الصلوة و السلام بدستی از
 جمله محبوب ترین شما بسوی من نیکترین شما اند
 از روی اخلاق و نیز فرمود آنحضرت علیه الصلوة و السلام
 کسیکه داده شد او را نصیب و کسی از نری
 و لطف داده شد او را نصیب و کسی از نیکی
 دنیا و آخرت و نیز فرمود آنحضرت علیه الصلوة و السلام
 و التسلیمات شرم دهن از ایمان است ایمان
 در بهشت - و فحش و میوه گفتن از بدی
 است و بدی در آتش و وزخ است
 بد دستیکه خدای تعالی دشمن میدارد و از حد در گذرند
 بیوده گوئی را - آیا خبر ندیم شمارا که کسیت که حرام
 است و بر آتش و وزخ و کسیت که حرام است آتش
 و وزخ بروی - بر هر آرمیده آهسته که وزم طبع
 نزدیک بمردم نرم خو - مسلمانان آرمیده نرم
 طبع متعادل اند مانند شتر که در بینش مهار انداخته
 اند اگر کشیده شود گردن می نهد و اگر بر شکی نشاند
 شود می نشیند هر که فرو بروی را در حال آنکه او قدرت
 داشته باشد بر اجراء آن بخواند آن احسن تعالی روز
 ۴۱ مکرر

رَبُّوْسِ الْخَلَائِقِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى
 يَخْبُرُنَّ فِي آيِ الْحَوَائِءِ شَاءَ
 أَنْ سَجَلًا قَالَ لِلنَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى
 عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ أَوْصِنِي قَالَ
 لَا تَقْضَبْ قَرْدًا مِرًّا قَالَ لَا تَقْضَبْ
 إِلَّا أَخْبِرْ كَمَا يَهْلِي الْجَنَّةُ
 كُلُّ ضَعِيفٍ مُتَضَعِّفٍ لَوْ أَقْسَمَ
 عَلَى اللَّهِ لَا بَيْنَ أَهْلِ الْجَنَّةِ
 بَأَهْلِ النَّارِ كُلُّ عَتَلٍ جَرَّاطٍ
 سَتَكْبَرُ إِذَا غَضِبَ أَحَدُكُمْ
 وَهُوَ قَائِمٌ فَلْيَجْلِسْ فَإِنْ
 زَهَبَ عَنْهُ الْغَضَبُ وَالْأَفْطِيضُ
 إِنَّ الْغَضَبَ لَيُفْسِدُ الْإِيمَانَ
 كَمَا يُفْسِدُ الصَّبْرُ الْعَسْلَ مَنْ تَوَضَّعَ
 لِلَّهِ رَفَعَهُ اللَّهُ فَهُوَ فِي نَفْسِهِ
 صَغِيرٌ وَفِي آعْيُنِ النَّاسِ عَظِيمٌ
 وَمَنْ تَكَبَّرَ وَضَعَهُ اللَّهُ فَهُوَ
 فِي آعْيُنِ النَّاسِ صَغِيرٌ وَفِي
 نَفْسِهِ كَبِيرٌ حَتَّى كَهْوَاهُونَ عَلَيْهِمْ

قیامت رو برو همگنان خلاق تا آنکه
 مخیر گرداند اورا در هر خور که خواهد
 هر اینیہ مردی گفت من غیر اصلی تعالی علیہ
 وعلی آلہ وسلم اندر زکرم مرا فرمودا خست خستم
 بگیر پس باز گردانید آن مرد قول در چند بار فرمود
 خستم بگیر آیا خبر ندیم شمارا با بن بهشت ضعیف
 حقیر نباشته شده اگر سوگند خورد بر خدا هر اینیہ
 رست گرداند حق تعالی اورا آیا خبر ندیم شمارا
 باهل آتش دوزخ هر مردی درشت و سخت گوئی
 خصومت کننده باطل تکبر کننده چون خستم کرد
 یکی از شما و حال آنکه وی استاوه است پس باید
 که بنشیند پس اگر برود خستم از او بهتر و نه پس باید
 که برپداوند بدستی خستم گرفتن تباہ میگردد اندایا
 را چنانکه تباہ میگردد اند صبر شہدرا کسی که تواضع
 کند از برای خدا بلند گرداند اورا خدا پس این
 در نفس خود خیر و خورد است و در چشمان مردم
 بزرگ کسی که تکبر کند پست گرداند اورا حق تعالی
 پس آعین در چشمان مردم حقیر است و در نفس خود
 بزرگ تا آنکه هر اینیہ وی خوار تر و سبکتر است بر مردم

بسیار است
 در حدیث
 در حدیث
 در حدیث

تواضع

نایت است مردون ببرا حقیر و چشمان مردم

کتوبات امام ربانی

مِنْ كَلْبٍ أَوْ خَيْرٍ قَالَ مُوسَى بْنُ
 عِمْرَانَ عَلَى نَبِيِّنا وَعَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَالتَّلَامَاتُ يَا رَبِّ مَنْ أَعْسُرَ
 عِبَادِكَ قَالَ مَنْ إِذَا قَدَّرَ غَفَرَ
 وَقَالَ أَيضًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالتَّلَامَاتُ
 وَالتَّحِيَّةُ مَنْ خَذَنَ لِسَانَهُ سَأَلَ اللَّهَ
 عَذَابَهُ وَمَنْ كَفَّ غَضَبَهُ كَفَّ اللَّهُ
 عَذَابَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمَنْ اعْتَذَرَ
 إِلَى اللَّهِ قَبْلَ اللَّهِ عُدَّتْهُ. وَقَالَ
 أَيضًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالتَّلَامَاتُ
 مَنْ كَانَتْ لَهُ مَظْلَمَةٌ لِأَخِيهِ مِنْ
 عَرَضِهِ أَوْ شَيْءٍ فَلْيَحْلُلْ مِنْهُ
 الْيَوْمَ قَبْلَ أَنْ لَا يَكُونَ
 دِينًا لَهُ وَلَا دِينَ لَهُمْ إِنْ كَانَ لَهُ
 عَمَلٌ صَالِحٌ أَخَذَ بِقَدْرِ مَظْلَمَتِهِ
 وَإِنْ لَمْ يَكُنْ حَسَنَاتٍ
 أَخَذَ مِنْ سَيِّئَاتِهِ صَاحِبِهِ
 فَحُلَّ عَلَيْهِ وَقَالَ أَيضًا عَلَيْهِ الصَّلَاةُ
 وَالتَّلَامَاتُ مَا الْمَفْلِسُ قَالَوا

از سگ و خوک گفت حضرت موسی پسر عمران
 علی نبینا وعلیه الصلوات و التلیمات
 ای پروردگار من کیت عزیزترین بندگان تو
 فرمود کسی است که چون قدرت یا بدور گذرد
 و نیز فرمود علیک الصلوة و السلام و التحیة
 کسی که نگاهدارد زبان خود را بپوشد خدا تعالی
 عیب نقصان او را و هر کسی که بازدارد و فرود
 خورد چشم خود را بازدارد حق تعالی ازان کس
 عذاب خود را روز قیامت کسی که عذر خواهی
 کند بسوی حق تعالی بنیروز خدا عذر او را
 و نیز فرمود علیک الصلوة و السلام و کسی که
 بروی حق بر او یعنی آنچه گرفته باشد از و بطریق
 ظلم از آبروی وی یا چیزی دیگر پس باید که عفو کند
 از او و فریش از آنکه نباشد و نیاری و نه درمی اگر
 باشد او را کاری نیک گرفته شود از وی با اندازه
 ظلم وی و اگر نباشد او را نیکها گرفته شود از بهیسا
 صاحب می پس برداشته شود و یاد کرده شود
 بران کسیکه ظالم است و نیز فرمود آنحضرت علیه
 الصلوة و السلام ای سید من که مفسد کیت گفتند

المفلس فينا من لا درهم له ولا
متاع فقال ان المفلس من امتي
من ياتي يوم القيامة بصلاة
وصيام وزكوة وياتي قد شتم
هذا وقذف هذا وااكل مال
هذا وسفك دم هذا وضرب هذا
فيعطى هذا من حسناته وهذا من
حسناته فان قنيت حسناته
قبل ان يقضى ما عليه اخذ من خطايا
هم تطرحت عليه ثم طرح في النار
وعن معاوية رضي الله تعالى عنه
انه كتب الى عائشة رضي الله تعالى
عنها ان اكتبني الى كتابا توصيني
فيه ولا تكذري فكتبت سلام عليكم
اما بعد فاني سمعت رسول الله
صلى الله تعالى عليه وعلى اله
وصحبه وسلم يقول من التمس
رضي الله بسخط الناس كفاة الله
سنة الناس ومن التمس

مفلس در میان ما کسی است که نیست درهم
اوراونه متاع پس گفت پدری که مفلس از
امت من کسی است که بیاید روز قیامت بنهار
دروزه و زکوة و بیاید که تحقیق و شام کرد این
نسبت بزنا کرد این را و خورد مال این را و بخت
خون این را و بزوا این را پس داده شود این شخص
را از نیکیهای او و دیگر از نیکیهای او
پس اگر فانی شود نیکیهای او پیش اذان که
او ای نموده شود آنچه بر وی است گرفته شود از
گناهان ایشان پس انداخته شود بر وی پس انداخته
شود و آتش و زرخ و مروی است از معاویه رضی الله
تعالی عنه که تحقیق نوشت او بسوی عائشه رضی الله
تعالی عنها این که بنویس بسوی من کتابی که نصحت
کنی مرا در آن و اکثر کن پس نوشت سلام علیکم
اما بعد پس به تحقیق من شنیدم چه خبر خدا را
صلی الله تعالی علیه علی اله وصحبه وسلم
میگفت کسیکه طلب خوشنودی خدا را بنا نمود
مردم کفایت کند او را خدای تعالی بار و گزانی
مردم و هر که طلب کند

سخنات امام ربانی

در راه التوریدی بعد از طهارت متعین بشکل الله سبحان

سلطه عند الفتح كان على من يفتي من
الانسان وهو ما لا يلزم عليه
الادب والاحكام التي تليها
والانسان لا يفتي في الامور
التي لا تدرك بالحواس
التي هي احوال العالم
والانسان لا يفتي في الامور
التي هي احوال العالم
والانسان لا يفتي في الامور
التي هي احوال العالم

مشكلا شخصي ده تنگه را قرض گرفت بدوازه تنگه در بصورت مجموع دوازه تنگه حرام است نه دو تنگه
زیادتی و ما يتعلق بذلك الحكم لله وسلامه على عباده الذين اصطفى ^{تعالى} شمانروز میفرمودید که زیاده قرض
بسو بهمان فضل است پس و محرم در قرض ده تنگه بدوازه تنگه همان دو تنگه زیادتی است
چون بعضی کتب فقہیه رجوع کرده شد ظاهر گشت که در شریعت هر عقدیکه در فضل است نیز
ریاست پس ناچار این عقدهم محرم باشد و هر چه پسب محرم تحصیل نمایند محرم خواهد بود پس آن
ده تنگه نیز ریاست محرم مقصود از فرستادن کتاب جامع الرموز و روایات کتاب ابراهیم
شاهی اظهار نمیعنی بود باقی ماند صورت احتیاج مخد و محرمت ریاست قطعی ثابت شده
است که شامل محتاج و غیر محتاج است تخصیص محتاج از آنجا نمودن نسخ این حکم قطعی است ^{تعالى}
قمیه مرتبه آن ندارد که نسخ حکم قطعی کند و حال آنکه مولانا جمال لاهوری که اعلم علماء لاهور اند
میفرمودند که بسیاری از روایات قمیه اعتماد را شایان نیست و مخالف است بروایات کتب
معتبره و کتب صححه ^{هذه الاية} پس احتیاج را با اضطرار و محصر می باید فرود آور و محتاج
آن حکم قطعی کریمه ^{فمن اضطر} بمنصه باشد که مثل اوست در قوت نسخ که رسم را کشم ^{حرم}
رسم و ^{والا} ایضا اگر از محتاج عام تر گرفته شود پس باید که موردی از برای حکم حرمت ریاست
پیدا شود چه هر که زیادتی قبول میکند عدلتش احتیاجی از احتیاجهای خواهد بود بل احتیاج
به حکم نص بر خوارت تمام خواهد نمود فلا یبقی لهذا الحكم المنزلی من التکلیف الخیر
من یدعایک ^{تعالى} کتابه العیز من امثال هذا التعمیر و لو سلم عموم الاحتیاج و لو علی
سبیل فکری نفع ^{الحال} گوئیم که احتیاج از جمله ضروریات است و الضرورة تقدر بقدرها
پس طعام از آن مبلغ سود نچین و بمردم خواندن و اهل احتیاج نیست و ضرورتی آن متعلق
انداز تر که نیست احتیاج نیست مستثنی است و آنرا مقصود بر کفر ساخته اند و طعامی بر عا

فعل غیر بعضی از این کتب
کههاشده و در صاحبهاست
الریة و ان صاحبهاست
و کتب او له ان مستصفاها
من مستند الفقهاء لاستاذ
نیدیم این متن کتاب العراف
و مباحثه المنیة لتعمیر
الانسان فی کشف المکنون
مع این متن از کتب معتبره
از این متن از کتب معتبره
از این متن از کتب معتبره
از این متن از کتب معتبره
از این متن از کتب معتبره
از این متن از کتب معتبره
از این متن از کتب معتبره
از این متن از کتب معتبره

تعالی
تعالی
تعالی
تعالی
تعالی
تعالی
تعالی
تعالی
تعالی
تعالی

لے قرائت
 نہ ہو شکر کی سزا
 وقف نہیں ہے
 دینت زنی ہے
 عینت کی ناسی
 سے کلمہ پڑھنا
 عین الارض ہے
 دولت نطق
 پستانین
 بیت انور
کتابات امام باقر
 در اہل گارشدن
 زنی نہیں ہے
 شکر کی سزا
 وقف نہیں ہے
 دینت زنی ہے
 عینت کی ناسی
 سے کلمہ پڑھنا
 عین الارض ہے
 دولت نطق
 پستانین
 بیت انور
 امام باقر

مسئلہ پنجم نمبر
 اوچتن و خل احتیاج نہ اند با آنکہ او محتاج ترست بعد قہ پس در صورت متنازع فیہ خط
 فرمایند کہ مستقر صحن بسو و محتاج اندیانه و بر تقدیر احتیاج طعام میکہ ایشان از برای جماعه از ان چل
 مے نزنند آن جماعه را آن طعام خوردن حلال است یا نہ جماعه داری سو سپاہ گری را حیلہ احتیاج
 ساختن و قرض بسو و را با این علت گرفتند و آن را جائز و حلال دانستند از تمدن دور است میاید
 کہ شیوہ ام معروف ونہی منکر امرعی و کشت جماعه کہ با این بلا گرفتار باشند منع نمایند و بعد
 صدق این حیلہ آگاہ سازند چرا کہ کسی را باید اختیار کرد کہ آخر بار تکاپ این قسم مخطوبه مبتلا
 باید شد و چوہ معیشت بسیار است منخر در سپاہ گری نیست چون شما از اہل صلاح و تقوی آید
 روایت طیب در اکل فسادہ شدہ نوشته بودند کہ درین زمان بشبہ پیدا نمی شود است
 اما محمدا بکن از شبہ باید احتراز نمود و زراعت بے طهارت کہ منافی طیب داشته اند در مہنگان
 اجتناب از ان ممکن نیست لا یکلف اللہ نفسا الا وسعها اما ترک طعام بسو خوردن در کمال
 آسانی است حلال اطلاق دانستن و حرام را حرام دانستن در حلال و حرام قطعی است کہ امکان
 بکفر میکند و ظنیات نہ چنین است پس امور مباحہ اند نزد جنفی کہ شافعی آنرا مباح نمیداند
 و بالعکس پس در ما نحن فیہ اگر کہے در حلیت قرض بسو و محتاج مشکوک را کہ بطاہر مخالف
 حکم قطعی است توقف نماید نمیتوان اورا تضلیل نمود و تکلیف باعتبار حلیت او فرمودہ بلکه
 صواب بجانب او راجح است بل متیقن و مخالف او در خطر است بعضی از یاران شما نقل کردند
 کہ روزے مولانا عبد الفلاح در حضور شما گفت کہ اگر قرض بسو و پیدا شود بہتر است چرا
 کنے بسو بگیرد شما اورا زجر کردید و گفتید کہ از حلال انکار میکنی مخدوما امثال این سخنان
 در حلال قطعی گنجایش دارند و اگر حلال باشد شک نیست کہ ترک آن اولی است اہل و ع
 برخصت امر نمی کنند و بعزیمیت دلالت می نمایند مقتیان لاہور احتیاج را داخل مادہ حکم

عنه من القاسمى او غيره
نفسه او غيره
عنه من القاسمى او غيره
عنه من القاسمى او غيره
عنه من القاسمى او غيره

که دو باطل خواهد دانست اما در صورتیکه شریعت نبی ازان ساکت است و باثبات و نفی آن حکم نمیکند امتیاز حق از باطل بطریق قطعیت و شوار است چه الهام طبی است لیکن درین عدم امتیاز هیچ قصور بولایت راه نمی یابد چه امتیاز شریعت و متابعت نبی متکفل نجات داری است و امور سبکوت عنماز اند بر شریعت اند و ما مکلف با امور زانده نیستیم باید دانست که غلط کشف مختصراً بالقای شیطانی نیست بسا است که در تخدیه احکام غیر صراطه صورته پیدا کنند که شیطان را در آنجا هیچ مدخلی نباشد ازین قبیل است که بعضی در منامات حضرت پیغمبر علیه الصلوٰة والسلام می بینند و بعضی احکام اخذ می کنند که فی الحقیقت خلاف آن احکام متحقق است در صورت القای شیطانی متصور نیست که مختار علیاً عدم تمثال شیطان است بصورت خیر ایش علیه و علی الیه الصلوٰة والسلام بهر صورتیکه باشد پس درین صورت نیست الا تصرف تخدیه که غیر واقع را واقع و نامانیده است سوال سیموم آن بود که چون تصرف کرامات و تاثیرات استدراج در نمایش برابر است مبتدی چگونه شناسد که این ولی صاحب کرامات است و این مدعی صاحب استدراج جوایش است والله سبحانه اعلم بالصواب که طالب مبتدی را درین تفرقه دلیل واضح است و آن وجدان صحیح اوست که اگر دل خود را در صحبت او بحق سبحانه و تعالی جمع خواهد یافت خواهد دانست که آن ولی صاحب کرامات است و اگر خلاف این معنی خواهد یافت معلوم خواهد کرد که او مدعی صاحب استدراج است و اگر خفای در معنی است عموم کالانعام است طایبان و خفای عوام نزد خویش از خیر اعتبار ساقط است که نشانی این مرض قلبی است و غشاوة بصری چیزهای بسیار بر عوام محقق مانده که دستن آنها از دستن این تفرقه ضروری است و نغمة هذا المكتوب بعض المعارف التي تنفعك في إزالة مثل هذه الشكوك والشبهات بدانکه معنی بخلق باخلاق الله که در ولایت ما خود است است که حاصل شود مرا و لبیا و احد

باید دانست
شیطان را در آنجا
هیچ مدخلی نباشد
ازین قبیل است
که بعضی در منامات
حضرت پیغمبر
علیه الصلوٰة والسلام
می بینند و بعضی
احکام اخذ می کنند
که فی الحقیقت
خلاف آن احکام
متحقق است
در صورت القای
شیطانی متصور
نیست که مختار
علیاً عدم تمثال
شیطان است
بصورت خیر
ایش علیه
و علی الیه
الصلوٰة والسلام
بهر صورتیکه
باشد پس درین
صورت نیست
الا تصرف
تخدیه که
غیر واقع را
واقع و نامانیده
است سوال سیموم
آن بود که چون
تصرف کرامات
و تاثیرات
استدراج در
نمایش برابر
است مبتدی
چگونه شناسد
که این ولی
صاحب کرامات
است و این مدعی
صاحب استدراج
جوایش است
والله سبحانه
اعلم بالصواب
که طالب مبتدی
را درین تفرقه
دلیل واضح
است و آن
وجدان صحیح
اوست که اگر
دل خود را در
صحبت او بحق
سبحانه و تعالی
جمع خواهد
یافت خواهد
دانست که آن
ولی صاحب
کرامات است
و اگر خلاف
این معنی
خواهد یافت
معلوم
خواهد کرد
که او مدعی
صاحب
استدراج
است و اگر
خفای در
معنی است
عموم
کالانعام
است طایبان
و خفای
عوام
ز نزد
خویش
از خیر
اعتبار
ساقط
است که
نشانی
این
مرض
قلبی
است
و غشاوة
بصری
چیزهای
بسیار
بر عوام
محقق
مانده
که
دستن
آنها
از دستن
این
تفرقه
ضروری
است
و نغمة
هذا
المکتوب
بعض
المعارف
التي
تنفعك
في
إزالة
مثل
هذه
الشكوك
والشبهات
بدانکه
معنی
بخلق
باخلاق
الله
که
در
ولایت
ما
خود
است
است
که
حاصل
شود
مرا
و لبیا
و احد

عین تبدیلی حقیقت و با حقیقت است که...
عین تبدیلی حقیقت و با حقیقت است که...
عین تبدیلی حقیقت و با حقیقت است که...

اصفا تیکه مناسب باشند صفات و جمی را تعالی لیکن آن مناسبت در اسم بود و مشار
در عموم صفات نه در خویش معانی که آن محال است دستم قلب خالق در تحقیقات خوب
محمد پارس اقدس سره میفرماید در مقام بیان معنی بخلقوا یا خلاق الله صفت دیگر ملک است
و معنی ملک متصرف بود بر همه چون رونده راه بر نفس خود متصرف شود و او را مقهور تواند داشت
و تصرف او در ولایات فایزاید بدن صفت موصوف شده باشد صفت دیگر سمیع است و معنی
سمیع شنو است چون رونده راه سخن حق را از هر کس که باشد بگریزی قبول کند و اسرار
غیبی و حقائق گپوش جان فهم کند بدن صفت موصوف شده باشد صفت دیگر بصیر است
و معنی بصیر بینا است چون رونده راه را بصیر بصیرت او بینا شده باشد و بنور فرست است همه عیب
خود بیند و کمال حال دیگران یعنی همه کس را به از خود بیند و نیز بصیری حق منظور نظر او شده باشد
تا هر چه کند بر موجب پسندیده حق کند بدن صفت موصوف شده باشد صفت دیگر مخفی است
و معنی مخفی زنده کننده بود چون رونده راه با حیای سنت متروک قیام نماید بدن صفت
موصوف شده باشد صفت دیگر نمیت است و معنی نمیت میراننده بود چون سالک بد عتبات
که بجای سنت گرفته اند و منع آن بد عتبات نماید بدن صفت موصوف شده باشد عتبات
القیاس و عوام معنی مخلوق را برنگ و بگر نمیده اند تا ما چار و رتبه ضلالت فروشته اند خیال
کرده اند که ولی را احیای جسدی در کار است و اشیای غیبی می باید که اکثر بروی منکشف شود
و امثال آنها که تارقی من الظنن القاسد ان بعض الظن انش و ایضا خوارق
منحصر در احیا و امانت نیست علوم و معارف الهامیه از اعظم آیات است و ارفع خوارق
لهذا معجزه قرآنی از سایر معجزات اقوی و اقبی آمد چشم بجایند که این همه علوم و معارف که در
نگ ای بر بیان میریزند از کجاست علوم باین همه کثرت بتا میا موافق علوم شرعیانند

عین تبدیلی حقیقت و با حقیقت است که...
عین تبدیلی حقیقت و با حقیقت است که...
عین تبدیلی حقیقت و با حقیقت است که...

عین تبدیلی حقیقت و با حقیقت است که...
عین تبدیلی حقیقت و با حقیقت است که...
عین تبدیلی حقیقت و با حقیقت است که...

سرموی مخالفت را گنجایش نیست این خصوصیت علامت صحیح علوم است حضرت
 خواجه ماقدس ستره نوشته بودند که علوم شما همه صحیح است اما چه فائده که سخن حضرت خواجه شما
 حجت نیست هر چند خود را میر است نامید زیاد چه نوشته آید و این اسوله شما اولاً هر چند لکن
 نمود و اما چون باعث چندین علوم و معارف گشته و این همه سخن بتقریب آنها در گفت آمده است
 نیک است بیتی هیچ شستی نیست کور اخوی همراه نیست بزنگی شب زنگ و ندان
 چو در گوهر است به عجب کاسیت که در مکتوب سابق اخلص بسیار ظاهر ساخته بودید و سبب
 آن را ظهور و دو واقعه پی در پی نمودم نوشته بودید که اثر آن را در اوقات نیز یافت بحدی که
 تمام از وضع سابق متحقق گشت و به توبه و انابت آورد و مجدداً ایمان مشرف ساخت یک ماه
 نگزشته بود که تغییر درین وضع مفهوم گشت و رجوع بقهری بوضع سابق اتقال حاصل آمد
 و در صدو آن آمدید که آن دو واقعه را وحی پیدا شود که بالقای شیطانی منجر گردد و با بقلط کشفی گشته

کلمه واقعه در اصل معنی
 است که در لغت آمده است
 که باشد خواهی بود برب
 خواه و بقطعه در مقام
 ششما نیست

مکتوب صد سبت سوم (۱۲۳۳)

المنتخبات ۳۰

نیز بلا طاهر خبثی صدور یافته در بیان آنکه ادا نفل اگر چه حج باشد اگر تسلیم باشد فوت
 فرضی را از فرض داخل لایعنی است مکتوب شریف اخوی ارشدی لا ذال کانیمه
 ظاهر اعین دکن التعلقات سیدای برادر در خبر آمده است علامه اعراضیه تعالی عن
 العبد اشتغاله بما لا یعنیه اشتغال به نفل از نوافل با عرض فرضی از فرض داخل
 مالا یعنی است پس تقیث احوال خود نمودن لازم آمد تا معلوم گردد که اشتغال او بچه چیز است
 بنفل است یا بفرض بواسطه ادا یک حج نفل مرکب چندین مخطورات باید شد
 نیک ملاحظه نماید العاقل تکفیه الاشارة والسلام علیکم وعلی رفقائکم

کتاب الفهم از مولانا
 در کتاب الفهم از مولانا
 در کتاب الفهم از مولانا
 در کتاب الفهم از مولانا

فان الله لا یهدی القوم الضالین
 و ان الله لا یهدی القوم الضالین
 و ان الله لا یهدی القوم الضالین
 و ان الله لا یهدی القوم الضالین

نیز بلا طاهر خدشی صدور یافته در بیان آنکه استطاعت او شتر ط و جوب حج است او ارجح
 با وجود بی استطاعتی نسبت ب حصول مطلب و اخل تضرع اوقات است مکتوب شریف
 اخوی خواجه محمد طاهر خدشی رسید **بِسْمِ اللَّهِ سُبْحَانَ الْعَزْزِ وَالْمِنَّةِ** که فتور است در اخلص و محبت
 فقر راه نیافته است با وجود تمام آیام مهاجرت این علامت سعادت عظیمه است
 محبت آثار چون شمار خست طلبیدید و بر متن **عزم مصمم** کردید در وقت و ذوات این قدر
 مذکور ساخته بود با احتمال که شاید ما هم بشما درین سفر ملحق شویم هر چند قصد کرده شد استخار
 موافق نیامدند و تجویز کردین باب مفهوم نگشت بضرورت نفاذ و زریده صلاح فقیر از
 اول در رفتن شما نبود اما شوق شمار الملاحظه نموده منع صریح نکرد و استطاعت شرط راه
 است بی استطاعت تضرع اوقات است امر اتم گذشته با غیر ضروری پرداختن
 مناسب نیست و چند کتابت بشما این مضمون نوشته است رسیده باشد میان سخن این
 است پیشتر نخواستارند والسلام

مکتوب صد و سیست و پنجم (۱۲۵) المنتخبات ۳۶

بمیر صلح نیشاپوری صدور یافته در بیان آنکه عالم چه صغیر و چه کبیر منظر اسما و صفات
 الهیه اند تعالی شان و عالم را با صانع خویش هیچ نسبتی نیست **إِلَّا الْخَالِقِيَّةُ وَالْمُظَهَّرِيَّةُ**
وَمَا يَنْبَغِي ذَلِكَ إِلَّاهُمْ آری کائنات آفرینندگان گماهی عالم چه صغیر و چه کبیر منظر اسما
 و صفات الهیه است تعالی شان و مرایای شیون و کمالات و امیوه او عز سلطانه گنجی
 منعی و میری بود و مکنون خواست که از خلا بکمال عرض دهد و از اجمال بمفصیل آرد و عالم را بر جبهی
 خلق فرمود که بذوات و صفات خویش و احوال باشند بذوات و صفات او سبحانه

والت کنندگان

لطیف بینی و درستی و شادمانی و شادمانی و شادمانی
 عین آفتاب یقین است
 عین خدایه و خدایه و خدایه و خدایه
 بصیرت با کلماتی و در صفت را
 تا که هست با تائیدی را بوقت
 برتی را بعبودت و از تیری حال
 برتی پروردگار است
 سلطان سنج بود انوار است
 مجدث قدسی که از زمین با تیری
 می کنند گفت که از انجلیت و کعبیت
 آن که از انجلیت و کعبیت
 معونت و درود من کج گفتی که
 با معونت تو من کج گفتی که
 خلق و خلق من کج گفتی که
 بیست که من کج گفتی که
 با صفت صفات را عدت آن آموزد
 داین صفت در انسان بود آنست
 خلق استواران معرفت کردن
 ذات بر صفت از نور انوار است
 در غیر خود را از نور انوار است
 لمصومه که از نور انوار است

پس عالم را با صانع خویش هیچ نسبتی نیست الا آنکه مخلوقات وی اند و ذوات آنها
 و ذوات او تعالی حکم با اتحاد و عینیت نسبت احاطه و سران و معیت ذاتیه آنها از علی حال
 و سر وقت است اکابر تقیم الاحوال که از قدح صحوا ایشان را شرابی ارزانی داشته اند
 عالم را با صانع هیچ نسبتی اثبات نمی کنند الا الخلقیه و المظهریه و احاطه و سران و معیت
 علمی میدانند مطابق علماء اهل حق اند شکر الله تعالی سقیمم بحسب است که جماعه صوفیه
 که اثبات بعضی نسبت ذاتیه میانند کالاحاطه و المعیة مثلا معتقدند بآنکه از ذات جمیع
 نسب منسوبست حتی که صفات ذاتیه را بر سلب می نمایند ^{فهل هذا الاتناقض}
 و در ذات مراتب اثبات نمودن از برائے وقع این تناقض تکلف است در رنگ
 در قیقات فلسفیه است از باب کشف صحیح ذات را تعالی جو بسط حقیقی نمیدانند و ماورای
 او هر چه باشد داخل آنها میشود و فراق دوست اگر اندک است اندک نیست و درون
 دیده اگر نیم دوست بسیار است بدمثالے از برائے تحقیق این بحث بیان کنیم مثلا عالم
 سخنبرایے ذوقنونه خواهد که کمالات مکنونه خود را در عرصه ظهور آورد و بجای حروف و اصوات نماید
 تا و پرده آن آن کمالات را جلوه دهد پس درین صورت این حروف و اصوات دوال را
 با معانی مخزنه هیچ نسبتی نیست الا آنکه این حروف و اصوات متظاهر آن معانی مختصیه است
 و مرایایے آن کمالات مخزنه حروف و اصوات را عین آن معانی مختصیه گفتن معنی ندارد
 و همچنین حکم با احاطه و معیت درین صورت غیر واقع است معانی بهمان صرافت مخزنه
 هیچ تغیرے در ذات و صفات آن معانی راه نیافتاست لیکن چون در میان معانی و
 این حروف و اصوات دوال سخوی از مناسبت ذاتیه و مدلولیه متحقق است بعضی معانی
 زائده از آن درجیل می آید فی الحقیقت آن معانی مخزنه از آن معانی زائده منزله و برتر است
 ساقی مخزنه

عنه ذواته
 استنک
 مع
 علی
 می
 علی

کلمات با هم را با هم

ذات
 من

آنچه معتقد است درین مسأله نیست اثبات امر زائد در ای مظهریت و فرامیت نمون
 از اتحاد و عنیت و احاطه و معیت از سر است ذات او تعالی فی الحقیقت از نسبت معرفت
 و از مناسبت مبراما للذات و ذرات الارباب با این قدر مناسبت ظاهریه و مظهریه و حده
 وجود گویند بانه گویند فی الواقع وجودات متعدده است لیکن بطریق اصالت و ظلیه و ظاهریه
 و مظهریه نه آنکه یک موجود است و ما سوای او اوام و خیالات است این مذہب بعینہ مذہب
 سوطائیت

المقتضیات ۱۶۳ و شصت و سیوم

سیاوت و تقابلت پناسی شیخ فرید صدور یافته در بیان آنکه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند اما
 جمع شدن این دو ضد محال است و عزت و ادون یکدیگر را مسلم خوار می دگر است الی
 آخر کمال سلمه الله تعالی فی تذلایل الکفار و عدم الاختلاط معهم موافق بیان سناار هذا
 الاختلاط و در بیان آنکه دنیا و آخرت نیز ضد یکدیگر اند آنکه انعم الله الذی انعم علینا
 و هدا انالی الایسلام و جعلنا من امة محمد علیه الصلوة و التحیة و السلام نفیعا و
 وارثین و ابستمه با تباعید کونین است و بس علیک و علی الیه من الصلوات افضلهما و من
 التسلیمات اکملها متابعه او علیه الصلوة و السلام باینان احکام اسلامیت و رفع
 رسوم کفریه چه اسلام و کفر ضد یکدیگر اند اثبات یکدیگر موجب نفع و دگر است احتمال جمع شدن
 این دو ضد محال است و عزت و ادون یکدیگر را مسلم خوار می دگر است حق سبحانہ تعالی
 حبیب خور اهل الصلوة و التحیة میفرمایند انما الشیخ جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ
 علیهم پس مغرور خور را که موصوف مخلوق عظیم است بجهاد کفار و غلظت بر ایشان امر فرمود
 معلوم شد که غلظت بر ایشان داخل مخلوق عظیم است پس عزت اسلام در خوار می کفر باهل کفر
 است کیسه اهل کفر را عزیز داشت اهل اسلام را خوار ساخت عزیز داشتن عبودت از ان است

این فرض زاید بر یکدیگر است
 و ان فرض زاید بر یکدیگر است
 در بیان این امر که در هر دو فرض است
 این فرض زاید بر یکدیگر است
 در بیان این امر که در هر دو فرض است
 این فرض زاید بر یکدیگر است
 در بیان این امر که در هر دو فرض است

۴۷ -

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي جعل في كل شيء
 حكمة وعبرة لمن يتفكر
 والحمد لله الذي جعل في كل
 خلق قوة وسعة لمن يعمل
 بالطيبات وحسن النية
 والله اعلم بالصواب

که البته ایشان را تعظیم کنند و بالا نشانند و در مجالس خود جاودان و با ایشان مصاحبت نمودن
 و همزمانی کردن با ایشان و داخل اغزاز است ^{که ایشان را} در رنگ سگان ایشان را دور باید داشت
 و اگر عرضی از اغراض دنیاوی با ایشان مربوط باشد و بی ایشان میسر نشود شوقه بی اعتبار
 را معرفی داشته بقدر ضرورت با ایشان باید پرداخت و کمال سلام است که اذان عرض
 دنیاوی نیز باید گرفت و با ایشان نباید پرداخت حق سبحان خود و کلام مجید خود اهل کفر و دشمن خود
 و دشمن پیغمبر خود فرموده است پس احتیاط و موافقت با این دشمنان خدا و رسول او از اعظم
 جنایات باشد اقل ضرور مصاحبت و مخالفت این دشمنان است که قدرت اجراء احکام
 شرعی فرقی فرقی چون میگردد و حیای مؤمنان مانع آن می آید و این ضرر بسیار عظیم است
 دوستی و الفت با دشمنان خدا ^{بسیار} منجر بدشمنی خداست که عز و جل و دشمنی پیغمبر او علی الصلوة والسلام
 میشود شخصی گمان میکند که او از اهل اسلام است و تصدیق و ایمان با بعد در رسوله دار و امانت میداند
 که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام او را پاک و صاف می برد و نفوذ بالله من شرور انفسنا
 و من سنیات انما لناس ^{بنام کفر و کفر} خواصه پندار و که مرد و اهل ادب ^{و کفر} حال خواجه بجز پندار نیست
 کار این نابرکاران استمراء و سخریت است با سلام و اهل آن و منتظرند اگر قاپو بیایند و اهل
 اسلام بر آرنند یا همه را قتل رسانند یا بکفر باز گردانند پس اهل اسلام راه شرعی و کار است که
 انجیاء ^{بسیار} این اهل ایمان و تنگ سلمانی ضروریست همواره در مقام خواری اینها باید بود جزیه
 از اهل کفر که در هند و سستان بر طرف شده است بوسطه شومی مصاحبت اهل کفر است با
 سلاطین این دیار و مقصود اهل از جزیه گرفتن از ایشان خواری ایشان است و این خواری
 بحالتیست که از ترس جزیه جانته خوب نمیتوانند پوشیده و تحمل نمیتوانند بود و همیشه ترسان لرزان
 میباشند از اخذ اموال بادشاهان را چه میرسد که منع جزیه گرفتن کنند حق سبحان و تعالی جزیه را
 گرفتند

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي جعل في كل شيء
 حكمة وعبرة لمن يتفكر
 والحمد لله الذي جعل في كل
 خلق قوة وسعة لمن يعمل
 بالطيبات وحسن النية
 والله اعلم بالصواب

که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام او را پاک و صاف می برد و نفوذ بالله من شرور انفسنا و من سنیات انما لناس خواصه پندار و که مرد و اهل ادب حال خواجه بجز پندار نیست کار این نابرکاران استمراء و سخریت است با سلام و اهل آن و منتظرند اگر قاپو بیایند و اهل اسلام بر آرنند یا همه را قتل رسانند یا بکفر باز گردانند پس اهل اسلام راه شرعی و کار است که انجیاء این اهل ایمان و تنگ سلمانی ضروریست همواره در مقام خواری اینها باید بود جزیه از اهل کفر که در هند و سستان بر طرف شده است بوسطه شومی مصاحبت اهل کفر است با سلاطین این دیار و مقصود اهل از جزیه گرفتن از ایشان خواری ایشان است و این خواری بحالتیست که از ترس جزیه جانته خوب نمیتوانند پوشیده و تحمل نمیتوانند بود و همیشه ترسان لرزان میباشند از اخذ اموال بادشاهان را چه میرسد که منع جزیه گرفتن کنند حق سبحان و تعالی جزیه را گرفتند

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي جعل في كل شيء
 حكمة وعبرة لمن يتفكر
 والحمد لله الذي جعل في كل
 خلق قوة وسعة لمن يعمل
 بالطيبات وحسن النية
 والله اعلم بالصواب

که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام او را پاک و صاف می برد و نفوذ بالله من شرور انفسنا و من سنیات انما لناس خواصه پندار و که مرد و اهل ادب حال خواجه بجز پندار نیست کار این نابرکاران استمراء و سخریت است با سلام و اهل آن و منتظرند اگر قاپو بیایند و اهل اسلام بر آرنند یا همه را قتل رسانند یا بکفر باز گردانند پس اهل اسلام راه شرعی و کار است که انجیاء این اهل ایمان و تنگ سلمانی ضروریست همواره در مقام خواری اینها باید بود جزیه از اهل کفر که در هند و سستان بر طرف شده است بوسطه شومی مصاحبت اهل کفر است با سلاطین این دیار و مقصود اهل از جزیه گرفتن از ایشان خواری ایشان است و این خواری بحالتیست که از ترس جزیه جانته خوب نمیتوانند پوشیده و تحمل نمیتوانند بود و همیشه ترسان لرزان میباشند از اخذ اموال بادشاهان را چه میرسد که منع جزیه گرفتن کنند حق سبحان و تعالی جزیه را گرفتند

بسم الله الرحمن الرحيم
 الحمد لله الذي جعل في كل شيء
 حكمة وعبرة لمن يتفكر
 والحمد لله الذي جعل في كل
 خلق قوة وسعة لمن يعمل
 بالطيبات وحسن النية
 والله اعلم بالصواب

که این قسم اعمال شنیعه دولت اسلام او را پاک و صاف می برد و نفوذ بالله من شرور انفسنا و من سنیات انما لناس خواصه پندار و که مرد و اهل ادب حال خواجه بجز پندار نیست کار این نابرکاران استمراء و سخریت است با سلام و اهل آن و منتظرند اگر قاپو بیایند و اهل اسلام بر آرنند یا همه را قتل رسانند یا بکفر باز گردانند پس اهل اسلام راه شرعی و کار است که انجیاء این اهل ایمان و تنگ سلمانی ضروریست همواره در مقام خواری اینها باید بود جزیه از اهل کفر که در هند و سستان بر طرف شده است بوسطه شومی مصاحبت اهل کفر است با سلاطین این دیار و مقصود اهل از جزیه گرفتن از ایشان خواری ایشان است و این خواری بحالتیست که از ترس جزیه جانته خوب نمیتوانند پوشیده و تحمل نمیتوانند بود و همیشه ترسان لرزان میباشند از اخذ اموال بادشاهان را چه میرسد که منع جزیه گرفتن کنند حق سبحان و تعالی جزیه را گرفتند

منقول علیہ اشکوہ
الحق صلواته علی الامام
قوله عز وجل لا یجوز
لکم ان تاتوا فی
الصلوات
رسول الله
من الله تعالى
عنه ما قال

منقول علیہ اشکوہ
الحق صلواته علی الامام
قوله عز وجل لا یجوز
لکم ان تاتوا فی
الصلوات
رسول الله
من الله تعالى
عنه ما قال

بجمله ترک کرده شود مگر بقدر ضرورت این قسم اعمالی ترک و نیاست نوعی دیگر است که از محرمات و مشبهات
آن اجتناب کرده شود و با موافق آن تنعم نموده آید این قسم نیز خصوصاً درین احوال بسیار عزیز الوجود است
آسمان نسبت بعرش آمد فرود به ورنه بس عالیت پیش خاک تو و در پس ناچار از استعمال ذریع و فضا
و نپس حریره و امثال آن خاکه شریعت مصطفویه علی مصلحتها الصلوات والسلام و النجاة انرا
محرم ساخته است اجتناب باید نمود و اونی ذریع و فضا را اگر برای تحمل کتفنی بجهت نجاش
دارد اما استعمال اینها حرام است از آب و طعام خوردن درینها و خوشبوئی انداختن و در آن
ساختن و جز آن القصه حق سبحانه و تعالی و اثره امور مباهه بسیار وسیع ساخته است
تعمات و تمسعات با آنها و عیش و لذت زیاده ازان است که در امور محرمه است در ساعات شبانه
حق است سبحانه و در محرمات عدم رضای او تعالی عقل سلیم هرگز تجویز نمیکند که کسی
برای لذتی که بقای هم ندارد و عدم رضای مولای خود اختیار کند و حال آنکه در عوض آن لذت
محرمه لذت مباهه هم تجویز فرموده است رزقنا الله سبحانه و لیاکم الاستقامه علی
متابع صاحب الشریعت علیه و علی الیه الصلوات و النجاة در معالیه عمل و حرمت همواره بعلم
دین دار رجوع باید نمود و ازینها استفسار باید کرد و بمقتضای فتوی ایشان عمل باید نمود که راه نجاش
شریعت است و بعد شریعت هر چه است باطل است و باین اعتبار نماز اجد الخوالا الصلوات و السلام
اولاً و آخراً

منقول علیہ اشکوہ
الحق صلواته علی الامام
قوله عز وجل لا یجوز
لکم ان تاتوا فی
الصلوات
رسول الله
من الله تعالى
عنه ما قال

المنتخبات
۳۸
کتاب تصنیف و جرم
کما قطبها والدين سر مندی صد دریا فته در بیان آنکه فیض حق سبحانه علی الدوام بر خواسم
وارد است تفاوت قبول عدم قبول آن ازین طرف ناشی است حق سبحانه و تعالی
بر جاوه شریعت استقامت بخشد بکنده و گریه فیض حق سبحانه و تعالی علی الدوام بر خواسم

بصحة سله
الله تعالى

و عوام و کرام و ثمام چه از شرم اموال و اولاد و چه از خیر هایت و ارشاد بے تفرقه وارو است
 تفاوت ازین طرف ناشی است در قبول بعضی فیوض و عدم قبول بعضی دیگر و ما ظلمهم الله
 و لا ینکرن کائنات النفس هم یظلمون آفتاب تابستان بر گازر و جامه کمیان میاید زوے
 گازر سیاه میگردد و جامه او سفید این عدم قبول بواسطه اعراض است اجتناب قدس وند
 جل سلطانة معرفت او بالاکرام است و حرمان از نعمت واجب اینجا گسے گوید که بسیار
 از معرضان باشند که به منعمات عاجل تمنا زنند و اعراض بسبب حرمان ایشان نگشته است باید دانست
 که آن نعمت است که بصورت نعمت ظاهر گردانیده اند بطریق استدراج از برکے خرابی او تا او
 اعراض و ضلالت منهدک گردد و قال الله سبحانه و تعالی ایحسبون انما نهدنهم به من مال
 ربینن نساغ لهو فی الخیرات بل لا یشرعون پس دنیا و منعمات او با وجود اعراض
 عین خرابی است الکنز الحذر و السلام

بسیست درین حق در آسمان ۱۱
 این عبارت است که درین آیه مذکور است
 و ما ظلمهم الله و لا ینکرن کائنات النفس هم یظلمون
 این عبارت است که درین آیه مذکور است
 و ما ظلمهم الله و لا ینکرن کائنات النفس هم یظلمون
 این عبارت است که درین آیه مذکور است
 و ما ظلمهم الله و لا ینکرن کائنات النفس هم یظلمون

بسیست درین حق در آسمان ۱۱

بسیست درین حق در آسمان ۱۱
 این عبارت است که درین آیه مذکور است
 و ما ظلمهم الله و لا ینکرن کائنات النفس هم یظلمون
 این عبارت است که درین آیه مذکور است
 و ما ظلمهم الله و لا ینکرن کائنات النفس هم یظلمون

مکتوب صدقیت و شکوت و پنجم

بسیادت و تعاقب پناهی شیخ فرید صدور یافته در ترغیب بر متابعت صاحب شریعت
 علیه و علی اله الصلوات و التسلیمات و عبادت و بغض و عنایت با مخالفان شریعت او
 علیه الصلوات و السلام شرفکم الله سبحانه و تعالی بشارت المذات المعنوی من الشیخ
 الایم القرشی الهاشمی علیه و علی اله من الصلوات افضلها و من التسلیمات اکلها
 كما شرفکم بشارت المذات الصوری و بحکم الله عبد قال امینا میراث صدوی
 ان سرور علی اله الصلوات و التسلیمات بعلم خلق تعلق وارو میراث معنوی بعالم امر
 که آنجا هم بیان معرفت و رشد و هدایت شریعت عظمی میراث صدوی است که میراث معنوی

بسیست درین حق در آسمان ۱۱

بَدْعًا فَقَدْ أَعَانَ عَلَى هَدْمِ الْإِسْلَامِ وَبِالْكَفَارَةِ وَشُمَانِ خَدَائِ عَزَّ وَجَلَّ نَدُو شُمَانِ سَوْلٍ وَ
 عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّسْلِيمَاتُ شَمْنٌ بَاطِلٌ وَوَرْدٌ وَخَوَارِي الْإِثْمَانِ سَعْيٌ بَاطِلٌ وَوَرْدٌ
 وَبِشَيْءٍ وَجِبْرَتٍ بَاطِلٌ وَوَرْدٌ وَوَرْدٌ بَاطِلٌ وَوَرْدٌ بَاطِلٌ وَوَرْدٌ بَاطِلٌ وَوَرْدٌ بَاطِلٌ وَوَرْدٌ بَاطِلٌ
 شِدَّتْ وَغَلَطَتْ رَابَا الْإِثْمَانِ بِشَيْءٍ بَاطِلٌ وَوَرْدٌ بَاطِلٌ وَوَرْدٌ بَاطِلٌ وَوَرْدٌ بَاطِلٌ وَوَرْدٌ بَاطِلٌ
 وَكَرْفَضًا ضَرُورَةً أَمْتَدَّ رَرْكَ قَضَاءِ حَاجَتِ الْإِنْسَانِ بِكَرْهٍ وَاضْطْرَّ قَضَاءُ حَاجَتِ
 الْإِثْمَانِ بَاطِلٌ وَوَرْدٌ بَاطِلٌ وَوَرْدٌ بَاطِلٌ وَوَرْدٌ بَاطِلٌ وَوَرْدٌ بَاطِلٌ وَوَرْدٌ بَاطِلٌ
 مِيرَسَانْدَ نِسْتِ الْكَرْبَانِ رَاهِ رَفْتَهُ نَشُو وَوَصُولِ بَانَ جَنَابِ قَدَسِ شَوَارِ هَتِ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ

سایه از آمدن تا که آن فرست
 نیست که بخندمت شایع در
 نغز زلفش را بر من
 حرم پروردگار العزیز است
 لحد و آرامش آن نفسک
 الا ان شقیق و حاتم بنی قریظ

۵۰ - مکتوب صد هشتاد و پنجم

بمنصوب صد و ریافته در سفارش شخصی حضرت حق سبحانه و تعالی بر جاوه شریعت
 مصطفوی علی صاحبها الصلوة والسلام والحقية استقامت ارزانی داشته بگم همت مسجود
 جناب قدس خود گرداناد آنچه بر او شامال لازم است سلامتی قلب است از گرفتاری ما و اولن حق
 سبحانه و این سلامتی بر تقدیری همیشگر و در که غیر او را سبحانه بر دل خطورے نماذ اگر فرضاً هزار
 سال حیات وفا کند غیر بر دل نگذرد و بواسطه نیسانی که دل از ما سوا او تعالی حاصل شده است
 غ کار نیست و غیر این هم هیچ به بقیة المرام آنکه مولانا فاضل سمرندی که بخدمت علیة قیام
 وار و پدیرا و در سمرند است آرزوئے آن دارد که در پیری و ضعف خود بکافات پس خود مہبتج
 و مشرور گرد و بنه علی ذالک فقیر را تصدیق این معنی توسل ساخت و کلام عند کفر بل کل من عند الله
 والسلام

تا بیدار غافلت سر بر لبها و نفس
 تا بیدار کرم در قلم و دست
 تا بیدار از راه الصلوات والتسلیمات
 تا بیدار از راه شریعت
 تا بیدار از راه شریعت
 تا بیدار از راه شریعت
 تا بیدار از راه شریعت
 تا بیدار از راه شریعت
 تا بیدار از راه شریعت
 تا بیدار از راه شریعت
 تا بیدار از راه شریعت
 تا بیدار از راه شریعت

۵۱ - مکتوب صد و هشتاد و ششم

خواجہ عبدالرحمن مفتی کابلی صد و ریافته در تحریض بر متابعت سنت و اجتناب از بدعت و بیان

تا بیدار از راه شریعت
 تا بیدار از راه شریعت
 تا بیدار از راه شریعت
 تا بیدار از راه شریعت
 تا بیدار از راه شریعت
 تا بیدار از راه شریعت
 تا بیدار از راه شریعت
 تا بیدار از راه شریعت
 تا بیدار از راه شریعت
 تا بیدار از راه شریعت

مکتوب صد و هشتاد و ششم
 مکتوب صد و هشتاد و ششم
 مکتوب صد و هشتاد و ششم
 مکتوب صد و هشتاد و ششم
 مکتوب صد و هشتاد و ششم
 مکتوب صد و هشتاد و ششم
 مکتوب صد و هشتاد و ششم
 مکتوب صد و هشتاد و ششم
 مکتوب صد و هشتاد و ششم
 مکتوب صد و هشتاد و ششم

۵۰ - مکتوب صدوم (۱۹۰) و نودم

یکی از فرزندان میر محمد نعمان بدشی صدور یافته در تخریص بر دوام ذکر الهی جل سلطانة و در غیب
 اختیار نمودن طریقه علیہ نقشبندیہ قدس الله تعالی اسرارهم با بیان طرز ذکر و مابینا سبب ذلک
 بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰی سَيِّدِ الْمُرْسَلِیْنَ
 وَاٰلِهِ الطَّاهِرِیْنَ اَجْمَعِیْنَ وَاَمَّا وَاکَاہِ بَاشْ کَ سَعَادَتٍ تَوْبَلِکَ سَعَادَتِ جَمِیْعِ بَنِیْ اٰدَمَ وَفَسْلَاحِ
 وِیَسْتِکَا رَمِیْ هَمَّهٖ وَرُوکْرُو لَاجُو دِوَسْتِ جَلَّ سُلْطٰنَةُ تَامُکِنِ بَاشْ جَمِیْعِ اَوْقَاتِ رَاسْتَفَرِّقِ ذِکْرِ
 اٰهٰی جَلَّ شٰنُهُ بَی سَآخَتْ وَبِکَ نَخَطُ تَحْوِزِ غَفْلَتِ نَبَی دِکْرِ وَاَللّٰهُ سُبْحٰنَهُ اَلْحَمْدُ وَالتَّلٰوةُ کِهٖ دَوَامِ ذِکْرِ
 طَرِیْقَةِ اَحْرَآتِ خَوَاجِکَانَ قَدَّسَ اللّٰهُ تَعَالٰی اَسْرَارَهُمْ وَرَبِّدِ اَسْمِی سِکِرُ وَاَبْتَدِ بِطَرِیْقِ اِمْرَاجِ النِّهَآئِیَةِ فِی الْبَدِیَّةِ
 صَآلِ مَشُو دِوَسِ اَخْتِیَارِیْنَ طَرِیْقَةِ عَلَیْهِ مِر طَالِبِ اَنُو لَیْ وَنَسْبِ بَآشْ بَلْکَ وَاجِبِ وَاَلَا زِمِ لَسِ بَر تَوْبَا وِ
 کِهٖ قَبْلَهٗ تَوَجُّهٖ رَا زِ هَمَّهٗ سُوکْرُو دَانِیْدَهٗ بَلْکَلِیْتِ بَحْبَابِ عَالِیِ اِکَا پَرَا یْنَ طَرِیْقَةِ اَعْمَلِیَةِ اِقْبَالَ تَمَآکِیْ وَهَمَّتِیْ اَزِ
 بَاطِنِ شَرِیْفِ اِیْشَانِ خَوَآصِیْ دَرَا بَتَدَا اَزِ ذِکْرِ کَفْتَنِ چَا رَهٗ نَبُو دِ بَآیْدَهٗ کِهٖ مَتَوَجُّهٗ قَلْبِ صَنُو بَرِیْ کُرُو یِ کِهٖ
 اَنَّ مَضْغَهٗ مَحْجُو حَیْثُ اَیْسَتْ مَرْقَبِ حَقِیْقِیْ رَا وَا تَمَّ مَبَارِکِ اَسْمِ رَا بَرَا نِ قَلْبِ بَکْرَا نِیْ وُدِیْنَ وَتِیْ بَعْقَصِنِیْ
 عَضْوَهٗ رَا حَرِکَتِ نَدِیْ وَبَلْکَلِیْتِ مَتَوَجُّهٗ قَلْبِ نَشِیْنِیْ وَوَدِیْ تَحْجِیْدِ صَوْرَتِ قَلْبِ اِجَانْدِیْ وَبَانَ تَوْبَا
 نَبَآشِیْ چِهٖ مَقْصُو دِ تَوَجُّهٗ قَلْبِ اَسْتِ نَهٗ تَصْوِیْرِیْ صَوْرَتِ اَنَّ مَعْنٰی لَفْظِ مَبَارِکِ اَسْمِ رَا بَعْحُو نِیْ وَبِجَلْکُو نِیْ
 مَآحْظَهٗ تَمَآنِیْ وِیْسِیْ حِصْفَتِ رَا بَانَ مَنْضَمِ نَسَآزِیْ وَبِجَآضِرِ وَنَآظِرِ نِیْزِ مَلْخُو طِ نَخِیْ تَا اَزِ زُو رُو هٗ حَضْرَتِ ذَاتِ
 تَعَالٰی تَقْدِیْسِ مَخْضِیْضِ صِفَاتِ فَرُو نِیَآئِیْ وَآزَا نِجَا بَشَهُو دِ وِدْهَتِ دَر کَثْرَتِ نِیْفِیْ وَآزَا کَرَفَآرِیْ چُو نِ
 بَشَهُو دِ چُو نِ اَرَامِ نَهٗ گِیْرِیْ چِهٖ هَر چِهٖ دَر مِرَآتِ چُو نِ ظَا هِر شَهُو دِ چُو نِ نَبُو دِ هَر چِهٖ دَر کَثْرَتِ نَبُو دِ اَرُو دِ
 وَآحْصِیْیِیْ نَبَآشْدِیْ چُو نِ رَا وَا رَآیْ وَا سَرُّهٗ چُو نِ بَآیْ حِیْثُ بَسِیْطِ حَقِیْقِیْ رَا بِیْرُو نِ مَحَآوِطَهٗ کَثْرَتِ بَلِیْدِ

این مکتوب در بیان طریقه نقشبندی است
 و در بیان اسرار و مابینا سبب ذکر
 و در بیان طرز ذکر و مابینا سبب ذکر
 و در بیان اسرار و مابینا سبب ذکر
 و در بیان طرز ذکر و مابینا سبب ذکر
 و در بیان اسرار و مابینا سبب ذکر
 و در بیان طرز ذکر و مابینا سبب ذکر
 و در بیان اسرار و مابینا سبب ذکر
 و در بیان طرز ذکر و مابینا سبب ذکر
 و در بیان اسرار و مابینا سبب ذکر
 و در بیان طرز ذکر و مابینا سبب ذکر

Marfat.com

طلبید اگر در وقت ذکر گفتن صورت پیربے تکلف ظاهر شود آزانیز قلب باید برد و در قلب نگاه داشته ذکر باید گفت میدان که پیر کس است که از طریق حصول جناب مقدس خداوندی جلشانه استفادہ نمائی و مدد و اعانت ماورین طریق یابی مجر و کلاه و دونهی و شجره که عرف شده است از حقیقت پیری و مردی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه جانم بر از شیخ کمال و مکمل بدست آری و با اعتقاد و اخلاص باورندگان نامی احتمال ثمرات و تسلیح و بر صورت نیز قوی است و بدانی که سننات و واقعات شبان اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب یا در واقعہ باوشاه وید یا قطب وقت یاقت فی الحقیقت به چنین است بیرون خواب و واقعہ اگر باوشاه شود یا قطب گردد مسلم است پس از احوال و موجدید هر چه در بیداری و واقعت ظاهر شود گنجایش اعتماد و وارو و الا فلا و بدانی که نفع ذکر و تریب آثار بران مر لوط باتیان شریعت است پس ادائے فرائض و سنن واجبتاب از محرم و مشتبہ نیک احتیاط باید کرد و در قلیل و کثیر بعلبار جوع باید نمود و بمقتضای فتوای اینها زندگانی باید نمود والسلام

در بیان کس است که از طریق حصول جناب مقدس خداوندی جلشانه استفادہ نمائی و مدد و اعانت ماورین طریق یابی مجر و کلاه و دونهی و شجره که عرف شده است از حقیقت پیری و مردی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه جانم بر از شیخ کمال و مکمل بدست آری و با اعتقاد و اخلاص باورندگان نامی احتمال ثمرات و تسلیح و بر صورت نیز قوی است و بدانی که سننات و واقعات شبان اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب یا در واقعہ باوشاه وید یا قطب وقت یاقت فی الحقیقت به چنین است بیرون خواب و واقعہ اگر باوشاه شود یا قطب گردد مسلم است پس از احوال و موجدید هر چه در بیداری و واقعت ظاهر شود گنجایش اعتماد و وارو و الا فلا و بدانی که نفع ذکر و تریب آثار بران مر لوط باتیان شریعت است پس ادائے فرائض و سنن واجبتاب از محرم و مشتبہ نیک احتیاط باید کرد و در قلیل و کثیر بعلبار جوع باید نمود و بمقتضای فتوای اینها زندگانی باید نمود والسلام

کتاب (۱۹۱) مکتوب صد و نو و دویم الممنتخبات

یعنی رعایت آسان تمام و کمال نمودند ۱۲

بخان خانان صدور یافته در مرغیب بر متابعت انبیاء علیهم الصلوٰۃ والسلام و در بیان آنکه در تکلیفات شرعیہ فرامات یسر تام نموده اند و تخفیف تام فرموده الحکم للہ الذی ہدانا لهذا اوما کنا لنہتدی لولا ان ہدانا اللہ لقد جآت رسل ربنا باحق سعادۃ ابدی و نجات سرمدی مر لوط متابعت انبیاست صلوات اللہ تعالیٰ و تسلیما انه سبحانه علی جمیع عموم علی افضلہم خصوصاً اگر فرضا ہر سال عبادت کرده شود و ریاضات شاقہ و محامدات شدیدی بجا آورده اگر بنور متابعت این بزرگواران مشور گردد و بچوئے میخیزند و بجواب میرود

در بیان کس است که از طریق حصول جناب مقدس خداوندی جلشانه استفادہ نمائی و مدد و اعانت ماورین طریق یابی مجر و کلاه و دونهی و شجره که عرف شده است از حقیقت پیری و مردی خارج است و داخل رسوم و عادات مگر آنکه جانم بر از شیخ کمال و مکمل بدست آری و با اعتقاد و اخلاص باورندگان نامی احتمال ثمرات و تسلیح و بر صورت نیز قوی است و بدانی که سننات و واقعات شبان اعتماد و اعتبار نیست اگر کسی خود را در خواب یا در واقعہ باوشاه وید یا قطب وقت یاقت فی الحقیقت به چنین است بیرون خواب و واقعہ اگر باوشاه شود یا قطب گردد مسلم است پس از احوال و موجدید هر چه در بیداری و واقعت ظاهر شود گنجایش اعتماد و وارو و الا فلا و بدانی که نفع ذکر و تریب آثار بران مر لوط باتیان شریعت است پس ادائے فرائض و سنن واجبتاب از محرم و مشتبہ نیک احتیاط باید کرد و در قلیل و کثیر بعلبار جوع باید نمود و بمقتضای فتوای اینها زندگانی باید نمود والسلام

بمعنی اول کلام وقت یہ ہے جسے بزور اہل علیہ کہ باکسر باشد و محتمل کہ بعلم ما و فتح لام بی مع مل بالفتح زبور کردن از زور است

حال وہیب و فیضہ کہ حلی زمان از برائے تمسح مروان است اگر لے الضانے با این سیر و با این
 سہولت متعسر و متعذر و اندک مرض قلبی مبتلا است و بعلمت باطنی گرفتار بسیاریے از کار است
 کہ استیاج فعل آن سیر تمام دارند و برضعفا متعسر است بعسر تمام مرض قلبی عبارت از عدم یقین
 قلب است با حکام منزله سماوی تصدیقی کہ دارند صورت تصدیق است نہ حقیقت تصدیق
 علامت حصول حقیقت تصدیق ثبوت یسیرت و ایمان احکام شرعیہ و بدو ذہنا حفظ الوقت
 وَ قَالَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ يَشَاءُ
 وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ وَ السَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اتَّبَعَ الْهُدَى وَ آلتَنَ مَتَابِعَهُ الْمِصْطَفَى
 عَلَيْهِ وَ عَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامَاتُ أَنْتُمْ وَأَكْمَلُهَا

لعلہ علی الشکر علی ما
 مدیا و البیہرہ و شکر
 بیخون این از آن خدا بیگانه
 بوسے خود کہ راجع میکند
 بوسے خود کہ راجع میکند
 شکر از حال علی العین
 کتب مسدود در مذکور
 توجہ بہ شکر و توجہ بہ شکر
 علی نبی و آلہ و صحبہ
 حضرت مولانا قاسم نانوتوی

(۱۹۲) مکتوب صد و نو و دوم

دین کتب جمل بعضی عبارت عرضداشت یا زہم
 کہ پیروز گوار خود نوشته اند
 استفسار سے لاکر وہ بود۔

معنی ہر کلمہ ان عبارت معنی تصدیق وجود
 یقین قلبی با حکام شرعیہ غیر ممکن است
 کہ عبارت از دست آمدن و کشیدن است
 رحمت خداوندین علی ہمت برداشتن ۱۲

۵۴

شیخ بدیع الدین سہارنپوری صدور یافته در جواب استفسار کہ نموده بودند اتومی اعزی ارشدی
 شیخ بدیع الدین استفسار نموده بودند کہ در عرضداشت یا زہم کہ بجز حضرت خواجہ قدس سرہ
 نوشته واقع شدہ است کہ بمقامی زنگین گشت کہ بلند تر از مقام حضرت صدیق اکبر است رضی اللہ
 تعالیٰ عنہ ابو معنی این کلام یہ باشد بدان ارسندک اللہ تعالیٰ کاشم کہ این عبارت سترم
 تفصیل است باکہ لفظ ہم نیز واقع شدہ است و کاشم کہ گویم کہ این سخن و سخنان دیگر کہ در ان
 عرضداشت واقع شدہ است از جملہ واقعات است کہ بہ پیرو خود نوشتہ و مقرر این طائفہ است
 کہ ہر چہ از وقائع رومیہ ہر صحیح باشد یا تقسیم بے تماشائی بہ پیرو خود اظہار مینمایند چہ در غیر صحیح نیز
 احتمال تاویل و تعبیر است پس از اظہار آن چارہ نبود و در ملاحظہ فہم ملاحظہ این معنی ہیچ محظور
 لازم نمی آید و علی دیگر آنکہ تجویز نموده اند کہ اگر در جزئی از جزئیات غیر ہی را بر ہی فضل متحقق شود

سے ہرگز تاویل و تفسیر عبارت است لایان ارادہ دل صفت کلام از ظاہر آن " مع فان التالیف قبل العرض علی التی لا یكون سنیة علی الظہر کا

دراہر و در اشاد طریق

کتاب آیات انبیا
 شیخ عبدالحق صاحب
 مکتوب صد و نو و دوم
 توجہ بہ شکر و توجہ بہ شکر
 علی نبی و آلہ و صحبہ
 حضرت مولانا قاسم نانوتوی

بسیار دارد و اگر رساله که منضمین سائل صرف بوده باشد اولی و انسب خواهد بود و درین اثنا بنحاطر تحقیر
 نیز خطور کرده که در نیاب رساله نبود که منضمین عقاید اہل سنت و جماعت باشد و سہل الماخذ
 اگر مدیتر شد نوشتہ متعاقب بخد مت خواهد فرستاد و بعد از توضیح این عقاید علم حلال و حرام و فرض
 و واجب و سنت و مندوب و مکروه کہ علم فقہ مستکمل است و عمل بمقتضای این علم نیز ضروریست
 و بعضی از طلبہ فرمایند کہ از کتاب فقہ کہ عبارت فارسی بوده باشد در مجلس میخواندہ باشند مثل
 مجموعہ خانانی و عمده الاسلام و اگر عیاذ اہل اللہ سبحانہ و رسد از مسائل اعتقادیہ ضروریہ خلل رفت از
 دولت بخت آخروی محروم است و اگر در علمیات سائلہ زد و کجیل کہ بے توجہ ہم در گذرانند و اگر غرض
 ہم کنند آخر کار نجات است پس عمده کار تصحیح عقاید است از حضرت خواجہ آخرا قدس سرہ تعالی
 سینہ منقول است کہ میفرمودند کہ اگر تمام احوال و مواجید را بیاورند و حقیقت ما را بقیامت
 و جماعت متجلی سازند جز خرابی هیچ نمیدانیم و اگر تمام خرابیہا را بر ما جمع کنند و حقیقت ما را بقیامت
 اہل سنت و جماعت بنوازند هیچ باکے ندایم ثبتنا اللہ سبحانہ و ایاکم علی طریقہ ہم الرضیۃ
 بحرمۃ سید البشر علیہ و علیٰ آلہ من الصلوات افضلہا و من التلیمات اکملہا
 در ویستہ از جانب الامور آمدہ بود گفت کہ شیخ جیو در مسجد جامع سناس کہنہ از برای نماز جمعہ جا
 شدہ بودند و میان رفیع الدین بعد از اظہار التفات ایشان گفتند کہ تو اب شیخ جیو در حویلی خود مسجد
 جامع بنا کردہ اند الحمد للہ سبحانہ علی ذلک حضرت حق سبحانہ و تعالی مزید توفیق ارزانی فرماید
 این قسم اخبار کہ مخلصان می شنوند غایبہ الغایت مسرور و پیشبش میگرددند سیاحت پناہا مکرما امر و اسلام
 بسیار غریب است چینیہ کہ امروز و تقویت این صرف میکنند بگردن ما میخرند تا کہ ام شامہا را
 باین دولت عظمی شرف سازند ترویج دین و تقویت ملت در ہمہ وقت از ہر کس کہ بوقوع می آید زیادت
 و رعایت آما درین وقت کہ غربت اسلام است از امثال شہاجون مردان اہمیت زیادت و رعایت است

سخن در علم اسلام و در این
 از در علم متفکران و علم
 علم مہربانان و اہل سنت
 کبریاست و در کتاب
 ترتیب براساس کتب معتبرہ
 نمود از ہذا در علم
 معنی عماد الاسلام
 ابن مال است و در کتاب
 از عقاید اہل سنت و جماعت
 بیان کردہ اند از علم
 قال اللہ تبارک و تعالی فی حق
 و بعد بنین شدہ فقال اللہ
 و ہم بختیار از ہذا در علم
 اہل سنت و جماعت
 سہل الماخذ
 کہ بے توجہ ہم در گذرانند
 ہم کنند آخر کار نجات
 سینہ منقول است کہ میفرمودند
 و جماعت متجلی سازند
 اہل سنت و جماعت بنوازند
 بحرمۃ سید البشر علیہ
 در ویستہ از جانب
 شدہ بودند و میان
 جامع بنا کردہ اند
 این قسم اخبار کہ
 بسیار غریب است
 باین دولت عظمی
 و رعایت آما درین

سہ مینمانند ساکو کس است نا اہل باشد و از احوال ہر چند
 دانشیاست
 علم مہربانان
 علم مہربانان
 علم مہربانان
 علم مہربانان

کہ این دولت خانہ زادگان بزرگ شہاست از شما ذاتی است و از دیگران عرضی حقیقت است
 نبوی عَلَيهِ السَّلَامُ الصَّلَوَاتِ اَفْضَلُهُمْ مِنَ النَّبِيِّاتِ وَالسَّلَامَاتِ اَكْمَلُهُمْ مِنْكُمْ اِنْ اَمْرُ
 عظیم القدر است حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اصحاب انمخاطب ساخته فرمودند کہ شما در
 زمانے موجود شده اید کہ اگر از او امر و نواہی وہم حصہ ترک کنید ہلاک شوید و بعد از شما کہوسے خواهند
 آمد کہ اگر وہم حصہ را از او امر و نواہی بوقوع آرند خلاص شوند این آن وقت است و این گروہ آن
 گروہ گویے توفیق و سعادت و در میان افکندہ اندہ کس بے میدان ورنہی آید سواران اچھے شدہ
 در بوقت کشتن کافر عین گویند وال آو بسیار خوب واقع شد و باعث شکست عظیم بر بنویم و در وقت
 بہریت کہ کشته باشند و بہر عرض کہ ہلاک کردہ خواریے کفار خود نقد وقت اہل اسلام است این
 فقیر پیش آنکہ این کافر را کشتند در خواب ویدہ بود کہ بادشاہ وقت کلمہ شکر شرک را شکتہ است
 و الحق کہ آن گبر رئیس اہل شرک بود و امام اہل کفر خدایم اللہ سبحانہ و آن سرور دین
 و دنیا عَلَيهِ السَّلَامُ و السَّلَامُ لِعِبَادِهِ خُودِ اِشْرَکِ رَا بَا اِنْ عِبَارَتِ نَفْسٍ فَرَمُو و اند
 اَللّٰهُمَّ سَتِّتْ شَمَلَهُمْ وَ فَرِّقْ بَیْنَهُمْ وَ خَرِّبْ بَنِيَانَهُمْ وَ خُدِّمْ اَخَذَ عِن نَبِيِّمُ قَدِيْدِي
 عَرَّتِ اِسْلَامِ و اِہْلِ اَنْ دِخُو اِی کُفْرِ و اِہْلِ کُفْرِ اِسْتِ مَقْصُو و اِزْ اَخَذَ جِزِيَةَ خُو اِی کُفْرِ اِسْتِ
 کَا اِتِ اِیْشَانِ ہر قدر کہ اہل کفر و اعرّت باشد دولت در اسلام ہمان قدرت است این سررشتہ را
 نیک باید نگاہ داشت و اکثر مردم این سررشتہ را گم کردہ اند و از شومی آن دین با برباد اوہ
 قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ
 جہاد و کفار و غلظت بر ایشان از ضروریات دین است بقایائے رسوم کفر کہ در قرن سابق
 پیدا شدہ بود درین وقت کہ بادشاہ اسلام بر آن توجہ باہل کفر نماندہ است بر دلہائے مسلمانان
 بسیار گرانست بر مسلمانان لازم است کہ بادشاہ اسلام را از زبشتی رسوم آن بدکیشان اعلام بخشند
 بدہ بیان

این عن ایبری قال قول
 الصلوات افضلهم من النبيات والصلوات اكملهم منكم ان امر
 عظیم القدر است حضرت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم اصحاب انمخاطب ساخته فرمودند کہ شما در
 زمانے موجود شده اید کہ اگر از او امر و نواہی وہم حصہ ترک کنید ہلاک شوید و بعد از شما کہوسے خواهند
 آمد کہ اگر وہم حصہ را از او امر و نواہی بوقوع آرند خلاص شوند این آن وقت است و این گروہ آن
 گروہ گویے توفیق و سعادت و در میان افکندہ اندہ کس بے میدان ورنہی آید سواران اچھے شدہ
 در بوقت کشتن کافر عین گویند وال آو بسیار خوب واقع شد و باعث شکست عظیم بر بنویم و در وقت
 بہریت کہ کشته باشند و بہر عرض کہ ہلاک کردہ خواریے کفار خود نقد وقت اہل اسلام است این
 فقیر پیش آنکہ این کافر را کشتند در خواب ویدہ بود کہ بادشاہ وقت کلمہ شکر شرک را شکتہ است
 و الحق کہ آن گبر رئیس اہل شرک بود و امام اہل کفر خدایم اللہ سبحانہ و آن سرور دین
 و دنیا عَلَيهِ السَّلَامُ و السَّلَامُ لِعِبَادِهِ خُودِ اِشْرَکِ رَا بَا اِنْ عِبَارَتِ نَفْسٍ فَرَمُو و اند
 اَللّٰهُمَّ سَتِّتْ شَمَلَهُمْ وَ فَرِّقْ بَیْنَهُمْ وَ خَرِّبْ بَنِيَانَهُمْ وَ خُدِّمْ اَخَذَ عِن نَبِيِّمُ قَدِيْدِي
 عَرَّتِ اِسْلَامِ و اِہْلِ اَنْ دِخُو اِی کُفْرِ و اِہْلِ کُفْرِ اِسْتِ مَقْصُو و اِزْ اَخَذَ جِزِيَةَ خُو اِی کُفْرِ اِسْتِ
 کَا اِتِ اِیْشَانِ ہر قدر کہ اہل کفر و اعرّت باشد دولت در اسلام ہمان قدرت است این سررشتہ را
 نیک باید نگاہ داشت و اکثر مردم این سررشتہ را گم کردہ اند و از شومی آن دین با برباد اوہ
 قَالَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ يَا اَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَالْمُنَافِقِينَ وَاغْلُظْ عَلَيْهِمْ
 جہاد و کفار و غلظت بر ایشان از ضروریات دین است بقایائے رسوم کفر کہ در قرن سابق
 پیدا شدہ بود درین وقت کہ بادشاہ اسلام بر آن توجہ باہل کفر نماندہ است بر دلہائے مسلمانان
 بسیار گرانست بر مسلمانان لازم است کہ بادشاہ اسلام را از زبشتی رسوم آن بدکیشان اعلام بخشند
 بدہ بیان

بنا

و در رفع آن کوشند شاید بقایا باشد اینها منتهی باشد بر عدم علم پادشاه بر شتی آنها اگر فی الجمله کجایش
 وقت یابند بعضی از علماء اهل اسلام را اعلام بخشند که آمده بر شاعت رسوم اهل کفر اعلام نمایند که
 از برای تبلیغ احکام شرعی اظهار خوارق و کرامات بیج در کار نیست در قیامت عذر نخواهند شنید
 که بے تصرف تبلیغ احکام شرعی نکرد و انبیا علیهم الصلوات و التسلیحات که بهترین موجودات
 اند تبلیغ احکام شرعی میکردند اگر امتنان معجزات میطلبیدند میفرمودند که معجزات از نزد خداست عجز
 و جمل بر ما تبلیغ احکام است و تواند بود که در ان اثنا شاید حق سبحانه و تعالی بروی کسی عام
 سازد که باعث اعجاب و حقیقت این جماعه باشد بهر حال از حقیقت مسائل شرعی اطلاع و اذن ضرور
 تا این واقع نشود و غمیده بر زنده علماء و مقربان حضرت پادشاه است چه سعادت که درین گفتگو جمعی
 بازرارند انبیا علیهم الصلوات و التحیات در تبلیغ احکام شرعی چه آزار که کشیده اند و چه
 محنتها که ندیده بهترین ایشان علیهم من الصلوات افضلها و من التحیات ائمتها فرموده ما اولاد
 نبی مثل ما اذینت ^ع عمر بگذشت و حدیث در و ما آخرت شب با خرد کنون کفر که نم افسانه

کتاب صد و نود و چهارم

بصدور جهان - ۵۶

بصدور جهان صد و ریافته در بیان تخریص بر ترویج ملت و تائید وین مدایتعلق بذلک مسلما
 الله سبحانه و عافا کما استمع سخنان ترویج احکام شرعی و تدبیر اعدا و ملت مصطفویه علی صاحبها
 الصلوة والسلام و العیة مسلمان مام زوگان رافح بخش و روح افزاست الحمد لله
 سبحانه و المینه علی ذلک و المسؤل من الله سبحانه الملك القدر اذ یاد هذا الامر الخطر
 بحرمة النبوة البشیر الذیر قلبیه و علی الیه من الصلوات افضلها و من التیات الکرام
 یقین است که مقتدا یان اسلام از سادات عظام و علماء کرام در خلا و ملا متصدی از وادان

لے نبی زار و زیارت است
 از کسی که سب کرده چون آن کبریا
 در حق مارت تصرف کند از تبلیغ
 میفرماید و تبلیغ حکام شرعی
 عذر نخواهند شنید
 در ان کرم بخت و در دست
 چنانچه با قرآنی آن سخن است
 عین آردن آن بر لازم
 بیست و پنج سال از ان زمانه
 آن با بر تیرم باست تبلیغ احکام شرعی
 عین قال الله تعالی تبارک
 فالذین هاجروا من غیر ما استقاموا
 للذین سبیل وقت اللدین استقاموا
 کالفرس عنهم سیاهم کاد کلهم
 خلت جری من تحتها الاضغان
 قیامین عند الصلوة الله عند حسن
 التیاب ۱۱
 نیمی از اینها در بی بی
 تبلیغ احکام شرعی
 در گذشته است قال رسول الله
 لقد خفت فی الله و مطرف لعل
 طاروا لفرس و فی رینه و شد
 در این عهد از زیارت است
 من با یاد ما شسته که کونین
 با یاد ما شسته که کونین
 قاضی نقوی عسکر کونین
 میراث از کونین ما از کونین
 ما از کونین ۱۱
 میراث از کونین ما از کونین

سیدنا محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وسلم کی شان و شوکت و عظمت کی طرف سے

وین متین تکمیل این صراط مستقیم خواهند بود و بسو و برگے درین باب چه در از نفسی نما بد شنیده شد که باو شاه اسلام از حسن متعدد و اسلامی خوانان علما اند که بحمد الله سبحانه عکس اذکک معلوم شریف است که در قرن سابق هر سواد و یک سید دانشمندی علماء و سواد بطهور آمد درین باب تسبیح تمام مرعی داشته از علماء و وین دار انجام نموده اقدام خواهند فرمود علماء سواد خصوص من اند مطلب ایشان حدیث و ریاست و منزلت نز و خلق است و العباد ذی الله سبحانه من فتنه هم آری بهترین ایشان بهترین خلایق است ایشانند که فدائے قیامت سیاهی ایشان انجون شهادت فی سبیل الله و زن خواهند کرد و اوله این سیاهی خواهد حیرت شد تا اس شیر امرا العلماء و خیر الناس خیار العلماء ثانیاً ملتتمس الی بعضی نیات بران آورده که خود را بعبادت رساند بمقرب ماه مبارک رمضان در حضرت و ملی توقف واقع شد انشاء الله تعالی بعد از مفضی این ماه مساک شدت آغز خواهد رسید

۱۱۰

درین بخشک علم بر رکن است
عظمت و شرف منی از حضرت ایشان
تو بنیان است بدین علم و دنیا و مغان
فقط در عین الطافه نقلت الاستیفا
شده است بست بدین شاکه که در کتب
درین درین حدیث است که در درین
و درین درین حدیث است که در درین
درین درین حدیث است که در درین
درین درین حدیث است که در درین

کتاب و نود و پنجم

صفت پناچه بر سر جهان صدریاً
در بعضی تریح کت تالیان و تالیان بلکه

نیر لبدر جهان صدور یافته در اغراض و تحریض بر ترویج شریعت غر او اظهار ناسف بضعف اسلام و اهل آن ساکنم الله سبحانه و انفاکم احسان سلاطین چونکه نسبت بکانه خلایق حاصل است بصورت و لهائے خلایق حکم جلیت اخلاق علی حسب من احسن الیه تم بجانب محسان مال است پس تا چار بواسطه این ارتباط حتی اخلاق و اوضاع باوشانان بعموم خلایق علی تفاوت درجات الاحسان سلطنت از خیر و شر و صلاح و فساد مانا که از اینجا گفته اند اناس علی حین ملوک هم کار و بار قرن سابق مصداق این سخن است اکنون که انقلاب دوان بطور پیوسته و شعور و عباد ایل ملن بر هم شک بر ائمه اسلام از صید و عظام و علماء و کرام لازم است که تمام همت خود را صرف بر اح شریعت نماید تا در بیات امر از کان اسلام منهدمه را بر با سازند که در سواد

و در این بخشک علم بر رکن است
عظمت و شرف منی از حضرت ایشان
تو بنیان است بدین علم و دنیا و مغان
فقط در عین الطافه نقلت الاستیفا
شده است بست بدین شاکه که در کتب
درین درین حدیث است که در درین
و درین درین حدیث است که در درین
درین درین حدیث است که در درین
درین درین حدیث است که در درین

عظمت و شرف منی از حضرت ایشان
تو بنیان است بدین علم و دنیا و مغان
فقط در عین الطافه نقلت الاستیفا
شده است بست بدین شاکه که در کتب
درین درین حدیث است که در درین
و درین درین حدیث است که در درین
درین درین حدیث است که در درین
درین درین حدیث است که در درین

در کتاب

خیرت ظاہر میشود و کلمات نوبیان ازین تاخیر در اضطراب است شدتها که قرن سابق
 در دلبستگی مسلمانان متکین است مبادا املانی آن نشود و غربت اسلام بطویل انجامد هرگاه باو شایان
 را گرمی ترویج سنت سنییه مصطفویه علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و التحیة نباشد و مقربان ایشان
 نیز در بنیاب خود را معاف دارند و حیات چند روزه را عزیز شمرند کار بقراری اهل اسلام بسیار تنگ و تنگ
 خواهد بود و اناللہ وانا الیکہ راجعون عزیز میفرماید است آنچه ازین گم شده گز از سلیمان گم شده است
 هم سلیمان هم پری هم اهرمن بگستنی شعری صبت علی مصائب کوا آنها صبت علی الایام
 صرن کید الیاء از جمله شعائر اسلام تعیین قضاه است در بلاد اسلام که در قرن سابق مخوشده بود و
 که اعظم بلاد اسلام است چند سال است که قاضی نادر و در حال قیمیه دعا قاضی یوسف ابائی او با بنیاد
 سرمد است قاضی شده آمده اند چنانکه این سلاطین بدست وارد و شار الیه بصلاح و تقوی متخلی
 است اگر صلاح دانند این امر عظیم القدر را با و تفویض فرمایند ثبتت اللہ سبحانہ و تعالی وایاکم عد
 جادۃ الشریعۃ الحقۃ علی مصدرها الصلوٰۃ والسلام و التحیة

استال لغز و اناللہ وانا الیکہ راجعون
 الذی انشا اساتیرهم مصیبه
 قالوا اننا ظننا اننا نرسلنا الی ابن
 مصیبه یخبرنا بالاسلام و یضعف
 ذلک اعظم المصائب بحال
 صبت علی نورا و کبری هذا و الخیر
 الثالث من التالی
 علی بن ابی طالب
 و غنیمت و اولاد
 علی کتبت حکم ان لظ
 مانع است در کتب
 پیام رسیده نبویه
 مصحح سلسله

۵۸ - مکتوب و وصد و میر (۲۱۳) المکتوبات ۴۲

بیادت پناهی شیخ فرید و ریافت در بیان مواعظ و فصل و در غیب بر متابعت علماء
 اهل سنت و جماعت که فرقه ناجیه اند و اجتناب از صحبت علماء سواد که علم را وسیله خطام و نبوی است
 اند عصمکم اللہ سبحانہ عما لا یلیق بجنابکم و یخبرتم جلدکم الا کفجد علی و علی الیه

لا واقفند است در بیان
 و در این کتاب که از احسان و احسان
 علی و در اصطلاح بعضی اول در بیان خلق
 یعنی فرقی که شده و بیانی که از آن
 ال و در بیان انان مال و بیانی که از آن
 بجای آن است از بیانی که از آن
 و در بیان انان مال و بیانی که از آن
 و در بیان انان مال و بیانی که از آن

و در بیان انان مال و بیانی که از آن

خود

مجلس بیانیان آن که در کتاب
 که در بعضی است پس در بیان
 از آن آن چنان نیستند باطلان
 واقفند است در بیان
 و در بیان انان مال و بیانی که از آن
 و در بیان انان مال و بیانی که از آن
 و در بیان انان مال و بیانی که از آن

الصَّلَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ قَالَ اللهُ سُجَّانَهُ وَتَعَالَى هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ
 نمیدانند که احسان شمار یکدم احسان مکافات نماید غیر از آنکه در اوقات نیک بدعا سلامتی
 و آرزین رطب اللسان باشد الحمد لله سبحانه و المنة که این معنی بجو است بیشتر است و احسان
 دیگر که لائق مکافات است موعظه و تذکیر است اگر در معرض قبول افتد چه نعمتی است نقابت
 و نجابت و شگفتا با خلاصه موعظه و تذکیر لصلح احتمال و انبساط با اهل تدین و آرباب تشریع است تدین
 و تشریع مربوط بسلوک طریقه حقه اهل سنت و جماعت است که فرقه ناجیه اند در میان سایر فرق اسلامی
 نجات بمیبایعت این بزرگواران محال است و فلاح باتباع آرائی اینها مستخرج دلایل عقلی و
 نقلی و کشفی برین معنی شاهد است که احتمال تخلف ندارد و اگر معلوم شود که شخصی برابر دانه خود که از ضرر طریقه
 این بزرگواران جدا افتاده است صحبت او را هم قایل باید دانست و مجالست او را از هر امری باید
 انگاشت طالب علمان بپساک از هر فرقه که باشند لخصوص وین اند اجتناب از صحبت اینها نیز از ضروریات
 است این همه فتنه و فساد که در وین پیدا شده است از ثنوی این جماعت است که بواسطه خطام
 و بیروی آخرت خود برابر با دواده اند اولئك الذین اشدوا الضلالة بالهدى فما رحمت
 تجارتهم و ما كانوا مهتدين ابليس لعین شخصی دید که آسوده و فارغ البال نشسته است و در
 از انغوا و اضلال کوتاه کرده بپران را رسید لعین گفت که علماء آسود این وقت کار مرا کفایت کرد
 اند و منکحل انغوا و اضلال گشته از طلبه آنجا مولانا عمر نیک نهاد است بشرط آنکه او را اول بپند
 و در اظهار حق دلیر سازند و حافظا نام نیز بخون اسلام دار و که در اسلام ازان بخون چاره نبودن بخون
 احد کدر حسی يقال انه بخنون معلوم شریف است که این فقیر بگفتن و نوشتن در تحریف بر
 صحبت نیک تفصیر نکرده است و در مبالغه نمودن از اجتناب از مصاحب سوخو در امانت
 نداشته که از اصل عظیم میدانم و القبول عند کوبل کل من عند الله فطوبی لمن جعله الله

تا در بیان انان مال و بیانی که از آن

ز کتب معتبره

مظہر الخیر تدریج احسانہا کے ثابریں گفتگو سے می آرد و ملاحظہ تصدیق و ملال راز میان بر

می اندازد و والسلامہ
۵۹ - مکتوب دوم و صد چہارم (۲۱۳) المنتخبات ۶۴

بخاناں صد و ریافتہ در بیان کیم دنیا مزرعہ آخرت است و در جواب آن سوال مشہو کہ گفتار را
بواسطہ کفر موقت عذاب مخلد چون باشد و سفارش حاجت مند سے طوبیٰ بِنِ جَعَدَ اللَّهُ
بِحَالِهِ مَدَاہِرُ الْخَيْرِ حضرت حق سبحانه و پیدا مزرعہ آخرت گردانیدہ بیدلت باشد کیسک تخم را و ریت
مخورد و زمین استعدا و نیندازد و از یکدانه مقصد و انہ سازد و از بیک روز کہ برادران برادر گریزد
و ماورای فزند نیامیزد و خیرہ نکتہ سخارت و نیا و آخرت نقد وقت اوست و حسرت و ندامت و این
برگشت دست او صاحب دو تمان فرصت و نیار اغنیمت بیشتر نند از برای آن عرض کہ در آن فرصت
تعمات و لذوات فرماید کہ بیدار و ثبات است مع ذلک معنات محن و تعبات بلکہ تا در آن فرصت
کشت و کار فرماید و از یک دانه عمل خیر بجم کریمہ و اللہ یضاعف لمن یشاء ثمرات بے نہایت حاصل

کنند از نجاست کہ اعمال صالحہ چند روزہ را بہ تعمات مخلد جزا فرمودہ اند و اللہ ذو الفضل العظیم
اگر کند کہ تصاعف اجر و جنات است و در سیئات جزا مثل است پس کفار را بواسطہ بیعتنای
معہ و وہ عذاب مجلد چون باشد گویم کہ ما لم یعملوا عملاً مفوضاً بعلم و اجب است تعال و تقدس
مکن از ادراک آن قاصر است مثلاً و قد فحیصنات جزا و امثال آن عمل ہست تا و از بیان فرمود
و در حدیثی قطع یمن سارق جزا آن نمود و در حدیثی تاور صورت بکہ بہ بکہ صد تا زبانہ با تغریب عام
تقدیر نمود و در صورت شیخ و شیخہ حکم بر جسم فرمود علم بر این حد و و تقدیرات از طوق بشر خارج است
لذات وقت انسان ہر روز

بہ لغز اللہ جل و علا و السلام علیکم و علی آئینہ و علی اہل بیاتہ
فصل ششم فی کتب اللہ جل و علا و السلام علیکم و علی آئینہ و علی اہل بیاتہ

بہ لغز اللہ جل و علا و السلام علیکم و علی آئینہ و علی اہل بیاتہ
بہ لغز اللہ جل و علا و السلام علیکم و علی آئینہ و علی اہل بیاتہ

مذکورہ از ان بزرگ بعبادت تا ان بانی
نظر مہم پیشو کہ امثال ان بزرگان
ادی و ذمہ شایستہ میگردانند
میسحاب بہ سبب فضل کمال ایشان
فصل ششم فی کتب اللہ جل و علا و السلام علیکم و علی آئینہ و علی اہل بیاتہ
بہ لغز اللہ جل و علا و السلام علیکم و علی آئینہ و علی اہل بیاتہ
بہ لغز اللہ جل و علا و السلام علیکم و علی آئینہ و علی اہل بیاتہ

کہ شکر روزگاری است و روزگار
بہ لغز اللہ جل و علا و السلام علیکم و علی آئینہ و علی اہل بیاتہ
بہ لغز اللہ جل و علا و السلام علیکم و علی آئینہ و علی اہل بیاتہ

مذکورہ از ان بزرگ بعبادت تا ان بانی
نظر مہم پیشو کہ امثال ان بزرگان
ادی و ذمہ شایستہ میگردانند
میسحاب بہ سبب فضل کمال ایشان

مذکورہ از ان بزرگ بعبادت تا ان بانی
نظر مہم پیشو کہ امثال ان بزرگان
ادی و ذمہ شایستہ میگردانند
میسحاب بہ سبب فضل کمال ایشان

مذکورہ از ان بزرگ بعبادت تا ان بانی
نظر مہم پیشو کہ امثال ان بزرگان
ادی و ذمہ شایستہ میگردانند
میسحاب بہ سبب فضل کمال ایشان

مذکورہ از ان بزرگ بعبادت تا ان بانی
نظر مہم پیشو کہ امثال ان بزرگان
ادی و ذمہ شایستہ میگردانند
میسحاب بہ سبب فضل کمال ایشان

مذکورہ از ان بزرگ بعبادت تا ان بانی
نظر مہم پیشو کہ امثال ان بزرگان
ادی و ذمہ شایستہ میگردانند
میسحاب بہ سبب فضل کمال ایشان

سه پنے نیست انما زودندے غالب و دانا ۱۲

مقالہ تالیف حضرت مولانا غلام احمد

مقالہ

مقالہ

مقالہ

مقالہ

مقالہ

مقالہ

مقالہ

مقالہ

مقالہ

مقالہ

مقالہ تالیف حضرت مولانا غلام احمد
مقالہ تالیف حضرت مولانا غلام احمد
مقالہ تالیف حضرت مولانا غلام احمد
مقالہ تالیف حضرت مولانا غلام احمد
مقالہ تالیف حضرت مولانا غلام احمد
مقالہ تالیف حضرت مولانا غلام احمد
مقالہ تالیف حضرت مولانا غلام احمد
مقالہ تالیف حضرت مولانا غلام احمد
مقالہ تالیف حضرت مولانا غلام احمد
مقالہ تالیف حضرت مولانا غلام احمد

ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ لَسِرٍ رَمَاوَهُ كَفَارِحٍ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى كَفَرِ مَوْتٍ رَاعِدَابِ مَخْلَدِ حَرِّ
وفاق فرمود معلوم شد که جزا و اعمال هر کفر موقت را همین عذاب مخلد است و کسی که خواهد که جمیع احکام
شعریه استعقول خود سازد و بگوید که عقل بر این نماید آنگاه منکر بطور نبوت است علیکده ما یتضح با او من
کردن از بخردی است بیت ز کس که بقرآن و خیر می نرسد و آنست جو ایش که جو ایش نمی
بصیة المرام رافع رقیمة فقر ایمان شیخ احمد ولد که منقذت پناهی شیخ سلطان تھانیسری است
ملاحظه الطاف و احسانهای شمارا که نسبت به پدر بزرگوار او بوده نموده بخد مت علیہ بتوسل
این فقیر خوار رسانیده است و از جمله الطاف ایشان موضعے بود که در پرگنه اندر گرم فرمود بود و ند
وَلَا تُعَذِّبْكُمْ بَلْ كُلُّكُمْ عِنْدَ اللَّهِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرِ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ
الْمُصْطَفَىٰ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامَاتِ

کتاب دوم (۲۱۵) و وصیہ پازوم

بمیرزا و ارباب صدور یافته در خدمت و نبیا مکتوب شریف که از جن نشا استعدا و فطری به نیاز
تمام بقدر اوصیای ابرار داشته بودند رسید بحمد الله سبحانه عندا خیر الجزاء بصداقہ حبیبہ علیک
وَعَلَىٰ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامَاتِ اے فرزند ارباب و نبیا و اصحاب غنایبلاکے عظیم گرفتار اند و بابت
عظیم تمبلازیرا که دنیا کی مغفوضہ حق است سبحانه و مراد از ترین جمیع نجاسات در نظر ایشان مزین خستہ
و مزین گرداننده در رنگ آنگہ نجاستے راز رازند و وہ سازند و زہرے را شکر الودہ مع ذلک عقل و عین
را بشاعت این و تہ متد ساحت و رقاحت این نامرضیہ دلالت فرمود لہذا علما فرمودہ اند کہ اگر
شخصی وصیت کرد کہ مال مرا با عقل مانہ بدہند بر اہدی باید داد کہ از دنیا بے رغبت است و آن
بے رغبتی از کمال عقل است معینا از کمال رحمت بکیت شاہد عقل کفایت نمود و شاہد دیگر از
مقالہ تالیف حضرت مولانا غلام احمد

مقالہ تالیف حضرت مولانا غلام احمد

نقل نیز آن ضم فرمود و بزبان رسل علیهم الصلوات و التحیات که رحمت عالمیانند بر حقیقت آن
 متاع کاسه اطلاع بخشید و از محبت و گرفتاری بآن قبحه مکارست منع بلیغ فرمود و با وجود این روشا در قتل
 هم اگر کسی بطبع شکر موهوم زهر بخورد و با امید زریختن نجاست اختیار کند سفیه محض است و بلیغ بالطبع بلکه
 فی الحقیقت منکر اخبار رسل است علیهم الصلوات و التحیات حکم منافق دارد که صورت ایمان
 در آخرت سودمندش نخواهد گشت و نتیجه آن غیر از عصمت و ما در اموال و نیوی چیز دیگر نخواهد
 بود و امر و زینب غفلت از گوش هوش باید برداشت که فردا غیر از حسرت و ندامت سرمایه نخواهد ماند
 خبر شرط است بیست همه اندر زمین بتوانیست که تو طفلی و خانه زنگین است و السلام

نه باسخ زن بکار نداشت
 نکتی قاصد کلام است
 بختی نوزد سلطان در این
 کسب و معاد با زهر و طبع است
 لذایح اسرار شکر است

کتاب دو صد و شانزدهم (۲۱۶) عنه نزل اندر فتح اول روم
نیست و پند و وصیت ۱۲ غم
۶۵ المخبیات

بمیزر احسام الدین احمد صدور یافته در میان بتر کثرت ظهور خوارق از بعضی اولیاء و قلت ظهور
 آن از بعضی دیگر و در بیان اتمیت مقام کمال و ارشاد و ما ینا ذلک **الحکم لله رب العالمین**
و الصلوة والسلام علی سید المرسلین و علیهم و آله الطاهرین جمیعین بما طرفه تر میسر
 که چون در میان آنچه بعد صوری حاصل گشت است و ملاقات ظاهری عنفاً مغرب شبه اگر آخیان
 بعضی از علوم معارف بالشیان نوشته شود مناسب مینماید ببناء علی ذلک گاه گاه ازین قسم چیزی
 میتوسلید امید است که بهلال گشده نمود ما چون مجتبی ولایت در میان است و نظر عوام بر ظهور خوارق
 ازین مقوله سخن چندند که در میسازد استماع خواهند فرمود و ولایت عبارت از فنا و بقاست که خوارق
 و کشف از لوازم آنست قلت اول کثرت است لیکن هر که خوارق بشیر و اراد ولایت او اتم و اکمل بود
 بلکه با است که خوارق کمتر ظاهر شود ولایت اکمل بود و مدار کثرت ظهور خوارق بر دو چیز است
 در وقت عروج بلند تر رفتن و در وقت نزول کمتر فرود آمدن بلکه اصل عظیم در ظهور کثرت خوارق
 است و بسیار از اینها در این کتاب

کتاب احسام الدین احمد

کتاب احسام الدین احمد است

بیشتر از کتب دیگر
 از بعضی اول فرموده اند
 ظهور و کشف از آن مشایخ
 است در زمان ظهور و ولایت
 از نوم بلیغ از نفس و اولاد
 باشند تا فرموده اند

بمعنی آنکه علی مرتضی است

آفت نزول است جانب عروج بهر کیف که باشد زیرا که صاحب این عالم بسبب فردوی آید و وجود
 اشیا را موقوف بآسباب مییابد فعل مسبب الاسباب در پس پرده اسباب میبندد و آنکه نزول نکرده است یا
 نزول کرده و با اسباب سیده نظر او فعل مسبب الاسباب است و پس زیرا که اسباب تمام از نظر او مرتفع
 گشته است لاجرم حضرت حق سبحانه و تعالی بمقتضای ظن هر کدام با هر کدام علیحده معامله میفرماید
 و کاری اسباب بن را با اسباب اندازد و آنکه اسباب را نمی بیند کار او را به توسط اسباب هتیا مسافر
 و حدیث قدسی آنرا عند ظن عبیدی شاهد این معنی است تا مدت ها بخاطر میخلد که وجهیست که اولیای
 اکمل این آیت بسیار گذشته اند اما آن قدر خوارق که از حضرت سید محی الدین جیلانی قدس سر ظاهر
 گشته است از بیچ کدام آنها ظهور نیافته آخر الامر حضرت حق سبحانه شتر این معجزات را ظاهر ساخت معلوم
 فرمود که عروج ایشان از اکثر اولیا بلندتر واقع شده است و در جانب نزول تمام مقام روح فرود آمده
 که از عالم اسباب بلندتر است مناسب این مقام حکایت خواجه حسن بصری عجیب بی است قدس سر
 منقول است که روزی خواجه حسن بصری برب وریا ایستاده بود و انتظار کشتی میبرد که از آب بگذرد و درین
 اثنا عجیبی رسید پرسید که چرا ایستاده ای گفت انتظار کشتی می برم و حسیب گفت چه احتیاج کشتی است
 شما یقین ندارید خواجه حسن بصری گفت تو علم نداری حسیب ایمانت کشتی از آب گذشته رفت و تو چه
 در انتظار کشتی ایستاده ماند حسن بصری چون بعالم اسباب فرود آمده بود با او توسط اسباب معامله میفرمودند
 و حسیب عجمی چون اسباب است از نظر انداخته بود به توسط اسباب با او زندگانی میکردند اما افضل حسن
 راست که صاحب علم است و عین یقین بعلم یقین جمع ساخته است و اشیا را چنانکه هست دانسته
 چه نفس الامر قدرت را در پس حکمت مستور ساخته اند و حسیب عجمی صاحب کبر است یقینی بفاعل حقیقی هر دو
 است زیرا که اسباب را خلقتی بود این دید مطابق نفس امر نیست زیرا که توسط اسباب بسبب وقوع کائن است
 اما معامله تکمیل در شاد و برعکس معامله ظهور خلاق است زیرا که در مقام ارشاد و هر چند نادانتر کافر در ارشاد

نه مصلحت و تامل کند
 نظر اصحابنا غفلت میبندد
 و نام خدا را ذکر کند فان
 ذکر این وصف تکلیف نیست
 و از ذکر این مسئله در کتب
 فی ملاء غیبه المحدثین
 فی معرفت من قاصصین
 ایضاً از اخبار رسول الله ص
 و انسابی و ابن ماجه و کلام
 من ابی حمزه ثمالی و غیره
 در حدیثین
 مکتوبات امام باقر
 در بیان حقایق باطنی
 قدرت و قدرت پرستی
 بیشتر حکمت و در کتب
 شافیه
 مکتوبات ابن عباس
 غرق عبادت و اسباب
 ما شاء الله

چہ تہمتے است کہ برین میکنند و اللہ سبحانہ اعلم بحقائق الامور کلہا زیادہ برین طنائت
اگر قطنش ایشان را معلوم ساخت بڑو ترو بیشتر خواهد نوشت انشاء اللہ تعالیٰ

نادر
بہ جاگوشہ

کتابت و صد ہر دم (۲۱۸)

۶۷

بلا و او و صد و ریافتہ در بیان رعایت آداب پر طریقت مکتوب شریف اخوی اعزہی مولانا
داؤد ریہ ریہ بہجت گشت حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ ظاہر و باطن با برضیات خود متجلی و مزیں
دار و بجزتہ النبی و آلہ الامجاد علیہ و علیہم الصلوٰت و التسلیمات و ذکر اسبق باطن استقامت
بر طریقت اکابر قدس اللہ تعالیٰ اسرارہم باید کہ از توجہات ششہ فوری واقع نشود و اگر فرضائے طلبتے
و کہ در تے طاری شود علاج آن التجا و تضرع و نیاز و شکستگی بہت بہت بقدس خداوندی سبب طمانہ
و توجہ تام است بہر تے خود کہ وسیلہ حصول این دولت است و در حضور غیبت علیت آداب و مسائل این
دولت عظمیٰ انیک نمایند و رضائے این بزرگواران را وسیلہ رضائے حق سازند سبحانہ طریقت
نجات و صلاح این است و السلام

بہ جاگوشہ

مکتوبات نام ابرام

مکتوبتین شریف
کتابت و صد ہر دم

مکتوبہ اللہ تعالیٰ

رضائے بزرگان رضائے حق است

کتابت و صد و نوزدہم (۲۱۹)

المسحبات
۶۸

۶۸

بمیرزا
ایت

بمیرزا ایچ صد در یافته در میان آنکه آوی از نادانی خود و فکر از المرض ظاهر خود است و از مرض
باطنی که عبارت از گرفتاری دل است غافل و ماینایک عَصَمَكُمُ اللهُ
سُبْحَانَهُ عَمَّا يُصَلُّكُمْ وَصَلَّوْا لَهُمْ عَمَّا شَاءْتُمْ مَجْرَهٗ سَيِّدِ الْاَوْلٰٓئِنَ وَالْاٰخِرِيْنَ عَلَيْكُمْ وَعَلٰٓى اٰلِهِ
اَجْمَعِيْنَ مِنَ الصَّلٰوٰتِ اَتَمُّهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمٰتِ اَكْمَلُهَا سَعَادَتٌ وَنَجَاتٌ اَنَا رَاوِي اُچون من
از امراض ظاهر طاری میگردد و عضو از اعضاے اور آفته میرسد آن قدر سی و بالغه میباشد که
آن مرض دفع شود و آن آفت ازل گردد و مرض قلبی که عبارت از گرفتاریست با دون حق جل علا
بر نهجی بر دستل یافته است که نزدیک است که او را موت ابدی رساند و بعد از سیرمدی گرفتاری که در
هیچ فکر از آن نمینماید و سی در دفع آن نمیرماید اگر این گرفتاری را مرض نمیداند سفیه محض است و اگر میداند
و باک ندارد و پدید صرف مانا که از برائے ادراک این مرض عقل معاد دور است عقل معاش از کوه آمدی
خود مقصود بر ظاهر عقلی است عقل معاش چنانچه اوقات معنویة بواسطه لذوات فانیة مرضی انکار عقل
معاشی که مرض صوریة بواسطه مشوایات اخرویة مرض نمیداند عقل معاش قصیر النظر است و عقل معاد و حدیث
عقل معاد نصیب انبیا و اولیا است عَلَيْهِمُ الصَّلٰوٰتُ وَالتَّسْلِيْمٰتُ وَعَقْلُ مَعٰشٍ مَرْغُوبٌ اَعْلٰی
و از باب دنیا شناسان مابینهما کما سبابه که محصل عقل معاد است ذکر موت و ذکر احوال آخرت و محاسبه
با جماعه که بدولت پور و آخرت مشرف شده اند و اویم تر ازین که مقصود نشان که گران رسیدیم تو شاید
بری و بایر و است که مرض ظاهر چنانچه پدید آید از او ای حکام شرعی است مرض باطن نیز مستلزم آن
تَعٰسَتْ قَالَ اللهُ تَبٰرَكَ تَعَالٰی كَبُرَ عَلٰی الْمُشْرِكِيْنَ مَا نَدَّ عَوْهُمْ النَّبِيُّ وَقَالَ سُبْحٰنَهُ
وَ اِنَّهَا لَكَبِيْرٌ اَعْلٰی اَشْعٰبِيْنَ و ظاهر ضعف ثواس و جوارح مستلزم آن نیست و در باطن
ضعف یقین و نقص ایمان موجب عدم ایت و الا در تکالیف شرعیة تمخیف است و کام گوید سیرت
گریم بریدل الله بكم البشیر لایرید بكم العسر و کریم یرید الله ان یخفف عنکم و خذوا لکم ایت
منها و صدق است میان هر دو

لقد قرنا من غلطی و غلطی
و مانند خود و او بی غرضی که در میان
عقل معاشی که در کوه است از او
عقل معاشی که در کوه است از او
عقل معاشی که در کوه است از او
عقل معاشی که در کوه است از او
عقل معاشی که در کوه است از او
عقل معاشی که در کوه است از او
عقل معاشی که در کوه است از او
عقل معاشی که در کوه است از او
عقل معاشی که در کوه است از او

عقل معاشی که در کوه است از او
عقل معاشی که در کوه است از او
عقل معاشی که در کوه است از او
عقل معاشی که در کوه است از او
عقل معاشی که در کوه است از او
عقل معاشی که در کوه است از او
عقل معاشی که در کوه است از او
عقل معاشی که در کوه است از او
عقل معاشی که در کوه است از او
عقل معاشی که در کوه است از او

بمیرزا ایچ صد در یافته در میان آنکه آوی از نادانی خود و فکر از المرض ظاهر خود است و از مرض باطنی که عبارت از گرفتاری دل است غافل و ماینایک عَصَمَكُمُ اللهُ سُبْحَانَهُ عَمَّا يُصَلُّكُمْ وَصَلَّوْا لَهُمْ عَمَّا شَاءْتُمْ مَجْرَهٗ سَيِّدِ الْاَوْلٰٓئِنَ وَالْاٰخِرِيْنَ عَلَيْكُمْ وَعَلٰٓى اٰلِهِ اَجْمَعِيْنَ مِنَ الصَّلٰوٰتِ اَتَمُّهَا وَمِنَ التَّسْلِيْمٰتِ اَكْمَلُهَا سَعَادَتٌ وَنَجَاتٌ اَنَا رَاوِي اُچون من از امراض ظاهر طاری میگردد و عضو از اعضاے اور آفته میرسد آن قدر سی و بالغه میباشد که آن مرض دفع شود و آن آفت ازل گردد و مرض قلبی که عبارت از گرفتاریست با دون حق جل علا بر نهجی بر دستل یافته است که نزدیک است که او را موت ابدی رساند و بعد از سیرمدی گرفتاری که در هیچ فکر از آن نمینماید و سی در دفع آن نمیرماید اگر این گرفتاری را مرض نمیداند سفیه محض است و اگر میداند و باک ندارد و پدید صرف مانا که از برائے ادراک این مرض عقل معاد دور است عقل معاش از کوه آمدی خود مقصود بر ظاهر عقلی است عقل معاش چنانچه اوقات معنویة بواسطه لذوات فانیة مرضی انکار عقل معاشی که مرض صوریة بواسطه مشوایات اخرویة مرض نمیداند عقل معاش قصیر النظر است و عقل معاد و حدیث عقل معاد نصیب انبیا و اولیا است عَلَيْهِمُ الصَّلٰوٰتُ وَالتَّسْلِيْمٰتُ وَعَقْلُ مَعٰشٍ مَرْغُوبٌ اَعْلٰی و از باب دنیا شناسان مابینهما کما سبابه که محصل عقل معاد است ذکر موت و ذکر احوال آخرت و محاسبه با جماعه که بدولت پور و آخرت مشرف شده اند و اویم تر ازین که مقصود نشان که گران رسیدیم تو شاید بری و بایر و است که مرض ظاهر چنانچه پدید آید از او ای حکام شرعی است مرض باطن نیز مستلزم آن تعاست قال الله تبارک تعالی کبر علی المشرکین ما ندد عوهم النبیه و قال سبحانه و انها لکبیرة اعلی اشعابین و ظاهر ضعف ثواس و جوارح مستلزم آن نیست و در باطن ضعف یقین و نقص ایمان موجب عدم ایت و الا در تکالیف شرعیة تمخیف است و کام گوید سیرت گریم بریدل الله بكم البشیر لایرید بكم العسر و کریم یرید الله ان یخفف عنکم و خذوا لکم ایت منها و صدق است میان هر دو

هر دو شایان معنی است مصرع خوششید نه مجرم را که بیانیست با پس فکر از اهل این مرض لازم آمد
و با طبیب حاذق التجا آوردن فرض عین گشت ماعلی الرسول الا البلاغ والسلام

۶۴ -

مکتوب دو صد و پنجاهم

نوشته بودند که ذوقی و فرحی که اول

داشت حالا در خود نمیاید و این را تشریح خود میداند معلوم اخوی با و که حاله اولی در رنگ حالت
ایل وجد و سماع بوده است که جسد را در اینجا و خل تشام بوده و حالتیکه الحال مسیئ شده است جسد را اینجا
قلیل النصیب بقلب روح تعلق بیشتر دارد و بیان این معامله تفصیله میطلبد با جمله حالت ثانیه
فوق حالت اولی است بمرتبه و عدم وجدان ذوق و فقدان فرح فوق فوق وجدان ذوق فرح است
چه نسبت هر چند بجهالت بکشد و بحیث انجامد و جدید تر و در اصل است و حصول مطلوب نزدیک تر
زیرا که در آن موطن جزو مجز و جمل انجایش نیست جهل را تعبیر معرفت میکنند و مجز را او را که می نامند نوشته
بودند که آن نسبت را تاثیر که در اول بوده است حالا نمانده ببله تاثیر جسدی نمانده اما تاثیر روحی
بیشتر پیدا کرده هر چند هر کس از او که نماند چه توان کرد مدت صحبت شما با این فقیر بسیار کم بوده است
و علوم و معارف خاصه کم مذکور شده مگر آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی خواسته باشد که صحبت مثنی شود
و چند روز به هم باشیم و ایضا استفسار نموده بودند که آیا با وجود او در این زمانه که رفتن فرض است
یا نه مخدوار روایات فقه درین باب اختلاف بسیار دارند و مختار درین مسئله فتوی فقیه ابواللیث است که
گفته اگر غالب بظن کمین عدم هلاک است در راه پس فرضیتش ثابت است والا لا لیکن این شرط
شرط و وجوب ادا است از شرط فسخ وجوب کمالی العید پس وصیت صحیح درین صورت واجب باشد چون
وقت مسافت نکره وجوب استفسار را دیگر شمارا بر کتابت دیگر موقوف داشته والسلام

بسم الله الرحمن الرحیم
مکتوب دو صد و پنجاهم
نوشته بودند که ذوقی و فرحی که اول
داشت حالا در خود نمیاید و این را تشریح خود میداند معلوم اخوی با و که حاله اولی در رنگ حالت
ایل وجد و سماع بوده است که جسد را در اینجا و خل تشام بوده و حالتیکه الحال مسیئ شده است جسد را اینجا
قلیل النصیب بقلب روح تعلق بیشتر دارد و بیان این معامله تفصیله میطلبد با جمله حالت ثانیه
فوق حالت اولی است بمرتبه و عدم وجدان ذوق و فقدان فرح فوق فوق وجدان ذوق فرح است
چه نسبت هر چند بجهالت بکشد و بحیث انجامد و جدید تر و در اصل است و حصول مطلوب نزدیک تر
زیرا که در آن موطن جزو مجز و جمل انجایش نیست جهل را تعبیر معرفت میکنند و مجز را او را که می نامند نوشته
بودند که آن نسبت را تاثیر که در اول بوده است حالا نمانده ببله تاثیر جسدی نمانده اما تاثیر روحی
بیشتر پیدا کرده هر چند هر کس از او که نماند چه توان کرد مدت صحبت شما با این فقیر بسیار کم بوده است
و علوم و معارف خاصه کم مذکور شده مگر آنکه حضرت حق سبحانه و تعالی خواسته باشد که صحبت مثنی شود
و چند روز به هم باشیم و ایضا استفسار نموده بودند که آیا با وجود او در این زمانه که رفتن فرض است
یا نه مخدوار روایات فقه درین باب اختلاف بسیار دارند و مختار درین مسئله فتوی فقیه ابواللیث است که
گفته اگر غالب بظن کمین عدم هلاک است در راه پس فرضیتش ثابت است والا لا لیکن این شرط
شرط و وجوب ادا است از شرط فسخ وجوب کمالی العید پس وصیت صحیح درین صورت واجب باشد چون
وقت مسافت نکره وجوب استفسار را دیگر شمارا بر کتابت دیگر موقوف داشته والسلام

المختصات ۶۸ مکتوب دو صد و پنجاه و یکم (۲۵۱)

بمولانا محمد اشرف صد و بیست و دو بیان فضائل خلفاء راشدین و فضل حضرت شیخین و بعضی از خصائص

Marfat.com

حضرت امیر و در بیان تعظیم و توقیر اصحاب کرام علیهم الرضوان و در بیان محال صحیحی از برای مبارک و شایسته ایشان و ما يتعلق بذالك بعد الحمد والصلاة وتبليغ الدعوات معلوم ان حوی ارشادی خواجہ محمد شرف باد بعضی از علوم غریبه آنرا بحجیه موافق لطیفه و معارف شریفه که اکثرها تعلق بفضائل و کمالات حضرات شیخین و ذی النورین و حیدر کرار رضوان الله تعالی عنہم اجمعین داشته است بحسب فہم قاصر خود مینویسد بگوش بوش استماع فرمایند کہ حضرت صدیق و حضرت فاروق رضوان الله تعالی عنہما با وجود حصول کمالات محمدی و وصول بدرجات ولایت مصطفوی علیہ علیہ السلام در میان انبیاء بر بالقدم و در طرف ولایت مناسب بحضرت برہم صلوات اللہ تعالی و تسلیما تہ علی نبینا وعلیہ و آلیہ در دو طرف عورت کہ مناسب مقام نبوت مناسب بحضرت موسی و از صلوات اللہ سبحانہ و تعالی و تسلیما تہ علی نبینا وعلیہ و حضرت ذی النورین در هر دو طرف مناسب بحضرت نوح و از صلوات اللہ سبحانہ و تعالی و تسلیما تہ علی نبینا وعلیہ و حضرت امیر در هر دو طرف مناسب بحضرت عیسی و از صلوات اللہ سبحانہ و تعالی و تسلیما تہ علی نبینا وعلیہ و چون حضرت عیسی بروح الہی است و کلمہ اولو الامر طرف ولایت و ایشان غالب است از جانب نبوت و در حضرت امیر نیز بواسطہ آن مناسب طرف ولایت غالب است و ماوی تبیینات خلفا و اربع صنفہ العلم است علی اختلاف کیفیات اجمالا و تفصیلا مان صفت باعتبار اجمال آنست و باعتبار تفصیل حضرت خلیل و باعتبار زخیت اجمال و تفصیل حضرت نوح است چنانکہ ب حضرت موسی صنفہ الکلام است و ب حضرت عیسی صنفہ القدرت و ب حضرت آدم صفت الکیون بر اصل سخن و بیم حضرت صدیق و حضرت فاروق حامل باری نبوت محمدی اند و کما اختلاف المراتب و حضرت امیر بواسطہ مناسب ب حضرت عیسی و غلبہ جانب ولایت حامل باری ولایت محمدی اند و حضرت ذی النورین باعتبار زخیت حمل باری و طرف فرموده اند و تواند بود کہ بان اعتبار نیز ایشان از ذوالنورین گویند و چون حضرت شیخین حمل باری نبوت فرموده اند مناسب ب حضرت موسی بیشتر از مذہب مقام دعوت کہ ناشی از مرتبہ نبوت است در میان سایر انبیاء بعد از پیغمبر و ایشان اکمل است

این کتاب در بیان تعظیم و توقیر اصحاب کرام علیهم الرضوان و در بیان محال صحیحی از برای مبارک و شایسته ایشان و ما يتعلق بذالك بعد الحمد والصلاة و تبليغ الدعوات معلوم ان حوی ارشادی خواجہ محمد شرف باد بعضی از علوم غریبه آنرا بحجیه موافق لطیفه و معارف شریفه که اکثرها تعلق بفضائل و کمالات حضرات شیخین و ذی النورین و حیدر کرار رضوان الله تعالی عنہم اجمعین داشته است بحسب فہم قاصر خود مینویسد بگوش بوش استماع فرمایند کہ حضرت صدیق و حضرت فاروق رضوان الله تعالی عنہما با وجود حصول کمالات محمدی و وصول بدرجات ولایت مصطفوی علیہ علیہ السلام در میان انبیاء بر بالقدم و در طرف ولایت مناسب بحضرت برہم صلوات اللہ تعالی و تسلیما تہ علی نبینا وعلیہ و آلیہ در دو طرف عورت کہ مناسب مقام نبوت مناسب بحضرت موسی و از صلوات اللہ سبحانہ و تعالی و تسلیما تہ علی نبینا وعلیہ و حضرت ذی النورین در هر دو طرف مناسب بحضرت نوح و از صلوات اللہ سبحانہ و تعالی و تسلیما تہ علی نبینا وعلیہ و حضرت امیر در هر دو طرف مناسب بحضرت عیسی و از صلوات اللہ سبحانہ و تعالی و تسلیما تہ علی نبینا وعلیہ و چون حضرت عیسی بروح الہی است و کلمہ اولو الامر طرف ولایت و ایشان غالب است از جانب نبوت و در حضرت امیر نیز بواسطہ آن مناسب طرف ولایت غالب است و ماوی تبیینات خلفا و اربع صنفہ العلم است علی اختلاف کیفیات اجمالا و تفصیلا مان صفت باعتبار اجمال آنست و باعتبار تفصیل حضرت خلیل و باعتبار زخیت اجمال و تفصیل حضرت نوح است چنانکہ ب حضرت موسی صنفہ الکلام است و ب حضرت عیسی صنفہ القدرت و ب حضرت آدم صفت الکیون بر اصل سخن و بیم حضرت صدیق و حضرت فاروق حامل باری نبوت محمدی اند و کما اختلاف المراتب و حضرت امیر بواسطہ مناسب ب حضرت عیسی و غلبہ جانب ولایت حامل باری ولایت محمدی اند و حضرت ذی النورین باعتبار زخیت حمل باری و طرف فرموده اند و تواند بود کہ بان اعتبار نیز ایشان از ذوالنورین گویند و چون حضرت شیخین حمل باری نبوت فرموده اند مناسب ب حضرت موسی بیشتر از مذہب مقام دعوت کہ ناشی از مرتبہ نبوت است در میان سایر انبیاء بعد از پیغمبر و ایشان اکمل است

بانیان بنده
ان فاضل
ان فاضل
ان فاضل
ان فاضل

که حضرت شیخین از خصائص آن موطن چه باشد بعد از توجیه تام ظاهر شد که دخول این امت بهشت
با منتداب و تجویز این دو اکار خواهد بود گویند حضرت صدیق بر در بهشت ایستاده اند و تجویز دخول
مردم میفرمایند حضرت فاروق دست گرفته بدرون می برند و مشهود میگردد که گویند تمام بهشت
بنور حضرت صدیق ملو است و نظر این حقیر حضرت شیخین اور میان جمیع صحابه شان علخده است
و در چه منقوره گویند هیچ احدی مشارکت ندارد حضرت صدیق با حضرت پیغمبر علی علیه السلام الصلوات
والتسلیمات گویند ایستاده است اگر تفاوت است بعد و سفل است حضرت فاروق لطیف حضرت صدیق
نیز باین ولایت مشرف اند و سایر صحابه کرام بانور علی علیه السلام الصلوات والتسلیمات نسبت همسرانی
دارند ایام شهری با اولیاء امت خود چه رسد مع این بس که رسد زور بانگ بر رسم پس اینها از کمال
شیخین چه در یابند این هر دو بزرگوار از بزرگی و کلانی در انبیا معدود اند و بی فضائل انبیا مخفی قال
النبي صلى الله تعالى عليه وسلم لو كان بعد عمي لكان عمه امام غزالي نوشته که در ایام حجاز
حضرت فاروق عبد المودن عمر بن خطاب گفته مات تسعة اشعار العلم چون از بعضی وفهم این
معنی نوتف دید گفت مرا من علم باسد است علم تخم و نفاس از حضرت صدیق چه گوید که جمیع حیات
حضرت عمر یک حسته است چنانچه خبر صادق از ان خبر داده و محسوس میگردد و انخطاطی که حضرت
فاروق را از حضرت صدیق است زیاده از ان انخطاط است که حضرت صدیق را از حضرت پیغمبر
عليه السلام الصلوات والتسليمات پس قیاس کن که انخطاط و دیگران از حضرت صدیق چه قدر خواهد
بود و شیخین بعد از موت نیز از حضرت پیغمبر جدا نشدند و حشر نیز در میان ایشان خواهد بود چنانچه فرموده
پس انفضلیت بواسطه اقریب ایشان را باین حقیر قلیل البصاعت از کلمات ایشان چه گوید و انفضا
ایشان چه بیان نماید فتنه را چه یار که سخن از آفتاب گوید و نظره را چه مجال که حدیث بجرمان بر زبان
اولیاء که بر اکه دعوت خلق بر جوع اند و از هر دو طرف ولایت دعوت بجزیه تام دارند و علماء مجتهدین از
تابعین و تبع تابعین بنور کشف صحیح و فرست صاوت و اخبار متابعین فی کمال کلمات شیخین اور یافت اند

این خط از کتاب
الشمس علی الارض
الشمس علی الارض
الشمس علی الارض
الشمس علی الارض

این خط از کتاب
الشمس علی الارض
الشمس علی الارض
الشمس علی الارض
الشمس علی الارض

نور علی علیه السلام
نور علی علیه السلام
نور علی علیه السلام
نور علی علیه السلام

و شمع از فضائل ایشان شناخته ناچار حکم با فضیلت شان نموده اند و برین معنی اجماع فرموده اند و
 گفته که برخلاف این اجماع ظاهر شده بر عدم صحت حمل نموده اعتبار نموده اند کفایت و قد صحیح الصدق
 الأول افضلیتہما محارزی البغاری عن ابن عمر رضی اللہ تعالیٰ عنہما قال کنا فی زمن النبی صلی
 اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم لا نعذل بائی بکرا احدنا ثم عمرتہ عثمان ثم نزلک اصحاب النبی صلی اللہ تعالیٰ
 علیہ وسلم لانفاضہم و اولی الامر من بعدہم و اولی الامر من بعدہم و اولی الامر من بعدہم و اولی الامر من بعدہم
 افضل من النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم بعد ابو بکر ثم عمر ثم عثمان رضی اللہ تعالیٰ عنہم و انما کفایت الکیف
 افضل من النبی صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم و اولی الامر من بعدہم و اولی الامر من بعدہم و اولی الامر من بعدہم
 مدار و نظر شما در آمده باشد که فقیر و بعضی از رسائل خود تحقیق نموده است که نبوت افضل از ولایت
 است اگرچه ولایت آن نبی باشد حق همین است و آنکه برخلاف آن گفته از جهالت کمالات مقام نبوت
 است چنانچه بالا گذشت و معلوم است که سلسله علیقیق بنبندیه در میان سایر سلسله اولیا و نسبت بحضرت
 صدیق است پس نسبت صحو در ایشان غالب باشد و دعوت ایشان اتم بود و کمالات حضرت صدیق
 بر ایشان بیشتر ظاهر شود و ناچار نسبت ایشان فوق جمیع نسبتهاست سایر سلسله اولیا و نسبت بحضرت
 ایشان چه بزرگواری و حقیقت معامله ایشان چه دریا بند میگویم که جمیع مشایخ نقشبندیہ درین معامله
 بسیار وی اندک کفایت بل کد و وجد و احد من الاقرب علی هذه الصفة لا غلبہ الکلام کہ حضرت
 مهدی موعود که با کمالات ولایت معهود است نیز برین نسبت خواهد بود و تمیم تکمیل این سلسله علیہ خواهد
 فرمود و نسبت جمیع ولایات دون این نسبت علیہ است زیرا که سایر ولایات از کمالات مرتبه نبوت
 قلیل انصیب اند و این ولایت بواسطه انتساب بحضرت صدیق از ان کمالات حظ وافر دار و حکام
 انفاض بین تفاوت راه از کجا است تا کجا آسے بر او حضرت امیر چونکہ حامل بار ولایت
 محمدی اند علی صاحبها الصلوٰۃ والسلام و الوصیۃ تربیت مقام قطب و ابدال و اوتاد که از اولیا و
 اند و جانب کمالات ولایت در ایشان غالب است منقوض با داد و اعانت آنحضرت است بر قطب القطب

ندند

بنام

بگرم

بیت تمام اقطاب اولیا

بیت تمام اقطاب اولیا

با داد و اعانت حضرت می است که مراد تعالی جبه

عینی تحقیق فی مسائل
 بکرمه مراد از کتب
 من بدان در شرک و باطل
 در مکه آن را پس هر
 جگہ پادشاه مرادشان
 ایشان محفوظ مصلحت
 دارد در حق سجاد و علی
 و کعبه بنامید از حق
 بخاندان اراغی اشغال
 در آن کتب نام دارد
 گفتند آنکس
 در کتب آن دوران نام

من در تریب ایشان
 است بدان من
 عینی سید شریف
 علی بن ابی طالب
 در کتب سید علی
 تقدیر از حق
 علامه تصانیف علامه
 فضل بن عبد الرحمن
 بلج انصافی
 شرح تفسیر القرآن
 شرح تفسیر علی بن ابی
 علی بن ابی طالب
 الفقهیه علامه شریف

تو امام زین

فناک مفسرین
 اللغات مستند
 تفسیر مستند
 ذیل کتاب عیان
 ابو الفضل و ابان
 موسی بن سلیمان
 حسن القاسمی

در حدیث
 صاحب کتب
 در حدیث امام
 صاحب کتب امام
 در حدیث امام
 صاحب کتب امام

در حدیث امام
 صاحب کتب امام
 در حدیث امام
 صاحب کتب امام
 در حدیث امام
 صاحب کتب امام

که قطب مدار است زیر قدم او است قطب مدار بحیثیت و رعایت او مهم خود را سر انجام نماید و از عهده مدار
 بر می آید حضرت فاطمه و امین نیز درین مقام با حضرت امیر رضی الله تعالی عنهما شریک اند بدانند که صحاب
 پیغمبر علیهم الصلوٰت و التسلیمات همه بزرگ اند و همه را به بزرگی یا بواجب کرد و خطیب از انس است
 کند که رسول صلی الله تعالی علیه و سلم فرموده ان الله اختارني واختراني اصحابا واختراني
 منهم اصحابا و انصارا فمن حفظني فم حفظ الله و من اذاني فم اذاه الله و طبرانی از ابن عباس
 روایت کند که رسول فرموده علی علیه الصلوٰة و السلام من سب اصحابي فعلي كعبه الله و المالک
 و الناس اجمعین و ابن عدی از عائشه روایت کند رضی الله تعالی عنها که رسول فرموده علی علیه
 الصلوٰة و السلام ان نهر ارقمى اجراهم على اخطائي و مناقعات و محاربات که در میان ایشان واقع
 شده است بر محال نیک صرف باید کرد و از مواد تعصب دور باید داشت زیرا که آن مخالفات بمنی بر
 اجتهاد و تاویل بوده نه بر سواد و هوس چنانکه جمیع ملت بر آنند اما باید دانست که محاربان حضرت امیر کریم الله
 تعالی وجهه بر خطا بوده اند و حق بجانب حضرت امیر بوده لیکن چون این خطا خطا، اجتهادی است
 از طاعت دور است و از مواظده مرفوع چنانکه شایع موافق از آمدی نقل میکنند که وقایع حمل صیفین
 از روی اجتهاد بوده و شیخ ابوشکور سلمی در تفسیر تصریح کرده که اهل سنت و جماعت بر آنند که معاویه با جمعی از صحاب
 که همراه او بودند بر خطا بودند و خطاے ایشان خطا، اجتهادی بود و شیخ ابن حجر و صوفی گفته که مناقعات
 معاویه با امیر از روی اجتهاد بوده و این قول را از معتقدات اهل سنت فرموده و آنچه شرح موقف گفته
 که بسیار از اصحاب ما بر آنند که آن مناقعات از روی اجتهاد نبوده مگر از اصحاب کدام گروه را داشته باشد
 اهل سنت بر خلاف آن حکم اند چنانکه گذشت و کتاب القوم مشهوره با الخطاء الاجتهادی که مخرج به
 الامام العزالي و القاضی ابوبکر و غیرها پس تفصیل در حق محاربان حضرت امیر جائز نباشد
 قال القاضی الشافعی مالک رضی الله عنهما من سب احد امين اصحاب النبي صلى الله تعالی
 علیه و سلم ابوبکر و عمر و عثمان او معاوية او عمرو بن العاص رضی الله عنهم فان قال كانوا على

تفسیر
 شرح
 در حدیث امام
 صاحب کتب امام
 در حدیث امام
 صاحب کتب امام
 در حدیث امام
 صاحب کتب امام
 در حدیث امام
 صاحب کتب امام

طیبه من الامام امیر
بیت شہادت کہ عبارت از امامان
حضرت امیر و امامان بر طاعت و نماز
علاوہ بر نماز و نماز
بجائزہ یعنی نماز
نعمان قول آنرا اشارہ
توسیعاً از امامان
الشان علیہم السلام
بود و در وقت آنرا
از امامان
کندند و در وقت آنرا
علیہم السلام
بیت شہادت کہ عبارت از امامان
حضرت امیر و امامان بر طاعت و نماز
علاوہ بر نماز و نماز
بجائزہ یعنی نماز
نعمان قول آنرا اشارہ
توسیعاً از امامان
الشان علیہم السلام
بود و در وقت آنرا
از امامان
کندند و در وقت آنرا
علیہم السلام

ضلال و کفر قتل وان سلفه بغیر هذا من مشائمه الناس لکل نکال شدیدا فلا یکن محاربا
علی کفره کما نعمت الغلابة من الرضنة ولا فمقة کما رعم البعض ونسبه مشایخه الواقف
الی کثیر من اصحابه کیف وقد کانت الصدیقة والطلحة والزیبر وکثیرین الا صحاب الکرام
منهم وقد قتل الطلحة والزیبر قتل الجمل قبل خروج معاویة مع ثلثة عشر الفامین القتلا
و تصلیلهم وتفتیقهم مما لا یجترء علیه المسلم الا ان یکنون فی قلبه رض و فی باطنه خبث
وانچه در عبارات بعضی از فقها لفظ جور در حق معاویہ رخ واقع شده است و گفته کان معاویة اما ماجرا
مرا و از جور عدم حقیقت خلافت او و زمان خلافت حضرت امیر خواهد بود و نه جوریکه مال شرفق و صلا
است تا با اقوال اهل سنت موافق باشد معدلک از باب استقامت از ایمان الفاظ مومنه خلافت
مقصود و اجتناب مینماید و زیاده بر خطا تجویز نمیکند کیف یکنون جارا و قد صحه انه کان اما معاد
فی حقوق الله سبحانه و فی حقوق المسلمین کما فی الصواعق و حضرت مولانا عبدالرحمن الجبامی
که خطا منکر گفته است نیز زیاده کرده است بر خطا هر چه زیادت کنند خطا است و آنچه بعد از آن گفته
است که اگر او مستحق لعنت است انحر نیز نامناسب گفته است چه جایز و بد است و چه محل شبهه
اگر این سخن در باب نیز میگفت گنجائش داشت اما در ماوه حضرت معاویة گفتن شاعت دار و در احادیث
نبوی بسنا و ثقات آمده که حضرت پیغمبر علی الصلوة و السلام در حق معاویة دعا کرده اند و فرموده اند
اللهم علیه الکتاب و الحساب و قد العذاب و جادیکر و عاف فرموده اند اللهم لجله هادیا
و مهديا و دعا را حضرت مقبول ظاهر این سخن از مولانا بسبیل سهو و نسیان سر بر زده باشد و ایضا
مولانا در همان آیات تصریح باسم نا کرده گفته است آن صحابی و دیگر این عبارت نیز از ناخوشی خبر
میدهد و ما بنا لا نؤخذ ناک لیسنا و لخطانا و آنچه از امام شعیبی در نوم معاویة نقل کرده اند و کوشش
او را از فسق هم بالا گذرانیده اند به ثبوت نه پیوسته است امام عظیم که از تلامذ او است بر تقدیر صدق
آن او حق بود و باین نقل و امام مالک که از تابعین است و معاصره او و اعلم علماء مدینه شام معاویة عمر بن العاص
نقل

در این خبر است که در وقت آنرا
علیہم السلام
بیت شہادت کہ عبارت از امامان
حضرت امیر و امامان بر طاعت و نماز
علاوہ بر نماز و نماز
بجائزہ یعنی نماز
نعمان قول آنرا اشارہ
توسیعاً از امامان
الشان علیہم السلام
بود و در وقت آنرا
از امامان
کندند و در وقت آنرا
علیہم السلام
بیت شہادت کہ عبارت از امامان
حضرت امیر و امامان بر طاعت و نماز
علاوہ بر نماز و نماز
بجائزہ یعنی نماز
نعمان قول آنرا اشارہ
توسیعاً از امامان
الشان علیہم السلام
بود و در وقت آنرا
از امامان
کندند و در وقت آنرا
علیہم السلام
بیت شہادت کہ عبارت از امامان
حضرت امیر و امامان بر طاعت و نماز
علاوہ بر نماز و نماز
بجائزہ یعنی نماز
نعمان قول آنرا اشارہ
توسیعاً از امامان
الشان علیہم السلام
بود و در وقت آنرا
از امامان
کندند و در وقت آنرا
علیہم السلام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام
على سيدنا محمد
والآله الطيبين
الطاهرين
السلامة
والسلامة
والسلامة

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
والآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا
في الأرضين والسموات
والذين هم أئمتنا
في كل زمان ومكان
والذين هم رؤسنا
على كل خلق وسائر
المخلوقات
والذين هم صلواتنا
على كل مسلم
ومسلمة
والذين هم صلواتنا
على كل مؤمن
ومؤمنة
والذين هم صلواتنا
على كل مؤمن
ومؤمنة
والذين هم صلواتنا
على كل مؤمن
ومؤمنة

مکتوب صد و پنجاه و چهارم

۶۶-

بلا محمد برکی صدوریات در جواب بعضی استوکه که پرسیده بود **اَسْمَلُ لِلَّهِ وَسَلَامًا عَلَىٰ اَجْمَعِ الْاَشْيَاءِ** که از حضرت
نوشته بودند که بعضی اکابر فرموده اند که آومی هر چند بفرمان صلح زمان کند تا نتیجه بدد اگر چه کارها
مشروع باشد اگر این سخن صحیح است امید از فرمان است در کل شروعات مخدوم سخن کا بر صحت است و شمارا
ازین حاصل کرده ما ذون ساخت اما بدانند که مراد از نتیجه نتیجه مستعد بهاست نه مطلقا نوشته بودند که در سال
تحریر یافته است که حضرت خواجه احرار قدس سرای فرموده اند که قرآن بحقیقت از مرتبه عین جمع است
یعنی از احدیت ذات تعالی و تقدس پس معنی آنچه در رساله مبدا معاد و تحریر یافته که حقیقت کعبه ربانی
تفوق حقیقت قرآنی است چه باشد مخدوم و ما از احدیت ذات احدیت مجرود نیست که هیچ صفتی و شانی
در اینجا ملحوظ نباشد چه حقیقت قرآن ناشی از صفت کلام است که یکی از صفات ثانیات و حقیقت
کعبه ناشی از مرتبه است که از کمونیات و صفات و شیونات برتر است پس تفوق آنرا گنجایش شد
نوشته بودند که در بعضی از تفاسیر نوشته اند که اگر کسی گوید که من کعبه را سجده میکنم کافی میشود چه سجده
بطرف کعبه بایده کعبه دورجا و غیر نوشته اند که در اول اسلام در سجده **اَلَا اَسْمَلُ لِلَّهِ** می گفتند معلول ضمایر
نفس ذات است تعالی و تقدس پس معنی آنچه در رساله مبدا معاد و تحریر یافته که صدوت کعبه همچنانکه مسجود صور است
حقیقت کعبه نیز مسجود حقائق است چه باشد مخدوم این از مسامحات عبارات است چنانچه میگویند آدم
سجود ملائکه است سجده مرفاق است جل سلطانة مخلوق و مصنوع لورا هر مخلوقیکه باشد **وَالسَّلَامُ**
عَلَيْكُمْ وَعَالِ اٰسْحٰبِ الْكُوفَةِ و احباب کوفه علی الخصوص ملا پانیده و شیخ حسن

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
والآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا
في الأرضين والسموات
والذين هم أئمتنا
في كل زمان ومكان
والذين هم رؤسنا
على كل خلق وسائر
المخلوقات
والذين هم صلواتنا
على كل مسلم
ومسلمة
والذين هم صلواتنا
على كل مؤمن
ومؤمنة
والذين هم صلواتنا
على كل مؤمن
ومؤمنة
والذين هم صلواتنا
على كل مؤمن
ومؤمنة

از حقیقت و علم تقدس و ابدیت
و کلام و صبر و کرم
التحقیقات ۴۹

مکتوب صد و پنجاه و پنجم

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
والآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا
في الأرضين والسموات
والذين هم أئمتنا
في كل زمان ومكان
والذين هم رؤسنا
على كل خلق وسائر
المخلوقات
والذين هم صلواتنا
على كل مسلم
ومسلمة
والذين هم صلواتنا
على كل مؤمن
ومؤمنة
والذين هم صلواتنا
على كل مؤمن
ومؤمنة

بلا محمد طاهر لاهوری صدوریات در تحریر این آیه است **رَفَعْنَا رُءُوسَنَا لِحَدِيثِ اَسْمَلُ لِلَّهِ** سلام

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
والآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائفنا
في الأرضين والسموات
والذين هم أئمتنا
في كل زمان ومكان
والذين هم رؤسنا
على كل خلق وسائر
المخلوقات
والذين هم صلواتنا
على كل مسلم
ومسلمة
والذين هم صلواتنا
على كل مؤمن
ومؤمنة
والذين هم صلواتنا
على كل مؤمن
ومؤمنة

مؤلفه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مؤلفه حضرت امام محمد باقر علیه السلام
مؤلفه حضرت امام زین العابدین علیه السلام
مؤلفه حضرت امام حسن علیه السلام
مؤلفه حضرت امام حسین علیه السلام
مؤلفه حضرت امام رضا علیه السلام
مؤلفه حضرت امام جواد علیه السلام
مؤلفه حضرت امام مهدی علیه السلام

که در نجات مینویسد که ولایت جمیع اولیا بعد از مردن سلب میشود مگر چهار کس با آنند که مراد از ولایت تصرفات و ظهور کرامات و شسته باشد اصل ولایت که عبارت از قرب الهی است جگه سلطانة و غیر مراد از سلب کثرت ظهور کرامات خواهد بود سلب اصل آن ظهور با آنکه این سخن کشفی است و در کشف مجال خطا بسیار است تا چه دیده باشد و چه فهمیده طلب ظهور بعضی از کرامات اولیا نموده بودند منتظر باشند **سَجَّلُ اللَّهُ لَعْدَ عَشْرٍ كَبِيرٍ** پرسیده بودند که در دنیا پوری مینویسد ان تَشَانِكُ هُوَ لَا يَبْرُكُ بِالْمَأْمُونِ چیست بهمهزه است یا بیا بهمهزه است و آنکه بیا نوشته قرار تے خواهد بود و غیر مشهوره نوشته بودند که بعضی عوام طلب مشغولی مینمایند اگر از تجارم اندر مانع است والا در پرده بنشینند و طریقه را اخذ نمایند پرسیده بودند که در هر ماهی از باب حدیث ایام شهری قرار داده اند و حدیثی را درین باب نقل میفرمایند چه باید کرد و والد نصیر قدس میفرمودند که شیخ عبدالقدوس شیخ رحمت الله که از اکابر محدثین بودند و در حرمین ایشان ملقب بشیخین بودند تقریبی به هندوستان آمده بودند میفرمودند که آن حدیث را که مانی شارح بخاری نقل کرده است اما ضعیف است حدیث صحیح درین باب **الْأَيَّامُ آيَاتُ اللَّهِ وَالْعِبَادُ عِبَادُ اللَّهِ** است و نیز میفرمودند که شیخ ایام بولات رحمت عالمیان **عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي الصَّلَاةِ وَالصَّلَاةُ نَائِلٌ كَثْرَةَ آيَاتِ مَخْسَاتِ نَسَبِ** به ائم ما تقدم بوده و کل فقیر نیز بر همین است پنج روزی را بر روز دیگر ترجیح نمیدهند تا آنکه ترجیح آنها از شرع معلوم نکند کما جمعة و رمضان و غیرهما نوشته بودند که معارفی که کحل با زیوت تعلق دار و در مکتوب خواهد بود شرف نیافتم کجا باشد که آن مکتوب درین ایام نوشته شده است نقل آن بشما رسیده مکتوب دور دراز است زیاده از یک جزو خواهد بود گفته ام که نقل آن را بشما فرستند والسلام

مؤلفه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مؤلفه حضرت امام محمد باقر علیه السلام
مؤلفه حضرت امام زین العابدین علیه السلام
مؤلفه حضرت امام حسن علیه السلام
مؤلفه حضرت امام حسین علیه السلام
مؤلفه حضرت امام رضا علیه السلام
مؤلفه حضرت امام جواد علیه السلام
مؤلفه حضرت امام مهدی علیه السلام

مکتوب دو صد پنجاه و هفتم (۲۵۷) ریت

بمیر محمد نعمان صدر رایت در بیان طریق بطریق اجمال بعد التحمیل و الصلوة و تبلیغ الدعوات میسازد که مکتوب شریفی بصحبت شیخ احمد فرعی ارسال شده بودند رسید فرحت فراوان رسانید طلب سالیان طریق

مؤلفه حضرت امام جعفر صادق علیه السلام
مؤلفه حضرت امام محمد باقر علیه السلام
مؤلفه حضرت امام زین العابدین علیه السلام
مؤلفه حضرت امام حسن علیه السلام
مؤلفه حضرت امام حسین علیه السلام
مؤلفه حضرت امام رضا علیه السلام
مؤلفه حضرت امام جواد علیه السلام
مؤلفه حضرت امام مهدی علیه السلام

نموده بودند مسودها افتاده است اگر توفیق یافت به بیاض رسانیده خواهد فرستاد و الحال چند فقره
 در بیان طریق بطریق اجمال مینویسد بگوشش هوش استماع فرمایند سیادت پناهاطریقی که ما اختیار کرده ایم
 ابتداء سیر آن از قلب است که از عالم امر است و از گذشت قلب سیر در مرتب روح است که فوق اوست و از
 گذشت روح این معامله با سیر است که فوق اوست و هكذا الحال فی تحقیق لا تخفی بعد اطنی منازل
 این لطائف پنجگانه و بعد از حصول علوم و معارف که تعلق به هر کدام اینها علاقه دارد و بعد
 از تحقیق احوال و موجب که بهر یکی از این پنجگانه جدا جدا مخصوص است سیر در اصول این پنجگانه است
 که در عالم کبیر است آنچه هر چه در عالم صغیر است اصل آن در عالم کبیر است مراد از عالم صغیر از آن است و از
 عالم کبیر عیسوی کائنات و شروع سیر در اصول این پنجگانه از عرش مجید است که اصل قلب انسان است
 و فوق آن اصل روح انسانی است و فوق فوق آن اصل سیر انسانی است و فوق اصل سیر خفی است
 و فوق اصل خفی اصل اخفی است و چون این پنجگانه عالم کبیر است تفصیل طے کند و بنقطه آخر آن برسد از
 امکان راتمام کرده باشد و قدم در منزل اول از منازل فنا نهاده بود و بعد از آن اگر ترقی واقع شود سیر
 در ظلال آسمان و صفات وحی بجای سلطان خواهد بود و این ظلال کالبزخ اندکین الوجوب و کلام مکان و
 اصول اند آن پنجگانه عالم کبیر و درین ظلال نیز بهمان ترتیب خواهد بود که در فروع آنها ذکر یافته است
 و اگر بفضل از وی بجای منازل متکثره این ظلال نیز طے کرده بنقطه آخر آن برسد شروع سیر در آسمان و صفات
 و وحی بجای سلطان خواهد بود و تجلیات آسمان و صفات روح خواهد نمود و ظهورات شیون اعتبارات جلوه خواهد
 فرمود این زمان معامله پنجگانه عالم امر راتمام کرده باشد حق اینها را ادا کرده بود و بعد از آن اگر بفضل خداوندی
 بجایگاه اذان مقام نیز ترقی واقع شود معامله باطنیان نفس خواهد افتاد و حصول مقام رضا که نهایت مقامات
 سلوک است میسر خواهد شد درین مطن شرح صدر حاصل میگردد و بشرف اسلام حقیقی مشرف می شود و کمالاتیکه
 درین مطن حاصل میشود و جنب این کمالات کمالاتیکه بعالم امر تعلق بوده است حکم قطره دارد و جنب دریا و محیط
 این همه کمالات که ذکر یافته است تعلق باسم الظاهر دارد و کمالاتیکه تعلق باسم الباطن دارد و دیگر است که

عنه قال الله تعالى اكله طلاق و الامر
 له تیزین مقام
 بانه منسوب یافته
 اند که آن مقامات بسیار
 است در عین است
 و از آن همه جدا است
 و نصف سائل است
 امکان سیر ذاتی است
 سیر در آن عبادت است
 عین انوار است
 چون این فروع پنجگانه
 مختلفه در نصف عالم
 آن سیر و کلمات است
 و آن مشابهت از آن
 کلمات است
 و تجلیات است در این
 و سائر نیز بهمان ترتیب
 نقشه ای بود عالمی
 در سیر است
 طے سیر و کلمات
 و صفات و وحی باطنیان
 و کلمات و صفات باطنیان
 و کلمات است
 مطن بطنیان نفس در صدر و رضا و اسلام حقیقی

بعض امور مشروط بر اثبات وجود استقلال عقل کافی نیست از آنجا که در علم خداوند و در علم انبیا و اولاد کرامه که در علم خداوند است

المنتخب

مکتوب صدی پنجاه و نهم

در جواب سئوالی که در مکتوب صد و پنجاه و هشتم

بخدمت مزاولی خواجہ محمد سعید کہ جامع علوم عقلیہ و نقلیہ اند و صاحب بیت علیہ صدور یافته در بیان قوائد
 ایزالہ عقل و عدم استقلال عقل و معرفت واجب الوجود تعالی و تقدس و حکم خاص کہ در ماوہ شامی حسیل
 و مشرکان زبان فشرہ رسل و اطفال مشرکان و از حرب بیان فرمودہ اند و در بیان تحقیق بعثت انبیا و
 زمین ہند از اہل بیت در ائمہ سابقہ و آئینہ الیہ اکمل اللہ انہ ہذا و ما کنا لنہتدیک لو کنا
 ان ہذا ان اللہ لقد جلت رسلک یتابا بحق شکر نعمت ایزالہ عقل علیہم الصلوٰۃ والسلام
 بکہ از زبان بجا آورده شود و بکہام دل اعتقاد و شمع آن نموده آید و جرح کو کہ با اعمال ستم مکافات این نعمت
 عظمی نماید اگر وجود شریف این بزرگواران نمی بود ما فاجر فہمان را بوجود صانع تعالی و وصیت او جل سلطان
 کہ در اسرار نمودند و فلاسفہ یونان با وجود زہر کہ با وجود صانع جلشستند گشتند و وجود کائنات را بدو
 منتسب ساختند و چون روز بروز انوار دعوت انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام طلوع گشت متاخران
 فلاسفہ بیکت آن انوار زدند بہر قدماء خود نموده بوجود صانع جلشستند و اثبات وحدت
 او تعالی نمودند پس عقول ما بے تائید انوار نبوت ازین کار معزول است و افہام ما بے توسط وجود
 انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام و الحیات ازین معاملہ دور فیما لیت شعری ما ذال ان اصحابنا المائت بدتھن
 استقلال عقل و بعضی الامور کاتبات وجود الصانع تعالی و وجد تہ سبحانہ فکفوا الشا
 للجبیل العابد للصنم بہما و ان لم یبلغہ دعویۃ الرسل و حکموا بتزویک النظر فیہما بکفر و خلود
 فی النار و نحن لانفہم الحکم بالکفر و الخلود فی النار الا بعد البلاغ البین و الحجۃ البالغۃ
 المتوطۃ بایزالہ عقل لعم العقل حجۃ من حجج اللہ تعالی لکنہ لیس حجۃ بالغة و الحجیۃ
 لیترتب علیہ شد العذاب سوال اگر شامی حسیل کہ عاید صنم است و روزی مخلد نباشد در پشت جمع
 بود و این جائز نیست زیرا کہ عقول بہت بشرکان حرام است و ماواکے ایشان روزی است بحال

بعض امور مشروط بر اثبات وجود استقلال عقل کافی نیست از آنجا که در علم خداوند و در علم انبیا و اولاد کرامه که در علم خداوند است

در جواب سئوالی که در مکتوب صد و پنجاه و هشتم

فلاسفہ یونان با وجود زہر کہ با وجود صانع جلشستند گشتند و وجود کائنات را بدو منتسب ساختند

۷۱

عقول ما بے تائید انوار نبوت ازین کار معزول است

اللَّهُ تَعَالَى حَاكِمًا عَنِ عِلْمِهِ عَلِيمًا وَعَلَيْهِ سَبَّحَ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ
 الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَوَأَسْطُ مِيَانِ جَنَّتٍ وَنَارِ ثَابِتٌ شَدِيدٌ هَسْتِ اَصْحَابِ اَعْرَافٍ بَعْدَ اَرْبَعِينَ رَوْسِ
 خواجه بند رفت پس خلوه و حیرت است یا در نار این سوال بسیار تصعب است آن فرزند ی ازندی
 میداند که تا مدت تها برین فقیر تکرار این سوال میکرد و جواب شافی نمی یافت و آنچه صاحب فتوحات
 کتبه در حل این سوال گفته است و بعثت پیغمبر در روز قیامت از برای دعوت این قوم ثابت کرده
 و باندازه انکار و قبول ایشان آن دعوت را حکم بدوزخ و بهشت نموده نزد این فقیر مستحسن نیست چه
 آخرت و ارجح است نه و در تکلیف تا بعثت پیغمبر نموده آید بعد از مدت مدید عنایت خدای جل جلاله
 زین معنی فرمود و حل این معما را نمود و منکشف ساخت که این جماعت نه در بهشت مخد خواهند بود و نه در
 دوزخ بلکه بعد از بعثت و احیای اخروی ایشان را در مقام حساب است تا باندازه جزیره معاتب و معذب
 توامند ساخت و استیفاء حقوق نموده در رنگ حیوانات غیر مکلف ایشان نیز معدوم مطلق
 و لاشع محض خواهند فرمود پس خلوه و کرا بود و مخلد کدام باشد این معرفت غیبیه را چون در محضر انبیا و کرام علیهم
 الصلوات و التسلیمات عرض نموده شد همه تصدیق آن فرمودند و مقبول داشتند و اعلم بحمد الله سبحان
 برین فقیر بسیار گران می آید که حکم کنند با که حضرت حق سبحانه و تعالی با کمال افضت و رحمت خود بنده را
 بجز عقل که مجال خطا و غلط در و بسیار است بے آنکه ابلاغ مبین متوسط انبیا علیهم الصلوات
 و الخیرات فرماید در آتش محسوسه دار و دوزخ عذاب ابدی گرفتار سازد چنانچه گران است حکم کردن او را
 با وجود شرک بخلوه و جنت بجا بکنز من مذکب اکثری لعدم القول بالکاسطه بین الجنة والنار
 فالحق ما الهنت به من اعدایه بعد استیفاء محاسبتی بقیام الحشر كما مر و همین حکم است نزد
 فقیر در اطفال مشرکان در الحرب چه دخول بهشت منوط بایمان است باصالت یا تبعیت اگر چه
 تبعیت در اسلام باشد چنانچه در اطفال اهل فتنه راست و ایمان در حق اینها مطلق مفقود است پس
 دخول بهشت اینها را متصور نباشد و دخول دوزخ و خلوه دوران مربوط بشرک است بعد ثبوت تکلیف و آن

این سوال بسیار تصعب است و در جواب آن باید به حکم خداوند متعالی رجوع کرد و در این معنی فرموده است که هر کس که با خداوند شریک کند خداوند او را در بهشت و جنت قرار نمیدهد و او را در آتش محسوسه قرار میدهد و در این معنی فرموده است که هر کس که با خداوند شریک کند خداوند او را در بهشت و جنت قرار نمیدهد و او را در آتش محسوسه قرار میدهد

عنه قولی دیگر که ملاحظه فرمایید و شعره در غیر هم است

نیز و حق اینها منقود است فمکلمهم حکم الیہا یعنی من الاعلام بعد البعث والشوق للحساب استیفاء
 الخوف و ہین حکم است و دشمنان زمان فترتہ رسول کہ دعوت پیغمبرے بایشان سیدہ است اسے فرزند
 این فقیر چہرہ ملاحظہ مینماید و نظر را سیر سیدہ ہر پنج جانمیسا بد کہ دعوت پیغمبر صلی علیہ الہ الصلوٰۃ والسلام
 بانجا رسیدہ است بلکہ محسوس میگردد کہ در رنگ آفتاب ہمہ جا نور دعوت او علی علیہ الصلوٰۃ والسلام
 رسیدہ است حتی کہ در یاجوج و ماجوج نیز کہ سد حال دارند و در اہم سابقہ کہ ملاحظہ میکنم تقویے میاید کہ در آنجا
 بعثت پیغمبرے نشدہ باشد حتی کہ در زمین ہند کہ دور ازین معاملہ مینماید نیز میاید کہ از اہل ہند پیغمبران
 بعثت شدہ اند و دعوت بصلوات جلا فرمودہ اند و در بعضی از بلاد ہند محسوس میگردد کہ انوار انبیا
 علیہم الصلوٰۃ والسلام و ظلمات شرک در رنگ مشعلها فروختہ اند و اگر خواہد تعین آن بلاد و چند
 نماید وی بیند کہ پیغمبرے است کہ بیچکس اورا نگرویدہ است و دعوت اورا قبول نہ کردہ و پیغمبریت و جبر کہ
 یکس بکس ایمان آوردہ او دیگریت کہ دو کس بکس گرویدہ اند و بعضی را کس ایمان آوردہ اند زیار
 از کس در نظر نیامدہ کہ در ہند پیغمبرے ایمان آوردہ باشد تا چہا کس امت یک پیغمبر بوند و آنچه رؤسا
 کفر ہند از وجود واجب تعالی و از صفات او سبحانہ و از تمزیہات و تقدیسات او تعالی نوشتہ اند
 بر مقصود از انوار شکوۃ نبوت چہ در ہر یک حضرتے در اہم سابقہ نبی از انبیا گذشتہ است و از وجود
 واجب تعالی و از صفات ثبوتیہ او بجلشائے از تمزیہات و تقدیسات او سبحانہ و تعالی خبر کردہ و اگر
 نہ وجود شریف این بزرگواران بودے عقل لنگ و کور این بید و لسان کہ ملوث بظلمات کفر و معاصی
 است کہ باہن دولت مہتد شدے عقول ناقصہ این بید و لسان فی حد ذاتہا بالوہیت خود حاکم اند
 و غیر از خود ہا الہیاتیات نمیکند چنانکہ فرعون مصر گفتہ ما علمت لکم من الہ غیرے و نیز گفتہ لئن
 اتخذت الہا غیری لاجعلتک من المعجنین و چون از اخبار انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام معلوم
 کردند کہ عالم را صانع است واجب الوجود تعالی و تقدس بعضی ازین بے دولتان بر قبح او عار خود
 اطلاع یافتہ بتقلید و تشریحات صانع نمودہ اند و او را در خود حال و ساری دانستہ اند و باہن جلیہ مردم

در صورت حضرت علی الصلوٰۃ والسلام در رنگ آفتاب ہر جا است
 بلکہ بین این مدگرہ
 در آنجا رسیدہ است
 جہت قال از حضرتان
 لاجوج و ماجوج منظر
 فی اللہ من الخصال
 السابقہ من الخصال
 بنام ۱۲
 ملک نذر را باہن نیست
 و کلمہ جنات میں لایزچہ
 بزرگان کفار ہند
 کلمات امام از انوار
 علیہ من قال جنون
 بابہا الکر و ما علمت
 گفت فرعون چہ کرد
 ننگان از دستہ ام
 شایع ہوا پیغمبر حق
 است ہر وقت قصص یادہ
 من فلان ۱۲
 علیہ من قال فرعون
 بوی از انوار کہ
 سبکو بچہ بن
 ترا از زمانیان حق
 در کد شعرا بارہ قال
 الذین ۱۲
 لخصیہ اللہ تعالی

دعوت عالمی ۱۱
 در ہند ہند و ہند
 در ہند ہند و ہند
 در ہند ہند و ہند

را پیش خود خوانده اند تعالی الله اعلم الذالمون علما کبارا اینجا کوته اندیشی سوال نکند که اگر
 در زمین هند انبیا مبعوث می شدند هر آینه خبر بعثت ایشان نیز بجا می رسید بلکه آن خبر از جهت توفیق
 و داعی بتواتر منقول میگشت و لکن قلیس زیرا که گویم که دعوت این پیغمبران مبعوث عام نبود بلکه
 دعوت بعضی مخصوص بیک قوم بوده و بعضی را دعوت مخصوص به یک قریه و یا بیک بلده بود و
 بود که حضرت حق سبحانه و تعالی در قومه یا در قریه شخصی را باین دولت مشرف ساخته باشد و آن
 شخص آن قوم یا اهل آن قریه را دعوت بعرفت صلح جل شانزه کرده باشد و منع از عبادت غیر او
 نموده و آن قوم یا اهل آن قریه انکار کرده باشند و تفسیل تفهیم او نموده و چون انکار و تکذیب ایشان
 به نهایت رسیده باشد نصرت حق جل و علا آمده ایشان را هلاک کرده باشد و همچنین بعد از مدتی پیغمبر
 دیگر به قومه یا به قریه مبعوث شده باشد و عامل مأموم کما عامل الاول بقومیه و فعل بهم مافعل
 یا ایا یلهم و هکذا الی ماشاء الله تعالی و آثار بلاکت قره و بلا دور زمین هند بسیار است و این قوم
 هر چند ملک شدند اما آن کلمه دعوت در میان آقران آنها باقی مانده و جعلها کلمه باقیه فی عقبهم
 لعلهم یرجعون خبر نبوت انبیا مبعوثه و قتی باشد که جمع کثیر ایشان گرویده باشند و قوتی پیدا کرده
 یک کس آمد و چند روز دعوت کرد و گذشت و هیچکس او را قبول نکرده و دیگری آمد و همین کار را کرد و یک
 کس اورا گرویده و دیگری را دوس یا سه کس گرویدند خبر از کجا شنیده شود و کفار همه در مقام انکار بودند و مخالف
 دین ابا و خورار و میکروند ناقل که بود و نقل ج که کند و کلمات رسالت و نبوت و پیغمبری از لغات عرب
 و فارس آمده بواسطه اتحاد دعوت پیغمبر علیه و صلا له و علی جمیع الانبیاء الصلوات و التسلیمات
 و این الفاظ در لغت هند منبوره تا انبیا مبعوثه هند را نبی یا رسول یا پیغمبر گویند و باین آسامی ایشان را
 یا کنند و انضا و رچوب آن سول بطریق معارضه گویم که اگر انبیا و رسالت مبعوث نشده باشند و هم زبان
 ایشان بایشان دعوت نکرده باشند هر آینه حکم انبیا حکم سابق جبل بود و با وجود عمر و دعوت الوهیت
 بدون خرد و آینه و عذاب مملد ایشان را شو و هندا ایتنا کای نصیبه العقل السلیه ولا یتساعدا الکشف

این نشان احوال
 ان توت فیا کما سالد و کما
 بنیوی ز دعوت نبوت
 مانع عین
 نکره و کما سالد و کما
 بنیان
 بنیان
 ان توت فیا کما سالد و کما
 بنیان

صلوات
 اصطلاح الفاظ
 الی علی خلافت
 عظمی که کلمه
 سکوت و در صورت دعوت
 بی بی
 در صورت دعوت
 این نشان

الصَّحِيحُ فَإِنَّا نَشَاهِدُ بَعْضَ مَرَدِّ تَهْمِهِمْ فِي وَسْطِ الْحَجِيمِ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ أَعْلَمُ بِحَقِيقَةِ الْحَالِ

۷۷ - مکتوب ولایت و مفاد و ششم

بلا عبد الکریم نامی صدور یافت در بیان آنکه بر هر کس بعد از تصحیح عقائد و عمل بمقتضای شریعت
 سلامت و اشن قلب لازم است از یادون حق جل و جلا که نسیان ماسواست و مداحی طریقی
 اعلیٰ نقشبندیه و در تحریر این باب یاد و اعانه مؤلفه ^{انزال این} و مایه اذ لک الحمد لله و سلامه
 علی عباده الذین اصطفی المکتوب مغرب انوی رسید موجب فرحت گشت نصیحتی که بیاران کرده
 میشود است که بعد از تصحیح عقائد بروفق کتب کلامیه اهل سنت و جماعت شکر الله تعالی
 میکنند و بعد از اتمیان احکام فقهیه از فرض و واجب و سنت و مستحب و حلال و حرام و مکروه و مستحب
 استیلا و استیلاء سلامت و اشن قلب است از گرفتاری مادون حق سبحانه و تعالی و سلامتی قلب و قوت
 میسر شود که در قلب ماسوا حق جل و جلا مخطور نشود و فرضا اگر هزار سال حیات وفا کند غیر حق سبحانه
 و در اول ظهور کند نه بان معنی که اشیا در خاطر گذرند و آنها را غیر حق نداند جل شکطانه زیرا که این معنی
 و با ابتدا و طریقان توحید را نیز میسر است بلکه بان معنی که اشیا اصلا در اول ظهور نکند و این عدم خلوص
 مبتنی بر بیان قلب است مادون حق را سبحانه بر پنج که اگر تکلف اشیا را بیاورد او بدیند یاد
 نکند این دولت معبر بفناء قلب است و قدم اولست درین راه و سایر کمالات ولایت متفرع
 برین دولت اند که هیچ کس تا نماند و او فنا نیست ره در بارگاه کبریا به واقف طریق لا بر
 وصول باین دولت عظمی طریقیه اعلیٰ نقشبندیه است قدس الله تعالی اسرار کرم چه این بزرگواران
 ابتدا بر سیر از عالم امر نموده اند و از طلب بقلب قلب راه بسته ایشان را بجای ریاضات و مجاهدات
 دیگران التزام سنت است و اجتناب از بدعت حضرت خواجه نقشبند قدس سره فرموده اند

له منسیب تفصیل بین
مدامت و در بیان لغف
تعلیم است سنت
نشدن نقشبندیه

کتابنامه برانی

Marfat.com

وَاللَّهُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ بِجَلاب ویدہ ہووند کہ میفرمایند تو از مجتہدان علم کلامی و این واقعه را
 بحضرت خواہم خود گذرانیدہ بودند از ان روز حضرت ایشان را در ہر سئلہ از سائل کلامیہ را این ہر سئلہ
 علیحدہ است و علم جدا لیکن در اکثر مسائل موافقت بشایخ ماتریدیہ دارند ہا بیان رد و فلاسفہ دوم
 و کومہش ایشان در رد و فلاسفہ و زنا و قہ کہ مراد صوفیہ را نامہ میدہ بصدمات رفته اند و در بیان بعضی
 از احکام فقہیہ کہ بصلو و تعقیق اند و در بیان کلمات طریقیہ علیہ نقیث بندیدہ و التزام ایشان متابعت
 است را و در بیان منع استماع غناء و منع از حضور مجلس نقاصان و طایب ان لک ^{بسم اللہ الرحمن الرحیم}
 سَبَّ يَتَرَوْنَ نَعْبَتِي بِالْخَيْرِ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلَاةِ وَتَبْلِيغِ الدَّعْوَاتِ بِجَنَابِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ
 کرام معنا بد کہ ان فقیر از سر تا قدم عرق احسانہائے والد بزرگوار شماست درین طریق سبق الف
 بے راز ایشان گرفته است و در حقی حروف این را از ایشان آموختہ و دولت اندراج انہا
 فی البدایت بہرکت صحبت ایشان حاصل کردہ و سعادت سفردرون را بصدقہ خدمت ایشان
 یافتہ توجہ شریف ایشان در دو نیم ماہ این ناقابل را بہ نسبت نقشبندیہ رسانیدہ و حضور خاص این
 اکابر را عطا فرمودہ و درین مدت تقلید آنچه از تجلیات و ظہورات و الوار و الوان و بے رنگیہا
 و بے کیفیہا کہ لطیف ایشان روداودہ چہ شرح و چہ بیان تفصیل آن نماید ہمین توجہ شریف شان کم
 و قیہ ماند و باشد در معارف توحید و اتحاد و قرب و معیت و احاطہ و سراین کہ برین فقیر نکشاند و در حقیقت
 ان اطلاع ندادند شہود و وحدت در کثرت و مشاہدہ کثرت در وحدت از مقدمات و مبادی این معارف
 است باجملہ سخا کہ نسبت نقشبندیہ است و حضور خاص این اکابر نامہ این معارف بر زبان آوردن
 و نشان این شہود و مشاہدہ را بیان نمودن از کونہ نظر ثنی است کارخانہ این اکابر بلند است
 بہر نزرائے و قاصد نسبت نذر و ہر گاہ این طور دولتی رفیع القدر از حضرت ایشان باین فقیر
 رسیدہ باشد اگر در مدت عمر خود را اپانمال اقدام خدمت معنیہ علیہ شما کردہ باشد بیچ نہ کردہ باشد
 از تقصیرات خود چہ عرض نماید و ایش شرمندگی ہائے خود چہ از ظہار نماید آما معارف آگاہ خواہد

در بعضی از اشعار و اشعار در اندرون بعضی از اشعار و اشعار

کتابیات امرانی

تعمیرت مدنی
 بجا بقایب
 خدمت از
 حکم قلم ما سبک
 مید
 لعل و لاله
 تھانے

مسلم الدین احمد را حضرت خواجہ محمد باقی اہل حق سے ۱۰
ابو اسلمیہ از اہل حق
مسلم الدین احمد را حضرت خواجہ محمد باقی اہل حق سے ۱۰
ابو اسلمیہ از اہل حق
مسلم الدین احمد را حضرت خواجہ محمد باقی اہل حق سے ۱۰
ابو اسلمیہ از اہل حق

صہ میں پھر پڑھو گوار خود حضرت خواجہ محمد باقی اہل حق سے ۱۰

حسام الدین احمد را حضرت حق سبحانہ از اجزا و خیر و او کہ مؤمنیہ ما مقصران را بر خود التزم نموده کہ کلمت
را در خدمت خد مہ عتبہ علیہ لب سے اندو ما دور افتادگان را فارغ ساختہ کہ بر تن من زبان شود
ہر محوے ہر یک شکر و سے از ہزار تو نام کروہ سے مرتبہ فقیر بدولت عتبہ بوسی حضرت ایشان شرف
گشت مرتبہ خیب فقیر را فرمودند کہ ضعف بدن بر من غالب آمدہ است امید حیات کم ماندہ اند
احوال طفلان خسرو خواہی بود و در حضور خود شمار اطلبیدند و شہاد و حجو مرخصیات بود و بفقیر امر کردند کہ با ایشان
توجہ مکن با امر ایشان و در حضور ایشان بشما توجہ کردہ بچہ کہ نظام اثر آن توجہ نیز ظاہر شدہ بعد از ان
فرمودند کہ حضرات و الدات ایشان را نیز غائبانہ توجہ مکن حسب الامر غائبانہ توجہ نمودہ آمد امید
کہ ببرکت حضور ایشان آن توجہ شمرنت سلج باشد تصور نکنند کہ از امر واجب الامتثال و وصیت لازمہ
ایشان ڈھولے واقع شدہ است یا نفاقے زوہ باشد کلا بل انتظار اشارت وار و منتظر انون
است احوال چند فقرہ بطریق نصیحت نوشتہ سے آید گوش ہوش استماع خواہند فرمودہ اسعدکم
اللہ سبحانہ فرض سختین بر عقلا تصحیح عقائد است بموجب آرائے صائبہ اہل سنت و جماعت
شکر اللہ تعالیٰ سعیم ہم کہ فرقہ ناجیہ اند بعضے از مسائل اعتقاد کیہ در انجا نوع خفا بودہ بیان آن
سینما یاد دانت کہ اللہ تعالیٰ بذات مقدس خود موجود است و اشیا با سجا و او تعالیٰ موجود
اند و او تعالیٰ یگانہ است ہم در ذات ہم در صفات ہم در افعال ہم یکس اور ہیج امرے با او
تعالیٰ فی الحقیقت شریکتے نیست چه وجود چه غیر آن مشارکت نہی و مناسبت لفظی از بحث
خارج است صفات و افعال او تعالیٰ در رنگ ذات او سبحانہ ہے چون وہ چگونه اند و بصفا
و افعال ممکنات ہیج مناسبت ندارند مثلاً صنفہ العلم مر اور اسبحنا صفتے است قدم و بسطے است
حقیقی کہ ہرگز تعدد و کثرت بان راہ نیافتہ است اگر چه باعتبار تعدد و تعلقات باشد زیرا کہ آنجا یک
امکانے است بسطکہ معلومات ازل و ابد بہان انکشاف منکشف میگردد جمیع اشارات احوال
متناسبت و متضادہ ایشان کلیہ و جزئیہ با اوقات مخصوصہ ہر کدام در آن واحد بسط و انستہ است

صہ میں پھر پڑھو گوار خود حضرت خواجہ محمد باقی اہل حق سے ۱۰
ابو اسلمیہ از اہل حق
مسلم الدین احمد را حضرت خواجہ محمد باقی اہل حق سے ۱۰
ابو اسلمیہ از اہل حق
مسلم الدین احمد را حضرت خواجہ محمد باقی اہل حق سے ۱۰
ابو اسلمیہ از اہل حق

صہ میں پھر پڑھو گوار خود حضرت خواجہ محمد باقی اہل حق سے ۱۰

اللہ تعالیٰ سبحانہ
اللہ تعالیٰ سبحانہ
اللہ تعالیٰ سبحانہ
اللہ تعالیٰ سبحانہ
اللہ تعالیٰ سبحانہ

منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان

منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان

منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان

منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان
منه من العلم والبرهان

نیشو و گمانت الفلاسفة زیرا که تخیل و تقدیر متصور باشد که یکی را بعد از دیگری دانسته
باشد چون همه ادیان واحد بدانند گنجایش تخیل و حدوث نبود پس حاجت نباشد باثبات تعلقات متعده
مرا و اما تخیل و حدوث راجع بان تعلقات بود نه بصفت علم مکافئه بعضی لشکریان لدفع شبهه
الفلاسفة آری که التعداد و تعلقات در جانب معلومات اثبات کنیم گنجایش دارد همچنین یک کلام
بسیط است که از اول تا آخر همان یک کلام گوید است اگر امر است از همانا ناشی است و اگر
نهی است هم از آنجا اگر اعلام است هم از آنجا خود است و اگر استعمال است هم از آنجا اگر تخیل
است هم از آنجا استقفا و است اگر تخیل است هم از آنجا جمیع کتب منزله و صحف منزه و تفسیر
از ان کلام بسیط اگر تورات است از آنجا تفسیر یافته است اگر کتب مجمل است هم از آنجا صوت فعلی
گرفته و اگر زبور است هم از آنجا مسطور گشته و اگر قرآن است هم از آنجا منزل فرموده
و الله کلام حق که علی اسحق کیفیت پس و پس و نزول مختلف اما آمده و همچنین یک فعل
که مضبوطات اولین آخرین بهمان یک فعل بوجود آید کریمه و ما امرنا الا ولحکما کلنجه
بالبصر و غیرت ازین اگر انجیا است و اگر امانت مربوط بان فعل است و اگر ایلام گو اگر انعم
منوط هم بان فعل همچنین اگر ایجاد است و اگر اعدام ناشی از ان فعل است پس در فعل حق بیجا
نیز تعداد تعلقات ثابت بود بلکه یک تعلق مخلوقات اولین و آخرین باوقات مخصوصه وجود
تو و بوجود آید این تعلق نیز در رنگ فعل او تعالی همچون و بیچ گفته است زیرا که چون را
به بیچون راه نیست که انجیل عطا یا الملك الامتانا و اشعری چون از حقیقت فعل حق جل
سلطانه اطلاع نیافته مگرم را حادث گفت و اتصال او سبحانه را حادث دانست
که اینها آثار فعل ازلی حق اند سبحانه نه افعال او تعالی و درین قبیل است آنچه بعضی از صوفیه تعالی افعال
اثبات نموده اند دوران موطن در مراتب افعال ممکنات جز فعل احد جل سلطانه ندیده اند
تجلی فی الحقیقت تجلی اما فعل حق است سبحانه نه تجلی فعل او تعالی زیرا که فعل او را تعالی که چون

منه من العلم والبرهان

منه من العلم والبرهان

Marfat.com

صلوات و صفات او متعالی است
فصل اول در بیان صفات او
فصل دوم در بیان صفات او
فصل سوم در بیان صفات او
فصل چهارم در بیان صفات او
فصل پنجم در بیان صفات او
فصل ششم در بیان صفات او
فصل هفتم در بیان صفات او
فصل هشتم در بیان صفات او
فصل نهم در بیان صفات او
فصل دهم در بیان صفات او
فصل یازدهم در بیان صفات او
فصل بیستم در بیان صفات او

عبارت آنست که حق مطلق است و موجود حق است بی‌شک و تغییر و تبدل
اینها صفات و افعال او تعالی را است که تغییر پذیرد و کافی افعال
بحدوث الگوها و آنچه صوفیه وجودیه منزلات خمس اثبات نموده اند از قبیل تغییر و تبدل
در مرتبه و وجوب که آن کفر و ضلالت است بلکه این منزلات در مراتب ظهورات کمال او تعالی
اعتبار کرده اند بلی که تغییر و تبدل در ذات و صفات و افعال او تعالی راه یابد و او تعالی
حق مطلق است هم در ذات و هم در صفات و هم در افعال و در هیچ امری چیزی محتاج نبود و در هیچ
وجودی محتاج نیست در ظهور نیز محتاج نه و آنچه از عبارات بعضی صوفیه مفهوم میشود که او تعالی در ظهور
کمالات اسمائی و صفاتی با محتاج است این سخن برین فقیر بسیار گران است میداند که مقصود از
افزایش ایشان حصول کمال است مرا ایشان را نه کمالی که مانده بجانب قدس او باشد تعالی
و تقدس کریمه و ما خلقت لجن و کلا لیسر الی عبدون ای لیسر فوجان مؤید این معنی است
پس مقصود از خلقت جن و انس حصول معرفت ایشان بود که کمال ایشان است نه امریکه علم
بجانب حق بود بی‌شک و آنچه در حدیث قدسی واقع شده است خلقت الخلق لا یعرف من اوزار
نیر معرفت ایشان است نه آنکه من معروف شوم و بواسطه معرفت ایشان کمال حاصل نیامد
تعالی الله معن ذلک علوا کبیرا و او تعالی از جمیع صفات نقص و کمالات حدوت نزهت و متعالی
است جسم و جسمانی نیست در مکانی و زمانی نه و صفات کمال او را ثابت است از جمله است
کمال درو موجود اند بوجود زاید بر وجود ذات علی و تقدس و آن صفات حیات و علم و قدرت
و اراده و شمع و بصیر و کلام و کون است این صفات در خارج موجود اند نه آنکه در علم موجودند بوجود
اند وجود ذات و در خارج نفس است تعالی و تقدس چنانچه بعضی از صوفیه جویدگمان برده اند و گفته اند
از روی عقل غیبی از صفات بلوات توارس که شخص به نفس حکمکن می
نفسی صفات است چه لغاه صفات محسوسه و فلاسفه نیز تقایر علمی و اشخاص خارجی گفته اند و این تقایر

فصل اول در بیان صفات او
فصل دوم در بیان صفات او
فصل سوم در بیان صفات او
فصل چهارم در بیان صفات او
فصل پنجم در بیان صفات او
فصل ششم در بیان صفات او
فصل هفتم در بیان صفات او
فصل هشتم در بیان صفات او
فصل نهم در بیان صفات او
فصل دهم در بیان صفات او
فصل یازدهم در بیان صفات او
فصل بیستم در بیان صفات او
فصل بیست و یکم در بیان صفات او
فصل بیست و دوم در بیان صفات او
فصل بیست و سوم در بیان صفات او
فصل بیست و چهارم در بیان صفات او
فصل بیست و پنجم در بیان صفات او
فصل بیست و ششم در بیان صفات او
فصل بیست و هفتم در بیان صفات او
فصل بیست و هشتم در بیان صفات او
فصل بیست و نهم در بیان صفات او
فصل بیست و دهم در بیان صفات او
فصل بیست و یازدهم در بیان صفات او
فصل بیست و بیستم در بیان صفات او

یعنی از این سخن که صفات از روی سوره و تفسیر تقایر علمی قابل اندازند و تقوی را انجام می‌دهند

فصل اول در بیان صفات او
فصل دوم در بیان صفات او
فصل سوم در بیان صفات او
فصل چهارم در بیان صفات او
فصل پنجم در بیان صفات او
فصل ششم در بیان صفات او
فصل هفتم در بیان صفات او
فصل هشتم در بیان صفات او
فصل نهم در بیان صفات او
فصل دهم در بیان صفات او
فصل یازدهم در بیان صفات او
فصل بیستم در بیان صفات او
فصل بیست و یکم در بیان صفات او
فصل بیست و دوم در بیان صفات او
فصل بیست و سوم در بیان صفات او
فصل بیست و چهارم در بیان صفات او
فصل بیست و پنجم در بیان صفات او
فصل بیست و ششم در بیان صفات او
فصل بیست و هفتم در بیان صفات او
فصل بیست و نهم در بیان صفات او
فصل بیست و دهم در بیان صفات او
فصل بیست و یازدهم در بیان صفات او
فصل بیست و بیستم در بیان صفات او

علمی انکار نموده اند و گفته اند که مفهوم علم علمین مفهوم ذات است تعالی و تقدس یا علمین مفهوم قدرت
 و ارادت است عینیت باعتبار وجود خارجی گفته اند پس تا تغییر وجود خارجی اعتبار نکنند از نفاة
 صفات خارج نشوند و التعمیر اعتباری که لا یجذب بهم کفعا کما عرفت و او تعالی قدیم و ازلی است
 و غیره و از قدیم و از لیت ثابت بود جمیع ملین برین حکم اجمال فرموده اند و هر کسیکه تقدیم و از لیت غیر
 حق جل و علا قائل گشته است تکفیر و نموده اند امام عزالی ازین راه تکفیر این شیئا و کلامی
 و غیر ایشان نموده است که قائل بقدم عقول و نفوس اند و بقدم هیولی و صورت کمان برده اند
 و سموات را با آنچه در ایشان است قدیم دانسته اند و حضرت خواصه ماقدسیه میفرمودند که شیخ
 محی الدین بن العربی بقدم ارواح کمال قائل است این سخن از ظاهر مضمروف باید داشت و محمول بر
 تاویل باید ساخت تا با جمیع اهل علم مخالف نشود و او تعالی قادر مختار است از شایسته ایجاب و منطه
 اضطرار منزه و مبر است فلا سفة فی شرد کمال را در ایجاب دانسته نفی امتیاز از واجب تعالی
 نموده اثبات ایجاب نموده اند این بخیر دان واجب را تعالی و تقدس معطل و بیکار داشته اند
 و جزیک مضموع که آن هم با ایجاب است از خالق سموت و ارض صادرند است و وجود حوادث را
 بعقل فعال داده که وجود آن جزو توهم ایشان ثابت نشده است بزعم فاسد ایشان ایشان را
 بحق سبحانه و تعالی هیچ کار نیست تا چار باید که در وقت اضطراب و اضطرار التجا بعقل فعال
 آرند و حضرت حق سبحانه هیچ رجوع نکنند که او را تعالی در وجود حوادث مدخلی نه داده اند گویند که
 عقل فعال است که با بجا و حوادث تعلق دارد و بلکه بعقل فعال هم رجوع ندارند که او را در وقوع بیات ایشان
 نیز اختیار نیست این بید و لتان در محقق و بلاهت پیش قدم فرقی ضلالت اند کافران الحجا
 حضرت حق سبحانه و تعالی سے آمد و وقع بینه املو تعالی می طلبند خلاف این سفیران و و جزوین
 بید و لتان از جمیع فرقی ضلالت و بلاهت بیشتر است اسکے کفر و انکار است با حکام مندر
 و عناد و عداوت است با اخبار رسوله دوم تزیب مقدمات فاسده است و تلبیس لائل و شواهد با

علم بین علمین مفهوم ذات است
 از اعتبار وجود خارجی
 تا تغییر وجود خارجی اعتبار نکنند
 از نفاة صفات خارج نشوند
 و التعمیر اعتباری که لا یجذب بهم کفعا
 کما عرفت و او تعالی قدیم و ازلی است
 و غیره و از قدیم و از لیت ثابت بود
 جمیع ملین برین حکم اجمال فرموده اند
 و هر کسیکه تقدیم و از لیت غیر حق
 جل و علا قائل گشته است تکفیر و
 نموده اند امام عزالی ازین راه
 تکفیر این شیئا و کلامی و غیر
 ایشان نموده است که قائل بقدم
 عقول و نفوس اند و بقدم هیولی و
 صورت کمان برده اند و سموات را
 با آنچه در ایشان است قدیم دانسته
 اند و حضرت خواصه ماقدسیه
 میفرمودند که شیخ محی الدین بن
 العربی بقدم ارواح کمال قائل است
 این سخن از ظاهر مضمروف باید
 داشت و محمول بر تاویل باید ساخت
 تا با جمیع اهل علم مخالف نشود
 و او تعالی قادر مختار است از
 شایسته ایجاب و منطه اضطرار
 منزه و مبر است فلا سفة فی شرد
 کمال را در ایجاب دانسته نفی
 امتیاز از واجب تعالی نموده
 اثبات ایجاب نموده اند این بخیر
 دان واجب را تعالی و تقدس معطل
 و بیکار داشته اند و جزیک مضموع
 که آن هم با ایجاب است از خالق
 سموت و ارض صادرند است و وجود
 حوادث را بعقل فعال داده که
 وجود آن جزو توهم ایشان ثابت
 نشده است بزعم فاسد ایشان ایشان
 را بحق سبحانه و تعالی هیچ کار
 نیست تا چار باید که در وقت
 اضطراب و اضطرار التجا بعقل
 فعال آرند و حضرت حق سبحانه
 هیچ رجوع نکنند که او را تعالی
 در وجود حوادث مدخلی نه داده
 اند گویند که عقل فعال است که
 با بجا و حوادث تعلق دارد و
 بلکه بعقل فعال هم رجوع ندارند
 که او را در وقوع بیات ایشان
 نیز اختیار نیست این بید و لتان
 در محقق و بلاهت پیش قدم
 فرقی ضلالت اند کافران الحجا
 حضرت حق سبحانه و تعالی سے
 آمد و وقع بینه املو تعالی می
 طلبند خلاف این سفیران و و
 جزوین بید و لتان از جمیع فرقی
 ضلالت و بلاهت بیشتر است اسکے
 کفر و انکار است با حکام مندر
 و عناد و عداوت است با اخبار
 رسوله دوم تزیب مقدمات فاسده
 است و تلبیس لائل و شواهد با

Marfat.com

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the number 10 and various religious and philosophical phrases.

Main body of handwritten text in Urdu script, discussing metaphysics and philosophy. Key phrases include: 'در اثبات مطالب و مسائل و این قدر خجسته در اثبات مقاصد که ایشان خورده اند هیچ سفیه نه خورده', 'سموات و کواکب که همه وقت بقرار و سرگردانند مدام کار را بر حرکات و اوضاع ایشان داشته اند و از خالق', 'سموات و موجد کواکب و محرک اینها و مدبر امر ایشان چشم پوشیده اند و در از معامله انست نه نیست محرومان', 'بسیار بید و تمان سفیه تر از ایشان آنکه ایشان را زیرک و اندو صاحب فطانت الکار و از علوم متوسل', 'و مستظلم ایشان علم مندست است که بالاعنی محضست و ما لاطائل صرف مساوات زوایا ثلث', 'ثلث مروج قائمه را بکار آید و کل عروسی و مامونی که جانگاہ ایشان است بکدام عرض مربوط', 'است علم طب و علم نجوم و علم تهذیب اخلاق که بهترین علوم ایشان است از کتب انبیاء با تقدم علی', 'سینا و علیهم الصلوات و السلیات سه که روه ترویج اباطیل خود نموده اند گما صخره بید امام الغزالی', 'فی المنقذین لضلال اهل ملت و متابعان انبیاء علیهم الصلوات والسلام اگر در و لائل و بر این', 'غلط کنند بکسیست که مدار کار ایشان بقلید انبیاء است علیهم الصلوات والسلام و لائل و بر این', 'بر اثبات مطالب عالی خود و بر سبیل تشریحی آند همان تقلید ایشان را کافیت بخلاف این', 'بید و تمان که از تقلید خود را بر آورده اند و در صدد اثبات بدلال گشته ضلوا فاضلوا و عوت نبوت', 'حضرت علی علی سینا و علیهم الصلوات والسلام چون با فلاطون که کلان تر این بید و تمان بود', 'سید گفت سخن تو مهتدون لا حاجة بنا الی من یهدینا زهی سفیه بایستی شخصی که اجای', 'اسوات نماید و انرا آنکه و ارض میکند که خراج از طور حکمت ایشان است او را میدید و تفسیر اجول', 'او سکر و آویدر جواب و اوان از کمان غما و وسفاست است فلسفه چون اکثرش باشد سغه', 'پس کل آن هم سغه باشد که حکم کل حکم اکثرست بخانا الله سبحانه عن ظلمات معتقداتهم السوء

Vertical handwritten marginal notes on the right side of the page, providing commentary and additional philosophical points.

Section of handwritten text starting with the number 40, containing further philosophical or religious discourse.

Section of handwritten text starting with the number 45, continuing the main body of the text.

Final vertical handwritten marginal notes at the bottom right of the page.

مجلس تصدیر علم اسلام اسلامی
تشریح جوامع اسلامی بنام
داماد آقا میرزا محمد تقی
مفسر الدین عبد الرزاق بن محمد
ابن ابی اسحاق محمد بن اسحاق

درین آیام فرزندی محمد معصوم جو اہم شرح موقف را تمام کرد و در اثنا سبق او قباحتها این بخیر دان نمود
آند و قائمہ ما بران مترتب شد الحمد لله الذی هدانا لهذا ایضا انما كنا لكهتدي لولا ان هدانا
الله لقد لجات لسنل ربنا بالحق و عبارات شیخ محی الدین بن العربی نیز ناظر با حجاب است
و در معنی قدرت موافقت با فلسفہ دارو کہ صحت ترک از قیاد و تجویز نمی نماید و جانب فعل الازم میدا
عجائب کار و بار است شیخ محی الدین از مقبولان و نظریه در آید و اکثر علوم او که مخالف آراء اهل
حق اند خطا و اصواب ظاهر میشوند مانا که خطا کسفی معذور داشته اند و در رنگ خطا کسب اجتهاد و
از ملامت مرفوع ساخته این اعتماد خاص است این فقیر را داده شیخ محی الدین کہ او را از مقبولان میدانند
و علوم مخالفه او را خطا و مضرت میدانند جمع هستند ازین طائفه کہ هم شیخ را طعن ملامت میکنند و هم
علوم او را تحقیر مینمایند و جمع دیگر ازین طائفه تقلید شیخ را اختیار کرده جمیع علوم او را صواب میدانند
و بدلائل و شواهد حقیقت آن علوم را اثبات مینمایند و شک نیست کہ این هر دو فریق را در این اظ
و تفریط اختیار کرده اند و از توسط حال دور ماندن شیخ را که از اولیا و مقبولان است بواسطه خطا
کسفی چگونه مذکور و علوم او را که از صواب دور اند و مخالف آراء اهل حق اند چگونه بتقلید
توان کرد و فالحقی قول التوسط الذی وفقنی الله سبحانه عنته و کرمه آسے و رساله وحدت
وجود و عدم غیر ازین طائفه باشد شریک اند هر چند شیخ درین مسئله نیز نظر خاص دارد و اما در اصل سخن
شکست و ازین مسئله نیز هر چند بطاهر مخالفت بمعتقدات اهل حق وارد و اما قابل توجه است و نشان
جمع این فقیر بعبانیه الله سبحانه و شرح شرح رباعیات حضرت ایشان مابین مسئله را بمعتقدات
اهل حق جمع ساخته است و نزاع فریقین ابلفظ عام داشته و شکوک و شبهات طرفین را حل ساخته
برنجیکه محل ترتیب و اشتباه مانده کمالا یخفی علی الناظرین بآید و آنست کہ ممکنات باسرا
چه جواهر و چه اغراض و چه اجسام و چه عقول و چه نفوس و چه افلاک و چه عناصر همه مستند با سجا و قیاد و مختار
اند که از کتم قدیم اینها را بوجود آورده است و چنانچه اینها در وجود ما و تعالی محتاج اند و در بقا نیز ما و سجا
درست و بیانشان

مجلس تصدیر علم اسلام اسلامی
تشریح جوامع اسلامی بنام
داماد آقا میرزا محمد تقی
مفسر الدین عبد الرزاق بن محمد
ابن ابی اسحاق محمد بن اسحاق

کتابت امام ربانی

تشریح جوامع اسلامی بنام
داماد آقا میرزا محمد تقی
مفسر الدین عبد الرزاق بن محمد
ابن ابی اسحاق محمد بن اسحاق

استقامت و جود و جود و جود...
استقامت و جود و جود و جود...
استقامت و جود و جود و جود...

محتاج اند وجود اسباب و در سائط اراد و پوش فعل خود ساخته است و حکمت اقباب قدرت که فائده و الا بلکہ
اسباب و لائل ثبوت فعل خود کرده و حکمت را وسیله وجود قدرت فرموده زیرا که آری اب فطانت که بصیرت
ایشان بحمل متابعت انبیاء علیهم الصلوٰات و التسلیات مکمل شده است میدانند که اسباب
و وسائل که در وجود و بقا با و سبحانه محتاجند و ثبوت و قیام از و دارند و بوسه دارند تعالی و تقدس
و فی الحقیقت جماد محض اند چگونه در دیگر که مثل آنهاست تا تاثیر کنند و احوادث و اختراع آن نماید
قادر است و در آنها که ایجا و آن میفرماید و کمالات لائقه او را عطا مینماید که چنانکه عقلا فعلیک
از جماد محض نیستند از اجابے بر بند فاعل و مرکب او چه نمیدانند که این فعل فر احوال از نیست فاعل
است ما و را و او که ایجا و آن فعل میفرماید پس فعل جماد و عقلا و پوش فعل فاعل حقیقی نه شد
بلکہ آن فعل نظر جماد و تینه او و ل شد بر فاعل حقیقی فلذا اهدا آرس و در فهم ابله فعل جماد و پوش
فعل فاعل حقیقی است که از کمال غما و تینه جماد محض اب واسطه آن فعل صاحب قدرت دانسته است و از
فاعل حقیقی کا فرگشته یضیل به کثیرا و یهدی به کثیرا این معرفت مقنن از مشکات نبوت
فهم کرس اینجا رسد جمعه کمال او رفیع اسباب میدانند و ابتداء اشیا را بے توسط اسباب بجزرت
حق سبحانه و تعالی منتسب میسازند نمیدانند که در رفیع اسباب رفیع حکمت است که در ضمن آن چندین
مصلح ملحوظ است ربنا ما خلقت هذا باطلا انبیاء علیهم الصلوٰات و التسلیات مراعات اسباب
مینمایند و تفویض امر این مراعات بجزرت حق سبحانه و تعالی میفرماید چنانچه حضرت یعقوب علی
نبینا و علیک الصلوٰات و السلام ملاحظه چشم زخم نموده پس آن خود را وصیت فرمود یا نبی که کند خلوا
من باب واحد و ادخلوا من اباب متفرقة یا و جو این مراعات تفویض امر حق فرموده جل لقا

این سخن در...
این سخن در...
این سخن در...

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على سيدنا محمد وآله الطيبين الطاهرين
الذين هم خلائقنا ورضواننا يوم الدين
اللهم صل على محمد و آل محمد
صلواتك عليهم في كل وقت و حال
صلواتك عليهم في كل شأن
صلواتك عليهم في كل مقام
صلواتك عليهم في كل شأن
صلواتك عليهم في كل مقام
صلواتك عليهم في كل شأن
صلواتك عليهم في كل مقام

این سخن در...
این سخن در...
این سخن در...

اعراض است و غیر این است
فعل و خبر است است و خبر
تو که در از رسول آن بود
مجلسه منصفی است
در بیان صفت و اثر
منه فاعل و مفعول
تو که در از رسول آن بود
مجلسه منصفی است
در بیان صفت و اثر
منه فاعل و مفعول
تو که در از رسول آن بود
مجلسه منصفی است
در بیان صفت و اثر
منه فاعل و مفعول

گفت و ما اعذ عنک من الله من شئ امر ان الحکم الا لله علیہ توکلت و علیہ
فلی توکل المتوکلون و حضرت حق سبحانه و تعالی این معرفت اور احسین فرموده است و بخود
نسبت داده که بعد از آن فرموده و انه لذر علم لنا علمنا و لکن اکثر الناس لا یعلمون
و حضرت حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید حضرت پیغمبر را نیز توسط اسباب اشارت می فرماید یا
ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین بما انزلنا من ربنا و است که حضرت حق
سبحانه و تعالی در بعض اوقات در اسباب تاثیر نیز خلق فرماید تا موثر افتد و در بعض اوقات تاثیر در آنها
خلق نمک پس ناچار هیچ اثر بر آنها مترتب نشود چنانچه مشاهده مینماییم این معنی را در اسباب که وجود
سببات گاهی بر آن اسباب مترتب میشود و گاهی هیچ اثر از آن بظهور نمی آید انکار از مطلق
تاثیر اسباب مکاره است تاثیر باید گفت و آن تاثیر را در رنگ وجود آن سبب بایجاد حضرت حق
سبحانه و تعالی باید دانست راسه فقیر درین مسئله اینست و الله سبحانه الملهم ازین بیان لایح
گشت که توسط اسباب منافی توکل نیست چنانچه ناقصان گمان بر آید بلکه در توسط اسباب کمال توکل
است حضرت یعقوب علیه نبینا و علیه الصلوٰة و السلام مراتب سبب را با تفویض امر حق سبحانه و تعالی
توکل فرموده علیه توکلت و علیہ فلی توکل المتوکلون و او تعالی فرمود خیر و شر است خالق
این هر دو اما خیر رضی است و از شر رضی نه این فرقیست دقیق در میان اراده و رضا که حضرت حق
سبحانه و تعالی اهل سنت را بان فرق مفسد ساخته است سائر فرق بواسطه عدم اهتدای این فرق
در ضلالت مانده اند معتزله نیز چنانچه را خالق خود گفته اند و ایجاد کفر و معاصی را با و سبب ساخته
از کلام شیخ محی الدین مسابغان او مفهوم میشود که چنانچه ایمان و اعمال صالح مرضی اسم الهادی است کفر
و معاصی نیز مرضی اسم المنفصل است این سخن نیز مخالف اهل حق است و میله پانچاب وارو که منشأ رضا
گشته است چنانکه گویند که اشراق و اضواء مرضی آفتاب است و حضرت حق سبحانه و تعالی عباد را
قدرت و اراده داده است که با اختیار خود کسب افعال مینمایند خلق افعال حضرت حق سبحانه و تعالی

توکلت و علیہ فلی توکل المتوکلون
تو که در از رسول آن بود
مجلسه منصفی است
در بیان صفت و اثر
منه فاعل و مفعول
تو که در از رسول آن بود
مجلسه منصفی است
در بیان صفت و اثر
منه فاعل و مفعول

توکلت و علیہ فلی توکل المتوکلون
تو که در از رسول آن بود
مجلسه منصفی است
در بیان صفت و اثر
منه فاعل و مفعول
تو که در از رسول آن بود
مجلسه منصفی است
در بیان صفت و اثر
منه فاعل و مفعول

توکلت و علیہ فلی توکل المتوکلون
تو که در از رسول آن بود
مجلسه منصفی است
در بیان صفت و اثر
منه فاعل و مفعول
تو که در از رسول آن بود
مجلسه منصفی است
در بیان صفت و اثر
منه فاعل و مفعول

والکلی من فضل مبین
لعلہ لا یجالی من عین
العبد قدرته و ارادته
لا یفعل کسیر یجوز
لا یفعل الفعل بقدره
لا یفعل الفعل بالاحد
من قدرته قدر برین
من خلقه خلق اللطین
من جہنم قدر اللہ لہ
فان فضل مقدور و مقدر
شہدۃ الیضاد و مقدر
العبد من کسیر
عقائد اولی علم
من خلق الفیض لیس
من خلق الفیض لیس
من خلق الفیض لیس

بسم اللہ الرحمن الرحیم

منسوب است و کسب با نشان ^{بہ گمان} آتت اللہ سبحانہ برین جاری شدہ است کہ بعد از قصد عتد
فعل خود را خلق حق سبحانہ و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عتد بقصد و اختیار او صد
می یابد پس ناچار متعلق برح و وقم و ثواب و عقاب بود و آنکہ گفته اند کہ اختیار عتد ضعیف است
اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانہ گفته اند مسلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند
کہ در او اثر فعل مأمور کافی نیست پس غیر صحیح است فان اللہ سبحانہ لا یکلف بما لیس فی قوئہ
بل یرید الیسر و لا یرید العسر غایۃ ما فی الباب جزاء مجلد فعل موقت را منقوض بقدر حق
است کفر موقت را عذاب مجلد جزائے وفاق فرمود و لذات دائمی را متوسط با بیان موقت نمود
ذات تقدیر العزیز لیسر بعد از آن قد رب توفیق اللہ سبحانہ ما ہم میدانیم کہ کفر و زین نسبت
بحضرت حق سبحانہ و تعالی کہ متولی تعظیم ظاہرہ و باطنہ است و متوحد سموات و ارض است و هر
بزرگی و کما لے کہ بہت مرجاب قدس او را ثابت است جزا ان کفر باید کہ ارشد عقوبات بود و آن
خلود است و در عذاب ہمچنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعی بزرگے را و راست گودا شدن
اورا با وجود مزاحمت نفس و شیطان باید کہ جزا او بہترین جزا ما بود و آن خلود است و نعمات ملذذات
بعضی از شلخ فرمودہ اند کہ دخول بہشت فی الحقیقت مربوط بہ فضل حق است سبحانہ و متوسط
ساختن آن ابایمان بنا بر آنست کہ ہر چه جزا اعمال بود الذ باشد و تزویر و خون بہشت فی الحقیقت
مربوط بایمان است لیکن ایمان فضل اوست سبحانہ و عطیہ او تعالی و دخول نار مرطوب کفر است
و کفر ناشی است از ہوائے نفس امارہ ما اصابک من حسنۃ فمن اللہ و ما اصابک من
سئئۃ فمن نفسک باید دانست کہ مربوط ساختن دخول بہشت را با ایمان فی الحقیقت تعظیم
ایمان است بلکہ تعظیم مومن بہ است کہ این چنین اعظیم القدر بران مترتب شدہ است و ہمچنین
متوسط ساختن دخول نار را بکفر تعظیم کفر است و تعظیم آنکہ نسبت با و این کفر وقوع آمدہ است کہ این
طور عقوبتے بر دوام بران مترتب گشتہ است بخلاف آنچه بعضی از شلخ گفته اند کہ ازین و قبیقہ

منسوب است و کسب با نشان
بہ گمان
آتت اللہ سبحانہ برین جاری شدہ است کہ بعد از قصد عتد
فعل خود را خلق حق سبحانہ و تعالی بان فعل متعلق میشود و چون فعل عتد بقصد و اختیار او صد
می یابد پس ناچار متعلق برح و وقم و ثواب و عقاب بود و آنکہ گفته اند کہ اختیار عتد ضعیف است
اگر ضعیف باعتبار قوت اختیار حق سبحانہ گفته اند مسلم است و اگر ضعیف با این معنی گفته اند
کہ در او اثر فعل مأمور کافی نیست پس غیر صحیح است فان اللہ سبحانہ لا یکلف بما لیس فی قوئہ
بل یرید الیسر و لا یرید العسر غایۃ ما فی الباب جزاء مجلد فعل موقت را منقوض بقدر حق
است کفر موقت را عذاب مجلد جزائے وفاق فرمود و لذات دائمی را متوسط با بیان موقت نمود
ذات تقدیر العزیز لیسر بعد از آن قد رب توفیق اللہ سبحانہ ما ہم میدانیم کہ کفر و زین نسبت
بحضرت حق سبحانہ و تعالی کہ متولی تعظیم ظاہرہ و باطنہ است و متوحد سموات و ارض است و هر
بزرگی و کما لے کہ بہت مرجاب قدس او را ثابت است جزا ان کفر باید کہ ارشد عقوبات بود و آن
خلود است و در عذاب ہمچنین ایمان آوردن بغیب این چنین منعی بزرگے را و راست گودا شدن
اورا با وجود مزاحمت نفس و شیطان باید کہ جزا او بہترین جزا ما بود و آن خلود است و نعمات ملذذات
بعضی از شلخ فرمودہ اند کہ دخول بہشت فی الحقیقت مربوط بہ فضل حق است سبحانہ و متوسط
ساختن آن ابایمان بنا بر آنست کہ ہر چه جزا اعمال بود الذ باشد و تزویر و خون بہشت فی الحقیقت
مربوط بایمان است لیکن ایمان فضل اوست سبحانہ و عطیہ او تعالی و دخول نار مرطوب کفر است
و کفر ناشی است از ہوائے نفس امارہ ما اصابک من حسنۃ فمن اللہ و ما اصابک من
سئئۃ فمن نفسک باید دانست کہ مربوط ساختن دخول بہشت را با ایمان فی الحقیقت تعظیم
ایمان است بلکہ تعظیم مومن بہ است کہ این چنین اعظیم القدر بران مترتب شدہ است و ہمچنین
متوسط ساختن دخول نار را بکفر تعظیم کفر است و تعظیم آنکہ نسبت با و این کفر وقوع آمدہ است کہ این
طور عقوبتے بر دوام بران مترتب گشتہ است بخلاف آنچه بعضی از شلخ گفته اند کہ ازین و قبیقہ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

والکلی من فضل مبین
لعلہ لا یجالی من عین
العبد قدرته و ارادته
لا یفعل کسیر یجوز
لا یفعل الفعل بقدره
لا یفعل الفعل بالاحد
من قدرته قدر برین
من خلقه خلق اللطین
من جہنم قدر اللہ لہ
فان فضل مقدور و مقدر
شہدۃ الیضاد و مقدر
العبد من کسیر
عقائد اولی علم
من خلق الفیض لیس
من خلق الفیض لیس
من خلق الفیض لیس

قدس اوست بیخانه زیرا که عقل لنگ و کور ما که بدین امکان و حدوث قسم است چه اند که مناسب حضرت
و خوب که قدم از لوازم اوست از اسما و صفات و افعال کدام است و نامناسب است که اعم تا اطلاق آن
نموده آید و اجتناب ازین کرده شود بلکه بسیار است که از نقص خود کمال انقصان داند و نقص امکان
انکار و این تمیز نز و فقیر فوق جمیع نعم ظاهره و باطنه است بیدولت تر آنکه امور نامناسبه را بجانب قدس
تعالی نسبت دهد و اشیا و ناشائسته را بحضرت او بیخانه ^{بمناسب} است که باطل را از حق
جدا ساخته است و نامستحق عبادت را از مستحق عبادت تمیز داده و بعثت است که براه حق جل و علا
بتوسطه آن دعوت می فرماید و بنده بار السعادت قرب و وصل مولا جل سلطان می رسانند و بوسیله
بعثت اطلاع بر رضیات مولا جل شانه ^{بیشتر میشود حکام و جوار تصرف در ملک او تعالی از عظم}
جو از آن متمیز می گردد و امثال این فوائد بعثت بسیار است پس مقرر شد که بعثت اقبال است
و آنکه منقاد و هوا نفس اماره گشته بکلم شیطان لعین انکا بعثت نماید و مقتضای بعثت عمل
کنند گناه بعثت چسبیت و بعثت چهر حمت نبود به سوال ^{بمنظور} عقل فی حد ذاته هر چند در احکام
آلهی خلش نه ناقص تا تمام است اما چرا تواند که بعد از حصول تصفیه و تزکیه عقل مناسب است و اتصال
غیر تکلیف بمرتبه خوب تعالی و تقادست پیدا شود که بسبب آن مناسبت و اتصال احکام از اینجا
آخذ نماید و حاجت بعثت که بتوسط ملک است نشود جواب ^{عقل} هر چند آن مناسبت اتصال
پیدا کند اما تعلقیکه این سبب میولانی داشت با کل نامل نه گردد و محروم تمام سیدانه کند پس و این همیشه
و انگیز او بود و تمیز هرگز خیال او را نگذارد و وقت ^{عظمت} و شهوتیه همواره مصاحب او بودند و در
جبرص و شوره همه وقت ندیم او باشند و نسیان که از لوازم نوع انسان است از منفک نبود
و خطا و غلط که از خواص این شاه اند از وجد نباشند پس عقل شایان اعتماد نبود و احکام ما خود او
از سلطان و هم و تصرف خیال مضمون نمودند و از شایان ^{عقل} و خطا محفوظ نباشد بخلاف
ملک که ازین اوصاف پاک است و ازین رذائل مبرا پس ناچار شایان اعتماد بود و احکام ما خود

مناسب اوست تکوا قدس ۱۲
مناسب اوست تکوا قدس ۱۲
مناسب اوست تکوا قدس ۱۲
مناسب اوست تکوا قدس ۱۲
مناسب اوست تکوا قدس ۱۲
مناسب اوست تکوا قدس ۱۲
مناسب اوست تکوا قدس ۱۲
مناسب اوست تکوا قدس ۱۲
مناسب اوست تکوا قدس ۱۲
مناسب اوست تکوا قدس ۱۲

مناسب اوست تکوا قدس ۱۲

مناسب اوست تکوا قدس ۱۲
مناسب اوست تکوا قدس ۱۲
مناسب اوست تکوا قدس ۱۲
مناسب اوست تکوا قدس ۱۲
مناسب اوست تکوا قدس ۱۲
مناسب اوست تکوا قدس ۱۲
مناسب اوست تکوا قدس ۱۲
مناسب اوست تکوا قدس ۱۲
مناسب اوست تکوا قدس ۱۲
مناسب اوست تکوا قدس ۱۲

بکجه و ذرا تکیه پاک و بری

Handwritten notes at the top of the page, including the number 158 and various religious or philosophical phrases.

Main body of handwritten text in Urdu script, discussing religious concepts such as 'فساد پیش آمد ہم خود ضائع' and 'بوجای شرعی نے ہووند لاکر فی القصاص'.

Vertical handwritten notes on the right margin, providing commentary or additional information related to the main text.

Handwritten notes at the bottom of the page, continuing the discussion or providing further context.

و محنتها کے کہ دوران موطن مقرر ساخته اند کفارت کنند تا پاک و پاکیزہ محشر معبوث گرد و دوم هر کرا
چنین بگنستند و مؤخذة اور باختر اند از ند عین عدلست اما وائے برگنام گاران و طر مساران
لیکن اگر ازل اسلام است یال او جنت است و از عذاب ابدی محفوظ این نیز نعمتی است عظیم
ربنا انشیم لنا اولیٰ نانا و اغفر لنا انک علیٰ کل شیء قذیر مجرّم سید المرسلین علیہ علی الہ
و علیہم الصلوٰت و التسلیّات روز قیامت حق است دوران روز سموات و کواکب و ارض
و جمال و جوار و حیوان و نبات و معاون ہر مہم و ماہیز خواهند گشت آسمانها منشق گردند
و ستارہا انتشار پیدا کنند و بریزند و زمین و کوهها ہمایا منشور شوند این اعدام و افناء و بقیہ آوگے
تعلق دارد و بقیہ نشانہ از قبر ہا بر انگیزند و مجشر روند و فلا سفہ اعدام سموات و کواکب را تجویز
کنند و فنا و فساد بر اینہا جائزند از ہنہارا ازلی و ابدی گویند معذک متاخران ایشان
از بخرقی خود را در زمرہ اہل اسلام میگیرند و اتیان بعضی از احکام اسلام میدانند عجب آنکہ بعضی
از اہل اسلام این معنی را از ایشان باور میدارند و بے شحاشی ایشان را مسلمان میدانند عجب آنکہ
بعضی از مسلمانان اسلام بعضی را کہ ازین جامع اند کمال میدانند و طعن و تشنیع اینہا را منکرے انکارند
و حال آنکہ آنہا منکر قصص قطعی اند و انکار جماع انبیاء میدانند علیہم الصلوٰت و التسلیّات قال اللہ
تعالیٰ اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و قال اللہ تعالیٰ اذا السماء انشقت و اذا
لسرہا وحقت و قال اللہ تعالیٰ و فنجت السماء و کانت ابوابی انشقت و امثال ذلک فی القرآن
کثیر است و انہ کہ مجر و نفوہ بکلمہ شہادۃ در اسلام کافی نیست تصدیق جمیع ما علم حجیتہ من الدین
بالبشر و رقیہ باید و تبری از کفر و کفری نیز در کار است تا اسلام صورت بن و وید و نہ نحوہ الفتاد
و حساب و میزان و صراط حق است کہ منحصر صاق علیہ و علیٰ الہ الصلوٰت و التسلیّات از ان خبر و اوہ
استماع بعضی از جاہلان طور نبوت از وجود این امور از حین اعتبار ساقط است چہ طور نبوت و رے
طور عقل است اعتبار صا و قنا بسیار بنظر عقل موافق ساقطن فی الحقیقت الکار طور نبوت است آنجا

لعلّ نال اللہ من الخوف
و من قول الہ الامتثال
اعلم انہم یخبرونہم بطور
قیا و منطوق ان یخبرونہم
شہود و صوریہ ہر کرا و ان
و کرا و زمین ہست اگر کرا
فلا جنت ہست اگر کرا
شہود و صوریہ ہر کرا و ان
استان ان بات ہر کرا

بسی از ان کرا
و کرا و زمین ہست اگر کرا
فلا جنت ہست اگر کرا
شہود و صوریہ ہر کرا و ان
استان ان بات ہر کرا
بسی از ان کرا
و کرا و زمین ہست اگر کرا
فلا جنت ہست اگر کرا
شہود و صوریہ ہر کرا و ان
استان ان بات ہر کرا
بسی از ان کرا
و کرا و زمین ہست اگر کرا
فلا جنت ہست اگر کرا
شہود و صوریہ ہر کرا و ان
استان ان بات ہر کرا

لا تفر من الله... ان الله تعالى... لا تفر من الله... ان الله تعالى...

معالمه يفتل يد است ندانند که طوڑ موت مخالف طوڑ عقل است بلکه طوڑ عقل کے ماسد تطیبه انبیا... عليهم الصلوات والتسلیمات بان مطلب عالی تواند مهتد شد مخالفه دیگر است و نارسیدن دیگر... چه مخالفت بعد از رسیدن متصور بود و همیشه و دروغ موجودند بعد از محاسبه روز قیامت گرفته... بیشتر خوف نداشتند و در آنجا... و در آنجا... کما دلالت علیه النص من القطع المؤكد صاحب نصوص... که مال همه رحمت است... و رحمتی وسعت کل شیء و کفار اعذاب و دروغ ماسه محسوس است که بعد از ان گوید که مار و در حق ایشان بر و در اسلام گرد و چنانچه حضرت ابراهیم علیه السلام و علیه الصلاة والسلام شده بود و خلف در و وعید حق جانزدار و گوید که هیچکس از اهل دین نخلود عذاب کفار گرفته است درین مسلمین از صواب و در افتاده است ندانسته است که رحمت و در حق مؤمنان و کافران مخصوص بدتیاست و در آخرت بر آن از رحمت بکافرنه رسد کما قال الله تعالى ان الله لا یبسیس مهین... الا القوم الکافرین فقال تعالی بعد قوله سبحانه و رحمتی وسعت کل شیء فساکت بها الذین یشقون و یؤتوا نون الزکاء و الذین هم بلیتنا یؤمنون شیخ اول... آیت خوانده و آخر را کانه فرموده و قال الله تعالی ان رحمت الله قریب من المؤمنین... و کرمه لا یحسب ان الله یخلف وعده و علیه السلام دلالت ندارد بر صحت خلف بوعده تواند بود... و اقتضای خلف بوعده اینجا بواسطه آن بود که مراد از وعده اینجا نصرت رسول است و علیه آنها بر کفار و ان متضمن وعدة و وعید است و وعده است مرسل او و وعید است مرفار پس گویند که... که بوعده منتفی شد و هم خلف و بی فالیة مستشهادا علیه لاله و ایضا خلف وعده... و رنگ خلف در وعده مستشهادت است و انشایان آنحضرت جل سلطانة زیر که در انزل... و البته بویکه کفار با عذاب مخلد خواهیم کرد و معذک برای مصلحتی مخالف علم خود گفته که عذاب... مخلد خواهیم کرد و این معنی را تجویز نمودن شایسته تمام دارد سبحان ربک رب العزم الاعلی

تخلی عن المؤمنین... ان الله تعالى... لا تفر من الله... ان الله تعالى... لا تفر من الله... ان الله تعالى... لا تفر من الله... ان الله تعالى...

چپ است...

اجماع اهل دل بر عدم خلوص و عذاب گناه گشتنی شیخ است و مجال خطا و کشف بسیار است فلا اعتداد
 به مع کونه مخالف الاجماع المسلمین لانه بنده است خداوند جل سلطانة که از معای مصوم اند و از
 خطا لیسان محفوظ لا یعضون الله امرهم و یفعلون ما ینزلون از خود من و آشامیدن پاک اند
 و از زن شوی منزله اند و بر او ذکر ضمائر در قرآن مجید و حق ایشان باعتبار شرف منصف و کورا
 از صنف نیا که آفرید سبحانه تدکیر الضامین فی نفسیه تعالی و حضرت حق بجهت او تعالی بعضی
 از ایشان ابریا است برگزیده است چنانچه بعضی از انسان را نیز باین دولت شرف ساخته الله تعالی
 من الملائكة و رسله و من الناس جمیعاً سماء اهل حق بر آنند که خویش شرف افضل اند از خویش ملک امام
 عزالی و امام الحرمین و صاحب فتوحات مکتبه با فضیلت خویش ملک از خویش بشرف قابل اند و آنچه برین فقر
 ظاهر ساخته اند است که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیهم الصلوات و التسلیمات
 اما در نبوت و رسالت درجه است مرتبی را که ملک بان نرسیده است و آن درجه از راه عنقر خاک کرده
 است که مخصوص نبوت است و نیز برین فقیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت در نسبت بکمالات نبوت
 هیچ اعتباری نیست کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای محیط پس مرتبه که از راه نبوت آید با
 نیاده خواهد بود از آن مرتبه که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق را بسیار بود علیهم
 الصلوات و التسلیمات و فصل جزئی هم ملائکه کرام است علیهم الصلوات و التسلیمات و التسلیمات
 ساقال الخیرین العلماء شکر الله تعالی سعیم این تحقیق لایح گشت که هیچ ولی بدرجه نبی از
 نبیا رسد علیهم الصلوات و التسلیمات بلکه سر آن ولی همیشه زیر قدم آن نبی بود باید است که در هر
 مسئله از مسائل که علماء و صوفیه در آن اختلاف دارند چون نیک طایفه سینا چون بجانب علماء یا بد
 ترش است که نظر علماء بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بکمالات نبوت و علوم آن
 نفوذ کرده است و نظر صوفیه معصوم بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از مشکوه
 نبوت اخذ نموده شود و انصوب و آحق خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت مانده شود و تحقیق بعضی ازین معارف
 در کتابهای معتبره است که در هر یک از اینها در هر یک از اینها

عبارت است از این که بعضی از انسان را نیز باین دولت شرف ساخته الله تعالی
 من الملائكة و رسله و من الناس جمیعاً سماء اهل حق بر آنند که خویش شرف افضل اند از خویش ملک امام
 عزالی و امام الحرمین و صاحب فتوحات مکتبه با فضیلت خویش ملک از خویش بشرف قابل اند و آنچه برین فقر
 ظاهر ساخته اند است که ولایت ملک افضل است از ولایت نبی علیهم الصلوات و التسلیمات
 اما در نبوت و رسالت درجه است مرتبی را که ملک بان نرسیده است و آن درجه از راه عنقر خاک کرده
 است که مخصوص نبوت است و نیز برین فقیر ظاهر ساخته اند که کمالات ولایت در نسبت بکمالات نبوت
 هیچ اعتباری نیست کاش حکم قطره داشت نسبت بدریای محیط پس مرتبه که از راه نبوت آید با
 نیاده خواهد بود از آن مرتبه که از راه ولایت حاصل شود پس افضلیت مطلق را بسیار بود علیهم
 الصلوات و التسلیمات و فصل جزئی هم ملائکه کرام است علیهم الصلوات و التسلیمات و التسلیمات
 ساقال الخیرین العلماء شکر الله تعالی سعیم این تحقیق لایح گشت که هیچ ولی بدرجه نبی از
 نبیا رسد علیهم الصلوات و التسلیمات بلکه سر آن ولی همیشه زیر قدم آن نبی بود باید است که در هر
 مسئله از مسائل که علماء و صوفیه در آن اختلاف دارند دارند چون نیک طایفه سینا چون بجانب علماء یا بد
 ترش است که نظر علماء بواسطه متابعت انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات بکمالات نبوت و علوم آن
 نفوذ کرده است و نظر صوفیه معصوم بر کمالات ولایت و معارف آنست پس ناچار علیکه از مشکوه
 نبوت اخذ نموده شود و انصوب و آحق خواهد بود از آنچه از مرتبه ولایت مانده شود و تحقیق بعضی ازین معارف
 در کتابهای معتبره است که در هر یک از اینها در هر یک از اینها

۴۳۰ بی نهایت است که هر یک از اینها در هر یک از اینها

Marfat.com

یعنی اصل این عداوت بر پشت ابراهیم (ع) است که حضرت عیسی (ع) را بر او بر سرش شده آنفسیر غریبی

این همه بزرگی که یافت و شجره انبیا گشت بواسطه تبری از دشمنان او تعالی بود و قال الله تعالی قد
 كانت لكم ائمة حسنة فان ابراهيم و الذین معه اذ قالوا القوم هم انا باطوا و منکم و ما تعبدون
 من دون الله کفرنا بکم و ابداننا و بینکم و العداوة و البغضاء ابل الحشی تو میوایا لله سجدا
 و سجودا علی و نظیر فقیر از برائے حصول رضا حق جل و علا برابر این تبری نیست می دانست حضرت
 حق سبحانه و تعالی را با کفر و کفری عداوت ذاتی است و الهه آفاقی مثل لاث و غیره
 ایشان بالذات دشمنان حق اند جل سلطانه و خلوه و نار خجائے این عمل شنیع است و الهه مروانی
 نفسانی و سایر اعمال سنی این نسبت نداند و میرا که عداوت و غضب نسبت با پنهان ذاتی نیست اگر
 غضب است بصفت نسبت است اگر غضب و عتاب است بافعال راجع لهذا خلوه و نار خجائے این سنی است
 گشته بلکه مغفرت ایشان امنوط بمشیت خود داشته باید دانست که چون کفر و کفران عداوت ذاتی
 متحقق گشت ناچار رحمت و اذیت که از صفات جمال است در آخرت بکافران نرسد و صفت
 رحمت رفع عداوت ذاتی نماند چه آنچه بذات تعلق دارد و اوقاے و ارفع است از آنچه بصفت تعلق دارد
 پس مقتضای صفت تبدیل مقتضای ذات نمواند که در آنچه در حدیث قدسی آمده است
 رحمتی عظیمی مرا و از غضب غضب ذاتی باید داشت که مخصوص بصفاة مومنان است نه غضب
 ذاتی که بیشتر کان مخصوص است سوال اگر گویند که در دنیا کافران را از رحمت نصیب است
 چنانکه تو بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا بصفت رحمت رفع عداوت ذاتی چگونه نمود جواب گوئیم که
 حصول رحمت در دنیا کافران را باعتبار ظلم و صورت است و فی الحقیقت استبراح و کنیت است
 در حق ایشان که میباید انما یتقون انما یتقون انما یتقون انما یتقون انما یتقون انما یتقون انما یتقون انما یتقون
 لا یشرکون و کریمه سنسدل جهم من حیث لا یعلمون و انالی لهم ان کید متین
 شاید این معنی است فلیفهم فائدة جلیله عذاب ابدی و درخ جسد کفر است و برین
 اگر پرسند که شخصی با وجود ایمان رسوم کفر بجای آورد و عظیم مر اسرار کفر مینماید و علماء کفر او حکم میکنند

فان قال من قال ان الله تعالی
 خلقکم من طینة و منکم و ما تعبدون
 من دون الله کفرنا بکم و ابداننا
 و بینکم و العداوة و البغضاء ابل
 الحشی تو میوایا لله سجدا و سجودا
 علی و نظیر فقیر از برائے حصول
 رضا حق جل و علا برابر این تبری
 نیست می دانست حضرت حق سبحانه
 و تعالی را با کفر و کفری عداوت
 ذاتی است و الهه آفاقی مثل لاث و
 غیره ایشان بالذات دشمنان حق
 اند جل سلطانه و خلوه و نار خجائے
 این عمل شنیع است و الهه مروانی
 نفسانی و سایر اعمال سنی این
 نسبت نداند و میرا که عداوت و
 غضب نسبت با پنهان ذاتی نیست
 اگر غضب است بصفت نسبت است
 اگر غضب و عتاب است بافعال راجع
 لهذا خلوه و نار خجائے این سنی
 است گشته بلکه مغفرت ایشان
 امنوط بمشیت خود داشته باید
 دانست که چون کفر و کفران عداوت
 ذاتی متحقق گشت ناچار رحمت
 و اذیت که از صفات جمال است در
 آخرت بکافران نرسد و صفت
 رحمت رفع عداوت ذاتی نماند
 چه آنچه بذات تعلق دارد و اوقاے
 و ارفع است از آنچه بصفت تعلق
 دارد پس مقتضای صفت تبدیل
 مقتضای ذات نمواند که در آنچه
 در حدیث قدسی آمده است رحمتی
 عظیمی مرا و از غضب غضب ذاتی
 باید داشت که مخصوص بصفاة
 مومنان است نه غضب ذاتی که
 بیشتر کان مخصوص است سوال
 اگر گویند که در دنیا کافران را
 از رحمت نصیب است چنانکه تو
 بالا تحقیق آن کرده پس در دنیا
 بصفت رحمت رفع عداوت ذاتی
 چگونه نمود جواب گوئیم که
 حصول رحمت در دنیا کافران را
 باعتبار ظلم و صورت است و فی
 الحقیقت استبراح و کنیت است
 در حق ایشان که میباید انما
 یتقون انما یتقون انما یتقون
 انما یتقون انما یتقون انما یتقون
 لا یشرکون و کریمه سنسدل جهم
 من حیث لا یعلمون و انالی لهم
 ان کید متین شاید این معنی است
 فلیفهم فائدة جلیله عذاب ابدی
 و درخ جسد کفر است و برین اگر
 پرسند که شخصی با وجود ایمان
 رسوم کفر بجای آورد و عظیم
 مر اسرار کفر مینماید و علماء
 کفر او حکم میکنند

فان قال من قال ان الله تعالی

ما فتح است در سوره انفاس و باره نماز است و این کتب در میان آورده اند و این کتب در میان آورده اند و این کتب در میان آورده اند

بما هو الیقین و شدائد آن روز کیف فرماید و از کتابان باقی نگذارند که محتاج بعذاب نماند گردند کریم
اللذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلمة اولئک لهم الامن من مؤبدین معنی است چه مراد از
ظلمه شرک است و الله سبحانه اعلم بحقائق الامور کما انما اگر گویند که در جزای بعضی از سنیات
غیر کفر عذاب و وزخ نیز آمده است کما قال تعالی و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاءه جهنم
خالدا ایتها و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بعد قضا کند یک حقیقه او را در روز عذاب
کنند پس عذاب و وزخ مخصوص بجزایه گشت گویم که عذاب قائل مخصوص مستحل قتل است
و مستحل قتل کافر است کما ذکره المفسرون و در سنیات غیر کفر که عذاب و وزخ آمده است ایشان
صفات کفر خالی نخواهد بود مثل استخفاف آن سیه و عدم مسألت با تیان آن و حوار و آشن اولی و
تواری شرعی را و در خبر آمده شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و جائے دیگر فرموده امینی امته
موجبه لاعداب لہانی الاخرة الخ کریم اللذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلمة اولئک لهم
الامن مؤبدین معنی است نکامش و احوال اطفال مشرکان و شامقان حیل و مشرکان زمان قریه
رسول و مکتوبیکه بنام فرزند می محمد سعید نوشته است بمفصیل شریعت یافته از انجا معلوم فرماید و در زیاده
و نقصان ایمان علماء اختلاف است امام اعظم کوفی رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ میفرماید اولی سائن
الایزید و لا ینقص و امام شافعی رَحِمَهُ اللهُ وَسُبْحَانَہُ میفرماید که ینزید و ینقص و شک نیست
که ایمان عبارت از تصدیق و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در انجا گنجایش نیست و آنچه
قبول زیادتی و نقصان کند داخل اثره نظر نیست نه یقین غایب مافی الساب ایشان اعمال صالحه
انجلا و ان یقین میفرماید و اعمال سیرحمه آن یقین را مگر در مساز و وس زیادتی و نقصان با عقبا
اعمال را انجلا و ان یقین ثابت شده و نفس آن یقین جمع یقین را که تجلی و روشن یافتن زیاده

من المتقین و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاءه جهنم خالدا ایتها و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بعد قضا کند یک حقیقه او را در روز عذاب کنند پس عذاب و وزخ مخصوص بجزایه گشت گویم که عذاب قائل مخصوص مستحل قتل است و مستحل قتل کافر است کما ذکره المفسرون و در سنیات غیر کفر که عذاب و وزخ آمده است ایشان صفات کفر خالی نخواهد بود مثل استخفاف آن سیه و عدم مسألت با تیان آن و حوار و آشن اولی و تواری شرعی را و در خبر آمده شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و جائے دیگر فرموده امینی امته موجبه لاعداب لہانی الاخرة الخ کریم اللذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلمة اولئک لهم الامن مؤبدین معنی است نکامش و احوال اطفال مشرکان و شامقان حیل و مشرکان زمان قریه رسول و مکتوبیکه بنام فرزند می محمد سعید نوشته است بمفصیل شریعت یافته از انجا معلوم فرماید و در زیاده و نقصان ایمان علماء اختلاف است امام اعظم کوفی رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ میفرماید اولی سائن الایزید و لا ینقص و امام شافعی رَحِمَهُ اللهُ وَسُبْحَانَہُ میفرماید که ینزید و ینقص و شک نیست که ایمان عبارت از تصدیق و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در انجا گنجایش نیست و آنچه قبول زیادتی و نقصان کند داخل اثره نظر نیست نه یقین غایب مافی الساب ایشان اعمال صالحه انجلا و ان یقین میفرماید و اعمال سیرحمه آن یقین را مگر در مساز و وس زیادتی و نقصان با عقبا اعمال را انجلا و ان یقین ثابت شده و نفس آن یقین جمع یقین را که تجلی و روشن یافتن زیاده

و من یرض عن الفحشاء و ما علیہ التکلیف انما
من المتقین و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاءه جهنم خالدا ایتها و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بعد قضا کند یک حقیقه او را در روز عذاب کنند پس عذاب و وزخ مخصوص بجزایه گشت گویم که عذاب قائل مخصوص مستحل قتل است و مستحل قتل کافر است کما ذکره المفسرون و در سنیات غیر کفر که عذاب و وزخ آمده است ایشان صفات کفر خالی نخواهد بود مثل استخفاف آن سیه و عدم مسألت با تیان آن و حوار و آشن اولی و تواری شرعی را و در خبر آمده شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و جائے دیگر فرموده امینی امته موجبه لاعداب لہانی الاخرة الخ کریم اللذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلمة اولئک لهم الامن مؤبدین معنی است نکامش و احوال اطفال مشرکان و شامقان حیل و مشرکان زمان قریه رسول و مکتوبیکه بنام فرزند می محمد سعید نوشته است بمفصیل شریعت یافته از انجا معلوم فرماید و در زیاده و نقصان ایمان علماء اختلاف است امام اعظم کوفی رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ میفرماید اولی سائن الایزید و لا ینقص و امام شافعی رَحِمَهُ اللهُ وَسُبْحَانَہُ میفرماید که ینزید و ینقص و شک نیست که ایمان عبارت از تصدیق و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در انجا گنجایش نیست و آنچه قبول زیادتی و نقصان کند داخل اثره نظر نیست نه یقین غایب مافی الساب ایشان اعمال صالحه انجلا و ان یقین میفرماید و اعمال سیرحمه آن یقین را مگر در مساز و وس زیادتی و نقصان با عقبا اعمال را انجلا و ان یقین ثابت شده و نفس آن یقین جمع یقین را که تجلی و روشن یافتن زیاده

من المتقین و من یقتل مؤمنا متعمدا فجزاءه جهنم خالدا ایتها و در اخبار آمده است که کسی که یک نماز فرض بعد قضا کند یک حقیقه او را در روز عذاب کنند پس عذاب و وزخ مخصوص بجزایه گشت گویم که عذاب قائل مخصوص مستحل قتل است و مستحل قتل کافر است کما ذکره المفسرون و در سنیات غیر کفر که عذاب و وزخ آمده است ایشان صفات کفر خالی نخواهد بود مثل استخفاف آن سیه و عدم مسألت با تیان آن و حوار و آشن اولی و تواری شرعی را و در خبر آمده شفاعتی لاهل الکبائر من امتی و جائے دیگر فرموده امینی امته موجبه لاعداب لہانی الاخرة الخ کریم اللذین آمنوا ولم یلبسوا ایمانهم بظلمة اولئک لهم الامن مؤبدین معنی است نکامش و احوال اطفال مشرکان و شامقان حیل و مشرکان زمان قریه رسول و مکتوبیکه بنام فرزند می محمد سعید نوشته است بمفصیل شریعت یافته از انجا معلوم فرماید و در زیاده و نقصان ایمان علماء اختلاف است امام اعظم کوفی رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ میفرماید اولی سائن الایزید و لا ینقص و امام شافعی رَحِمَهُ اللهُ وَسُبْحَانَہُ میفرماید که ینزید و ینقص و شک نیست که ایمان عبارت از تصدیق و یقین قلبی است که زیادتی و نقصان را در انجا گنجایش نیست و آنچه قبول زیادتی و نقصان کند داخل اثره نظر نیست نه یقین غایب مافی الساب ایشان اعمال صالحه انجلا و ان یقین میفرماید و اعمال سیرحمه آن یقین را مگر در مساز و وس زیادتی و نقصان با عقبا اعمال را انجلا و ان یقین ثابت شده و نفس آن یقین جمع یقین را که تجلی و روشن یافتن زیاده

عنه ان الاستدلال بطاهر ايدل لعل لشك فيجب الاجتناب منه

امام عظيم گوید انما مؤمن حقا و امام شافعی گوید انما مؤمن من انشاء الله تعالی فی تحقیق تراجم ایشان
 لفظی است مذہب اول باعتبار ایمان حال است و مذہب ثانی باعتبار مال و عاقبت کارا تا شکی
 از صورت استثنای اولی و احوط است کما یحیی علی المنصف و کرامات اولیاء الله حق است و اکثر
 وقوع خوارق عادات از ایشان این معنی از ایشان عادت شمره گشته است و منکر آن منکر علم عاوی
 و ضروری است معجزه نبی مقرون بدعوی نبوت است و کرامت ملی ازین معنی خالی است بلکه مقرون
 با عترت متابعت آن نبی فلا اشکیا باین المعجزه و الکرامة کما عزم المنکر و ترتیب افضلیت
 و یریان خلفاء راشدین بر ترتیب خلافت است اما افضلیت شیخین با جماع صحابه و تابعین ثابت
 است چنانچه نقل کرده اند از اجماعه از اکابر ائمه که یکی از ایشان امام شافعی است قال الشيخ الامام
 ابوالحسن الاشعری ان تفضیل ابن بکر بشعور عمر علی بقیة الامة قطعی قال الذہبی وقد تواری عن
 علی و خلافة و کبری مملکتیه و باین الجرم الغفیرین شیعیته ان ابابکر و عمر افضل الامة ثم قال
 و رواه عن علی کما لله تعالی وجهه کیف و تما تون نفسا و عدا بهم کما ثم قال فبقر الله الرضنة
 ما اجهل و روى البخاری عنه انه قال خیر الناس بعد النبی علی علیه الصالح و السلام
 ابوبکر ثم عمر ثم رجل اخر فقال بینه محمد بن الحنفیة ثم انت فقال ما انا رجل من المسلمين
 صحیح الذہبی و غیره عن علی انه قال اولا و له بلغی ان رجلا یفضلونی علیهما من وجدته
 فضلنی علیهما فهو مفار علیه ما علی المفتری و اخرج الدارقطنی عنه لا اجد احدا فضلنی علی

[Dense handwritten marginal notes in Arabic script, likely related to the main text's discussion on the status of the companions and the Imam.]

اللهم صل على محمد
 [Large stylized calligraphic text, possibly a prayer or a specific topic heading.]

[Dense handwritten marginal notes at the bottom of the page, continuing the scholarly discourse.]

[Vertical marginal notes on the left side of the page, providing commentary or additional references.]

ع حبیب کا نام لکھا ہے اور یہ کہ لا فضیلتہ فیہ
 اللہ ان اولاد اہل بیت علیہم السلام افضل من سائر العباد
 لیس فیہ اختلاف فی حق اہل بیت علیہم السلام
 لیس فیہ اختلاف فی حق اہل بیت علیہم السلام

لَعَلَّهَا اللَّهُ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَأَخِيهِ مُحَمَّدًا تَبَاهِيهِ مَوْلَا تِسْعَةِ الدِّينِ وَشَرِحَ عَقَائِدِ النَّسَفِيِّ دِينَ اِفْضَلِيَّةِ اِفْتِصَافِ
 دانستہ است از انصاف دور است و تردید سے کہ نموده است بے حاصل است چہ مقرر علماء است کہ
 فضیلت باعتبار کثرت ثواب زوفا کے جان و کلا ایجا ما را دست نہ افضلیت کے معنی کثرت ظهور
 فضائل و مناقب ہو کہ نزد عھلا اعتبار دوار و زیر کہ سلف اصحابہ و تابعین آن قدر فضائل و مناقب کہ از
 حضرت امیر نقل کرده اند از پیچ صحابی منقول شدہ است تحقیق قال الامام احمد ملجاء لاحد من
 الصحابة من الفضائل ما جاء لعلي مع ذلك هم ليشان حکم کرده اند بانصليت خلفاء مابتنہ پسر معلوم
 شد کہ وجہ فضيلت و گير است و را در این فضائل و مناقب و اطلاع بر آن فضيلت مشاہدان
 و ولت وحی را میر است کہ بصريح بالقرآن معلوم نموده باشند و آن صحابه پیغمبر ند علی علیہم
 الصلوات و التسلیمات پس آنچہ شرح عقائد نسفی گفته است کہ اگر مراد از افضلیت کثرت
 ثواب است پس توقف را جهت است ساقط است زیرا کہ توقف را وقتے گنجایش باشد کہ آن
 فضيلت را از قبيل صاحب شریعت صریحاً او کلاماً معلوم کرده باشند و چون معلوم کرده باشند
 چرا توقف نمایند و اگر معلوم کرده باشند چرا حکم بانصليت کنند و آنکہ تمہ را بر اور اند و فضل کے بر گير
 فضولي انگار و بوالفضول است عجب بوالفضول کے کہ جماع اہل حق را فضولي و اند کر لفظ فضل او
 باین فضولي بروہ است و آنچہ صاحب فتوحات مکتبہ گفته است کہ سبب ترتيب خلافتهم مدۃ
 انعامهم و اللات برساوات و فضيلت نداشتند و چون اختلاف و گير است و منجبت فضيلت و گير و بول
 سلیمان و امثال این ابو طحیيات است کہ شایان تشنگ نیست اکثر معارف کشفیہ او کہ از
 علوم اہل سنت جدا افتادہ است از صواب دور است پس متابعت نکنند آن را مگر کے کہ دلش
 مرعوض است یا تقلید صرف و آنچہ پسرین صحابه از مناہرات و مشاجرات گذشتہ مجال نیک صرف
 باید کرد و از ہوا و تعصب دور باید داشت قال الثعلبی فیہ مع اقرار طہ فی حجب علی کتب اللغات و حجاب
 و ما وقع من المخالفات و الخلافات لکن عن نزاع فی خلافۃ بل عن خطای فی الاجتهاد

کتابت امیر در تیسریں سہ ماہ ۱۱۲۲ھ
 فضیلیت میں اختلاف ہے کہ بعضی نے کہا کہ
 فضیلت یعنی فضول ہے اور بعض نے کہا کہ
 فضیلت یعنی فضول ہے اور بعض نے کہا کہ
 فضیلت یعنی فضول ہے اور بعض نے کہا کہ
 فضیلت یعنی فضول ہے اور بعض نے کہا کہ

تیسرا امیر نے فرمایا کہ
 فضیلت کا معنی فضول ہے اور بعض نے کہا کہ
 فضیلت کا معنی فضول ہے اور بعض نے کہا کہ
 فضیلت کا معنی فضول ہے اور بعض نے کہا کہ
 فضیلت کا معنی فضول ہے اور بعض نے کہا کہ

نفس کے لئے ہے اور بعض نے کہا کہ
 فضیلت کا معنی فضول ہے اور بعض نے کہا کہ
 فضیلت کا معنی فضول ہے اور بعض نے کہا کہ
 فضیلت کا معنی فضول ہے اور بعض نے کہا کہ
 فضیلت کا معنی فضول ہے اور بعض نے کہا کہ

طه شریعت

بیت الصلوات

العین من انما

فقد اقلبتهم

انما قلوبهم

الذین علیہم

الصلوات والسلام

سبحان الرحمن الرحیم

عزیز الجبار

منزل احدین من الشہادۃ الخصال المنوف سنة ستین وثمانین اکتف

وَفِي حَاشِيَةِ الْخِطَابِ عَلَيْهِ قَاتٍ مُعْلَى يَهُ وَأَخْرَجَهُ بَعَثَ عَنْ طَاعَتِهِ مَعَ أَطْرَافِهِمْ بِأَنَّهُ أَضْلَى أَهْلُ
 زَمَانِهِ وَأَنَّهُ أَهْلَى بِالْإِمَامَةِ مِنْهُ بِشَبَهَةِ هِيَ تَرْكُ الْقِصَاصِ عَنْ قَتْلَةِ عُثْمَانَ وَفِي اللَّهِ تَعَالَى
 وَنَقَلَ فِي حَاشِيَةِ قَوْلِ كَامَالٍ عَنْ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى وَجْهَهُ أَنَّهُ قَالَ إِخْوَانُنَا بَعُوثُ عَلَيْنَا وَكَيْفَ الْفِرَاقُ
 وَكَفَسَقَةُ لِمَا لَهُمْ مِنَ التَّوَابِلِ وَتَمَكَّنِيَتْ كَخَطَا جَهَادِي إِزْطَامَتْ دَوْرَتِ وَأَرْطَعْنِ وَتَشْتِغِ
 مَفْرُوعَ مَرَاغَاتِ حَقُّوقِ صَحْبَتِ خَيْرِ لَبِثْ رَاعِي عَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالْخِيَاتِ مُنَوَّرَةِ جَمِيعِ صَحَابِ كِرَامِ رَا
 بِنِكِي يَأُو بَايِدُ كِرُو وِدُو بُو تِي نَعْمِي عَلَيْكَ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامَاتِ الْإِشَانِ رَا وُوسْتِ بَايِدُ وُوسْتِ
 قَالَ عَلَيْكَ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامَاتِ مَنْ أَجْهَرُ وُوقِي بِي أَجْهَرُ وُوقِي مَنْ أَبْغَضَ مَنْ فَبِغْضِي
 أَبْغَضَ مَنْ لِي مَحَبَّتِي كِه بَا صَحَابِ مِنْ تَعَلَّقِ كِرُو هَمَانِ مَحَبَّتِي كِه مِنْ تَعَلَّقِ شُدِه است وُومَحِينِ نَعْبُضِ كِه
 بَا إِشَانِ تَعَلَّقِ كِرُو هَمَانِ نَعْبُضِ است كِه مِنْ تَعَلَّقِ كِرُو فَرِغْتِ است مَارَا بَحَارِي بَانِ حَضْرَتِ امِيرِ مِشْرِجِ إِشَانِي نِي
 بَلَكِه جَائِ نَسْتِ كِه زَا إِشَانِ دَرَا زَارِ بَا شِيمِ آ مَا چُونِ صَحَابِ كِرَامِ نَعْمِي أَنْدُ كِه بَا مَحَبَّتِ إِشَانِ مَامُورِيمِ
 وَارِ نَعْبُضِ وَايْدَا إِشَانِ مَمْنُوعِ مَارَا نَعْمِي رَا وُوسْتِ مِيدَارِيمِ بَدُو تِي نَعْمِي عَلَيْكُمْ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامَاتِ
 وَارِ نَعْبُضِ وَايْدَا إِشَانِ كِرِي زَانِ كِه أَنْ نَعْبُضِ وَايْدَا مَنَجْرَبَانِ سَرُورِ مِشُو لِي كِنِ مَحَبَّتِ رَا مَحَبَّتِي رَا
 مَحَبَّتِي حَضْرَتِ امِيرِ مِشْرِجِي بُو وُودُ وَاخَالِقَانِ إِشَانِ بَرِخَطَا زَا يَادُو بَرِينِ فُضُولِي نَسْتِ تَحْقِيقِ اِيْنِ مَحَبَّتِ وَا
 بَلَكِه بِي كِه نَحْوَا مَحَبَّتِ نَوْشْتِ نَسْتِ تَفْصِيلِ نِ كِرِي يَافْتِه است اَكْرَهَائِي مَانْدِه بَا شُدِ بَانِ مَكْتُوبِ جُجُوعِ
 فَرَايِنْدِ بَعْدَا زَا تَصْحِيحِ عَقَائِدِ تَعْلِيمِ أَحْكَامِ فِقْهِي چَارِه نَبُو وَا زَا نَسْتِنِ فَرْضِ وُوَا جِبِ وَا حَلَالِ وَا حَرَامِ وُوسْتِ
 مِشْرِجِي وَا يَكِرُو كِرِي زَانِ وُومَحِينِ عَمَلِ مَقْتَضَائِي اِيْنِ عِلْمِ نِيضْرُورِي است مَطَالَعِه كِتَابِ فِقْهِي وَاضْرُورِي
 مَشْرُورِ وُوسْتِ بِلِغِ دَرِ اِيْمَانِ اَعْمَالِ صَالِحِ مُرْسِي وَا زَا نَسْتِمِه اِرْفَاعِ اَزْكَانِ صَلَاةِ كِه عَمَادِ وُودِ نِ است اِيْرَا وَا
 مِي نَا يِدَا اِسْتِشَاعِ فَرَايِنْدِ اَوَّلِ اَزْ اِسْتِشَاعِ وُورِ وُوضُو چَارِه نَبُو وَا مَحْضُورِ اسْتِه بَارِ وَا كَامِ وَا كَامَالِ بِنَابِتِ مَارَا
 بَرُورِ مَحَبَّتِ اَوَا يَادُو وُورِ مَسْحِ نَسْتِغَابِ بَايِدُ وُودِ وُورِ مَسْحِ كُوشِ مَسْحِ رَقْبَةٍ اَحْتِيَا طَا يَادُو فَرُودِ وَا حَلِيلِ مَسْحِ
 اَصْلِحِ بِرِجْلِ خُضْرُوسْتِ چِپِ اَزْ جَانِبِ يِرَانِ اَصْلِحِ اَمْدِه است اَزْ اَمْرَاغَاتِ فَرَايِنْدِ اِيْمَانِ بِنَابِتِ

منزل احدین من الشہادۃ الخصال المنوف سنة ستین وثمانین اکتف
 من منزل احدین من الشہادۃ الخصال المنوف سنة ستین وثمانین اکتف
 من منزل احدین من الشہادۃ الخصال المنوف سنة ستین وثمانین اکتف
 من منزل احدین من الشہادۃ الخصال المنوف سنة ستین وثمانین اکتف
 من منزل احدین من الشہادۃ الخصال المنوف سنة ستین وثمانین اکتف
 من منزل احدین من الشہادۃ الخصال المنوف سنة ستین وثمانین اکتف
 من منزل احدین من الشہادۃ الخصال المنوف سنة ستین وثمانین اکتف
 من منزل احدین من الشہادۃ الخصال المنوف سنة ستین وثمانین اکتف
 من منزل احدین من الشہادۃ الخصال المنوف سنة ستین وثمانین اکتف
 من منزل احدین من الشہادۃ الخصال المنوف سنة ستین وثمانین اکتف

منزل احدین من الشہادۃ الخصال المنوف سنة ستین وثمانین اکتف
 من منزل احدین من الشہادۃ الخصال المنوف سنة ستین وثمانین اکتف
 من منزل احدین من الشہادۃ الخصال المنوف سنة ستین وثمانین اکتف
 من منزل احدین من الشہادۃ الخصال المنوف سنة ستین وثمانین اکتف
 من منزل احدین من الشہادۃ الخصال المنوف سنة ستین وثمانین اکتف
 من منزل احدین من الشہادۃ الخصال المنوف سنة ستین وثمانین اکتف
 من منزل احدین من الشہادۃ الخصال المنوف سنة ستین وثمانین اکتف
 من منزل احدین من الشہادۃ الخصال المنوف سنة ستین وثمانین اکتف
 من منزل احدین من الشہادۃ الخصال المنوف سنة ستین وثمانین اکتف
 من منزل احدین من الشہادۃ الخصال المنوف سنة ستین وثمانین اکتف

عینی بود احوال کلام
تجارت غنی غنی غنی
و کوی کوی کوی کوی
اراد نماز با برکت
عینی بود احوال کلام
تجارت غنی غنی غنی
و کوی کوی کوی کوی
اراد نماز با برکت

را اندک ندانند مستحب دوست داشته شده حق است جل جلاله و مرضی او تعالی اگر تمام نوبت
یک فصل مرضی و محبوب حق جل جلاله معلوم شود و عمل مقتضای آن پیشتر گردیده است
حکم آن دارو که کسی بجز حرف ریزه باشد چند جوهر نفیس را بخورد و با طائل روح را بدست آورد
بعد از ظهور کامل و سبب و قصد نماز که معراج مومن است باید فرمود و اهتمام باید نمود که نماز فرض
بجماعت ادا نیاید بلکه سیر با امام ترک نشود و نماز در وقت مستحب ادا یابد و در قرائت مرعاة
قدر مسنون باید کرد و در رکوع و سجود از طمانیت چاره نبود که فرض است یا واجب بقول مختار و در قومه
راست باید ایستاد بر آنچه که آنخوانها بمقرر خود رجوع نماید و بعد از راست ایستادن طمانیت در کار است
نیز باید کرد که فرض است یا واجب یا مدت علی اختلاف الاقوال و همچنین در جلسه که میان دو سجده است
بعد از نشستن درست ایستادن نیز در کار است چنانچه در قومه و اقل تسبیح رکوع و سجده سه بار است و
اکثرش تا هفت بار یا یازده بار علی اختلاف الاقوال و تسبیح امام با ندازه حال مقتدیان است ششم
می آید که کسی در حال انفراد در وقت قوت و استطاعت اقتضای بر اقل تسبیحات نماید اگر نتواند پنج
بار یا هفت بار بگوید و در وقت سجده رفتن آنچه بر زمین نزدیک تر است اول بر زمین نهد پس اول
بر دوزانو بر زمین نهد بعد از آن هر دو دست بعد از آن مینویسند را بعد از آن چپین را و در وقت وضع
ترا و دست ابتدا از زمین باید نمود و در وقت رفع راس آنچه با سمان نزدیک است اول باید برداشت
پس ابتدا بر زمین باید نمود و در وقت قیام نظر بر موضع سجود باید دوخت و در وقت رکوع بر
پاینهاست خود نظر باید کرد و در سجود بر نوک بینی خود و در جلوس بر دو دست خود را بر کنار خود ملاحظه
باید نمود و چون نظر از پرگندگی دوخته شود و بر مواضع مذکوره گماشته کرد و نماز جماعت میسر شود و صلوة
مختوم حال آید کما هو المنقول علی علیه السلام و السلام و همچنین تفریح اصابع
و دست در وقت رکوع و ضم ساختن آن اصلح در وقت سجود است آن را نیز مراعات
فرمایند گشت کشادن یا ضم ساختن بقریب نیست فوائده زمین آن ملاحظه نموده صاحب ریح

عینی بود احوال کلام
تجارت غنی غنی غنی
و کوی کوی کوی کوی
اراد نماز با برکت
عینی بود احوال کلام
تجارت غنی غنی غنی
و کوی کوی کوی کوی
اراد نماز با برکت
عینی بود احوال کلام
تجارت غنی غنی غنی
و کوی کوی کوی کوی
اراد نماز با برکت

که ضم ریح و تشدید بر زمین چنانچه در حدیث آمده است

عینی بود احوال کلام
تجارت غنی غنی غنی
و کوی کوی کوی کوی
اراد نماز با برکت
عینی بود احوال کلام
تجارت غنی غنی غنی
و کوی کوی کوی کوی
اراد نماز با برکت

شیخ ابوسعید خدری... شیخ ابوالحسن علی بن ابی طالب... شیخ ابوجعفر صادق... شیخ ابوالقاسم...

فرموده اند و تمراتی که بر آن مترتب شود التیفات بآن ننموده روزی مجلس طعام در ملازمت حضرت ایشان حاضر بودیم شیخ نکمال که یکی از مخلصان حضرت خواجه ما بوده در وقت افتتاح طعام و حضور ایشان اسلمه را بلند گفت ایشان را ناخوش آمد بحدی که زجر بلیغ فرمودند و فرمودند که او را منع کنند که در مجلس طعام حاضر نشود و از حضرت ایشان شنیده ام که حضرت خواجه نقشبند علماء و تجار اراجم کرده بخانقاه حضرت امیر کلال برده بودند تا ایشان را از ذکر هر چه منع فرمایند علماء بجز حضرت امیر گفتند که ذکر هر چه بدعتی گنند ایشان در جواب فرمودند که نیکم اگر این طریق هر گاه در منع ذکر هر چه این مهم است لکن نمایند از سماع و قص و وجد و تواجبه گوید احوال و مواجبه که بر سبب نامشروعی مترتب شوند نزد فقیر از قبیل استراحات است چه اهل استدراج را نیز احوال و ادواق دست میدهد و کشف توحید و مکاشفه و معاینه در هر ابدا و صورت عالم الطهور می آید حکماء یونان و جوکیه و بر ائمه هندی درین معنی شریک اند علماء صدق احوال موافقت علوم شرعی است با اجتناب از ارتکاب امور محرمه و مشتبیه بدانند که سماع و قص فی الحقیقت داخل هر دو لعب است کریمه و من الناس من یشتاری لهُو الحديث و ایشان منع سرودن ازل شده است چنانچه مجاهد شاکر و ابن عباس است و از کبار تابعین گوید که مروان لهُو الحديث سرودست و فی المذابك انهُوا الحديث التمر والغناء وكان ابن عباس وابن مسعود رضی الله تعالی عنهما یحلفان انهُ الغناء وقال مجاهد فقولهُ تعالی والین لا یشهدون الزور ای لا یحفظون الغناء و حکمی عن اهل البيت عن اهل البیت انهم انما یؤیدون من قال یقرئ ما نزلنا احسن عند قراءته یکفر و بانه امراته و لحبط الله تعالی کل حسنات

الان فی المذابكار... کلامی بالصبغ الطیب... قوله احسن ان لسکر تخفس... لادخلوا اهل الجحیم طیب حسانا...

در وقت افتتاح طعام... حضرت امیر کلال... شیخ ابوالقاسم...

شیخ ابوالقاسم... شیخ ابوالحسن... شیخ ابوجعفر... شیخ ابوسعید...

شیخ ابوالقاسم... شیخ ابوالحسن... شیخ ابوجعفر... شیخ ابوسعید... شیخ ابوالقاسم...

اخذت امر در طریقت شریع بودی فیکف که حضرت شرعی بان جمع شود یقین است که جناب میرزا جویو
باین امر رضی نخواهند بود اما مراعات آداب شما نموده بصریح منع هم نمیکنند و یاران را ازین اجتماع نهی نمیکنند
این فقیر چون درآمدن خود توقف دید چند فقره فراهم آورده نوشته فرستاد این سبق در ملازمت میرزا جویو
گذرانند و از اول تا آخر پیش ایشان بخوانند والسلام
درین عمل تا چند روز

اصل کتابت و مشاهد و دوم ترجمه از مصحح

بسم الله الرحمن الرحيم صدر دریافت در بیان امر قضا و قدر و مآل کتب است که بسم الله الرحمن الرحيم	
الحمد لله الذي كشف ستر القصد والقدر على الخواص من عباده عن العوام فكان الضلال عن سواد السبل واقصاده والصلوة والسلام على من آتاه الله الحكمة والبلغه وقطع به أذن من	جميع سائس مر خدا تراست که منکشف ساخت را قضا و قدر را بر خواص بندگان خویش و پنهان از نظر عوام بسبب گمراه بودن ایشان از راه و میانه آن وصلوة و سلام بر سیکه کمال رسید حق تعالی بجز محبت ما نه خود را و برید پاوس

نویسند
کتابت و مشاهد و دوم
ترجمه از مصحح
۵۴

المنهجيات
۵۴

- ۷۵

Handwritten notes at the top of the page, including the number 176 and various illegible scribbles.

قد مر

بہا منہاے نافرمان ہلاک شونہ گان دہرا ان
 صاحب و کہ نیکو کارانند پر سبز گاران اناکم ایمان
 آوردند بقدر و نور شد شد بقصدنا پس از حمد و صلوة
 چون دتحتق مشق قضا و قدر حیرت بسیار ضلالت
 کثیر شائع گردید و بر اکثرے از ناظرین آن و نیم باطل
 و خیال باطل غالب آجی کہ گفتند بعضی مجربین
 در آنجا عیب با اختیار صا و بر شود و نفی کردند
 بعضی نسبت آنرا خدائے کتابے غالب گرفت
 هرکے ازین دو طائفه کے را از دو جانب اختیار
 و رعایت و کہ اوست صراط مستقیم و نہج قوم
 و ہر آئینہ موقوف گردید میان طریق مستقیم و ذناب
 کا ایشانند اہل سنت و جماعت رضی اللہ تعالیٰ
 عنہم و عن اسلافہم و اخلافہم
 پس ترک نمودند راہ افراط و تفریط را
 و اختیار کردند وسط و میان را منقولت
 از امام ابوحنیفہ کوفی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
 کہ پر سیدے از امام اجل جعفر صادق
 رضی اللہ تعالیٰ عنہما پس گفتاے فرزند سید
 خدایا تفویض نموده است حق تعالیٰ کا
 را بہ بندگان - و ہے فرمود کہ خدای تعالیٰ بزرگتر

العصاة اهل الكفة وعلى الهواضغاية البر
 الا ثقیاء الذین امنوا بالقدر کم صوا
 بالقضاء و بعد فلما كانت مسئلة
 القضاء والقدر قد كثر فيه الخیر
 والضلال و غلب على اكثر ناظریها
 باطل الوهم والخیال حتى قال بعضهم
 یخص الجبر فیما یصد من العبد یا
 لاخیار و نفی بعضهم نسبتہ الى الوحد
 القهار و أخذ طائفة بطرفی الا فیصل
 فی الاعتقاد الذی هو الصراط المستقیم
 والمنهج القوی و لقد وفق بهذا الطریق
 الفوق الملیحبة الذین هم اهل السنة
 و الجماعة رضی الله تعالی عنہم و عن
 اسلافهم و اخلافهم فانكروا الافراط
 و التفريط و اختاروا الوسط و البین
 مروی عن ابی حنیفة رضی اللہ تعالیٰ
 عنہ انما سأل جعفر بن محمد الصادق
 رضی اللہ تعالیٰ عنہما فقال یا ابن رسول
 اللہ هل فرض الله تعالیٰ الامر
 الى الجبر فقال الله تعالیٰ اجعل

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including phrases like 'لا تلبس فضلا' and 'من جسد النخل...'.

مِنْ أَنْ يُعَوِّضَ الشُّرُوبِيَّةَ إِلَى الْعِبَادِ
 فَقَالَ لَهُ هَلْ يُجِبُّهُمْ عَلَى ذَلِكَ فَقَالَ
 اللَّهُ تَعَالَى أَعَدَلَ مِنْ أَنْ يُجِبُّهُمْ عَلَى
 ذَلِكَ ثُمَّ يَجِدُ بِهِمْ فَقَالَ وَكَيْفَ ذَلِكَ
 فَقَالَ الْبَيْنُ الْبَيْنُ لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِيزَ
 وَلَا كَرَمَ وَلَا تَسْلِيطَ لِهَذَا أَقَالَ أَهْلُ
 السُّنَنِ أَنَّ الْأَفْعَالَ لِاخْتِيَارِ رِيَّةِ
 لِلْعِبَادِ مَقْدُورَةً اللَّهُ تَعَالَى مِنْ حَيْثُ
 الْخَلْقِ وَالرَّجَاءِ وَمَقْدُورَةً الْعِبَادِ
 عَلَى رَجَبٍ آخَرَ مِنَ التَّعَلُّقِ يُعَابَّرُ عَنْهُ
 بِالِاتِّسَابِ فَمِنْ كَرِهَ الْعَبْدُ بِاعْتِبَارِ
 نِسْبَتِهَا إِلَى قُدْرَتِهِ تَعَالَى يَسْتَوْجِبُ خَلْقًا
 وَيُاعْتَبَرُ نِسْبَتِهَا إِلَى قُدْرَةِ الْعَبْدِ كِنْسَابًا
 لَهُ فَلَمَّا رَأَى الْأَشْعَرِيُّ مِنْهُمْ ذَهَبَ إِلَى
 أَنْ كَمَا دَخَلَ لِاخْتِيَارِ الْعِبَادِ فِي أَفْعَالِهِمْ
 أَصْلًا إِلَّا أَنَّهُ سُبْحَانَهُ أَوْجَدَ لِأَفْعَالِ
 عَقِيبِ اخْتِيَارِهِمْ بِطَرِيقِ جَرِي الْعَادَةِ
 إِذْ لَا تَأْتِرُ الْقُدْرَةُ الْعَادِيَّةُ عِنْدَهُ
 وَهَذَا الْمَذْهَبُ مَائِلٌ إِلَى الْجَبْرِ وَهَذَا
 يَسْتَدِيرُ بِالْجَبْرِ الْمُتَوَسِّطِ وَقَالَ الْأَسْتَدُ

از نیکه تفویض نماید ربوبیت خود را به بندگان
 خویش پس گفت ابوحنیفه رضی الله عنهما سخاوت است
 ایشان را بر آن فرموده است تا عاقلان است
 از آنکه مجبور سازد ایشان را الا لا یستخرجون
 ایشان را دنیا پس گفت ابوحنیفه رضی الله عنهما وچگونگی است
 حقیقت این معاملة فرموده کار میان تفویض و میان
 جبر است نه بالکل جبر است و نه تفویض و نه ابراه
 و نه تسلط تا آنکه از سخاقت اندال است و تحقیق
 افعال اختیاریه بندگان دلیل انداخته قدر متعالی
 باعتبار خلق و اسما و تحت قدرت عباد و بر وجه دیگر
 از تعلق که معتبر است بکتاب و کتاب پس حرکت عباد
 باعتبار نسبت بقدرت حق تعالی خلق و اسما و اسما
 و باعتبار ارتباط و بقدرت عباد کتاب
 میگویند و لیکن امام ابوحنیفه رضی الله عنهما از ایشان است
 است این طرف که اختیار عباد را در افعال ایشان
 اصلاست خلقت و لیکن تحقیق حق سبحانه و وجود
 می که افعال او عقیب اختیار ایشان بطریق جری و
 زیرا که قدرت عاقلانه را نیز در هر چه تاثیر است
 و آن مذکور است مال است بجز و از اینجاست که بجز
 متوسط نمیده میشود و قال شده است استافرا

کتابت الاموال

شرح الاموال
 للامام ابوحنیفه
 رحمه الله
 وشرح الاموال
 للامام ابوحنیفه
 رحمه الله
 وشرح الاموال
 للامام ابوحنیفه
 رحمه الله

بوقاصت و ابراهیم

أَبُو اسْحَى الْأَسْفَرِيْنِي بِتَأْتِيْرِ الْقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَصَوْرِ الْفِعْلِ
 بِجَمْعِ الْقُدْرَتَيْنِ وَقَدْ جَوَزَ الْجَمْعُ
 الْمَوَازِينَ عَلَى أَثَرِ قَوْلِ أَحَدِ بَعْثَتَيْنِ
 مُخْتَلِفَتَيْنِ وَقَالَ الْقَاضِي أَبُو بَكْرٍ الْفَلَّاحُ
 بِتَأْتِيْرِ الْقُدْرَةِ الْحَادِثَةِ فِي وَصْفِ
 الْفِعْلِ بِأَنْ يَجْعَلَ الْفِعْلَ مَوْصُوفًا
 بِشَيْءٍ كَوْنَهُ طَاعَةٌ وَمَعْصِيَةٌ وَالْمُخْتَلَفُ
 عِنْدَ الْعَبْدِ الضَّعِيفِ تَأْتِيْرِ الْقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ فِي أَصْلِ الْفِعْلِ وَفِي وَصْفِهِ
 مَعًا إِذْ لَا مَعْنَى لِلتَّأْتِيْرِ فِي الْوَصْفِ
 بَدُونِ التَّأْتِيْرِ فِي الْأَصْلِ إِذْ الْوَصْفُ
 أَثَرُ الْمُتَفَرِّعِ عَلَيْهِ لَكِنَّهُ مُخْتَلِفٌ لِإِ
 تَأْتِيْرِ زَائِدٍ عَلَى تَأْتِيْرِ أَصْلِ الْفِعْلِ
 إِذْ وَجُودُ الْوَصْفِ زَائِدٌ عَلَى وَجُودِ
 الْأَصْلِ وَلَا يَخْتَلِفُ فِي الْقَوْلِ
 بِالتَّأْتِيْرِ إِنْ كَانَ كَبْرًا لِلْفِعْلِ
 الْأَعْرَبِيِّ إِذِ التَّأْتِيْرُ فِي الْقُدْرَةِ
 أَيْضًا بِالْجِبَادِ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنَّ
 نَفْسَ الْقُدْرَةِ بِالْجِبَادِ وَتَعَالَى أَيْضًا

ابو اسحاق اسفرائی بتاثير قدرت حادثة در
 نفس فعل و حصول فعل مجموع قدرتي و
 است اجتماع دو مؤثر بر اثر واحد اما از دو جهت
 مختلف و تا آن گشته است قاضی ابوبکر افلاکی
 بتاثير قدرت حادثة در وصف فعل بدین پنج
 که متصف گردانیده شود فعل مثلا بوصف طاعت
 یا معصية و تحت از نزد این بده ضعیف تاثير
 قدرت حادثة است در هر یک از نفس فعل و وصف
 فعل چه تاثير قدرت حادثة در وصف بدون
 تاثير و در اصل هیچ معنی ندارد زیرا که وصف
 اثر همان اصل است و متفرع است بر آن اما
 محتاج است بتاثير زائد بتاثير اصل فعل
 بدین سبب که وجود وصف زائد است بر
 وجود اصل و هیچ اثر از نیست در قول
 بتاثير قدرت عبد هر چند این قول بر
 اشعری گران خواهد آمد زیرا که وصف
 تاثير در قدرت عبد نیز با ایجاد حق است
 بسا که چنانکه نفس قدرت نیز با ایجاد
 اوست لغای

وَالْقَوْلُ بِتَأْثِيرِ الْقُدْرَةِ هُوَ الْأَكْرَبُ عَلَى
 الصَّوَابِ وَمَذْهَبُ الْأَشْعَرِيِّ فِي الْفِعْلِ
 فِي كَائِرَةِ الْجَبْرِ فِي الْحَقِيقَةِ إِذْ لَا اخْتِيَارَ
 عِنْدَهُ حَقِيقَةً وَلَا تَأْثِيرَ لِقُدْرَةِ
 الْحَادِثَةِ أَصْلًا عِنْدَهُ إِلَّا أَنَّ الْفِعْلَ
 الْأَخْتِيَارِيَّ عِنْدَ الْجَبْرِ تِلْكَ لَا يُنْسَبُ
 إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً بَلْ بِجَازٍ أَوْ عِنْدَ
 الْأَشْعَرِيِّ يُنْسَبُ إِلَى الْفَاعِلِ حَقِيقَةً
 وَإِنْ لَمْ يَكُنِ الْأَخْتِيَارُ تَأْثِيرًا لِحَقِيقَةٍ
 لِأَنَّ الْفِعْلَ يُنْسَبُ إِلَى قُدْرَةِ الْعَبْدِ
 حَقِيقَةً سَوَاءً كَانَتْ الْقُدْرَةُ مُؤَثِّرَةً
 وَكَوْنِ الْجُمْلَةِ كَمَا هُوَ مَذْهَبُ غَيْرِ
 الْأَشْعَرِيِّ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ أَوْ مَدَامًا
 مَحْضًا كَمَا هُوَ مَذْهَبُهُ وَبِهَذَا الْفَرْقِ
 يُمَيِّزُ مَذْهَبَ أَهْلِ الْحَقِّ عَنِ مَذْهَبِ
 أَهْلِ الْبَاطِلِ وَتَعْنَى الْفِعْلِ عَنِ الْفَاعِلِ
 حَقِيقَةً وَإِثْبَاتُهُ لَهُ جَمَازًا كَمَا هُوَ
 مَذْهَبُ الْجَبْرِ تِلْكَ كَفَرٌ مَحْضٌ وَانْكَارٌ
 عَنِ الصَّرُوفِ قَالَ صَلَاحُ بْنُ الْمُهَيْبِ
 وَمِنَ الْجَبْرِ تِلْكَ مَنْ قَالَ يَا نَ الْفِعْلُ

وَقَوْلُ بِنَاءِ تَأْثِيرِ قُدْرَتِ عَادِثَةٍ هَهُنَا هِيَ
 كَمَا نَزَدَ كَيْفَ اسْتَبَوَابِ - وَأَمَّا مَذْهَبُ
 الْأَشْعَرِيِّ فَسُ فِي الْحَقِيقَةِ وَفِي دَائِرَةِ
 جَبْرِ اسْتَبَوَابِ هُوَ نَزَدَ الْأَشْعَرِيِّ عِبْدَ الرَّأْيِ الْحَقِيقَةِ
 مَبْجَعِ اخْتِيَارِ نَيْتِ وَقُدْرَتِ عَادِثَةٍ مَبْجَعِ
 مَبْجَعِ تَأْثِيرِ نَهْ مَكْرًا كَمَا نَزَدَ جَبْرِ فِي فِعْلِ اخْتِيَارِ
 بِفَاعِلِ حَقِيقَةٍ نَسَبَتْ كَرَاهِيَةً نَمِيشُ وَبَلْ كَمَا جَازًا
 وَنَزَدَ الْأَشْعَرِيُّ بِفَاعِلِ حَقِيقَةٍ نَسَبَتْ كَرَاهِيَةً
 بِرَجْمِ مَرَاوِرِ حَقِيقَةٍ اخْتِيَارِ مَالِ نَيْتِ
 زَيْرًا كَمَا فِعْلِ نَزَدَ اِهْلِ سُنَّتِ بَقُدْرَتِ عِبْدِ حَقِيقَةٍ
 مَسْبُوبِ اسْتَبَوَابِ قُدْرَتِ فِي اِبْجَلِ مَوْثِرِ بَاشِدِ
 چنانکه مذهب غیر اشعری است از اهل سنت
 یا مدار صرف چنانکه مذهب ویت و به
 همین فرق ممت از گروه مذهب اهل حق
 از مذهب اهل باطل - و اما این که فعل
 را از فاعل باعث با حقیقت نفی کردن
 و باعتبار مجاز اثبات نمودن چنانکه قول
 جبریه است پس کفر است صریح و انکار
 است از بداینه صاحب تصحید فرموده که
 بعضی از جبریه قائل اند باینکه صد فعل از

عنه صاحب
 مبرهنه
 لغرض التوضیح
 فان و مسأله
 کشف

عنه صاحب
 مبرهنه
 لغرض التوضیح
 فان و مسأله
 کشف

عنه صاحب
 مبرهنه
 لغرض التوضیح
 فان و مسأله
 کشف

کتاب التوحید

مِنَ الْعَبْدِ ظَاهِرًا وَحِجَازًا أَمَا فِي الْحَقِيقَةِ
 لَا اسْتِطَاعَةَ لَنَا وَالْعَبْدُ كَالشَّجَرِ إِذَا
 حَرَّكَهَا الرِّيحُ تَحَرَّكَتْ فَكَذَلِكَ
 الْعَبْدُ مَجْبُورٌ كَالشَّجَرِ وَهَذَا الْكُفْرُ
 مِنْ أَعْتَقَدَ هَذَا يُصَيِّرُ كَافِرًا وَقَالَ
 أَيْضًا فِي مَذْهَبِ الْجَبْرِيَّةِ قَوْلُهُمْ
 أَنْ لَيْسَ لِلْعِبَادِ أَعْمَالٌ عَلَى الْحَقِيقَةِ
 لِأَنَّ الْخَيْرَ وَالشَّرَّ وَمَا يَفْعَلُ الْعَبْدُ
 فَالْفَاعِلُ هُوَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَهَذَا الْكُفْرُ
 فَإِنْ قُلْتَ إِذَا تَمَكَّنَ لِقُدْرَةِ الْعَبْدِ
 تَأْتِرُ فِي الْأَعْمَالِ وَلَمْ يَكُنْ اخْتِيَارًا
 لَهُ حَقِيقَةً فَمَا مَعْنَى لِسْمِ الْأَعْمَالِ
 الْعَبْدِ حَقِيقَةً عِنْدَ الْأَشْعَرِيِّ قُلْتَ إِنَّ
 الْقُدْرَةَ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهَا تَأْتِيرٌ فِي
 الْأَعْمَالِ إِلَّا أَنَّهُ سُبْحَانَهُ جَعَلَهَا
 مَدَامًا الْوُجُودِ الْأَعْمَالِ بِأَنْ يَخْلُقَ
 اللَّهُ تَعَالَى الْأَعْمَالَ عَقِيبَ صَرْفِ
 قُدْرَتِهِمْ وَاخْتِيَارِهِمْ إِلَى الْأَعْمَالِ
 بِطَرِيقِ جَبْرِي الْعَادَةِ وَكَانَتْ الْقُدْرَةُ
 عِلَّةً عَادِيَّةً لِيُوجِدَ الْأَعْمَالَ فَيَكُونَ

عبد صرف باعتبار ظاہر و مجاز است اما فی الحقیقت
 اور اس طرح استطاعت حاصل نیست و عبد درنگ
 شجر است کہ چون متحرک گرداند اور باہر متحرک گرد
 پس همچنین عبد مجبور محض است کا شجر و اس قول
 کفر است و ہر کہ چنین اعتقاد کرد کافر گردید نیز
 فرمودہ کہ در مذہب جبر یہ است قول ایشان کہ
 نیست مریدگان را افعال علی الحقیقتہ نہ در
 خیر و نہ در شر و ہر وہ می کنند پس فاعل ان
 همان حق است سبحانہ و این قول نیز کفر است
 اگر کوئی ہر گاہ قدرت عبد را در افعال و
 تا تاثیر است و نہ مراد واقعہ اختیارے پس نزد
 اشعری افعال را بعد حقیقتہ نسبت کردن چہ
 وارد گویم ہر چند قدرت را در افعال تا تاثیرے
 مستحق نیست مگر این قدر است کہ حق سبحانہ
 ان را از برائے حصول افعال بدار ساخته است
 بدین ترتیب کہ مے آفرنیہ حق تعالی افعال عباد
 را بعد از صرف کردن ایشان قدرت و اختیار
 خود را در افعال بطریق جبرئی عادت -
 و نیز قدرت عبد طلت عادیہ گشتہ است از
 برائے حصول افعال پس ثابت شد

لقد قدره مدخل فحصله و لا افعال عاده
لا تبا لم توجد بدونها عاده وان لم
يكن لها تاثير في الافعال باعتبار العلة
العادية ينسب اليها العباد افعالهم حقيقة
هذا هو النهي اي في تصحيح مدد هب
الشعر والى الكلام بعد حمل تاثير
اعلم ان اهل السنة اتوا بالقديس
وقالوا بان القدر خيرة بشر وخلق
ومن من الله سبحانه لان معنى القدر
هو الاحداث والايجاد ومعلوم ان
ليس بمحدث ولا منجد الا الله سبحانه
لا اله الا هو الخالق كل شيء فاعبدوا
والمعزلة والقدرية انكروا القضاء
والقدر وادعوا ان افعال العباد
حاصلة بقدره العبد وحده ما قالوا
لو هو الله سبحانه الشريك فيكم علموا
ان كان ذلك جزايتهم سبحانه ومذبحهم
ينهم لان القضاء لا ينسب القدر
والاختيار عن العبد لانه قضيات
العبد كفعله او يتركه باختياره طايه

مقدرت راو غل و صدور افعال العادة زيكه ان
بدون قدرت عبد عاده بوجودها مش
المراد بصدور افعال تاثيره عامل نيت
ليس باعتبار علة عادية بدون وسع نسبت
كرهه ميشو بسبب عباد افعال ايشان حقيقة
وهمين است قايت وسع در تصحيح نهيب اشعري
و كلام دس تا حال جائے تردد است بايد است
كه هر آينه اهل سنت ايمان آندوه اند بقدره قائل
گشته اند بان كه قدر را خير و شر و شيرين و تلخ
سهمين از حق است سبحانه چه مراد از قدر همين افعال
است و ايجاد و معلوم است كه محدث و موجد حق
است سبحانه نه غير او و او است سبحانه معبود و خالق
هر چه نپس به پستيد او را و فرقه معتزله و قدرية
از قضا و قدر انكار نموده اند و زعم كرده كه هر آينه
افعال عباد مختص به قدرت عهده بوجود و در
ايد گفته اند كه اگر حق سبحانه قضيا مسكروندى را ستر
مذبح نمود ايشان را بران البته مى بود
اين امر از وجه ساده جوهرى - و اين قول
جهالت ايشان است چه قضا و حق سبحانه قدرت
و اختيار را از عهده نيمتايد ويرا كه مى قضا فرموده است

لقد قدره مدخل فحصله و لا افعال عاده
لا تبا لم توجد بدونها عاده وان لم
يكن لها تاثير في الافعال باعتبار العلة
العادية ينسب اليها العباد افعالهم حقيقة
هذا هو النهي اي في تصحيح مدد هب
الشعر والى الكلام بعد حمل تاثير
اعلم ان اهل السنة اتوا بالقديس
وقالوا بان القدر خيرة بشر وخلق
ومن من الله سبحانه لان معنى القدر
هو الاحداث والايجاد ومعلوم ان
ليس بمحدث ولا منجد الا الله سبحانه
لا اله الا هو الخالق كل شيء فاعبدوا
والمعزلة والقدرية انكروا القضاء
والقدر وادعوا ان افعال العباد
حاصلة بقدره العبد وحده ما قالوا
لو هو الله سبحانه الشريك فيكم علموا
ان كان ذلك جزايتهم سبحانه ومذبحهم
ينهم لان القضاء لا ينسب القدر
والاختيار عن العبد لانه قضيات
العبد كفعله او يتركه باختياره طايه

پس مدد حق نيز
لقد قدره مدخل فحصله و لا افعال عاده
لا تبا لم توجد بدونها عاده وان لم
يكن لها تاثير في الافعال باعتبار العلة
العادية ينسب اليها العباد افعالهم حقيقة
هذا هو النهي اي في تصحيح مدد هب
الشعر والى الكلام بعد حمل تاثير
اعلم ان اهل السنة اتوا بالقديس
وقالوا بان القدر خيرة بشر وخلق
ومن من الله سبحانه لان معنى القدر
هو الاحداث والايجاد ومعلوم ان
ليس بمحدث ولا منجد الا الله سبحانه
لا اله الا هو الخالق كل شيء فاعبدوا
والمعزلة والقدرية انكروا القضاء
والقدر وادعوا ان افعال العباد
حاصلة بقدره العبد وحده ما قالوا
لو هو الله سبحانه الشريك فيكم علموا
ان كان ذلك جزايتهم سبحانه ومذبحهم
ينهم لان القضاء لا ينسب القدر
والاختيار عن العبد لانه قضيات
العبد كفعله او يتركه باختياره طايه

ما یجوز للفعل لاجبار و منعا و وجوب الفعل امتناعا فی الاختیار قلنا اولاً انه ممنوع فان الوجوب بالاختیار محتمل لامتناعا و ثانياً ان مقتضی انفعال الیجاب

که عیب با اختیار خود کار خواهد کرد یا نخواهد کرد رعایت
 مافی الباب این چنین قضا اختیار عیب را واجب
 و لازم میگردد و این مثبت اختیار است متناهی
 آن و غیر منقوض است بافعال باری تعالی زیرا که
 فعل او سبحانه بنظر قضا واجب است یا ممنوع
 چه قضا اگر بوجود متعلق است واجب است یا بحد
 پس ممنوع پس اگر وجوب فعل اختیاری متناهی اختیار
 بود باری تعالی در افعال خود مختار نبود
 و این کفر است و بر هیچ کس مخفی نیست که تحقیق
 قول باستقلال قدرت عیب در ایجاد افعال
 توفیق با وجود کمال ضعف و در غایت بیکیست
 و نشأ نهایت بخردی و ازینجا است که مشایخ
 ماوراء النهر شکر الله تعالی سنجیم بمباله نموده
 اند و در تضلیل ایشان اندرین مسئله مجدی گفته اند
 که حال محوس نمیکون تراست از حال ایشان چه مجوس
 غیر از یک شریک اثبات نکرده اند و معتزله
 شرکای بیه نهایت اثبات نموده اند و حیرت
 زعم نموده که فعل است هرگز عیب را و نه قدرت
 و نه اراده و نه اختیار در حرکاتش درنگ جمادات
 و گفته که عیب بضرر فعل خیر ثواب داده شود و

ما فی الباب انه یوجب الاختیار
 و هو محقق للاختیار لانه منافی له و ایضا
 منقوض بافعال الباری تعالی لان فعله
 سبحانه بالنظر الی القضاء اما واجب
 او ممنوع اذ لم تعلق القضاء بالوجود
 او بالعدم فیمتنع فلوان وجوب
 الفعل بالاختیار منافیه له لکیکن
 الباری تعالی مختاراً و هذا کفر
 ولا یجوز علی احد ان القول سهل یقل
 قدره الیه کما فی ایجاد افعاله مع کمال
 ضعیفه و غایب السخافته و منشأ
 نهایه السخافته و لهذا بالغ مشایخ
 ماوراء النهر شکر الله تعالی سنجیم هم فی
 تضلیلهم فی هذیه المسئلة حتی قالوا
 ان العجز بعد کماله من حیث لم
 یثبتوا الا شرکاً و احد و اما معتزله
 اثبتوا شرکاء لا یخص و زعمت الجبریه
 انه لا فعل للعبد اصلاً و ان حرکاته
 یمازله حرکات الجمادات لا قدره لهم
 اصلاً و لا قصد و لا اختیار و زعموا

بسیار من
 اختیار را
 ممنوع
 است
 از
 عیب
 است
 از
 عیب
 است
 از
 عیب
 است

مکتوبات ابرار

مکتوبات ابرار

العباد لا يتارون بغير ولا ياتون بالقر...

أَنَّ الْعَبْدَ لَا يَتَابُ بِالْخَيْرِ وَلَا يَتَابُ
 بِالشَّرِّ وَالْكَفَّارُ وَالْعَصَاةُ مَعْدُودُونَ
 غَيْرُ مَسْئُولِينَ لِأَنَّ الْأَفْعَالَ كُلَّهَا
 مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَالْعَبْدُ مَجْبُودٌ فِي ذَلِكَ
 وَهَذَا نَفْرٌ وَهُوَ أَوْلَى الْمُرْجِيَّةِ الْمَلْعُونِينَ
 الَّذِينَ يَقُولُونَ بِأَنَّ الْمَعْصِيَةَ لَا يَفُتْرُ
 وَالْعَاصِيَ لَا يَتَابُ بِرَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ صَلَّى
 اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَعْنَتُ
 الْمُرْجِيَّةِ عَلَى لِسَانِ سَبْعِينَ نَبِيًّا
 وَمَذْهَبُهُمْ بَاطِلٌ بِالضَّرُورَةِ وَالْفَرَقُ
 الظَّاهِرُ بَيْنَ حَرَكَةِ الْبَطْشِ وَحَرَكَةِ
 الْإِرْتِعَاشِ وَتَعْلَمُ قَطْعًا أَنَّ الْأَوَّلَ
 بِاخْتِيَارِهِ دُونَ الثَّانِي وَالْمُتَّصِفُ
 الْقَطْعِيَّةُ تُنْفِي هَذَا الْمَذْهَبَ أَيْضًا
 كَقَوْلِهِ تَعَالَى جَزَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ
 وَقَوْلِهِ تَسْبُحَانَهُ فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمَرْ
 أَوْ مَرَّشَاكَ فَلْيَكْفُرْ إِلَى غَيْرِ الَّذِي وَاعْتَدِ
 أَنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لِيُضْفِيَ هَمِيمٌ وَ
 قُصُورِيَّاتِهِمْ يَطْلُبُونَ الْأَعْتِدَابَ وَ
 دَفْعَ الشُّوَالِ كَمَا تَقْرَأُونَ فَيَمِيلُونَ إِلَى

نه بر فعل شمر عقاب کرده شود و کفار و عصا
 معذورانند غیبی رسول زیرا که افعال تمامها
 از حق است بجان و عبد مجبوس است در آن
 و این قول کفر است و این طائفه مرجئه ملعونه
 ایشانند که قائلند باینکه معصیه مضر نیست
 و عاصی معاقب نه مروی است از غیر خدا
 صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ که فرمود
 مرجئه ملعون است بر زبان هفتاد پیغمبر
 و مذہب ایشان باطل است بالبداهت
 از جهت تحقق فرق ظاهر میان حرکت بطش
 و میان حرکت ارتعاش و قطعاً ما بدیم
 که اول با اختیار اوست نه ثانی و مخصوص
 قطعیه نیز این مذہب را نفی می سازد
 همچون قول حق تعالی جَزَاءَ مَا
 كَانُوا يَعْمَلُونَ و قول اوجسانه
 فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمَرْ وَمَنْ شَاءَ
 فَلْيَكْفُرْ و غیر ذلک و بدانکه اکثر
 مردم بعلت ضعف هم خود و قصوریا
 خویش بهانه و عذر می جویند و میخواهند
 که رفع مسألت از خود نمایند پس ما مل میشوید

عنه انظر في كتابه
 في باب ما تعلق به
 من قوله لا ياتون
 بالقر...

از جهت تحقق فرق ظاهر میان حرکت بطش و میان حرکت ارتعاش و قطعاً ما بدیم

که اول با اختیار اوست نه ثانی و مخصوص قطعیه نیز این مذہب را نفی می سازد همچون قول حق تعالی جَزَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ و قول اوجسانه فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمَرْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْفُرْ و غیر ذلک و بدانکه اکثر مردم بعلت ضعف هم خود و قصوریا خویش بهانه و عذر می جویند و میخواهند که رفع مسألت از خود نمایند پس ما مل میشوید

العباد لا يتارون بغير ولا ياتون بالقر...

مذهب الاشعری بیل الی مذهب
 الجبری فتارة یقولون بان الاختیار
 للعبد حقیقة ونسبة الفعل لیه
 مجاز وتارة یقولون بضعف الاختیار
 المستلزم للجبار ومع ذلك یرسمون
 کلام بعض الصوفیة فی هذا المقام
 من ان الفاعل واحد لیس الاله
 وان لا تاثیر لقدرة العبد فی الافعال
 اصلا وان حرکاته بمنزلة حرکات
 الجمادات بل وجود العبد ذاتا و
 صفة کسراب یقیعة یحسبه الظن
 له اذ لجهه لم یجد شیتا
 ووجد الله عنده وامثال هذا الکلام
 از کادهم جزا عنک المذاهب والهلکة
 فی الاقوال والافعال فنقول فی تحقیق
 هذا المقام والله سبحانه اعلم بحقیقة
 المراد ان الاختیار لو لم یکن ثابتا
 للعبد حقیقة کما هو مذهب الاشعری
 لما نسب الله تعالی الظلم الی العبد
 اذ لا اختیار له ولا تاثیر لهدیه

بمذهب اشعری بلکه بمذهب جبری پس گاه
 ومیزند باینکه عباد حقیقة اختیار
 حاصل نیست و نسبت فعل بوجهی است
 و گاهی بضعف اختیار عباد قائل میشوند
 که مستلزم جبر است و معتقدان کلام بعضی
 از صوفیاندین مقام استماع بینمایند که
 فاعل افعال یکی است پس و هرگز تاثیر
 نیست موقدرت عباد در افعال و حرکات
 بمنزله حرکات جمادات است بلکه وجود
 عباد از روی ذات و صفت مثل سراسر است
 بزین هموار که پندار و آن را تشبیه آینه و آفتاب
 بیاید نزدیک آن نیاید آن را چسب
 و یافت خدا را نزدیک آن - و این چنین
 کلام محاد لیه تر ساخته است مرادشان بر بد است
 و مسألهات در اقوال و افعال پس سگویم در تحقیق
 این مقام و الله سبحانه اعلم بحقیقة المراد
 بدستیکه اگر اختیار ثابت نبود موعبد
 حقیقة چنانکه مذهب اشعری است البته نسبت
 نه نمودی حق تعالی ظلم را بعباد چه از ایشان
 نه اختیار حاصل است نه قدرت ایشان را

نه اشاره الی تورات
 مثل البیت کفر الاحلام
 کسراب یقیعة

نه چنانکه در مذهب
 جبر و انوار قدوس
 و مذهب لایستند
 الصوفیة

کلمات امام ربانی

وَأَنَّمَا هِيَ مَدَّ أَرْحَضُ عِنْدَهُ وَقَدْ نَسَبَ
 سُبْحَانَهُ الظُّلْمَ إِلَيْهِمْ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ مِنْ
 كِتَابِ الْمَجِيدِ وَتَجَرَّدَ الْمَدَارِيَّةُ بِدُونِ
 التَّأْيِيرِ وَكَوْنِ الْجُمْلَةِ لَا يُوجِبُ الظُّلْمَ مِنْهُمْ
 نَعَمْ إِنَّ الْأَيْلَامَ وَالْمَعْنِيَةَ لِلْعَمَّا
 مِنْهُ تَعَالَى مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونَ الْإِحْتِيَا
 ثَابِتًا لَهُمْ لَيْسَ بِظُلْمٍ أَمْلًا إِذْ هُوَ مَوْجِبٌ
 مَالِكٌ عَلَى الْإِطْلَاقِ يَتَصَرَّفُ فِي بَلَكِهِ
 الْمُطْلَقِ كَيْفَ يَشَاءُ أَمَا نِسْبَةُ الظُّلْمِ
 إِلَيْهِمْ فَمُسْتَكْرَمٌ لِثَبُوتِ الْإِحْتِيَارِ لَهُمْ
 وَاحْتِمَالِ الْمَجَازِ فِي هَذِهِ النِّسْبَةِ خَلَا
 الْمُبَادِرِ فَلَا يُرْتَكَبُ مِنْ غَيْرِ ضَرُورَةٍ
 وَأَمَّا الْقَوْلُ بِضَعْفِ الْإِحْتِيَارِ فَلَا يَخْلُو
 إِمَّا أَنْ يُرَادَ بِهِ الضَّعْفُ بِالنِّسْبَةِ إِلَى
 الْإِحْتِيَارِ الْعَلِيِّ فَسَلَامٌ وَلَا تَزَاعُ فِيهِ
 لِأَحَدٍ وَكَذَلِكَ الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْإِسْتِقْلَالِ
 فِي صَدْقِ الْفِعَالِ أَيْضًا سَلَامٌ وَأَمَّا
 الضَّعْفُ بِمَعْنَى عَدَمِ الْمُدْخَلِيَّةِ لِلْإِحْتِيَارِ
 فِي الْأَفْعَالِ فَتَمَنُّوعٌ وَهُوَ أَوَّلُ الْمَسْئَلَةِ
 وَسَدُّ الْمَنْعِ قَدْ مَرَّ مُصْطَلًا يَنْبَغِي أَنْ

۵۵ لایستل مایض درم علی بن صفی الساری

تأیید را اختیار است نسبت ظلم ایشان راست نماید

تأثیر کے قدرت ایشان مدار محض است
 نزد اشعری پس و حال آنکہ نسبت نمودہ است
 حق سبحانہ و تعالیٰ ظلم را ایشان در موضع متعدیہ
 از کتاب مجید خود مدار تیسرے صرف بدون تأثیر
 و لفظی الجملہ تصحیح نے نماید صدور ظلم را ایشان
 آرے ایلام و تعذیب حق جل و علا معباد را
 بدون آنکہ ایشان را اختیارے حاصل بود اصلا
 ظلم نیست چه او سبحانہ مالک است علی الاطلاق
 تصرف نماید در ملک مطلق خود بہر شجیکہ خواہد اما
 نسبت ظلم را ایشان پس تسلیم ثبوت اختیار
 را ایشان را و احتمال مجاز اندرین مسئلہ
 خلاف متبادر است بدون ضرورت ارتکاب
 آن کردہ نشود و اما قول بضعف اختیار پس
 خالی نیست کہ مراد بان اگر ضعف نسبت باختیار
 حق است تعالیٰ پس سلم است و کہے اور ان
 نزاع نیست و همچنین ضعف بمعنی عدم استقلال
 در صدور افعال نیز سلم است و اما ضعف بمعنی
 عدم دخلیت اختیار در افعال پس سلم نیست
 وان اول مسئلہ است و سنی منع مفسلا
 پیش ازین گذشتہ

لے تالیف و تالیف و تالیف
 فی کلین اللزین حاد و الخ
 و کل و تالیف و تالیف
 و تالیف و تالیف و تالیف
 و تالیف و تالیف و تالیف

کتاب ایلام ربانی

يَعْلَمُ أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى كَلَّفَ عِبَادَهُ
 بِقَدْرِ طَاقَتِهِمْ وَاسْتَطَاعَتِهِمْ وَخَفَّفَ
 فِي التَّكْلِيفِ لِضَعْفِ خَلْقِهِمْ قَالَ
 اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى يُرِيدُ اللَّهُ أَنْ يُخَفِّفَ
 عَنْكُمْ وَخُلِقَ الْإِنْسَانُ ضَعِيفًا كَيْفَ
 وَهُوَ سُبْحَانَهُ حَكِيمٌ رَؤُوفٌ رَحِيمٌ
 لَا يُلْقِي بِالْحِكْمَةِ وَالرَّأْفَةِ وَالرَّحْمَةِ
 التَّكْلِيفُ مَا لَا يَسْتَطِيعُ لَهُ الْعَبْدُ فَلَمْ
 يَكْلِفْ بِرَفْعِ الصَّغْرَةِ الْعَظِيمَةِ الَّتِي لَا يَقْدِرُ
 عَلَى رَفْعِهَا الْعَبْدُ بَلْ كَلَّفَ بِمَا هُوَ أَيْسَرُ
 عَلَى الْعَبْدِينَ الصَّلَاةَ الْمَشْتَمِلَةَ عَلَى
 الْقِيَامِ وَالرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ وَالْقِرَاءَةِ اللَّيِّنَةِ
 وَكُلُّ ذَلِكَ يَسِيرٌ كَمَا فِي الْيُسْرِ وَكَذَلِكَ
 الصَّوْمُ مَثَلًا فِي نَهْيِهِ الشَّهْوَةَ وَالرُّكُوعُ
 أَيْضًا كَذَلِكَ إِذْ قَدْ تَرَى نِعْمَ الْعَسْرَ
 وَلَمْ يَقْدِرْ بِالْأَكْلِ وَالنَّصْفِ مَثَلًا
 لِشَدِّ ثِقَلِ عَمَلِ الْعِبَادَةِ وَمِنْ كَمَالِ
 الرَّأْفِ جَعَلَ لِلْمَأْمُورِ خَلْقًا إِنْ تَعَسَّرَ
 الْأَصْلُ جَعَلَ لِلْوَضْعِ خَلْقًا مَوْجِبًا
 وَكَذَا أَحْكَامُ بَانَ مَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

تا سختی را با توانایی خود خفیف کرده است

این صغیر است و غیر آن است

باید که در این موارد

در این موارد

استقامت که تحقیق حق تعالی تکلیف آورده است
 مریدگان خود را با اندازه طاقت و استطاعت
 شان و اندرین تکلیف تخفیف را رعایت نموده
 است بسبب ضعف خلقت ایشان چنانکه فرموده
 است حق تبارک و تعالی می خواهد خدا که سبک
 کند از شما و انسان ضعیف آفریده شده است
 چگونه و حال آنکه او همان با حکمت او بار آفت
 و رحمت نسوز حکمت و رحمت است او که تکلیف
 و عیب را بچیزیکه او نتوانست پس حکم نه کرده است
 بنده را بر دشوارترین سنگ عظیم که آن را نتواند برداشتن
 بلکه تکلیف داده است با آنچه آسان تر است
 بر عبد از نمازهای سبکانه که مشتمل اند بر قیام رکوع
 و سجود و قرائت میسر و این همه آسان اند و رعایت
 آسانی و همچنین روزه مثلاً در نهایت سهولت است
 و زکوة نیز این چنین است زیرا که واجب گردانیده
 شده است به هر چه واجب گردانیده شده است
 تمام و نه نصف مثلاً آنکه دشوار نبود بر بندگان
 و از کمال رحمت است که مقرر فرموده است
 مرا سوخته را ببدل عوض بر تقدیر تقدیر اصل چنانچه
 عوض ضعیف را مشور ساخته و همچنین حکم فرموده که

الْقِيَامِ صَلَّ قَاعِدًا وَمَنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْقِيَامِ
 صَلَّى مُضْطَجِعًا وَكَذَلِكَ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى
 الشُّكُوعِ وَالسُّجُودِ صَلَّ مُؤَمِّيًا إِلَى عَائِدِ الْبَيْتِ
 مِمَّا لَا يَخْفَى عَلَى النَّاسِ فِي الْأَعْتَادِ
 الشَّرْعِيَّةِ بِنَظَرٍ لِإِعْتِبَارِ الْإِنْصَافِ فِي عِدْلِ
 تَمَامِ التَّكْلِيفَاتِ الشَّرْعِيَّةِ فِي عِنَايَةِ
 الْبَسْرِ وَنَهَايَةِ الشُّهُولَةِ وَيَطَالِعُ كَمَالَ
 الرَّأْفَةِ مِنْهُ سُبْحَانَهُ عَلَى الْعِبَادِ فِي
 صَفَحَاتِ تِلْكَ التَّكْلِيفَاتِ وَمِصْدَاقِ
 تَخْفِيفِ التَّكْلِيفَاتِ نَمَى الْعَوَامِّ فِي بَيَانِ
 التَّكْلِيفَاتِ الْمَأْمُورَاتِ فَإِنَّ بَعْضَهُمْ تَمَيَّنَ
 الزِّيَادَةَ فِي الصَّوْمِ الْمَفْرُوضِ وَبَعْضُهُمْ
 فِي الصَّلَاةِ الْمَفْرُوضَاتِ وَعَلَى
 هَذَا الْقِيَاسِ وَمَا هَذَا التَّمَنِّيُ إِلَّا
 لِكَمَالِ التَّخْفِيفِ وَعَدَمِ وَجُدَانِ
 الْبَسْرِ فِي آدَاءِ الْأَحْكَامِ لِلْبَعْضِ مِنْهُمْ
 عَلَى وَجْهِ ظُلْمَاتِ نَفْسَانِيَّةٍ وَكَذَلِكَ
 طَبِيعِيَّةٍ نَازِلَةٍ عَنِ هَوَى النَّفْسِ
 الْأَمَّانِ وَالنَّصِيحَةِ بِمُعَادَاتِ اللَّهِ
 سُبْحَانَهُ قَالَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ لَكِنَّ صَلَّ

هر که بر قیام قدرت ندارد شسته نماز گذارد هر که
 بر قعود و قعود بر پهلو خسته نماز داد نماید و همچنین
 کسیکه بر رکوع و سجود قدرت نیابد با شانه نماز
 او کند و سوائے اینها از آنچه مخفی نیست بر
 کسی که ناظر است در احکام شرعیه منظر انصاف
 و انصاف پس بیاید تمام احکام شرعیه را در
 غایت بسر و نهایت سهولت و مطلقه نماید
 کمال آفت او را سبحان بر عباد در صفحت آفرین
 آن تکلیفات شاید تخفیف این تکلیفات
 تمام عوام است در از و یاد تکلیفات از
 مامورات شرعیه چه بعضی از ایشان تناسل
 زیاده روزه فرض مینمایند و بعضی در نماز و غیر
 و علی هذا القیاس و نیست این تمنی
 اگر از جهت کمال رعایت تخفیف و عدم
 وجدان بسر و آداء احکام مر بعضی را
 تمنی است بر وجود ظلمات نفسانیة
 و که و رات طبیعیه که ناشی است از هوا
 نفس آماره که ایستاده است بعد از
 حق سبحانه و تعالی و فرمود
 حق سبحانه و تعالی و شورا

در بعضی از احکام شرعیه که در این کتاب است

کتاب التعمیر

الْمُشْرِكِينَ مَا دَعَوْهُمْ إِلَيْهِ وَقَالَ اللَّهُ
 تَعَالَى وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلَّا عَلَى الْغَاشِقِينَ
 فَلَمَّا أَنْ مَرَضَ الظَّاهِرُ مَجِبَ لِعُسْرِ
 آدَاءِ الْأَحْكَامِ كَذَلِكَ مَرَضَ الظَّاهِرُ
 أَيْضًا مُوجِبٌ لِذَلِكَ الْعُسْرِ وَقَدْ وَرَدَ
 الشَّرْحُ الشَّرِيفُ لِإِبْطَالِ رُسُومِ النَّفْسِ
 الْأَمَانَةِ وَرَفْعِ هَوَاجِهَا فَهَوَى النَّفْسِ
 وَمَتَابَعَةُ الشَّرِيعَةِ عَلَى طَرَفٍ نَقِيضٍ
 فَلَا جَرَمَ يَكُونُ وَجُودُ ذَلِكَ الْعُسْرِ
 دَلِيلٌ وَجُودِ هَوَى النَّفْسِ فَيَقْدَرُ وَجُودُ
 الْهَوَى يَقْدَرُ الْعُسْرُ فَإِذَا انْتَفَى الْهَوَى
 كَلِمَةُ انْتَفَى الْعُسْرُ رَأْسًا وَأَمَّا كَلَامُ
 بَعْضِ الصُّوفِيَّةِ الْمَذْكُورِ سَابِقًا فِي نَفْيِ
 الْإِخْتِيَارِ أَوْضَعْنِيهِ فَاظْهَرَ أَنَّ كَلَامَهُمْ
 إِنْ لَمْ يَكُنْ مُطَابِقًا بِالْحُكْمِ الشَّرِيعَةِ
 فَلَا إِخْتِيَارَ لَهُ أَصْلًا فَكَيْفَ يَصِلُ لِلْحُجَّةِ
 وَالنَّقْلِيَّةِ وَإِنَّمَا الصَّالِحُ لِلْحُجَّةِ وَالنَّقْلِيَّةِ
 أَقْوَالُ الْعُلَمَاءِ مِنْ أَهْلِ السُّنَّةِ فَمَا وَافَقَ
 أَقْوَالَهُمْ مِنْ كَلَامِ الصُّوفِيَّةِ يُقْبَلُ وَمَا
 خَالَفَهُمْ لَا يُقْبَلُ عَلَيَّ أَنَا نَقُولُ مِنَ الصُّوفِيَّةِ

سه الاستدلال بدلائل شرعية

کتب اللمع الیقین

بر شرکان آنچه منجوانی ایشان را بان
 و نیز فرموده و هر آئینه نماز و شوار است مگر
 فروتنی کنندگان پس چنانکه مرض ظاهر
 موجب عسر و آزار احکام است همچنین مرض
 باطن نیز موجب آن عسر است و حال آنکه
 شریعت غیر از برای ابطال این رسوم نفس
 آماره و ازاله هواجس آن وارد شده است
 پس هوائ نفس و متابعت شریعت بر دو طرف
 نقیض انداجرم وجود آن عسر دلیل باشد بر وجود
 هوائ نفس پس باندازه عسر چون نفس موجود
 دانسته شود و چون هوائ نفس بالکلیه مرتفع
 گردد عسر در احکام اصلا نماند و اما کلام بعضی
 از صوفیه در نفی اختیار یا ضعف آن که سابقا
 مذکور شد پس بدانکه کلام صوفیه اگر مطابق حکام
 شرعیه نبود او را اصلا اعتباری نیست پس
 حجیت و تقلید را چگونه سازد شایان حجیت
 و تقلید اقوال علماء اهل سنت است پس
 پس آنچه از اقوال صوفیه موافق اقوال
 ایشان باشد مقبول است و آنچه مخالفشان است
 غیر مقبول مع هذا گوئیم که صوفیه

الْمُسْتَقِيمَةَ الْأَحْوَالِ لَمْ يَجِبُوا زُجُورَ النَّبِيِّ
 أَصْلًا لِأَنِّي الْأَحْوَالِ وَلَا فِي الْأَعْمَالِ وَلَا
 لَا فِي الْأَقْوَالِ وَلَا فِي الْعُلُومِ وَالْمَعَارِفِ
 وَيَعْلَمُونَ أَنَّ بَقِيَّةَ الْخِلَافِ مَعَ الشَّرِيعَةِ
 نَاشِئَةٌ عَنْ سُبُغِيمِ فِي الْحَالِ وَخَلَلٍ فِيهِ
 وَكَوَصِدَ وَالْحَالِ مَا خَالَفَ الشَّرِيعَةَ
 الْحَقَّةَ وَبِالْجُمْلَةِ خِلَافَ الشَّرِيعَةِ دَلِيلُ
 الزَّنْدَقَةِ وَعَلَامَةُ الْإِلْحَادِ غَايَةُ مَا فِي
 الْبَابِ أَنَّ الصُّوفِيَّ لَوْ كَلَّمَ بِكَلِمَةٍ
 خَالَفَ الشَّرِيعَةَ نَاشِئًا عَنِ الْكُشْفِ
 فِي غَلَبَةِ الْحَالِ وَسُكْرِ الْوَقْتِ فَهُوَ
 مَعْدُودٌ وَكُشْفُهُ غَيْرُ مَعْجُوزٍ وَعَبْدٌ صَالِحٌ
 لِلتَّقْلِيدِ بَلْ يَتَّبِعِي أَنْ يَجْعَلَ كَلِمَةً
 وَيُصَرِّفَ عِزْظَاهِمَ فَإِنَّ كَلِمَةَ الشُّكْرِ
 يَجْعَلُ وَيُصَرِّفُ عَنِ الظَّاهِرِ

مستقیم الاحوال از شریعت تجاوز نمیکنند
 نه در احوال و نه در اعمال و نه در
 اقوال و نه در علوم و معارف و میداند
 که بقیه خلاف با شریعت ناشی است
 از سبغیم حال و اختلال بال و رینه مخالف
 شریعت حقه اصلا نمی بود بالجمله
 خلاف شریعت دلیل زندقه است
 و علامت النجس و غایه ما فی الباب
 اگر از بعض صوفیه کلامی مخالف
 شریعت ناشی از کشف در غلبه حال
 و سکر وقت صادر شد معذور است
 و کشف او غیر صحیح که شایان تقلید نیست
 بلکه لازم است که کلام او بر محل صحیح
 عمل کرده شود و از ظاهیر خود مضمون
 ازیرا که کلام سکاری عمل کرده میشود و از ظاهیر مضمون

کتابیات امام ربانی

هَذَا مَا تَيَسَّرَ لِي فِي هَذَا الْمَقَامِ بِعَوْنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ وَحَسْبُنِي تَوْحِيدُهُ تَعَالَى
 وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَى عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَى

۷۶ - مکتوب و وصیه و نود و نهم المنتخبات

و بیان بساطت صفات حق جل و علا و نفی تعدد و تعلق آن با شیا حضرت محمد مزاولی حماد محمد

نصف اول کتاب است
 در بیان صفات حق
 و نفی تعدد و تعلق آن
 با شیا حضرت محمد
 مزاولی حماد محمد

ہمہ اور ان مرتبہ در آن واحد ^{مترجم} مذی نیم منصرف راعین غیر منصرف کے یا ہم و ہمیں راعین
 منصرف میدانم و گوید کہ باوجود این جامعیت کلمہ را با بیج کے لڑین اقسام تعلقے نیت او
 ازین ^{آن منصرف} مشتقنی است و بیج کے از عقلا انکار آن شخص معنی نماید و استبعاد آن نمیکند و در بیان
 فيه و الله المثل الا حکلی چرا استبعاد کنند و توقف نمایند اگر گویند کہ مثل این سخن کے محقق
 است کہ شکر محقق است اما مخالف سخن دیگران نیست و این سبب مرتبہ و خوب نہ
 تعالی و تقدس سے خبر بوزہ بخور ترا بغالیز چه کارہ مثالیکہ در مخلوقات میتوان گفت از ہر
 توضیح این معرفت آنست کہ گفته اند کہ در علم بعثت مستلزم علم معلول است بہ و درین صورت
 بالا صالہ مدبر کہ متوجہ بعثت است و تعلق بعثت پیدا کردہ است علم معلول بہ تبعیت آن علم علت آید
 بے آنکہ تعلق ثانی پیدا کردہ باشد اما از باب معقول درین صورت نیز بہ تعلق علم در مرتبہ ثانی معلوم
 معلول تجویز نخواہند کرد اگرچہ آن تعلق بالا صالہ نباشد لیکن مثالے قریب تر ازین مثال معلوم نیست
 کہ پیدا شود مقصود توضیح است نہ اثبات

۷۷ - مکتوب ص ۳۰۴ و چهارم المنتخبات ۵۷

بمولانا عبدالحی صدور یافت در بیان اعمال صالحہ کہ در اکثر آیہ تہائم قرآنی وعدہ و دخول بہشت را منوط بان
 ساخته است تعالی و تقدس و در بیان او ایشکر و در بیان بعضی از معانی و اسرار نماز بہ بعد الحمد الحمد
 والسلاوہ بان أشهدك الله تعالی تامہ تہاتر و دوشت کہ آیامر او از اعمال صالحہ کہ حضرت حق سبحانہ
 و تعالی در اکثر آیت های قرآنی وعدہ و دخول بہشت را منوط بان ساخته است جمیع اعمال صالحہ است
 یا بعضی اگر جمیع است معتبر است کہم کہے با بیان جمیع موقوف شدہ باشد و اگر بعضی است مجہول است
 و تعیین نیافتہ آخر بعضی فضل خداوندی جل سلطانہ بنماطریخت کہ شاید مراد از اعمال صالحہ از کمال خمسہ
 اسلام باشد کہ بناہ اسلام بر آنست امید است کہ اگر این اصول پنجگاہ اسلام بر وجه کمال او ایامند نما

در بیان مرتبہ در آن واحد
 در بیان جامعیت کلمہ را با بیج
 در بیان عقلا انکار آن شخص
 در بیان تعلق نیت او
 در بیان علم معلول بہ تبعیت آن علم
 در بیان علم در مرتبہ ثانی معلوم
 در بیان تعلق ثانی پیدا کردہ
 در بیان تعلق بالا صالہ نباشد لیکن
 در بیان مثالے قریب تر ازین
 در بیان مقصود توضیح است نہ اثبات
 در بیان آیہ تہائم قرآنی
 در بیان دخول بہشت را منوط بان
 در بیان ایشکر و در بیان بعضی از معانی
 در بیان تامہ تہاتر و دوشت کہ آیامر او
 در بیان جمیع اعمال صالحہ است
 در بیان مجہول است
 در بیان فضل خداوندی جل سلطانہ بنماطریخت
 در بیان شاید مراد از اعمال صالحہ از کمال خمسہ
 در بیان بناہ اسلام بر آنست امید است کہ اگر این اصول پنجگاہ اسلام بر وجه کمال او ایامند نما

واقع شود و بعد از آن تلافی تقصیر و شکر نعمت توفیق و نفی استحقاق عبادت از غیر او تعالی از صمیم قلب
 باین کلمات طیبه نموده آید آن نماز شایان قبول خداوندی جل جلاله گردد و صاحب آن نماز مصلی
 صلح بود اللهم اجعلنی من المصلین المقبلین بحمده مستد المرسلین علی علیهم و علی الصلوات و التسلیمات

۷۸

المختصات
۵۹

کتاب صد و پنجم

نمای نماز و کمال آن در سنی

بمیرحبه الله صد دریافت در بیان آن نماز و فرق در میان نماز مبتدی و عامی و در میان نماز منتهی
 و مکتب فیکل لیتهم الله الرحمن الرحیم الحمد لله قسلا علی عباده الذین اصطفی بدان آنگاه که
 تعالی که تمامی صلوة و کمال آن نیز فقیر عبارت از اثبات فریض و واجبات و سنن و حاجات نماز است
 که در کتب فقهریه تفصیل بیان یافته است امری دیگر در این امور از بجهت است که در تمامی نماز آن
 رد خلی باشد شوع نماز نیز مندرج در همین امور از بجهت است و خضوع قلب نیز منوط بانهاست جمعی به علم این امور
 کفایت زیده اند و در عمل سالی و ملائمه اختیار نموده لاجرم از کمالات نماز قلیل النصیب گشته اند و جمعی
 دیگر اهتمام جنون قلب بحق سبحانه داشته اعمال اویسیه و جراح کم پروانند و اقتصار بر فریض و سنن نمایند
 این جامع نیز از حقیقت نماز آگاه گشته اند و کمال نماز را از غیر نماز مسته چه حضور قلب را از جمله احکام نماز
 شمرده اند و آنچه در خبر آمده است لا صلوة الا بحضور القلب تواند بود که مراد از حضور حضور قلب
 باشد باین امور از بجهت افتور در اثبات امری از این امور واقع نشود و در این امور حضور حضور
 دیگر احوال بفهم این فقیر نمی در آید سوال چون تمامی نماز و کمال آن مربوط باثبات امور از بجهت گشت
 و امری دیگر در این امور از بجهت کمال آن لمخوط نشد پس فرق در میان نماز مبتدی و نماز مبتدی بلکه نماز عامی که
 مقرون باثبات این امور باشد چه بود جواب فرق از راه عامل است نه از راه عمل آخر یک عمل بواسطه
 تفاوت اعمال تفاوت است علیک از عامل مقبول و محبوب بوقوع آید اجر آن اضغان مضاعفت است
 از آن آجری که مترتب بر عمل غیر آن عامل باشد چه عامل هر چند عظیم القدر باشد عمل او جزیل الاجر است از آنجا

نمای نماز و کمال آن در سنی
 این کتاب در بیان آن نماز و فرق در میان نماز مبتدی و عامی و در میان نماز منتهی و مکتب فیکل لیتهم الله الرحمن الرحیم الحمد لله قسلا علی عباده الذین اصطفی بدان آنگاه که تعالی که تمامی صلوة و کمال آن نیز فقیر عبارت از اثبات فریض و واجبات و سنن و حاجات نماز است که در کتب فقهریه تفصیل بیان یافته است امری دیگر در این امور از بجهت است که در تمامی نماز آن رد خلی باشد شوع نماز نیز مندرج در همین امور از بجهت است و خضوع قلب نیز منوط بانهاست جمعی به علم این امور کفایت زیده اند و در عمل سالی و ملائمه اختیار نموده لاجرم از کمالات نماز قلیل النصیب گشته اند و جمعی دیگر اهتمام جنون قلب بحق سبحانه داشته اعمال اویسیه و جراح کم پروانند و اقتصار بر فریض و سنن نمایند این جامع نیز از حقیقت نماز آگاه گشته اند و کمال نماز را از غیر نماز مسته چه حضور قلب را از جمله احکام نماز شمرده اند و آنچه در خبر آمده است لا صلوة الا بحضور القلب تواند بود که مراد از حضور حضور قلب باشد باین امور از بجهت افتور در اثبات امری از این امور واقع نشود و در این امور حضور حضور دیگر احوال بفهم این فقیر نمی در آید سوال چون تمامی نماز و کمال آن مربوط باثبات امور از بجهت گشت و امری دیگر در این امور از بجهت کمال آن لمخوط نشد پس فرق در میان نماز مبتدی و نماز مبتدی بلکه نماز عامی که مقرون باثبات این امور باشد چه بود جواب فرق از راه عامل است نه از راه عمل آخر یک عمل بواسطه تفاوت اعمال تفاوت است علیک از عامل مقبول و محبوب بوقوع آید اجر آن اضغان مضاعفت است از آن آجری که مترتب بر عمل غیر آن عامل باشد چه عامل هر چند عظیم القدر باشد عمل او جزیل الاجر است از آنجا

گفته اند که عمل ربانی عارف بهتر از عمل انحصاری است فکیف که عمل عارف مقرون با خلاص بود لهذا
 حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنده سهو حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و الصلوة والسلام سهو است
 و خود خورده است طلب سهو او صلی الله علیه و آله و الصلوة والسلام و الحجة میفرماید آنجا که میگوید یا لکن
 کنت سهو هکذا آرزوی آن دارد که بگویی خود سهو آن سهو باشد صلی الله علیه و آله و الصلوة والسلام
 پس تمامی اعمال و احوال خود را بر عمل سهو آن سهو صلی الله علیه و آله و الصلوة والسلام و الحجة میداند
 و به تمام تمام تمامی حسنات خود را در سهو آن سهو صلی الله علیه و آله و الصلوة والسلام مسألت نماید
 و عمل سهو آن سهو صلی الله علیه و آله و الصلوة والسلام و مثل سلام دادن اوست صلی الله علیه و آله و الصلوة والسلام
 بر دو رکعت نماز فرض چهارگانی بطریق سهو صلی الله علیه و آله و الصلوة والسلام و نماز منتهی با وجود نماز و قنوت و نیت
 از جزیل آخرت بران مترتب باشد بخلاف نماز مبتدی و عامی رعیه نسبت خاک ابا عالم پاک
 شیمیة اخصائیس نماز منتهی و امید نماید از آنجا قیاس نماید گاه هست که منتهی در نماز در وقت قرائت قرآن
 و آیتان تسبیحات و تکلیت زبان خود را در زنگ شجره موسوی مییابد و قنوتی و جوارح خود را پیش از آن
 و وسائط نمیداند گاه مییابد که وقت اداء نماز باطن و حقیقت تمام از ظاهر و صورت تعلق گشته بعام
 تخفیف ملحق شده است نسبت مجهول کیفیت بقیب پیدا کرده و چون از نماز فارغ شده باز رجوع
 نموده یا آنکه جواب اهل سوال گویم که آیتان امور را بعد مذکوره تمام و کمال نصیب منتهی است

لعل الله یعلم
 حال صلوات بر محمد و آله
 و سلم و الصلوة والسلام
 و الحجة میفرماید
 آنجا که میگوید
 یا لکن کنت سهو
 هکذا آرزوی آن
 دارد که بگویی
 خود سهو آن سهو
 باشد صلوات بر
 محمد و آله و سلم
 و الصلوة والسلام
 و الحجة میداند
 و به تمام تمام
 تمامی حسنات
 خود را در سهو
 آن سهو صلوات
 بر محمد و آله
 و سلم مسألت
 نماید و عمل
 سهو آن سهو
 صلوات بر محمد
 و آله و سلم
 و مثل سلام
 دادن اوست
 صلوات بر محمد
 و آله و سلم
 بر دو رکعت
 نماز فرض
 چهارگانی
 بطریق سهو
 صلوات بر محمد
 و آله و سلم
 و نماز منتهی
 با وجود نماز
 و قنوت و نیت
 از جزیل
 آخرت بران
 مترتب باشد
 بخلاف نماز
 مبتدی و عامی
 رعیه نسبت
 خاک ابا عالم
 پاک شیمیة
 اخصائیس
 نماز منتهی
 و امید نماید
 از آنجا قیاس
 نماید گاه
 هست که
 منتهی در
 نماز در
 وقت قرائت
 قرآن و
 آیتان
 تسبیحات
 و تکلیت
 زبان
 خود را
 در زنگ
 شجره
 موسوی
 مییابد
 و قنوتی
 و جوارح
 خود را
 پیش
 از آن
 و
 وسائط
 نمیداند
 گاه
 مییابد
 که
 وقت
 اداء
 نماز
 باطن
 و
 حقیقت
 تمام
 از
 ظاهر
 و
 صورت
 تعلق
 گشته
 بعام
 تخفیف
 ملحق
 شده
 است
 نسبت
 مجهول
 کیفیت
 بقیب
 پیدا
 کرده
 و
 چون
 از
 نماز
 فارغ
 شده
 باز
 رجوع
 نموده
 یا
 آنکه
 جواب
 اهل
 سوال
 گویم
 که
 آیتان
 امور
 را
 بعد
 مذکوره
 تمام
 و
 کمال
 نصیب
 منتهی
 است

سؤالات ابرار
 در فضیلت نماز
 و صیقل تقویات
 از توفیق علی بن ابی طالب
 علیه السلام
 نقل شده است

کتاب ص ود و از دم

بیت العالمین

بسیر محمد تمام در هر روز اسر که بر سینه بود
 تحفیه شریفه که محبوب ملا محمود ارسال شده بودند رسید فرحت فراوان رسانید پرسیده بودند که علما میگویند که
 زمین روضه شریفه که مدینه علی صاحبها الصلوة والسلام و الحجة از که معظمه بزرگتر است با وجود سهو
 بودن صورت و حقیقت که معظمه در صورت و حقیقت محمد را خلاصان الصلوة والسلام و الحجة

سنة ترويضها ما روت في
اصحابها من العبدون في
القائمة من قبلهم على
تزيين العبادات والعبادات
لاشارة لادواتها كالمعروف
للمؤمن منهم المومنين
مع اعلان من المومنين
على انهم يفتخرون بها
في كل وقت وحين

زمين روضه متبركه چون بزرگتر باشد مخدوما آنچه نر و فیه ثابت شده است که خیر البقاع کعبه معظمه است
بعد از آن روضه مقدسه مدینه علیها الصلوٰة والسلام و الخیرة بعد از آن زمین حرم حضرت مکرمه بها الله تعالی عن
الاکانات اگر علماء روضه متبرکه را از کعبه معظمه بهتر گفته باشند مراد از کعبه معظمه سوا زمین کعبه مقدسه مراد است باشد
و ایضا پس سیده بودند و ماوه تجویز اشارت سیاه ملازمان مرحومی مولانا علم الهدی رساله نوشته اند فرستاده شده است
است درین باب هر چه اشارت شود مخدوما حاوین نبوی علی مصدقها الصلوٰة والسلام و در باب جواز اشارت
سیاه بسیار وارد شده اند و بعضی از روایات فقهیه نیز درین باب آمده چنانچه مولانا در رساله ایراد نموده است
و چون در کتب فقه حنفی نیک ملاحظه نموده می آید معلوم میشود که روایات جواز اشارت غیر روایات اصول
است و غیر ظاهر مذموم است و آنچه امام محمد ثنیانی گفته که کان رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم
یشیر و یصنع كما یصنع النبی صلی الله علیه و آله الصلوٰة والسلام ثم قال هذا قولی و قول یشیرة رضی الله
تعالی عنهما از روایات نو آور است در روایات اصول فی الفتاوی الغرایی فی محیط من یشیر یا صعبه
السبابة من یدیه الیمنی لم یدکر محمد هذه السئلة فی الاصل وقد اختلف المشایخ فیها منهم
من قال لا یشیر و منهم من قال یشیر و ذکر محمد فی غیر رواية الاصول محدثا عن الشیخ صلی
الله علیه و آله ان کان یشیرة ثم قال هذا قولی و قول یشیرة من الله تعالی عنهما وقد قيل ان
سنة و قد استحب ثم قال فیها هذا ما ذکرناه و الصیحة ان الاشارة حرام و فی التراجمه و بکن
ان یشیر بالسبابة فی الصلوٰة عند نقله اشهد ان لا اله الا الله هو المختار و فی الکبری علی
الفتوی لان سنة الصلوٰة على السکون و الوقار و فی الغیاتیة من الفتاوی و لا یشیر بالسبابة
عند التشهد هو المختار و علیه الفتوی و فی جامع الترمذی لا یشیر و لا یقعد و هو ظاهر اصول
اصحابنا کما فی الزاهدی و علیه الفتوی کما فی المضمهرات و الولد الحی و الخلاصة و غیرها
و عن اصحابنا انه سنة فی خزانة الترویات من الثاثر خانیة ثم اذا اختلف فی التشهد
الی قول لا اله الا الله هل یشیر یا صعبه السبابة للید الیمنی لم یدکر محمد صلی الله علیه و آله فی الاصل

و ما ان مع الصغیر
الزیادتها کما بالمشایخ
الشیخه من غیر
ظاهر از
من کتب کتب
و ان
و الاصل من
تسبیحها للکفر من
اصحابها و ما
کما من بعد
بها و تری
افراده
من قول
الکفر من
السبابة من یدیه الیمنی لم یدکر محمد هذه السئلة فی الاصل وقد اختلف المشایخ فیها منهم من قال لا یشیر و منهم من قال یشیر و ذکر محمد فی غیر رواية الاصول محدثا عن الشیخ صلی الله علیه و آله ان کان یشیرة ثم قال هذا قولی و قول یشیرة من الله تعالی عنهما وقد قيل ان سنة و قد استحب ثم قال فیها هذا ما ذکرناه و الصیحة ان الاشارة حرام و فی التراجمه و بکن ان یشیر بالسبابة فی الصلوٰة عند نقله اشهد ان لا اله الا الله هو المختار و فی الکبری علی الفتوی لان سنة الصلوٰة على السکون و الوقار و فی الغیاتیة من الفتاوی و لا یشیر بالسبابة عند التشهد هو المختار و علیه الفتوی و فی جامع الترمذی لا یشیر و لا یقعد و هو ظاهر اصول اصحابنا کما فی الزاهدی و علیه الفتوی کما فی المضمهرات و الولد الحی و الخلاصة و غیرها و عن اصحابنا انه سنة فی خزانة الترویات من الثاثر خانیة ثم اذا اختلف فی التشهد الی قول لا اله الا الله هل یشیر یا صعبه السبابة للید الیمنی لم یدکر محمد صلی الله علیه و آله فی الاصل

لقد مررت بکعبه العبدی
نار من نار
نهی ما من نار
بها زار
و غلام الخلد
الطیاق الامام
لقد مررت بکعبه العبدی
نار من نار
نهی ما من نار
بها زار
و غلام الخلد
الطیاق الامام

Marfat.com

نقل

وَقَدْ اختلف المشايخ فيه منهم من قال لا يثبت في الكذب وعليه الفتوى ومنهم من قال لا يثبت ومن الغيابة ولا يثبت بالسبابة عند الشهيد هو المختار وهرگاه در روایات معتبره حرمت اشارت واقع شده باشد و بر کرامت اشارت فتوای داده باشند و از اشارت و عقده نمی کنند و آن را ظاهر اصول اصحاب گویند مقلد از ان می رسد که بمقتضای آحادیث عمل نموده حرمت و اشارت نمایم و بنمایم چندین علماء مجتهدین مرتبک امر محرم و مکروه و مثنی گردیم مرتبک این امر از حقیقه از او و حال غالی نیست یا آنکه این علماء مجتهدین را علم آحادیث معروفه و از اشارت اثبات نمی نمایند یا آنکه عالم این آحادیث میدانند اما عمل بمقتضای این آحادیث در حق این بزرگواران تجویز نمیکنند و می انگارند که اینجا بمقتضای آراء خود عمل می کنند آحادیث حکم حرمت و کرامت کرده اند و این هر دو شوق فساد است تجویز نکنند آنرا اگر سقیه یا معاند و آنچه در ترغیب الصلوة گفته است که انگشت شهادت بر دهن در شد سنت علماء متقدم است اما علماء متاخر نهی کرده اند از آنکه چون افضیان درین مملکت گردند و در میان ترک کردن از برای نفعی بر افضی روایات کتب معتبره است زیرا که ظاهر اصول اصحاب با عدم اشارت و عدم عقده است پس عدم اشارت علماء را تقدم شد و در بیان نفعی تهمت گشت حسن ظن با این اکابر درین است که از مانیکه دلیل حرمت یا کرامت درین باب برایشان ظاهر نشده است حکم بحرمت یا کرامت نکرده اند هرگاه بعد از ذکر سنیت و استحباب اشارت گویند. *هذا كما ذكره في القاموس* *ان اوله سنيت واستحباب اشارت نزد این بزرگواران بصحت نه پیوسته است بلکه خلاف آن بصحت رسید غنماذالک ما را علم بان دلیل نیست و این معنی مستقیم فتح اکابر نیست اگر کسی گوید که ما علم بخلاف آن دلیل داریم گوئیم که علم مقلد بر ایشانست عمل و حرمت معتبر نیست درین باب ظن مجتهد معتبر است اوله مجتهدین را از من از سنیت و عقده گفتن بسیار حرمت نمودن است و علم خود را بر علم این اکابر ترجیح دادن و ظاهر اصول اصحاب حقیقه را باطل ساختن و روایات معتبره *دری* ممتنی پیدا بر هم زدن و شواذ گفتن آحادیث را این اکابر بواسطه قرب عهد و وقوع علم و حصول قبح و تقوی از ما و در افتادگان بهتر میدانند و صحت و تقوی و نسخ و عدم نسخ*

و در کتب معتبره
عنا طعمه سا حاد
چنانچه در روایات معتبره
چنانچه در اشارت معتبره
عدها فلا یکنه
ولا سلنا فانهم

کلمات الاحزاب

عنه بنی نام علم
و در کتب معتبره
چنانچه در روایات معتبره
چنانچه در اشارت معتبره
عدها فلا یکنه
ولا سلنا فانهم

دری قرب. ان شان بیان حرمت

و مقصود از نفی فی حصول دوام آن توجّه است به عزّ امت اغیار پس توجّه یعنی غیر سنائی توجّه احدیت بنا
 و سنائی توجّه احدیت توجّه بغیر است نه توجّه یعنی غیر و شقان مابینهما حاصل سوال منفرد آنکه باید که هر دو که مبتدی
 این طریق بکام و زبان میگوید قلب نیز همان میگوید آیا در نفی اثبات تلبّس تمام را میگوید یا نه اگر تمام را میگوید پس صرف
 کردن کلا بفق و الله بین چگونه است جواب آنکه قلب اگر تمام را بگوید نقصان دارد که لا را بفق ببرد
 و الله بجانب بین صرف کند و الا الله را بجانب خود بگشاید با آنکه نفی و اثبات را درین طریق تحصیل
 میکند راستند و بکام و زبان کار ندارد و اموات تلبّس شرط قبول نماند و این دو سوال اخیر شما را قبیل
 تشکیکات فخر رازی است اگر تک مستوجب همیشه مندرج میگشت بقیة المرام آنکه بعضی از یاران استجای
 کمر زودت اند که خدمت میر درین ایام به احوال طالبان کمی پروازند و گرفتاری بمارت دارند و مبلغ فتوح بعمار
 خرج میشود و قهراب نصیب مانند این مقدمات ابر نیمی نوشته بودند که شایسته اعتراض از انجا منفرجه میگشت
 و بوی انکاری آمدند که انکار این طائفه سیم قائل است و اعتراض بر افعال و اقوال این بزرگواران از اعرای
 که بوقت ابدی رساند و ملاک سیر می گرداند تکلیف کاین انکار و این اعتراض مانده پیر کرد و دو سبب ایند از
 پیر شود و تکلیف این طائفه از دولت ایشان محروم است و معترضین ایشان هر وقت غلب و غلبه آرزو میکنند
 حرکات و سکنات پیر و نظر می بخشند و زیاده در ایداد کمالات پیر بهره نیابد و اگر ایداد سدرج بود که عاقبت آن
 خرابی در حال است مرید با وجود کمال محبت و اخلاص که به پیر دارد و اگر در خود برابر پیر موی گنجایش اعتراض بر پیر
 یا بد جز خرابی خود هیچ نداند و از کمالات پیر نصیب بود و اگر فرستاد پیر او فعلی از افعال پیر شبیه پیدا شود و وضع
 نشود باید که آنرا استفسار بر نیجه نماید که از شایسته اعتراض پاک بود و از غیظت انکار تیر او در وقت چون شوق
 و بطل مستخرج اند اگر ایمان از پیران خلاف شریعت ظاهر شود باید که مرید در آن امر تلبّس نکند و سخن ظن
 نماید مگر آنرا محلی طلبید و وجه صحت خواهد و اگر وجه صحت پیدا نشود باید که در وضع آن ابتدا بجهت حق بجهت
 طبعی متضرع شود و بگریه و زاری سلامتی پیر خواهد و اگر مرید را در حق پیر شبیه در ارتکاب امر مسایح پیدا شود آن شبیه
 اعتبار بخند هرگاه مالک الامور جل صاحبان در امتیاز مباح منع نه فرموده باشد و اعتراض فرموده و بگریه را چه رسد که

مقصود از نفی فی حصول دوام آن توجّه است به عزّ امت اغیار پس توجّه یعنی غیر سنائی توجّه احدیت بنا
 و سنائی توجّه احدیت توجّه بغیر است نه توجّه یعنی غیر و شقان مابینهما حاصل سوال منفرد آنکه باید که هر دو که مبتدی
 این طریق بکام و زبان میگوید قلب نیز همان میگوید آیا در نفی اثبات تلبّس تمام را میگوید یا نه اگر تمام را میگوید پس صرف
 کردن کلا بفق و الله بین چگونه است جواب آنکه قلب اگر تمام را بگوید نقصان دارد که لا را بفق ببرد
 و الله بجانب بین صرف کند و الا الله را بجانب خود بگشاید با آنکه نفی و اثبات را درین طریق تحصیل
 میکند راستند و بکام و زبان کار ندارد و اموات تلبّس شرط قبول نماند و این دو سوال اخیر شما را قبیل
 تشکیکات فخر رازی است اگر تک مستوجب همیشه مندرج میگشت بقیة المرام آنکه بعضی از یاران استجای
 کمر زودت اند که خدمت میر درین ایام به احوال طالبان کمی پروازند و گرفتاری بمارت دارند و مبلغ فتوح بعمار
 خرج میشود و قهراب نصیب مانند این مقدمات ابر نیمی نوشته بودند که شایسته اعتراض از انجا منفرجه میگشت
 و بوی انکاری آمدند که انکار این طائفه سیم قائل است و اعتراض بر افعال و اقوال این بزرگواران از اعرای
 که بوقت ابدی رساند و ملاک سیر می گرداند تکلیف کاین انکار و این اعتراض مانده پیر کرد و دو سبب ایند از
 پیر شود و تکلیف این طائفه از دولت ایشان محروم است و معترضین ایشان هر وقت غلب و غلبه آرزو میکنند
 حرکات و سکنات پیر و نظر می بخشند و زیاده در ایداد کمالات پیر بهره نیابد و اگر ایداد سدرج بود که عاقبت آن
 خرابی در حال است مرید با وجود کمال محبت و اخلاص که به پیر دارد و اگر در خود برابر پیر موی گنجایش اعتراض بر پیر
 یا بد جز خرابی خود هیچ نداند و از کمالات پیر نصیب بود و اگر فرستاد پیر او فعلی از افعال پیر شبیه پیدا شود و وضع
 نشود باید که آنرا استفسار بر نیجه نماید که از شایسته اعتراض پاک بود و از غیظت انکار تیر او در وقت چون شوق
 و بطل مستخرج اند اگر ایمان از پیران خلاف شریعت ظاهر شود باید که مرید در آن امر تلبّس نکند و سخن ظن
 نماید مگر آنرا محلی طلبید و وجه صحت خواهد و اگر وجه صحت پیدا نشود باید که در وضع آن ابتدا بجهت حق بجهت
 طبعی متضرع شود و بگریه و زاری سلامتی پیر خواهد و اگر مرید را در حق پیر شبیه در ارتکاب امر مسایح پیدا شود آن شبیه
 اعتبار بخند هرگاه مالک الامور جل صاحبان در امتیاز مباح منع نه فرموده باشد و اعتراض فرموده و بگریه را چه رسد که

کتاب انکار رزائی

از خود خواستراض کند بسیار است که در بعضی مباحات او را که اولی در حدیث نبوی آمده
 علی علیها الصلوٰة والسلام ان الله کمالیث ان یؤتی بالغریمه یتحییث ان یؤتی بالشرخصه
 خدمت میر چون قبضه های مغرط و از در ایام قبض اگر باحوال مریدان بنزد و از خود تسلی خود به بعضی از امور
 مسأله نمایند چه جائز است در وقت عبدالمطلب ^ص از برای تسلی خود و بر او سگبانان بسخن بشارت
 و بعضی از شایخ و منوقت تسلی خود بسامع و غم منمو و منو السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفیٰ علیک
 و علی الید الصلوات مع التسلیمات آتکها و اکملها

قدیم الدنیا اول بعون و حسن و قوفقه و منو و الدنیا الشافی انشاء الله تعالی و بارک فی الصلوات
 و التسلیمات و البرکات علی خیر خلقه سید محمد علی الرضوی اجدید و علینا مع هم برحمته و هو ارحم الراحمین

بسم الله الرحمن الرحیم
 بعد الحمد و السنه که حصه نمبر آیتوبات المرم بانج کتابت علام محمد لمرت سری بانضمام سید
 محمد علی الرضوی ۱۹ محرم الحرام ۱۳۳۲ هجری قمری

سید محمد علی الرضوی
 تبرکات و نصیحت

کتوبات المرم بانج

عین نقص پس هر چه بر ما متجلی و مکتوف و شهود گردد همه غیر حق است سبحانه او و تعالی و راء
 الورا است حضرت خلیل علیه الصلوٰة والسلام می فرماید انعبده و انماتخون
 والله خلقکم و ما تعلمون منحوت با خواه بدست تراشیده باشیم و خواه عقل و ونهم همه مخلوق حق
 است سبحانه و شایان عبادت نه شایان عبادت آن خداست بی چون و بیگونه است که دست
 عقل و ونهم باز در این اوزارک او تعالی کومه است و دیده کشف و شهود و ما از شهود عظمت و جلال او
 سبحانه غیره و تباہ پس ایمان با این چنین خداست بی چون و بی چگونه جلشانه همیشه نشود و مگر طریق
 غیب چه ایمان شهود ایمان با و نیست تعالی بلکه ایمان است بمنحوت خود که از مخلوقات او است تعالی
 و تشریک است ایمان غیر را ایمان او تعالی بلکه ایمان بغیر است و بس اعاذنا الله سبحانه عن
 ذلک ایمان بغیب وقتی همیشه شود که ونهم سر رنج استیرا آنجا جولا نگاه نامند و هیچ چیز از آنجا و در متحمل
 مستقیس نگردد و این معنی در اقریبیت او تعالی محقق است که از حیظه ونهم و خیال بیرونست چه
 هر چند دور تر بود جولا نگاه ونهم آنجا بیشتر باشد و در سلطنت خیال زد و در داخل شود این دولت مخصوص
 با نبیا است علیهم الصلوٰات و التسلیمات و ایمان بغیب نصیب این بزرگواران است
 علیهم الصلوٰات و التسلیمات و تبعیت و وراثت ایشان هر کرا این دولت مشرف سازند
 و ایمان بغیب که عاونه مومنان را حاصل است از حیظه ونهم خارج نیست چه و راء الورا نزد عوام در جاز
 بعد است که جولا نگاه ونهم است و و راء الورا نزد این بزرگواران علیهم الصلوٰات و التسلیمات
 و التجیات در جانب قرب که ونهم را آنجا مجال نیست تا زمانیکه دنیا بر پا است و بحیات و تبا زنده است
 از ایمان غیب چاره ندارد چه ایمان شهود اینجامعلول است و چون نشاء آخرت پر تواند زد و
 سورت ونهم و خیال اشکند ایمان شهودی مقبول بود و از علت جعل و تخت مبر باشد انکارم که
 چون محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و علی آله و سلمه و رو نیا بدولت روت مشرف گشت
 اگر ایمان شهودی در حق او علیه علی اله الصلوٰات و التسلیمات اینجا اثبات کنیم محمود بود و از علت

بسیار است
 که در این
 نظر باید که شکل
 واقع است در
 و الصافات پاره
 راء
 به میخانه
 هم صفتش
 پس در خیال
 که نبی
 بیک از
 عالی از
 طبع متبعین
 مکه از تیری
 دست و تن
 لعل
 تبا که

جعل و نحت آزاد باشد چه آنچه دیگر از او فراموش است او را اینجا میسر است علی و علی الصلوة
 والسلام من ذلك فضل الله يؤتيه من يشاء والله ذو الفضل العظيم ^{در دنیا ماکل} باید دانست که کلمه نفی یا
 حضرت خلیل علیه السلام و الصلوة والسلام تمام کرد و هیچ درک از درماتش شرک نگذاشت
 که سید فرود ساخت لهذا امام انبیا آمد علیهم الصلوة والسلام و پیش قدم ایشان گشت ^{و علیهم}
 الصلوات و التسلیات چه نهایت کمال درین نشاء منوط با تمام این نفی است زیرا که ظهور کلمات
 کلمه طیبیه اثبات موقوف بنشاء آخرت اغایه مافی الباب چون خاتم الرسل علیه و علیهم
 الصلوات و التسلیات درین نشاء بدولت رویت مشرف گشت از کلمات کلمه طیبیه
 اثبات درین نشاء نیز نصیب و اقریافت توان گفت که کلمه اثبات باندازه این نشاء بعثت ایشان
 تمام گشت علی و علی الصلوة والسلام و بهین معنی تواند بود که تجلی ذات در حق ایشان درین
 نشاء اثبات میماند و دیگر از او فراموشی از ند و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه
 المصطفی علیه و علی من الصلوات افضلها و من التسلیات اكملها ^{آخرت}

صلوات النبیین

نشاء

بجز از این است و غیر از این است
 در دنیا ماکل
 اخذ
 بظن و انچه
 مال الله
 و الا انزل
 علی الخ
 زینت خلقت
 من الخ
 و غیره
 تعالی

کتاب مردم (۱۸)

بطح جمال ناگوری صدور یافت در بیان آنکه نصیب عالم در سخن چیست و نصیب قلم و طواهریت
 و نصیب صوفیه چیست و در جواب التماس که نموده بودند آنکه لعل الله و سلام علی عباده الذین
 اصطفی العلماء و ذلله الانبیاء و در تراسی طلمه عظیم کافی است علم و ارثت علم شریعت است
 که از انبیا باقی مانده علیهم الصلوات و التسلیات و علم شریعت را صورتی است و حقیقتی محسوس
 آنکه نصیب و طواهریت شکر الله تعالی سقیم که تعلق بحکمت کتاب و سنت و اورد و حقیقتش

سه زیرا که انسان دران نشاء صلوات
 الممتنع نسبت بهن نشاء
 المختصیات

مسکوک و مذهب و مذهب در آخرت جزا
 این نصیب طواهریت

صه قال الله تعالى هوالذي انزل عليك الكتاب فيهِ آياتٌ مبهمات لعلهن يذكرونها بعد الاذعان

انکه نصیب علمای و اسخمين است ^{صه} رضی الله تعالی عنهم که متعلق به مشابهاً کتاب سنت است
و محکمات هر چند آیهات کتاب اند اما ^{اصول} تراش و ثمرات آن متشابهاً اند که از مقاصد کتاب اند آیات
و سوال پیش نیستند از برای حصول تراش پس گیت کتاب متشابهاً آمد و محکمات کتاب ^{بهرت} قشر گزین
کتب متشابهاً اند که بر فروع و اشارت بیان اهل میانند و از حقیقت آن معاند نشان میدهند علماء
را ^{اصول} اسخمين قشر را بلبت جمع ساخته اند و مجموع صورت و حقیقت شریعت را در یافته و این بزرگواران شریعت
را در رنگ شخصی تصور نموده اند که قشر و لب آن از صورت و حقیقت باشد علم شراعی و احکام را
صورت شریعت دانسته اند و علم حقائق و استمرار حقیقت شریعت در یافته و جمیع بصورت شریعت
گر فدا گشته از حقیقت آن انکار نموند و پیر و مقتداک خود را غیر از هدایه و برودوی ندانستند و جمع
دیگر هر چند گرفتار حقیقت آن گشتند اما چون آن حقیقت را حقیقت شریعت ندانستند بلکه شریعت
را مقصور بر صورت داشتند و قشر نگاشتند و لب را و را از آن تصور نمودند لاجرم از حقیقت آن
حقیقت آگاهی نیافتند و از متشابهاً نصیبی نماند گفتند فالعلماء والرسل انزلوا القرآن کما انزلوا
فی الحقیقة بجعلنا الله سبحانه وایاکم من محبتهم و مقتفی انار هم تانیا انکه انوی
میان شیخ نور محمد از جانب ایشان ظاهر ساختند که میفرمودند ما را از شراخ سلاسل ما از جانب
از جانب نقشبندیه نیز اجازت میخواستند و ما مکرر با پیری و مریدی در طریقه علییه نقشبندیه تعلیم
و تعلم طریقه است نه بگناه و شجره که در سلاسل و یکیتعارف است طریق این بزرگواران محبت است
و تربیت ایشان انعکاسی است لاجرم در بدایت ایشان نهایت و دیگران اندراج یافته است و راه
اقرب گشته نظر ایشان شانی امراض قلبیه است و توجه شان و ارفع علل معنویه نقشبندیه
عجب قافله سالارانند که بربند از ره پنهان بجرم قافلہ را به معذور خواهند داشت

والعذ عند کمال الناصب و السلام

لعل انعکاس این نموداری اطلاله اخلاق شیخ کمال کل در مرد بجهت رسول انصیب سبب انوار فیضین ۱۲

مشیت حقیقت
بر دست او در شریعت
اندر در شریعت
نورین در چو یقین
نمانند چو که صورت
شریعت گرفتارانه
حقیقت آن نماند
چو که حقیقت
شعیت ز غم غمه انداز
نمانند چو که صورت
نمانند چو که صورت
السلامه ربان الدین
على بن ابي طالب
لعن اللعنة

مکملات اهوران

مشیت حقیقت
بر دست او در شریعت
اندر در شریعت
نورین در چو یقین
نمانند چو که صورت
شریعت گرفتارانه
حقیقت آن نماند
چو که حقیقت
شعیت ز غم غمه انداز
نمانند چو که صورت
نمانند چو که صورت
السلامه ربان الدین
على بن ابي طالب
لعن اللعنة

۱۳ که و شازرا تعلیم یافته ایروند و صحبت آمده پس بدون حق اول اجازت نمیدن اول همدانستند و در آمدند و چند کلام الناس قبول ۱۳

كل حزب بما لديهم فرحون

كانبالاتور بهاني الحقيقة ص ١٢

سعادت ابريه <
٣٠

مکتوب دوم

المفتحيات ٦

بمیر محبوب الصدور یافته و رایتی و رایتی منت سینه و اجتناب از بدعت با مرضیه و ماینا سبب ذلک
 بعد الحمد والصلوة و تبلیغ الدعوات بسیات پناه انوی اعزنی میر محبوب الله میر سام
 که احوال او ضعیف فقر این حد و مستوجب حماسه است المشاؤل من الله سبحانه سلامتکم و
 تباکم و استقامتکم و یرین مدت از کیفیت احوال آن حد و اطلاع نه بخشیده اند بعد یافت
 از سوانح است . النصیحة هی الدین و متابعة سید المرسلین علیه و علی الیه و علیهم
 الصلوة والسلام و ایتیان السنة السنیة و الاجتناب عن البدعة الغیة المرضیة
 وان كانت البدعة تری مثل فلق الصبح لانه فی الحقیقة لا نور فیها ولا ضیاء ولا
 للعلیل منها شفاء ولا للداء منها دواء کیف و البدعة اما رافعة للسنة او سالکة
 عنها و السالکة لا بد وان تكون زائدة على السنة فتكون ناسخة لها فی الحقیقة
 ایضا لان الزیادة على لنوع نسخ له فالبدعة کیف كانت تكون رافعة
 للسنة فقیضت لها فلا خیر فیها ولا احسن فیها و لیت شعری من این حکموا
 بحسن البدعة المحدثه فی الدین الکامل و الاسلام المرصی بعد تمام النعمة و لم یعلموا
 ان الاحداث بعد الاکمال و الاتمام و حصول الرضا بمغزل من الحسن فماذا
 بعد الحق الا الضلال و لو علموا ان الحكم بحسن المحدث فی الدین الکامل مستلزم
 لعدم کماله و منبئ عن عدم تمام النعمة لما اجازوا علیه ربنا لا نواخذنا ان
 نسینا او انخطانا و السلام علیکم و علی من لدیکم

میر محبوب
 علی الصلوة والسلام
 الدین النصیحة
 الكلام فی نصیحة
 مع الاستقامه
 و متابعة المرسلین
 من نور بن سیدنا
 روح از بدعت
 کلمات مهمه ای
 نعلم ان نصیحة من
 نایب من نصیحة
 زیست در
 بهجت ارادت که باشت
 نقیض است بر این
 علم کرده این بدعت
 و بدین لال
 شه مشاؤل من الله
 الی کل من یحکم
 علیکم و علی من لدیکم
 السلام

٦ -

مکتوب ستم (٢٥)

المفتحيات ٧

بمولانا محمد طاهر خدشی صدور یافته در فضائل صلوة و تحریض نمودن بر آنکه از کان و شرائط و آداب
و تعدیل از کان که منعی بجای آید آورد و مایه سبب ذلک آنکه ^{بجای آید} **اللهم صل على عباده الذين**
اصطفى مکتوب شریف که از نوای جوینور نوشته بودند رسید چون ^{بجای آید} **باعت** به
آرامی گشت ^{بجای آید} **باعت** مکتوب شریف است بدست آئینه نامرل و از مذکوبات احوال را نویسد محبت اطوارا
چون این وار و اعلم است و در جز او را آخرت است سی در میان اعمال صالحه باید فرمود و بهترین
اعمال فاضله ترین عبادات اقامه صلوة است که عبادین است و مخرج مومن است پس استقامت تمام
در ادای آن مزعی باید داشت و احتیاط باید نمود که از کان و شرائط و مشن و آداب آن کما فی
و طبق آوایا بد در رعایت طهارت و تعدیل از کان ^{بجای آید} **باعت** مکتوب شریف است بدست آئینه
که اکثر مردم نماز را اصلاح ساخته اند و طهارت و تعدیل ارکان را بر هم زده اند و عهد با در حق این جمعه وارد
شده اند و تهدید نموده و چون نماز درست شد امید عظیم از برای نجات بیشتر گشت چه دین برایش
و مخرج غریب با تمام رسید ^{بجای آید} **باعت** مکتوب شریف است بدست آئینه
اللهم صل على سائر من اشع الهدى والذرة متابعه المصطفى عليه وعلى
آله الصلوات والتسليمات كلها

خوش

بود

بجای

نیت

باعت

باعت

باعت

باعت

باعت

باعت

باعت

باعت

باعت

باعت

باعت

باعت

باعت

باعت

باعت

باعت

باعت

باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه

باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه

باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه

باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه

باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه

باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه

مکتوب پانزدهم

المنتخبات

ساوات عظام و قضاة و امالی و موالی کرام بلده سامانه صدور یافته در نکوش خطیب آنجا که
و عید قربان و ذکر خلفاء راشدین را رضی الله تعالی عنهم ترک کرده و مایه سبب ذلک
اللهم صل على عباده الذين اصطفى با بحث تصدیع خدام ذوی الاحسان
ساوات عظام و قضاة و امالی و موالی کرام بلده سامانه آنکه شنیده شد که خطیب آن مقام در خطبه
عید قربان و ذکر خلفاء راشدین را رضی الله تعالی عنهم ترک کرده و آسای میسر که ایشان بخوانند

باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه
باعت مکتوب شریف است بدست آئینه

و نیز شنیده شد که چون جمعی باو تعرض نمودند بجهت نسیان خود اعتبار ناکرده تهمید پیش آمده گفته
 که چه شد اگر اسامی خلفاء راشدین مذکور شده و نیز شنیده که اکابر و امالی آن مقام دیرین با شما ^{ندین}
 و زیدند و بیست و غلطت بان خطیب بی انصاف پیش نیامده و استند کمابر که صد بار در ^{نه حکایت}
 ذکر خلفاء راشدین رضی الله تعالی عنهم اجمعین اگر چه از شرف خطبه نیست ولیکن از شعائر اهل سنت ^{بسته}
 است شکر الله تعالی سعی هم ترک نکند از بعد و مکر و مکر یکیش مریض است و باطنش
 خبیث اگر فرض کنیم که بتعصب و عناد ترک کرده باشد و عیبه نیز تشبیه بقوم فهو منهم را چه جواب
 خواهد گفت و از مطلق شتم که انقوا من مواضع الهمم چگونه خلاص خواهد گشت اگر در تقسیم
 و تفضیل حضرت شیخین متوقف است طریق اهل سنت را رافض است و اگر در محبت حضرت
 خطبین متروک است نیز از اهل حق خارج و دور نیست که آن بی حقیقت که کبشیرت ملسوب است
 این خبیث را از مبتدعان کشمیر خذ کرده باشد معقول او باید ساخت که انصابت حضرت شیخین
 با جماع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آن را جامع از اکابر ائمه که یکی
 از ایشانان امام شافعی است قال الشيخ الامام ابو الحسن الأشعري إن تفضيل آل بيكر
 ثم عمر على بقية الامة قطعي قال الذهبي وقد تواتر عن علي رضي الله تعالى عنه
 في خلافته وكسري ملكته وبين الجملة الغفير من تبعته ان ابا بكر وعمر رضي الله
 تعالى عنهما افضل الامة ثم قال وردا عن علي رضي الله تعالى عنه نيف وثمانون
 نقسا وعده منهم جماعة ثم قال فقبح الله الرافضة ما اجهلهم وروى البخاري الذي
 كتابة احسن الكتب بعد كتاب الله تعالى عنه انه قال خير الناس بعد النبي عليه
 وعلى اله الصلوة والسلام ابو بكر ثم عمر ثم رجل اخر فقال ابنه محمد بن الحنفية
 ثم انت فقال انما انا رجل من المسلمين واما ذلك عنه وعن غيره من اكار الصحابة
 والتابعين كثيرة شهيرة لا ينكرها الا جاهل او معاندك وبان في انصاف

طه و تفنگ از نسیان
 که در سنون و مکر
 که پیش ازین
 که خطیب
 حجت دیرین
 وضاحت اسباب
 از خلفاء راشدین
 خطب دیرین
 فی الآثار و نظریه
 من بیست و غلطت
 اللحدت
 مع راه و هو باو
 بی که کشتا بر

که خطیب امام اجماع
 خطیب اجماع پس
 آن کس از آن جهت
 دنده است در
 ایشان تشبیه با
 خورشید است افق
 و مال و بدین
 پیش ازین
 حکم شایسته
 است نظریه
 بلکه تندی بدین
 مع بارش از تهمید
 حدت که کشتا
 در حدت که کشتا
 نظریه
 مع کشتا
 مع کشتا

Marfat.com

باید گفت که محبت جمیع اصحاب پیغمبر علیهم الصلوات والتسلیمات اموریم و از بعضی از ایشان ممنوع حضرت خاتم نبیین از اکابر صحابه اند و اقارب اسم و علیهم الصلوات والتسلیمات پس محبت و موافقت آنست باشد قال الله تعالی قل لا استعملکم علیہ اجر الا المودة فی القربی وقال علی علیه السلام والصلوة والسلام الله فی اصحابی لا تتخذوهم عرضا من بعدی فمن اجبهم فحبی بجنبهم ومن ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذامهم فقد اذانی ومن اذانی فقد اذی الله ومن اذی الله فیسئ لک ان یاخذک این قسم کل بد بو از ابتدا اسلام تا این وقت معلوم نیست که در هند و شان شگفته باشد نزدیک است که ازین معاملة تمام شهر مشتمل گرد و بلکه اعتماد و دستان مرتفع شود سلطان وقت نصره الله سبحانه علی أعداء الاسلام از اهل سنت است و حنفی مذہب در زمان او این چنین بدعت نمودن نهایت جرات است بلکه فی الحقیقت معارضه کردن است با سلطان و خروج است از اطاعت اولی الامر مع ذلک بحسب است که محادوم عظام آن مقام در سنوا قعه خود را معاف دارند و مساله فرمایند قال الله تبارک و تعالی فی ذم اهل الکتاب لو لاینهاکم السرائینون والاحبار عن قولهم الایتم واکلام السموت لیس ما کانوا یصنعون وقال الله تعالی ایضا کانوا لایتنهون عن منکر فعلوا لیس ما کانوا یفعلون درین طور واقعات تغافل ورزیدن مبتدیان را و سیر ساقط است و رخنه در وین کردن از مسالمت است که جماعه بیهوده آئین برباط حق را باطل خود و غوغوت مینمایند و در اندک مدت بیک دوی را در رنگ گرگان از رومی ربانید زیاده چه تصدیق و در چون اتباع این خیر جشت آنگیز در شورش آور و درگ فار و قسیم با حرکت را و بچند کلمه اقدام نمود معذور خواهند داشت والسلام علیکم وعلی سائرین اتبع الهدی والتمزموا متابعت المصطفی علیه وعلی الیه الصلوات والتسلیمات والتقیات والبرکات

علم بن کمال از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم از باب بیعتی که در حدیث آمده است که هر که با من می‌باشد با من است و هر که مرا ترک کند خداوند او را عذاب کند. این حدیث در کتب معتبره آمده است. همچنین در کتب معتبره آمده است که هر که با من می‌باشد با من است و هر که مرا ترک کند خداوند او را عذاب کند. این حدیث در کتب معتبره آمده است. همچنین در کتب معتبره آمده است که هر که با من می‌باشد با من است و هر که مرا ترک کند خداوند او را عذاب کند. این حدیث در کتب معتبره آمده است.

در حرکت آورد

یعنی ساکنان سید محمد چندی که در بلاد کن تامل کثرت سوم ملکه و لادش در صد و دسنت هست مسد و چلی بنت برود

یعنی بسیار جود و جود باید نمود تا از مقام تاج تو سین بجا آید از ذی وصول سیر گردد ۱۲

کتاب است و دوم

— ۸ —

بطلانا محمد صادق کشمیری صدور یافته در بیان شرافت یافتن بلده سرسند بر اکثر بلاد و لطیف حضرت
 ایشان ^{سید عالم} سلمه الله تعالی و شاهده نمودن نور که گردی از صفت و شان بوسه راه یافت
 در زمین سکنه خود و آن زمین بعد از چند گاه روضه مقدسه مخدومزاده کلان خواجہ محمد صادق تقدیر
 سیر گشت ^{سید عالم} الحمد لله وسلامه علی عباده الذین اصطفیٰ لعلنا یتقوا الله تعالی و یستقیموا
 و یصدقہ حیبہ تعالیٰ علیہ و علیٰ الہ الصلوٰۃ و السلام و الخیرة و البرکة بلده سرسند
 گوئی از زمین اخیار ^{سید عالم} من است که برک من چاه عمیق تاریک را پر کرده صفت بلند ساخته اند و بر
 اکثر بلاد و بقاع از ارتفاع داوه و نور که در آن زمین و ولایت گشته است که مقتدر از نور
 بے صفتی و بے کیفی است و در رنگ نور که از زمین مقدسه ^{سید عالم} بیت اللہ ساطع و لامع است
 پیش از ارتحال فرزند عظمی مرحومی بچند ماه این نور را برین درویش ظاهر ساخته بودند و در
 زاویه زمین ^{سید عالم} سکنے فقیران را نشان داوه نور که نمودند ساطع که گردی از صفت و شان بوسه
 راه نیافته بود و از کیفیات منزله و میرا آرزوئی آن شد که آن زمین مدفون من شود و آن نور
 بر سر قبر من لامع بود این معنی را بفرزند عظمی که صاحب میر بود ظاهر ساخته و ازان نور را
 آرزوئی منطبع گردانیدم اتفاقا فرزند مرحومی باین دولت ببقیت کرد و در پرده خاک ورهیا
 آن نور مستغرق گشت ^{سید عالم} هینے اکثر باب النعیم نعیمہا و اللعائش المستکین
 مسکن تجرید ^{سید عالم} از شرافت این بلده معظمه است که مثل فرزند عظمی که از اکابر اولیاء اللہ است

بطلانا محمد صادق کشمیری صدور یافته در بیان شرافت یافتن بلده سرسند بر اکثر بلاد و لطیف حضرت ایشان سلمه الله تعالی و شاهده نمودن نور که گردی از صفت و شان بوسه راه یافت در زمین سکنه خود و آن زمین بعد از چند گاه روضه مقدسه مخدومزاده کلان خواجہ محمد صادق تقدیر سیر گشت الحمد لله وسلامه علی عباده الذین اصطفیٰ لعلنا یتقوا الله تعالی و یستقیموا و یصدقہ حیبہ تعالیٰ علیہ و علیٰ الہ الصلوٰۃ و السلام و الخیرة و البرکة بلده سرسند گوئی از زمین اخیار من است که برک من چاه عمیق تاریک را پر کرده صفت بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع از ارتفاع داوه و نور که در آن زمین و ولایت گشته است که مقتدر از نور بے صفتی و بے کیفی است و در رنگ نور که از زمین مقدسه بیت اللہ ساطع و لامع است پیش از ارتحال فرزند عظمی مرحومی بچند ماه این نور را برین درویش ظاهر ساخته بودند و در زاویه زمین سکنے فقیران را نشان داوه نور که نمودند ساطع که گردی از صفت و شان بوسه راه نیافته بود و از کیفیات منزله و میرا آرزوئی آن شد که آن زمین مدفون من شود و آن نور بر سر قبر من لامع بود این معنی را بفرزند عظمی که صاحب میر بود ظاهر ساخته و ازان نور را آرزوئی منطبع گردانیدم اتفاقا فرزند مرحومی باین دولت ببقیت کرد و در پرده خاک ورهیا آن نور مستغرق گشت هینے اکثر باب النعیم نعیمہا و اللعائش المستکین مسکن تجرید از شرافت این بلده معظمه است که مثل فرزند عظمی که از اکابر اولیاء اللہ است

کتاب است و دوم

سید عالم
تاریک
سنگین
تاریک
سنگین
تاریک
سنگین

لعمري اشرت است بهر بی من احوی سنه من سنق قد ایتت بعد فان لمن الابرار ابرار
من علی من غیر ان یتقص من احرهم شیئا سوا ما التزمی و ان ما جده للعصی اللعنه

طه الله اسلام بلان
دین اسلام بر چه زمین
عربی کما یبده فطریه
دین اسلام بر چه زمین
عربی کما یبده فطریه
دین اسلام بر چه زمین
عربی کما یبده فطریه

در اینجا آسوده است و بعد از مدتی ظاهر شد که آن نور موعوع لعمریه است از انوار قلبیه این فقیر
که در اینجا اقیاس نموده در آن زمین افروخته اند در رنگ آنگه چنانچه از شعله بر فروزند قل
کل من عند الله الله نور السموات والارض سبحان ربك رب العزائم اعینوا
وسلامه علی المرسلین و الحمد لله رب العالمین

المنتخبات
مکتوبات و سیوم

محمد و مزاده خواجه محمد عبدالله سلمه الله و اقبله و اوصی الی خایه مایمه سوره
یافته در بیان آنگه عده کار اتباع سنت سنیه است و اجتناب از بدعت نامرضیه و مزیت طریق
علیه نقشبندیه بر سلاسل دیگر بواسطه اتباع صاحب ریت علیه و علی الیه الصلوٰة و
السلام و التحیة و عمل بعزیمت نمودن و مداحی این طریقه و علیه نقشبندیه و مایست
ذکیر به بسم الله الرحمن الرحیم محمد لله و سلامه علی عباده الذین احفظوا
تصحیح که به فرزند می اعز می سلمه الله سبحان الله کما لا یلیق بجنابه و بسا ارحمه نموده می آید
اتباع سنت سنیه است علی صاحبها الصلوٰة و السلام و التحیة و اجتناب از بدعت
نامرضیه اسلام درین آوان غربت پیدا کرده است و مسلمانان غریب گشته اند و امیر و مدغریب
میگردند بجهت آنکه گوئی بر زمین نخواهد ماند و تقوی ما الساعه علی اشرار الناس سعادتمند
کس است که درین غربت اخیان سفی از سنن متروک نماید و امانت بدعت از بدعت مستعمل
فرماید این آن وقت است که هر ارسال از بعثت خیر البشر علیه و علی الیه الصلوٰة و السلام
گذشته است و علامات قیامت پر تواند اخته است و سنت بواسطه بعد عهد نبوت مستور
شده است و بدعت بعثت افشاء کذب جلوه گرفته است و شایسته بایک نصرت سنت فریاد
و نهزیمت بدعت نماید ترویج بدعت موجب تحزب دن است و تکلیف بترویج باعث طعم اسلام
نشد

مکتوبات
قال رسول الله صلاه
علیه و سلم لا تقوم الا مع
الحق لا قال الا حق
الله صلاه و سلم
رسول الله صلاه و سلم
قال رسول الله صلاه
علیه و سلم لا تقوم الا مع
الحق لا قال الا حق
الله صلاه و سلم
رسول الله صلاه و سلم

سوره حسان مسعودی قال قال رسول الله صلاه علیه و سلم لا تقوم الا مع الحق لا قال الا حق
الله صلاه و سلم رسول الله صلاه علیه و سلم لا تقوم الا مع الحق لا قال الا حق

و کفران است
ایشان از عالم
عالمی و صیحه

عذر اولی که بگوید که این بدعت است و در اسلام نیست و در حدیث آمده است که هر بدعتی ضلالت است و هر ضلالتی در اسلام ضلالت است و هر ضلالتی در اسلام ضلالت است

مَنْ يُدْعُ إِلَى بَدْعٍ فَقَدْ آذَانٌ عَلَىٰ هَذَا إِسْلَامٌ شَيْدَهَ بِأَسَدٍ هَبْهُ وَتَاهَى
هَبْتٌ مَوْجِبٌ أَنْ بَابٌ بَدْعٌ تَرْوِجُ سُنَّةَ أَرْسَنَ نَمُوْدَهَ آيِدُ وَرَفِجُ بَدْعٌ اِزْ بَدْعٌ كَرْدَهَ شُوْدَهَبْهُ قُوْتٌ
خُصُوْمَا دَرِيْنِ اَوَانِ ضَعْفِ اِسْلَامِ اَقَامَتْ تَرَاهِمِ اِسْلَامِ مَنُوْطٌ بِتَرْوِجِ سُنَّةِ وَتَخْرِيْبِ بَدْعِ
كَذَشْتَكَا نِ دَرِ بَدْعِ خُشْنِي وَبِدَهَ بَاشْتَكِ لَعُضْرِ اِفْرَادِ اَنْزَا اَسْحَرِيْنِ اَشْتَهَ اَنْدَا اِيْنِ فُقَيْرِ دَرِيْنِ سَلْمَه
بَا اِيْشَانِ مَوْفَقْتِ نَدَارِ وَتَرْوِجِ فُرُوْدِ بَدْعِ رَا اَجِيْبَهَ نَمِيْدَانِدِ وَجُوْظَلْمِيْتِ كَدِ كُوْرِيْتِ دَر اِنْ اَلْحِيَا سِ نَمِيْدَا يَدِ
قَالَ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ اِلٰهِ الصَّلٰوةُ وَالتَّسْلَامُ كُلُّ بَدْعٍ ضَلٰلَةٌ وَهِيَ يَابِكُ دَرِيْنِ غُرْبِ وَضَعْفِ
اِسْلَامِ سَلَامَتِي مَنُوْطٌ بِاِتْيَانِ سُنَّتِ سِتِّ وَخَرَابِي مَرْبُوْطٌ بِتَخْصِيْلِ بَدْعِ هَرِ بَدْعِ كِهَ بَاشْتَكِ بَدْعِ
رَا دَر رَنگِ كَلْمَهَ مِيْدَانِدِ كِهَ بَدْعِ مِيْدَا اِسْلَامِ مِيْدَا يَدِ سُنَّتِ رَا دَر رَنگِ كُوْكِبِ دَر خُشْيَانِ مِيْدَا يَدِ كِهَ
شَبِّ دُجُوْرِ ضَلٰلَتِ بَدَا يَتِ مِيْفِرَا يَدِ عُلْمَا يَ وَوَقْتِ رَا حَضْرَتِ حَقِّ سُبْحٰنَهٗ وَتَعَالٰى تَوْفِيْقِ دَادِ
كِهَ كَمُنْ مَسِيْحِ بَدْعِ لَبِ نَكْشَا يَنْدُو بَا اِيْتِيَانِ تَرْوِجِ بَدْعِ فُتُوْءِ نَمِيْدَانِدِ اَكْرَهَ اَنْ بَدْعِ دَر نَظَرِ اِيْشَانِ
دَر رَنگِ فُلُوْقِ صُبْحِ زَوْشَنِ دَر آيِدِ چِهَ تَسْوِيْلَاتِ اَيْطَانِ رَا دَر آوَرَا يَ سُنَّتِ سُلْطَانِ عَظِيْمِ سِتِّ دَر
اَز رُشْدِ مَاهِيَهٗ چُوْنِ اِسْلَامِ قُوْتِ دَا شْتِ نَا چَا رَ تَعْمَلِ ظَلْمَاتِ بَدْعِ مِيْمُوْدِ وَشَا يَدِ كِهَ لَعُضْرِ اَز اِنْ ظَلْمَاتِ
دَر شَقِيْبِيَانِ نُوْرِ اِسْلَامِ نِيْزِ بَعْضِ اِنْ نُوْرَانِي مَعْمَلِ مِيْشْدِ وَبَاعِثِ حَكْمِ كَمُنْ اِنْ مِيْگِيْشْتِ اَكْرَهَ فِي تَحْقِيْقِ
مَسِيْحِ حَسَنِ وَنُوْرَانِيْتِ نَدَا شْتِ بَخْلَافِ اِيْنِ وَوَقْتِ كِهَ وَوَقْتِ ضَعْفِ اِسْلَامِ سِتِّ تَعْمَلِ ظَلْمَاتِ بَدْعِ
صُوْرِيْتِ نَدَارِ دُو اِيْنِ جَا فُتُوْءِ مَقْدَرِيْنِ وَتَا خَرِيْنِ مِثْمَثِي نَبَا يَدِ سَا خْتِ چِهَ هَر وَوَقْتِ رَا اَحْكَامِ عَلِيْهٖ
اِسْتِ دَر نِيْوَ قَتِ عَالَمِ بُوْطَهٗ كَثْرَتِ ظُهُوْرِ بَدْعِ دَر رَنگِ دَر يَا يَ ظَلْمَاتِ بِنَظَرِ مِيْدَا يَدِ وَنُوْرِيْتِ
بَا غُرْبِ وَنُدْرِيْتِ دَر اِنْ دَر يَا يَ ظَلْمَاتِي دَر رَنگِ كَرْتَهَا يَ شَبِّ اَفْرُوْزِ مَحْسُوْسِ مِيْگِرُوْدِ وَتَعْمَلِ بَدْعِ
اَز وَبَا دُو اِنْ ظَلْمَتِ مِيْدَا يَدِ وَتَقْوِيْلِ نُوْرِيْتِ مِيْسَارِ وَتَعْمَلِ سُنَّتِ بَاعِثِ تَقْوِيْلِ اِنْ ظَلْمَتِ سِتِّ وَتَعْمَلِ
اِنْ نُوْرِيْمِيْنِ شَاءَ فَلْيَكْذِبْ ظَلْمَةَ الْبَدْعِ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْذِبْ نُوْرَ السُّنَّةِ وَمَنْ شَاءَ
فَلْيَكْذِبْ حَرْبَ الشَّيْطَانِ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْذِبْ حَرْبَ اللّٰهِ الْاَكْبَرِ حَرْبَ الشَّيْطَانِ هُمْ

بَدْعِ اِسْلَامِ اَقَامَتْ تَرَاهِمِ اِسْلَامِ مَنُوْطٌ بِتَرْوِجِ سُنَّةِ وَتَخْرِيْبِ بَدْعِ
كَذَشْتَكَا نِ دَرِ بَدْعِ خُشْنِي وَبِدَهَ بَاشْتَكِ لَعُضْرِ اِفْرَادِ اَنْزَا اَسْحَرِيْنِ اَشْتَهَ اَنْدَا اِيْنِ فُقَيْرِ دَرِيْنِ سَلْمَه
بَا اِيْشَانِ مَوْفَقْتِ نَدَارِ وَتَرْوِجِ فُرُوْدِ بَدْعِ رَا اَجِيْبَهَ نَمِيْدَانِدِ وَجُوْظَلْمِيْتِ كَدِ كُوْرِيْتِ دَر اِنْ اَلْحِيَا سِ نَمِيْدَا يَدِ
قَالَ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ اِلٰهِ الصَّلٰوةُ وَالتَّسْلَامُ كُلُّ بَدْعٍ ضَلٰلَةٌ وَهِيَ يَابِكُ دَرِيْنِ غُرْبِ وَضَعْفِ
اِسْلَامِ سَلَامَتِي مَنُوْطٌ بِاِتْيَانِ سُنَّتِ سِتِّ وَخَرَابِي مَرْبُوْطٌ بِتَخْصِيْلِ بَدْعِ هَرِ بَدْعِ كِهَ بَاشْتَكِ بَدْعِ
رَا دَر رَنگِ كَلْمَهَ مِيْدَانِدِ كِهَ بَدْعِ مِيْدَا اِسْلَامِ مِيْدَا يَدِ سُنَّتِ رَا دَر رَنگِ كُوْكِبِ دَر خُشْيَانِ مِيْدَا يَدِ كِهَ
شَبِّ دُجُوْرِ ضَلٰلَتِ بَدَا يَتِ مِيْفِرَا يَدِ عُلْمَا يَ وَوَقْتِ رَا حَضْرَتِ حَقِّ سُبْحٰنَهٗ وَتَعَالٰى تَوْفِيْقِ دَادِ
كِهَ كَمُنْ مَسِيْحِ بَدْعِ لَبِ نَكْشَا يَنْدُو بَا اِيْتِيَانِ تَرْوِجِ بَدْعِ فُتُوْءِ نَمِيْدَانِدِ اَكْرَهَ اَنْ بَدْعِ دَر نَظَرِ اِيْشَانِ
دَر رَنگِ فُلُوْقِ صُبْحِ زَوْشَنِ دَر آيِدِ چِهَ تَسْوِيْلَاتِ اَيْطَانِ رَا دَر آوَرَا يَ سُنَّتِ سُلْطَانِ عَظِيْمِ سِتِّ دَر
اَز رُشْدِ مَاهِيَهٗ چُوْنِ اِسْلَامِ قُوْتِ دَا شْتِ نَا چَا رَ تَعْمَلِ ظَلْمَاتِ بَدْعِ مِيْمُوْدِ وَشَا يَدِ كِهَ لَعُضْرِ اَز اِنْ ظَلْمَاتِ
دَر شَقِيْبِيَانِ نُوْرِ اِسْلَامِ نِيْزِ بَعْضِ اِنْ نُوْرَانِي مَعْمَلِ مِيْشْدِ وَبَاعِثِ حَكْمِ كَمُنْ اِنْ مِيْگِيْشْتِ اَكْرَهَ فِي تَحْقِيْقِ
مَسِيْحِ حَسَنِ وَنُوْرَانِيْتِ نَدَا شْتِ بَخْلَافِ اِيْنِ وَوَقْتِ كِهَ وَوَقْتِ ضَعْفِ اِسْلَامِ سِتِّ تَعْمَلِ ظَلْمَاتِ بَدْعِ
صُوْرِيْتِ نَدَارِ دُو اِيْنِ جَا فُتُوْءِ مَقْدَرِيْنِ وَتَا خَرِيْنِ مِثْمَثِي نَبَا يَدِ سَا خْتِ چِهَ هَر وَوَقْتِ رَا اَحْكَامِ عَلِيْهٖ
اِسْتِ دَر نِيْوَ قَتِ عَالَمِ بُوْطَهٗ كَثْرَتِ ظُهُوْرِ بَدْعِ دَر رَنگِ دَر يَا يَ ظَلْمَاتِ بِنَظَرِ مِيْدَا يَدِ وَنُوْرِيْتِ
بَا غُرْبِ وَنُدْرِيْتِ دَر اِنْ دَر يَا يَ ظَلْمَاتِي دَر رَنگِ كَرْتَهَا يَ شَبِّ اَفْرُوْزِ مَحْسُوْسِ مِيْگِرُوْدِ وَتَعْمَلِ بَدْعِ
اَز وَبَا دُو اِنْ ظَلْمَتِ مِيْدَا يَدِ وَتَقْوِيْلِ نُوْرِيْتِ مِيْسَارِ وَتَعْمَلِ سُنَّتِ بَاعِثِ تَقْوِيْلِ اِنْ ظَلْمَتِ سِتِّ وَتَعْمَلِ
اِنْ نُوْرِيْمِيْنِ شَاءَ فَلْيَكْذِبْ ظَلْمَةَ الْبَدْعِ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْذِبْ نُوْرَ السُّنَّةِ وَمَنْ شَاءَ
فَلْيَكْذِبْ حَرْبَ الشَّيْطَانِ وَمَنْ شَاءَ فَلْيَكْذِبْ حَرْبَ اللّٰهِ الْاَكْبَرِ حَرْبَ الشَّيْطَانِ هُمْ

وَلَا يَكْفُرُ

لَقَالِمْ ^{مَنْ} رَدَّكَ ^{مَنْ} آيَاتِ اللَّهِ ^{مَنْ} حُزَّبَ اللَّهُ ^{مَنْ} هُمْ ^{مَنْ} الْمُفَلِّحُونَ ^{مَنْ} وَصَوْفِيهِ ^{مَنْ} وَقْتَ ^{مَنْ} نِزَاجِ ^{مَنْ} بِرَأْسِ ^{مَنْ} أَعْصَابِ ^{مَنْ} بِمَاءِ ^{مَنْ} يَنْزِلِ ^{مَنْ} وَنَحْنُ ^{مَنْ}
 اسلام و ایشای کذب را ملاحظه کنند باید که در او را سنت تقلید پیران خود نکند و امور محرّمه را
 بیبانه کلمه شیخ دیدن خود نگیرند ^{منها} اتّباع سنت البتّه شیخ است و غیر خیرات و برکات و در تقلید غیر
 سنت خطر و خطرت و ^{منها} ماعلى الزمولى ^{منها} الا البلاد ^{منها} پیران ما حضرت حق سبحانه و تعالی
 از اجزای خیر داد که ما و ابرسانندگان را ایمان امور مبتدعه دلالت کردند و به تقلید خود در غلطی
 می افتند و جز بمتابت سنت راه ننمودند و غیر از اتّباع صاحب شریعت علیهِ وَ صَلّی اِلَیْهِ
 الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ التَّحِيَّةُ وَ غیر از عمل بعزیمت ^{منها} بدایت نفع نمودند باجرم کارخانه این بزرگواران بلند
 آمد و پیش طاق ^{منها} وصول ایشان مرتفع گشت ایشانند که کسب و وقص ^{منها} با بدبخت پازده اند و وجد توابع
 را به گشت شهادت و نیمی ساخته کیشوف ^{منها} مشهور و دیگران نیز این بزرگواران دخل مرسوم است
 و معلوم و متخیل آنها قابل نفی ^{منها} محایله این اکار صاوران ^{منها} دید و دانش است و در او را معلوم و متخیل
 دوران تجلیات و ظهورات است و دران مکاشفات و معانیات است ^{منها} اتمام دیگران و اثبات است
 و تمیت این بزرگواران در نفی مرسوم دیگران ^{منها} کلمه کلمه نفی و اثبات بران آن میکنند تا دائره اثبات
 و وسعت پیدا کند و تمام عالم که بعنوان غیریت پیدا است بتکرار کلمه ^{منها} توحید بعنوان حقیقت تکلیف کرد
 و همه را حق بیند و حق یابند تعالی و تقدّم ^{منها} مخالف این بزرگواران که مقصودشان از تکرار کلمه
 طیبیه لا اله الا الله ^{منها} وسعت دائره نفی است تا هر چه مشهور و مکشوف معلوم و متخیل شده بود همه
 تحت لا داخل شود و در جانب اثبات هیچ چیز ملحوظ و منظور نبود و اگر فرضاً در جانب اثبات پاره
 ظاهر شود آنرا نیز راجع ^{منها} بنفی باید ساخت و غیر از تکلم بکلمه استثنای ^{منها} در مقام اثبات هیچ نصیب نباشد
 پس ذکر نفی و اثبات در طرق دیگران مناسب حال مبتدیان باشد و ذکر الله که کلمه اثبات
 محض است بعد از آن مناسب بود تا مثبت مکشوف بتکرار این کلمه اثبات و استغفار و استغفار ^{منها} کرد
 بخلاف طریق این اکار که عکس است که اول اثبات است و ثانی نفی آن اثبات و استغفار ^{منها} است

منها
 در مقام اثبات
 منها
 در مقام اثبات
 منها
 در مقام اثبات

کلمه است تمام ربانی

در مقام اثبات
 منها
 در مقام اثبات
 منها
 در مقام اثبات

ذکر اسم الله درین طریق در ابتدا مناسب بود و ذکر نفی و اثبات بعد از آن صورت بند و اگر نماند
سؤال کند و بگوید که برین تقدیر اکابر این طریق را از مقام اثبات نصیب نباشد و غیر از نفی تقدیر
وقت شان نبود جواب گوئیم که اثبات دیگران در اوائل حال این بزرگواران را بیشتر است اما از بلندستی
بان التفات نمی نمایند بلکه شایان نفی دانسته آنرا نفی می نمایند و مطلوب مثبت را در او و در آن میدانند
پس هم اثبات دیگران ایشان را بیشتر است و هم نفی از آن اثبات که مناسب مقام کبریائی است
ایشان را بیشتر است پس بکار ایشان نبرد و هر بوالهوس از حقیقت معامله ایشان آگاه
نبود و شمه از عدم حصول این اکابر که در آن موطن نفس حصول است گفته شد اگر از حصول اکابر ایشان
کس شاید خواص بعوام متحقق شوند و منتیان در رنگ بتدیان سبق الف و با اختیار کنند شعشع
فریاد و حافظ اینهمه آخر بهره نیست + هم قصه غریب و حدیث عجیب است + و مراقبه ذات تعالی
و تقدس که دیگران اختیار کرده اند نزد ایشان از خیر اعتبار ساقط است و بی حاصل و مراقب با
آنجا جز ظلم از ظلال هیچ نیست تعالی الله عما یقولون علوا کبیرا ذات او تعالی بلکه اسما
و صفات او سبحانه نیز بیرون از حیطه فکر و مراقبه است از این مقام غیر از جهل و خیرت نصیب
نیست نه آن جهل و خیرت که مردم از جهل و خیرت دانند که آن مذموم است جهل و خیرت این موطن
عین معرفت و اطمینان است نه آن معرفت و اطمینان که در فهم مردم گنجد که از قبیل چون است
و از بچولی به نصیب در آن موطن هر چه اثبات کنیم همچون خواهد بود تعبیر از آن خواه جهل کنیم خواه معرفت
من لم یدق کم یدر و ایضا توجه این بزرگواران با حدیث ذات است تعالی و تقدس و از اسم و
صفت جز ذات میخواستند تعالی و تقدس و در رنگ دیگران از ذات بصفات فرود نمی آیند
از ذروه بخصیض نیگرانند عجب کار و بار است جمع ازین طائفه ذکر اسم الله اختیار نموده اند و بان
اکتفا نموده بصفات فرود می آیند و ملاحظه نمینماید و بصیرت و علیم می نمایند و باز بر سبیل عروج از علیم و بصیر و
سمیع با اسم الله میروند چرا با اسم الله تنها کفایت نکنند و قبله توجه جز احدیت ذات تعالی نسازند

یعنی بر تقدیر نفی
اثبات بر نفس در اول
چه نقش بندید
این بزرگواران
از اسباب نظر
ایشان بکبری

کبریات اکرام

یعنی بصفات
اسما و صفات
بسی از صفات
بسی از صفات
بسی از صفات

اَلَيْسَ اللهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ نَصْرَ قَالِحٍ سَت وَكَرِيَهُ قُلِ اللهُ شَدِيدُ عِقَابِهِ سَت بَاطِلٍ
 نَظَرِ سَت بزرگواران این طریقه قلبیه بلند افتاده است بهر ترتیبی در قیاسی نسبت ندارند لهذا
 نهایت دیگران در بدایت ایشان مندرج گشته است و بتدی طریقه ایشان حکم فتنی طریقی دیگر
 یافته و از ابتدای سفر ایشان در وطن مقرر شده است و خلوت در نجمن حصول پیوسته و دوام حضور
 نقد وقت شان آمده ایشانند که تربیت طالبان فریوط بصحت علیه ایشان است و کسب ناقصان
 منوط بتوجه شریف شان نظر شان شافی امراض قلبیه است و التفات شان دافع عطل معنوی
 یک توجه ایشان کار صدراعین میکند و یک التفات شان بر بر ریاضات و مجاہدات سنین پیش
 نقش بندیه محب قافلہ سالارانند که برند از ره پنهان محرم قافلہ را سعادت آثار ازین بیان
 کس تو ہم نکنند که این اوصاف و شمائل جمیع آسائده و تلائذیه طریقه علیه نقش بندیه را حاصل است
 کلاً بلکه این شمائل مخصوص با کابر این طریقه علیه است که کار را بنهاییه النهایه رسانند
 و بتدی این روشید باین اکار نسبت ارادت درست کرده اند و مراعات آداب نموده اند اندراج
 نهایت در بدایت در حق ایشان ثابت است بخلاف مبتدی ازین طریق که شیخ ناقص این طریق
 برسد اندراج نهایت در حق او متصور نیست چه شیخ او بنهایت زرسیده است در حق مبتدی نهایت
 چگونه متصور شود از کوزه برون همان تراود که درست به نجابت آثار طریق این کابر
 طریق صحاب کرام است علیهم الرضوان و این اندراج نهایت در بدایت اثر آن را اندراج است
 که در صحبت خیر البشر پیشتر میشد علیه و علی اللہ الصلوٰۃ و السلام زیرا که در اول صحبت آن
 سرور علیه و علی اللہ الصلوٰۃ و السلام آن پیشتر میشد که دانتهاکم است که دیگر از پیشتر کرده و این
 فیوض و برکات همان فیوض و برکات است که در قرن قبل بطور پیوسته هر چند در ظاهر
 آخر از اول دور است نسبت بوسط آمانی بحقیقت آخر با قول از وسط نزدیکتر است و منصف بصبغ آن
 متوسطان آنرا باور دارند بلکه اکثر از متاجران نیز معلوم نیست که بحقیقت این معامله دارند

دفع سند مرتبه
 و باور و در حق ایشان
 از اینست که ایشان
 واقع است در اوضاع
 و وقت و انانیت
 یعنی گویند پس
 اینبار

کلمات اتمام

بسیار در حدیث
 و در حدیث
 که در حدیث
 از حدیث
 در حدیث
 در حدیث
 در حدیث
 در حدیث
 در حدیث

بسیار از حدیث
 از حدیث
 از حدیث
 از حدیث
 از حدیث
 از حدیث
 از حدیث
 از حدیث

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ مَنِ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ وَالَّذِينَ تَبِعُوا مَتَابِعَةً الْمُسْتَطَفَةَ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ
الصَّلَوَاتُ وَالسَّلَامَاتُ الْعُلَىٰ

سعادت ابدیه لم
۴۹

مکتوب نسبت چهارم

المنتخبات
۹

بحاجی محمد فرقی صدور یافته در جواب کتباتیکه در آن آرزو نموده بود که در جمیع ذرات مشاهده جمال
لا يزال میسر شود و مایه تناسب ذلک الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفیٰ مر اسله
شریفه که از جمال اخلاص و مودت مرسل مشتبه بودند موجب فرحت فراوان گشت نسبت رابطه
همواره شمارا با صاحب رابطه میدارد و واسطه فیوض انعکاسی میشود شکر این نعمت عظمیٰ بجا باید
آورد و تقبض و بسط هر دو بازوئی طیران این راه اندر قبض و لکیر نشوند و به بسط خوشحال نگردند
آرزوئی آن نموده بودند که در جمیع ذرات مشاهده جمال لا يزال میسر شود محبت اطواراننده با آرزو
چه کار و آرزوئی او با اندازه فهم قاصد خواهد بود جمال لا يزال در مراتب ذرات مشاهده نمودن
از قصور نظرست ذرات را چه جمال که مرایای آن جمال گردند آنچه در مرایای ذرات مشهود میگردد
ظلمه از ظلال به نهایت آن جمال شست او را تعالی و راز الوارها به حقیقت و بیرون اثره آفاق و
انفس با طلب سید نسبتی که انحال شما دارید فوق شمتائے شامت زینهار تقلید مردم پستی نسیل
نکنند و تمنائے نزول از اوج بحضیض نمایند کارخانه این کار بلند است ان الله سبحانه
یحب معالی اهلکم المسؤل من الله سبحانه که جمعیتکم القودیة والمعنویة والسلام

سعادت ابدیه
۵۸

مکتوب نسبت پنجم

المنتخبات
۱۰

خواجہ محمد شرف الدین حسین صدور یافته در بیان آنکه هر عملی که برواق شریعت عتبار کرده آید
ذکرست اگر چه بیج و شرعی بود الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفیٰ مر اسله

مکتوب نسبت چهارم
مکتوب نسبت پنجم
مکتوب نسبت ششم
مکتوب نسبت هفتم
مکتوب نسبت هشتم
مکتوب نسبت نهم
مکتوب نسبت دهم

کتابت امامان
بین آن طلال جمال
پس از آنکه در هر روز
ببینی بختانی از
یک درخت در وقت
بنهارا که از لعل
بگفتار با طلال
عقلی لا اطلاق
سازاقت در یک
ببینی با طلال
و ذکر فی این انوار

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
التامرين

فرزندی آنحضرتی محبوب مولانا محمد رشید و مولانا جملان محمد رسال آئینہ بودند رسید و تبلیغ تدریس فرسید
جزاکم اللہ سبحانہ کہ اختیار استماع خبر صحت شما فرحت فراوان رسانید آن فرزند فرصت
غیبت است و فراغ مغتیم همواره اوقات را بذكر الہی جل شانہ مکتوب با بد ساخت ہر
عملے کہ بر وفق شریعت غیرا کرده آید در داخل فرست اگر چه بیخ و شرعی بود پس در جمیع حرکات و سکنات
مراعات احکام شرعیہ باید نمود تا آنها ہمہ ذکر گردد چه ذکر عبارت از طرد غفلت است و چون مراعات
اوامر و نواہی در جمیع افعال نموده آید از غفلت امر و نواہی آنها بجائے میسر شد و دوم ذکر او تعالی مال
گشت این دوام ذکر و یادداشت حضرت خواجہاست قدس اللہ تعالی اسرارہم کہ
آن مقصود بر باطن است و این در ظاہر نیز ہمیشگی است اگر چه معتبر است و فقن اللہ سبحانہ و
ایتاکم بمتابعۃ صاحب الشریعۃ علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام و التبیۃ +

در این مکتوب
مراعات احکام شرعیہ
و نواہی
در جمیع افعال
نموده آید
از غفلت
امر و نواہی
بجائے میسر
شد و دوم
ذکر او تعالی
مال گشت
این دوام
ذکر و یادداشت
حضرت خواجہ
است قدس اللہ
تعالی اسرارہم
کہ آن مقصود
بر باطن است
و این در ظاہر
نیز ہمیشگی
است اگر چه
معتبر است

مکتوب سی و ششم (۳۶)

علاوہ بہ نصیحت
راصحاب کرام

المنتخبات
۱۲ - ۱۲

خواجہ محمد تقی صدور یافته در بیان بخت با امت و تحقیق مذہب اہل سنت و جماعت و مذاہب
مخالقان و در بیان آنکہ اہل سنت متوسط اند در میان افراط و تفریط کہ روافض و خوارج اختیار کرده
و داعی بن بیت انسر و صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم و ما یناسب ذلک ینسب اللہ الرحمن الرحیم
بعد التمجید و الصلوٰۃ و تبلیغ الدعوات میرساند محبت درویشان از تباط و آفت با ایشان و غیبت
استماع سخنان این طائفہ علیہ و سلم با وضوع و اطوار این طبقہ سنیہ از اجل نعم خداوند است جل
سلطانہ و از اعظم و اول او تعالی مجرب صادق فرموده است علی اللہ الصلوٰۃ والسلام المرء
ممن أحب پس محبت ایشان با ایشان است در حرم حرم قرب طفیلی ایشان توفیق آثار سادات اطوار فرزندی خواجہ شرف الدین
حسین ظاہر ساختہ کہ این اوصاف حمید در ایشان با وجود تعلقات شتی شیخ است این معانی پسندید با وجود گرفتاریا
لا طائل منجی اللہ سبحانہ التمجید و المنة علی ذلک صلاح ایشان موجب صلاح حجم غفیر است و صلاح
ایشان ستم لازم فلاح جمیع کثیر مشار الیہ ظاہر ساختہ کہ ایشان بسختن توأشان اند و رغبت با استماع علوم نو
دارند اگر چند کلمہ بجناب ایشان بنویسی بہتر باشد اجابہ ^{خادم شرف الدین} ^{حضرت امام بان} ^{مکتوب} ^{بجواب} چند کلمہ نوشته شد چون بن ایام از
بخت با امت بسیار فکر میشود و ہر یکے درین باب نظر و تخمین سخن میراند بصورت دین بخت چند سطر
نوشته آمد و تحقیق مذہب اہل سنت و جماعت و مذاہب مخالقان بیان نموده شد بخت با آثار اہل سنت

مکتوبات امام اہل سنت
۱۲ - ۱۲
در این مکتوب
مراعات احکام شرعیہ
و نواہی
در جمیع افعال
نموده آید
از غفلت
امر و نواہی
بجائے میسر
شد و دوم
ذکر او تعالی
مال گشت
این دوام
ذکر و یادداشت
حضرت خواجہ
است قدس اللہ
تعالی اسرارہم
کہ آن مقصود
بر باطن است
و این در ظاہر
نیز ہمیشگی
است اگر چه
معتبر است

أهل السنة والجماعة تفضيل الشيخين ومحبة الختین تفضیل شیخین کہ با محبت ختین جمع
 شود از خصائص اہل سنت جماعت است تفضیل شیخین با جماع صحابہ و تابعین ثابت شدہ است
 چنانچہ نقل کردہ اندازا اکابر ائمہ کہ یکے از ایشان امام شافعی است شیخ ابوالحسن اشعری میفرماید کہ
 تفضیل ابوبکر و عمر بر باقی ائمت قطعی است و از حضرت امیر نیز تواتر ثابت شدہ است کہ در زمان
 خلافت او این ملکیت خود در حضور جم غفیر بگروہ خود میفرمود کہ ابوبکر و عمر بہترین این امت اند چنانچہ
 امام ذہبی گفتہ است و امام بخاری روایت کردہ است کہ حضرت امیر فرمودہ است کہ بہترین مردم
 بعد از پیغمبر علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام ابوبکر است پستتر عمر پستتر مرد دیگر پس گفت پس او محمد
 بن الحنفیہ پستتر تونی فرمودہ است من مگر یک مرد از مسلمانان با جملہ تفضیل شیخین از کثرت روایہ
 ثقات بحد شہرت و تواتر رسیدہ است انکار آن یا از راہ بطل است یا از راہ تعصب چون مجالس
 یافت عبد الرزاق کہ از اکابر شیعہ است بے اختیار تفضیل شیخین قال گشت و گفت کہ چون علی
 شیخین را بر خود تفضیل دادہ من ہم تفضیل او ایضا از ابرو تفضیل میدہم و اگر او تفضیل نماید من ہم
 تفضیل میدہم گناہ است کہ من عوی محبت علی نمایم و باو مخالفت کنم و چون در زمان خلافت
 حضرت ختین ظهور یافت و اختلال در امور مردم بسیار شدہ بود و بد بہائے مردم ازین سادہ کدورت پدید
 آید گشت و عداوت و کینہ در میان مسلمانان ایلیا یافتہ بضرورت محبت ختین نیز از جمله شرائط سنت
 جماعت است و نمودہ آمد تا ما ہلے ازین راہ شور ظن باصحاب خیر البشر علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ و
 السلام پیدا کنند و بجانشینان پیغمبر علیہ و علیہم الصلوٰۃ والسلام بغض و عداوتی حاصل نیارد
 پس محبت حضرت امیر شرط است آمد و آنکہ این محبت ملا و از اہل سنت جماعت خارج گشت نامہی
 نام یافت آنکہ در محبت امیر طرف افراط اختیار کرد و زیادہ از آنچه شاید بوقوع آورد و غلو در آن محبت نمود
 و بہت و ظن باصحاب خیر البشر علیہ و علیہم الصلوٰۃ والسلام زبان کشود و ترک طریق صحابہ و
 تابعین و سلف صالحین رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین کرد و رضی نام یافت پس اہل سنت

این
 توجیحی کہ در بیان
 او مفسرین
 علم کہ در مذہب
 جماعت بگروہ
 محبت و پاسداری
 توجیحات الہیاتی
 نسبت نمودہ است
 اینجایک جملہ آن تک
 از حد گذشتن
 لیس

کہ این چه محبت است کہ شرط حصول آن نیز لڑی از جانب ایشان بغیر بود علیہ و علیہم الصلوٰۃ و السلام و تسب و طعن اصحاب خیر البشر باشد علیہ و علیہم الصلوٰۃ و التَّحِیَّاتُ کُنَاہِ اِبْلِ سِنْتِ ہِمین است کہ با محبت اہل بیت تعظیم و توقیر جمیع اصحاب آن سرور میناید علیہ و علیہم الصلوٰۃ و التَّحِیَّاتُ و تسبیح کے رازینہا یا وجود منازعات و مخالفت یکدیگر بدی یا نیکند و از ہوا و تعصب دور میدارند از جهت تعظیم محبت بغیر علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ و السلام و مکریم مصاحبان او علیٰ آلہ الصلوٰۃ و السلام مع ذلک محقق راجح میگویند و مطلقاً باطلان او از ہوا و ہوس دور میدارند و برائے و جہاد خوالہ مینمایند و فرض از اہل سنت و قسے خوشنود گردند کہ اہل سنت نیز در نگ ایشان از دیگر اصحاب کرام تبری نمایند و سوزن باین کار بدین حال کنند چنانچہ خوشنودی خوارج مرطوب بدادت اہل بیت است و منوط بغض آل محمد علیہ و علیہم الصلوٰۃ و التَّحِیَّاتُ رَبَّنَا لَا تُخِزْ قُلُوبَنَا بَعْدَ اِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً اِنَّكَ اَنْتَ الْوَهَّابُ نَزْوَاکَا اِبْلِ سِنْتِ شَكَرَ اللهُ تَعَالَى سَعْيَهُمْ اصْحَابِ بَغْيِ عَلِيٍّ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالتَّحِيَّاتُ فِي وَقْتِ مُنَازَعَاتٍ وَمَحَارِبَاتٍ بَايَدٍ بَكْرِيَّةٍ كَرَاهِيَةً لِمَا بَدَّلُوا حَقَّيْنِ جَانِبِ امِيرٍ مَعْلُومٍ نُوَدِّعُ بَدْوً وَنَجْمًا وَنَجْمًا نَزِيرًا بَدِيلِ جِهَادِ حَقِيَّتِ جَانِبِ بَكْرِيَّةٍ وَطَائِفَةٍ دَاخِلَةٍ فِي جِهَادِ حَقِيَّتِ جَانِبِ بَدِيلِ تَرْجِيحِ نَزْوَاکَا اِبْلِ سِنْتِ بِرَطَائِفِ اَوْلَى نَصْرَتِ جَانِبِ امِيرٍ وَاجِبِ اَمَّا مَكْرَهُ مَوْفِقِ اجْتِهَادِ اَيْشَانِ سَتِ بِرَطَائِفِ دَوْمِ نَصْرَتِ امِيرٍ مَخَالِفِ امِيرٍ لَازِمِ كَمَا مَوْوَاوَايَ اجْتِهَادِ اَيْشَانِ سَتِ وَبِرَطَائِفِ سَيُومِ تَوْقِفِ لَازِمِ اَمَّا دَرْجِيحِ كِي بَرِ دِيكِي خَطَايِ بِرِشَّةِ فَرَقَةِ بِمَقْتَضَايَ اجْتِهَادِ خُودِ عَمَلِ نُوَدِّعُ وَاخِرَ بَرَايْشَانِ لَازِمِ وَوَاجِبِ لِيُوَجَّاهُ اَوْرُودِ نَجْمِ سَلَامَتِ چہ گنجایش دارد و طعن چہ مناسب بود امام شافعی فرماید و نیز منقول از عمر بن عبد العزیز است تَلَاكَ دِيْمَاةٌ طَهَّرَ اللهُ تَعَالَى عَنْهَا اَيْدِيَنَا فَلَمْ نَطْهَرْ عَنْهَا اَلَيْسَتْ اَنْزِيْنِ عِبَارَتِ مَعْنُومِ مِيْشُودِ كِي حَقِيَّتِ كِي وَخَطَايَ دِيكِي بِهَمِ لَبِ نَبَايِدِ كَشُودِ هَمِهَ جَزِيْبِي كِي يَادِ نَبَايِدِ كَرُودِ وَبِحَقِيَّتِ دَرِ صَدِيْقِ نَبُوِي اَمْدِهَ سَتِ عَلِيٍّ وَ عَلِيٍّ اِلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالتَّحِيَّاتُ اِذَا ذَكَرْنَا اَصْحَابِيْنَ فَاَمَّا كُوَايْضِيْ جُونِ اصْحَابِ مَنْ مَذْكَوْرُ كَرُودِ وَاَنْزَانِ اَعْلَا

الصلوات والتحيات

بکلیت

سکن

تسبیح و تحیات اصحاب است
 تسبیح و تحیات اصحاب است
 تسبیح و تحیات اصحاب است
 تسبیح و تحیات اصحاب است
 تسبیح و تحیات اصحاب است

کلمات اسلام را با
 کلمات اسلام را با
 کلمات اسلام را با
 کلمات اسلام را با
 کلمات اسلام را با

صلوات و تحیات

ایشان یاد کرده شود شما خود را نگاه دارید و یکی را بر دیگری اختیار نکنید لیکن جمهور اهل سنت به دلیل که مد
ایشان ظاهر شده باشد بر آنکه حقیقت در جانب امیر بوده و مخالف او را خطا را پیورده لیکن این خطا چون
خطا اجتهادی است از ظلمات طعن و درست از تشنیع و تحقیر پاک و تبراً از حضرت امیر متعقل است که
فرموده برادران را با باغی گشتند اینها نه کافر اند و نه فاسقان ^{زشت گفتن} بر آنکه ایشان تا ویست که منع کفر و فتنه
میکنند پس اهل سنت و رخصه هر دو ^{خطیبه} محاربان امیر مینمایند هر دو بحقیقت جانب امیر قائل لیکن اهل
سنت زیاده از اطلاق لفظ خطا که ناشی از تاویل است در حق محاربان امیر تجویز نمیکند و زبان را از طعن و
تشنیع ایشان نگاه میدارند و محافظت حق صحبت خیر البشر مینمایند ^{عنه} عَلَيْهِمْ الصَّلَاةُ وَالتَّيْلِيمَاتُ
که آن سرور فرمود و عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمُ اللَّهُ اللَّهُ فِي أَصْحَابِي لَا تَخَذُوا هُمْ عَرَضًا
بَعْدِي یعنی از خدا برسد جل شانته از خدا برسد جل سلطانته در حق اصحاب من (از برای تاکید این
کلمه را تکرار فرموده) نگیرید اصحاب را نشانه به تیر ملامت خویش و نیز فرموده اصحابی کالنجور یا تبهم
اقتدایتم اهتدایتهم یعنی اصحاب من همچو ستاره ها اند هر کدام ایشان که اقتدا کنند راه یابند و احادیث
دیگر هم در باب تعظیم و توقیر جمیع صحابه بسیار آمده است پس همه را معزز و مکرم باید داشت زلات ایشان را بر
ممال نیک حل باید نمود اینست مذہب اهل سنت درین مسله و رخصه درین باب غلو مینمایند و محاربان
امیر را کفیر میکنند و با انواع طعن فاقسام شتم ایشان زبانهای خود را آلوده میسازند اگر مقصود ظهور حقیقت
جانب امیر است و لهذا خطا مخالفان پس آنچه اهل سنت اختیار کرده اند کافی است بر حد عدالت اعتدالت
سب و طعن اگر بدین نمودن از دیانت و تدین دورست که رخصه اختیار آن نموده اند و شتم اصحاب خیر را
عَلَيْهِمْ الصَّلَاةُ وَالتَّيْلِيمَاتُ دین ایمان خود تصور کرده عجب دینست که سب مائشده
بغیر علیه و عَلَيْهِمْ الصَّلَاةُ وَالتَّيْلِيمَاتُ جزو عظیم است طوائف مبتدعان هر کدام بدعت اختیار
کرده اند و اهل سنت جدا گشته در میان جمیع آن طوائف فرقه خوارج و روافض و دراز معاظله اند و از حق
بعید افتاده اند جمیع که سب و طعن اگر بدین را جزو عظیم ایمان خود تصور کنند از حق چه نصیب خواهند داشت

بنده منصفی خطا رفت
و کما انما جالب نیت
در صورت این که از طرفی
نکار فرموده از این نظر
اندیشنا احوال را

امیر را
نقد ازین نمودن
و شتم اصحاب خیر را
نقد ازین نمودن
نقد ازین نمودن

زین

نقد

رَوْضِ دَوَاوَدَ فَرَقَانِدِهِمْ كَفَيْرِ اصْحَابِ غَيْبِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَاللَّسْلِيمَاتُ مَيَانِدِ سَبِّ
 خَلْفَاءِ رَاشِدِينَ رَا عِبَادَاتِ مِيدَانِ آيِنِ جَاعِلِ اَزْ اَطْلَاقِ لَفْظِ رَوْضِ بِرِخودِ تَحَاشِي مَيَانِدِ وَرَوْضِ غَيْرِ
 خُودِ رَا مِيدَانِدِ كِهْ دَرِ اَحَادِيثِ وَعَيْدِ بَايِ سِيدِ مَرَحِي رَفْضِ آدِهْ هَسْتِ كَا شَكِ اَزْ مَعْنِي رَوْضِ بِهَمِ اَجْتِنَابِ
 مَيَمُونِدِ وَتَبْرِي اَزْ اصْحَابِ غَيْبِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَاللَّسْلِيمَاتُ نِيكُونِدِ مَيَمُونِ اِنْ هِنْدِ وَسْتَانِ
 خُودِ رَا هِنْدِ وَ مَيَكُونِ اَنْدِ اَزْ لَفْظِ كُفْرِ تَحَاشِي مَيَكُنِدِ خُودِ اَلْفَا نِيَمِيدِنْدِ وَ كُفَارِ سَاكِنَانِ اِرْحَبِ رَا اَلْمُكَارِبِ غَلْطِ
 فِيمِ اَنْدِ بِرِ وَ صَنَفِ كُفَارِ اَنْدِ وَ بِحَقِيْقَتِ كُفْرِ تَحَقُّقِ اَيْنَا كِرَامِلِ بَيْتِ غَيْبِ رَا عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ
 اللَّسْلِيمَاتُ دَرِ سَبِّ وَ اَتَصَوَّرُ كِرِهْ اَنْدِ اِيْشَانِ بَا نِيَزِ دُشْمَانِ اَبِي بَكْرٍ وَ عُمَرَ خِيَالِ نَمُودِهْ اَنْدِ اِيْنِ جَاعِلِ حَكْمِ تَقِيَّةِ
 كِهْ دَارِنْدِ كَا اِبْرَاهِيْمِ رَا مُنَافِقِ وَ مُخَالِفِ اَنْكَاشْتِهْ اَنْدِ وَ حَكْمِ كِرِهْ اَنْدِ كِهْ حَضْرَتِ اَمِيْرِ سِي سَالِ حَكْمِ تَقِيَّةِ بَا خَلْفَاءِ
 ثَلَاثِهْ صَحْبِ بِنَاقِ دَهْ شْتِهْ اَنْدِ وَ بِنَاقِ تَعْظِيْمِ وَ تَوْقِيْرِ اِيْشَانِ مَيَمُونِ مَحَالِهْ هَسْتِ اَكْرَمِيَّتِ اِبْرَاهِيْمِ
 رَسُوْلِ بُو اَسْطِهْ وَ حُبِّ رَسُوْلِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَاللَّسْلِيمَاتُ بَا يَدِ كِهْ دُشْمَانِ رَسُوْلِ اِيْنِ زِيَمِنِ
 بَاشِنْدِ سَبِّ وَ لَعْنِ اَيْنَا بِشْتَرِ اَسْتِ لَعْنِ دُشْمَانِ اِبْرَاهِيْمِ كِهْ مَيَكُنِدِ كِرِهْ اَبُو جَهْلِ اَكْرَمِ رَسُوْلِ عَلَيْهِمُ
 عَلَيَّ اِلَهِ الصَّلَاةُ وَاللَّسْلِيمَاتُ وَ اِنْوَاعِ اَزْ اَرْوَاحِ اَسْرُوْرِ سَا نِيْدِهْ عَلَيْهِمُ وَ عَلَيَّ اِلَهِ الصَّلَاةُ
 وَ السَّلَامُ اَزْ اِيْنِ جَاعِلِ كِهْ تَشْنِيْدِ هَسْتِ كِهْ سَبِّ لَعْنِ اَكْرَمِ اِنْ اَكْرَمِ اَشْرُوْدِهْ اَبُو بَكْرِ صَدِيْقِ
 رَا كِهْ اَحَبُّ الرِّجَالِ اِلَى رَسُوْلِ اللهِ سَبِّ عَلَيْهِمُ وَ عَلَيَّ اِلَهِ الصَّلَاةُ وَاللَّسْلِيمَاتُ بَزْعِ فَا سِدِ خُودِ دُشْمَانِ
 بَيْتِ تَصَوَّرِ نَمُودِهْ بِ سَبِّ طَعْنِ اَوْ زَبَانِ دِرَازِي مَيَانِدِ وَ اَمُوْرِ نَا مَنَابِ بِ اَوْ سَبِّ مَسَلَنْدِ اَسْجَمِ دِيَانِتِ
 مَدِيْنِ سَبِّ خُدَا كِنْدِ جَلِ شَانِهْ كِهْ اَبُو بَكْرٍ وَ عُمَرُ وَ سَائِرِ صَحَابِ اِكْرَامِ بَا اِبْرَاهِيْمِ رَسُوْلِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ
 وَ السَّلَامُ دُشْمَانِ بُو بِنْدِ بَعْضِ عِدَاوَتِ بَا اِبْرَاهِيْمِ اَسْتِهْ بَاشِنْدِ اِيْنِ بِي اِنصَافَانِ كَا شَكِ دُشْمَانِ اِبْرَاهِيْمِ
 رَا سَبِّ كُنْدِ وَ تَعْيِيْنِ اَسَامِي اَكَا بِرِ صَحَابِ نَمَا يَنْدِ وَ سُوْرِ طِنِ بِ بَزْرِ كَانِ دِيْنِ پِي دَا نِيَارِنْدِ اِيْنِ اَنْ دِرِ بِنَابِ مَخَافَتِ
 اِيْشَانِ بَا اِبْرَاهِيْمِ سَبِّ مَرْتَعِ مِي كِرُوْدِ اِبْرَاهِيْمِ سَبِّ نِيَزِ دُشْمَانِ اِبْرَاهِيْمِ رَا دُشْمَانِ اَنْدِ وَ طَعْنِ تَشْنِيْعِ اِيْشَانِ قَا لَ
 اَزْ حُوبِي اِبْرَاهِيْمِ سَبِّ كِهْ شَخْصِ مَعْنِي اَكَا بِ اَنْوَاعِ كُفْرِ مَيَلَا بُوْدِ بَا حَتْمَالِ اِسْلَامِ وَ تُوْبَةِ جَهَنْمِي مَيَكُونِيْدِ وَ اَطْلَاقِ لَعْنِ

صلوة والسلام

جواب

بسم الله

عاق

من

الصلوة والسلام

نانه

باضیان دینند و
 علی از کفر است
 بیرون نهادن
 بیرون نهادن
 بیرون نهادن

مکتوبات امام ربانی
 در بیان مکتوبات امام ربانی
 در بیان مکتوبات امام ربانی

الصلوة والسلام

واین که از طریق امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است که از او پرسیدند: اگر کسی از شما چیزی را بداند که در کتاب خدا نیست، آن را نگوید و اگر از کسی شنید که چیزی را گفته است که در کتاب خدا نیست، آن را نگوید. او فرمود: این است حق و سعادتمندانه.

و یا دیده اند و ایمان بان ندارند قرآن و احادیث بتلخیص اصحاب کرام پارسیده است چون اصحاب مطعون باشند وین که از راه ایشان پارسیده است نیز مطعون خواهد بود نعوذ بالله سبحانه من ذلك المقصود این جماعه کرا بطلان این است و انکار شریعت او علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات بصورت اظهار محبت این بیت رحل مینابند و به حقیقت انطال شریعت او علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات میکنند کاشکی امیر و موافقان امیر را مسلم میشدند و بدین غایتی که از صفات اهل کفر و نفاق است ^{مستقیم نیستند} جماعه از موافقان امیر و یا از مخالفان او که بی سال با یکدیگر صحبت بنفاق دارند و بکفر و خداع زندگی نمایند چه خیریت در آنها خواهد بود و اینها چگونه شایان اعتماد خواهند بود و ابوسریه رضی الله تعالی عنه را که طعن میکنند نیستند که در طعن او نصف احکام شریعتی مطعون میگردد زیرا که علماء مجتهدین فرموده اند که در احکام سه هزار احکام وارد شده است یعنی سه هزار احکام شریعتی بسمت ثابت شده است از آن سه هزار یک هزار و پانصد بروایت ابی هریره بثبوت پیوسته است پس طعن او طعن نصف احکام شریعتی باشد و امام بخاری گوید که ایوان ابی هریره زیاده از شصت هزار صحاب کرام و تابعین یکی از ایشان بن عباس است ^{ابن عباس} این عمر نیز از وی روایت کند و همچنین جابر بن عبد الله و انس بن مالک روایت است و حدیثی که از حضرت امیر نقل میکنند در طعن ابی هریره آن حدیث منقری است ^{یعنی ثابت است} چنانچه علماء تحقیق آن فرموده اند و حدیثی که جابر آن سرور علیه و علی الیه الصلوات و التسلام مرابی هریره را بغم علم در علماء معروف است ^{یعنی ثابت است} قال ابو هریره یزید حضرت جالس الرسول الله صلی الله تعالی علیه و آله وسلم فقال من ینسب منکم ردءه حتی افیض فیہ مقالی فیضها الیه ثم لا ینساها قبضت برده کانت علی فاقاض رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله علیه الیه وسلم مقالته فصمته الی صدری فما نسیته بعد ذلك شینا پس بجز در عم خود شخص بزرگی دین را دشمن امیر دانستن و سب و لعن در حق او جائز دشمن از انصاف دور است ^{یعنی نه} همه گله های او از طریق محبت است مگر نزدیک است که سزای بقعه ایمان بیرون اندازد و اگر فرضاً نقیته در حق امیر تجویز نموده آید چه خواهند گفت در احوال امیر که بطریق تو اثر و افضلیت شیخین منقول گشته اند و همچنین

و این که از طریق امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است که از او پرسیدند: اگر کسی از شما چیزی را بداند که در کتاب خدا نیست، آن را نگوید و اگر از کسی شنید که چیزی را گفته است که در کتاب خدا نیست، آن را نگوید. او فرمود: این است حق و سعادتمندانه.

و این که از طریق امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است که از او پرسیدند: اگر کسی از شما چیزی را بداند که در کتاب خدا نیست، آن را نگوید و اگر از کسی شنید که چیزی را گفته است که در کتاب خدا نیست، آن را نگوید. او فرمود: این است حق و سعادتمندانه.

و این که از طریق امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است که از او پرسیدند: اگر کسی از شما چیزی را بداند که در کتاب خدا نیست، آن را نگوید و اگر از کسی شنید که چیزی را گفته است که در کتاب خدا نیست، آن را نگوید. او فرمود: این است حق و سعادتمندانه.

و این که از طریق امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است که از او پرسیدند: اگر کسی از شما چیزی را بداند که در کتاب خدا نیست، آن را نگوید و اگر از کسی شنید که چیزی را گفته است که در کتاب خدا نیست، آن را نگوید. او فرمود: این است حق و سعادتمندانه.

و این که از طریق امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است که از او پرسیدند: اگر کسی از شما چیزی را بداند که در کتاب خدا نیست، آن را نگوید و اگر از کسی شنید که چیزی را گفته است که در کتاب خدا نیست، آن را نگوید. او فرمود: این است حق و سعادتمندانه.

و این که از طریق امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است که از او پرسیدند: اگر کسی از شما چیزی را بداند که در کتاب خدا نیست، آن را نگوید و اگر از کسی شنید که چیزی را گفته است که در کتاب خدا نیست، آن را نگوید. او فرمود: این است حق و سعادتمندانه.

و این که از طریق امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است که از او پرسیدند: اگر کسی از شما چیزی را بداند که در کتاب خدا نیست، آن را نگوید و اگر از کسی شنید که چیزی را گفته است که در کتاب خدا نیست، آن را نگوید. او فرمود: این است حق و سعادتمندانه.

و این که از طریق امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است که از او پرسیدند: اگر کسی از شما چیزی را بداند که در کتاب خدا نیست، آن را نگوید و اگر از کسی شنید که چیزی را گفته است که در کتاب خدا نیست، آن را نگوید. او فرمود: این است حق و سعادتمندانه.

و این که از طریق امام زین العابدین علیه السلام نقل شده است که از او پرسیدند: اگر کسی از شما چیزی را بداند که در کتاب خدا نیست، آن را نگوید و اگر از کسی شنید که چیزی را گفته است که در کتاب خدا نیست، آن را نگوید. او فرمود: این است حق و سعادتمندانه.

Marfat.com

کلمات قدسیه او که در شرح خلاف مملکت خود در حقیقت خلاف خلفاء ثلاثه صادر شده چه تقیة همین
 قدرت که سر حقیقت خلاف خود نماید و بطهران خلاف خلفاء ثلاثه را ظاهر نسازد اما اظهار حقیقت خلافت
 خلفاء ثلاثه و بیان فضیلت شیخین امریست عیونه ماورای آن تقیة که محلی غیر از صدق و صواب ندارد
 به تقیة رفع آن صورت نه بندد و ایضا احادیث صحیح که بعد شهرت رسیدت بلکه متواتر المعنی گشته که
 در فضیلت حضرت خلفاء ثلاثه و غیر ایشان وارد گشته است و جمیع را از ایشان بشهرت بجهت ساخته آن
 احادیث را چه جواب خواهند گفت زیرا که تقیة در حق حضرت پیغمبر علیه و علی الیه الصلوة والسلام
 مجوز نیست چه تبلیغ بر غیر ایشان لازم است علیهم الصلوات و التسلیمات و ایضا آیات قرآنی که
 درین باب نازل گشته اند تقیة آنهاست معتقد نیست حضرت حق سبحانه و تعالی ایشانرا انصاف داد
 و معلوم از باب عقل است که تقیة از صفات خیانت است باشد الله آنرا نیست دادن نامناسب است
 بحکم بشریت صفت تقیة در یک ساعت یا دو ساعت یا یک و نیم روز اگر تجویز نموده آید گنجایش دارد
 تا شش سال همدان را صفت خیانت اثبات نمودن و حضرت بر تقیة دشتن بسیار استکره است و
 اصرار بر صغیره کبیر گفته اند اصرار بر صفت از صفات از باب شقاق و صحاب بنفاق چه خواهد بود کاش تقیة
 این امر را بفهمند از تقدیم شیخین گرفته اند که مستلزم امانت امیرست و تقیة اختیار کرده اند اگر شایسته
 تقیة را که از صفات از باب نفاق است همه مذکور تجویز آن نمیکردند و از ولایت آنهون را اختیار نمودند
 بلکه گوئیم در تقدیم شیخین پس امانت امیر نیست حقیقت خلاف امیر بحال خودست و در وجه ولایت و
 هدایت و از شاد او و کلام الله تعالی در حقه بحال خود و در اثبات تقیة مقیص و توین لازم است که
 این صفت از خصائص از باب نفاق است از لوازم اصحاب کفر و خداع مقام دوم آنکه اهل سنت
 شکر الله تعالی سعی هم مشایخات و مناقبات اصحاب خیر البشر را علیه و علیهم الصلوات
 و التسلیمات بر محال نیک محل میلند و از محاب و تهنیب دور میدانند زیرا که نفوس ایشان صحبت
 خیر البشر علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات فریضه شده بود و میهنای شان از هدایت و کینه

در کتاب ابواب
 در آن وقت که شیخ
 تصور از این
 در حدیث
 سخن عقلی
 از احوال شیخین است
 کلمات امیرانی
 بنده کلمات شیخین
 تقیة عقلی است
 کلامی که در آن زمان
 درین کتاب
 در کتاب ابواب
 در حدیث
 در حدیث
 در حدیث

قال العرب جاد من النبي صلى الله عليه وآله
الفاظ مختلفة عن المعصوم
وقد رواه عن الصادق
ونكته من بيتنا محب
ونكته من بيتنا محب
قال الصادق من بيتنا محب
من بيتنا محب
من بيتنا محب

پسر براتے پر تجویز نموده اند و در مسائل دیگر هم اقتیاراً اقوال غیر امیر که مخالف رائے امیر بوده است بسیار
بر مستیح منصف مخفی نخواهد بود تفصیل آن اطالط میطلب پس بر مخالفت امیر گنجایش اعتراض نباشد
و مخالفان مطعون ملام نباشند حضرت عائشه صدیقه رضی الله تعالی عنها که حبیبه حبیبت العالمین
بوده است و تالیب گور مقبوله و منظوره او علیه الصلوة والسلام بوده و حضرت پیغمبر مرض موت را به حجره
او بسر برده و در کنار او جان داده و در حجره مطهره او مدفون گشته مع ذلک الشرف حضرت صدیقه عالمه و مجتهده
بوده است و پیغمبر علیه و علی ایله الصلوة والسلام بیان شرطین را با و حواله داشته اند و صحاب کرام در
مشکلات احکام رجوع بوی می نمودند و محل مقلقات از وی می یافتند این جنین صدیقه مجتهده را بواسطه
مخالفت حضرت امیر مطعون ساختن و اشیائے ناشائسته را بوی نسبت نمودن بسیار نامناسب و دور از
ایمان به پیغمبرست علیه و علی ایله الصلوة والسلام حضرت امیر اگر و اما حضرت پیغمبرست پسر عم است
حضرت صدیقه زوجه مطهره اوست علیه و علی جمیع اهل بیته الصلوة والسلام و حبیبه و مقبوله او
علیه و علی ایله الصلوة والسلام پیش ازین چند سال داب فقیر آن بوده که اگر طعام می بخت مخصوص
بر و حانیات مطهره اهل عجم می ساخت و بان سرور حضرت امیر حضرت فاطمه حضرت امین را ضم میکرد و علیهم
الصلوات و التسلیمات شب در خواب می بند که آن سرور حضرت علیه و علی ایله الصلوة والسلام
فقیر برایشان عرض سلام میکند متوجه فقیر نمیشوند و رو بجانب دیگر دارند درین اثنا فقیر فرمودند که من طعام
خانه عائشه بخورم هر که ما طعام فرستد بخانه عائشه فرستد این خان فقیر دریافت که بی علی هم توجه شریف این
آن بوده که فقیر حضرت صدیقه را در آن طعام شریک می ساخت بعد از آن حضرت صدیقه را بلکه سایر از واج
مطهرات را که همه این بیت اند شریک می ساخت و جمیع این بیت تو مثل منم و پس آزار و ایذا که به حضرت پیغمبر علیه
و علی ایله الصلوة والسلام از راه حضرت صدیقه برسد زیاد آزار و ایذاست که از راه حضرت امیر برسد
بر عقلاً صاحب انصاف این معنی نفی نیست آری این بر تقدیر نیست که محبت حضرت امیر و تعظیم او بواسطه
محبت و تعظیم حضرت پیغمبر باشد علیه و علی ایله الصلوة والسلام و بواسطه قرابت او علیه و علی ایله

حضرت امیرست
مخالفان مطعون ملام
نباشند حضرت عائشه
صدیقه رضی الله تعالی
عنها که حبیبه حبیبت
العالمین بوده است و
تالیب گور مقبوله و
منظوره او علیه
الصلوة والسلام بوده
است و پیغمبر علیه و
علی ایله الصلوة و
السلام بیان شرطین
را با و حواله داشته
اند و صحاب کرام در
مشکلات احکام رجوع
بوی می نمودند و محل
مقلقات از وی می
یافتند این جنین
صدیقه مجتهده را
بواسطه مخالفت
حضرت امیر مطعون
ساختن و اشیائے
ناشائسته را بوی
نسبت نمودن بسیار
نامناسب و دور از
ایمان به پیغمبرست
علیه و علی ایله
الصلوة والسلام
حضرت امیر اگر و اما
حضرت پیغمبرست
پسر عم است حضرت
صدیقه زوجه مطهره
اوست علیه و علی
جمیع اهل بیته
الصلوة والسلام و
حبیبه و مقبوله او
علیه و علی ایله
الصلوة والسلام
پیش ازین چند سال
داب فقیر آن بوده
که اگر طعام می
بخت مخصوص بر
و حانیات مطهره
اهل عجم می ساخت
و بان سرور حضرت
امیر حضرت فاطمه
حضرت امین را ضم
میکرد و علیهم
الصلوات و التسلیمات
شب در خواب می
بند که آن سرور
حضرت علیه و علی
ایله الصلوة و
السلام فقیر برایشان
عرض سلام میکند
متوجه فقیر
نمیشوند و رو
جانب دیگر دارند
درین اثنا فقیر
فرمودند که من
طعام خانه
عائشه بخورم هر
که ما طعام
فرستد بخانه
عائشه فرستد
این خان فقیر
دریافت که بی
علی هم توجه
شریف این آن
بوده که فقیر
حضرت صدیقه
را در آن طعام
شریک می ساخت
بعد از آن
حضرت صدیقه
را بلکه سایر
از واج
مطهرات را که
همه این بیت
اند شریک می
ساخت و جمیع
این بیت تو مثل
منم و پس آزار
و ایذا که به
حضرت پیغمبر
علیه و علی ایله
الصلوة و
السلام از
راه حضرت
صدیقه برسد
زیاد آزار و
ایذاست که از
راه حضرت
امیر برسد
بر عقلاً
صاحب انصاف
این معنی نفی
نیست آری این
بر تقدیر نیست
که محبت حضرت
امیر و تعظیم
او بواسطه
محبت و تعظیم
حضرت پیغمبر
باشد علیه و
علی ایله
الصلوة و
السلام و
بواسطه
قرابت او
علیه و علی
ایله

عقل صاحب انصاف این معنی نفی نیست آری این بر تقدیر نیست که محبت حضرت امیر و تعظیم او بواسطه محبت و تعظیم حضرت پیغمبر باشد علیه و علی ایله الصلوة والسلام و بواسطه قرابت او علیه و علی ایله

Handwritten marginal notes at the top of the page, including the number 236.

الصلوة والسلام واگر کے محبت میرا استقلال اختیار کند و حضرت پیغمبر را در آن مظلوم نماز محبت
خارج است و قابل محاببت نه عرض و ابطال این است و در شریعت میخورد که به توسط حضرت پیغمبر علیه
و علی ایها الصلوة والسلام را اختیار کند و از محمد علی گراید و هو عین الکفر و محض التذکره و علی
از وی بیزار است باز کرد و در آرزوی دوستی اصحاب پیغمبر و دوستی اصحاب و ائمه و علیهم السلام
للقوات و التلیمات بواسطه دوستی پیغمبر است علیه و علی ایها الصلوات و التلیمات و تعظیم و تکریم
ایشان بواسطه تعظیم و تکریم او علیه و علیهم الصلوات و التلیمات قال علیه و علی ایها الصلوة
و السلام من اجهده فحقی اجهدهم و همچنین کسی که با ایشان دشمن است دشمنی پیغمبر دشمن است گنا
قال علیه الصلوة والسلام من ابغضهم فببغضی ابغضهم یعنی محبت یک با اصحاب من تعلق شده
است همان محبت است که بمن تعلق گرفته است و همچنین بغض ایشان همان بغض است که بمن تعلق گشته است
طلعه وزیر رضی الله تعالی عنهما از کبار اصحاب اند و از عشره مبشره و عشره منجیه و تفسیح ایشان با ما
و لعن طرد ایشان عابد بلا عن و طار و بهمان طلعه وزیر امده حضرت فاروق خلافت را بعد از خود در میان
شش نفر شورا گذاشت و طلعه وزیر را داخل آنها ساخت بر تزیج یکے بر دیگرے دلیل واضح نیافت طلعه
وزیر با اختیار خود نصیب خلافت را گذاشت و هر یکے ترک حقی گفته و بهمان طلعه است که بعد از خود بواسطه
سور او ب که نسبت بان سرور علیه و علی ایها الصلوة والسلام از وی بوجود آمده بود گشته است و
سر او را در کلامت آن سرور آورده و در قرآن مجید شناسے او برین فعل آمده و بهمان بیست که مخبر صادق
علیه و علی ایها الصلوة والسلام قابل او را وعید بدوزخ فرموده حیث قال علیه و علی ایها الصلوة
و السلام قابل زبیر فی النار طاب عن و لعن زبیر از قابل او بریح کی نثار و فالحمد الحمد لله الحمد
الحمد لله الحمد عن طعن اکابر الدین و ذکر کبرای اسلام الذین بدلو اجهدهم فی
اخلاص کلمة الاسلام و نصره سید الا نام و انفقوا اموالهم لایسید الدین باللیل و النهار و
فی التبر و لیسوا و ترکوا الحیة الرسول عشارهم و قبا یلهم و اولادهم و اولادهم و اولادهم

Handwritten marginal notes on the right side of the page, including the phrase 'الصلوة والسلام'.

Handwritten marginal notes at the bottom of the page.

وَسَاكِينُمْ وَعِيُونَهُمْ وَرُزُوعَهُمْ وَأَنْجَارَهُمْ وَأَنْهَارَهُمْ وَأَنْفُسَ الرُّسُولِ عَلَيْهِمْ وَعَلَيْهِمُ
 الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَهْلِهَا وَأَحْسَنُ مَا أَحَبَّتَهُ عَلَى الْعَبِيدِ وَمَحَبَّةُ أَمْوَالِهِمْ وَذُرِّيَّاتِهِمْ
 وَهُمْ الَّذِينَ نَالُوا شَرَفَ الْمُحَبَّةِ وَقَارُوا فِي مَحَبَّتِهِ بِرَكَاتِ النُّبُوَّةِ وَشَاهِدُوا الْوَحْيَ وَفُرِفُوا
 بِمَحْضُورِ الْمَلَائِكَةِ وَرَأَوْا الْخَوَارِجَ وَالْمُعْجَزَاتِ حَتَّى صَارَ غَيْبُهُمْ مُهَادَّةً وَعِلْمُهُمْ عَيْنًا وَأَخْطُوا
 مِنَ الْيَقِينِ مَا لَا يُعْطَى لِأَحَدٍ مِنْ بَعْدِهِمْ حَتَّى لَا يَنْفَخَ لِنَفَاقٍ غَيْرِهِمْ مِثْلَ أَحَدٍ ذَهَبًا مَبْلُغَ
 لِنَفَاقِ مَدِّ شَعِيرِهِمْ وَلَا نَصِيغِهِ وَهُمْ الَّذِينَ أَشْنَى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِمْ فِي الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ وَرَضِيَ
 عَنْهُمْ وَهُمْ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطَاةً
 فَازْدَتْ فَاسْتَقْلَطَ فَاسْتَوَى عَلَى سَوْقِهِ يُغِيبُ لِرِزْقِهِ لِيُعِظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ سَمِعَى اللَّهُ تَعَالَى
 عَابَتَهُمْ كُفَّارًا فَيُخَذُّهُمُ مِنْ غَيْبِهِمْ كَمَا يُخَذُّ عَنِ الْكُفْرِ وَاللَّهُ سُبْحَانَهُ الْمَوْفِقُ بِمَا هُوَ كَارِهِمْ
 نَسَبَ رَأْيَانِ سِرِّهِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ وَرَسْمُ كَرَاهِيَّتِهِ وَمَقْبُولِ مَنظُورِهِ وَعَلَيْهِمْ
 وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ وَالنَّيِّفَاتُ وَالنَّجِيَّاتُ كَثْرَةً أَوْ بَعْضُ أُمُورٍ بَايَكِدُ بِكَرْمِ الْفَتَا كُنْتُ وَمَشَاجِرُهَا
 وَبِرَأْيِ وَاجْتِهَادِ خُودِهَا فَرَمَانِدُ عَمَالِ طَعْنِ بِأَعْرَاضِ نَيْتِ بَلْكَ حَقِّ صَوَابِ بِلَانِ مَوْطِنِ اخْتِلَافِ سِتِ
 وَصَدْمِ تَقْلِيدِ رَأْيِ نِي خُودِ سِتِ آيَامِ أَبُو سِتِ بَابِعْدَ زَوْصُولِ بَدْرُجِ اجْتِهَادِ تَقْلِيدِ آيَامِ بِعَيْنِ فَدَعَى اللَّهُ
 تَعَالَى عَنْهَا خَطَاةَ وَصَوَابِ تَقْلِيدِ رَأْيِ خُودِ سِتِ آيَامِ شَرْحِي قَوْلِ صَحَابِي رَأْيِ صَحَابِي كَرَاهِيَّتِهِ
 بَأَشَدِّ خَوَاهِ أَمِيرِ رَأْيِ خُودِ تَقْدِيمِ نَيْدِ بَدْوَعْلَمِ بَرَأْيِ خُودِ كَرْمِ خَالِفِ قَوْلِ صَحَابِي بَأَشَدِّ صَوَابِ يَدَانِدُ هَرِ كَاهِ
 جَهْدِ سِتِ رَأْيِ كَرَاهِيَّتِ خَالِفِ رَأْيِ صَوَابِ كَرْمِ بَايَكِدُ بِكَرْمِ الْفَتَا كُنْتُ نَمَانِدُ جَرَامِ طَعْنِ بَأَشَدِّ بَأِ
 أَنْكَرُ كَرْمِ صَوَابِ كَرَامِ دَرَامُورِ اجْتِهَادِ يَدَانِدُ سِرِّهِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامَاتُ خِلَافِ كَرَاهِيَّتِهِ
 بِرِضْلَانِ رَأْيِ أَنْ سِرِّهِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالنَّيِّفَاتُ حَكْمُ نَسُوهِ بَأَوْجُودِ نَزُولِ قَسْمِي دَعْمِ بِرِضْلَانِ
 إِيشَانِ يَادِدُ وَبِرِاحِلَانِ إِيشَانِ مَنَعِ دَارِ وَنَكْشَةِ جَهَانِ كَرْمِ كَرَاهِيَّتِ اخْتِلَافِ نَامُوضِي نَامَقْبُولِ حَقِّ
 بُوَدِ مَنَعِ جَلِّ شَانِكَةِ الْبَتَةِ مَنَعِ أَنْ أَمَدُ بِرِاحِلَانِ كُنْدُ كَانِ مَعِيذُ نَازِلِ نَكْشَةِ نَمِي نِي جَاهِدُ كَرْمِ

اینست که در این کتاب
 در بیان صفات اهل بیت
 و در بیان فضیلت آن
 و در بیان کرامت آن
 و در بیان شرف آن
 و در بیان جلال آن
 و در بیان کبریا آن
 و در بیان عظمت آن
 و در بیان شموه آن
 و در بیان کرم آن
 و در بیان جود آن
 و در بیان سخاوت آن
 و در بیان بزرگواری آن
 و در بیان کرم آن
 و در بیان جود آن
 و در بیان سخاوت آن
 و در بیان بزرگواری آن

وَهُوَ يَقُولُ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِلَهٍ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 اللَّهُمَّ إِنِّي أُجِبُّهُ فَأَجِبْهُ وَأُخْرِجِ الْبُخَارِيَّ
 عَنْ أَبِي بَكْرَةَ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى
 اللَّهُ تَعَالَىٰ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ عَلَى الْمِنْبَرِ وَ
 الْحَسَنُ إِلَى جَنْبِهِ يَنْظُرُ إِلَى النَّاسِ مَرَّةً وَ
 إِلَيْهِ مَرَّةً وَيَقُولُ إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ وَ
 لَعَلَّ اللَّهُ أَنْ يُصَلِّمَ بِهِ بَيْنَ فَتْنَتَيْنِ مِنَ
 الْمُسْلِمِينَ وَأُخْرِجِ التِّرْمِذِيَّ عَنْ أُسَامَةَ
 بْنِ زَيْدٍ قَالَ رَأَيْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى
 عَلَيْهِ وَعَلَىٰ آلِهِ وَسَلَّمَ وَحَسَنٌ وَحَسِينٌ
 عَلَى وَرِكَيْهِ فَقَالَ هَذَا ابْنُ ابْنَانَا
 بِنْتِي اللَّهُمَّ إِنِّي أُجِبُّهُمَا فَأَجِبْهُمَا وَ
 أُجِبْ مَنْ يُجِبُّهُمَا وَأُخْرِجِ التِّرْمِذِيَّ
 عَنْ أَنَسٍ قَالَ سَأَلَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ
 تَعَالَىٰ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ أَيُّ أَهْلِ بَيْتِكَ
 أَحَبُّ إِلَيْكَ قَالَ الْحَسَنُ وَالْحُسَيْنُ وَ
 رَوَى الْمُسَوِّرِيُّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَنَسٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ تَعَالَىٰ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ
 فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَغْضَبَهَا
 أَغْضَبَنِي وَفِي رِوَايَةٍ أُخْرَى يُرِي بِنْتِي

در حالیکه میگفت خداوند من دست میدارم او را
 تو نیز دوست دار او را و روایت بخاری از ابی
 بکره روایت گفت شنیدم رسول خدا را صلی الله
 علیه و آله وسلم بر منبر و امام حسن در پهلوئی او
 بود و حال آنکه آنحضرت روئے می آورد بر مردم یکبار
 و بسوئے می یکبار و میگوید بدستی این پسر من سید
 است و امید است که خدا صلح دهد بسبب میان او
 و جماعه بزرگ از مسلمانان طاعت کرد از اسامه پسر زید
 گفت دیدم پیغمبر خدا را صلی الله علیه و آله وسلم
 در حالیکه امام حسن و حسین بر دو ورنه می بودند
 پس فرمود آن سرور علیه الصلوة والسلام این
 هر دو پسران من اند و پسران من خرم اند خداوند من
 دوست میدارم این هر دو را پس تو نیز دوست دار این هر دو
 را و دوستی که را که دوست دار این هر دو را تو زدی از من
 روایت کرد گفت موال کرده شد رسول خدا صلی الله علیه و آله
 کدام یک را طلبت تو دوست داشته ترستی بسو تو فرمود
 آن سرور حسن و حسین بخاری مسلم از مسویر بن محمد روایت
 کرده که تحقیق پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود فاطمه
 گوشت پاره من است پس کسیکه در خشم می آرد او را
 در خشم می آرد مرا و روایت دیگر می آید و ناخوش میگرداند

در این

در این

در این

در حدیثی که در این
 کتاب است از امام حسن
 و حسین علیه السلام
 روایت شده است که
 رسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم در روز
 بدر فرمود که این
 دو پسر من هستند
 که من دوست دارم
 آنرا و دوستی که
 با آن دو پسر من
 داشته باشی من
 دوست دارم او را

کتابت السلام بان
 در حدیثی که در این
 کتاب است از امام حسن
 و حسین علیه السلام
 روایت شده است که
 رسول خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم در روز
 بدر فرمود که این
 دو پسر من هستند
 که من دوست دارم
 آنرا و دوستی که
 با آن دو پسر من
 داشته باشی من
 دوست دارم او را

مَا آرَأَيْتُمْ إِيَّاهَا وَبُودِي نَبِيَّ مَا آذَاهَا وَأَخْرَجَ
 الْحَاكِمُ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى
 اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِعَلِيٍّ
 فَاطِمَةُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ وَأَنْتَ أَعَزُّ عَلَيَّ
 مِنْهَا وَعَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا
 قَالَتْ إِنَّ النَّاسَ كَانُوا يَجْعَلُونَ يَهْدِيَانِي
 يَوْمَ عَائِشَةَ يَبْتَغُونَ بِذَلِكَ مَرْضَاةَ رَسُولِ
 اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ وَقَالَتْ
 إِنَّ نِسَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ
 وَعَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ كُنَّ جَزَائِنَ فَجَزِبَ فِيهِ عَائِشَةُ
 وَحَفْصَةُ وَصَفِيَّةُ وَسُودَةُ وَالْجَزْبُ الْآخِرُ
 أَمْ سَلَّمَ نِسَاءَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى
 عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فَكَلِمَةُ جَزِبَ أَمْ سَلَّمَ فَقُلْنَ
 لَهَا كَلِمَتِي رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ
 وَسَلَّمَ يَكَلِمُ النَّاسَ يَقُولُ مَنْ آرَادَ أَنْ يَهْدِيَنِي
 إِلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ
 فَلْيُهْدِهِ إِلَيَّ حَيْثُ كَانَ فَكَلِمَتُهُ فَقَالَ لَهَا لَا
 تُؤَدِينِي فَإِنَّ الْوَحْيَ كَمَا يَأْتِينِي وَأَنَا
 فِي تَوْبِ امْرَأَةٍ لَا عَائِشَةَ قَالَتْ اتُّوبُ
 إِلَى اللَّهِ سُبْحَانَ مَنْ

چیزیکه بیسے آید اور آزار میکند مرا چیزیکه آزار
 میکند اورا و حاکم از ابو هریره روایت کرده که تحقیق
 فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر علی را
 که فاطمه دوست داشته ترست بسوی من از تو
 و تو عزیزتری نزد من از او و نیز بخاری و مسلم از
 عائشه روایت کرده گفت بودند مردم قصد میکردند
 بهیچا خوردن روز عائشه میخواستند بدان صانع پیغمبر خدا
 را صلی الله علیه و آله وسلم و گفت بودند زنان
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو گروه
 یک گروه بودند و عائشه و حفصه و صفیه و سوده
 و گروه دیگر ام سلمه و باقی زنان پیغمبر خدا صلی الله
 تعالی علیه و آله وسلم پس سخن کردند گروه ام
 سلمه پس گفتند مرا و را بگو پیغمبر خدا را صلی الله تعالی
 علیه و آله وسلم سخن کند بر مردم و بگوید یک
 خواهد که بدید فرستد بسوی رسول خدا صلی الله تعالی
 علیه و آله وسلم پس باید که بدید فرستد بسوی
 می هر جا که باشد پس کلام کرد با وی پس گفت
 آنحضرت مراد آزار کن مراد باب عائشه بود
 و می آید مراد او حال آنکه من در جامه خواب بیخ زنی
 باشم بجز عائشه گفت توبه میکنم بسوی خدا که پاک
 است

چیزیکه بیسے آید اورا و آزار میکند مرا چیزیکه آزار
 میکند اورا و حاکم از ابو هریره روایت کرده که تحقیق
 فرمود پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وسلم بر علی را
 که فاطمه دوست داشته ترست بسوی من از تو
 و تو عزیزتری نزد من از او و نیز بخاری و مسلم از
 عائشه روایت کرده گفت بودند مردم قصد میکردند
 بهیچا خوردن روز عائشه میخواستند بدان صانع پیغمبر خدا
 را صلی الله علیه و آله وسلم و گفت بودند زنان
 آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم دو گروه
 یک گروه بودند و عائشه و حفصه و صفیه و سوده
 و گروه دیگر ام سلمه و باقی زنان پیغمبر خدا صلی الله
 تعالی علیه و آله وسلم پس سخن کردند گروه ام
 سلمه پس گفتند مرا و را بگو پیغمبر خدا را صلی الله تعالی
 علیه و آله وسلم سخن کند بر مردم و بگوید یک
 خواهد که بدید فرستد بسوی رسول خدا صلی الله تعالی
 علیه و آله وسلم پس باید که بدید فرستد بسوی
 می هر جا که باشد پس کلام کرد با وی پس گفت
 آنحضرت مراد آزار کن مراد باب عائشه بود
 و می آید مراد او حال آنکه من در جامه خواب بیخ زنی
 باشم بجز عائشه گفت توبه میکنم بسوی خدا که پاک
 است

اذالك يا رسول الله ثم انهن دعون فاطمة
 فارسلن الى رسول الله صلى الله عليه
 وآله وسلم فكلمتها فقال يا بنتي الا
 تحبين ما احب قالت بلى قال فاحبتي
 هذه وعن عائشة رضي الله تعالى عنها
 قالت ما عرت علي احد من تبار رسول
 الله صلى الله تعالى عليه وآله وسلم
 ما عرت علي خديجة وما رأيتها ولكن
 كان يكثر ذكرها ورتب ما ذبح من شاة ثم
 يقطعها اعضاء ثم يبعثها في صدائق
 خديجة فربما قلت له كانت لم
 تكن في الدنيا امرأة الا خديجة فيقول
 انها كانت وكانت وكان لي منها ولد
 وعن ابن عباس رضي الله تعالى عنهما
 قال قال رسول الله صلى الله تعالى عليه
 وعلى آله وسلم العباس مني وانا
 منه واخرجه الديلمي عن ابي سعيد
 ان رسول الله صلى الله تعالى عليه وعلى
 آله وسلم قال اشتد غضب الله على من
 اتاني في عترتي واخرجه الحاكم عن ابي هريرة

آزار توے رسول خدا پسر این زنان خواندند
 فاطمه را پس فرستادند بسوی پیغمبر خدا صلوات
 الله تعالى علیه وآله وسلم پس کلام کرد بان
 سرور پس فرمودے دختر کی من آیا دوست
 میداری تو چیزی را که دوست میدارم گفت
 گفت پس دوست دار تو این زن را روایت کرد
 بخاری و سلم از عائشه زه گفت رشک نبوده ام بر
 هیچ از زنان پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم آنچه
 رشک برده ام بر خود خجسته و من ندیده ام او را و لیکن
 بود آنحضرت که بسیار ذکر میکرد او را و بسا که ذبح
 میکرد و گوشت را پسر پاره پاره میکرد پس میفرستاد
 آنرا در زنان که دوستان خدیجه بودند پس بسا
 که میگفت آنحضرت را گویا بود در دنیا زنی مگر
 خدیجه پس میگفت بود و بودی و بود مرا از او
 اولاد و روایت کرد ترمذی از ابن عباس که فرمود
 رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم عباس من
 و من از عباسم و دلیلی از ابی سعید روایت کرد
 که فرمود رسول خدا صلی الله علیه وآله وسلم
 سخت شد غضب خدا بر کسی که مرا در باب عترت
 من در روایت کرد و حاکم از ابی هریره زه

من تطوع بینه
 پاره پاره کردن
 ۱۶

مبنی بر خود آن حضرت
 صلوات الله علیه و آله و سلم
 هیچ در صورت فریب
 که فریبی بود از این
 باطنی است هم سوزن
 باطنی است و شایسته ذکر آن

کلمات اولی و ثانی

طفت در آن صحابه
 گفته بودند
 که در آنحضرت
 است که او را هیچ
 که در آنحضرت
 است که او را هیچ
 که در آنحضرت
 است که او را هیچ

مرثی از زین
 مرثی از زین
 مرثی از زین

مرثی از زین
 مرثی از زین
 مرثی از زین

مرثی از زین
 مرثی از زین
 مرثی از زین

رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنْ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ
 تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ خَيْرُكُمْ خَيْرُكُمْ
 لِأَهْلِي مِنْ بَعْدِي أَخْرَجَ ابْنُ عَسَاكِرَ
 عَنْ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللهُ تَعَالَى وَجْهَهُ أَنَّ رَسُولَ
 اللهِ صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ
 قَالَ مَنْ صَنَعَ إِلَيَّ بَيْتِي بِرَأْسِهَا فَاتَهُ عَلَيْهَا
 يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَخْرَجَ ابْنُ عَدِيٍّ وَاللَّيْثِيُّ
 عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّ رَسُولَ اللهِ
 صَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ قَالَ
 أَبَيْتُكُمْ عَلَى الصَّرَاطِ أَشَدُّكُمْ حُبًّا لِأَهْلِ
 بَيْتِي وَلَا صَحَابِي +

که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم بهترین
 شما بهترین شماست در باب اهل من پس از وفات
 من روایت کرد ابن عساکر از علی کرم الله تعالی وجه
 که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم کسیکه
 احسان نماید بابل بیت من مکافات نماید ویرا
 بران روز قیامت روایت کرد ابن عدی و
 دلمی از علی رضی که فرمود رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم
 علیه و آله وسلم مضبوط ترین شمار
 صراط شدید ترین شماست از من محبت
 بابل بیت من و باصحاب من رَضِيَ اللهُ تَعَالَى
 عَنْهُمْ أَجْمَعِينَ +

در حدیث

در حدیث

کلمات مهم باقی

ه الی محبت بنی فاطمه که بر قول ایمان کنی فاطمه + اگر دعوتم رد کنی در قبول من دست
 و امان آل رسول + وَصَلَّى اللهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَعَلَى جَمِيعِ اٰخْوَانِهِمْ مِنَ الْاَنْبِيَاءِ وَ
 الْمُرْسَلِينَ وَالْمَلَائِكَةِ الْكِرَامِ الْمُقَرَّبِينَ وَعَلَى سَائِرِ عِبَادِ اللهِ الطَّاهِرِينَ اَجْمَعِينَ +

ساعت ابدیه ۳
 مکتوب سی و نهم (۳۶)
 الطمنجات ۱۳

بنفیر خیر عبدی که جامع این مکتوبات شریفه است صدور یافته در فضائل کل طیبیه لایاله
 لایاله و ما یناسب ذلك . ینسب الله الرحمن الرحیم لایاله لایاله الله سبح چیز و سکین غضب
 تب جل سلطانة ازین کل طیبیه نافع تر نیست هر گام این کل طیبیه سکین غضب خول نافر باید
 غضب هائے دیگر که خود و دوزن است بطریق اولی سکین آنها نماید چرا سکین نماید که بنده بتکرار

در حدیث

رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا قَدْ سَأَرْنَا عَنَّا فِي آمْرِنَا وَبَيَّتْنَا أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ وَبِزَكَاةٍ
 اِنْ كَلِمَةُ شَوْقِ قَالِ دَسُّوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَسَلَّمَ وَبَارَكَ مَنْ قَالَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ
 كَوْنَهُ نَظْرَانِ تَعْبُوبٌ وَرَنْدَكُهُ بِيَكِ كَقَوْلِ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بِكُونِهِ دُخُولِ جَنَّتِ وَيَسْتُرُوْا زَكَاتِ اِنْ كَلِمَةُ طَيِّبَةٍ وَقِفْتُمْ بَيْنَهُ
 مَسُوْسِ اِنْ فَعِيْرُ شَدِيْهِتْ اَكْرَامِ عَالَمِ رَا بِيَكِ كَقَوْلِ اِنْ كَلِمَةُ طَيِّبَةٍ بِخَشْدِ وَبِهَيْبَتِ فَرَسْتُمْ كَمَا بِيْنَ وَارِدِ مَشْهُوْرٍ
 مِيْكَرِ دُو كَبْرَكَاتِ اِنْ كَلِمَةُ مَقْدَسَةٍ اَكْرَامِ عَالَمِ قَسْمَتِ كُنْتُمْ اَبْدَالًا بَادِيَةً اَكْفَايَتِ كُنْدِ وَهَيْبَةٍ سِرَابِ بَرُوْا زَكِيْفِ
 كِهْ اِنْ كَلِمَةُ طَيِّبَةٍ كَلِمَةُ مَقْدَسَةٍ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ جَمْعُ شُوْدِ وَتَلْبِيْحِ بِتَوْجِيْدِ اَنْتَظَامِ يَابِدِ وَّرَسَالَتِ بَاوَلَايَتِ قَرِيْنِ كُرْدِ
 جَمْعُوْ اِنْ دُو كَلِمَةٍ جَامِعِ كَمَالَاتِ وَّلَايَتِ وَنُبُوْتِ سِتِ وَنَادِي سَبِيْلِ اِنْ هِرْدِ وَّسَعَادَتِ اَوْ سِتِ كِهْ وَّلَايَتِ رَا اَز
 طَلْمَاتِ ظِلَالِ بَاكِ اَزْ دُو نُبُوْتِ رَا بَرَجُهُ عَلِيًّا رَسُوْلُ اللّٰهِ لَّا تُخْرِجُنَا مِنْ بَرَكَاتِ هَذِهِ الْكَلِمَةِ الطَّيِّبَةِ وَ
 يُتَسَاءَلُنَهَا وَاٰمِنًا عَلَى تَصَدِيْقِهَا وَاحْتِرَافِهَا مَعَ الْمُصَدِّقِيْنَ لَهَا وَاَدْخُلْنَا الْجَنَّةَ بِحُرْمَتِهَا وَبِحُرْمَةِ
 مُبَلِّغِيْهَا عَلَيْهِمُ الصَّلٰوَاتُ وَالتَّسْلِيْمَاتُ وَالتَّحِيَّاتُ وَالتَّبَرَكَاتُ اَيْضًا جَوْنِ نَظَرِ وَقَدَمِ وَاِسْرِ مَا نَدُوْرٍ
 بَالِ هَيْبَتِ فَرُوْرِيْزِ وَّوَمَا لَمْ يُغَيْبِ هِرْفِ اَقْدَمِ دَانَ مَوْطِنِ جَزِيْپَا سَيِّ كَلِمَةُ طَيِّبَةٍ لَّا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللّٰهِ
 سَتُوْا نَفْتِ وَّجَزُوْرِكُنَا اِنْ كَلِمَةُ مَقْدَسَةٍ قَطْعِ اَنْ مَسَا فِتِ نَتَلَنُ نُوْدِيْكَ كَقَوْلِ اِنْ كَلِمَةُ طَيِّبَةٍ مَقْدَسَةٍ رُوْنَدِهْ اَنْ
 مَوْطِنِ هَمْ يَابِدِ وَاَعَانَتِ حَقِيْقَتِ اِنْ كَلِمَةُ طَيِّبَةٍ مَقْدَسَةٍ بِيَكِ كَامِ رَا اِزْلَانِ مَسَا فِتِ قَطْعِ هِيْنَ يَابِدِ وَاَزْ خُوْدِ وُوْرٍ
 بَعْنِ جَلِ وَّعَلَّا تَرُوْ دِيْكَ اَقْدَمِ وَّهَرِ جَزُوْرِكُنَا اِزْلَانِ مَسَا فِتِ بَا ضَعْفِ زِيَادِهْ سِتِ اَزْ تَامِ دَا رَهْ عَالَمِ اَمْكَانِ نَسِ
 اَزِيْجَا فُضِيْلَتِ اِنْ فِكْرُ رَا يَابِدِ وِرِيَا فِتِ كِهْ تَامِ دِيْنَا رَا دُخْبِ اَنْ سَبِيْحِ مَقْدَسِ اِحْسَا سِيْ سِتِ كَا سَمَكِي
 اَكْمِ قَطْرَةٍ خِيْرَ اَقْدَمِ نَسَبِ بَدِيَا كِيْ مِطْ طُوْرِ عَنَكْتِ اِنْ كَلِمَةُ طَيِّبَةٍ بَا ضَبَارِ وَّرَجَاتِ كُوْنِدِهْ سِتِ هِرْ جَزُوْرِكُنَا
 كُوْنِدِهْ بِشَرِ طُوْرِ عَنَكْتِ اِنْ كَلِمَةُ مَقْدَسَةٍ مِشْرِ سِيْ بِزِيْدِيْكَ وَجِهَةٌ حُسْنًا اِذَا مَا زِيْدِيْكَ
 نَظْرًا وَاَزْ رُوْنِيْ وِرْدِيَا مَعْلُوْمِ سِيْ سِتِ كِهْ بَرَابِرِ اِنْ بَا شَدِ كِهْ كِيْ دَرِ كُوْشِ خَزِيْدِهْ بَا شَدِ وَّبَكْلَا اِنْ كَلِمَةُ
 طَيِّبَةٍ مِثْلِيْزِ وَّوْمَنْطُوْظِ بُوْدَا مَا چِهْ تُوْا نِ كِرْدِكِهْ سَبِيْحِ اَزْ رُوْنِيْ سِيْ سِتِ اَزْ غَفْلَتِ وَّخَلَا طِ خَلْقِ چَا رِهْ نَهْ دِيْنَا اَنْتُمْ
 كُنَّا رُوْنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ سَمْحَانٌ دِيْكَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُوْنَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ

قال صلحنا التثنية
 عن ابن طلحة قوله
 المتفق عليه ما من عبد
 قال لا اله الا الله ثم مات
 على ذلك الا دخل الجنة
 على ذلك الا دخل الجنة
 وفق المسلم ملت وهو
 يعول في الا اله الا الله
 دخل الجنة وفق طيب
 احسن ما في الجنة شهادة
 ان لا اله الا الله وحده
 الايمان شهد ان لا اله
 الا الله وان محمدا رسول الله

كلمات ام باه
 قوله الله عليه السلام
 "مستحبة على
 نبيه ودينه
 بنظره ودينه
 في الدنيا والآخرة
 على وجهه
 صفه من
 الله تعالى
 انه تعالى

مکتوب سی و هشتم

سعدت ابدیه ۵۶

بجای محمد یوسف کشمیری صدور یافته در بیان آنکه لعل اشدر او را طین برابر خورد که تعلق بدنی نیست هر چند
ظاهر دنیا و اسباب دنیا تثبیت نمایند و ما یناسب ذلک الحمد لله و سلام علی عباده الدین المصطفی
معرفت خدا جل سلطانة بر آنکس حرام که برابر خورد در باطن او محبت دنیا بود و یا باطن او این قدر تعلق دنیا
باشد و یا این مقدار خاطر از دنیا در باطن او خطور کند مانند ظاهر او که از باطن بمراحل جدا افتاده است و از آنست
بدنی آمده است و اختلاط مردم پیدا کرده مخصوصا لمناسبة المشروطة و الا فاقاده و الاستیفاة اگر من
از دنیا گوید و با اسباب دنیوی تثبیت نماید بخیالیش باز و وسیع مذموم نبود بلکه محمود بود تا حقوق عباد مطلق نشود
و طریق افتاده و استفادہ مستودنگرد پس باطن این شخص بهتر از ظاهر است حکم خود نما و گندم فروش دارد و
مردم ظاهر بین در رنگ و دنا و اگر گندم نماند و فروکش تصور نمایند و ظاهر او را از باطن او بهتر میدانند و خیال
میکنند که بظاهر تعلق و ایمانید و باطن گم گم قرار رتبا افتح بیننا و بین قومنا بالحق و أنت خیر
الفاالحین والسلام علی من تبع الهدی الذم متابعة المصطفی علیه و علی آله الصلوات والتسلیما علی

نظیر

مبتل

تعلق

بسیار از تعلق که اینست
یا آن که در ظاهر و باطن
تعلق از دنیا که در ظاهر
و باطن است و اینست
و اینست که در ظاهر
و باطن است و اینست

کتابت امیر ارباب

مکتوب سی و نهم

۱۵

بخواجہ محمد طالب بدشی صدور یافته در عزاداری و ترغیب نمودن بمقام صنا ینیم الله الرحمن الرحیم الحمد لله
و سلام علی عباده الدین المصطفی خواجہ محمد طالب بمبارزه خوانان مملوب باشند خبر فوت قره العین
محمد صدیق نوشته بودند انان الله و انان الله الیوراجعون برادر عزیز حضرت حق سبحانه و تعالی نزد
مومنان از همه چیز عزیز تر و محبوب تر است چنانحال چه نفس و انجا و امانت فعل اوست تعالی که
دیگر بر ادنی مطلق نیست پس ناچار فعل او تعالی نیز عزیز تر و محبوب تر خواهد بود جات آنست که

بنق

وان

نسخه
تاریخ
کتابت
محمد
طالب
بدشی
خواجہ
محمد
طالب
بمبارزه
خوانان
مملوب
باشند
خبر
فوت
قره
العین
محمد
صدیق
نوشته
بودند
انان
الله
و
انان
الله
الیوراجعون
برادر
عزیز
حضرت
حق
سبحانه
و
تعالی
نزد
مومنان
از
همه
چیز
عزیز
تر
و
محبوب
تر
است
چنانحال
چه
نفس
و
انجا
و
امانت
فعل
اوست
تعالی
که
دیگر
بر
ادنی
مطلق
نیست
پس
ناچار
فعل
او
تعالی
نیز
عزیز
تر
و
محبوب
تر
خواهد
بود
جات
آنست
که

روایتی از تعلق که اینست
یا آن که در ظاهر و باطن
تعلق از دنیا که در ظاهر
و باطن است و اینست
و اینست که در ظاهر
و باطن است و اینست

مُحْتَمِلٌ أَنْ يَفْعَلَ مَحْبُوبًا لَدَّتْ بَكِيرٌ نَدْوَيْشِ نَمَايِنْدَ عَبْرَتِ جِهٍ دَالَتِ كَنْدَ كِهْ اِيْمَانِ بَكَرَتِ دَارُودِ وَمَقَامِ ضَاهِرِ حَيْدِ
 اِزْغَمْتِ وَسُوْرِ خَبْرِ مِيْدَا مَاتَرْتَبَةُ التَّدَاوِيْمِ دِيْگَرْتِ شَعْشَعِ عَشْقِ اَنْ شَعْلَهْتِ كُوچُوْنَ بَرْ فَرْوَسْتِ
 هَرْ جِهْ مَحْبُودِ بَاتِي جَلْمَه سُوخْتِ + تَبِيْحِ لَادِرْ قَلِ غَيْرِ حَقِ بَرَانْدِ + دَرْ نَكْرَزَانِ بَسِ كِهْ بَعْدِ لَا چِهْ مَانْدِ + مَانْدِ لَا
 اللهُ بَاتِي جَلْمَه رَفْتِ + شَادِ بَاشِ لِيْ عَشْقِ شَرَكْتِ سُوْرِ رَفْتِ + وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ اَتَّبَعَهُ الْهُدَى

۱۶ - مکتوب پنجم (۴۹)

خواجہ گدا صد وریافتہ در بیان آنکہ نیسان ماسوی گام اقل این طریق است سعی کنند کہ ازین یک گام
 ہم کو تہی نشود، **وَصَلَّى عَلَیْ نَبِيِّهِ وَوَسَّلْنَا عَلَیْهِ وَعَلَى اٰلِهِ الْکَرَامِ نَصِحْتِ** کہ باخوی خواجہ
 محمد گدا نمودہ مے آید بجدیج عقائد کلامیہ و بعد اثبات ان احکام فقہیہ دوم ذکر الہی است **جَلَّ سُلْطَانُ**
 برسبحی کہ یاد گرفته اند باید کہ ذکر آنقدر استیلا یابد کہ غیر مذکور را در باطن نگذارد و تعلق علمی و جہتی را از اسو
 مذکور زائل گرداند این زمان قلب نیسانے انا سوے حاصل گردد و از دید و دانش غیر فارغ شود کہ اگر
 بہ تکلف و عمل اشیار ابوتے یاد و ہند یاد کنند و شناسد و ہوارہ سہلکست مستغرق مطلوب و چون
 معامله تا باہنجار سد یک گام درین آرزوہ باشد سعی نمایند کہ از یک گام ہم کو تہی نکنند و بید و دانش غیر
 گرفتار نہمانند **لَا يَسْتَحِقُّ النَّظْرَ مَنْ سَلَّمَ مُقَرَّرَةً هِیْ وَالسَّلَامُ**
 بظاہر تعلقات شاکم میناید اما بشوق تعلق خود را با زبان تعلق محشور میدارند **اَلْوَاضِعِ بِالضَّرِّ**

۱۷ - سعادت ابدیہ مکتوب پنجاہم (۵۰) المختصبات

بمزار شمس الدین صد وریافتہ در بیان آنکہ شریعت را صورت است و حقیقت در بیان آنکہ از ابتدا تا انتہا از شریعت بیرون
 نبود و در بیان تمکین قلب و اطمینان نفس و اعتدال اجزائے قالب کہ در مرتبہ نبوت است و مائیناسب ذلک **السَّلَامُ لِلَّهِ**

ذکر الہی بہ عشق و محبت
 ذکر الہی بہ شکر و حمد
 ذکر الہی بہ ترغیب و تمہید
 ذکر الہی بہ توجہ و مراقبہ

کتبہ جامعہ اسلامیہ

کتبہ جامعہ اسلامیہ

کتبہ جامعہ اسلامیہ

فوله من سکر علی
بمیرت و شرف و عظمت
و در پیشگاه
صاحبان راضی
بمشیت خلق بود
تعمیرات دل در این
بگشاید

و سلام علی عباده الذین اصطفی شریت را صورتی است و تعقیب شریت عبارت از اتیان حکام
شرعی است بعد از ایمان بالله و بر سوله و عملکاء من عند سبحانه با وجود مذمت نفس آثاره و با وجود
سختی مطلقان و انکار که در حقیقت او مومنان است درین موطن اگر ایمان است صورت ایمان است اگر نماز
صورت نماز است اگر روزه است صورت روزه است و علی هذا القیاس سایر الاحکام الشرعیة زیرا که
نفس که عمده وجود انسان است و مشارالیه هر فرد بقول انا هم اوست بر کفر و انکار خودست حقیقت
ایمان و حقیقت اعمال صالحه چگونه متصور شود و رحمت خداوندی است جل شانته که مجز و صورت
را قبول فرموده بشارت بدخول جنت که محل رضا اوست تعالی نموده است و بهم احسان اوست
تعالی که در نفس ایمان تصدیق قلب کفایت فرموده است و با ذوقان نفس تکلیف نمودن بآن جنت
را هم صورت است و هم حقیقت اصحاب صورت از صورت جنت محظوظ خواهند شد و اگر باین حقیقت
از حقیقت جنت اصحاب صورت و اگر باین حقیقت از یک فاکه جنت تناول نمایند صاحب صورت
از آن لذت برد و صاحب حقیقت لذت دیگر از وجو مظهرات اقبات المؤمنین بآن سرور علیک و علی الیه الصلوٰة
و السلام در یک جنت باشد و از یک فاکه تناول فرمایند اما التذاد و تعمیم هر کدام علی باشد و اگر علی نباشد
تعالی فضل اقبات المؤمنین بر مسیح بنی آدم بعد از پیغمبر ما علیک و علی الیه الصلوٰة و السلام و نیز لازم نماید
که هر که افضل باشد از شخص زوجه او نیز از آن شخص افضل بود که زوج با زوج متمیز است این صورت شریت شرط
استقامت موجب فلاح است و تزلزل نجات اخروی و صحیح دخول جنت چنانچه گذشت چون صورت شریت
درست کرد ولایت علمه محال نمود الله ولی الذین امنوا و ان نشان بجایه الله سبحانه سائلت بعد آن
گذشت که قدم در طریقت نهد و رولایت حاصل از نفس از مارگی بتدرج با طینان کشد لیکن باشد که طی
بنازله اصول بان ولایت نیز موطا با اعمال شریت است و ذکر الیه جل شانته که عمده این راه است از طریقت
شرعی است اجتناب از مناهای شرعی نیز از ضروریات این راه است اولی فالعز از مقررات و طلبی همراه
بین قراه نما که وسیله تواند شد نیز امور شرعی است تعالی الله تعالی دابغو الیه الیوم سئله با جمله از شریت

در این دنیا و آخرت
بمیرت و شرف و عظمت
و در پیشگاه
صاحبان راضی
بمشیت خلق بود
تعمیرات دل در این
بگشاید

کتابت سلم ربانی
این

بمیرت و شرف و عظمت
و در پیشگاه
صاحبان راضی
بمشیت خلق بود
تعمیرات دل در این
بگشاید

چاره نبود چه صورت شریعت چه حقیقت شریعت زیرا که اتمیات جمیع کمالات ولایت نبوت احکام شرعی است
 کمالات ولایت نتایج صورت شریعت است و کمالات نبوت ثمرات حقیقت شریعت ^{چنانکه در حدیث آمده است} انما انشاء الله
 مقدمه ولایت طریقت است که آنجا نفی ماسو مطلوب و رفع غیر و غیرت مقصود و چون بفضل خداوندی جل
 شأنه ماسو بجلت از نظر مرقع گشت در دیدنامه و نشانی از اغیار ماند فنا حاصل گشت و مقام طریقت
 بانجام رسید و سیرالی الله تمام شد بعد از ان شروع در مقام اثبات است که معتبر بسیر فی الله است و همین است
 مقام بقا که موطن حقیقت است که مقصد اقصی است از ولایت بان طریقت و حقیقت که فنا و بقا است اسم
 ولایت صداق می آید و آثار مطمئن میگردد و از کفر و انکار خود باز میماند و از مولا خود جل سلطانة رضی
 میگردد و مولى نیز از او رضی میشود و گریه که در جبلت خود داشت ایل میشود و گویند هر چند نفس در مقام طینان
 برسد از سرکشی خود باز نیاید هر چند که مطمئن گردد هرگز صفات خود نگردد و جهاد اکبر که آن سرور
 علیه و علی الله الصلوة والسلام در حدیث رجعتنا من الجهاد الاضغیر الى الجهاد الاکبر فرموده است مراد از این
 جهاد با نفس داشته اند و آنچه بکشف فقیر در آمده است بوجوه ان خود یافته است خلافت این حکم متعارف است
 بعد از حصول اطمینان در نفس هیچ سرکشی طغیان نمیآید و در مقام انقیاد متمسکین بینه بلکه آزاد رنگ قلب
 متمسکین که نیسان ماسو نموده است میآید که از دید و دانش غیر و غیرت گذشته است از حبت جاه ریاست و
 از لذت و الم و ارسته مخالفت بگاست سرکشی که پیش از حصول اطمینان اگر چه برابر سر مو تفاوت کند هر چه
 گویند از طغیان سرکشی گنجایش دارد اما بعد از حصول اطمینان مخالفت طغیان با مجال نیست درین بابین
 فقیر هر چند با معان نظر مطالعه نموده است در حل این معاد دور دور رفته که مخالف مقرر قوم است اما بیضا
 الله سبحانه برابر سر مود نفس مطمئن مخالفت سرکشی نیافته و جز آهملک و ضحلال حجب دیگر و در و ندیده
 هر گاه نفس خرم در اقلی مولا خود جل سلطانة ساخته باشد مخالفت چه گنجایش دارد و چون نفس از حضرت
 حق سبحانه و تعالی رضی گشت حضرت حق سبحانه و تعالی از او رضی شد طغیان چه صورت دارد
 که منافی رضاست مرفعی حق جل شأنه هرگز نامرضی نمیگردد و مراد از جهاد اکبر و الله سبحانه اعلم بحقیقه الحال

قال اقلستالی رضی
 منم در صواغنه
 علی کبره
 منج از شرک
 ذکره الشیخ خلیل
 السهروردی فی القواف
 والشیخ الغزالی فی الایض
 ونسبه العراق فی السیف
 من حدیث جابره و ما
 الحافظ ابن حجر
 کلام بر اهرم بن علی
 فاکفی فی الفساق و
 رواه الخطیبه فی تاریخ
 حدیث جابره و فی
 صلوات الله علیه و آله

کلمات امام باقر
 ایله جهاد القلب و جهاد
 العبد هله خلاصه
 مانی نشید البانی
 فی تخریج احادیث
 کلمات الامم الربان
 قال الله تعالی یا ایها
 النفس الطمئنة ارضی
 الله عنک
 صلوات الله علیه
 الله تعالی

تواند بود که جهاد با قالب بود که مرکب از طبایع مختلفه است و طبیعت او خالص است و خواهان ادرست و گریزان از امر دیگر اگر قوت
شهویه است از قالب ناشی است اگر غضبیه است هم از انجا هویدای غمی بنی سایر حیوانات که نفس ناطقه ندارد اندک
صفات ردید در آنها کائن است و بشهوت و غضب و شره و حرص مشغولند این جهاد همیشه بریاست اطمینان
نفس تسکین این جهاد مینماید و مکین قلب رفع این قتال مینماید در ابقای این جهاد فواید کثیره است که متضمن
تعمیر و تطهیر قالب است تا کمالات آن نشأ و معامله آخرت باصالت با او تواند بود گشت چه در کمالات این
نشأ قالب تابع است و قلب متبوع آنجا کار بر عکس است قلب تابع است و قالب متبوع و چون این نشأ غفلت پذیرد
آن نشأ بر تواند از این جهاد منقضی گردد و این قتال با انجام سد و چون بفضل الله سبحانه نفس در مقام اطمینان
آمد و منقاد حکم الهی جل شانه گشت اسلام حقیقی پیشتر شد و حقیقت ایمان صورت گرفت بعد از آن هر چه بعمل خواهد
در آمد حقیقت شریعت خواهد بود اگر نماز و ایات حقیقت نماز خواهد بود و اگر صوم است حقیقت صوم است اگر
حج است حقیقت حج علی هذا القیاس این تیان سائر الاحکام الشرعیة پس طریقت حقیقت در میان صورت شریعت
و حقیقت شریعت متوط گشت تا بولایت خاصه مشرف نشود از اسلام مجازی باسلام حقیقی نرسد و چون بعض
فضل خداوندی جل سلطانة بحقیقت شریعت متعلی گشت و اسلام حقیقی پیشتر شد مستعد آن گشت که از کمالات
نبوت بعینت وراثت انبیاء علیهم الصلوٰت و التسلیمات بهره یابد و نصیب او گیرد چنانچه صورت شریعت
به چون شجره طیبه است مرکمالات ولایت که گویا ثمرات اویند حقیقت شریعت نیز گویا شجره مبارکه است مرکمالات
نبوت یا که همچون ثمرات اویند کمالات لایت چون ثمرات صورت اند و کمالات نبوت ثمرات حقیقت آن صورت
ناچار کمالات لایت صورت باشند مرکمالات نبوت را که حقائق آن صورت باید دانست که فرق در میان صورت
شریعت و حقیقت شریعت از این نفس آمد بود که در صورت نفس تازه طغیان داشت بر انکار خود بوده و در حقیقت
نفس مطمئن گشته است مسلمان شده همچنین فرق در میان کمالات ولایت که کالتصور اند و در میان کمالات نبوت که
کالتحقیق اند از راه قالب است در مقام ولایت اجزاء قالب اطمینان سرکشی باز مانده اند مثلاً جزو ناری با وجود
اطمینان نفس دعوی خیریت و کبر خود باز مانده است و جزو انضی آن حقیقت و ناریت خود پیشان نگشته قطلاً

در اینها
نشان
از طوایف
نشان
تعالی

له
منکلات و ایت
بیراسته آن در وقت
یک اندر اسطه بیجا
کلفت نبوت سبک
بیراسته آن در وقت
بیارک اند

کونکلات
امیر ربان
در وقت

کونکلات
امیر ربان
در وقت

و به تبعیت هر که انوار بند و پوراش هر که مشرف سازند ۵ با کریان کارا دشوارست + اینجا
 که غلط نکند و نگوید که درین موطن از صورت شریعت و حقیقت شریعت استغنا حاصل میگردد و احتیاج باتباع
 احکام شرعیة نیماند زیرا که گوئیم که شریعت اصل این کارست و بنیاد این معامله است درخت هر چند بالا رود
 سر فراز گردد و دیوار هر چند بلند بر آید و کوشکهای عالی بر و راست شود از اصل و بنیاد مستغنی نباشد و
 احتیاج ذاتی از ایشان زائل نگردد و مثلاً خانه عیوب هر چند رفیعت پیدا کند و از پستی دور تر رود از خانه سفلی
 او را چاره نبود و احتیاج او از سفلی هرگز زائل نشود و اگر فرضاً در خانه سفلی راه یابد آن خلل در خانه علوی
 نیز تاثیر خواهد نمود و زوال سفلی بزوال علوی خواهد رسانید پس شریعت همه وقت همه حال در کارست و باتباع
 احکام آن همه کس محتاج و چون بعنایت خداوندی جل شانه معامله ازین موطن نیز بالا رود و کار از فضل
 بجهت آید مقام پیش خواهد آمد پس عالی که بالاصالة مخصوص بخاتم النبیین است علیه و علیهم و علی آل کل
 الصلوات و التسلیمات و التحیات و البرکات و تبعیت و وراثت تا اگر اباین دولت مشرف سازند
 آن کوشک عالی که از غایت رفعت بنظر تنگم در آید حضرت صدیق را در انجا بطریق وراثت تا مانع دخل
 میآید و حضرت فاروق نیز باین دولت مهتدست از اقیانوس المؤمنین حضرت خدیجه و حضرت صدیق را
 باین سرور علیه و علی الیه و اصحابه الصلوة والسلام بعلاقة از و لوح آنجا نیمی بند و الاثر اللطیف سبحان
 ربنا انما من لدنک رحمة و هدی کنا من امرنا شدا اخوی اعزى معارف گاهى شیخ عبدالحی که سالها در
 صحبت گذرانیده است چون متوجه وطن خود بوده است آن مقام بجناب ایشان تعلق داشت بضرورت چند
 سطر نوشته شد و بر احوال مشارالیه اطلاع داده آمد و وجود اهل الله هر جا باشد مقتضی است بشارت است هر گاه
 آنجا رفتونی بمن عرفتم و در همان مقام اخوی اعزى شیخ نور محمد هم اقامت دارند و بفقرو نامردی میگردانند
 می آید از آن مقام که اینچنین دوا اهل الله آنجا جمع آیند و شران استعدین متحقق گردد والسلام +
 قد مر القسمة السادس و الاول الذی فی التالی بعون الله عز و جل و حسن فی قلبه القسمة السابعة انشاء الله
 و صلوات الله و علیهم و بارک علی خیر خلقه سیدنا محمد و علی الیه الصلوة و التحیات و التسلیمات و السلام
 علی اهل البیت کتابة الشیخ المبین العبد المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب
 قرینه کون من فاضل و باطنی و العبد المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب المذنب

منهج

تکون

بنا

در مقام حال

در

تا این

ببین

اشد

نسیبنا

اصرا

علی

بنا از روی مکتوبات آن
 در مقام حال
 در
 تا این
 ببین
 اشد
 نسیبنا
 اصرا
 علی

مکتوبات امام ربانی
 در این مقام
 در این مقام
 در این مقام
 در این مقام
 در این مقام
 در این مقام
 در این مقام
 در این مقام
 در این مقام
 در این مقام

قبلنا ساطقة
 کتابنا و احفادنا
 و ارحمتنا اننا الصالحین
 و ارحمتنا اننا الصالحین

و ارحمتنا اننا الصالحین
 و ارحمتنا اننا الصالحین
 و ارحمتنا اننا الصالحین
 و ارحمتنا اننا الصالحین

مکتوب پنجاه و نهم

سعادت ابدیہ

۱۸-

یہ نیز او کی خواہجہ محمد عبدالملک علیہ السلام نے لکھی ہے کہ تعالیٰ صدور یافته در بیان آنکہ معقول و موموم و کثوف
 و مشہود و مہم و ظل مل سوائے است و مابین انکے یہ کہ کلمہ لیلیٰ و سلمہ علی عبایہ الذین
 انصطفیٰ حیثہ شریفہ کہ قرۃ العین ارسال دہشتہ ہو و نہ وصول یافت اندراج یافته ہو کہ حکم حضرت
 حق سبحانہ و تعالیٰ آن شعبہ ہا بر طرف شدہ است و از ان مقولہ بیج نامندہ است
 ہمت بران مصروف است کہ از اثبات بیج چیز بدست نیاید معقول و موموم ہمہ در تحت لا
 و ظل است کذا و کذا و نوشته ہو و نہ اما این معنی تکلف است اسد است کہ بے تکلف
 نصیب شو و بیجا بت آثار معقول و موموم بلکہ مشہود و مکشوف چہ آفاقی و چہ نفسی ہمہ
 و ظل امرہ ماسوی است و از طرف لغت و لغت و ہمیش از گرفتاری بہ شعبہ بازی است
 نزول این گرفتاری اگر تکلف است و اصل طریقت است و از حلقہ علم الیقین است و بعد
 اللہ یا و الیٰ اگر این دولت بے تکلف میسر گردد و از تکلف نفی با مقار ماسوی برسد
 از طریق طریقت و از ہذا کو چہ علم بیرون جہد و بغنا مشرف گرد و ان معنی بجنون آسان است
 و بریدن دشوار و دشوار آلامن کسرت اللہ سبحانہ کار و باری کہ بھقیقت تعلق دار و دوری
 است و از گذشت نفی بجا این مقام اثبات است و بیرون علم عنین است بدانند کہ طریقت
 را در جنب حقیقت بیج اعتدال و نیست و نفی را نسبت با اثبات بیج اعتبار سے نہ
 چہ تعلق نفی ممکن است و تعلق اثبات واجب است تعالیٰ و نفی و جنب اثبات ہر چون
 قطرہ در نظر سے دراید در ہلوکے در یائے بیکر ان و بصمول این نفی ما اثبات بولایت
 خاصہ رسیدہ میشود و بعد حصول الوکایہ الخاصہ اما المراد جری اما النزول

لکھی ہے کہ تعالیٰ صدور یافته در بیان آنکہ معقول و موموم و کثوف
 و مشہود و مہم و ظل مل سوائے است و مابین انکے یہ کہ کلمہ لیلیٰ و سلمہ علی عبایہ الذین
 انصطفیٰ حیثہ شریفہ کہ قرۃ العین ارسال دہشتہ ہو و نہ وصول یافت اندراج یافته ہو کہ حکم حضرت
 حق سبحانہ و تعالیٰ آن شعبہ ہا بر طرف شدہ است و از ان مقولہ بیج نامندہ است
 ہمت بران مصروف است کہ از اثبات بیج چیز بدست نیاید معقول و موموم ہمہ در تحت لا
 و ظل است کذا و کذا و نوشته ہو و نہ اما این معنی تکلف است اسد است کہ بے تکلف
 نصیب شو و بیجا بت آثار معقول و موموم بلکہ مشہود و مکشوف چہ آفاقی و چہ نفسی ہمہ
 و ظل امرہ ماسوی است و از طرف لغت و لغت و ہمیش از گرفتاری بہ شعبہ بازی است
 نزول این گرفتاری اگر تکلف است و اصل طریقت است و از حلقہ علم الیقین است و بعد
 اللہ یا و الیٰ اگر این دولت بے تکلف میسر گردد و از تکلف نفی با مقار ماسوی برسد
 از طریق طریقت و از ہذا کو چہ علم بیرون جہد و بغنا مشرف گرد و ان معنی بجنون آسان است
 و بریدن دشوار و دشوار آلامن کسرت اللہ سبحانہ کار و باری کہ بھقیقت تعلق دار و دوری
 است و از گذشت نفی بجا این مقام اثبات است و بیرون علم عنین است بدانند کہ طریقت
 را در جنب حقیقت بیج اعتدال و نیست و نفی را نسبت با اثبات بیج اعتبار سے نہ
 چہ تعلق نفی ممکن است و تعلق اثبات واجب است تعالیٰ و نفی و جنب اثبات ہر چون
 قطرہ در نظر سے دراید در ہلوکے در یائے بیکر ان و بصمول این نفی ما اثبات بولایت
 خاصہ رسیدہ میشود و بعد حصول الوکایہ الخاصہ اما المراد جری اما النزول

وَأَنَّ كَانَ الذُّوْلُ لِدَاكِ الْعَرَبِ لَمَّا بَيْنَا رَبَّنَا أَنْتُمْ لَنَا تَوْرًا نَاوَأَغْفِرُ لَنَا
ذُو بِنَا أَنْكَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ سَائِرِ مَنْ اشْتَجَرَ الْهُدَىٰ وَالنُّزُومَاتِ
الْمُصْطَفَىٰ عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

سعدت ابریه ۳

مکتوب ششم

المنتخبات

بمحمد تقی صدور یافته در جواب کتابت او و در بیان آنکه از فضولیات دین عیان معطوف
ساخته ضروریات دین باید پرداخت و مایه ناسب ذلک به الحکم لله و سلامه کلا
عباده الذین اصطفی به مطالعه صحیفه شریفه مشرف گشت و لایله که بان همت گشته اند
و اندراج یافته اند در باب حقیقت خلافت حضرت صدیق رضی الله تعالی عنہ با جماع
العلی و عقد صدر اول که خیر القرون است و در باب افضلیت خلفاء راشدین رضوان
الله تعالی علیهم اجمعین که به ترتیب ایشان مترتب است و در باب سکوت
ورزیدن از سازغات و مشاجرات اصحاب خیر البشر علیهم الصلوٰت و التسلیما
فرحت فراوان رسانید این اعتقاد و رجحان امامت کافی است و موافق اهل سنت جماعت
شکر الله تعالی سقیمم محمد و ما شفقت انما رجحان امامت از فروع دین است نه از اصول
شرعی ضروریات دین و یا است که با اعتقاد و عمل تعلق دارد که علم کلام و علم فقه متکفل است
ضروریات را گذاشته بفضولیات پرداختن غیر خود را تصرف بالاینی کردنست و در خبر آمده است
علامه اعراضه تعالی عن العبد استغاله بما لا یجینیه اگر رجحان امامت از ضروریات دین
و از اصول شریعت می بود چنانچه شیعه گمان برده اند باینی که حضرت حق سبحانه و تعالی در کتاب
مجید خود تعیین اختلاف فرمود و تشخیص خلیفه می نمود و حضرت پیغمبر علی و علی الصلوٰت
والتسلیمات امر بخلافت یکدیگر و به تنصیف و تصریح یکدیگر را خلیفه می ساخت و در کتاب

له یعنی فضل شان
حضرت صدیق است
حضرت زور الشرفین است
حضرت زور الشرفین است
حضرت زور الشرفین است
حضرت زور الشرفین است
حضرت زور الشرفین است
حضرت زور الشرفین است
حضرت زور الشرفین است
حضرت زور الشرفین است

۱۹

کتابت امام باقر
کتابت امام باقر
کتابت امام باقر
کتابت امام باقر
کتابت امام باقر
کتابت امام باقر
کتابت امام باقر
کتابت امام باقر
کتابت امام باقر
کتابت امام باقر

کتابت امام باقر

و سنت چون اهتمام این امر مفہوم نشد معلوم شد کہ بحث امامت از فضولین است نہ از
اصول دین فضولی باید کہ بفضول اشتغال نماید آن قدر ضروریات دین در پیش است کہ نوبت
به فضول نمیرسد اول از تصحیح اعتقاد چاره بود کہ بذات وصفات و افعال اہی جل سکتا
تعلق وارد و اعتقاد باید نمود کہ آنچه پیغمبر علیہ السلام علیہ الصلوٰۃ والسلام از نزد حق جل و علا
آورده است و بصورت و ثواب و ثواب از دین معلوم گشته است از حشر و نشر و عذاب و ثواب اخروی
و ائی و سایر سمعیات ہمہ حق است و اجمال تخلف ندارد و اگر این اعتقاد نبود نجات نبود ثانیاً
از اثبات احکام فقہیہ ہم چاره بود و از ادائے فرائض و واجبات بلکہ از ادائے سنن و مستحبات
نیز گذر نہ رعایت صل و حرمت شرعیہ نیک باید نمود و در حد و و شریعت احتیاط باید کرد تا فلاح
در سنگاری از عذاب آخرت محفوظ شود و چون اعتقاد و عمل اوست کند نوبت بطریق صحیح
رسد و امید و امکالات ولایت گردد و بحث امامت نسبت بصوریات دین تکامل پذیرد و حق فی
الطریق است غایۃ مافی الباب چون مخالفان درین باب غلو نموده اند و کفر در اصحاب
خیر البشیر علیہ و علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات کرده بصورت در رد ایشان مقدمات طول
الذیل ایراد نموده می آید کہ لزوم فساو از دین متبعین رفع نمودن از ضروریات دین است و التکلیف

نیز
اصول و التسلیمات

افندی
تاریخ
دائمی

تعلق از فضول نیست
بلائی شکل شود یا بود
اصول دین است
اصول دین است
اصول دین است
اصول دین است
اصول دین است

کتاب امام ربانی

تعلق از فضول نیست
بلائی شکل شود یا بود
اصول دین است
اصول دین است
اصول دین است
اصول دین است
اصول دین است

۴۰ - مکتوب پنجاه و دوم | المنتخبات ۱۵

نخاچه مهدی علی کشمیری صدور یافته در زنجیب بر محبت این طائفہ علیہ السلام و السلام
علی عبادہ الدین اصطفی صیغہ شریفہ کہ از کمال محبت و اخلاص صدور یافته بود مع بدایا رسید
حضرت حق سبحانہ و تعالی بحسب این طائفہ استقامت کرامت فرماید و با ایشان محشور وارو

وَهُمْ قَوْمٌ لَا يَشْكُرُوا جَلِيلُهُمْ وَلَا يُعْتَرِفُونَ أُنْيُسَهُمْ وَلَا يُحِيبُ مَسِيئَتَهُمْ وَهُمْ جَلَسَاءُ
 اللَّهُ وَهُمْ إِذَا مَرَّ أُوَادُّ كِرَالِ اللَّهِ وَهُمْ مِنْ عَمَّا قَرَّبَهُمْ وَجَدَّ اللَّهُ ، فَظَرُّهُمْ دَوْلَعٌ وَكَلَامُهُمْ شَيْفَاءٌ
 وَحُبُّهُمْ حُضْبَاءٌ وَوَهَاءٌ ، هُمْ مَنْ سَرَأَى ظَاهِرَهُمْ حَبَابٌ وَخَيْرٌ وَمَنْ رَأَى بَاطِنَهُمْ بَعْوَى
 وَأَهْلُهُ ، بِهِ خَوْشٌ كَفْتُ أَمَّا كَفْتُ أَلْهَى حَيْتُ أَيْنَكُ دُوسْتَانِ خُودِ رَا كَرْدِي كَهْرُ كَرِ اِيشَانِ زَا شَنَاخْتِ
 تَرَايَاتِ وَتَا تَرَايَاتِ اِيشَانِ زَا شَنَاخْتِ بِهْ عِنِي شَنَاخْتِ اِيشَانِ وَيَا فِتِ تُوَا زِيكِ وَكِي مَنفَكِ
 نِيَسْتَنْدِ تَقْدَمِ ذَاتِي بِيكِ اَعْتَبَارِ شَنَاخْتِ رَا سْتِ وَبِيكِ اَعْتَبَارِ يَأْتِ رَا وَنَحْمَدُ قَائِلِ تَقْدَمِ اَنْ
 طَرَفِ اسْتِ لِاِنَّهُ لَمُعْجَدٌ اَقْبَعُهُ اَلْبِدَايَةُ اُولَى وَآخِرَى ، وَالسَّلَامُ عَلَيكُمْ وَعَلَى مَنْ كَلَّمَكُمْ

بسم الله الرحمن الرحيم
 واهلهم به خوش گفت امما گفت الهی حیت اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت
 ترایات و تا ترایات ایشان را شناخت به عینی شناخت ایشان و یافت تو از یک دیگر منفک
 نیستند تقدم ذاتی بیک اعتبار شناخت راست و بیک اعتبار یافت را و نحمد قائل تقدم آن
 طرف است لانه المعجده اقبعه البدايه اولی و آخری ، والسلام عليكم وعلى من كلمكم

قال شيخنا السيد محمد باقر

کتابت امام باقر

بسم الله الرحمن الرحيم
 واهلهم به خوش گفت امما گفت الهی حیت اینکه دوستان خود را کردی که هر که ایشان را شناخت
 ترایات و تا ترایات ایشان را شناخت به عینی شناخت ایشان و یافت تو از یک دیگر منفک
 نیستند تقدم ذاتی بیک اعتبار شناخت راست و بیک اعتبار یافت را و نحمد قائل تقدم آن
 طرف است لانه المعجده اقبعه البدايه اولی و آخری ، والسلام عليكم وعلى من كلمكم

المنتخبات ۱۷ مکتوبها پنجاه و پنجم

بسم الله

بخدمت زاده های عالی درجات یعنی خواجگه محمد سعید و خواجگه محمد معصوم سلامها الله تعالی صدور
 یافته بیان آنکه قرآن مجید جامع جمیع احکام شرعی است و در مناقب امام عظیم ابی صنیفه رضی الله
 عنه و ذمهی صدوقیه علیه و در بیان آنکه منزل این کار شریعت است و بیان آنکه احکام الهامیه
 بر وقت ثابت اند و مایه سبب ذلك ، بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ، الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ

تکالیف

پیغمبر یا پیغمبر علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام مجال خلاف است اگر آن غیر ہما یہ اجتہاد برسد
 و احکامیکہ عبارت و اشارت و دلالت نص ثابت شدہ اند و محققین احکامیکہ مظہر انہا سنت است
 احدی را در آنجا مجال مخالفت نیست بلکہ بر جمیع امت اتباع آن احکام لازم است پس مجتہدان
 امت را در احکام اجتہاد و متابعت را ہی پیغمبر لازم نیست علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام
 بلکہ صواب در ان موطن متابعت را ہی خود است اینجا و قیقتہ البیت باید و انت پیغمبر نے کہ متابعت
 شرع پیغمبر ان اولو العزم منین علیہم الصلوٰۃ والسلام و واجب بر ایشان آراء ہا ان احکام است
 کہ از کتب و صحف ایشان عبارت و اشارت و دلالت ثابت شدہ اند نہ ان احکام کہ با اجتہاد
 و سنن ایشان ظاہر گشتہ زیرا کہ در احکام اجتہادی ہر گاہ مجتہد امت را متابعت لازم نہ چنانچہ
 گذشت پیغمبر متابع را چگونہ متابعت لازم باشد و احکامیکہ مظہر انہا سنت است چنانچہ پیغمبر اولی العزم
 را ان احکام با اعلام حاصل انہ پیغمبر اولی العزم را نیز ان احکام با اعلام او تعالی ثابت اند متابعت
 چہ بود بلکہ متابعت را گنجایش نیست زیرا کہ باندازہ ہر وقت و مناسب ہر گروہ احکام علاحدہ است
 گاہی حل مناسب است و گاہی حرمت پیغمبر اولی العزم را اقلام محل اسے شدہ بود و پیغمبر غیر
 اولی العزم را اعلام بحرمت ان و این حل و حرمت ہر دو با خود از صحیفہ بمنزلہ است چنانچہ دو
 مجتہد از یک باخذ دو حکم مختلف اخذ می نمایند یکی از آنجا حل سے فہم و دیگری حرمت سوال
 این اختلاف در اجتہاد و گنجایش دارد کہ مدار ان بر راسی است کہ ہم احتمال صواب دارد و ہم
 احتمال خطا اما این معنی در اعلام او تعالی گنجایش ندارد زیرا کہ آنجا تردود در صواب و خطا جائز
 نیست بلکہ یقین نزد حق جل و علا یک حکم است اگر حل است حرمت گنجایش ندارد و اگر
 حرمت حل را مجال نیست جواب رواست کہ نسبت بیک قوم حل باشد و نسبت بقوم دیگر حرمت
 پس حکم خدا جل و علا در یک واقعہ تعدد و باشد نسبت بقوم و لاخذ در آری در امت عام
 الرسل این معنی است یعنی آید کہ کافہ نام درین شریعت بیک حکم محکوم اند در یک واقعہ نزد خدا

است
اصوات و نقلیات

و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام
اجتہاد و متابعت

احکام اجتہاد

اصوات و نقلیات

احکام اجتہاد
اجتہاد و متابعت

جَلِّ سُلْطَانَهُ اِيضاً وَحُكْمِ نَيْتِ سَوَالِ بَغِيمِ اُولَى الْعِزْمِ هَرْگَاهِ حُكْمِ بَحْلِ اَمْرِ كَرُوهُ بَاشِدِ
 وَبَغِيمِ تَسَابِعِ اَوْ دَرَانِ اَمْرِ حُكْمِ بَحْرِتِ نَمَائِدِ لَازِمِ مَعِ اَيْدِ كَهْ حُكْمِ ثَانِي نَاخِ حُكْمِ اَوَّلِ بَاشِدِ وَ اِيْنِ جَا
 نَيْتِ كَهْ نَسْخِ مَخْضُوعِ بَغِيمِ اُولَى الْعِزْمِ اَسْتِ غَيْرِ اَوْ نَاخِ نَيْتِ تَوَانْدِ شُدِ جَوَابِ نَسْخِ وَ تَقِي
 لَازِمِ مَعِ اَيْدِ كَهْ حُكْمِ ثَانِي عَامِ نَبُو نَسْبِتِ بَكَافَةِ اَنَامِ تَارِيخِ حُكْمِ اَوَّلِ كَهْ نَسْبِتِ بَكْرُو سَهْ وَ اَقْعِ شُدِ
 تَمَائِدِ حُكْمِ ثَانِي عَامِ نَيْتِ بَلْكَ نَسْبِتِ بِيَكِ كَرُو سَهْ حُكْمِ بَحْرِتِ كَرُوهُ اَسْتِ حُكْمِ اَوَّلِ جَنَابِ نَدَارُو
 شُدِ بِيْنِ وَ رِيَكِ وَ اَقْعِ مَجْتَهِدِ حُكْمِ بَحْلِ مَكْنُو وَ مَجْتَهِدِ وَ بَكْرُو رَهْمَانِ وَ اَقْعِ حُكْمِ بَحْرِتِ اِيْنِمَا يَدُو سَبِيْحِ نَسْخِ
 نَيْتِ هَرْ چِهْ دَرِ مِيَانِ اِيْنِ وَ اَنْ تَفَاوُتِ فَاخِشِ اَسْتِ كَهْ اِيْتِجَارِي اَسْتِ وَ اِيْتِجَا اَعْلَامِ دَرِ رَا
 تَعْدُو حُكْمِ كُنْجَا اِيْتِشِ وَ اَرُو دُو رَا اَعْلَامِ كُنْجَا اِيْتِشِ نَدَارُو اَمَّا تَعْدُو وَ قَوْمِ عِلَاجِ اَنْ اِيْتِمَائِدِ چِنَا نَخِهْ كَهْ شَتِ پَسِ
 وَ رَشْدِ اِيْنِ مَّا تَقْدَمِ اَحْكَامِ كَهْ اَزْ كُتُبِ وَ صَحْفِ بَغِيمِ اِيْنِ اَوَّلَى الْعِزْمِ بَحْرِتِ مَفْهُومِ مَكْرُو نَدِ پَسِ
 مَسَابِعِ رَا نِيْزِ دَرِ اِنْمَا جَالِ مَخَالَفَتِ نَيْتِ وَ اَنْ اَحْكَامِ نَسْبِتِ بَكَافَةِ اَنَامِ وَ اَرُو كَشْتِهْ اَنْدِ هَرِ بَغِيمِ مَسَابِعِ
 يَهْ قَوْمِ كَهْ دَعْوَتِ كُنْدِ خِلَافِ اَنْ اَحْكَامِ تَبْلِيغِ نَخَا هَدِ كَرُو اَكْرَهْلِ اَسْتِ هَمِهْ رَا حِلِ اَسْتِ وَ اَكْرَهْرَتِ
 اَسْتِ هَمِهْ رَا حَرْمَتِ اَسْتِ تَا زِمَانِيْ كِهْ پَسِ بَغِيمِ وَ بَكْرُو اَزْ اَوَّلَى الْعِزْمِ بَيَا دُو رَفْعِ اَنْ حُكْمِ فَرَا يَدِ اِيْنِ زَمَانِ
 نَسْخِ مَقْضُو رَا اَسْتِ پَسِ نَسْخِ بَا عْتِبَارِ رَهْمَانِ اَحْكَامِ بَاشِدِ كَهْ حَسْبِ لَعْنَتِ اَرْ حَبِيْبِهْ مَنْتَرَلِهْ مَا خُو وَ اَنْدِ اَسْتِ
 وَ اَحْكَامِيْ كِهْ بَا جَهَادِ وَ اَعْلَامِ ثَابِتِ شُدِهْ اَنْدِ رُسْنَتِ وَ اَجْتِهَادِ وَ سُبُو اَنْدِ نَسْخِ دَرِ اِنْمَا مَقْضُو نَيْتِ كَهْ اِيْنِ
 اَحْكَامِ نَسْبِتِ مَعْضِ اَسْتِ نَهْ بَعْضِ مَكْرِيْسِ اَجْتِهَادِ بَغِيمِ وَ مَحْمُودِ سُنْتِ اَوْ رَافِعِ اَجْتِهَادِ وَ سُنْتِ بَغِيمِ
 بَيَا نَيْتِ تَوَانْدِ شُدِ كَهْ اَنْ نَسْبِتِ بَقْوَمِ اَسْتِ وَ اِيْنِ نَسْبِتِ بَقْوَمِ وَ بَكْرُو اَكْرَهْرَتِ اِيْنِ اَخْتِلَافِ نَسْبِتِ بَكَافَةِ
 اَنَامِ اَسْتِ يَا نَسْبِتِ بِيَكِ كَرُوهُ بَاشِدِ اَلْبَتَّةِ نَسْخِ اَسْتِ چِنَا نَخِهْ دَرِ اِيْنِ شَرْعِيْتِ كَهْ حُكْمِ نَسْبِتِ كَهْ اَنَامِ
 اَسْتِ حُكْمِ ثَانِي نَاخِ حُكْمِ اَوَّلِ اَسْتِ پَسِ سُنْتِ لَا حَقِ بَغِيمِ بَاعْلِيْهِ وَ عَلَيِ اِلِهْ وَ عَلَيِ جَمِيْعِ اَنْبِيَاءِ
 وَ الرِّسَالِيْنَ الصَّلَاوَاتِ وَ الْحَيَاتِ نَاخِ بَاشِدِ مَسْنَتِ سَابِقِ اَوْ رَا عْلِيْهِ وَ عَلَيِ اِلِهْ الصَّلَاةُ وَ اَلْحَيَاتُ
 وَ حَضْرَتِ عِيْسَى عَلَيِ نَبِيْتِ اَعْلِيْهِ الصَّلَاةُ وَ اَلْحَيَاتُ وَ اَلْحَيَاتُ وَ اَلْحَيَاتُ وَ اَلْحَيَاتُ وَ اَلْحَيَاتُ وَ اَلْحَيَاتُ
 وَ اَلْحَيَاتُ وَ اَلْحَيَاتُ وَ اَلْحَيَاتُ وَ اَلْحَيَاتُ وَ اَلْحَيَاتُ وَ اَلْحَيَاتُ وَ اَلْحَيَاتُ وَ اَلْحَيَاتُ وَ اَلْحَيَاتُ

وَ اِيْنِ
 وَ اِيْنِ
 وَ اِيْنِ

وَ اِيْنِ
 وَ اِيْنِ
 وَ اِيْنِ

وَ اِيْنِ
 وَ اِيْنِ
 وَ اِيْنِ

وَ اِيْنِ
 وَ اِيْنِ
 وَ اِيْنِ

بعضی از علمای اسلام در این باره اتفاق نظر دارند
بعضی دیگر معتقدند که این احکام در حد تعقل است
بعضی دیگر میگویند که این احکام در حد عقل است
بعضی دیگر میگویند که این احکام در حد عقل است

و همچنین قول صحابی را بواسطه شرف محبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوٰات و التسلیمات
برائے خود مقدم میدانند و دیگران نه چنین اندمّ ذلک مخالفان اورا صاحب امر میدانند و اتفاق
که مثلی از سوئے ادب اند با و نسبت بیسازند با وجود آنکه همه کمال مسلم و و قوروزع و تقوی او معروف
اند حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را توفیق و ماوراء از رأس دین و رئیس اهل اسلام نمایند
و سواد اعظم اسلام را ایند اکنند و ید و کن آن لطفوا و امر الله با نفعی ههم جامع که این اکار و دین
را احکام و میدانند اگر این اعتقاد و دارند که ایشانان برائے خود حکم میکردند و متابعت کتاب
و سنت نمی نمودند پس سواد اعظم اهل اسلام بر عم فاسد ایشان منال و مبتدع باشند بلکه از جرکه
اهل اسلام بیرون بوند این اعتقاد و کند مگر جائی که از جهل خود و غیر است یا از ندیستی که مقصودش
ابطال شرط دین است ناقصه چندانها حدیث چند ریا و گرفته اند و احکام شرعی را منقضی در آن خط
اند و او را معلوم خود را نفی میانند و آنچه از ایشان ثابت شده نشنی میسازند و آن
کری که در شکی نهان است در زمین و آسمان او همانست که و آنکے هزار و آنکے از تعجبها و
بارد ایشان و از نظر بای فاسد ایشان بانی فقا بونیفه است و که حصه از فقه ارا مسلم داشتند
و در کعبه هاتی همه بیکت دارند با و کے در فقه صاحب خانه اوست و دیگران همه عیال و کے اند با وجود
التزام این ندیب مرابا امام شافعی کوا محبت ذاتی است و بزرگ میدانم لهذا در بعضی اعمال ناظر
تقلید ندیب او میدانیم آنچه که در دیگر از با وجود و قوروزع و کمال تقوی و جنب امام اجمینیه و رنگ
طغلان و یا بم و الامر الی الله سبحانه بر هر عمل سخن رویم و گویم که بالاکدشته است که اختلاف
احکام اجتهادیه اگر چه آن اختلاف از غیر عبادر شود مستلزم تشخ نیست بخلاف اختلاف در احکام کتاب
و سنت که موجب نسخ است کما مر ایضا حقیقه پس مقرر شد که معتبر در اثبات احکام شرعی کتاب
و سنت است و تیسر مجتهدان و اجماع است نیز مثبت احکام است بعد ازین چهار اوله شرعی
پس و لیله مثبت احکام شرعی نمیتواند شد الهام مثبت عمل و حرمت نبود و کشف از باب اهل اثبات

الصلاة و السلام

در این کتاب
بعضی از علمای اسلام
در این باره اتفاق نظر دارند
بعضی دیگر معتقدند که این احکام در حد تعقل است
بعضی دیگر میگویند که این احکام در حد عقل است

بعضی از علمای اسلام در این باره اتفاق نظر دارند
بعضی دیگر معتقدند که این احکام در حد تعقل است
بعضی دیگر میگویند که این احکام در حد عقل است
بعضی دیگر میگویند که این احکام در حد عقل است

که این چهار مجتهدین که در مورد این احکام
بعضی از علمای اسلام در این باره اتفاق نظر دارند
بعضی دیگر معتقدند که این احکام در حد تعقل است
بعضی دیگر میگویند که این احکام در حد عقل است

بعضی از علمای اسلام در این باره اتفاق نظر دارند
بعضی دیگر معتقدند که این احکام در حد تعقل است
بعضی دیگر میگویند که این احکام در حد عقل است
بعضی دیگر میگویند که این احکام در حد عقل است

در حق و منت نماید از باب ولایت خاصه با عامه مومنان در تقلید محبت ان برابرند کشف الهام
 ایشان را مرتبتی نبخشند و از رتبه و تقیید نه بر آرد و ذوالنون و بسطامی و مجتهد و شلی بازید و
 مرد و بکر و مخالفه که از عوام مومنانند در تقلید مرتبتان در احکام اجتهاد ویه مساوی اند که مرتبت این
 بزرگان در امور دیگر است اصحاب کثوف و مشاهدات ایشانند و از باب تقیید و ظهور
 هم ایشانند که بواسطه استیلا و محبت محبوب حقیقی جل جلاله از اسوای او ^{و صفاتی} و تقیید
 گشته اند و از دید و دانش غیر و غیرت آید گشته اگر حاصل اند او را و از دید و اگر واصلند او را
 واصلند در عالم عالم اند و با خود بخوانند اگر می زنند بر اس او می زنند برای او می میرند
 بمشربان ایشان مطلوب را بواسطه غلبه محبت و مرتبت هر ذره از ذرات عالم مشاهده مینمایند
 و هر ذره را جامع جمیع کمالات آسمانی و صفاتی او میسازند و در مرتبت ایشان چه نشان دهد که
 بی نشان اند قدم اول شان نشان نسیان ماسوای است از قدم ثانی ایشان چه و نماید که برین
 او آفاق و انفس است الهام ایشان راست و کلام با ایشان است اکابر اکابر ایشان علوم
 فائز بر بی توسط از اصل آخذنی نمایند و در رنگ مجتهد که ملج را و اجتهاد خود است ایشان
 نیز در محافل و واجبه تابع الهام و فرست خود اند حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره نوشته
 اند که در اقامه علوم لدنی زو حانیت حضرت ^{بناست} حضرت متوسط است علی بنیت او علی جمیع الانبیاء
 و المرسلین الصلوة والسلام ظاهر این سخن نسبت با ابتدا و توسط خواهد بود و معامله منستی
 دیگر است گمایشده به الکشف القیه و مؤید این تخصیص است آنچه از حضرت شیخ عبید
 جیلانی قدس الله تعالی میرا منقول است که در رس بر سر بیان علوم و معارف منمودند
 دین شما که حضرت حضور واقع شد شیخ فرودا که اسیر میلی با کلام محمدی بشنو آرین جبار
 شیخ منفرم میشود که حضرت خضر از محمدیان نیست از ممل سابقه است چون چنین باشد محمدیان
 را چگونه واسطه بود پس محقق شد که علوم و معارف دیگر اند ما را که احکام غریبه که اهل اند

در حق و منت نماید از باب ولایت خاصه با عامه مومنان در تقلید محبت ان برابرند کشف الهام
 ایشان را مرتبتی نبخشند و از رتبه و تقیید نه بر آرد و ذوالنون و بسطامی و مجتهد و شلی بازید و
 مرد و بکر و مخالفه که از عوام مومنانند در تقلید مرتبتان در احکام اجتهاد ویه مساوی اند که مرتبت این
 بزرگان در امور دیگر است اصحاب کثوف و مشاهدات ایشانند و از باب تقیید و ظهور
 هم ایشانند که بواسطه استیلا و محبت محبوب حقیقی جل جلاله از اسوای او ^{و صفاتی} و تقیید
 گشته اند و از دید و دانش غیر و غیرت آید گشته اگر حاصل اند او را و از دید و اگر واصلند او را
 واصلند در عالم عالم اند و با خود بخوانند اگر می زنند بر اس او می زنند برای او می میرند
 بمشربان ایشان مطلوب را بواسطه غلبه محبت و مرتبت هر ذره از ذرات عالم مشاهده مینمایند
 و هر ذره را جامع جمیع کمالات آسمانی و صفاتی او میسازند و در مرتبت ایشان چه نشان دهد که
 بی نشان اند قدم اول شان نشان نسیان ماسوای است از قدم ثانی ایشان چه و نماید که برین
 او آفاق و انفس است الهام ایشان راست و کلام با ایشان است اکابر اکابر ایشان علوم
 فائز بر بی توسط از اصل آخذنی نمایند و در رنگ مجتهد که ملج را و اجتهاد خود است ایشان
 نیز در محافل و واجبه تابع الهام و فرست خود اند حضرت خواجه محمد پارسا قدس سره نوشته
 اند که در اقامه علوم لدنی زو حانیت حضرت ^{بناست} حضرت متوسط است علی بنیت او علی جمیع الانبیاء
 و المرسلین الصلوة والسلام ظاهر این سخن نسبت با ابتدا و توسط خواهد بود و معامله منستی
 دیگر است گمایشده به الکشف القیه و مؤید این تخصیص است آنچه از حضرت شیخ عبید
 جیلانی قدس الله تعالی میرا منقول است که در رس بر سر بیان علوم و معارف منمودند
 دین شما که حضرت حضور واقع شد شیخ فرودا که اسیر میلی با کلام محمدی بشنو آرین جبار
 شیخ منفرم میشود که حضرت خضر از محمدیان نیست از ممل سابقه است چون چنین باشد محمدیان
 را چگونه واسطه بود پس محقق شد که علوم و معارف دیگر اند ما را که احکام غریبه که اهل اند

بآن مخصوص اند هر چند آن معارف ثمرات و نتائج این احکام اند مقصود از وقت نشاندن حصول
 ثمرات اوست و تا زمانیکه درخت پربار است ثمرات متوقع است و چون در اصل درخت خلل
 رفت ثمرات معدوم گشت بیعقلی باشد که درخت را ببرد و ثمرات را توقع دارد هر چند درخت را بیک
 زیت کنند ثمرات وافر آرد و مژمه اگر چه مقصود آن اذاعه شجره است بلکه شریعت و مذهب شریعت
 را برین معنی قیاس باید کرد بلکه التزام دارد صاحب معرفت است هر چند التزام پیش معرفت
 پیش و آنکه مذهب این است از معرفت بی نصیب است و بالفرض آنچه نزع فاسد خود دارد اگر چه نزع ندارد
 از قبیل استیراج است که جوگیه و برآمده را در آن شرکت است کل حقیقت که ذمه التشریحیه هم و زمانه
 و الحاد پس رواست که خواص اهل الله در معارف ذات و صفات و افعال او تعالی بعضی
 از اسرار و وقایع فهم کنند که ظاهر شریعت اذ آن معارف ساکت است و در حرکات و سکنت
 اذن و عدم اذن او تعالی در یابند و مرضی و غیر مرضی دانند پس است که در بعضی اوقات احوال
 بعضی از عبادات نافله را غیر مرضی یا بند و تبرک آن ما دون گردند گاهی قوم را به از لفظ فهمند
 احکام شرعیه باوقاف موقتند و احکام الهامیه همه وقت ثابت اند و چون حرکات و سکنت این
 بزرگواران مرهبط باذن است ناچار نوافل دیگر آن نیز فرایض ایشان باشد مثلاً یک فعل نسبت به یک
 شخص حکم شریعت نفل است و همان فعل نسبت بشخص دیگر حکم الهام فرض پس دیگران گاهی او را
 نوافل مینمایند و گاهی مرکب امور مباحه میکند و این بزرگواران چون کار را با امر و اذن موافق
 جمل سلطان میکنند هم از فرایض آدمی یا بدست و مباح دیگران فرض ایشان است ازین جا
 علو شان این بزرگواران باید دریافت علماء طواغر و امور وین اخبار شریعی مخصوص باخبار
 پیغمبران میدانند علیهم الصلوات و التسلیمات و دیگران را در آن اخبار شریعت مبنی و مندرج
 متافی وراثت است و نفی است مر بسیاری از علوم و معارف صحیحه که بدین منبر تعلق دارد
 از احکام شرعیه مرهوط باوله اربعه است که الهام را در آن گنجایش نیست اما امور دینی

اصل اول در کلام
 طبیعت بر مدار زمان
 موعود از حق است
 آنچه از حق است
 در صحت و سلامت ران
 و در وقت عبادت در کمال
 هر مقال الله تعالی
 گفتند هر چه نیست
 با حیل و اصل الهی
 و یکدیگر متبیین

کلمات الهامیه

در کلام الهامیه
 در کلام الهامیه
 در کلام الهامیه
 در کلام الهامیه

در کلام الهامیه
 در کلام الهامیه
 در کلام الهامیه

بیشتر

بسیار است که در این کتاب است
و در این کتاب است که در این کتاب است
بسیار است که در این کتاب است
و در این کتاب است که در این کتاب است

بیشتر

بسیار است که در این کتاب است
و در این کتاب است که در این کتاب است
بسیار است که در این کتاب است
و در این کتاب است که در این کتاب است

کتابت المصنف

۲۷

ماوراء احکام شریعت بسیار است که اصل غایب در اینجا با هم است بلکه توان گفت که اصل کتاب است
است بعد کتاب و سنت این اصل تا القراض عالم برپاست پس دیگران را با این بزرگواران نسبت
بود بسیار است که دیگران در بعضی اوقات عبادت کنند آن عبادت غیر مرضی باشد عین بزرگواران
بعضی احوال ترک عبادت کنند و آن ترک مرضی بود پس نزد حق جل و علا ترک ایشان به از اصل
و دیگران و عوام بخلاف این ماکم اند اما ما بد میدانند و این را ماکم میزنند سوال چون دین نجس است
و سنت کامل گشت بعد از کمال با آنها هم چه احتیاج بود و چه نقصان مانده که باها هم کامل گردد جواب
المهام مظهر کمالات خفیه دین است نه نسبت کمالات زائده در دین چنانچه اجتهاد مظهر احکام است
آنها هم مظهر وقایع و آثار است که فهم اکثر مردم از آن کوتاه است هر چند در اجتهاد و آنها هم فرق واضح است
که آن مستنبطی است و این مستند بخلاق رای جل سلطان است پس آنها هم یک قسم اصالت پیدا شد
که در اجتهاد نیست آنها هم شبیه اعلام نبی است که مآخذ سنت است چنانچه بالا گذشت اگرچه آنها هم ظنی
است و آن اعلام ظنی است لکن التامین لذنک حجة و هی لکنا من اولادک و اولادک علی منتهی الشجر لکن

المستحبات مکتوبت و نهیم (۶۹)

۱۱ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ وَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ السَّلَامُ عَلٰی
عِبَادِهِ وَ الذِّیْنَ اصْطَفٰ صَیْفَةَ شَرِیْفَةٍ کَ اِرْسَالِ دَهْشَتِهِ بُوْدُوْنَ دَرَسِیْدٍ چُوْنَ مِثْمُنِ ثَبَاتٍ وَ اِسْتِقَامَتِ
یَارِ لَنْ بُوْدُوْهُ هِتْ فَرِحَتْ خِرَاوَانِ رَسَانِیْدِ نَدَ کُ اللهُ سُبْحَانَهُ ثَبَاتًا وَ اِسْتِقَامَةً اَنْدَرَانِ جِ یَافَتْ
بُوْدُوْ اَمْرِ یَکُ بَا نِ مَ ا مَ وِ رَسَتْ بِا مَجْمَعِ اَزِ یَارِ اَنْ کَ وَا خِلِ طَرِیْقَةُ شَدَه اَنْدَرِ اَنْ ا مَ رُ دَا وِ مَت مِ نَ مَ ا یَنْدُو
نَ مَ ا زِ نِجِ وَ قَتِ بِا جَمَاعَتِ پَنجَاهِ وَ ثَمَّتْ کَسِ ا وَا مِ یَکُنْدُ حَمْدًا لِلّٰهِ سُبْحَانَهُ عَلٰی ذٰلِکَ چَه نَعْمَتِ
سَتْ کَ بَ ا طِنِ بَذِکْرِ اَلٰهِي جَلَّ شَانُهُ مَعْمُوْرًا بَ ا شَدَّ و ظَا هِرًا بِ ا حْکَامِ شَرِیْعِي تَحْمَلِي شُوْد چُوْنَ ا کْثَرِ مَرْدَمِ

بسیار است که در این کتاب است
و در این کتاب است که در این کتاب است
بسیار است که در این کتاب است
و در این کتاب است که در این کتاب است

بسیار است که در این کتاب است
و در این کتاب است که در این کتاب است
بسیار است که در این کتاب است
و در این کتاب است که در این کتاب است

(۱) به محمد مراد بدخشی صدور یافته در بیان تعدیل ارکان نماز و طمانینت و تسویه صفوف و در بیان آنکه چون بجهاد کفار رفته اند تصحیح نیت نمایند

درین ایام درادائے نماز مسألت ینمایند و بطمانیت و تعدیل از کان تصدیر و زیند بجزورت
 بیاران درین باب بتاکید و مباکتہ مینویسد استماع نمایند مخبر صادق فرموده است عَلَیْهِ وَعَلَى
 إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ دُرُودِ تَرِینِ دَرَوَانِ کَسے سَت کِه از نماز خود بزد و گفتند يَا رَسُولَ اللَّهِ
 از نماز خود چگونه میدزد و فرمود عَلَیْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ تمام نکند هر رکوع نماز را و
 سجود نماز را و نیز فرموده است عَلَیْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ نظر نکند خدائے جَلَّ شَانَهُ
 نماز بنده که ثابت ندارد و صلب خود را در رکوع و سجود خود و نیز آن سرور عَلَیْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ
 وَالسَّلَامُ دید مردی را که نماز میگذازد و رکوع و سجود تمام نمی آرد فرمود اما تَخَافُ كَوْمَئِذٍ
 عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَمَسْتَ عَلَىٰ غَيْرِ دِینِ مُحَمَّدٍ وَنِزَارِ سُرُورِ فرموده است عَلَیْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ
 وَالسَّلَامُ تمام نشود نمازی که از شما تا بعد از رکوع تمام نه ایستد و صلب خود ثابت ندارد و
 عضو او در محل خود قرار نگیرد و همچنین فرمود عَلَیْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ تا در میان
 سجدتین نه نشیند و صلب خود را درست نکند و ثابت ندارد نماز او تمام نشود حضرت است
 عَلَیْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ بکے از نماز گذاران میگذاشت دید که احکام و ارکان قوم
 و جلسہ بجائے آرد فرمود که اگر تو برین بگیری روز قیامت از امتان من ترا نگویند و در جائے
 دیگر فرموده است که اگر بمهرین بگیری نه در دین محمد مرده باشی ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ
 فرموده است کَسے باشد که شصت سال نماز گذارد و یک نماز او را نپذیرند آن انگس باشد که رکوع
 و سجود تمام بجانیار و گفته اند زید بن وهب مردی را دید که نماز میگذازد و رکوع و سجود تمام بجا
 نمی آرد آن مرد را بخواند و گفت چند گاه است که تو همچنین نماز میکنی گفت چهل سال است گفت
 تو درین چهل سال نماز نکرده اگر بگیری نه بر سنت محمد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ
 وَسَلَّمَ بمیری منقول است که بنده مومن چون نماز بگذارد نیکو و تمام کند رکوع و سجود او را آن
 نماز بابشاست بود و نورانی فرشتگان آن نماز را باسمان می برند و نماز بر نماز گذارنده

درین ایام درادائے نماز مسألت ینمایند و بطمانیت و تعدیل از کان تصدیر و زیند بجزورت
 بیاران درین باب بتاکید و مباکتہ مینویسد استماع نمایند مخبر صادق فرموده است عَلَیْهِ وَعَلَى
 إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ دُرُودِ تَرِینِ دَرَوَانِ کَسے سَت کِه از نماز خود بزد و گفتند يَا رَسُولَ اللَّهِ
 از نماز خود چگونه میدزد و فرمود عَلَیْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ نظر نکند خدائے جَلَّ شَانَهُ
 نماز بنده که ثابت ندارد و صلب خود را در رکوع و سجود خود و نیز آن سرور عَلَیْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ
 وَالسَّلَامُ دید مردی را که نماز میگذازد و رکوع و سجود تمام نمی آرد فرمود اما تَخَافُ كَوْمَئِذٍ
 عَلَىٰ ذَٰلِكَ لَمَسْتَ عَلَىٰ غَيْرِ دِینِ مُحَمَّدٍ وَنِزَارِ سُرُورِ فرموده است عَلَیْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ
 وَالسَّلَامُ تمام نشود نمازی که از شما تا بعد از رکوع تمام نه ایستد و صلب خود ثابت ندارد و
 عضو او در محل خود قرار نگیرد و همچنین فرمود عَلَیْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ تا در میان
 سجدتین نه نشیند و صلب خود را درست نکند و ثابت ندارد نماز او تمام نشود حضرت است
 عَلَیْهِ وَعَلَى إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ بکے از نماز گذاران میگذاشت دید که احکام و ارکان قوم
 و جلسہ بجائے آرد فرمود که اگر تو برین بگیری روز قیامت از امتان من ترا نگویند و در جائے
 دیگر فرموده است که اگر بمهرین بگیری نه در دین محمد مرده باشی ابو هریره رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ
 فرموده است کَسے باشد که شصت سال نماز گذارد و یک نماز او را نپذیرند آن انگس باشد که رکوع
 و سجود تمام بجانیار و گفته اند زید بن وهب مردی را دید که نماز میگذازد و رکوع و سجود تمام بجا
 نمی آرد آن مرد را بخواند و گفت چند گاه است که تو همچنین نماز میکنی گفت چهل سال است گفت
 تو درین چهل سال نماز نکرده اگر بگیری نه بر سنت محمد رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَصَحْبِهِ
 وَسَلَّمَ بمیری منقول است که بنده مومن چون نماز بگذارد نیکو و تمام کند رکوع و سجود او را آن
 نماز بابشاست بود و نورانی فرشتگان آن نماز را باسمان می برند و نماز بر نماز گذارنده

و نماز او نماز بود و نورانی فرشتگان که از آن نماز را با اسمان می برند و نماز بر نماز گذارنده

دُعَا رَنِيكُو ميكنند و ميگويد حِفْظَكَ اللهُ بُنْحَانَهُ كَمَا حِفْظْتَنِي خُدَايَ عَزَّ وَجَلَّ تَرَ انْكَاهِ وَارِ چنانكه
 تُوْمَر انْكَاهِ دَشْتِي وَاگر نماز رَنِيكُو نَكْزَار دَان نماز ظَلْمَانِي بُوْد و فرشتگان را كه است آيد و نماز را با آسمان
 نَبْرند و نماز نماز گذارنده را دُعَايَ بَدِيكُنْد و ميگويد ضَيْعَكَ اللهُ تَعَالَى كَمَا ضَيْعْتَنِي يَعْنِي خُدَاؤُم
 عَزَّ وَجَلَّ ضَايِعْ كَرْدَانْد تَرَ چنانكه تُوْمَر اضْلَعْ كَرْدَانِي دِي بَس نماز تمام ميبايد گذارد و تعديل از كان
 تمام بايد نمود و ركوع و سجود و قومه و مجلسه نيك بجا بايد آورد و ديگر از اينها تمامي نماز دلالت بايد
 كَرْد و بطلانيت و تعديل از كان راه بايد نمود كه اكثر مردم از اين دولت محروم اند و اين عمل متروك
 گشته است اِحْيَايِ اَيْنِ عَمَلِ اَز اَيْمِ مَبَامِ اِسْلَامِ سِت آن سرور فرموده است عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَه
 الصَّلَاةُ وَالتَّلَامُ كَسِيكِه سِنْتِ مَر اِحْيَايِ مَبَايِد بَعْد اَز اَنْ كِه اَنْ سِنْتِ مُرُوْدِه بَاشْد اَنْ كَسِ رَا ثَوَابِ
 صَد شَهِيْد بُوْد و نيز بدانند كه در نماز بجماعت صفها را برابر بايد كرد و نماز بچكس از مصليان ميشود پس
 نايستد سعي بايد نمود كه همه برابر يكديگر باشند اَنْ سِر و عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَه الصَّلَاةُ وَالتَّلَامُ اَوْلِ
 تَسْوِيَةِ صُفُوْفِ مِي فَرُوْد بَعْد اَز اَنْ تَحْرِيْمِ مِ سِت و فرمود عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَه الصَّلَاةُ وَالتَّلَامُ
 تَسْوِيَةِ صُفُوْفِ اَز اِقَامَتِ صَلَاةِ سِت رَبَّنَا اَيْنَا مِي لَدُنْكَ رَحْمَةً وَكَيْتِي لَنَا مِي اَمْرِنَا
 رَشْدًا سَعَادَتِ اَنْ اَرَا عَمَلِ نِيْتِ دَر سِت مِي شُوْد چُون بَجَهَادِ كُفَّارِ دَارِ الحَرْبِ رَفْتِه اَنْ اَوْلِ تَصْحِيحِ
 نِيْتِ نَمَايَنْد تَا نِيْجِه بَر اَنْ مَتَرْتَبِ شُوْد بايد كه مقصود از اين جنگ جهاد اَعْلَايِ كَلِمَةِ اِسْلَامِ بَاشْد
 وَتَوْهِيْنِ وَتَحْرِيْبِ اَعْدَايِ دِيْنِ بُوْد كه اَبَانِ مَامُوْرِيْمِ وَمَقْصُوْدِ اَز اَمْرِ جِهَادِ هِمِ مَبِيْنِ سِت بَا مَوْرِيْكِرِ
 نِيْتِ خُوْرِ اَبَا طَلِ نَسَا زَنْدِ عُلُوْفَه غَا زِي اَنْ اَز بِيْتِ المَالِ مَقْرُرِ سِت كه مَنَافِي جِهَادِ نِيْتِ و دَر
 اَجْرِ غَا زِي اَنْ نَقْصَانِ نِي اَرُوْمِ هَبَايِ بَد اِنْطَالِ عَمَلِ مِي نَمَايِد تَصْحِيحِ نِيْتِ بَكْنَنْد و اَز بِيْتِ المَالِ
 عُلُوْفَه خُوْرَنْد و جِهَادِ نَمَايَنْد و اَمِيْد و اَرَا جَرْمَايِ غَا زِي اَنْ و شَهِيْد اَنْ بَاشْد نَحَالِ شَمَا غَبِيْطِه مِي
 كِه دَر بَا طَرْنِ حَقِ مَشْغُوْلِيْد جَلَّ و عَدَلَا و دَر ظَاهِرِ نَمَازِ بجماعتِ كَثِيْرِه اَو اَمِي نَمَايِد مَعَهُ ذَلِكِ
 بَدُوْلِتِ جِهَادِ كُفَّارِ دَارِ الحَرْبِ مَشْرُفِ گشته ايد هر كه سلامت ميبانند غَا زِي سِت و مَجَاهِدِ و اَنْ كِه

دعاي رنیکو را از آنکه در نماز خواندند

مَنْ رَنِيكُو نَكْزَار دَان نماز ظَلْمَانِي بُوْد و فرشتگان را كه است آيد و نماز را با آسمان نَبْرند و نماز نماز گذارنده را دُعَايَ بَدِيكُنْد و ميگويد ضَيْعَكَ اللهُ تَعَالَى كَمَا ضَيْعْتَنِي يَعْنِي خُدَاؤُم عَزَّ وَجَلَّ ضَايِعْ كَرْدَانْد تَرَ چنانكه تُوْمَر اضْلَعْ كَرْدَانِي دِي بَس نماز تمام ميبايد گذارد و تعديل از كان تمام بايد نمود و ركوع و سجود و قومه و مجلسه نيك بجا بايد آورد و ديگر از اينها تمامي نماز دلالت بايد كَرْد و بطلانيت و تعديل از كان راه بايد نمود كه اكثر مردم از اين دولت محروم اند و اين عمل متروك گشته است اِحْيَايِ اَيْنِ عَمَلِ اَز اَيْمِ مَبَامِ اِسْلَامِ سِت آن سرور فرموده است عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَه الصَّلَاةُ وَالتَّلَامُ كَسِيكِه سِنْتِ مَر اِحْيَايِ مَبَايِد بَعْد اَز اَنْ كِه اَنْ سِنْتِ مُرُوْدِه بَاشْد اَنْ كَسِ رَا ثَوَابِ صَد شَهِيْد بُوْد و نيز بدانند كه در نماز بجماعت صفها را برابر بايد كرد و نماز بچكس از مصليان ميشود پس نايستد سعي بايد نمود كه همه برابر يكديگر باشند اَنْ سِر و عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَه الصَّلَاةُ وَالتَّلَامُ اَوْلِ تَسْوِيَةِ صُفُوْفِ مِي فَرُوْد بَعْد اَز اَنْ تَحْرِيْمِ مِ سِت و فرمود عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَه الصَّلَاةُ وَالتَّلَامُ تَسْوِيَةِ صُفُوْفِ اَز اِقَامَتِ صَلَاةِ سِت رَبَّنَا اَيْنَا مِي لَدُنْكَ رَحْمَةً وَكَيْتِي لَنَا مِي اَمْرِنَا رَشْدًا سَعَادَتِ اَنْ اَرَا عَمَلِ نِيْتِ دَر سِت مِي شُوْد چُون بَجَهَادِ كُفَّارِ دَارِ الحَرْبِ رَفْتِه اَنْ اَوْلِ تَصْحِيحِ نِيْتِ نَمَايَنْد تَا نِيْجِه بَر اَنْ مَتَرْتَبِ شُوْد بايد كه مقصود از اين جنگ جهاد اَعْلَايِ كَلِمَةِ اِسْلَامِ بَاشْد وَتَوْهِيْنِ وَتَحْرِيْبِ اَعْدَايِ دِيْنِ بُوْد كه اَبَانِ مَامُوْرِيْمِ وَمَقْصُوْدِ اَز اَمْرِ جِهَادِ هِمِ مَبِيْنِ سِت بَا مَوْرِيْكِرِ نِيْتِ خُوْرِ اَبَا طَلِ نَسَا زَنْدِ عُلُوْفَه غَا زِي اَنْ اَز بِيْتِ المَالِ مَقْرُرِ سِت كه مَنَافِي جِهَادِ نِيْتِ و دَر اَجْرِ غَا زِي اَنْ نَقْصَانِ نِي اَرُوْمِ هَبَايِ بَد اِنْطَالِ عَمَلِ مِي نَمَايِد تَصْحِيحِ نِيْتِ بَكْنَنْد و اَز بِيْتِ المَالِ عُلُوْفَه خُوْرَنْد و جِهَادِ نَمَايَنْد و اَمِيْد و اَرَا جَرْمَايِ غَا زِي اَنْ و شَهِيْد اَنْ بَاشْد نَحَالِ شَمَا غَبِيْطِه مِي كِه دَر بَا طَرْنِ حَقِ مَشْغُوْلِيْد جَلَّ و عَدَلَا و دَر ظَاهِرِ نَمَازِ بجماعتِ كَثِيْرِه اَو اَمِي نَمَايِد مَعَهُ ذَلِكِ بَدُوْلِتِ جِهَادِ كُفَّارِ دَارِ الحَرْبِ مَشْرُفِ گشته ايد هر كه سلامت ميبانند غَا زِي سِت و مَجَاهِدِ و اَنْ كِه

مَنْ رَنِيكُو نَكْزَار دَان نماز ظَلْمَانِي بُوْد و فرشتگان را كه است آيد و نماز را با آسمان نَبْرند و نماز نماز گذارنده را دُعَايَ بَدِيكُنْد و ميگويد ضَيْعَكَ اللهُ تَعَالَى كَمَا ضَيْعْتَنِي يَعْنِي خُدَاؤُم عَزَّ وَجَلَّ ضَايِعْ كَرْدَانْد تَرَ چنانكه تُوْمَر اضْلَعْ كَرْدَانِي دِي بَس نماز تمام ميبايد گذارد و تعديل از كان تمام بايد نمود و ركوع و سجود و قومه و مجلسه نيك بجا بايد آورد و ديگر از اينها تمامي نماز دلالت بايد كَرْد و بطلانيت و تعديل از كان راه بايد نمود كه اكثر مردم از اين دولت محروم اند و اين عمل متروك گشته است اِحْيَايِ اَيْنِ عَمَلِ اَز اَيْمِ مَبَامِ اِسْلَامِ سِت آن سرور فرموده است عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَه الصَّلَاةُ وَالتَّلَامُ كَسِيكِه سِنْتِ مَر اِحْيَايِ مَبَايِد بَعْد اَز اَنْ كِه اَنْ سِنْتِ مُرُوْدِه بَاشْد اَنْ كَسِ رَا ثَوَابِ صَد شَهِيْد بُوْد و نيز بدانند كه در نماز بجماعت صفها را برابر بايد كرد و نماز بچكس از مصليان ميشود پس نايستد سعي بايد نمود كه همه برابر يكديگر باشند اَنْ سِر و عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَه الصَّلَاةُ وَالتَّلَامُ اَوْلِ تَسْوِيَةِ صُفُوْفِ مِي فَرُوْد بَعْد اَز اَنْ تَحْرِيْمِ مِ سِت و فرمود عَلَيْهِ وَعَلَى اِلَه الصَّلَاةُ وَالتَّلَامُ تَسْوِيَةِ صُفُوْفِ اَز اِقَامَتِ صَلَاةِ سِت رَبَّنَا اَيْنَا مِي لَدُنْكَ رَحْمَةً وَكَيْتِي لَنَا مِي اَمْرِنَا رَشْدًا سَعَادَتِ اَنْ اَرَا عَمَلِ نِيْتِ دَر سِت مِي شُوْد چُون بَجَهَادِ كُفَّارِ دَارِ الحَرْبِ رَفْتِه اَنْ اَوْلِ تَصْحِيحِ نِيْتِ نَمَايَنْد تَا نِيْجِه بَر اَنْ مَتَرْتَبِ شُوْد بايد كه مقصود از اين جنگ جهاد اَعْلَايِ كَلِمَةِ اِسْلَامِ بَاشْد وَتَوْهِيْنِ وَتَحْرِيْبِ اَعْدَايِ دِيْنِ بُوْد كه اَبَانِ مَامُوْرِيْمِ وَمَقْصُوْدِ اَز اَمْرِ جِهَادِ هِمِ مَبِيْنِ سِت بَا مَوْرِيْكِرِ نِيْتِ خُوْرِ اَبَا طَلِ نَسَا زَنْدِ عُلُوْفَه غَا زِي اَنْ اَز بِيْتِ المَالِ مَقْرُرِ سِت كه مَنَافِي جِهَادِ نِيْتِ و دَر اَجْرِ غَا زِي اَنْ نَقْصَانِ نِي اَرُوْمِ هَبَايِ بَد اِنْطَالِ عَمَلِ مِي نَمَايِد تَصْحِيحِ نِيْتِ بَكْنَنْد و اَز بِيْتِ المَالِ عُلُوْفَه خُوْرَنْد و جِهَادِ نَمَايَنْد و اَمِيْد و اَرَا جَرْمَايِ غَا زِي اَنْ و شَهِيْد اَنْ بَاشْد نَحَالِ شَمَا غَبِيْطِه مِي كِه دَر بَا طَرْنِ حَقِ مَشْغُوْلِيْد جَلَّ و عَدَلَا و دَر ظَاهِرِ نَمَازِ بجماعتِ كَثِيْرِه اَو اَمِي نَمَايِد مَعَهُ ذَلِكِ بَدُوْلِتِ جِهَادِ كُفَّارِ دَارِ الحَرْبِ مَشْرُفِ گشته ايد هر كه سلامت ميبانند غَا زِي سِت و مَجَاهِدِ و اَنْ كِه

Marfat.com

ہلاک میشود شہید پاک است آنا این ہمہ بعد تصحیح نیت متصور است اگر حقیقت نیت متحقق نشود
 تکلف خود را برین نیت باید آورد و بہ حضرت حق سبحانہ کلمتی و توضیح باید بود تا حقیقت نیت
 میسر گردد و رَبَّنَا اَتِمِّمْ لَنَا نُورَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّكَ عَلٰی كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ نصیحت دیگر کہ بیان
 نموده مے آید التزام نماز تہجد است کہ از ضروریات طریق است در حضور ہم بشما گفته بود کہ
 این معنی متعسر نماید و بیداری خلافت معتاد میسر نشود جمع از متعلقا ز برین امر باید گماشت
 تا در آن وقت شمارا بطوع یا بکرہ بیدار سازند و نگذارند کہ شما در خواب غفلت افتاده باشید
 چون چند روز چنین کنند امید است کہ بے تکلف مداومت برین دولت میسر گردد و
 نصیحت دیگر احتیاط در لغت است چہ در کار است کہ ہر چہ از ہر جا کہے باید باید خورد و نماز
 محل و حرمت شرعی نباید کرد این کس بسر خود نیست تا ہر چہ داند بکنند مولاے دار و جل
 سُلْطَانُہُ کہ با فروزی تکلیف فرمودہ است در رضا و عدم رضائے خود را بتوشیح انبیا کہ
 رحمتہائے عالمیانند عَلَیْہِمُ الصَّلٰوٰتُ وَالسَّلَامٰتُ بیان نموده است بے سعادت بندہ
 باشد کہ خلافت رضی مولاے خود را تقاضائے نماید و بے اذن مولی در ملک و ملک مولی تصرف
 کند شرم باید داشت رعایت رضائے صاحب مجازی مینماید و نخواہید کہ دقیقہ درین باب
 فرو گذاشت شود و مولاے حقیقی بتاکید و مبالغہ از امور نامرضی نہی میفرماید و جز بلیغ مینماید
 بیخ التقات بان نے نماید این اسلام است یا کفر نیک تفکر کنید ہنوز بیخ زرفتمہ است و
 مدارک سابق ممکن است کہ التائب من الذنب کمن لا ذنب لہ کہ بشارت است مقرر
 را مع ذلک اگر کہے میسر بر ذنب بود و بان خورسند باشد منافق است صورت اسلام رفع
 عقوبت او نماید و منع عذاب او کند زیادہ چہ تاکید و مبالغہ نماید العاقل ککفینہ الاشارة
 دیگر در مواضع مخوف و در محال استیلا را خدا از برائے امن و وفاست قرارة سورہ لایلان
 مجرب است لا اقل ہر روز و ہر شب یازدہ بار بخوانند و در حدیث مصطفوی علیہ و علیہ

و تالیف التورہ
 و تالیف انجیل
 و تالیف انجیل
 و تالیف انجیل

و تالیف انجیل
 و تالیف انجیل
 و تالیف انجیل
 و تالیف انجیل

بگو کاران بر بیست و پنج روز از احوال باطن
که تندرستی باطن است و در روزهای اول
از نوزاد تا روز بیست و پنج روز
در روزهای اول تا روز بیست و پنج روز
در روزهای اول تا روز بیست و پنج روز
در روزهای اول تا روز بیست و پنج روز

که تذکر احوال آخرت را گذاشته که به حیوانات اشتغال نماید هر چند نیت شما نیک خواهد بود
اما حسنات و ابرار سننات المقرین شنید باشند بهر حال متوجه احوال باطن باشند
و طفیلی را ضروری دانند و الضرورة تقدر بقدرها لله سبحانه الحمد والمِنَّة
که فقرائے اینجا هر چند رزق معلوم ندارند اما بے سعی و بے کوشش بفرغت و وسعت
میگزرانند زیاده از قدر کفایت میرسد روز نو و روزی نو نقد وقت است باقی
احوال این حد و مستوجب حمد است درین چند ماه و با عود کرده بود کسیکه اجل او رسیده
بود مرد و حال ابرط شده است لله سبحانه الحمد والمِنَّة علی جمیع النعماء والسلام

بگو خدا در روزهای اول تا روز بیست و پنج روز
از نوزاد تا روز بیست و پنج روز
در روزهای اول تا روز بیست و پنج روز
در روزهای اول تا روز بیست و پنج روز
در روزهای اول تا روز بیست و پنج روز
در روزهای اول تا روز بیست و پنج روز

سعدت ابریه ۱
۴۳
مکتوب شصت و ششم
المنتخبات

بخان خانان صدور یافت در بیان توبه و انابت و وزع و تقوی و ما یناسب ذلک
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَّمَ عَلَىٰ عِبَادِهِ الذِّیْنَ اصْطَفٰهُ چون عمر گرامی
در معاصی و زلات و تقصیرات و معصوات گذرانیده است خوش می آید که سخن از توبه
و انابت گوید و دم از وزع و تقوی زند قال الله تبارک و تعالی و توبوا الی الله
جمیعاً ایة المؤمنون لعلکم تفلحون و قال الله تبارک و تعالی یا ایها الذین
امنوا توبوا الی الله توبة نصوحاً عسىٰ یکرم عنکم سئئاتکم و ینظکم
جنت تجری من تحبها الا نهز و قال الله تعالی و ذر و اظا هر الا ثمر و باطنه
فالتوبة من الذنوب واجبة و فصل عن فی حق کل شخص لا یتصور ان یتغنی
عنه احد من البشر کیف و الانبیاء علیهم الصلوة والسلام کم یتغنون عن
التوبة قال خاتمهم و سیدهم علیه و علیهم الصلوات و التحیات انه کیف
صلی قلبی و رانی لا استغفر الله فی الیوم و اللیلة سبعین مرة فان كانت المعاصی

بگو خدا در روزهای اول تا روز بیست و پنج روز
از نوزاد تا روز بیست و پنج روز
در روزهای اول تا روز بیست و پنج روز
در روزهای اول تا روز بیست و پنج روز
در روزهای اول تا روز بیست و پنج روز
در روزهای اول تا روز بیست و پنج روز

بگو خدا در روزهای اول تا روز بیست و پنج روز
از نوزاد تا روز بیست و پنج روز
در روزهای اول تا روز بیست و پنج روز
در روزهای اول تا روز بیست و پنج روز
در روزهای اول تا روز بیست و پنج روز
در روزهای اول تا روز بیست و پنج روز

قال في الحسن الحسين
ما من عبد جلب ذنبا
ذنا ثم يموت يوم قتلها
ثم يحضر الله لذلك
يستغفر الله له
اللذبة لا يغفر الله له
جسي انهاروا
لا يغفر الله له
وان الشافعي وغيره
من يقولون ان الغفران
لا يغفر الله له
منه وماه من الله
الذي يغفر الله له
قال في الحسن الحسين
ما من عبد جلب ذنبا
ذنا ثم يموت يوم قتلها
ثم يحضر الله لذلك
يستغفر الله له
اللذبة لا يغفر الله له
جسي انهاروا
لا يغفر الله له
وان الشافعي وغيره
من يقولون ان الغفران
لا يغفر الله له
منه وماه من الله
الذي يغفر الله له

تَتَعَلَّقُ بِحَقِّ اللَّهِ تَعَالَى وَسُبْحَانَهُ وَلَا تَتَعَلَّقُ بِمَظَالِمِ الْعِبَادِ وَحَقُوقِهِمْ كَالزَّنَا وَشُرْبِ
الْخَمْرِ وَسَاءِ الْمَلَاهِي وَالنَّظَرِ إِلَى غَيْرِ مُحَرَّمٍ وَمِنَ الْمُصْحَفِ بغيرِ وُضُوءٍ وَأَعْتِقَادِ
بِدَاعَةٍ قَالَتُوبَةُ عَنْهَا بِاللَّذمِ وَالْإِسْتِغْفَارِ وَالشُّعْرِ وَالْإِعْتِدَارِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ
وَلَوْ تَرَكَ فُرْصَاتٍ مِنَ الْفَرَائِضِ لَا بُدَّ فِي التُّوبَةِ مِنْ آدَابِهِ وَإِنْ كَانَتِ الْمَعَاصِي تَتَعَلَّقُ
بِمَظَالِمِ الْعِبَادِ فَتُوبَتُهُمْ بِرَدِّ الْمَظَالِمِ إِلَيْهِمْ وَالْإِسْتِجْلَالِ مِنْهُمْ وَالْإِحْسَانَ إِلَيْهِمْ وَ
اللَّدَاءَةَ لَهُمْ وَإِنْ كَانَ صَاحِبُ مَالٍ وَالْعِرْضِ مَيْتًا فَالْإِسْتِغْفَارُ لَهُ وَالْإِحْسَانُ وَرَدُّ
المَالِ إِلَى أَوْلَادِهِ وَوَرَثَتِهِ وَإِنْ لَمْ يُعْلَمْ لَهُ وَارِثٌ يَتَصَدَّقُ بِقَدْرِ المَالِ وَالْحِجَابِيَّةِ
عَلَى لِفْقَرَاءِ وَالمَسَاكِينِ بِبَيْتَةِ صَاحِبِ المَالِ وَالمَذِينِ أَوْ ذِي بَغْضَى حَقٍّ قَالَ عَلِيُّ كَرَّمَ
اللَّهُ تَعَالَى وَجْهَهُ سَمِعْتُ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهُ يَقُولُ وَهُوَ الصَّادِقُ قَالَ رَسُولُ
اللَّهُ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ مَا مِنْ عَبْدٍ آذَنَ ذَنْبًا فَقَامَ فَتَوَصَّأَ وَ
صَلَّى وَاسْتَغْفَرَ اللَّهُ مِنْ ذَنْبِهِ إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَى اللَّهِ أَنْ يَغْفِرَ لَهُ إِلَّا أَنَّهُ يَقُولُ جَلَّ وَعَلَا
وَمَنْ يَعْمَلْ سُوءًا أَوْ يَظْلِمْ نَفْسَهُ ثُمَّ يَسْتَغْفِرِ اللَّهَ يَجِدِ اللَّهَ غَفُورًا رَحِيمًا وَقَالَ عَلَيْهِ وَ
عَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فِي حَدِيثِ الْآخَرِ مَنْ آذَنَ ذَنْبًا ثُمَّ تَدَمَّ عَلَيْهِ فَهُوَ كَفَّارَتُهُ
وَفِي الْخَيْرَاتِ الرَّجُلُ إِذَا قَالَ اسْتَغْفِرْكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ ثُمَّ عَادَ ثُمَّ قَالَهَا ثُمَّ عَادَ ثَلَاثَ
مَرَّاتٍ كُتِبَ فِي الرَّابِعَةِ مِنَ الْكَبَائِرِ وَفِي الْحَدِيثِ النَّبَوِيِّ أَنَّهُ قَالَ عَلَيْهِ إِذَا صَلَّيْتَ
السَّلَامَ هَلَكَ الْمُسُوْفُونَ يَقُولُونَ سَوْفَ نَتُوبُ وَأَوْصَى لِقَامَ الْحَكِيمِ لِابْنِهِ يَا بُنَيَّ
لَا تُؤَخِّرِ التُّوبَةَ إِلَى خَدِّ فَإِنَّ المَوْتَ يَأْتِيكَ بَعَثَةً قَالَ مُجَاهِدٌ مَنْ لَمْ يُتَابِعِ وَأَصْحَابُ
وَأَفْسَرُ قَبُولِ مِنَ الظُّلَمِيِّنَ قَالَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ رَحِمَهُ اللَّهُ سُبْحَانَ اللَّهِ رَدُّ فَلَيسَ
مِنَ الحَرَامِ أَفْضَلُ مِنْ مِائَةِ فَلَسِ يَتَصَدَّقُ بِهِ وَقِيلَ رَدُّ دَانِيٍّ مِنْ فِضَّةٍ أَفْضَلُ
عِنْدَ اللَّهِ مِنْ سِتِّ مِائَةِ حَجَّةٍ كَبْرُورَةٍ رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا وَإِن لَمْ تَغْفِرْ لَنَا وَ

من ابن عباس في وقوع
البدعة كفارة الذنوب
البدعة كفارة الذنوب
البدعة كفارة الذنوب
البدعة كفارة الذنوب
البدعة كفارة الذنوب

توبات ما را باقى
من الكذابين كذا
الذي يظن ان توبته
في كل وقت با توبته
التي تاتى في آخر
الدين هي توبته
فان توبته في كل
وقت با توبته في
آخر الدين هي توبته
فان توبته في كل
وقت با توبته في
آخر الدين هي توبته

اللذمة الغفران
الذمة الغفران
الذمة الغفران
الذمة الغفران
الذمة الغفران

قَائِدِ الْغُرِّ الْمَجْتَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَى الْكُلِّ مِنَ الصَّلَاةِ أَفْضَلُهَا وَمِنْ التَّسْلِيمَاتِ أَكْمَلُهَا

المختجات

مکتوب شخصیت و ستم

ساعت ابدیہ

۱۳۱

سخان جهان صدور یافته در بیان عقائد اہل سنت و جماعت رضوان اللہ تعالیٰ علیہم
 اجمعین با بیان اركان خمسہ اسلام و تحریر نمودن بر آنکہ کلمہ حق یعنی کلمہ اسلام را گوش
 سلطان وقت نماید و ما یناسب ذلک بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ
 عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰ صیغہ شریفہ کہ از روی کرم و التفات نامزد فقرار نامراد ساخته
 بودند رسید حمد اللہ سبحانہ کہ درین طور او ان پر شیبہ و شتابان اغنیاء و سعادت مند را از
 حُسن نشانی که دارند با وجود بی مناسبتیها با فقرار دور از کار سر نیازست و ایمانے بین
 طائفہ حاصل است چه نعمت است کہ تعلقات شیئی مانع حصول این دولت نگشته است و
 توجهات پراکنده از محبت اینان باز نداشته شکر این نعمت عظمیٰ بجا باید آورد و امیدوار
 باید بود کہ المرء معہ کجبت حدیث نبوی است علیه و علیٰ الہ الصلوٰۃ والسلام سعادت
 و نجات آثار آدمی را از تصحیح عقائد بموجب آرائے فرقه ناجیہ اہل سنت و جماعت
 رضوان اللہ تعالیٰ علیہم اجمعین کہ سواد اعظم و حجم غفیر اند چاره نبود تا فلاح و نجات
 اخروی متصور شود و حجت اعتقاد کہ مخالف معتقدات اہل سنت است ستم قابل است
 کہ بوقت ابدی و عذاب نرمدی برساند ماہنت و مسابلت در عمل امید مغفرت وارد
 اما ماہنت اعتقادی گنجایش مغفرت ندارد ان اللہ لا یغفر ان یشرک بہ و یغفر
 ما دون ذلک لمن یشاء معتقدات اہل سنت و جماعت را بلسان ایجاز و مختصار از
 مینماید بمقتضائے آن تصحیح اعتقاد باید فرمود و از حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ استقامت
 برین دولت بضرع و زاری مسألت باید نمود بدانند کہ اللہ تعالیٰ بذات قدیم خود وجود

برای مختصر کردن
 علم یعنی ادب
 که است که دوست
 داشته است از بعضی
 چیز و دوستی است
 در سبب و در نیافتن و در
 زبانی بنات است
 و دست از آن صفا و عا
 وادب و با...
 و سلم
 که به وضع است در صورت
 کلمات الهام باقی
 نقلت و التسلیم
 در شکر الله تعالی سبحانہ
 در حدیث و در کتب معتبره
 در بیان عقائد و در وقت
 از آنکه سبب نجات است
 و جماعت
 و غیره

۲۶

یعنی اور قابلیت زوال نسبت و اما موجود است و علم
 یعنی خلقیات حادثه اشیا حادثه
 یعنی او بیجا و او سبحانه موجود گشته اند و تخلق او تعالی از قدم بوجود آمده

است و سایر اشیا با ایجاد او سبحانه موجود گشته اند و تخلق او تعالی از قدم بوجود آمده
 پس او تعالی قدیم و ازلی باشد و اشیا همه حادث و نو پدید باشند و هر که قدیم ازلی است باقی و ابدی است
 و هر چه حادث و نو آمده است فانی و متهلک است یعنی در شرف زوال است و سبحانه یگانه است شریک
 ندارد در وجود و وجود و در استحقاق عبادت و جوب وجود غیر او را تعالی نشاید و استحقاق عبادت
 سوا بر او را سبحانه نسر و در او را تعالی صفات کامله است از انجمله حیات و علم و قدرت
 و ارادت و شمع و بصر و کلام و تکوین است که بقدم و ازلیت مشصف اند و بحضرت ذات
 جل سلطانة قائم اند تعلقات حوادث در قدیم صفات خل نکلند و حوادث متعلق بمنع
 ازلیت اینان نگرود و فلاسفہ از یخزدی و معتزله از کوری از حدوث متعلق بے حدوث
 متعلق برند و نفی صفات کامله نمایند و عالم بحر نیات ندانند که مستلزم تغیر است که امارت
 حدوث است نمیدانند که صفات ازلی باشند و تعلقات صفات به تعلقات حادثه حادثه
 باشند و صفات ناقص از جناب قدس او تعالی منسوب است و او تعالی از صفات لوازم
 جواهر و اجسام و اعراض منزّه است زمان و مکان و جهت را در حضرت او تعالی گنجایش
 نیست اینها همه مخلوق اویند بے خبر باشند که او را سبحانه فوق العرش خوانند و جهت فوق اثبات
 کند عرش و ما سوائے آن همه حادث اند و مخلوق اویند تعالی مخلوق و حادث را چه مجال
 که مکان خالق قدیم گردد و مقرا و شود اینقدر است که عرش اشرف مخلوقات اوست
 تعالی و نورانیت و صفا از همه ممکنات در و بیشتر است ناچار حکم مزارتیت دارد که ظهور
 عظمت و کبریاے خالق جل و علا آنجل پدید و هویدا است باین علاقه ظهور آنرا عرش الله
 نامند و الّا عرش و غیر نسبت با و تعالی برابر اند که همه مخلوق ویند تعالی اما عرش قابلیت
 نمایندگی است و دیگران را نیست آینه که صورت شخص را مینماید نمیتوان گفت که آن شخص
 در آینه است بلکه نسبت شخص با آینه و سایر اشیا متقابل بر برست تفاوت از جانب

قدرت و سلطه او دلیل
 حدوث تخلق کبر
 م شلا صفة بی انان
 و مکنیزه نظر بر انان
 صفات حدوث صفت
 لازم آید بسبب حدوث
 تعلق آنجا پس
 بارتقال محل حوادث
 مگرد و محل حوادث
 حادث است چه مجال
 پس صفات بی مثال
 چون ذات باشند
 غیر آن فرزند بران
 یعنی آنچه بر صفات
 بر سبب بود است
 برین ذات نیز
 است در خداوند سبحان
 صفات کلاسی
 مکه بی انان
 ذی صفت باین
 ابی جبر انان
 سبوی و برایت
 در جهت و س
 تفاوت میان
 از آن قابل
 از آن قابل
 از آن قابل
 از آن قابل

القدری لکم
 صحت
 مکن
 و از آن قابل
 از آن قابل
 از آن قابل

درد در این صورت قبول می نماید و دیگر از این قابلیت نیست و او تعالی جسم و
جسمانی نیست جوهر و عرض نیست محدود و متنهایی نیست طویل و غلیظ نیست دراز و کوتاه نیست
پهن و تنگ نیست بلکه واسع است نه بان وسعت که بفهم ما در آید محیط است بان طایفه که مذکور شد قریب
نه بان قرب که متعقل اگر دو با ما است نه ببعیت تعارفه ایمان آریم که واسع است و محیط است قریب
و با ما است اما کیفیت این صفات را ندانیم که چیست هر چه دانیم دانیم که قدری در مذہب مجسمه وارد
و او تعالی با هیچ چیز متحد نشود و هیچ چیز با او متحد نگردد و نیز هیچ چیز در او تعالی حلول
نکند و او تعالی در هیچ چیز حال نشود و بعضی و تجزئتی در جناب قدس او تعالی محالست
و ترکیب و تحلیل در آن حضرت جل شانہ ممنوع است و او را سبحانہ مثل و کفو نیست
زن و فرزند نیست ذات و صفات او تعالی بی چون و بی چگونه اند بے شبه و بے نمونه اند انقدر
میدانیم که او تعالی هست و با سماء و صفات کامله که خود را بان ستوده است متصف است اما
هر چه از ان در فهم و ادراک ما در آید و متعقل و متصور باشد او تعالی از ان منزہ و متعالی است
چنانچه گذشت لا تُدْرِكُهُ الْاَبْصَارُ سَوَاءٌ دُورًا ام قَرَبًا بَارِئٌ لِكُلِّ شَيْءٍ رَئِيٌّ
انکہ است پایدار است که آسمان و آند تعالی توقیفی اند یعنی موقوف بر سلع اند از صاحبش هر آنکه اطلاق
آن در شریعت بر حضرت حق سبحانه آمده است اطلاق باید کرد و آنچه نیامده است اطلاق نباید کرد اگر چه در ان اسم
معنی کمال مندرج باشد اطلاق جواد باید کرد که آمده است و سخن نباید گفت که نیامده است قرآن
کلام خداست جَلَّ سُلْطَانُهُ که بلباس حرف و صوت در آورده بر خمیبر علیہ و علی آلہ
الصلوة والسلام مستقر است و عباد را بان آفرودنی فرموده چنانچه ما کلام نفسی
خود را بتوسط کام و زبان در لباس حرف و صوت در آورده ظاهر می سازیم و مقاصد
خپتیه خود را در عرصه ظهور می آریم بچنین حضرت حق سبحانہ کلام نفسی خود را بتوسط
کام و زبان بقدرت کامله خود لباس حرف و صوت عطا فرموده بر عباد فرستاده است

عقد (۵)

عقد (۶)

عقد (۷)

عقد (۸)

عقد (۹)

عقد (۱۰)

عقد (۱۱)
عقد (۱۲)
عقد (۱۳)
عقد (۱۴)
عقد (۱۵)
عقد (۱۶)
عقد (۱۷)
عقد (۱۸)
عقد (۱۹)
عقد (۲۰)

کتابت امام باقر

بر سر اسرار الهی و توقیفی

نسخه جوهر است
کام و خود و در زبان
فانص

عقد (۲۱)
عقد (۲۲)
عقد (۲۳)
عقد (۲۴)
عقد (۲۵)
عقد (۲۶)
عقد (۲۷)
عقد (۲۸)
عقد (۲۹)
عقد (۳۰)

وَأَمْرٌ دُونَ هَذِهِ خَفِيَّةٌ خُودِهَا فِي زَمَنِ حَرْفٍ وَهَوَتْ أَوْرُدَهُ بِرَنْقَةٍ ظَاهِرٌ جَلْوَهُ وَادُهُ سِتُّ بِسِ بِرُو
 قِسْمِ كَلَامٍ كَلَامٍ حَقٌّ بَاشِدْ جَلَّ وَعَلَا نَفْسِي وَنَفْطِي وَاطْلَاقِ كَلَامٍ بِرَهُرُ وَوَقْمِ بِطَرِيقِ حَقِيقَتِهَا شَد
 چنانچه هر دو قسم کلام مانفی و لفظی بطریق حقیقت کلام مانند آنکه قسم اول حقیقت است و
 ثانی مجاز زیرا که مجاز را نفی جاز است و کلام لفظی را نفی کردن و کلام خدا ناکفتم گرفت
 و همچنین کُتُبٌ وَصُحُفٌ دِکْرٌ کَر بَرَانِبِيَاءِ مَا تَقَدَّمَ عَلَي نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ
 انزال فرموده است همه کلام حق اند سبحانه و آنچه در قرآن و در آن کُتُبٌ وَصُحُفٌ مَزِيحٌ
 ست احکام خداوندست جَلَّ سُلْطَانُهُ که موافق هر وقت عباد را بآن تکلیف فرموده است
 وَوَيْدِنِ مَوْبِقَانِ مَرَّضَتِ حَقِّ سُبْحَانَهُ را در بهشت بجهت و بی مقابله و بی کیف و ب
 احاطه حق است ایمان آریم باین رویت اخروی و بکیفیت آن مشغول نشویم زیرا که وقت
 او تعالی بچون ست و درین نشاء حقیقت آن بر آب چون ظاهر نشود و غیر از ایمان نصیب
 ایمان نبود و آس بر فلاسف و معتزله و سایر فرق مبتدعه که از جهنم و کوری انکار رویت اخروی
 نمایند و قیاس غائب بر شاهد کنند و بدولت ایمان آن هم مشرف نگردند و او تعالی چنانچه
 خَالِقِ عِبَادَتِ خَالِقِ اَفْعَالِ اِیْنِیَاسِ نِیْزِ خَیْرِ اِشْدَانِ فِعْلِ یَا شَرُّهُمُ تَقْدِیْرِ اِوْسَتْ تَعَالَى
 اما از خیر رضی است و از شر رضی نیست هر چند مردود بر اذیت و شیت اوست سبحانه لیکن
 باید است که شترتت را بواسطه شوراد ب او تعالی نسبت نماید کرد و خالق الشر نباید گفت
 بَلْكَ خَالِقِ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ بِیَ کُفْتُ چنانچه گفته اند که حضرت حق را سبحانه خالق کل شیء باید گفت
 و خَالِقِ الْقَادِرَاتِ وَتَحْتَازِزِ نِبَیْدِ كُفْتُ از جهت رعایت ادب جناب قدرین او تعالی معتزله
 از شیئ که دارند خالق افعال بنده را دانند خیر و شر فعل را با و نسبت کنند خسر و عقل
 مکهذب اینها میفرماید آری علما و حق قدرت بنده را در فعل او دخل داده اند و کتب در بنده
 اثبات نموده زیرا که فرق واضح است در میان حرکت مُرْتَعِشٍ وَحَرِکَتِ مُخْتَارِ قَدْرَتِ وَکَسْبِ

کتاب
 فکالت اوقات و انجیل
 از یو و محمد صفت
 ابراهیم علی صلوات
 و السلام
 که موبوس در بیرون
 و چند کاتب
 یعنی کفر و عبان
 کتابت امام باقر
 قال الشیطان بکفر
 قال الشیطان بکفر
 قال الشیطان بکفر
 کلمه
 کلمه
 کلمه

و در هر یک سوره (۸)

سوره (۹)

در هر دو روز

بنده را در حرکت از تعاش هیچ مدخلی نیست و در حرکت اختیاری مدخل است همین قدر فرق
 باعث مواخذه میگردد و اثبات ثواب و عقاب مینماید اکثر مردم در قدرت و اختیار عبد ترند
 دارند و بنده را مضطر و عاجز دانند ایشانان مراد علماء نفهمیده اند اثبات قدرت و اختیار
 بنده نه باین معنی است که بنده هر چه خواهد بکند و هر چه نخواهد نکند این خود از بندگی دور است
 بلکه باین معنی است که بنده با آنچه مکلف شده است از عهده آن تواند برآمد مثلاً نماز پنج وقت
 تواند داد اگر روز کوفه چهل کی تواند داد و در روز و آزرده ماه یک ماه روزه تواند داشت و در عمر
 خود بزراد و راحله یک حج تواند داد و نمود و علی هذا القیاس باقی احکام شرعی است که حضرت
 حق سبحانه و تعالی از کمال مهربانی سهولت و آسانی در آنها رعایت فرموده است از جهت
 ضَعْف و قِلَّتِ توانائی بنده قَالَ اللهُ تَعَالَى يُرِيدُ اللهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَلَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ
 یعنی خداوند تعالی بشما آسانی میخواهد و دشواری نمیخواهد و نیز فرموده است جَلَّ سُلْطَانُهُ
 يُرِيدُ اللهُ أَنْ يُخَفِّفَ عَنْكُمْ وَخَلَقَ الْإِنْسَانَ ضَعِيفًا یعنی میخواهد خداوند تعالی که تخفیف
 بکند از شما گرانی تکلیفات شاقه را و مخلوق گشته است انسان ضعیف صبر از شهوات نمیتواند
 کرد و تکلیفات شاقه را نمیتواند برداشت انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات فرستادند
 حق اند جل شأنه بسوئے خلق تا ایشان را بحق دعوت کنند تعالی و از ضلالت برآه آرند
 هر که دعوت ایشان را قبول کند او را به بهشت بشارت دهند و هر که انکار نماید بعد از
 دوزخ تهدید کنند هر چه ایشان از حق جل و علا تبلیغ نموده اند و اعلام فرموده اند همه
 حق است و صدق که شائسته تخلف ندارد و خاتم انبیاء محمد رسول الله است صَلَّى اللهُ تَعَالَى
 وَسَلَّمَ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ وَعَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ و درین اونیاسخ اذیان سابق است و کتاب او
 بهترین کتب ماقدم است و شریعت او را ناسخ نخواهد بود بلکه تا قیام قیامت خواهد ماند
 و عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام که نازل خواهد نمود عمل بشریت او خواهد کرد و بخوان

در حدیث
 انوار

دانش در سوره
 قیوم

بیت اول است

دانش در سوره
 قیوم

عنه

الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ

امّت او خواهد بود آنچه او علیه و علیّ الیه الصلوات والتّسلیمات از احوال آخرت خبر داد
است همه حق است از عذاب گوید و ضغطه آن و سؤال منکر و نکیر در آن و فناء عالم و انشقاق
سموات و انتشار کواکب و برداشتن زمین و کوهها و پاره پاره شدن اینها و حشر و نشر و اعاده
روح بجد و زلزله ساعت و هول قیامت و محاسبه اعمال و شهادت جوارح باعمال تکلیفیه و
ظیّر آن نمودن نامه های حسنات و سیئات بر زمین و شمال و وضع میزان تا حسنات و سیئات
را بان وزن کنند و کمی و زیادتی حسن و سیئه معلوم سازند اگر چه حسنات گران آمد علامت
نجات است و اگر خفت ظاهر شد علامت خسران است ^{زین کلام} فعل خفت آن میزان بر خلاف میزان
و نیاست آنچه پله که بالا رود ثقیل است و آنکه پست باشد خفیف و شفاعت انبیا و صلحا علیهم
الصلوات والتّسلیمات اولاً و ثانیاً مرعصه مومنان را باذن مالک یوم الدین جل
سلطانها ثابت است قال علیه و علیّ الیه الصلوة والسلام شفاعتی لا هیل الیکبار من لم یق
و پل صراط که بر پشت دوزخ نهند و مومنان از آن پل عبور کرده بهشت روند و کافران باها
غزیده در دوزخ افتند حق و ثابت است و بهشت که معذ از رانے تعمیر مومنان است و دوزخ
که معذ از رانے تندیب کافران است هر دو مخلوق آند و ابد الابد باقی خواهند ماند و فانی نخواهند
گشت و بعد از محاسبه مومنان چون بهشت روند در بهشت دائم خواهند ماند و از بهشت
بیرون نخواهند آمد و همچنین کفار چون بدوزخ روند همیشه در دوزخ خواهند بود و همیشه ابد الابد
مُعذّب خواهند ماند تخفیفی در عذاب در حق ایشان مجوز نیست قال الله تعالی لا یخفف
عنهم العذاب ولا هم ینظرون و هر که در دل او ذره از ایمان خواهد بود او را بواسطه افراط
معاصی اگر بدوزخ برسد بقدر عصیان معذّب خواهد بود آخر او را از دوزخ خواهند بر آورد و در
رسته او را سیاه خواهند کرد و چنانچه کفار را رو سیاه کنند و نیز غلّه و زنجیر خواهند کرد و چنانچه کفار
را کنند از جبهت حرمت ایمان او و ملائکه بنده مانے خدا اند جل و علا که مکرم اند و عصیان از

فواضله الفیض کبیر
نشره من و بالعمد
دشت و کلام
رنگان از قیوم و باز
مردم از عالم جسد
اطلا و تالیات صل بقول
تخافت انبیا و صلحا
و انبیا و صلحا
بنی شافعی بن نبی

ناید (۱۱)
راز است من و علی
ابن صغیر در اخلاق
است که برانے نجات
مدام از عذاب بود اما
برانے رخ دیابت خفیه
برایات نجات است
او را و افضیا و صلحا
انزه و ابد بود و
این کلام و شکر
فکر و خفت میزان قیامت بر خلف میزان و نیاست
ناید (۱۲)
ناید (۱۳)
ناید (۱۴)
ناید (۱۵)
ناید (۱۶)
ناید (۱۷)
ناید (۱۸)
ناید (۱۹)
ناید (۲۰)
ناید (۲۱)
ناید (۲۲)
ناید (۲۳)
ناید (۲۴)
ناید (۲۵)
ناید (۲۶)
ناید (۲۷)
ناید (۲۸)
ناید (۲۹)
ناید (۳۰)
ناید (۳۱)
ناید (۳۲)
ناید (۳۳)
ناید (۳۴)
ناید (۳۵)
ناید (۳۶)
ناید (۳۷)
ناید (۳۸)
ناید (۳۹)
ناید (۴۰)
ناید (۴۱)
ناید (۴۲)
ناید (۴۳)
ناید (۴۴)
ناید (۴۵)
ناید (۴۶)
ناید (۴۷)
ناید (۴۸)
ناید (۴۹)
ناید (۵۰)
ناید (۵۱)
ناید (۵۲)
ناید (۵۳)
ناید (۵۴)
ناید (۵۵)
ناید (۵۶)
ناید (۵۷)
ناید (۵۸)
ناید (۵۹)
ناید (۶۰)
ناید (۶۱)
ناید (۶۲)
ناید (۶۳)
ناید (۶۴)
ناید (۶۵)
ناید (۶۶)
ناید (۶۷)
ناید (۶۸)
ناید (۶۹)
ناید (۷۰)
ناید (۷۱)
ناید (۷۲)
ناید (۷۳)
ناید (۷۴)
ناید (۷۵)
ناید (۷۶)
ناید (۷۷)
ناید (۷۸)
ناید (۷۹)
ناید (۸۰)
ناید (۸۱)
ناید (۸۲)
ناید (۸۳)
ناید (۸۴)
ناید (۸۵)
ناید (۸۶)
ناید (۸۷)
ناید (۸۸)
ناید (۸۹)
ناید (۹۰)
ناید (۹۱)
ناید (۹۲)
ناید (۹۳)
ناید (۹۴)
ناید (۹۵)
ناید (۹۶)
ناید (۹۷)
ناید (۹۸)
ناید (۹۹)
ناید (۱۰۰)

اللهم صل علی محمد و آل محمد

مؤمنین است... انما نزل من ربی... علی بن ابی طالب... صلوات الله علیهم

زمن شوی

بآنچه

امر خدا جل شانه در حق ایشان جائز نیست و با آنچه ما سوزند بفعل می آرند و از زنا شوی پاک اند و توالد و تناسل در حق ایشان مفقود است بعضی ایشان را حضرت حق سبحانه و تعالی رسالت برگزیده است و بتبلیغ وحی مشرف ساخته مبلغان کتب و صحف انبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات ایشانند که از خطا و خلل محفوظ اند و از کید و مکر دشمن معصوم هر چه ایشان از حضرت حق سبحانه تبلیغ نموده اند همه صدق و صواب است و شایسته ارجح است و اشتباه ندارد و این بزرگواران از عظمت و جلال او سبحانه ترسانند و غیر از امتثال او امر کاری و گیرند از ایمان تصدیق قلبی است و اقرار لسانی با آنچه از دین بتواتر و ضرورت به ما رسیده است اجمالاً و تفصیلاً اعمال جوارح از نفس ایمان خارج اند اما در ایمان کمال می افزاید و حسن پیدا میکنند امام عظیم کوفی علیه الرحمه میفرماید که ایمان قبول زیادتی و نقصان نمیکند زیرا که تصدیق قلبی عبارت از نفس یقین و اذعان قلب است که تفاوت کمی و زیادتی در آن گنجایش ندارد و آنچه قبول تفاوت کند و دخل دائره ظن و وهم است کمال و نقص در ایمان باعتبار طاعات و حسنات است هر چند طاعت بیش کمال ایمان بیش پس ایمان عامه مؤمنان مثل ایمان انبیاء باشد علیهم الصلوات و التسلیمات که آن ایمان بواسطه اقرار طاعات بذروه علیا می آن کمال رسیده است که ایمان عوام مؤمنان بگرد آن نرسد هر چند این هر دو ایمان در نفس ایمان شرکت دارند اما آن ایمان بواسطه حقوق طاعات حقیقت دیگر پیدا کرده است ایمان دیگران گویا فرد آن ایمان نیست و در میان اینها همانست که مشارکت مفقود است عوام انسان هر چند با نبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات در نفس انسانیت شریک اند اما کمالات دیگر را نبیاء علیهم الصلوات و التسلیمات بدرجات علیا رسانیده است و حقیقت دیگر کمالات کرده گویا از حقیقت مشترکه عالی و برتر اند بلکه انسان ایشانند و عوام حکم شناس دارند امام عظیم علیه الرحمه فرماید انا مؤمن حقاً و امام شافعی گوید علیه الرحمه انا مؤمن ان شاء الله تعالی

مؤمنین است... انما نزل من ربی... علی بن ابی طالب... صلوات الله علیهم... کلمات امام زین العابدین

بسم الله الرحمن الرحیم

عظیم بیان حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے کہ جو شخص نماز پڑھے اور رکعتوں میں کھڑے ہو جائے اور اس کی ہڈیاں ٹوٹ جائیں اور وہ نماز پڑھ لے تو اس کے اجر میں سے پانچ سو حصے میرے لئے ہیں اور چالیس حصے اس کے لئے ہیں۔

عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ بِمِثْلِ مَا نَزَّلْنَا بِهِ عَلَى رُسُلِنَا وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
وَمَجَارِبَاتٌ وَمَنَازِعَاتٌ كَمَا نَزَّلْنَا عَلَى رُسُلِنَا وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ
وَمَجَارِبَاتٌ بِصِفَتَيْنِ بِرِجَالٍ نِيكٍ صَرَفَ بَابُ نَمُوذُ وَازْمُوا وَتَعْصِبُ دُونَ بَابِ دَأْبُ
إِنَّ بَرَّكَرَانَ دَرَجَتِ خَيْرِ الْبَشَرِ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ أَزْمُوا وَتَعْصِبُ مَنْ كُنْ
شَدِيدٌ بَدُونَ وَازْمُوا حَرَمٌ وَكَيْفَهُ بَاكُ كَثْرَةٌ أَرْمَصَاتٌ وَرَدُّ بَرَاءَةٌ حَقٌّ وَرَدُّ أَوْ أَرْمَصَاتٌ مُشَارِعَةٌ
سَتْ بَرَاءَةٌ حَقٌّ سَتْ بَرَّكَرَانَ بِمَقْتَضَاكَاجْتِهَادٍ وَخُودِ عَمَلٍ نَمُوذُ وَرَدُّ مَخَالِفٌ رَابِعٌ شَائِبَةٌ سَوَاءٌ
وَ تَعْصِبُ زَخُودٌ وَدَفْعٌ كَرَاهَةٌ وَجَاهِدٌ وَخُودٌ مُصِيبٌ سَتْ دَوْرٌ وَرَجْمٌ وَبِقَوْلِهِ ذَهَبٌ
أَزْمُوا وَرَدُّ أَوْ كَثْرَةٌ سَتْ يَكُ جِهَةٌ وَرَدُّ وَتَقْدِيرٌ سَتْ تَسْ مَخْطُيٌّ دَرْمُكَ مُصِيبٌ نَمَاتٌ
دُورٌ سَتْ بَلْكَ أَمِيدٌ وَرَجَائِ تَابٌ وَرَدُّ عَمَلًا فَرَمُوذُ وَرَدُّ مَجَارِبَاتٌ حَقٌّ سَتْ جَانِبٌ
حَضْرَتِ أَمِيرٌ بَدُونَ سَتْ كَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى وَجْهَهُ وَاجْتِهَادٍ مَخَالِفَانِ زَمُودٌ دُونَ بَدُونَ مَعَ ذَلِكَ
مَكْرَهُ طَعْنٌ نَيْسَتٌ وَكَنْجَالِشٌ مَلَامَتٌ نَدَارٌ وَرَدُّ جَاءَ أَلَمْكَ نَسَبٌ كُفْرٌ بِفَسْقٍ كَرَاهَةٌ شُدَّ حَضْرَتِ
أَمِيرٌ كَرَّمَ اللَّهُ تَعَالَى وَجْهَهُ فَرَمُوذُ سَتْ بَرَّكَرَانَ مَبْرَابِي كَثْرَتٌ أَشَانَانِ نَهْ كَاوَ أَسْتَدْنَهْ فَذَقْ
زِيرًا كَثْرَتِ أَشَانِ رَاتَاوِيلٌ سَتْ كَمَنْعُ كُفْرٍ فَسْقٍ مَيَايَدِ حَضْرَتِ سَغْمِيرٌ فَرَمُوذُ سَتْ عَلَيْهِ وَعَلَى
إِلَى الصَّلَاةِ وَالتَّسْلِيمَاتِ إِيَّاكُمْ وَمَا شَجَرَتَيْنِ أَحْصَابِي تَسْ جَمِيعُ أَحْصَابِ سَغْمِيرٌ عَلَيْهِ وَ
عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ بَرَّكَرَانَ بِدُونِشْ وَبِهِ رَابِعِيٌّ يَادُ بَابِ كَرَاهَةٌ وَرَدُّ حَقٌّ بِحَقِّ
يَكِيٌّ أَزْمِينِ بَرَّكَرَانَ بَدُنْبَابِ بَدُونِشْ وَرَدُّ مَخَالِفٌ أَشَانِ رَابِعٌ أَزْمَصَاتٌ بَرَّكَرَانَ
بَابِ دَأْبُ سَتْ طَرِيقٌ فَلَاحٌ وَنَجَاتٌ سَتْ حَمْدٌ دُورِيٌّ أَحْصَابِ كَرَامٌ بُوَاهُ دُورِيٌّ سَغْمِيرٌ سَتْ
عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ وَبَعْضُ أَشَانَانِ سَغْمِيرٌ بَعْضُ سَغْمِيرٌ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ
الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ بَرَّكَرَانَ فَرَمِيدٌ مَا أَمَّنَ بِرَسُولِ اللَّهِ مِنْ كَثْرَتِ رُؤُوسِ أَحْصَابِهِ وَ
عَلَامَاتِ قِيَامَتِ كَثْرَتِ صَادِقٍ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلَى الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ أَزْمَانِ خَبْرٌ وَرَدُّ

عظیم بیان حضرت محمد صلی اللہ علیہ وسلم نے فرمایا ہے کہ جو شخص نماز پڑھے اور رکعتوں میں کھڑے ہو جائے اور اس کی ہڈیاں ٹوٹ جائیں اور وہ نماز پڑھ لے تو اس کے اجر میں سے پانچ سو حصے میرے لئے ہیں اور چالیس حصے اس کے لئے ہیں۔
بزرگواران درجہ خیر البشر علیہم الصلوات والتسلیمات از ہوا و تعصب من کن
شده بودند از حرم و کینه پاک گشته اگر مصاحت دارند برائے حق دارند اگر منازعت و مشاجرت
ست برائے حق است ہرگز وہی بمقتضای اجتهاد و خود عمل نموده اند و مخالف رابے شائبہ ہوا
و تعصب از خود دفع کرده اند ہر کہ در اجتهاد خود مصیبت دہ دورجہ و بقولے ذہ درجہ
از ثواب وارد و آنکہ محطی است یک جہ ثواب و رانقد وقت است پس مخفی در رنگ مصیبت نکات
دورست بلکہ امید در جہات ثواب وارد عکس فرمودہ اند کہ در ان مجاہرات حق بہ جانب
حضرت امیر بودہ است کہ مآلہ تعالی و جہہ و اجتهاد مخالفان از صواب دور بودہ مع ذلک
مکارد طعن نیستند و کنجایش ملامت ندارند چہ جائے آنکہ نسبت کفر یا فسق کردہ شود حضرت
امیر کہ مآلہ تعالی و جہہ فرمودہ است برادران مابرا بای گشتند ایشانان نہ کاوانند نہ فاسق
زیرا کہ ایشان راتاویل است کہ منع کفر و فسق میناید حضرت سغیر فرمودہ است علیہ و علی
الی الصلوة و التسلیمات ایاکم و ما شجرتین اصحابی تے جمع اصحاب پیغمبر را علیہ و
علیہم الصلوات و التسلیمات بزرگ باید و نشست و ہمہ رابہ نیکی یاد باید کرد و در حق بیع
یکے ازین بزرگواران بد نباید بود و گمان بد نباید کرد و منازعت ایشان رابہ از مصاحت برکن
باید است طریق فلاح و نجات این است چہ دوستی اصحاب کرام بوسطہ دوستی پیغمبر است
علیہ و علیہم الصلوات و التسلیمات و بعض ایشانان سغیر بعض پیغمبر علیہ و علیہم
الصلوات و التسلیمات بزرگے فرماید ما امن برسول الله من کثیر رؤس اصحابہ و
علامات قیامت کہ تخیر صادق علیہ و علی ای الصلوات و التسلیمات از ان خبر داده است

دو الہیہ نماز روزی

اللہ تعالیٰ

بسیار است که در این کتاب مذکور است و در بعضی از کتب دیگر نیز آمده است و در بعضی کتب دیگر نیز آمده است و در بعضی کتب دیگر نیز آمده است

حق است احتمال تخلف ندارد مثل طلوع آفتاب از جانب مغرب بر خلاف عادت و ظهور حضرت
مهدی علیه الزمان و نزول حضرت روح القدس علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
و خروج دجال و ظهور یاجوج و ماجوج و خروج و آتیه الارض و دغانی که از آسمان پیدا
شود تمام مردم را فرود گیرد و عذاب دردناک کند مردم از اضطراب گویند ای پروردگار ما این عذاب
را از ما دور کن که ما ایمان می آریم و آخر علامات آتش است که از عدن خیزد و جامعه از نادانی
گمان کنند شخصی را که دعوی مهدویت نموده بود از اهل هند مهدی موعود بوده است پس بنام
اینان مهدی گذشته است و فوت شده و نشان میدهند که قبرش در قره است در احادیث صحیح
که محدث شهرت بلکه حدیثی معتبره رسیده اند که کذب این طائفه است چه آنسرور علیه و علی الله
الصلوة والسلام مهدی را علامات فرموده است در احادیث که در حق آن شخص که معتقد ایشانست
آن علامات مفقود اند در احادیث نبوی آمده است علیه و علی الله الصلوة والسلام که
مهدی موعود بیرون آید و بر سر و پاره ابر بود که در آن ابر فرشته باشد که نداند که این شخص
مهدی است او را متابعت کنید و فرموده علیه و علی الله الصلوة والسلام که تمام زمین را
مالک شدند چارکس و کس از مومنان و کس از کافران ذوالقرنین و سلیمان از مومنان
و فرود و بخت نصر از کافران و مالک خواهد شد آن زمین را شخص بنجم از اهل بیت من یعنی مهدی
و فرموده علیه و علی الله الصلوة والسلام و نیاز رود تا آنکه لغت کند خدا تعالی مردی را
از اهل بیت من که نام او موافق نام من بود و نام پدر او موافق نام پدر من باشد پس بر سازد
زمین را بداد و عدل چنانچه پر شده بود بجز و ظلم و در حدیث آمده است که اسحاب کعبه اغویان
حضرت مهدی خواهند بود و حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام در زمان بی
نزول خواهد کرد و او موفقت خواهد کرد با حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام
در حال دجال و در زمان ظهور سلطنت او در چهارم شهر رمضان کسوف شمس خواهد شد

نسخه (۱۹)

بسیار است که در این کتاب مذکور است و در بعضی از کتب دیگر نیز آمده است و در بعضی کتب دیگر نیز آمده است و در بعضی کتب دیگر نیز آمده است

نسخه (۱۹)

بسیار است که در این کتاب مذکور است و در بعضی از کتب دیگر نیز آمده است و در بعضی کتب دیگر نیز آمده است و در بعضی کتب دیگر نیز آمده است

بسیار است که در این کتاب مذکور است و در بعضی از کتب دیگر نیز آمده است و در بعضی کتب دیگر نیز آمده است و در بعضی کتب دیگر نیز آمده است

بعضی کتب در نشانی
مادت بر غلات
تذکره از اشعار
از اسان در زمین بران
چهار که از شد باشد
که کورت پس مکتوب
کورت و صورت تاریخ
تذکره غلات تاریخ
مکتوبیت چاک

و در اول آن ماه حُصوف قمر بر غلات عادت زمان و بر غلات حساب بخان بنظر انصاف باید دید
که این علامات در آن شخص مثبت بوده است یا نه و علامات دیگر بسیار است که مخیر صادق فرموده
است عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِلَهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ شیخ ابن حجر رساله نوشته است در علامات مهدی منتظر
که به دو بیت علامت میگردند نهایت جمل است که با وجود توضیح امیر مهدی موجود جمعی در ضلالت ما
هَذَا اللهُ مَبْعَاثُهُ سَوَاءِ الصَّرَاطِ وَيَغْمِرُ فَرَمُوهُ عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِلَهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ بدستیک
بنی اسرائیل بختاد و یک فرقه شده بودند که همه ایشان در نارندگی که از ایشان و زودست که امت
من بر بختاد و سه فرقه متفرق شوند که همه ایشان در آتش باشند مگر یک فرقه ناجیه پرسیدند که آن
فرقه ناجیه چه کسانیند فرمود عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِلَهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ آنانند که باشند بر مثل آنچه من بر آنم
و اصحاب من بر آنند عَلَيْهِ وَعَلَى الْإِلَهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ و آن یک فرقه ناجیه اهل سنت و جماعت
اند که طغریز متابعیت آن سرور اند عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ و متابعت اصحاب آن سرور عَلَيْهِ وَعَلَيْكُمْ
الصَّلَاةُ وَالتَّسْلِيمَاتُ، اللَّهُمَّ تَبَتْنَا عَلَى مَعْقَدَاتِ أَهْلِ الثَّنَةِ وَاجْتِمَاعِهِ وَامْتِنَانِي زُمْرِهِمْ
وَاحْشُرْنَا مَعَهُمْ، رَبَّنَا لَا تُزِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ
أَنْتَ الْوَهَّابُ بعد از تصبیح امضا و از امثال او ام و امها از نواهی شرعی که بمثل تعلق دارد و نیز
چاره نبود نماز پنجوقت بے فتور با تعدیل از کمان و با جماعت او باید نمود که فارق در میان
اسلام و کفر زمین نماز است و چون او در صلوة بر وجه مسنون میسر شد قبل متین از اسلام بد
آمد زیرا که نماز اصل دوم است از اصول پنجگانه اسلام و اصل اول ایمان بعد از رسول است
جَلَّ شَانُكَ وَاصْلُ دَوْمِ نَازِست وَاصِلُ سَبِومِ اوار از زکوة است و اصل چهارم روزنه های ماه
رَمَّانِست و اصل پنجم حج بیت الله است اصل اول ایمان تعلق دارد و اصول از رتبه
با اعمال تعلق دارند جامع ترین همهجهاوات و فاضلترین اینها نماز است قدر زقیامت
ابتدای محاسبه از نماز خواهد بود اگر نماز درست آمد محاسبه دیگر عینا بقره الله سبحانک نیز

بعضی در بیان مکتوب
تذکره از اشعار
مکتوبیت چاک
بعضی در بیان مکتوب
تذکره از اشعار
مکتوبیت چاک
بعضی در بیان مکتوب
تذکره از اشعار
مکتوبیت چاک
بعضی در بیان مکتوب
تذکره از اشعار
مکتوبیت چاک
بعضی در بیان مکتوب
تذکره از اشعار
مکتوبیت چاک
بعضی در بیان مکتوب
تذکره از اشعار
مکتوبیت چاک

والله اعلم بما
بعضی در بیان مکتوب
تذکره از اشعار
مکتوبیت چاک

وگير از محافظت کنند گفنه گویا شاعت این امر را ملاحظه نموده میگویند که این آیه شفاعت ما
خواهند بود زود حق جل و علا و ما را بخدا جل شانہ نزدیک خواهند ساخت بے عقلا نند از کجا
دانسته اند که این جمادات را مجال شفاعت خواهد بود و حضرت حق سبحانه و تعالی شفاعت
شکر کار که فی الحقیقت دشمنان ویند در حق عبده دشمنان خود قبول خواهد کرد و در رنگ آنست
که باغیان بر سلطان خروچ نمایند و جمع از ابلهان انداد باغیان نمایند بزعم فاسد آنکه در وقت
تنگ این باغیان نزد سلطان شفاعت خواهند بود و بوسیله آنها تقرب سلطان خواهیم یافت
نیز به پیروان که خدمت باغیان کنند و شفاعت باغیان عفو از سلطان خواهند و تقرب
او جویند چرا خدمت سلطان بر حق نمکنند و باغیان را شکست ندهند تا از اهل قرب از اهل
حق باشند و در آن من و امانی بوند معقلان سگ را بگیرند و بدست خود بر آشد و سالها آزا
پرستش نمایند و توقعات از او امید دارند با جمله دین کفره ظاهر البطلان است از مسلمانان
هر که از راه حق و طریق مستقیم دور افتاده است اهل بوا بدعت است و آن طریق مستقیم طریق
آن سرورست علیه و علی الیه الصلوٰۃ و السلام و طریق خلفاء راشدین است علیه و علیهم
الصلوٰۃ و التسلیمات حضرت شیخ عبد القادر جیلانی قدس سره در کتاب غنیه میفرماید که
گروه های مبتدعان که اصول آنها طائفه اند خارج و شیعه و معتزله و مرجئه و مشبه و جهمیه و
ضاریه و نجاریه و کلایبیه در زبان آن سرور نبود علیه و علی الیه الصلوٰۃ و السلام و در زبان
خلافت ابی بکر و عمر و عثمان و علی رضی الله تعالی عنهم اجمعین نیز نبودند اختلاف این کفر
و تفرق اینها بعد از سالها از موت صحابه و تابعین و موت فقهای سنی رضی الله تعالی عنهم
اجمعین حادث شده است و آن سرور فرموده علیه و علی الیه الصلوٰۃ و السلام کسیکه بعد از
من خواهد زیست اختلاف بسیار خواهد دید پس لازم گیرید سنت مرا و سنت خلفاء راشدین مرا
آزاید بدان خود محکم بگیرید و دور دارید خود را از محدثات امور زیرا که هر بدعت ضلالت است
نوپیاشده کارها

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

فصل اول در بیان...

و هر چه بعد از من نو پیدا شود دوست پس من است که بعد از زمان آنحضرت و خلفاء راشدین علیه
 وعلیهم الصلوات و التسلیمات ماوت شود از چیز اعتبار ساقط است و شایان اعتبار نیست
 شکر این دولت عظمی بجا باید آورد که از کمال کرم و فضل بار داخل فرقه ناجیه ساخت که ایشان
 اهل سنت و جماعت اند و از فرق اهل بهاد بدعت نگر و اند با معتادات فاسده ایشان متلا
 و از ان جماعت ساخت که بنده را در اخص صفات نوالی جل شانه اش شریک گردانند و خالق
 افعال بنده بنده را گویند و منکر رُویة اخروی باشند که سرمایه دولت دنیویه و اخروی است و نفسی
 وجود معات کامله از واجب تعالی نمایند و نیز از ان دو طائفه ساخت که با صحاب کرام خیر البشر
 علیه وعلیهم الصلوات و التسلیمات به پیچند و با کاربردین سوزن نمایند و ایشان را معاد
 یکدیگر تصور کنند و به بغض و کینه منطن مشم سازند حضرت حق سبحانه و تعالی در حق این
 بزرگواران دحماک بینیم میفرماید و این دو طائفه کذب کلام حق جل و علا می نمایند و اثبات
 عداوت و بغض و کینه در میان این بزرگواران میکنند الله تعالی اینهارا توفیق دما و بصیرت تقیم
 میناگردانند و نیز از ان جماعه نگر و اند که حق را سبحانه جهت و مکان اثبات کنند و جسم و
 جسمانی انگارند و امارت صده و امکان در واجب قدیم جل سلطانة ثابت گردانند بر
 سراسر سخن رویم و گویم که معلوم ایشان است که سلطان کالروح است و سایر انسان کالبد
 اگر روح صالح است بدن صالح و اگر روح فاسد است بدن فاسد است پس در صلاح سلطان
 کوشیدن در صلاح صحیح بنی آدم کوشیدن است و صلاح در اظهار کلمه اسلام است بهتر روش که
 گنجایش وقت باشد و از گذشته کلمه اسلام از معتقدات اهل سنت جماعت نیز گاه و بیگاه گوش زد
 باید ساخت و در مذہب مخالف باید نمود اگر این دولت بیشتر گردد و اثر عظمی از انبیا علیهم الصلوات
 و التسلیمات بدست آید شمار این دولت مغت بدست آمده است قدر آنرا بدانند نیاده چه
 مبالغه نماید هر چند مبالغه و انرا مایجا پس حسین است والله سبحانه التوفیق

انان سوره انعام صلوات کرم
 اهل سنت و جماعت
 افعال بنده بنده را گویند و منکر رُویة اخروی باشند که سرمایه دولت دنیویه و اخروی است و نفسی
 وجود معات کامله از واجب تعالی نمایند و نیز از ان دو طائفه ساخت که با صحاب کرام خیر البشر

سید بن طاووس

علی بن ابراهیم
 عاضد و خلعت خال

کتوبات امام باقر

۴۴

بسم الله الرحمن الرحیم

۲۷ - مکتوب بیست و نهم (۲۹)

سادق آبدیه ۱۰

بفضیلت پناهی شیخ عبدالحق دلبوی صدور یافته در بیان آنکه بهترین امتعه این نشا حُرُن اندوه است
 و گوارترین نعیم این مایه الم و مصیبت ^{برایت} کمالله و سلام علی عبادیه الذین اصطفی مخدوما کثرا
 در رُود مصائب هر چند تمثل آدمی است اما امید که امتهاست بهترین امتعه این نشا حُرُن و
 اندوه است و گوارترین نعیم این مایه الم و مصیبت این شکر باره یا بذار و تسخ غلاف رفیق
 فرموده اند و باین جمله راه ابتلا و انبوه بیجا و تمندان نظر بر خلاوت آنها انداخته آن تمنی در رنگ
 شکر میخایند و مارت را بر عکس صفرائی شیرین میبایند چرا شیرین نه یابند که افعال محبوب همه
 شیرین اند و طبعی گمرازه تلخ یابد که با سواهی گرفتار است دو تمندان در ایلام محبوب آن قدر خلاوت
 ولذت میبایند که در انعام او تصور نباشد هر چند که هر دو از محبوبند لیکن در ایلام نفس محبت را
 در خلقت و در انعام قیام بر او نفس است **هـ هِنِثَا لَا رِبَابِ التَّيْمِ نَعِيمُهَا**

کارنامه خرد
 حضرت خواجگوار
 اند صاحب فرائین
 شکر
 بانفع مبرکات
 بیخه آفریننده
 مرغ
 بنات الممیزان

۱۸ - المنتخبات مکتوب سی و هشتم [۱]

چند گاه بصلوة خیر البشر علیک و علی آله الصلوة والسلام استیغال استم و بانواع واقسام صلوة در روزان
 میفرستادم و تلح و ثمرات عاجله در این مرتب می یافتیم و بدقالت و استبرار ولایت خاصه محبت
 علی صاحبها الصلوة والسلام و الخیرة منه مدیثم چون مدعی برین عمل گذشت اتفاقاً فوراً
 درین التزام پیدا گشت و لوفیق این استیغال اول شد بر صلوات موقته اقتصار افتاد و دوران وقت
 خوش می آمد که بجای صلوة تسبیح و تقدیس و تهلیل استیغال تمام گفتم حکمتی درین امر خواهد بود تا آنچه
 سازند آخر یعنی تاه البعده معلوم گشت که درین وقت ذکر گفتن به از رُود فرستادن است هم مرین
 را و هم سئل البیه را بدو وجه یکی آنکه در خبر قدسی آمده است من شغل ذکر عن من مشا لکنی

فصل
 در بیان صلوات
 بر اهل بیت
 علیهم السلام
 و در بیان
 فایده آن

بنام مکتوب بیست و نهم ۱۲ قول بر رُود سنی مزین ذکر کردیم که در هر چند است از هر جهت مذکور است است از هر یک فایده ۱۳

(۱) بملا غازی نایب صدور یافته در بیان آنکه ذکر حق جل و علا اولی است از صلوة فرستادن

اول بقرون متطاوله در هر وقت از اوقات صفتی از صفات لطیفه او بجا آورند
 جل سلطانة او عالم مثال موجود گشته است و بصورت آدم ظاهر شده و سخی با سیم او گشته
 و کار و بار آدم منتظر از او بوقوع آمده حتی که توالد و تناسل که مناسب آن عالم مثال است
 نیز ظهور میسند و کمالات صغیری و مینوی مناسب آن عالم نیز یافته و شایان عذاب و ثواب گشته
 بلکه در حق او قیامت قائم شده و پیش از آن بدوزخ رفته بعد از آن در وقت از اوقات
 بشیئة الله سبحانه صفتی با لطیفه دیگر از صفات و لطائف او علی بنیتا و علیه الصلوٰة والسلام
 و رحمان عالم منقسم ظهور آمده و کار و بار که از ظهور اول بوجود آمده بود از ظهور ثانی نیز بوجود
 آمده و چون آن دوره نیز تمام شده ظهور ثالث از آن صفات و لطائف او علی بنیتا
 و علیه الصلوٰة والسلام بصورت میسند و چون آن ظهور نیز دور خود را تمام کرده ظهور رابع نیز
 پیوسته الی ما شاء الله تعالی و چون دور ظهورات مثالیه او که تعلق بصفات و لطائف او
 داشت تمام گشته آخر الامر آن نسخی عامه در عالم شهادت بجا آورند و جل سلطانة بوجود آمده
 و فضل خداوندی جل سلطانة معزز و مکرم گشته اگر صد هزار آدم باشد اجزا همین آدم اند و دست
 و پائی او نید و مبادی و مقدمات وجود او نید جد شیخ بزرگوار که زیاده از چهل هزار سال از فوت
 او گذشته است لطیفه بوده است در مثال از لطائف جد شیخ که بعالم شهادت وجود داشته و طوائف
 بیت الله که میکرده در عالم مثال مکرده چه کعبه معظمه نیز در مثال صورتی و تشبیهی بوده است که اهل
 آن عالم را قبل بوده این فقیر درین باب نظر را دور دور فرستاده و تمیق بسیار نموده و در عالم شهادت آدم
 و غیره نظریات و غیر از شعبه های عالم مثال سابقین و آنکه بدن مثالی گفته که من جد تو ام و زیاده از چهل هزار سال
 از فوت من گذشته است او آن دلیل است بر آنکه او همایک پیش از ظهورات صفات و لطائف
 این آدم بوده اند که خلقت علایده داشتند و از من آدم همایک بودند چه همایک را با من آدم چه نسبت
 و چرا چه بود و از خلقت این آدم هفت هزار سال تمام گشته چهل هزارچه گنجایش دارد و جماعه که در دلهای

در وقت از اوقات صفتی از صفات لطیفه او بجا آورند
 جل سلطانة او عالم مثال موجود گشته است و بصورت آدم ظاهر شده و سخی با سیم او گشته
 و کار و بار آدم منتظر از او بوقوع آمده حتی که توالد و تناسل که مناسب آن عالم مثال است
 نیز ظهور میسند و کمالات صغیری و مینوی مناسب آن عالم نیز یافته و شایان عذاب و ثواب گشته
 بلکه در حق او قیامت قائم شده و پیش از آن بدوزخ رفته بعد از آن در وقت از اوقات
 بشیئة الله سبحانه صفتی با لطیفه دیگر از صفات و لطائف او علی بنیتا و علیه الصلوٰة والسلام
 و رحمان عالم منقسم ظهور آمده و کار و بار که از ظهور اول بوجود آمده بود از ظهور ثانی نیز بوجود
 آمده و چون آن دوره نیز تمام شده ظهور ثالث از آن صفات و لطائف او علی بنیتا
 و علیه الصلوٰة والسلام بصورت میسند و چون آن ظهور نیز دور خود را تمام کرده ظهور رابع نیز
 پیوسته الی ما شاء الله تعالی و چون دور ظهورات مثالیه او که تعلق بصفات و لطائف او
 داشت تمام گشته آخر الامر آن نسخی عامه در عالم شهادت بجا آورند و جل سلطانة بوجود آمده
 و فضل خداوندی جل سلطانة معزز و مکرم گشته اگر صد هزار آدم باشد اجزا همین آدم اند و دست
 و پائی او نید و مبادی و مقدمات وجود او نید جد شیخ بزرگوار که زیاده از چهل هزار سال از فوت
 او گذشته است لطیفه بوده است در مثال از لطائف جد شیخ که بعالم شهادت وجود داشته و طوائف
 بیت الله که میکرده در عالم مثال مکرده چه کعبه معظمه نیز در مثال صورتی و تشبیهی بوده است که اهل
 آن عالم را قبل بوده این فقیر درین باب نظر را دور دور فرستاده و تمیق بسیار نموده و در عالم شهادت آدم
 و غیره نظریات و غیر از شعبه های عالم مثال سابقین و آنکه بدن مثالی گفته که من جد تو ام و زیاده از چهل هزار سال
 از فوت من گذشته است او آن دلیل است بر آنکه او همایک پیش از ظهورات صفات و لطائف
 این آدم بوده اند که خلقت علایده داشتند و از من آدم همایک بودند چه همایک را با من آدم چه نسبت
 و چرا چه بود و از خلقت این آدم هفت هزار سال تمام گشته چهل هزارچه گنجایش دارد و جماعه که در دلهای

ایشان مريض است ازین حکایات ^{تسلیح} تباخ می فهمند و نزدیک است که بقدم عالم قابل گردند و از
 قیامت کبری انکار نمایند بعضی از ملاحدّه که باطل خود را ببند ^{تسلیح} تباخ گرفته اند حکم بجز از تباخ مینمایند
 وی انکار کند که نفس ندارد نیکه بجد کمال رسد از تعلب ^{تسلیح} ابدان او را چاره نبود و میگوید چون بجد کمال رسید
 از تعلب ^{تسلیح} ابدان بلکه از تعلق ^{تسلیح} ابدان فاع گشت و مقصود از خلقت او که کمال اوست بیشتر شد
 و این سخن کفر صریح است و انکار است از آنچه از دین بتواتر ثابت شده است هر گاه در آخر کار جمع
 نفوس بجد کمال برسد و روح کرباشد و معتدب کدام بود این انکار دوزخ است و انکار عذاب اخروی است
 و نیز انکار حشر اجساد است چه بر علم اینها نفس را اعتناست ^{تسلیح} چه بجهت که آلت کمالات اوست نامذمه است
 تا بجد حشر نموده آید اعتقاد این جامعه موافق اعتقاد فلاسفه است که از حشر اجساد و انکار دارند و عذاب و
 ثواب روحانی دانند بلکه اعتقاد ایشان از اعتقاد فلاسفه هم بدتر است که آنها را قوت تباخ مینمایند و عذاب
 روحانی اثبات میکنند و اینها هم اثبات تباخ مینمایند و هم از عذاب آخرت انکار دارند و عذاب اینها
 عذاب دنیا است که از بزرگی تهذیب نفوس اثبات میکنند سوال از حضرت امیر که مراد الله تعالی چه
 وار بعضی دیگر از اولیا دانند نیز منقولست که بعضی از اعمال غریبه و افعال عجیبه پیش از وجود ^{تسلیح} عنصری
 بقرون تطاول از ایشان و عالم شهادت بوقوع آمده است تحت آن بے تجویز تباخ چگونه است
جواب صدور آن اعمال و افعال از ارواح این بزرگواران است که بشیفته ابد ^{تسلیح} سبحانه و تعالی خود متجسد
 باجساد گشته سبب اثر افعال عجیبه گشته اند چند دیگر نیست که بان تعلق گیرند تباخ آنست که روح پیش
 از تعلق بان جسد بجسد دیگر که میان و مغایر آن روح است تعلق گرفته باشد و چون خود متجسد بجسد گردد
 تباخ چه بود چنانکه مشکل باشد اشکال سگردد و متجسد باجساد میشوند و درین حال اعمال عجیبه که مناسب
 این اشکال و اجساد است بوقوع می آید جمیع تباخ نیست و هیچ خلوصی نه هر گاه جنیان با تقدیر
 الله سبحانه این قدرت بود که مشکل باشد اشکال گشته اعمال غیرتبه بوقوع آید ارواح گمرا اگر این قدرت
 حقا فرمایند محل تعجب است و چا احتیاج بدن دیگر ازین قبیل است آنچه از بعضی اولیا الله نقل میکنند

له قول تباخ بنحو
 شدن روح انسانی
 و در بعضی از اشکال
 بر کمال کمال رسیدن
 من اول کمال رسیدن
 گوید و در بعضی از اشکال
 شد و در بعضی از اشکال
 پس این اشکال
 طبع بطن و دیگر
 طبع بطن و دیگر
 اثبات تباخ و دیگر
 بوی علی صاحبنا الصلوات
 کبریات انما تباخ
 والسلامه الغیبه
 عه یخبر الله که
 قائل تباخ شداند
 مع پاک درین بیان
 تادین
 مع بیخانی بودن
 که در این بیان
 و ظنمق ازین اوقات
 مع قدرت تادین
 غایت یک
 کبریا الله تعالی

صفت باطنی آن
و چون که در این صفت
نیز گفته اند که
صفت باطنی آن
و چون که در این صفت
نیز گفته اند که

که در یک آن در آنکه متعدد و حاضر میگردد و افعال متباینه بوقوع می آید اینها نیز لطائف ایشان
متجذب باجسام مختلفه اند و متشکل با اشکال متباینه و همچنین عزیز که مثلا در هندوستان توطن اردو و از آن
ویارنه برآمده است جمیع از حضرت مکه معظمه می آیند و میگویند که آن عزیز را در حرم کعبه دیده ایم و چون
و چنین در میان ما و آن عزیز گذشته است و جمیع دیگر نقل میکنند که ما او را در روم دیده ایم و جمیع دیگر
در بغداد دیده اند این همه شکل لطائف آن عزیز است با اشکال مختلفه و گاه هست که آن عزیز را از آن
اشکالات اطلاع نمودند و در جواب آن جماعت گاه میگوید که اینهمه بر من تهمت است من از خانه
نیرآمده ام و حرم کعبه را نه دیدم و روم و بغداد را نمی شناسم و نمیدانم که شما چه کسانیید و همچنین جمیع از باب
حاجات از اعزّه اُحیاء و اموات در مخاوف و مهالک مد و ما طلب مینمایند و می بینند که صور آن اعزّه
حاضر شده و دفع بلیه از بهانه نموده است گاه هست که آن اعزّه را از دفع آن بلیه اطلاع بود و گاه
نبود و از ما و شما بهانه بر ساخته اند و این نیز شکل لطائف آن اعزّه است و این شکل گاه در عالم
شماوت بوده و گاه در عالم مثال چنانچه در یک شب هزار کس آن سرور را علیه علی الصلوٰه
و السلامه تصور مختلفه و خواب می بینند و استفاد مینمایند این همه شکل صفات و لطائف او است
علیه و علی الصلوٰه و السلامه بصورتهاک شمالی و همچنین در میان از صور شمالی پیران استفاد
مینمایند و کل شکلات میفرمایند کمون و بروز که بعضی از مشایخ گفته اند بمناسبت ساس نهاد و دیگر که
در تراسخ تعلق نفس بدن ثانی از برای ثبوت حیات است و برای حصول حوس حرکت آن
بدن است و در بروز تعلق نفس بدن دیگر از برای حصول این عرض نیست بلکه مقصود ازین
تعلق حصول کمالات است مر آن بدن را و حصول بدرجات است هر او را چنانچه حتی بفرود انسانی
تعلق پیدا کند و در شخص او بروز نماید این تعلق را حیات آن فرویت چه او حتی و حواس و
متحرک پیش ازین تعلق است و چیزیکه ازین تعلق در روست عاوت میشود و ظهور صفات و حرکت
و کمالات این جن است و مشایخ مستقیم الاحوال عبارت کمون و بروز هم نمیشد شاید اخصان

در حقیقت کسلی سواد
است او بدلیه
و چون که در این صفت
نیز گفته اند که
صفت باطنی آن
و چون که در این صفت
نیز گفته اند که

صفت باطنی آن
و چون که در این صفت
نیز گفته اند که
صفت باطنی آن
و چون که در این صفت
نیز گفته اند که

در بلا وقتی نمی اندازند نیز و فقیر کمون و بروز بیج در کار نیست گامی اگر تربیت ناقص خواهد بے آنکه
 و رو سے بروز نماید باید که با قدر خداوندی جل سُلطَانَه صفات کامله خود را در مرتبه ناقص منعکس سازد
 و توجّه و التفات آن انعکاس اثبات و استقرار و ہتمام مرتبہ ناقص از نقص کمال آید و اوصاف رذلیہ
 بصفت عمیدہ گراید و بیج کمون و بروز و میان نمودن ذلک فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ
 ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ و بعضی دیگر منقل ارواح قائل اند میگویند روح را بعد از کمال قدرتی پیدا
 میشود کہ اگر خواب بدن خود را بگذارد و بدن دیگرے دخل شود و نقل سکینہ عزیزے کہ این کمال
 و این قدرت را داشت در حجاب او جوانے فوت کرد این عزیز بدن خود را کہ بسن کہ رسیدہ بود گذارد
 و در بدن آن جوان دخل شد تا آنکہ بدن اول او میت گشت و بدن ثانی او زنده گشت این
 قول تسلیم مباح است کہ تعلق بین ثانی از برائے حیات آن بدن است این قدر فرق است
 کہ قائل بتناسخ بقصر نفس حاکم است و تناسخ را از برائے تکمیل نفس اثبات مینماید و آنکہ منقل روح
 قائل است روح را کمال می انگارد و بعد از کمال روح اثبات نقل مینماید نیز و فقیر قول منقل روح از قول
 بتناسخ ہم ساقط تر است زیرا کہ تناسخ را از برائے تکمیل نفوس اعتبار کرده اند اگر چه این اعتبار باطل
 است و نقل روح را بعد از حصول کمال گمان برودہ اند اگر چه بیج کمال نیست ہر گاہ تبدیل ابدان از برائے
 تحصیل کمالات قرار دادہ باشند بعد از حصول کمال نقل بدن ثانی برائے چه بود اہل کمال تمامشانی
 نیستند بہت ایشان بعد از حصول کمال تجرؤ از ابدان است نہ تعلق با ابدان زیرا کہ آنچه مقصود
 از تعلق بودہ است بحصول پیوستہ و انصاف و نقل روح ایمانیت بدن اول است و احیاء بدن ثانی
 است پس بدن اول از حصول احکام برزخ چارہ نبود و از عذاب و ثواب قبر گذرنہ و بدن ثانی
 را چون حیات ثانی اثبات مینمایند بشر در حق او در دنیا ثابت گشتہ انکاریم کہ متعقدان نقل
 روح معلوم نیست کہ بعد از ثواب قبر قائل باشند و بشر و بشر متعقد بودند افسوس نہ ہر افسوس این
 قسم بطلان خود را بسند شیعنی گرفته اند و مقتدائے اہل اسلام گشتہ اند ضلوا انما ضلوا ربنا لا یرون

تسلیم از بدین بہت

عہ قدرتی در

نفس

عہ قدرتی در
 کمال سال ۱۲
 قول نقل روح
 نظر بر بیان دفع نفس
 عہ قدرتی در
 انان بعد از
 نقل روح
 عہ قدرتی در
 انان بعد از
 نقل روح
 عہ قدرتی در
 انان بعد از
 نقل روح
 عہ قدرتی در
 انان بعد از
 نقل روح
 عہ قدرتی در
 انان بعد از
 نقل روح
 عہ قدرتی در
 انان بعد از
 نقل روح

نوع زرد صندل
 عقیقین ام معین
 غلام است عقیقین
 چاکران، خندان
 تقدیر خود عقیقین
 چاکران، خندان
 که با سنگ عقیقین
 نمیشود در آن
 ثبت

بزرگواران دائمی میگردود و وصل عیانی بر تنوع اندازد هفت آلام باب المنعم نعیمها
 وَالْعَاشِقِ بِالْمُسْلِمِ مَا يَجْتَرِعُ سوال جمع در واقعات و مقامات و مثال و خیال
 می بینند که با شاه شده ایم و هم خود را میمانند می بینند که با قطب ایم و عالم رو با و در مورد عالم فقط و
 انقادت که عالم شهادت است هیچ ازین کمالات بطولمی آید این در هیچ صدمه دارد و باطل محض است جواب این رویت
 مخفی از صدق دارد و میانش است که معنی با و شهادت و قطبیت در آن جماعه کائن است لیکن
 این معنی در اینها ضعیف است شایان آن نیست که در عالم شهادت ظهور یابد بعد از آن از دو
 حال عالی نیست اگر این معنی یعنی **بِعَيْنِهِ اللَّهُ مَبْجَاهٌ** قوت پیدا کرد و شایان آن گشت که در عالم
 شهادت ظهور پیدا کند **بِقُدْرَةِ اللَّهِ مَبْجَاهٌ** و علم شهادت هم با شاه میگردند و هم قطب وقت می شود
 و اگر این معنی آن قدر قوت پیدا کرد که در عالم شهادت ظاهر گردد بهمان ظهور مثال که ضعیف ظهور است
 است کفایت می افتد و بقدر قوت ظهوری یابد ازین قبیل است و اوقات که طالبان این راه
 می بینند و خود را در مقامات عالی میمانند می بینند که بمناسب این باب ولایت سرفراز گشته اند
 اگر در شهادت این معنی ظهور کند و دوست عظیم و اگر ظهور مثال کفایت شد بے حاصل است و بجای
 مصیبت است هر جا که و حجام و خواب خود را با شاه می بیند و هیچ حاصل نداد و در جزئیات نقد
 وقت اوست پس بر اوقات اعتبار نباید نهاد و در شهادت هر چه همیشه شود از آن اوست
 چو غلام آفتابم هم ز آفتاب گویم به نه شبم ز شب پرستم که حدیث خواب گویم به آری خجاست که اکابر
 نقشبندیه واقعات را اعتبار نمی کنند و به تعبیر و قال طالبان متوجه نیگردند که قلیل الحدوی است
 معنی همانست که در اوقات و فقط همیشه گرد و لهند او و امم شهود را اعتبار نمود و اندو استمر از حضور
 دولت دانسته اند حضور یک غایت در قفاست آن باشد نزد این بزرگواران از خیز اعتبار سابق
 است ازین جا است که نسیان مانوی و ریح ایشان دائمی گشته است و مظهر غیر از قلب شان
 همه وقت ممتنعی شده بلکه نهایت در بدایت او مندرج گردد و این کمالات از او چه مستعد

نوع زرد صندل
 عقیقین ام معین
 غلام است عقیقین
 چاکران، خندان
 تقدیر خود عقیقین
 چاکران، خندان
 که با سنگ عقیقین
 نمیشود در آن
 ثبت

فاد
 ایزد کرامت ایزد
 ایزد کرامت ایزد
 ایزد کرامت ایزد

المنتخبات
۲۱

مکتوب شصت و دوم (۶۲)

سعدت آویزه
۵۷

سخان خانان صدور یافت در بیان آنکه انسان مدنی الطبع مجبول است و در تمدن و
 تعیش خود به بنی نوع خود محتاج است و خوبی انسان هم درین احتیاج است و ما
 یُنَاسِبُ ذَلِكَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ تَرْقِيَاتِ صُورِي وَمَعْنَى
 شمار از حضرت حق سبحانه و تعالی مسألت مینماید که خیریت و صلاح شما متضمن جمعیت
 و رفاهیت جمیع غفیر از مسلمانان است و دعای شما گویا دعای جمیع ایشان است سَلَمَكُمْ
 اللَّهُ سُبْحَانَهُ عَمَّا لَا يَلِيقُ بِجَنَابِكُمْ بِحُزْمَةِ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمْ وَعَلَىٰ
 آلِ كُلِّ مَنِ الصَّلَاةِ أَفْضَلُهَا وَمِنَ النَّسِيلَاتِ أَكْمَلُهَا چُونِ نَسَبِ مَجْتَبِ وِ ارَادَتِ
 اِخْلَاصِ شَمَائِلِ كَابِرِ سَلْسِلَةِ عَلَيْهِ نَقَشِ بِنْدِيهِ قَدَّسَ اللَّهُ تَعَالَىٰ أَسْرَارَهُمْ مِيدَانِ كِهْ بَرُوجِهِمْ
 وَاكْمَلِ سِتْ بِنَابِرَانِ تَصْدِيقِ وَهْمِ كِرُودِ مَخْدُومِ كَمَا أَهْلِ اِيْنِ سَلْسِلَةِ عَلَيْهِ دَرِيْنِ دِيَارِ غَرِيبِ
 اِقْتَادِهِ اَنْدَوَا اِيْلِ اِيْنِ دِيَارِ رَا بَوَاسِطَةِ شَبُوعِ بَدْعَتِ بَطْرِيْقَةِ اِيْنِ اَكَابِرِ كِهْ مَلْتَرِيْمِ سُنْتِ اَنْدِ
 اَقْلَبِ مُنَاسِبَتِ سِتْ اَدِيْنِيَا سِتْ كِهْ بَعْضِ اَزْ اِهْلِ اِيْنِ سَلْسِلَةِ بَوَاسِطَةِ قُصُورِ نَظَرِ دَرِيْنِ طَرِيْقَةِ
 عَلَيْهِ نِيْزِ بَدْعَتِهَا اِخْتِيَارِ نُوْدِهِ اَنْدُودِ لَهَا اِيْ مَرُودِ رَا بَعْلَاقَةِ اِزْ تِكَا بِ بَدْعَتِ بِيْجَانِ خُوْ كَشِيْدِ
 اَنْدُ وَا اِيْنِ عَمَلِ رَا بَزْعَمِ خُوْ كَمِيْلِ اِيْنِ طَرِيْقَةِ عَلَيْهِ كَمَا اَنْدُ بَرُودِ اَنْدُ حَاشَا وَكَلَا بَلْ كِهْ اِيْنِ جَاعَتِ
 وَ تَحْرِيْبِ وَ تَضْيِيقِ اِيْنِ طَرِيْقَةِ عَلَيْهِ كُوْ شِيْدِ اَنْدُ وَ بَحْتِيْقَتِ مُعَا مَلَةِ اَكَابِرِ اِيْنِ طَرِيْقَةِ زَسِيْدَةِ
 هَذَا هُمْ اَللَّهُ سُبْحَانَهُ سِوَا الصِّرَاطِ وَ چُونِ اِهْلِ اِيْنِ سَلْسِلَةِ عَلَيْهِ دَرِيْنِ دِيَارِ عَزِيْزِ الْوَجُوْدِ
 بَرُ مَرِيْدَانِ وَ مُجْتَبَانِ اِيْنِ سَلْسِلَةِ اَنْدُ وَا عَانَتِ خُلَفَا اِيْنِ اَكَابِرِ وَ طَلَبَةِ اِيْنِ طَرِيْقِ لَازِمِ سِتْ
 كِهْ اَدْمِيْ مَدْنِي الطَّبِيعِ مَجْبُولِ سِتْ دَرِ تَمْدُنِ وَ تَعِيْشِ بِنَبِي نُوْعِ خُوْ وَ مَحْتَجِ سِتْ قَالَ اللهُ تَبَارَكَ
 وَ تَعَالَىٰ يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ حَسْبُكَ اللهُ وَمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ هر گاه در کفایت

اینکه
 بنی نوع خود
 محتاج است
 و خوبی انسان
 هم درین
 احتیاج است
 و ما
 یُنَاسِبُ ذَلِكَ
 الْحَمْدُ لِلَّهِ
 وَسَلَامٌ عَلَىٰ
 عِبَادِهِ
 الَّذِينَ
 اصْطَفَىٰ
 شمار از
 حضرت حق
 سبحانه و
 تعالی
 مسألت
 مینماید
 که خیریت
 و صلاح
 شما
 متضمن
 جمعیت
 و رفاهیت
 جمیع
 غفیر از
 مسلمانان
 است
 و دعای
 شما
 گویا
 دعای
 جمیع
 ایشان
 است
 سَلَمَكُمْ
 اللَّهُ
 سُبْحَانَهُ
 عَمَّا
 لَا
 يَلِيقُ
 بِجَنَابِكُمْ
 بِحُزْمَةِ
 سَيِّدِ
 الْمُرْسَلِينَ
 عَلَيْهِ
 وَعَلَيْهِمْ
 وَعَلَىٰ
 آلِ
 كُلِّ
 مَنِ
 الصَّلَاةِ
 أَفْضَلُهَا
 وَمِنَ
 النَّسِيلَاتِ
 أَكْمَلُهَا
 چُونِ
 نَسَبِ
 مَجْتَبِ
 وِ
 ارَادَتِ
 اِخْلَاصِ
 شَمَائِلِ
 كَابِرِ
 سَلْسِلَةِ
 عَلَيْهِ
 نَقَشِ
 بِنْدِيهِ
 قَدَّسَ
 اللَّهُ
 تَعَالَىٰ
 أَسْرَارَهُمْ
 مِيدَانِ
 كِهْ
 بَرُوجِهِمْ
 وَاكْمَلِ
 سِتْ
 بِنَابِرَانِ
 تَصْدِيقِ
 وَهْمِ
 كِرُودِ
 مَخْدُومِ
 كَمَا
 أَهْلِ
 اِيْنِ
 سَلْسِلَةِ
 عَلَيْهِ
 دَرِيْنِ
 دِيَارِ
 غَرِيبِ
 اِقْتَادِهِ
 اَنْدَوَا
 اِيْلِ
 اِيْنِ
 دِيَارِ
 رَا
 بَوَاسِطَةِ
 شَبُوعِ
 بَدْعَتِ
 بَطْرِيْقَةِ
 اِيْنِ
 اَكَابِرِ
 كِهْ
 مَلْتَرِيْمِ
 سُنْتِ
 اَنْدِ
 اَقْلَبِ
 مُنَاسِبَتِ
 سِتْ
 اَدِيْنِيَا
 سِتْ
 كِهْ
 بَعْضِ
 اَزْ
 اِهْلِ
 اِيْنِ
 سَلْسِلَةِ
 بَوَاسِطَةِ
 قُصُورِ
 نَظَرِ
 دَرِيْنِ
 طَرِيْقَةِ
 عَلَيْهِ
 نِيْزِ
 بَدْعَتِهَا
 اِخْتِيَارِ
 نُوْدِهِ
 اَنْدُودِ
 لَهَا
 اِيْ
 مَرُودِ
 رَا
 بَعْلَاقَةِ
 اِزْ
 تِكَا
 بِ
 بَدْعَتِ
 بِيْجَانِ
 خُوْ
 كَشِيْدِ
 اَنْدُ
 وَا
 اِيْنِ
 عَمَلِ
 رَا
 بَزْعَمِ
 خُوْ
 كَمِيْلِ
 اِيْنِ
 طَرِيْقَةِ
 عَلَيْهِ
 كَمَا
 اَنْدُ
 بَرُودِ
 اَنْدُ
 حَاشَا
 وَكَلَا
 بَلْ
 كِهْ
 اِيْنِ
 جَاعَتِ
 وَ
 تَحْرِيْبِ
 وَ
 تَضْيِيقِ
 اِيْنِ
 طَرِيْقَةِ
 عَلَيْهِ
 كُوْ
 شِيْدِ
 اَنْدُ
 وَ
 بَحْتِيْقَتِ
 مُعَا
 مَلَةِ
 اَكَابِرِ
 اِيْنِ
 طَرِيْقَةِ
 زَسِيْدَةِ
 هَذَا
 هُمْ
 اَللَّهُ
 سُبْحَانَهُ
 سِوَا
 الصِّرَاطِ
 وَ
 چُونِ
 اِهْلِ
 اِيْنِ
 سَلْسِلَةِ
 عَلَيْهِ
 دَرِيْنِ
 دِيَارِ
 عَزِيْزِ
 الْوَجُوْدِ
 بَرُ
 مَرِيْدَانِ
 وَ
 مُجْتَبَانِ
 اِيْنِ
 سَلْسِلَةِ
 اَنْدُ
 وَا
 عَانَتِ
 خُلَفَا
 اِيْنِ
 اَكَابِرِ
 وَ
 طَلَبَةِ
 اِيْنِ
 طَرِيْقِ
 لَازِمِ
 سِتْ
 كِهْ
 اَدْمِيْ
 مَدْنِي
 الطَّبِيعِ
 مَجْبُولِ
 سِتْ
 دَرِ
 تَمْدُنِ
 وَ
 تَعِيْشِ
 بِنَبِي
 نُوْعِ
 خُوْ
 وَ
 مَحْتَجِ
 سِتْ
 قَالَ
 اللهُ
 تَبَارَكَ
 وَ
 تَعَالَىٰ
 يَا
 أَيُّهَا
 النَّبِيُّ
 حَسْبُكَ
 اللهُ
 وَمَنِ
 اتَّبَعَكَ
 مِنَ
 الْمُؤْمِنِينَ
 هر
 گاه
 در
 کفایت

الصلوات والتسليمات

در این کتاب
کتوبات امام زین العابدین
علیه السلام
در بیان فضیلت
و مناقب آن بزرگوار
و در بیان حقایق
و معانی که در
کتاب آمده است
و در بیان
حقایق که در
کتاب مذکور است
و در بیان
معانی که در
کتاب مذکور است

مُهَبَات خَيْرِ الْبَشَرِ عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِلَهِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامُ مَوْمِنَانِ رَادِخِ دَادِهِ بَاشِدِ بَدِيرِ
چہ مضائقہ اکثر اغنیاء این وقت دروشی را عبارت از عدم احتیاج میدانند کلاً احتیاج
ذاتی انسان است بلکه ذاتی جمیع ممکنات است بلکه خوبی انسان همین احتیاج است و
ذل و بندگی او ازین راه ناشی است چه اگر فرضاً احتیاج از انسان زائل گردد و دستغنا
پیدا کند غیر از اعضا و سرکشی و طغیان و نافرمانی و نپرداری نقد وقت او نخواهد بود قَالَ اللَّهُ
سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ رَأَى الْإِنْسَانَ كَيْطَعَىٰ أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَىٰ عَايَةً مَا فِي الْبَابِ فَقَرَأَ
که از گرفتاری ماسومی وارسته اند احتیاجی که با سیب ازندان احتیاج را بسبب انبیا
حواله مینمایند و دولت پنهان شده را از خوان نعمت او تعالی میدهند و معطی و مانع فی الحقیقه
اورا سبحانہ تصور میفرمایند و چون اسباب را بواسطه حکم و مصالح در میان آورده
و حسن و قبح را با اسباب مشتب ساخته این بزرگواران نیز شکر و شکایت را با اسباب
راج میگردانند و نیک و بد را بطاهر از ایشان میدانند چه اگر اسباب را دخل ندند کارها
عظیم را باطل سازند رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا و جود شریف سیادت پناه صفات
و معارف آگاه اخوی اعز میسر محمد نعمان دران خود و مقتضی است و دعا و توجه ایشان کبریت
آخرا نگارم که برکات و فیوض توجهات ایشان قوائم دولت شما اند و در حضور و غیبت
ایشان را حمد و معاون شما عیایم زیاده از یک سال شده است که ایشان از خوبهائے شما
غائبانه بفقیر نوشته بودند و محبت و اخلاص که شمار نسبت بفقیر حاصل است در انجام
نموده و ظاهراً ساخته بودند که صوبه داری اینجارا بدگرے تفویض نموده اند وقت توجه و
دستگیری است فقیر را در اثناء مطالعه آن مکتوب توجهی درین باب حاصل گشت و شمارا
دران وقت رفیع القدر یافت ظاهراً در همان ساعت شخصی را می نمود در جواب آن باین
عبارت نوشت که خان خانان در نظر رفیع القدر در آید و الا امر عند الله سبحانه والسلام

مکتوب ہفتاد و پہم

سعادت ابدیہ
۱۷

تاریخ

تاریخ

تاریخ

پہلیز از منظر خان صدر یافت در بیان آنکہ بمن ولیات مردوستا از انکارات است
 و بتضرع وزاری نحو و عافیت باید طلبید و مائیناسب ذلک ، سَلَمْتُكُمْ اللهُ سُبْحَانَهُ
 عَمَّا لَا يَلِيْقُ بِجَنَابِكُمْ وَرُوِدِ مَعْنٍ وِ بِلِيَاتٍ ذُو نُوْبِيہِ مَرَدُوسْتَا از انکارات است مرزات ایشان
 بتضرع وزاری و بالتجا و انکسار نحو و عافیت از جناب قدس او تعالی باید طلبید تا زمانے کہ
 اثر اجابت مفهوم شود و تسکین فتن معلوم گردد و ہر چند دوستان و خیراندیشان در زمین
 کارند اما صاحب معاملہ آحق باین کارست دار و خوردن و پرہیز نمودن کار صاحب مرضست
 دیگران بیش از اغوان او نیستند درازالہ مرض حقیقت معاملہ آنست کہ ہر چه از محبوب حقیقی
 برسد باک شادگی جبین و با فراخی سینہ اورا بمنت قبول باید کرد بلکہ بآن سگندہ و باید گشت
 رسوائی و بی ناموسی کہ مراد محبوبست نزد محبوب بہتر از ناموس و تنگ نامست کہ مراد نفس
 اوست اگر این معنی در محب حاصل نگردد در محبت ناقصست بلکہ کاؤت ہے کہ مطیع
 خواہد ز من سلطان دین ، خاک بر فرق قناعت بعد ازین ، جناب شریعت مآب
 چون از خدمت بر شتر آمدند از احوال آن سفر و تنگی احوال مسافران بیان نمودند فاجحہ سلامت
 و عافیت ایشان خوانند شد رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ لَسْنَا بِاَوْ اَخْطَا نَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْ
 عَلَيْنَا اِصْرًا كَمَا حَمَلْتَهُ عَلٰی الَّذِيْنَ مِنْ قَبْلِنَا رَبَّنَا وَلَا تَحْمِلْنَا مَا لَا طَاقَةَ لَنَا بِهٖ وَاعْفُ
 عَنَّا وَارْحَمْنَا اِنَّتَ مَوْلَانَا فَانصُرْنَا عَلٰی الْقَوْمِ الْكَافِرِيْنَ . سُبْحَانَ رَبِّكَ
 رَبِّ الْعِزَّةِ عَمَّا يَصِفُوْنَ . وَسَلَامٌ عَلٰی الْمُرْسَلِيْنَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِيْنَ وَالسَّلَامُ

علا عن حضور مولانا
 عقوبت بن علی بن ابراہیم
 صاحب کتب معتبرہ

کتابت از ابی انیس
 صاحب کتب معتبرہ

تاریخ
 حضرت ابی انیس
 صاحب کتب معتبرہ

سلسلہ
 تصانیف

در این دنیا که در زمین است
 در آن دنیا که در آسمان است
 در آن دنیا که در بهشت است
 در آن دنیا که در جهنم است
 در آن دنیا که در عرش است
 در آن دنیا که در عرش است
 در آن دنیا که در عرش است
 در آن دنیا که در عرش است
 در آن دنیا که در عرش است
 در آن دنیا که در عرش است
 در آن دنیا که در عرش است

المختصات

مکتوب هفتاد و هشتم

بمولنا فرخ حنین صدور یافته در بیان حقیقت عرش که بر رخت میان عالم خلق و امر و
 از هر دو رنگ دارد و از جنس آرض و سما نیست و بیان کرسی و وسعت آن الحمد لله
 و سلام علی عبادیه الذین اصطفی عرش مجید از عجایب مصنوعات حق است سبحانه و بزرگی
 است میان عالم خلق و عالم امر در عالم کبیر که هم رنگی ازین دارد و هم رنگی از ان و عالم خلق که در
 شش روز خلق شده است از زمین و کوهها و آسمانها که در کریمه خلق آراض فی یومین الخ
 واقع شده است اینجاد عرش بر خلق اینها مقدم است چنانچه فرموده تعالی و تقدس وهو الذی
 خلق السموات و الارض فی سبته آیات و کائنات عرشه علی الماء بلکه تقدم خلق ما و نیز
 ازین کریمه مفهوم میگردد پس عرش مجید چنانچه از جنس آرض نیست از جنس سموات هم نیست
 چه او حظ وافر از عالم امر هم دارد و اینها ندارند غایبه ما فی الباب چون او را بسموات متناهیست
 بیشتر است نسبت بزمن ناچار معدود در سموات آمد و الافی الحقیقه چنانچه او از آرض نیست
 از سما هم نیست پس لاجرم آثار و احکام آرض و سما جدا باشند باقی ماند معامله کرسی از کریمه
 و سم کریمه السموات و الارض مفهوم میشود که کرسی نیز از سموات جداست و اوسع جمع
 اینهاست و شک نیست که کرسی از عالم امر نیست که از ادرت عرش گفته اند و معامله عالم امر
 فوق عرش است و چون از عالم خلق بود و خلق او از سموات جدا باشد باید که خلق او را و این شش
 روز بود و درین معنی بیچ محظور لازم نمی آید چه تمام عالم خلق را درین شش روز خلق نفرموده است
 تعالی که خلق ما و که از عالم خلق است در ما و را که این شش روز است و تقدیم دارد برین شش
 روز چنانچه گذشت و چون معامله کرسی نیک را مکشوف نشده است تحقیق آن را در وقت دیگر
 اندازیم که از کرم حق تعالی جل و علا میدواریها داریم رب زد فی علما ازین تحقیق و در عرش

این دنیا که در زمین است
 این دنیا که در آسمان است
 این دنیا که در بهشت است
 این دنیا که در جهنم است
 این دنیا که در عرش است
 این دنیا که در عرش است
 این دنیا که در عرش است
 این دنیا که در عرش است
 این دنیا که در عرش است
 این دنیا که در عرش است
 این دنیا که در عرش است

در این دنیا که در زمین است
 در آن دنیا که در آسمان است
 در آن دنیا که در بهشت است
 در آن دنیا که در جهنم است
 در آن دنیا که در عرش است
 در آن دنیا که در عرش است
 در آن دنیا که در عرش است
 در آن دنیا که در عرش است
 در آن دنیا که در عرش است
 در آن دنیا که در عرش است

در آیتها ملاحظه کن
بالمقام
و یوم بیستم از یوم اول
در روزهای اول
که در آنجا بود
و در آنجا بود
و در آنجا بود
و در آنجا بود

و فتح گشت کی آنکه چون برین و آسمانها نبوده تعیین و تشخیص شش روز از کجا بوده و یوم الاحد از
یوم الاثنين چگونه جدائی داشته و یوم الثلاثاء از یوم الاربعاء چنانچه متمایز بوده و یوم الخميس
از یوم الجمعه چگونه متمایز گشته و چون سبقت خلق عرش بر خلق ارض و خلق سموات معلوم گشت
حصول زمانه متصور شد و ثبوت ایام بوضوح انجامید و اعتراض مندرج گشت چه در کار است
که امتیاز ایام مخصوص بطلوع و غروب آفتاب بود چه در بهشت این طلوع و غروبست
و امتیاز ایام ثابتست کما و لا در فی الاخبار اعتراض دویم که مندرج شد و مخصوص بعلوم
این فقیرست آنست که در حدیث قدسی آمده است جَلَّ سُلْطَانُهُ لَا يُسْعِنِي اَرْضِي وَلَا
سَمَائِي وَلَكِنْ يَسْعِنِي قَلْبُ عَبْدِي الْمُؤْمِنِ اَزِين حدیث مفهوم میشود که ظهور آتم مخصوص
بقلب عبدمومنست و غیر او را این دولت میسر نشده است و تو در مکتوبات خود خطاب
آن نوشته که ظهور آتم مر عرش مجید راست و ظهور قلبی لعمریه است از ظهور عرش و از تحقیق
سابق معلوم شد که آثار و احکام عرش مجید از آثار و احکام ارض و سموات علیحد است در ارض
و سموات گنجایش نبود و در عرش بود آرزوی زمین و آسمانها با آنچه درینهاست قابلیت
آن وسعت ندارند غیر از قلب عبدمومن که استعدا این دولت است پس حصر وسعت قلبی
با اعتبار ارض و سموات شده نسبت به جمیع مصنوعات که شامل عرش مجید هم بود تا خلاف مفهوم
حدیث قدسی متصور باشد فاند که الاعتراض الثاني ايضا باید دانست که عرش مجید که محل ظهور
تمام است چون ارض و سموات را با آنچه درینهاست در مقابل آن می اندازیم بی توقف ناچیز
مضمحل میگردد و اثر سازینها باقی نمی ماند الا قلب انسانی که منصف برنگ است باقی میماند
و لاشئ محض نمیگردد و همچنین ظهور که در جانب فوق باورای عرش تعلق دارد که از عالم اخر
صرف است عرش را نسبت بان مرتبه همین حکمست که ارض و سموات را نسبت بعرش بوده
است و همچنین هر فوق را نسبت تحت خود همین حکمست الی ان کینه هی عالم الاکبر

قول حضرت شیخ فرید
و حال جواب اگر چه
نمودار حضرت قدوسی
اضافی است نسبت
بسموات و ارض و خلق
که عرش را هم شامل بود
و اینها در آیه و در
زمین من و در آسمان
من و زمین و آیه و در
دل نبی من من
ذکره الفزالی فی الاحادیث
و رواه الدلیلی فی مسنده
الفرزدوس قال السیوطی

نسخه بکلمه احدی
المکملان
از بعضی لطائف
نظائر صفات
جمله
بجمله عالم
مستور و آینه
بجمله عالم
مستور و آینه

بهر غرض از آنکه...

بعد از تمامی این دایره معامله بر حیرت و بجهل اگر معرفت است هم مجهول کیفیت است که
 فراخور عقل و فهم حادث نیست ^{از کمال} از کمالات انسانی و قلب انسان نیز بگویم ^{عیب} عیبی
 جمله بگفتی بنفش نیز بگو ^{عرش مجید} عرش مجید هر چند آویس و منظر اتم است اما علم حصول این دولت خود
 ندارد و شعور باین کمال او را حاصل نیست بخلاف قلب انسانی که صاحب شعور است و بعلم و معرفت
 خود معمور و مزین ^{احسان} دیگر مر قلب را آنست که بیان مینمایم نیک آتماع نمائی مجموع انسان که آنرا عالم
 صغیر نامند هر چند مرکب از عالم خلق و عالم امر است اما آنرا ^{اطاعت} ائینت و وحدانی حقیقی حاصل است که آثار
 و احکام بران هیئت مترتب است و عالم کبیر را این هیئت حاصل نیست اگرست اعتباری است پس
 فیوضی که از راه این هیئت وحدانی با انسان و بتوسط او بقلب انسان میرسد عالم کبیر عرش
 مجید که همچون قلب است مر آن عالم را ازین فیوض و برکات ^{بسیار} قلیل ^{بسیار} نصیب است و ایضا جزو ارضی
 که فی الحقیقه ضلایعه مخلوقات است با وجود دوری آقرب ظهورات است کمالات آن در مجموع
 عالم صغیر سیرایت نموده است و در عالم کبیر فی الحقیقه چونکه مجموعه نیست این سیرایت آنجا مفقود است
 پس قلب انسان این کمالات را نیز دارد بخلاف عرش مجید باید دانست که این فضائل و کمالات
 که در قلب اثبات نموده می آید چون نیک ملاحظه مینماید داخل فضل جزئی است ^{بسیار} فضل کلی مر ظهور عرش
 را میاید بشکل عرش و مثل قلب چنان میاید که گویا آتشی است که در دشت و صحرا را منور ساخته
 است و از آن آتش مشعلی گیرانده اند که بواسطه ^{بسیار} محوق بعضی امور نورانیت دیگر پیدا کرده است
 که در آن آتش نیست و شک نیست که این زیادتی جو فضل جزئی اثبات مینماید و الله سبحانه
 أعلم بمخاتق الامور کلها ربنا انشیم لنا نورا و اغفر لنا انک علی کل شیء قدير
 و صلے الله تعالی علی سیدنا محمد و آله و صحبه اجمعین و سلم و بارک و علی
 جمیع الانبیاء و المرسلین و الملائکه المقربین اجمعین

این

عشق

مؤمن که بر قلب

انسان

گویی

خبر خلق سیدنا

بسیار است اجتهاد
 و بسوی "عشق"
 یعنی نفس اماری
 یا کسب بروداد

کمالات را از برای

عشق بیان از برای
 از جهت دیگر
 و بسوی "عشق"
 یعنی نفس اماری
 یا کسب بروداد

تعالی

له
در بیان آن حضرت
و در بیان آن حضرت
و در بیان آن حضرت

شأن آن دادشاهان بگدایان این داد و آزان تا این فرق بسیارست چنان در فضائے
مولی جل سلطانہ بعیدت و این برضائے او تعالی نزدیکست و نیز محاسبه آن بعتلست
و محاسبه این خیف ریگنا اینتارین لکنک رَحْمَةً وَهَيِّ لَنَا مِنْ أَمْرِ نَادٍ شَدًّا بِرُخْرٍ دَارِ
سلطان مراد توفیق توبه و انابت یافته است و طریقه را اخذ نموده از حضرت حق سبحانہ و
تعالی ثبات و استقامت مسؤلست وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَعَلَىٰ آثِرِ الْإِخْوَانِ +

در بیان آن حضرت
و در بیان آن حضرت
و در بیان آن حضرت

سعادت امیر ۱
۴۴

مکتوب هشتمادودوم

المنتخبات
۷۷

خواجه شرف الدین حسین صدور یافت در اجتناب از دنیاکے دنیہ و تمویض نمودن بر شریعت
عَزَاوَمَا يَنْبَسِبُ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ صَغِيرًا لِدُنْيَا بِأَحْسِنِنَا وَكثيرًا لِآخِرَةِ فِي قَلْبِنَا بِأَحْسَنِ مَرَّةٍ حَبِيبِكَ
عَلَيْهِ وَعَلَىٰ إِلَهِ الْقَلْوَةِ وَالسَّلَامُ فَرَزِدِ عَمْرِي بِأَمِيرِ زَهْرٍ بِمَرْخَرَفَاتٍ دَنِيَّةٍ رَاغِبٍ لِنَشْوَىٰ وَ
بَطْمَطِرَاتٍ فَانِيَةٍ فَرِيضَةٍ نَكْرُوِي وَشَخِي نَمَانِي كَمَا فِي رَجْعِ حَرَكَاتٍ وَسَكَنَاتٍ بِمَقْتَضَايَ شَرِيعَتِ
عَزَاوَمَا يَنْبَسِبُ ذَلِكَ إِلَيْكُمْ صَغِيرًا لِدُنْيَا بِأَحْسِنِنَا وَكثيرًا لِآخِرَةِ فِي قَلْبِنَا بِأَحْسَنِ مَرَّةٍ حَبِيبِكَ
علماء اہل سنت و جماعت شکر اللہ تعالیٰ معینکم ضروریست بعد از ان احکام معاملہ فقہیہ
عملیہ است در ادائے فرائض اہتمام تمام باید نمود و در ظل و حرمت نیک احتیاط باید فرمود
عبادات نافلہ در جنب عبادات فرائض کالمطروحہ فی الطریق اند و از اعتبار ساقط اند اکثر
مردم این وقت در ترتیب نوافل اند و در ترتیب فرائض در امتیاز نوافل عبادات اہتمام دارند
و فرائض را خوار و بے اعتبار شمرند مسلح کلی بتقریب و بے تقریب مستحق و غیر مستحق بدینند اما یک
جستل در ادائے زکوٰۃ ایشان را در تصرف دادن مستعسرست نمیدانند کہ یک جستل در زکوٰۃ دادند
بہ از لکہبائے صدقہ نافلہ است و در ادائے زکوٰۃ مجز و امثال امر مولی است جل سلطانہ و در
صدقہ نافلہ بسیارست کہ منشأ آن ہوائے نفسانی بود لهذا در فرض بیار انبجائیش نیست
بجز عبادات

در بیان آن حضرت
و در بیان آن حضرت
و در بیان آن حضرت

۳۳

بقرن بقرن

و در نفل جولا نگاہ ریاست از نیجاست که در ادائے زکوٰۃ اظہار اولیست کہ نفی تہمت نماید و در صدقہ نافلہ استتار بہترست کہ الیق بقبول است بالجملہ از التزام احکام شرعیہ چارہ نیست تا از مضرت دنیا رستگاری تصور شود اگر تحقیقت ترک دنیا بیشتر نگردد و از ترک حکمی دنیا کوہی نکنند و آن التزام شرعیست در اقوال و افعال وَاللّٰهُ سُبْحٰنَهُ الْمَوْفِقُ وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتَّبَعَ الْهُدٰی

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۳۵ - مکتوب ہشتاد و ہشتم

بشیخ طاہر بدخشی صدور یافته در جواب کتابت او الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰ صمیمہ شریفہ اخوی اعزّی رسید از احوال و معارف کہ اندراج یافته بود بوضوح انجامید مسرور گردانید چه دولتیت کہ مجتہان و مخلصان دست از ہمہ شستہ متوجہ جناب قدس او تعالی گردند و مایوسے را بہ پشت پازدہ بکلیت با و سبحانہ اقبال نمایند باقی کیفیات این حدو را اخوی شیخ عبدالحی شاید تفصیل و انماید و علوم و معارف ربانی و کتابتی نزد مشارالیه بسیار از ان مقولہ چیز نوشت عواقب جمیع امور بخیر باد بِالَّتِیْ ذَالِہِ الْاِحْمَادِ عَلَیْہِ وَعَلٰیہِمُ الصَّلٰوٰتُ وَالتَّلِیْمٰتُ اَسْمَہَا وَاکْمَلُہَا

۱
۲
۳
۴
۵
۶
۷
۸
۹
۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰

۳۶ - مکتوب ہشتاد و نہم

بفتح خان افغان در تصاح صدور یافت الْحَمْدُ لِلّٰهِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِیْنَ اصْطَفٰ مکتوب شریف کہ فیہ از کمال محبت و اخلاص فقرا بودہ رسید حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ بر محبت اینان استقامت بخشاد و تصحیحی کہ بدوستان سعادتمند نمودہ می آید اتباع سنت سنیت ایشان

و اما الغنم والحمير و ما اقصرت احوالها من العمل و قد يلزمها فالتبذير و ما اقصرت احوالها من العمل و قد يلزمها فالتبذير و ما اقصرت احوالها من العمل و قد يلزمها فالتبذير

است على صحتها الصلوة والسلام والتحية و اعتبارها من حيثها است مبركة احيا
منه از سنن نمايد که متروک العمل گشته است آنکس را ثواب صد شهيد است فليف که احياي
فرضه از فرض يا احياي واجب از واجبات نمايد پس تعديل ارکان در نماز که نزد اکثر
علماء خفيه واجب است و نزد امام ابو يوسف و امام شافعي فرض است و نزد بعضا علماء خفيه
سنت است و ميش اکثر مردم اين عمل متروک گشته است اجرا حياي اين يك عمل زياده از لوازم
صد شهيد في سبيل الله خواهد بود و على هذا القياس ساو الاحكام الشرعية من الجمل و الحرمة
و الكراهة و غيرها فرموده اند که واپس دادن نيم انگ را بکسي که ازان کنست بجهت شرعي
گرفته باشد بهتر است از آنکه دوست درم تصدق نمايد و فرموده اند اگر شخصه را عمل صالح در
يك عمل بغير بود و بر آنکس نيم انگ از حق كس مانده باشد آنکس را به بهشت نبرد تا آن نيم
انگ را ادا نمايد با جمله ظاهر را با حکام شرعية متعملي ساخته متوجه باطن بايد بود تا بغفلت آلود
نشود و متعملي با حکام شرعية بے انداد باطن متعذرت علماء فتواي ميدهند و کار را اهل الله
ميکنند استقام در باطن مستلزم استقام ظاهر است و هر که باطن پر دزد و از ظاهر در ماند
تعمي است و احوال باطن استدر اجابت ويند علامت صحت حال باطن استقام متعملي ظاهر است
با حکام شرعية طريق استقامت اين است والله سبحانه المتوفون

و اما الغنم والحمير و ما اقصرت احوالها من العمل و قد يلزمها فالتبذير و ما اقصرت احوالها من العمل و قد يلزمها فالتبذير و ما اقصرت احوالها من العمل و قد يلزمها فالتبذير

و اما الغنم والحمير و ما اقصرت احوالها من العمل و قد يلزمها فالتبذير و ما اقصرت احوالها من العمل و قد يلزمها فالتبذير و ما اقصرت احوالها من العمل و قد يلزمها فالتبذير

و اما الغنم والحمير و ما اقصرت احوالها من العمل و قد يلزمها فالتبذير و ما اقصرت احوالها من العمل و قد يلزمها فالتبذير و ما اقصرت احوالها من العمل و قد يلزمها فالتبذير

۳۷ - مکتوب شاد و هشتم

بسم الله الرحمن الرحيم و در رضا بقضا و التناؤ بفعل مولی الحمد لله و سلام على
عباد و الذین اضطفه بنده مقبول است که بفعل مولی خود را رضی باشد و آنکه تابع رضای
خودست بنده خودست اگر مولی بر خلق قوم بنده اجر له کاره نماید باید که بنده در وقت شادمان
و خندان باشد و همان فعل مولی رضی خود را بد بلکه بن فعل مستلذذ بود و اگر عیاذ بالله سبحانه

و اما الغنم والحمير و ما اقصرت احوالها من العمل و قد يلزمها فالتبذير و ما اقصرت احوالها من العمل و قد يلزمها فالتبذير و ما اقصرت احوالها من العمل و قد يلزمها فالتبذير

اور ازین فصل کرامت پیدا آید و سینه او تنگی آرد از دایره بندگی او دورست و از قرب مولی مطرود
 و همچو چون طاعون مراد است تعالی باینکه آنرا مراد خود دانسته شادان و خرم باشند و از استیلا
 طاعون کج ابرو نشوند و دلتنگ نباشند بلکه چون فعل محبوب است بآن مثلند و باشند هر گاه اصل
 مستقیم است که احتمال زیادتی و نقصان ندارد پس اضطراب چیست نهایت از بلاها عافیت طلبند
 و از سخط پناه جویند که مرضی او تعالی در دعا و سوال بنده است قال رَبُّكُمْ اَدْعُونِي اَسْتَجِبْ
 لَكُمْ مَوْلانا عبد الرشید آمده احوال آن بقعه را بیان نمود عافاكم الله سبحانه عن
 نص قاطع است

البليات الظاهرة والباطنة

این وقت است که دعا و سوال بکنند
 این وقت است که دعا و سوال بکنند
 این وقت است که دعا و سوال بکنند

معنی نجات است
 اوقات است که دعا و سوال بکنند
 این وقت است که دعا و سوال بکنند
 این وقت است که دعا و سوال بکنند
 این وقت است که دعا و سوال بکنند

۳۸ - مکتوب هشادونهم

بیادت پناه میرمخت الله در صحت صدور یافته الحمد لله ثبتنا الله سبحانه وانا لكم
 على جادة ابايكم الكرام يصدق حبيبه سيد الانام عليه وعليهم الصلوة والسلام
 احوال و اوضاع فرائد اين صدور مستوجب حمدت لله سبحانه الحمد والمينة دائما وعلى
 نعيه الصلوة والتحية سرمد المسؤل من الله سبحانه سلامتكم وعافيتكم وكنائكم
 واستقامتكم ممدوا مكرما شفقت انما اوقت كار گذشته ميرود و هر آنكه كه ميگذرد و نجات
 و اجل مستمي راقيب ميسازد امروز اگر غنچه نشد فراغ از حسرت و ندامت نقد وقت نخواهد بود
 بايد كرد كه درين چند روز حيات بروقت شريعت عمر از ننگ كافي نموده آيد تا نجات متصور شود اين
 وقت وقت عملت وقت عيش در پيش است كه ثمره اين عملت در وقت عمل عيش كردن زراعت خود
 را بسز خوردن است و از ثمره آن باز داشتن است زياده چه تصدع دهد دولت صوري و مهنوي محصل باو

این وقت است که دعا و سوال بکنند
 این وقت است که دعا و سوال بکنند
 این وقت است که دعا و سوال بکنند

۳۹ - مکتوب نودم

این وقت است که دعا و سوال بکنند
 این وقت است که دعا و سوال بکنند
 این وقت است که دعا و سوال بکنند

عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال

بمزار عرب خان درخارش صدور یافت آید که الله سبحانه و نصركم على الأعداء الأقيبه
وَأَلَا نَفْسِيَّةً وَنَجَاكُمْ عَنِ الْبَلِيَّاتِ الصُّورِيَّةِ وَالْمَعْنَوِيَّةِ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْهِ
وَعَلَى آلِهِ وَسَلَّمَ أَخْلَقَ عِيَالًا لِلَّهِ وَأَحَبُّ الْخَلْقِ إِلَى اللَّهِ مَنْ أَحْسَنَ إِلَى عِيَالِهِ حضرت حق
سبحانه و تعالی متکفل از زاق خلاق گشته است پس خلاق در رنگ عیال او باشند تعالی
هر که بعیال کے مواساة کرو و باشد و بار بار برداشته باشد هر آینه این کس محبوب صاحب آن
عیال خواهد بود که او را بسکسار ساخته و مونت او را بر خود گرفته بنا علی ذلک تصدیق جرات منما
که حافظ حامد مرد صالح و تالی قرآن مجید است کثرت عیال او را مشوش میدار و که از عمده شان
نیتواند برآمد رسول از کرم ایشان امداد و اعانت مشار آینه است که یا از ابرای کرم بهانه کا

عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال

المتخات
مکتوب (۹۶) نود و هشتم
سعدت ابریه
ثم غلشی ۲۳

بخواجہ ابوالحسن بہا بدخشی الکشمی صدور یافته در حل آنکہ پیغمبر صلے الله تعالی علیه و علی
الہ و آصلحایہ وسلم در مرض موت طلب قرطاس فرمودند تا چیزی نویسد و حضرت
فاروق با جمعی از صحابہ منع آن نمودند پس چندین وجہ الحمد لله و سلام علی جبارو الذین
اصطفی سوال حضرت رسالت خاتمت علیہ و علی الہ الصلوٰۃ و السلام و النبیۃ
در مرض موت قرطاس طلبیدند و فرمودند ای یوننی یقرطاس اکتب لکم و کتابا لن تصلوا
بعیدی و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنہ با جمعی دیگر از اصحاب کرام رضی الله تعالی
عنہم منع ایشان قرطاس نمودند و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنہ گفت حسبنا
کتاب الله و گفت الحجرات استقامت و حضرت رسالت علیہ و علی الہ الصلوٰۃ و السلام
و النبیۃ ہر چه میفرمودند از روی وحی میفرمودند گما قال الله تعالی و ما یطق عن الہو
ان هو لا وحی یوحی و منع در وحی کفرست گما قال الله تعالی و من لم یحکم بما انزل
الله فاولئک هم الکفرؤن و ایضا تجوز بجز و بدیان بر بنیامہر مسلم رفیع عثمان دست

عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال

عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال
عربی غلو فانت علی عیال

از احکام شرعیہ او و آن کفر و الحاد و زندقم است محل این شب بقیه چیست بدان از شدک
 الله تعالی و هذاک سوائ الصراط این شبهه و امثال این شبهه را که جمع بر حضرت خلیفای ثلاث
 رضی الله تعالی عنهم و بر سایر صحابہ کرام رضی الله تعالی عنهم ایراد نمایند و باین شکایات
 رد ایشان میخواهند اگر بر سر انصاف بیایند و شرف محبت خیر البشر را علیه و علی الیه الصلوٰه
 والسلام قبول نمایند و بدانند که نفوس ایشان در محبت خیر البشر علیه و علی الیه الصلوٰه والسلام
 از هوا و هوس کمزگی شده بودند و سینههایشان از عداوت و کینه پاک گشته و دانند که ایشانند
 اکابر دین و کبرای اسلام که بدل نموده اند طاقتهای خود را در اطلاق کلمه اسلام و در نصرت
 سیدانهم و اتفاق فرموده اند اموال خود را در اطلاق کلمه اسلام از برای تائید دین متین در
 نیل و نهار و روز و شب و چهار و گذشته اند عشائر و قبائل خود را و اولاد و ازواج خود را و اوطان و
 مساکین خود را و عیون و زروع خود را و اشجار و انهار خود را از محبت رسول علیه و علیهم
 الصلوٰت و التسلیمات و ایشار نموده اند نفس رسول اشدر بر محبت نفوس خویش و اختیار کرده
 محبت رسول را بر محبت خویش و بر محبت ذریات و اموال خویش و ایشانند مشاهدان و وحی و
 ملک و بینند مائے معجزات و خوارق تا آنکه غیب ایشان شهادت گشته است و اعلم شان
 عین شده و هم الذین اثنی الله تعالی علیهم فی القرآن المجید و رضی الله عنهم و رضوانه
 ذلک مثلم فی التوریه و منهدم فی الانجیل هر گاه جمیع اصحاب کرام درین کرامات شریک
 باشند از اکابر صحابه که خلفا را شیدین باشند از بزرگیهای ایشان چه و انما یدرهمان فاروق
 که حضرت حق سبحانه و تعالی در شان او رسول خود را فرموده یا ایها النبی حبیب الله و من
 اتبعک من المؤمنین ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فرموده است که سب نزول این آیه
 کریمه اسلام حضرت فاروق است رضی الله عنه بعد از حصول نظر انصاف و بعد از قبول
 شرف محبت خیر البشر علیه و علی الیه الصلوٰت و التسلیمات و بعد از دانستن بزرگیهای و علو

جمع نبی که
 زید است
 جمع نبی
 در وقت
 و این است که تا فرموده
 است خدا تعالی این
 در زمان
 رضی الله عنهم و رضی
 عندهم نبی و شکر
 کرده است از ایشان
 حق تعالی و شکر کرده
 ایشان از حق صلوات
 و نیز فرموده فلک تعلم
 الذین آمنوا من نساء
 منکات اهل باقی
 منکات در صفت این
 را بخیل از
 اینکه در آن است در
 سوره انفال و سوره
 احزاب که مائت و بیست
 از اصحاب کرام است
 از آنکه در آن است
 در سوره انفال و سوره
 احزاب که مائت و بیست
 از اصحاب کرام است
 از آنکه در آن است
 در سوره انفال و سوره
 احزاب که مائت و بیست
 از اصحاب کرام است
 از آنکه در آن است
 در سوره انفال و سوره
 احزاب که مائت و بیست
 از اصحاب کرام است
 از آنکه در آن است
 در سوره انفال و سوره
 احزاب که مائت و بیست
 از اصحاب کرام است

من ضمير هو في قوله ما حصل ما قالوا
 الا وحي امالي القران
 اوال النطق والقول
 الذي كاتوا هؤلاء
 من قول الله عز وجل
 وقال الله تعالى
 ما حصل لك من
 وقال الله تعالى
 وقال الله تعالى
 وقال الله تعالى

درجات اصحاب كرام عليهم الرضوان ان جماعة اعترض كندگان وتشكيك پيدا آرندگان
 نزديك است که این شبها را در رنگ مخالفات و سفطهای زراننده تصور نمایند و از
 درجه اعتبار ساقط کنند اگر چه ماده غلط کورین شبها تخفیف نکنند و محل سفطه را تعیین نمایند
 لا اقل مجمل این قدر شاید داند که مواد که موذای این تشکیکات و حاصل این شبهات بی جهت
 بلکه مضاد بدایت و ضرورت اسلامیه است و فردود و مطرود بکتاب و سنت است مع ذلك
 در جواب آن سوال و در تعیین مواد غلط آن شبهه چند مقدمه بعون الله سبحانه نوشته
 می آید استماع نمایند حل این اشکال بر وجه کمال مبتنی بر چند مقدمه است هر چند هر مقدمه
 جوابیت علاوه بر مقدمه اول آنکه جمیع منطوقات و مقولات آنحضرت علیه و علی اله
 الصلوٰة و التحیة بموجب وحی بوده و کریمه و مایطوق عن الهوی مخصوص بنطق قرآنی است
 کما قاله اهل التفیذ و نیز اگر جمیع منطوقات او علیه و علی اله الصلوٰة و التسلام بموجب وحی
 بود بر بعضی مقولات او علیه و علی اله الصلوٰة و التسلام از نزد حق جل شانکه اعتراف
 وارد گشته و عموزان گنجایش داشته قال الله تعالی خطاباً لنبییه علیه و علی اله الصلوٰة و
 التسلام عفا الله عنک لیرا ذنت کمم. مقدمه دوم آنکه در احکام اجتهادیه و در امور عقلیه
 بموجب کریمه فاعتبروا یا اولی الابصار و کریمه و شاد زهم فی الامر اصحاب کرام را بان سرور
 علیه و علیهم الصلوٰات و التسلیمات گنجایش گفتگو بوده است و رد و بدل مجال داشته چه امر
 باصبار و آمزشوره بی حصول رد و بدل صورت ندارد و در قتل فدییه اساری بزرگه اختلاف واقع
 شده بود و حضرت فاروق بقتل حکم کرده بود و وحی موافق راسه فاروق آمد و بر اخذ فدییه و عید بدل
 گشت آن سرور فرمود علیه و علی اله الصلوٰة و التسلام کو نزل العذاب کما نجا غیر عمر و سعید
 بن معاذ چه سد نیز اشارت بقتل آن اساری نموده بود مقدمه سیم آنکه سهود نسبیان
 بر پیغمبر بازرست بلکه واقع علیه و علی اله الصلوٰة و التسلام در حدیث ذمی الیدین آمده که
 بیان بعضی از وقایع

و عموماً منی صوکر و در صورت توید و باره
 در حدیث ذمی الیدین
 و عموماً منی صوکر و در صورت توید و باره
 در حدیث ذمی الیدین
 و عموماً منی صوکر و در صورت توید و باره
 در حدیث ذمی الیدین
 و عموماً منی صوکر و در صورت توید و باره
 در حدیث ذمی الیدین

نموده (۱۱)
 (۱۲)
 (۱۳)

سوره انفال
 از آن است که هر چه از سوره انفال
 سوره انفال است که هر چه از سوره انفال
 سوره انفال است که هر چه از سوره انفال
 سوره انفال است که هر چه از سوره انفال

عنه عن ابی انیس
 رسول خدا صلوات الله
 علی نبیک وعلی
 آل نبیک وعلی
 سلمت منکم فی
 نعم من الله
 فی ما اصابکم
 وعلی منکم
 فی ما اصابکم
 وعلی منکم
 فی ما اصابکم
 وعلی منکم
 فی ما اصابکم

آن سرور علیه وعلی الیه الصلوة والسلام در نماز فرض رابعی بر دو رکعت سلام دادند و اولی
 عرض کرده است اقصرت الصلوة امرئیت یا رسول الله بعد از ثبوت صدق قول فی الیوم
 آن سرور علیه وعلی الیه الصلوة والسلام بر خاسته دو رکعت دیگر بآن منضم ساختند و سجده
 سهو کردند هرگاه سهو در میان در حالت صحت و فراغت بمقتضای بشریت جائز باشد صدوق
 کلام بمقتصد و ب اختیار در مرض موت در وقت ایستایی و جمع بمقتضای بشریت ازان سرور
 علیه وعلی الیه الصلوة والسلام چرا جائز نباشد و اعتماد از احکام شرعی برائے چه مرفوع
 شود زیرا که حضرت حق سبحانه و تعالی بوحی قطعی آن سرور را علیه وعلی الیه الصلوة و
 السلام اطلاق بر سهو در میان او میفرموده و صواب را از خطا متمیز میساخته چه تقریر بر سهو
 خطا مجوز نیست که مستلزم رفع اعتماد است از احکام شرعی او پس ثابت شد که موجب رفع
 اعتماد نفس سهو در میان نیست بلکه تقریر بر سهو در میان موجب رفع اعتماد است از احکام شرعی
 او و آن تقریر مقرر است که مجوز نیست مقدمه رابع آنکه حضرت فاروق بلکه خلفا و ثلثه
 رضی الله تعالی عنهم بشارت جنت اند بکتاب سنت و احادیث بخصوص در باب بشارت جنت
 ایشان از کثرت روایث ثقات توان گفت که بحد شهرت بلکه بحد تواریخ معنی رسیده باشد اکثر
 آن از جعل است یا از عناد و روایث احادیث صحاح و حسن اهل سنت اند که از اساتذ خود که
 صحاب و تابعین باشند اخذ نموده اند و روایث جمیع فرق مخالفه را اگر جمع کنند معلوم نیست که بعضی
 عشیر اهل سنت برسند جملاً یعنی علی المنتخب المنقح المنصف و کتب احادیث اهل سنت چون
 به بشارت این اکابر است بهشت و اگر در کتب احادیث بعضی از فرقی مخالف این بشارت را
 روایت کرده باشند غم نیست که عدم روایت بشارت بر مردم بشارت دلالت ندارد و اما ثبوت بشارت
 این اکابر به بهشت در قرآن مجید بس است آیات متکثره منها قال الله تبارک و تعالی ولتلقوا
 الاولون من المهاجرین و الانصار و الذین اتبعوهم یا حیان رضی الله عنهم و رضوا عنه

والله اعلم
 بکلامه
 الحمد لله
 و صلواته

و اولی
 عرض کرده است
 آن سرور علیه وعلی
 آن سرور علیه وعلی
 کلام بمقتصد و ب اختیار
 در مرض موت در وقت ایستایی
 و جمع بمقتضای بشریت ازان سرور
 علیه وعلی الیه الصلوة والسلام
 چرا جائز نباشد و اعتماد از احکام
 شرعی برائے چه مرفوع
 شود زیرا که حضرت حق سبحانه و
 تعالی بوحی قطعی آن سرور را علیه
 وعلی الیه الصلوة و
 السلام اطلاق بر سهو در میان او
 میفرموده و صواب را از خطا متمیز
 میساخته چه تقریر بر سهو
 خطا مجوز نیست که مستلزم رفع
 اعتماد است از احکام شرعی او پس
 ثابت شد که موجب رفع
 اعتماد نفس سهو در میان نیست
 بلکه تقریر بر سهو در میان موجب
 رفع اعتماد است از احکام شرعی
 او و آن تقریر مقرر است که مجوز
 نیست مقدمه رابع آنکه حضرت
 فاروق بلکه خلفا و ثلثه
 رضی الله تعالی عنهم بشارت جنت
 ایشان از کثرت روایث ثقات توان
 گفت که بحد شهرت بلکه بحد تواریخ
 معنی رسیده باشد اکثر
 آن از جعل است یا از عناد و روایث
 احادیث صحاح و حسن اهل سنت اند
 که از اساتذ خود که صحاب و تابعین
 باشند اخذ نموده اند و روایث
 جمیع فرق مخالفه را اگر جمع
 کنند معلوم نیست که بعضی
 عشیر اهل سنت برسند جملاً یعنی
 علی المنتخب المنقح المنصف و کتب
 احادیث اهل سنت چون به بشارت
 این اکابر است بهشت و اگر در کتب
 احادیث بعضی از فرقی مخالف این
 بشارت را روایت کرده باشند غم
 نیست که عدم روایت بشارت بر
 مردم بشارت دلالت ندارد و اما
 ثبوت بشارت این اکابر به بهشت
 در قرآن مجید بس است آیات متکثره
 منها قال الله تبارک و تعالی
 ولتلقوا الاولون من المهاجرین و
 الانصار و الذین اتبعوهم یا حیان
 رضی الله عنهم و رضوا عنه

کتابت امام رابعی

اولی
 عرض کرده است
 آن سرور علیه وعلی
 آن سرور علیه وعلی
 کلام بمقتصد و ب اختیار
 در مرض موت در وقت ایستایی
 و جمع بمقتضای بشریت ازان سرور
 علیه وعلی الیه الصلوة والسلام
 چرا جائز نباشد و اعتماد از احکام
 شرعی برائے چه مرفوع
 شود زیرا که حضرت حق سبحانه و
 تعالی بوحی قطعی آن سرور را علیه
 وعلی الیه الصلوة و
 السلام اطلاق بر سهو در میان او
 میفرموده و صواب را از خطا متمیز
 میساخته چه تقریر بر سهو
 خطا مجوز نیست که مستلزم رفع
 اعتماد است از احکام شرعی او پس
 ثابت شد که موجب رفع
 اعتماد نفس سهو در میان نیست
 بلکه تقریر بر سهو در میان موجب
 رفع اعتماد است از احکام شرعی
 او و آن تقریر مقرر است که مجوز
 نیست مقدمه رابع آنکه حضرت
 فاروق بلکه خلفا و ثلثه
 رضی الله تعالی عنهم بشارت جنت
 ایشان از کثرت روایث ثقات توان
 گفت که بحد شهرت بلکه بحد تواریخ
 معنی رسیده باشد اکثر
 آن از جعل است یا از عناد و روایث
 احادیث صحاح و حسن اهل سنت اند
 که از اساتذ خود که صحاب و تابعین
 باشند اخذ نموده اند و روایث
 جمیع فرق مخالفه را اگر جمع
 کنند معلوم نیست که بعضی
 عشیر اهل سنت برسند جملاً یعنی
 علی المنتخب المنقح المنصف و کتب
 احادیث اهل سنت چون به بشارت
 این اکابر است بهشت و اگر در کتب
 احادیث بعضی از فرقی مخالف این
 بشارت را روایت کرده باشند غم
 نیست که عدم روایت بشارت بر
 مردم بشارت دلالت ندارد و اما
 ثبوت بشارت این اکابر به بهشت
 در قرآن مجید بس است آیات متکثره
 منها قال الله تبارک و تعالی
 ولتلقوا الاولون من المهاجرین و
 الانصار و الذین اتبعوهم یا حیان
 رضی الله عنهم و رضوا عنه

عَلَى مَا تَطَّلِعُ
الرَّسُولَ لَيْسَ مَا تَطَّلِعُ
مَنْ لَمْ يَلِكْ سَلَاةً
عَلَى سِرِّهِمْ
عَلَى مَعْنَى بَدَنِ الْوَجْهِ
عَلَى مَعْنَى كَلِمَاتِهِ
عَلَى مَعْنَى عَمَلِهِ
عَلَى مَعْنَى مَقَالَتِهِ
عَلَى مَعْنَى كَلِمَاتِهِ
عَلَى مَعْنَى عَمَلِهِ
عَلَى مَعْنَى مَقَالَتِهِ

عَلَى مَعْنَى بَدَنِ الْوَجْهِ
عَلَى مَعْنَى كَلِمَاتِهِ
عَلَى مَعْنَى عَمَلِهِ
عَلَى مَعْنَى مَقَالَتِهِ
عَلَى مَعْنَى كَلِمَاتِهِ
عَلَى مَعْنَى عَمَلِهِ
عَلَى مَعْنَى مَقَالَتِهِ

عَلَى مَعْنَى كَلِمَاتِهِ
عَلَى مَعْنَى عَمَلِهِ
عَلَى مَعْنَى مَقَالَتِهِ
عَلَى مَعْنَى كَلِمَاتِهِ
عَلَى مَعْنَى عَمَلِهِ
عَلَى مَعْنَى مَقَالَتِهِ

عَلَى مَعْنَى كَلِمَاتِهِ
عَلَى مَعْنَى عَمَلِهِ
عَلَى مَعْنَى مَقَالَتِهِ
عَلَى مَعْنَى كَلِمَاتِهِ
عَلَى مَعْنَى عَمَلِهِ
عَلَى مَعْنَى مَقَالَتِهِ

قرطاس نموده اند تا کی و مبالغه طلب قرطاس خواهند کرد و آنچه ما مورد خواهند نوشت که تبلیغ
وحی بر نبی واجب است و اگر این طلب با فرومی نیست بلکه میخواهند که از روی اجتهاد
و فکر چیزی نویسند و قضا مساعدت آن نمیکند پایه اجتهاد بعد از ارجاح ایشانی است
شیطان امت ایشان از کتاب که اصل اصول دین است احکام اجتهادیه را استنباط خواهند
نمود هر گاه در حضور ایشان که آوان نزول وحی بوده استنباط شیطان را کجایش بوده
بعد از ارجاح ایشان که زمان انقطاع وحی است بطریق اولی استنباط و اجتهاد اولی العلم قبول
خواهد بود و ترجمان آن سرور علیهِ و علی ایلِهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ درین باب جداست تمام نفرمودند
بلکه ازین امر اغراض نمودند معلوم شد که از روی وحی بوده است و توفیقی که برای محبت
استفسار بود هیچ مذموم نیست ملائکه کرام از جهت استفسار و استعلام وجه خلافت آدم علیه
سَلَامٌ وَ عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ عَرَضُ كَرَمِ الْبَعْلِ فِيهَا مَن يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ
الدِّمَاءَ وَ مَن نَسِيَهُمْ بِحَمْدِكَ وَ نَقَدِسُ بِكَ وَ حَضْرَتِ زَكْرِيَّا وَ رُوحِ بَشَارَتِ وِلاَدَتِ حَضْرَتِ
يَحْيَى عَلَى نَبِيِّنَا وَ عَلَیْهِمَا الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ كَفْتَهُ أَنْ يَكُونَ لِي فَحَلَامٌ وَ كَانَتْ امْرَأَتِي عَاقِرًا وَقَدْ
بَلَغَتْ مِنَ الْكِبَرِ عَتِيًّا وَ حَضْرَتِ مَرْيَمَ رَضِيَ اللَّهُ تَعَالَى عَنْهَا كَفْتَهُ أَنْ يَكُونَ لِي فَحَلَامٌ وَ كَمْ
يَسْتَقِي بَشْرًا وَ كَمْ أَكْبَغِيًّا وَ حَضْرَتِ فَارُوقَ بِنِ ابْنِ كَعْبَانَ كَفْتَهُ أَنْ يَكُونَ لِي فَحَلَامٌ وَ كَمْ
تَوْفِئَ نَمْرُودَ بِشَرْحِ مُضَائِقِهِ وَ حَضْرَتِ مَقْدَمَةَ سَاسِ أَنْكَ حَصُولِ خُرْنِ ظُنِّ
بِحُبَّتِ أَنْ سُرُورَ بَاصْحَابِ أَنْ سُرُورَ عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ التَّسْلِيمَاتُ وَ كَارَتْ وِدَائِ
أَنْكَ بَهْتُونَ قَرُونِ قَرْنِ أَوْ بُوْدِهِ اسْتَعْلَى عَلَیهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ اصْحَابِ وِیْتَرِينَ بِنِ
آدَمَ بُوْدِنِ بَعْدَ إِزَابِیَا عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ التَّسْلِيمَاتُ نِزْوَةً كَارَتْ تَایَقِينَ شُوْدُكَ دَرِ بَهْتَرِينَ قَرُونِ
بَعْدَ إِزَابِیَا عَلَیهِمُ الصَّلَاةُ وَ عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ وَ التَّسْلِيمَاتُ جَمَاعَةً بَهْتَرِينَ بِنِ آدَمَ بُوْدِهِ
بَعْدَ إِزَابِیَا عَلَیْهِمُ الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ بِرَأْمِ بَاطِلِ اجْتِمَاعِ خَوَاهِدِ كَرْدِ وَ قَسَمَةِ وَ كَفَرَةُ رَاجَازِیَا

عَلَى مَعْنَى كَلِمَاتِهِ
عَلَى مَعْنَى عَمَلِهِ
عَلَى مَعْنَى مَقَالَتِهِ
عَلَى مَعْنَى كَلِمَاتِهِ
عَلَى مَعْنَى عَمَلِهِ
عَلَى مَعْنَى مَقَالَتِهِ

خلافت علیؑ
خیر الامم است
خلافت علیؑ

خیر البشر نخواهند ساخت و آنکه گفتیم که اصحاب کرام بهترین بنی آدم اند زیرا که این امت بنص قرآنی
 خیر الامم است و بهترین این امت ایشانند چه بیچ ولی بر تبه صحابی زرسد پس اندکے بر سر انصاف
 باید آمد و باید فهمید که اگر منع اثبات قرطاس از حضرت فاروق کفری بود حضرت صدیق که
 بنص قرآنی انقبای این امت خیر الامم است تنصیب بخلافت او میکرد و مهاجر و انصار که حضرت
 حق سبحانه و تعالی در قرآن مجید خود بر ایشان ثنا فرموده است و از ایشان رضی گشته
 است و موعود بجهت ساخته است با و محبت نمیکردند و جانشین بیجا مبر نیساختند و چون حسن
 ظن بجهت آن سرور و باصحاب آن سرور علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات که محبت
 محبت حاصل گشت از قرآنی این قسم شبهات نجات میسر شد و حدس بطلان این شکایات
 پیدا آمد و اگر عیاذ بالله سبحانه حسن ظن بجهت او و اصحاب او علیه و علیهم الصلوات و
 التسلیمات پیدا نشد و به سؤ ظن کشید این سؤ ظن ناچار بصحاب آن صحبت و بصحاب آن
 اصحاب نیز منجر خواهد شد بلکه بولای آن صاحب نیز خواهد رفت شاعت این امر را نیک باید ریافت
 مَا آمَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ مِنْ كَثِيرٍ قَرَأَتْ حَبَابَهُ قَالَ عَلَيْهِ وَعَلَى إِلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ فِي شَأْنِ أَصْحَابِهِ
 الْكِرَامِ عَلَيْهِمُ الرِّضْوَانُ مِنْ أَجْبَاهُمْ فَحَقِّقْ أَجْبَاهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ نَبِغْضَهُمْ أَبْغَضَهُمْ
 پس محبت اصحاب مستلزم محبت او گشت علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و بعض
 اصحاب مستلزم بغض او علیه و علیهم الصلوات و التسلیمات و التلیجات و چون
 این مقدمات معلوم گشت بے تکلف جواب آن شبهه و امثال آن شبهه حاصل شد بلکه آنچه
 مستحده بصول انجامید چه هر مقدمه از این مقدمات توان گفت که جوابی است از آنچه مستحده
 چنانچه گذشت و مجموع این مقدمات بعون الله سبحانه و تعالی ما در این شبهه مینماید و در دفع این
 تشکیک از نظر حدس می آید که لا یخفی علی العطن المنصف لفظ حدس بصرفه بزبان آورد
 و الا امثال این تشکیکات بمسبب بطلان اند و مقدماتیکه در بیان بطلان آن شبهات آورده میشود

بیت
 خیر الامم است
 خلافت علیؑ
 خلافت علیؑ

کلمات امام باقر
 کلمات امام باقر
 کلمات امام باقر

کلمات امام باقر
 کلمات امام باقر
 کلمات امام باقر

من الامم من افعلوا... من الامم من افعلوا... من الامم من افعلوا...

می نماید پس هر دو فریق از اصحاب لازم می آید که مطعون باشند عیاذا بالله سبحانه من ذلك...
و بهترین بنی آدم بعد از انبیا علیهم السلام و التلیمات بدترین مردم هستند و بهترین
قرون بدترین قرون باشند چه اهل آن قرن همه این زمان بجاوت و کینه متصف گشته اند
هیچ مسلمانی با این امر جرات ننماید و این سنی را تجویز کند چه قسم زرگی است حضرت امیر راضی
الله تعالی عنه که خلفاء ثلثه رضی الله تعالی عنهم معاوی او باشند و حضرت امیر ابان
حضرت مدروت مبطنه بود این خود قدح طرفین است چرا با یکدیگر چون شیر و شکر نباشند و فانی
در یکدیگر نبوند امر خلافت نزد این بزرگواران مرغوب و مطبوع نبوده است تا سبب قداوت کینه
بوده اقیلونی از حضرت صدیق معروف و مشهور است و حضرت فاروق میفرمودند اگر خریدار
پیدا شود این خلافت را بیک بیار بفروشم و حضرت امیر که با معاویه جنگ و جدل فرموده نه بوی
سبیل و رغبت در امر خلافت بوده است بلکه قتال با بغاوت فرض میدانست است و دفع اینها میکرد
قال الله تبارک و تعالی فقاتلوا الیقی بنی قریظ حتی یطعن الی امرالله و عایة ما
فی البلیب چون مجاریان حضرت امیر باغیان ما اول اند و صاحب لاس و اجتهادند اگر چه دین چهل
مخطی باشند از طعن و طامت از تفهیم و کفر دورند حضرت امیر در شان ایشان میفرماید الخواتم
بغوا علیک الیسوا لفرقة و لا نسقة لیاکم من التاویل قال الشافعی و هو منقول عن عمر بن
عبد العزیز تلك دماء طهر الله عنها ایدینا فلطمتر عنها الیسفنا ربنا اغفر لنا ذلک
الذین سبونا یا لا یمان و لا یحلفی فلو بنا فلا الذین امنوا ربنا انک رؤف و رحیم کلکوا
و السلام علی سیدی الانام و علی الاله و اصحابه الکراملان یوم القیامه

این وقت است که... این وقت است که... این وقت است که...

کتابت نمودم (۹۷) - ۶۱

خواجدهاشم کشمیری یاقوت در جواب سوال او که طلب عمل کتبشستم کرده بود استخار الله

بسم الله الرحمن الرحیم

وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ^{پرسیده بودند که معنی این عبارت چیست که در کتب شریفه}
 واقع شده است انکارم که مقصود از آفرینش من آنست که ولایت محمدی بولایت ابراهیمی
 علیهما الصلوات والتسلیمات منسج گرد و حسن ملاحت این ولایت با جمال صباحت آن
 ولایت متمزج شود و باین انصباغ و امتزاج مقام محبوت محمدیه بدرجه فلیا رسده بداند که
 منصب لاکلی و شاطلی هیچ ممنوع و محذور نیست ^{دلیل که سخن} لالت و محبوب صاحب جمال
 و کمال را با هم در مخلوط سازد و حسن هر که ام را با یکدیگر مقترن گرداند کمال خدمتگاری اوست و
 نهایت شرف و سعادت او و ازین معنی هیچ نقص و قصور در شان آن دو صاحب جمال
 لازم نمی آید و همچنین اگر شاطلی نموده در حسن و جمال آن دو صاحب کمال بیفزاید و طراوت
 و زینت دیگر پیدا آرد شرافت و سعادت اوست و هیچ نقص و قصور اینها لازم نیست
 ازان طرف نپذیرد کمال تو نقصان و زین طرف شرف روزگار من باشد
 باجملة انتفاع و استفاده که صاحب ولتان را از راه فلان و خدمت میسر میگردد و هیچ ممنوع و محذور
 نیست که تسلیم تصور و نقصان نیست بلکه کمال صاحب ولتان در خدمت فلان و خدمت است
 قاصد و لقمه بود که از خدمت منتفع و متمتع بود انتفاع و تمتع از یکمان نقصان است و استمداد و
 استفاده از همسران تصور کل الله ببارک و تعالی یا ایها الذی حبک الله و من ابعد من
 المؤمنین ابن عباس رضی الله تعالی عنهما فرموده است که سبب نزول این آیت کریمه
 اسلام حضرت فاروق است رضی الله تعالی عنه بدیهی است که خدمات اصاغر و اسافل مرتبت
 بخش مرتبه اکابر و اعالی است و اگر شخصی با فریدی هم نمیشود نشود قصور عبارت چیست سلاطین
 امرادر شمل و تسلط بخدم و چشم محتاجند و کمالات خود را مربوط بایشان میدانند و ازین معنی
 هیچ نقصان و قصور در مراتب ایشان نیست چنانچه معلوم و مشهور است و شریف است شایان
 اشتباه عدم فرق است در میان تمتع و انتفاع که از جانب اصاغر آید و تمتع و انتفاع که از

قل حضرت الشیخ
 قل حضرت الشیخ
 قل حضرت الشیخ

عبدالحق الدهلوی
 حضرت عبدالقادر
 حضرت عبدالقادر
 حضرت عبدالقادر

کمال کمال
 کمال کمال
 کمال کمال

قل کمال الله

جانبِ اعلیٰ حاصل میگرد و ^{ببین} شد که اول کمان بخش است و ثانی نقصان افزا پس اول محو ز شهادت و ثانی ^{ببین} تمنیع ^{ببین} قالله سبحانه الملمیم للصواب ربنا ایتنا من لدنک رحمة و هدی کنا من امرنا ر شداد و السلام علی من اتبع الهدی ط

۴۷ - مکتوب هفتاد و هشتم

بدار اب فان حد و ریافته در بیان محبت و اخلاص این طائفه علیته که این محبت و اخلاص زینت فنا فی الله و بقا باشد است و ماینا سبب ذلك الحمد لله و سلام علی عباده و الذین اصطفی دولت خوشگوار که در فغانین شما احساس نموده می آید با وجود اسباب غنا و با حصول مواد استغنا نیاز مندی است با فقر و خدمتگاری است باین طبقه علیا که فنی از محبت و اخلاص این طائفه علیته است دشمن از موت و اختصاص این فرقه ناجیه ^{محببتان} این طائفه را بشارت المؤمن مع من احب کافی است و جلیسان این طبقه را ^{مستحقان} تو میدهم قوم که لا یسقی جلیسهم وافی و چون بعنایه الله سبحانه این محبت استیلا پیدا کند و غالب آید بر نهی که غیر این محبت را در دل نگذارد و گرفتاریهای دیگر تمام از دل رخت بر بندد و لوازم محبت که اطاعت محبوب است و برادر او بر پا بودنت و باخلاق و اوصاف او متخلق شدن است ظاهر گردد این زمان فنا در محبوب حاصل میشود شبیه بقنایه الشیخ که زینت اول است درین راه و این فنا فی الشیخ ثانیاً وسیله فنا فی الله میگردد که بقا باشد بران مترتب است که محصل ولایت است با جمله اگر در ابتدا بے توسط احدی محبت و انتخاب محبوب حقیقی بیشتر گردد و دولتیست عظیم که محصل فنا و بقا است و الا از ^{سبب} کمال مکل چاره نبود آقل مراد خود را در مرادات او باید در باخت و در فی فانی باید گشت تا آن فنا وسیله فنا فی الله گردد و از گرفتاریهای ماسوا به تمام خلاص سازد و بدرجات ولایت رساند

مکتوب هفتاد و هشتم
این مکتوب در بیان محبت و اخلاص است
و در بیان این طائفه است
که با محبت و اخلاص
فنا فی الله میشوند
و بقا در محبت است
و در بیان این طائفه است
که با محبت و اخلاص
فنا فی الله میشوند
و بقا در محبت است

فنا فی الله وسیله بقا است
و در بیان این طائفه است
که با محبت و اخلاص
فنا فی الله میشوند
و بقا در محبت است

بشیر محمد غلطی کے صفرائیان مازہ کے کوری سو دانیان + امثال ابن سخنان از برکے
 تنویر و تشویق طالبان و مہوسان ایراد خود سے آید واللہ سبحانہ الموفق بقیۃ المرام رفیع
 رقیب فقیر محمد قاسم بزرگ زادہ است و در خدمت فخر ابودہ است اما در محضر تربیت برادر گلخان
 بنار و ششم گلخان شدہ است و محنتہائے روزگار کم دیدہ شوق ملازمت شام دار و اگر در حیل
 ملازبان سرکار خود ساختہ بحال اوالیفات مرغی دارند از گرم بعید نخواہد بود زیادہ تصویح و ہدایت

۴۳ - مکتوب ہفتاد و نہم (۷۹) والسلام

بشیخ یوسف برکی صدور یافتہ در جواب رسالہ او کہ مشتمل بود بر اعراض از کفر و مشعر از اقبال
 باسلام و مائتایب ذلک + الحمد لله و سلام علی عبادہ الدین اصطفی رسالہ کہ نوشتہ حوالہ
 مولانا عبدالحی نمودہ بودند کہ بنامید درین مدت نمودہ روزیکہ مولانا با بود ای میشد آن رسالہ را آورده
 ساخت چون مطالعہ نمودہ شد باعث فرحت گشت کہ مشتمل بر اعراض از کفر بودہ است و مشعر از
 اقبال باسلام چنانچہ اسلام مجازی بہ از کفر مجازی است اسلام طریقت نیز بہ از کفر طریقت است
 چہ کفر طریقت ہمہ سیکر است و در اسلام طریقت ہمہ صحیح چنانچہ صحیح مجازی بہ از سکر مجازی است صحیح
 طریقت نیز بہتر از سکر طریقت است ثمرہ کفر طریقت تشبیہ نتیجہ اسلام طریقت تنزیہ بہ سکر طریقت
 کہ در میان تشبیہ و تنزیہ است ہماقصد فرق در میان کفر و اسلام طریقت است طائفہ کہ جمع میان
 تشبیہ و تنزیہ اختیار کردہ اند و از اجمال استندان تنزیہ نیز از حیل تشبیہ است کہ در نظر شان
 تنزیہ در آمدہ است و الا تشبیہ را چہ یارا کہ با تنزیہ حقیقی جمع شود و در مشعان انوار آن مشتمل و ہائیز
 ہندار شدہ است

۴۴ - مکتوب نود و نہم (۹۹) المنتخبات

بمیر محمد نعمان صدور یافتہ در جواب سوالہائے کہ کردہ بودند بنیم اللہ الرحمن الرحیم الحمد لله

بشیخ یوسف برکی صدور یافتہ در جواب رسالہ او کہ مشتمل بود بر اعراض از کفر و مشعر از اقبال باسلام و مائتایب ذلک + الحمد لله و سلام علی عبادہ الدین اصطفی رسالہ کہ نوشتہ حوالہ مولانا عبدالحی نمودہ بودند کہ بنامید درین مدت نمودہ روزیکہ مولانا با بود ای میشد آن رسالہ را آورده ساخت چون مطالعہ نمودہ شد باعث فرحت گشت کہ مشتمل بر اعراض از کفر بودہ است و مشعر از اقبال باسلام چنانچہ اسلام مجازی بہ از کفر مجازی است اسلام طریقت نیز بہ از کفر طریقت است چہ کفر طریقت ہمہ سیکر است و در اسلام طریقت ہمہ صحیح چنانچہ صحیح مجازی بہ از سکر مجازی است صحیح طریقت نیز بہتر از سکر طریقت است ثمرہ کفر طریقت تشبیہ نتیجہ اسلام طریقت تنزیہ بہ سکر طریقت کہ در میان تشبیہ و تنزیہ است ہماقصد فرق در میان کفر و اسلام طریقت است طائفہ کہ جمع میان تشبیہ و تنزیہ اختیار کردہ اند و از اجمال استندان تنزیہ نیز از حیل تشبیہ است کہ در نظر شان تنزیہ در آمدہ است و الا تشبیہ را چہ یارا کہ با تنزیہ حقیقی جمع شود و در مشعان انوار آن مشتمل و ہائیز ہندار شدہ است

وَسَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ ^{پس} پیدہ بودند کہ گاہ ہست کہ سالک در وقت عروج خود در مقامات اصحاب انبیا علیہم الصلوٰت و التحیات کہ با جماع از و فضل اند میانہ بلکہ با ست کہ خود را در مقامات انبیا علیہم الصلوٰت و التحیات میا بد حقیقت این معاظمہ پست بعضی مردم از اینجا مساوات آن سالک با زبان آن مقامات توہم میکنند و شرکت او را درین مقامات با مالی آن مقامات در تخمیل آرنند و بیان توہم و تخمیل زد و طعن بینمایند و زبان ملامت و شکایت در حق او دراز میکنند کشف غطا از روی این معاظمہ نمود جوابش آنست کہ وصول اسافل بمقامات عالی گاہ ہست کہ از قبیل وصول فقرا و محتاجان بود کہ با بواب اصحاب دول و پادشہ خاصہ از باب نغم میسر کرد و تا از اینجا حاجت خواہند و از دول نغم ایشان در روز نماہند دور از کار بود کہ این وصول را مساوات و شرکت فہم و با ست کہ این وصول از قبیل تماشای بود کہ بوسائط و وسائل سیرا ما کن خاصہ امرا و سلاطین نماید تا بنظر اعتبار تماشای کند و رنجتے بخلو پیدا آرد توہم مساوات ازین وصول چه گنجایش دارد و تخمیل شرکت ازین سیر و تماشای تصور بود وصول خادمان پادشہ خاصہ مخدومان تا حقوق خدمتگاری بجا آرنند محسوس و ضعیف و شریف ہست ایلمی بود کہ ازین وصول توہم مساوات و شرکت نماید ہر فراموشی و گس رائے و شمیر بردارے قوین سلاطین عظام ست و در اخص انکند ایشان حاضر خلی خبطے طلبد کہ از اینجا توہم شرکت و مساوات نماید بلکہ مدد مندان از در و دیوارے ایڈ مردم از برائے ملامت غریبے بہانہ مے طلبند و از برائے طعن و تشنیع او محملے میجویند حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ انصاف شان دہد بایستے کہ در حق ضعیفے محملے از برائے رفع شر و دفع ملامت مے طلبیدند و در حفظ عرض مسلمانے میکوشیدند امر ایشان کہ طعن بینمایند از دو حال عالی نیست اگر اعتقاد دارند کہ صاحب این حال معتقد شرکت و مساوات ست با زبان آن مقامات عالی پس اورا کافر و زندق تصور میکنند و از زمرہ اہل اسلام مے برآند کہ شرکت در نبوت و

والتعلیقات عم لوزن و دیدن بشوق ۱۲

قلیہ علی ہر روز در وقت دوغ و دوغ معینہ علیہ و غیب دیوزہ کہ سوال بچاندگاہ

فصل

۱۶

فصل

۱۷

فصل

مقامات امام زمانی
عہد نبوت و اہل بیت
سنت و باطن و شریعت
و عہد محمد و جانشین
و عہد علی و جانشین

مساوت بائمی علیهم الصلوات والتسلیمات کفرست و همچنین فضیلت شیخین علیهم الرضوان
 یا جمیع صحابه و تابعین ثابت شده است چنانچه نقل کرده اند آنرا اکابر ائمه که یکی از ایشان امام
 شافعی است علیهم الرضوان بلکه فضل از جمیع صحابه کرام راست بر باقی امت چهرچ فضیلت بر فضل
 صحبت خیر البشر علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات عدیل نتواند شد فعل سیر که از صحاب
 علیهم الرضوان در وقت ضعف اسلام و قلت مسلمانان از برائے تأیید دین متین و نصرت
 سید المرسلین علیه و علیهم الصلوات والتسلیمات صادر شده است اگر دیگران در تمام
 عمر ریاضات و مجاہدات طاعتها نمایند بر تبه آن فعل قلیل اصحاب نرسند لهذا آن سرور فرموده
 علیه و علی الیه الصلوة والسلام که اگر اتفاق نماید یکی از شما مانند کوه احد طلار از سدان اتفاق
 بمید شویر اصحاب که اتفاق نمایند بلکه بنصف مذموم نرسد و فضیلت حضرت صدیق رضی الله
 تعالی عنه ازین راه آمده است که او سابق سابقان است در ایمان و در بذل نفس و اتفاق
 اموال کثیره و در خدمات لائقه لهذا در شان او نازل شده است کریمه لا یستوی منکم من
 انفق من قبل الفح و قاتل او لیک اعظم درجه من الذین انفقوا من بعد و قاتلوا
 و کلاً وعد الله الحسنى جمع نظر بر کثرت فضائل و مناقب دیگران انداخته در فضیلت او توقف
 مینمایند نمیدانند اگر سبب فضیلت کثرت فضائل و مناقب بود باست که بعضی از احادیث است
 که این فضائل دارند از نبی خود افضل باشند که این فضائل ندارد پس ما به التفاضل دیگر است
 و بر این فضائل و مناقب و آن بزرگم این فقیر اسبقیت تأیید دین اقدمیت اتفاق اموال و
 بذل نفس است در نصرت احکام دین رب العالمین و چون پیغمبر اسبق از جمیع است از همه افضل
 باشد و همچنین هر که درین امر اسبق است از مسبقان افضل است سابق گوید امر دین استاد معلم
 لاجقان است لاجقان از انوار سابقان استفاده مینمایند و از برکات ایشان استفاده میفرمایند
 و درین امت بعد از نبی ما علیه و علی الیه الصلوة والسلام صاحب این دولت عظمی صدیق

خطاب است رفیع
 صاحب از انصافین
 و غیره
 در بعضی وقت
 حال جمله هم یکجمله
 آن نزد اولی و ثانی
 و علی باشد در حق
 سن باشد در حق
 با کمالین که در واقع
 است در بعضی موارد
 و باره قال تا حکم
 در بعضی موارد
 که در بعضی موارد
 و در بعضی موارد
 و در بعضی موارد
 و در بعضی موارد

بعضی سال در بعضی سال
 در بعضی سال در بعضی سال
 در بعضی سال در بعضی سال
 در بعضی سال در بعضی سال
 در بعضی سال در بعضی سال
 در بعضی سال در بعضی سال
 در بعضی سال در بعضی سال
 در بعضی سال در بعضی سال

رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ است که اسبق سابقان است در انفاق اموال کثیره و در مقاتله و مجادله
 شدیده و در بذل عرض و جاه و در رفع فساد و تباه از جهت ناسد وین و نصرت سید المرسلین علیه
 وَ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَ التَّسْلِيمَاتُ پس افضلیت از دیگران او را مسلم باشد و حضرت پیغمبر علیه
 وَعَلَى الْاَیْمَةِ الصَّلَاةُ وَ التَّسْلِيمَاتُ عِزَّتْ وَ عِلْمُهُ اسَلام را چونکه بیاری حضرت فاروق طلبیده
 و حضرت حق بطنانه و تعالی در نصرت حبیب خود در عالم اسباب نیز با و کفایت فرموده است
 و گفته بآیه السَّيِّئُ حَبِيبُ اللهِ وَمَنْ اَتَبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اَبْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ
 فرموده است که سبب نزول این آیه اسلام حضرت فاروق است پس اجد از حضرت صدیق رضی
 اللهُ تَعَالَى عَنْهُ افضلیت او متعین بود لهذا اجماع صحابه و تابعین بر افضلیت این دو اکابر
 منعقد گشت چنانچه گذشت و حضرت امیر رضی اللهُ تَعَالَى عَنْهُ نیز فرموده است که ابوبکر و عمر
 افضل این امت اند هر که مراد ایشان فضل دید مفری است و اراتا زیانه زعم چنانچه مفری از تند
 تحقیق این منجث در کتب و رسایل خود تفصیل نموده این مقام زیاده برین گنجایش ندارد و طلب
 بود که خود را عدیل اصحاب خیر البشر علیه و علیهم الصَّلَاةُ وَ التَّسْلِيمَاتُ سازد و جاهل باشد
 از اخبار و آثار که خود را از سابقان تصور نماید لیکن باید دانست که این دولت سبقت که باعث
 افضلیت است مخصوص بقرن اقل است که بشری صحبت خیر البشر مشرف است علیه و علی الله
 الصَّلَاةُ وَ التَّلَامُ و در قرون دیگر این معنی مفقود است که لا احمقان بعضی قرون از سابقان قرون
 دیگر افضل باشند بلکه در یک قرن روایت که لاحق از سابق آن قرن افضل باشد حضرت حق
 بطنانه و تعالی طاعنان را پیدا گرداناد بر شجاعت طعن مسلم و بطرد مومنین بجز توهم و تحیل
 و بزقاحت تکفیر مسلم و تضلیل او بجز تعصب و تعنت چه علاج خواهند کرد که اگر قابل تکفیر و شایان
 تضلیل نباشد آن کفر و ضلال با بنیاب آن قال خواهد گشت و از مرنمی بفر بر امی کفر خواهد پیوست
 چنانچه در حدیث نبوی آمده است علیه و علی الله الصَّلَاةُ وَ التَّلَامُ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا

جامد

قرن

الصَّلَاةُ وَ السَّلَامُ

قال عنهما

قرن

گفتار اهل علم از این
 بجز آن که از آنجا
 نود و نشت
 فاصحه است
 بفرموده و در بعضی
 بگویند که از آنجا
 بگویند که از آنجا
 بگویند که از آنجا
 بگویند که از آنجا
 بگویند که از آنجا
 بگویند که از آنجا
 بگویند که از آنجا
 بگویند که از آنجا

بگویند که از آنجا
 بگویند که از آنجا
 بگویند که از آنجا
 بگویند که از آنجا
 بگویند که از آنجا
 بگویند که از آنجا
 بگویند که از آنجا
 بگویند که از آنجا

و از تلذذات دیگر هیچ ندهند بلکه بالتذاذ فرصت و رفع عذاب اکتفا نمایند لکن ذلک حکم
 و مصایح سوال حضرت حق سبحانه و تعالی بر همه چیز قادرست و تواناست که دوستان
 را هم در دنیا تلذذات بخشند و هم در آخرت تنعمات کرامت فرماید و تلذذ در یکی مستلزم تألم در
 دیگری در حق ایشان نباشد جوالبش بوجه استیغاب آنکه اگر در دنیا بلیات و محن چند روزه نمانند
 کشیدند قدر و قیمت تلذذات و تنعمات ابدی را نمی شناختند و نعمت صحت و عافیت دائمی
 را گمانی درک نمیکردند بلی تا جمع نکشد لذت طعام نیاید و تا مبتلا نشود قدر فراغ نداند پس
 گویا مقصود از تألم موقت ایشان تحصیل کمال تلذذ دائمی شانست جمالست که برائے ابتلائے
 عوام بصورت جلال در حق این بزرگواران ظاهر گشته است بفضل به کثیرا و بیهیمی به کثیرا
 جواب دوم آنکه بلیات و محن هر چند نزد عوام از اسباب تألم است اما نزد این بزرگواران هر چه
 از جمیل مطلق جل شأنه برسد از اسباب التذاذ ایشانست از بلاها همان لذت بگیرند که از نعمها بلکه
 از بلاها همیشه محفوظ اند که خالص مراد محبوبست و در نعمها این خلوص نیست که نفس نیز خواهان نعمها
 است و گریزان از بلاها پس بلا نزد این اکابر بهتر از نعمت بود و التذاذ ایشان از بلا بیش از نعمت
 باشد خطی که ایشان را در دنیا است از بلیات و مصائبست اگر دنیا این نمک نیک نیست نزد
 ایشان بچوئے نماند و اگر این عداوت در کون بود در نظرشان عیب مینمود
 غرض از عشق توام چاشنی درد و غمست + ورنه زیر فلک اسباب تنگم چه کم است
 پس دوستان او تعالی هم در دنیا تلذذ دهند و هم در آخرت محفوظ و مسرور و این لذت دنیای
 ایشان بجز آخرت شان جنگ ندارد آن لذت دیگرست که بجز آخرت جنگ دارد که عوام را حاصل
 است آهی چیست این که دوستان خود را گردمی که هر چه سبب تألم دیگرانست سبب التذاذ ایشان
 است و هر چه دیگران را رحمتست این بزرگواران را رحمتست و نعمت دیگران نعمتشانست
 مردم در شادی شادند و در غمی غمناکند این بزرگواران هم در شادی شاد و هم در غم فرحناکند

قائلان اطراف حکمت
 و صفت است چه اگر
 دنیا بلیت است
 قدر عافیت
 که قناریه بزرگواران
 سبب است
 بفضلهای بزرگواران
 که اسباب است
 در دنیا تلذذات
 از بلاها بیش از نعمت
 است و گریزان از بلاها
 پس بلا نزد این اکابر
 بهتر از نعمت بود و التذاذ
 ایشان از بلا بیش از نعمت
 باشد خطی که ایشان را در
 دنیا است از بلیات و مصائب
 است اگر دنیا این نمک نیک
 نیست نزد ایشان بچوئے
 نماند و اگر این عداوت در
 کون بود در نظرشان عیب
 مینمود غرض از عشق توام
 چاشنی درد و غمست + ورنه
 زیر فلک اسباب تنگم چه
 کم است پس دوستان او تعالی
 هم در دنیا تلذذ دهند و هم
 در آخرت محفوظ و مسرور و
 این لذت دنیای ایشان بجز
 آخرت شان جنگ ندارد آن
 لذت دیگرست که بجز آخرت
 جنگ دارد که عوام را حاصل
 است آهی چیست این که دوستان
 خود را گردمی که هر چه سبب
 تألم دیگرانست سبب التذاذ
 ایشانست و هر چه دیگران را
 رحمتست این بزرگواران را
 رحمتست و نعمت دیگران
 نعمتشانست مردم در شادی
 شادند و در غمی غمناکند این
 بزرگواران هم در شادی شاد
 و هم در غم فرحناکند

حق ترو و باطنی است
در سینه و غلبه افروزی که

انقل

محنت است و پس بیشتر هیچ کس در واقع نیست چه دولت است که عذاب آید و ابغی محنت چند روزه برقع شود
 با دوستان این معامله کنند و با دیگران این معامله نکنند و کفایت ذنوب ایشان اینچنانکه این یعنی نظر نمایند بلکه
 مجازات ایشان را با خیرت اندازند پس ناچار دوستان بکثرت ورود بلاهای دنیوی آتی باشند و
 دیگران لایق این دولت نبوند که گناهان شان که بازند و از التجا و تصریح و استغفار و انکسار کمتر بهره دارند
 و بر کسب معاصی دلیرند و بعزم و جدت تحصیل ذنوب مینمایند و از کمزور و نیز خالی نیند و قریب است که
 بآیات خداوندی جل شانزه استهزا و استنکار نمایند و جزا باندازه جرم است اگر جرمه خفت دارد و
 صاحب جرمه ملتی و متصریح است آن جرمه قابل کفایت باشد ببلای دنیوی و اگر جرمه غلظت
 و شدت و ثقل دارد و صاحب آن جرمه متمرد و متکبر است آن جرمه شایان جزای اخروی است
 که آید و آدم است و ما ظلمهم الله و لكن كانوا انفسهم يظلمون نوشته بودند که مردم
 استهزا و تمغریه مینمایند و میگویند که حضرت حق سبحانه و تعالی با دوستان خود چه محنت و بلا
 بدید و چرا همیشه بنار و تنعم نداد و باین گفت و گوئی نفی این جماعه خواهند کفایت نمود و حق آن
 سرور علیه و علی اله الصلوة والسلام و مثل این سخنان میگفتند و قالوا اما لهذا الرسول يا كل
 الطعام و يمشی فی الاسواق کولا ایزل الیه ملک فیکون معه نذیرا او یلقه الیه کذبا
 او تکون له الجنة یا کل منها مدار امثال این سخنان بر انکار آخرت است و انکار عذاب ثواب
 دائمی است و نیز مدار بر اعتداد و اعتبار و اعتنائی تمدذات فانیه عاجله است کسیکه ایمان
 با آخرت دارد و عذاب ثواب آخرت را دائمی میدانند بلا و محنت عاجله چند روزه در نظر او هیچ
 نمی در آید بلکه این محنت موقته که سبب راحت مؤیده است عین راحت تصور میکنند و گفتند
 گوئی مردم زودند و زود بلا و محنت گواهد عدل محبت است کور باطنان اگر منافی محبت تصور کنند
 چه توان کرد غیر از اعراض از جاهلان و از مقوله بایشان علاج نیست فاضل صدرا حمیدا و جواب
 دیگر از اصل سوال آنکه بلا تا زیاده محبوب است که محبت را از التفات باسوا محبوب منع نموده بخلت است
 پس میرزا میرزا کبیر

تا بیع

با دوستان

لغایه

لغایه

لغایه

مایل

در دوستان

محنت ترو و باطنی است در سینه و غلبه افروزی که
 محنت است و پس بیشتر هیچ کس در واقع نیست چه دولت است که عذاب آید و ابغی محنت چند روزه برقع شود
 با دوستان این معامله کنند و با دیگران این معامله نکنند و کفایت ذنوب ایشان اینچنانکه این یعنی نظر نمایند بلکه
 مجازات ایشان را با خیرت اندازند پس ناچار دوستان بکثرت ورود بلاهای دنیوی آتی باشند و
 دیگران لایق این دولت نبوند که گناهان شان که بازند و از التجا و تصریح و استغفار و انکسار کمتر بهره دارند
 و بر کسب معاصی دلیرند و بعزم و جدت تحصیل ذنوب مینمایند و از کمزور و نیز خالی نیند و قریب است که
 بآیات خداوندی جل شانزه استهزا و استنکار نمایند و جزا باندازه جرم است اگر جرمه خفت دارد و
 صاحب جرمه ملتی و متصریح است آن جرمه قابل کفایت باشد ببلای دنیوی و اگر جرمه غلظت
 و شدت و ثقل دارد و صاحب آن جرمه متمرد و متکبر است آن جرمه شایان جزای اخروی است
 که آید و آدم است و ما ظلمهم الله و لكن كانوا انفسهم يظلمون نوشته بودند که مردم
 استهزا و تمغریه مینمایند و میگویند که حضرت حق سبحانه و تعالی با دوستان خود چه محنت و بلا
 بدید و چرا همیشه بنار و تنعم نداد و باین گفت و گوئی نفی این جماعه خواهند کفایت نمود و حق آن
 سرور علیه و علی اله الصلوة والسلام و مثل این سخنان میگفتند و قالوا اما لهذا الرسول يا كل
 الطعام و يمشی فی الاسواق کولا ایزل الیه ملک فیکون معه نذیرا او یلقه الیه کذبا
 او تکون له الجنة یا کل منها مدار امثال این سخنان بر انکار آخرت است و انکار عذاب ثواب
 دائمی است و نیز مدار بر اعتداد و اعتبار و اعتنائی تمدذات فانیه عاجله است کسیکه ایمان
 با آخرت دارد و عذاب ثواب آخرت را دائمی میدانند بلا و محنت عاجله چند روزه در نظر او هیچ
 نمی در آید بلکه این محنت موقته که سبب راحت مؤیده است عین راحت تصور میکنند و گفتند
 گوئی مردم زودند و زود بلا و محنت گواهد عدل محبت است کور باطنان اگر منافی محبت تصور کنند
 چه توان کرد غیر از اعراض از جاهلان و از مقوله بایشان علاج نیست فاضل صدرا حمیدا و جواب
 دیگر از اصل سوال آنکه بلا تا زیاده محبوب است که محبت را از التفات باسوا محبوب منع نموده بخلت است
 پس میرزا میرزا کبیر

غدا بار بار با بعد از یک چشم بخوار و در آنجا بر ششانی از زانو دار ما رسول الله صلی علیہ و آلہ وسلم نطقه مع طوفان و ما یجفت احاطه و ما اذیت فافهم و ما یؤدی ما صدق

مستوحیه جناب قدس محبوب گرداند پس شایان در دو بلاد دوستان باشند و این بلا کفر کسب سینه
الایقات با سوائے ایشان باشد و دیگران لائق این دولت نباشند و چرا ایشان را بزور و بجان
محبوب بیارند هر گرامی نخواهند بزور و تخریب بجان محبوب آرند و او را به محبوبیت بر میدارند و هر گرامی
نیخواهند او را با و و امید دارند اگر سعادت ابدی دارد و بر او انابت دست پازده باندا و فضل و
عمایت بعقیده خواهد رسید الا او داند و کار او اللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْنِي اِلٰی نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ پس
معلوم شد که مراد آن را بیشتر بداننا مزد میشود از مریدان لهذا آن سرور علیه و علی الله الصلوة و
السلام که رئیس مراد آن محبوبان است فرموده است مَا اَوْذِي نَبِيٍّ مِثْلَ مَا اَوْذِيَتْ اَبْسَ بِلَا
معنی دلالت پیدا کرد که بخشن دلالت خود دوست را بدوست برساند و از ایقات بغیر دوست پاک
گرداند عجب معامله است دوستان اگر کرد و بر میا بندد و بلارای بخزند و دیگران که ورایا بدیند و دفع
این بلا خواهند سوال گاه هست که در وقت ورود بلا از دوستان نیز اضطرابی و گریه مفهوم
میکردد و چشم صییت جواب آن گزه و اضطراب صورت است و مقتضای طبیعت بشری است
که در ایقاع آن حکم و مصالح است چه جهاد و معادوات با نفس بے آن تصور نیست شنیده باشند
بیقراری و بے آرامی که از آن سرور دین دنیا که در وقت سگرات موت ظاهر میشود علیه و علی
الله الصلوة و السلام و آن بقیه جهاد با نفس بوده است تا خاتم الرسل علیه و علیهم
الصلوات و التحیات بر جهاد با دشمنان خدا مستحق گردد و شدت مجاہدت دلالت دارد تا خاتم
لما و صفات بشریت نماید و نفس در کمال انقیاد آورده حقیقت اطمینان رساند و پاک و پاکیزه
دارد پس بلاد دلالت بازار محبت گشت و هر که محبت ندارد بدلتا چه کار دارد و تلاکی بچه کار او می آید و
نزد او چه قدر قیمت داشته باشد و چه دیگر از برای ورود بلا آنست که محبت صادق از مدعی
کاذب متمیز گردد چه اگر صادق است بوزور و بلا طمعه و مخلوط خواهد شد و اگر مدعی است نصیبش از
بلا گزه و تا تم است و باین تمیز منت نشود مگر کسیکه شامیه از صدق داشته باشد تا حقیقت گزه و تا تم

لا توملنی علی جفینی
رسائید شده علم من از
عزاز که رسانید و در شش
بسپاس که آن قدر و
بجنتی رسانید و در شش
هم در باب غدا و در غدا
نشد کسی که آن قدر
می باشد صد بار را
کسی نماند و در شش
کار در سینه اول و در شش
دم و اظهار نا خوشی
کسی در سینه و در شش
ضمیمه انسان
بصفت از جنس
بدر و ستم بیاد و بی
نماند و در شش و در شش
کرسن و در شش و در شش
بنا سال و در شش و در شش
دریم از جنس و در شش
بنا سال و در شش و در شش

را از صورت کوره و تالم جدا سازد و حقیقت صفات بشریت را از صورت صفات بشریت علیّه
 نماید ^{طریق} الوکی یعرف الوکی رمزیت ازین بیان ^{و اتقی} وَاللّٰهُ سُبْحٰنَهُ الْهٰدِیُّ الِی سَبِیْلِ الرَّشٰدِ
 وَالضَّالِّیْنَ سید بودند که عدم را لاشی ^{مخض} گفتند پس او را وجود نباشد و چون وجود داشته باشد
 با وجود که در ذهن پیدا کرده باشد او را آثار و ترقیات چون بود اگر بود ذنی بود اگر ذنی بود از
 دایره خیال چون برآید بدانند که عدم هر چند لاشی است اما این همه کارخانه اشیا با و بریاست و
 نشأ تفصیل و کثرت اشیا فراتیت اوست و صور علمیه آسماء الہی جل سلطانہ کہ در مرتبات
 عدم منعکس گشته او را متمیز ساخته است و ثبوت علمی نمشیده ناچار از لاشی ^{مخض} او را بر آورده
 است و نشأ آثار و احکام گردانیده و این آثار و احکام در بیرون خانه علم نیز کاین اند و در مرتبه
 حس و وہم نیز ثابت و چون با احکام صنیع خداوندی جل شانہ در آن مرتبه ثبات دست قرار پیدا
 کرده اند و بزوال حس و وہم نیز مرتفع ^{نیند} تواند گفت که این آثار و احکام خارجی اند شما از ترقیات
 عدم چه عجب آری این همه که وفرا کائنات ^{بنی} بر عدم است کمال قدرت خداوندی را جل شانہ
 مشاہد نمایند که از عدم این همه کارخانه را ^{پسین} ساخته است و کمالات و جود را بقائض او ظاهر
 فرموده راه ترقی او و کمال وضع است که صور علمیه آسماء و جی جل سلطانہ در ^{مخض} او متکین
 اند و با و مبیتر اند و در کمال او ^{نند} و از صور بحقیقت و از ظلال باضل شاهراه اقتاده است کور
 باطن بود که احساس آن نمایان ^{هید} تذکره ^{من} کائنات ^{الی} رَبِّهِ سَبِيْلًا لِّغَيْبِ
 خیال شمار در شباه ^{نند} از دو آثار و ترقیات را در نظر شما و شور نماید که بر معامله که هست بیرون
 علم و خیال نیست غایب مافی الباب از خیال تا خیال فرق است خلق در مرتبه خیال دیگر است و خراج
 وہم و خیال دیگر اقل نفس امر است و توان گفت که موجود خارجی است نیز و ثانی ازین دولت
 قلیل ^{النصب} است و ازین ثبات دست قرار قلیل ^{الجذو} بعضی از هنرهای عدم را که در معرفت
 علمی نوشته است و نقل آن را میر محبت ^{شد} برده اگر ذوق داشته باشند آنرا ملاحظه نمایند

یعنی دل را دولت
 شناسه
 یعنی این وجه که
 عدم و ذهن و بدالذات
 کسوتات لاهوت
 در کمال او متکین
 و از صور بحقیقت
 و از ظلال باضل
 شاهراه اقتاده
 است کور باطن
 بود که احساس
 آن نمایان
 تذکره کائنات
 الی ربی سبیل
 لایغیب

در کمال او متکین
 و از صور بحقیقت
 و از ظلال باضل
 شاهراه اقتاده
 است کور باطن
 بود که احساس
 آن نمایان
 تذکره کائنات
 الی ربی سبیل
 لایغیب

وَالْيَتَا از فنا و بقا پرسید بودند معنی این کلمه را در کتب و رسائل خود این فقیر بسیار نوشته است مع هذا اگر خطاب در و مانده باشد علامت حضور و شفاست تمام حقیقت در نوشتن نماید و اگر می آید ظهیر آن اصل دور نماید تا کسی چه فهمد چه در یابد فنا و بقا شهود است وجودی است که بنده ناچیز نشود و بحق تعالی مشغول گردد وَالْعَبْدُ عَبْدٌ دَائِمًا وَالرَّبُّ رَبٌّ سَرْمَدًا از نادواند که فنا و بقا وجودی تصور نمایند و می انگارند که بنده رفع تعینات وجودی خود نموده اصل خود که منزله از تعینات و قیود است میگردد و از خود ناچیز گشته برت خود بقا پیدا میکند در رنگ قطره که از خود فانی گشته بدریا ملحق شود و رفع قید خود نموده مطلق متحد گردد اَعَاذَ نَا اللّٰهُ بُسْحَانَهُ عَنْ مُعْتَقَدَاتِهِمُ السُّوْءِ حَقِيقَتِ فَنَاءِ عِبَادٍ اَزْ نِسْبَانِ بِسُوْءِ اَوْسْتِ بُسْحَانَهُ وَعَكْمِ كِرْفَتَارِي سْتِ بَخِيْرِ اَوْ تَعَالِي وَاك سَاخْتِنِ سَاخْتِ سِيْنَهٗ اِسْتِ اَزْ جَمِيْعِ مُرَادَاتِ وَاخْوَا سْتِهَاءِ خُوْدِ كِهٖ مُنَاسِبِ مَقَامِ بِنْدُگِي سْتِ وَا مَنَاسِبِ مَقَامِ بَقَا قِيَامِ عِبْدِ سْتِ بِمُرَادَاتِ مَوْلَا عِ خُوْدِ جَلِّ سُلْطَانَهُ وَا مُرَادَاتِ اَوْ بُسْحَانَهُ عِيْنِ مُرَادَاتِ خُوْدِ يَافْتِنِ سْتِ بَعْدَ اَزْ شُهُودِ آيَاتِ اَنْفُسِي وَا لِيْضًا پَرَسِيْدُ بُوْدَنْدِ كِهٖ سِيْرِي كِهٖ دَرِ سِيْرِي اَنْفُسِ نُوْشْتَهٗ اَنْدَا نِ كِهٖ اَمَامِ بَاشَدِ سِيْرِي مُرَاتِبِ عَشِيْرِ عَالَمِ خَلْقِ وَا عَالَمِ اَمْرِ وَا سِيْرِي سِيْرِي وَا خَدَانِي دَخِلِ اَنْفُسِ مِي نَا يَدِ پَسِ سِيْرِي دَرِ مَوَارِ اِ اَنْفُسِ كِهٖ اَمَامِ بَاشَدِ بَدَا نَنْدِ كِهٖ اَنْفُسِ دَرِ رَنُگِ آفَاقِ ظِلَالِ اَسْمَاءِ اَلِهِي سْتِ جَلِّ سُلْطَانَهُ وَا چُوْنِ ظَلِ بَعْضِ خَدَا وَنَدِي جَلِّ شَأْنَهُ خُوْدِ رَافِرَا مَوْشِ سَاخْتَهٗ مَتَوَجِّهٍ اَصْلِ خُوْدِ كَرُوْدِ وَا مَحَبَّتِ بِهٗ اَصْلِ خُوْدِ پَسِيْدَا كَنْدِ نَا چَا زْ حَكْمِ اَلْمَرْءِ مَعَهُ مَرَّ اَحَبِّ خُوْدِ بِسَانِ اَصْلِ خُوْدِ خَا بِرِي اَفْتِ اَنْ اَسْمَاءِ خُوْدِ بِرِسَانِ اَصْلِ خُوْدِ خَا بِرِي اَفْتِ وَا چُوْنِ جَمِيْعِ اَنْ اَصْلِ اَصْلِ دِي كِرْتِ مَازِيْنِ اَنْ اَصْلِ خَا بِرِي اَفْتِ بَلَكِهٖ خُوْدِ عِيْنِ اَنْ اَصْلِ خَا بِرِي اَفْتِ وَهَلَكَهٗ جَزَا اِلَى اَنْ يَبْلُغَ الْكِتَابِ اَجَلَهُ وَا اِيْنِ سِيْرِي سِيْرِي مَوَارِ اِ آفَاقِ وَا اَنْفُسِ سْتِ اَمَا بَدَا نَنْدِ كِهٖ جَمْعِ سِيْرِي اَنْفُسِي رَا سِيْرِي فِي اَللّٰهِ كَفْتَهٗ اَنْدَا نِ سِيْرِي كِهٖ كَفْتَهٗ شَدِ وَا رَا عِ اِيْنِ سِيْرِي سْتِ كِهٖ كَفْتَهٗ اَنْدِ چُو اِيْنِ سِيْرِي خُصُوْلِي سْتِ وَا نِ سِيْرِي وَا صُوْلِي وَا فَرْقِ دَرِ مِيَا نِ خُصُوْلِ وَا وُصُوْلِ دَرِ مَكَاتِبِ مُتَعَدِدِهٗ تَفْصِيْلِ نُوْشْتَهٗ اِسْتِ اَزْ اَنْجَا مَحْلُوْمِ كَرُوْدِهٗ بَاشَنْدِ

این کلمات را در کتب و رسائل خود این فقیر بسیار نوشته است
 مع هذا اگر خطاب در و مانده باشد علامت حضور و شفاست تمام حقیقت در نوشتن نماید
 و اگر می آید ظهیر آن اصل دور نماید تا کسی چه فهمد چه در یابد فنا و بقا شهود است وجودی است
 که بنده ناچیز نشود و بحق تعالی مشغول گردد وَالْعَبْدُ عَبْدٌ دَائِمًا وَالرَّبُّ رَبٌّ سَرْمَدًا از نادواند
 که فنا و بقا وجودی تصور نمایند و می انگارند که بنده رفع تعینات وجودی خود نموده اصل خود
 که منزله از تعینات و قیود است میگردد و از خود ناچیز گشته برت خود بقا پیدا میکند در رنگ
 قطره که از خود فانی گشته بدریا ملحق شود و رفع قید خود نموده مطلق متحد گردد اَعَاذَ نَا اللّٰهُ بُسْحَانَهُ
 عَنْ مُعْتَقَدَاتِهِمُ السُّوْءِ حَقِيقَتِ فَنَاءِ عِبَادٍ اَزْ نِسْبَانِ بِسُوْءِ اَوْسْتِ بُسْحَانَهُ وَعَكْمِ كِرْفَتَارِي
 سْتِ بَخِيْرِ اَوْ تَعَالِي وَاك سَاخْتِنِ سَاخْتِ سِيْنَهٗ اِسْتِ اَزْ جَمِيْعِ مُرَادَاتِ وَاخْوَا سْتِهَاءِ خُوْدِ
 كِهٖ مُنَاسِبِ مَقَامِ بِنْدُگِي سْتِ وَا مَنَاسِبِ مَقَامِ بَقَا قِيَامِ عِبْدِ سْتِ بِمُرَادَاتِ مَوْلَا عِ خُوْدِ جَلِّ
 سُلْطَانَهُ وَا مُرَادَاتِ اَوْ بُسْحَانَهُ عِيْنِ مُرَادَاتِ خُوْدِ يَافْتِنِ سْتِ بَعْدَ اَزْ شُهُودِ آيَاتِ اَنْفُسِي وَا لِيْضًا
 پَرَسِيْدُ بُوْدَنْدِ كِهٖ سِيْرِي كِهٖ دَرِ سِيْرِي اَنْفُسِ نُوْشْتَهٗ اَنْدَا نِ كِهٖ اَمَامِ بَاشَدِ سِيْرِي مُرَاتِبِ عَشِيْرِ
 عَالَمِ خَلْقِ وَا عَالَمِ اَمْرِ وَا سِيْرِي سِيْرِي وَا خَدَانِي دَخِلِ اَنْفُسِ مِي نَا يَدِ پَسِ سِيْرِي دَرِ مَوَارِ اِ
 اَنْفُسِ كِهٖ اَمَامِ بَاشَدِ بَدَا نَنْدِ كِهٖ اَنْفُسِ دَرِ رَنُگِ آفَاقِ ظِلَالِ اَسْمَاءِ اَلِهِي سْتِ جَلِّ سُلْطَانَهُ
 وَا چُوْنِ ظَلِ بَعْضِ خَدَا وَنَدِي جَلِّ شَأْنَهُ خُوْدِ رَافِرَا مَوْشِ سَاخْتَهٗ مَتَوَجِّهٍ اَصْلِ خُوْدِ كَرُوْدِ
 وَا مَحَبَّتِ بِهٗ اَصْلِ خُوْدِ پَسِيْدَا كَنْدِ نَا چَا زْ حَكْمِ اَلْمَرْءِ مَعَهُ مَرَّ اَحَبِّ خُوْدِ بِسَانِ اَصْلِ
 خُوْدِ خَا بِرِي اَفْتِ اَنْ اَسْمَاءِ خُوْدِ بِرِسَانِ اَصْلِ خُوْدِ خَا بِرِي اَفْتِ وَا چُوْنِ جَمِيْعِ اَنْ اَصْلِ اَصْلِ
 دِي كِرْتِ مَازِيْنِ اَنْ اَصْلِ خَا بِرِي اَفْتِ بَلَكِهٖ خُوْدِ عِيْنِ اَنْ اَصْلِ خَا بِرِي اَفْتِ وَهَلَكَهٗ جَزَا اِلَى
 اَنْ يَبْلُغَ الْكِتَابِ اَجَلَهُ وَا اِيْنِ سِيْرِي سِيْرِي مَوَارِ اِ آفَاقِ وَا اَنْفُسِ سْتِ اَمَا بَدَا نَنْدِ كِهٖ
 جَمْعِ سِيْرِي اَنْفُسِي رَا سِيْرِي فِي اَللّٰهِ كَفْتَهٗ اَنْدَا نِ سِيْرِي كِهٖ كَفْتَهٗ شَدِ وَا رَا عِ
 اِيْنِ سِيْرِي سْتِ كِهٖ كَفْتَهٗ اَنْدِ چُو اِيْنِ سِيْرِي خُصُوْلِي سْتِ وَا نِ سِيْرِي وَا صُوْلِي وَا فَرْقِ
 دَرِ مِيَا نِ خُصُوْلِ وَا وُصُوْلِ دَرِ مَكَاتِبِ مُتَعَدِدِهٗ تَفْصِيْلِ نُوْشْتَهٗ اِسْتِ اَزْ اَنْجَا مَحْلُوْمِ
 كَرُوْدِهٗ بَاشَنْدِ

و دیگر از اقریب ذات و صفات و افعال و اجبی جک سلطانة پرسید بودند بیآن آن نیز حضور
تعلق دارد صلاح نیست که بنویسد و اگر بنویسد متعلق است معلوم نیست که بفهم و آید و اگر تقریر
حضور هم مفهوم گردد و معتدیم است دیگر از کمالات مرتبه نبوت پرسید بودند که فنا و بقا و تجلی و
مبتدا و انتی تعیین همه در مراتب کمالات و لایات نشیبه است و سیر در مراتب کمالات نبوت بحسب
روش است بداند که در مراتب عروج تا زمانیکه با یکدیگر متمیز اند و از اصله با ضل و دیگر رفت
میشود آن همه کمالات داخل دایره ولایات است و چون این نیز بر طرف شود این تفصیل کم گردد
و معامله با جمال بساطت صرف افتد و شروع در کمالات مرتبه نبوت بود و در آن مرتبه نیز هر چند
و سبب است ان الله واسع علمنا اما ان و نسعت و سعیت و غیر است و اگر تمیز است هم تمیز
و غیر زیاده ازین چه نویسد و چه مفهوم شود و بنا ایتامین لذنك رحمة و هیئی لنا من امرنا
رسد بعضی اسرار نماز را که پرسید بودند جواب آنرا بر وقت دیگر انداخته شد که الحال وقت
بسیار تنگ است از دست زمانه و اهل زمانه تفرقه کرده چیز نوشته میشود و بقیه رحم مکنید
و بر سفسار و لیر نباشید ربنا اغفر لنا ذنوبنا و امرنا و ثقت اقدامنا
و انصرنا علی لقوم الكفیرین الحمد لله رب العالمین و الامنة اولاد و اخرا و الصلوة
و الحجیة علی رسولہ دائما و سرمدنا و علی الیه الکرام و حجه العظام الی یوم القیام
و السلام علی من اتبع الهدی و التزم متابعه المصطفی علیه
و علی الیه الصلوة و السلام
و قد تم الدعوة الثانی فی القسمین بعونہ تعالی کثیر توفیقہ و صلوة الدعوة الثالث
انشاء الله تعالی و علی الله تعالی علی سید الخلق اجمعهم و سلم و بارک و علی الیه
و اضحایہ و علیتنا معہم اجمعین برحمته و یوم از رحم الراحمین ۱۲ و یقعد ۱۳۳۲
کتابت احر الباد فقیر محمد عیسیٰ عنده و من والیه ساکن قریة کوٹ وارث از مضافات وزیر آباد

۱۰
۱۱
۱۲
۱۳
۱۴
۱۵
۱۶
۱۷
۱۸
۱۹
۲۰
۲۱
۲۲
۲۳
۲۴
۲۵
۲۶
۲۷
۲۸
۲۹
۳۰
۳۱
۳۲
۳۳
۳۴
۳۵
۳۶
۳۷
۳۸
۳۹
۴۰
۴۱
۴۲
۴۳
۴۴
۴۵
۴۶
۴۷
۴۸
۴۹
۵۰
۵۱
۵۲
۵۳
۵۴
۵۵
۵۶
۵۷
۵۸
۵۹
۶۰
۶۱
۶۲
۶۳
۶۴
۶۵
۶۶
۶۷
۶۸
۶۹
۷۰
۷۱
۷۲
۷۳
۷۴
۷۵
۷۶
۷۷
۷۸
۷۹
۸۰
۸۱
۸۲
۸۳
۸۴
۸۵
۸۶
۸۷
۸۸
۸۹
۹۰
۹۱
۹۲
۹۳
۹۴
۹۵
۹۶
۹۷
۹۸
۹۹
۱۰۰
۱۰۱
۱۰۲
۱۰۳
۱۰۴
۱۰۵
۱۰۶
۱۰۷
۱۰۸
۱۰۹
۱۱۰
۱۱۱
۱۱۲
۱۱۳
۱۱۴
۱۱۵
۱۱۶
۱۱۷
۱۱۸
۱۱۹
۱۲۰
۱۲۱
۱۲۲
۱۲۳
۱۲۴
۱۲۵
۱۲۶
۱۲۷
۱۲۸
۱۲۹
۱۳۰
۱۳۱
۱۳۲
۱۳۳
۱۳۴
۱۳۵
۱۳۶
۱۳۷
۱۳۸
۱۳۹
۱۴۰
۱۴۱
۱۴۲
۱۴۳
۱۴۴
۱۴۵
۱۴۶
۱۴۷
۱۴۸
۱۴۹
۱۵۰
۱۵۱
۱۵۲
۱۵۳
۱۵۴
۱۵۵
۱۵۶
۱۵۷
۱۵۸
۱۵۹
۱۶۰
۱۶۱
۱۶۲
۱۶۳
۱۶۴
۱۶۵
۱۶۶
۱۶۷
۱۶۸
۱۶۹
۱۷۰
۱۷۱
۱۷۲
۱۷۳
۱۷۴
۱۷۵
۱۷۶
۱۷۷
۱۷۸
۱۷۹
۱۸۰
۱۸۱
۱۸۲
۱۸۳
۱۸۴
۱۸۵
۱۸۶
۱۸۷
۱۸۸
۱۸۹
۱۹۰
۱۹۱
۱۹۲
۱۹۳
۱۹۴
۱۹۵
۱۹۶
۱۹۷
۱۹۸
۱۹۹
۲۰۰
۲۰۱
۲۰۲
۲۰۳
۲۰۴
۲۰۵
۲۰۶
۲۰۷
۲۰۸
۲۰۹
۲۱۰
۲۱۱
۲۱۲
۲۱۳
۲۱۴
۲۱۵
۲۱۶
۲۱۷
۲۱۸
۲۱۹
۲۲۰
۲۲۱
۲۲۲
۲۲۳
۲۲۴
۲۲۵
۲۲۶
۲۲۷
۲۲۸
۲۲۹
۲۳۰
۲۳۱
۲۳۲
۲۳۳
۲۳۴
۲۳۵
۲۳۶
۲۳۷
۲۳۸
۲۳۹
۲۴۰
۲۴۱
۲۴۲
۲۴۳
۲۴۴
۲۴۵
۲۴۶
۲۴۷
۲۴۸
۲۴۹
۲۵۰
۲۵۱
۲۵۲
۲۵۳
۲۵۴
۲۵۵
۲۵۶
۲۵۷
۲۵۸
۲۵۹
۲۶۰
۲۶۱
۲۶۲
۲۶۳
۲۶۴
۲۶۵
۲۶۶
۲۶۷
۲۶۸
۲۶۹
۲۷۰
۲۷۱
۲۷۲
۲۷۳
۲۷۴
۲۷۵
۲۷۶
۲۷۷
۲۷۸
۲۷۹
۲۸۰
۲۸۱
۲۸۲
۲۸۳
۲۸۴
۲۸۵
۲۸۶
۲۸۷
۲۸۸
۲۸۹
۲۹۰
۲۹۱
۲۹۲
۲۹۳
۲۹۴
۲۹۵
۲۹۶
۲۹۷
۲۹۸
۲۹۹
۳۰۰



مطبع ایجوکیشنل مالکان سید احمد سعید احمد کبیری مطبوع
در نئی دہلی

بینی رہنمائی کے لیے لکھی گئی ہے
المنتخبات

مکتوب اول

۱- متن

سیادت و ارشاد پناہ میر محمد نمان در جواب سوال او از اقرنیت افعال و صفات و ذات و آہی
جل سلطانہ و روایات لیسہ اللہ الرحمن الرحیم الحمد للہ و صلوات علی عبادہ الذین اظہر
صحیفہ شریفہ وصول یافت تصدیق بسیار کشید حضرت حق سبحانہ تعالیٰ سہی ایشان را شکر گوید و اند
چون کہ از اقرنیت افعال و صفات و ذات و آہی جل سلطانہ استفسار نموده اند و سوال این میان اند
بعضی از این قدر معلوم میمانند کہ ہر غے باہمت نمودن شے شے است و از برای شے بہت باہمت
ہر سبب
بج
بج
بج

۵ ذاتیات

بانی ملت ہند حضرت
الذی ہمہ التعلیم و التقدیر
تعلیم و تہذیب
بانی ملت ہند حضرت
الذی ہمہ التعلیم و التقدیر
تعلیم و تہذیب
بانی ملت ہند حضرت
الذی ہمہ التعلیم و التقدیر
تعلیم و تہذیب

شکل

خرید با این امر مشغول باشند که فرصت ^{منتهی} است در زمان فتن اندک را بسیار قبول نمایند
 و در غیر زمان فتن عیاضات و مجاہدات شایسته در کار است خبر شرط است ملاقات و رفع
 شود و یا نه نصیحت همین است که فرمودے و هر^{کس} ^{که} ^{تواند} ^{ماند} ^{فائدہ} ^{خورد} ^{در} ^{این} ^{باز} ^{مجلس} ^{مطالع} ^{سازند} و
 ولات نمایند باقی احوال این نیشاہ چون گذرند است چہ ^و ^{مغرض} ^{بیان} ^{آرد} ^{بجز} ^{روان}
 شفقیت در ایند بخوانند ترغیب نماید ^{محل} ^{حقوق} ^{را} ^{تا} ^{توانند} ^{از} ^{جانب} ^{منفی} ^{سازند} ^و ^{بعبارت} ^{سلاسی}
 ایمان حمد و معاون باشد مگر رومو که نوشته میشود این وقت را با امور ^{لا} ^{اطائل} ^{صرف} ^{نکنند} ^و ^{بغیر}
 ذکر الهی بگفتاںہ باید کہ هیچ چیز ^{شیر} ^{پر} ^{از} ^{ند} ^{اگر} ^{مطالعہ} ^{کتاب} ^{تکرار} ^{طلبہ} ^{بود} ^و ^{کتاب} ^{است}
 و ^{کتاب} ^{نفسانی} ^{را} ^{که} ^{البہ} ^{باطل} ^{اند} ^{در} ^{سخت} ^{لا} ^{از} ^{ند} ^{تا} ^{تمام} ^{شعنی} ^{شوند} ^و ^{بجز} ^{مطلوبے} ^و ^{مقصود} ^{کے}
 و سینه ^{مانند} ^{حکے} ^{که} ^{خلاصی} ^{من} ^{کہ} ^{بالفعل} ^{از} ^{آہم} ^{مقاصد} ^{شما} ^{است} نیز باید کہ مراد شما ^{باشد} ^و ^{بمقدیر} ^{عمل}
 و ارادہ او ^{تعالی} ^{رہی} ^{باشد} ^و ^{عبارت} ^{شبات} ^{کلمہ} ^{طیبہ} ^{غیر} ^{عقوبت} ^{کہ} ^{فراکے} ^{در} ^{اسے}
 معلومات ^و ^{متممات} ^{است} ^{مرج} ^{نباشد} ^{معمولی} ^و ^{سرا} ^و ^{چاہ} ^و ^{باغ} ^و ^{کشب} ^و ^{کشیا} ^و ^و ^{دیگر} ^{خود} ^{ہل} ^{است}
 باید کہ هیچ چیز ^{مترجم} ^{وقت} ^{فما} ^{نشود} ^و ^{غیر} ^{از} ^{مترجمیات} ^{حق} ^{بجز} ^و ^{حکادہ} ^{مراود} ^{مخفی} ^{شما} ^{نباشد} ^{اگر} ^{ما} ^{میر} ^{کی}
 این ہمہ اشیا ^{میست} ^{کہ} ^{در} ^{حیات} ^{مارفتہ} ^{باشد} ^و ^{بجز} ^{فکر} ^{نکنند} ^{اولیا} ^{این} ^{امور} ^{را} ^{باعتبار} ^{خود} ^{گذشتہ}
 اند ^{با} ^{اختیار} ^{او} ^{تعالی} ^{این} ^{امور} ^{را} ^{بگذاریم} ^و ^{فکر} ^{بجای} ^{اریم} ^و ^{امید} ^{است} ^{کہ} ^{مخلصان} ^{با} ^{ہم} ^{نفع} ^{لازم}
 جای ^{نکند} ^{ندہان} ^{را} ^{وطن} ^{انکار} ^{ند} ^{حیات} ^{چند} ^{روزہ} ^{کہ} ^{گذرد} ^و ^{باید} ^{کہ} ^{بیاورم} ^{حق} ^{بشاید}
 گذر ^و ^{معاقلہ} ^{دنیا} ^{سنبل} ^{است} ^{متوجہ} ^{آخرت} ^{باشد} ^{فائدہ} ^{خورد} ^{تسل} ^{بد} ^{ہند} ^و ^{ترغیب} ^{آخرت} ^{نمایند}
 ماند ملاقات یک دیگر ^{اگر} ^{حق} ^{بتحانہ} ^{مقتلان} ^{مراستہ} ^{باشد} ^و ^{میشود} ^{خواہد} ^{شد} ^و ^{لا} ^{بمقدیر} ^{بلو} ^{تعالی}
 رہی ^{باشد} ^و ^و ^{ما} ^{کنند} ^{کہ} ^{صدار} ^{السلام} ^{مع} ^{گردیم} ^{ملاقاتی} ^{دنیا} ^{را} ^{بگیریم} ^و ^{تعالی} ^و ^{آخرت}
 حوالہ ^{نماییم} ^{مکہ} ^و ^{عکس} ^{کمال} ^{حالی} .

مجلس
 این
 مراد
 مصلحت
 در
 کمال
 صحت
 و
 کمال
 است
 و
 در
 کمال
 صحت
 و
 کمال
 است

کلمات امامانی
 در
 کمال
 صحت
 و
 کمال
 است
 و
 در
 کمال
 صحت
 و
 کمال
 است

بیادت آب میرحبت الله مالکپوری ورو یافته در بیان منی کلمه لایله لا اله الا الله : الحمد لله
 لله وسلا علی عباده الذین اصطفی : لا اله الا الله نیست هیچ احدی که استحقاق الوهیت
 وعبودیت داشته باشد مگر خدا که بی همتا است جل شانہ که واجب الوجود است و از ذات نفس
 وحدوث متمیزه وکبر است زیرا که مستحق عبادت که عبادت از کمال تذل و خضوع و انکسار است
 که است که جمیع کالات او را ثابت است و جمیع نقائص از او منسوب است و همه ایشان
 در وجود و کمال و وجود محتاجند و او هیچ چیز در هیچ امر محتاج نه و مانع و مضار است و هیچ چیز بی او
 از هیچ یک ضرر و نفع نمیتواند رسانند این چنین کس با این صفات کامله غیر او تعالی نیست شاید
 که باشد چه اگر غیر با این صفات کامله بی زیادتی و نقصان مستحق شکر غیر نخواهد بود و کان العبادین
 متمایزان و کما یبئ ثمة و اگر اثبات غیرت با اثبات تائید نایم لازم می آید نفس او که متانی
 الوهیت و عبودیت است زیرا که اگر جمیع کالات امر اثبات کنیم تا تائید پیدا کنند لازم می آید
 نفس او و همچنین اگر جمیع نقائص از او منسوب نمانیم نیز نقص لازم است و اگر ایشان
 متعلق نباشد برب که مستحق عبادت ایشان بود و اگر او بی ایشان بود و اگر او بی ایشان بود و ناقص
 او چنین اگر مانع و مضار نباشد ایشان را با و چاه محتاج بود و چاه مستحق عبادت ایشان باشد و اگر احدی
 بخواند او با شای ضرر و نفع تواند رسانید او بی کاری افتد و مستحق عبادت نیماند فلعل یقولون لیس مع لهن
 الصفات الکامله الا واحد کاشریک که ولا یستحق للعباده الا هو الواحد القهار :
 سوال اگر چه تائید این صفات بر نهی که بهترین گفته است مسلم نقص است که متانی
 الوهیت و عبودیت است اما تواند بود که آن غیر صفات دیگر داشته باشد که باعث اختیار گردد
 و هیچ نقص لازم نبود هر چند ما آن صفات را ندانیم که چیست جواب آن صفات نیز خالی نیست
 از صفات کامله است یا از صفات ناقصه هر تقدیر مذکور لازم است هر چند ما آن صفات
 بخصوص ندانیم که چیست اما این تصدیق است که از دواثره کمال نقصان خارج نیست و بهتر

یعنی در این کلمات
 مستحق است که بگوید
 هیچ چیز بی او
 مانع از وجود او
 نیست

و اگر چه تائید این صفات
 بر نهی که بهترین گفته است
 مسلم نقص است که متانی
 الوهیت و عبودیت است
 اما تواند بود که آن غیر
 صفات دیگر داشته باشد
 که باعث اختیار گردد
 و هیچ نقص لازم نبود
 هر چند ما آن صفات را
 ندانیم که چیست

نفس و انگیزت چنانچه گذشت و دلیل دیگر بر تقدم استحقاق معبودیت نیز حق سبحانه و تعالی است که او تعالی هر گاه در جمیع ضروریات وجودی و تولى وجودی اشیا کانی باشد و نفع و ضرر اشیا با او سبحانه مربوط بود و دیگر بیکاروبی حاصل محض بود و هیچ احتیاجی اشیا با او نباشد پس استحقاق عبادت او را از کدام راه پیدا شود و اشیا چنانچه در حق تعالی و انکار با او پیش آید کفار بزرگوار غیر حق سبحانه را عبادت کنند و مناسبت تراشیده خود را معبود خود سازند بر علم لایسده آنکه ایمان نزد حق سبحانه و تعالی شفاعت را بخوانند بود و بتوسل اینها حضرت حق سبحانه و تعالی عزت خواهیم نمود و از هر چه میخواند از عبادان است اندک ایمان را مرتبه شفاعت خواهد بود و حضرت حق سبحانه و تعالی اینها را ادن شفاعت خود فرمود و تکریم او در عبادت شریک حق ساختن بکل عباد نهایت خندان خداست عبادت امر آسان نیست که هر سنگ بجا کرده آید و هر عاجز را بلکه خیزد و از خود راستحق عبادت تصور کرده شود یعنی اولویت استحقاق عبادت متعذرت نیست هر که صلاحیت اولویت دارد مستحق عبادت است و هر که این صلاحیت نیست این استحقاق نیست و صلاحیت اولویت مربوط با وجود است اگر چه وجود دارد و اولویت را نشاید مستحق عبادت بود و بیعتا نند که حضرت حق سبحانه را در وجود و شرک نماند و عبادت با او تعالی شرک استیثبات نمایند که از سواد که در وجود شرط استحقاق عبادت است و چون در وجود شرک نبود استحقاق عبادت هم شرک نباشد و استحقاق عبادت شرک ساختن مستلزم شرک ساختن است در وجود وجود نیز پس تکرار این کلمه طبیعتی هم نفی شرک است و چون شرک وجود با بیاعتنا و هم نفی شرک استحقاق عبادت بلکه اتم و اخرج و نفع و برین راه نفی شرک استحقاق عبادت است که مخصوص بدعت است آیات عظیم الصلوات و العقیات و التکلیفات مخالفان که ملزم ملت آیات نیستند عظیم الصلوات و التکلیفات نیز بدلیل عقلیه نفی شرک و وجودی نمایند و واجب الوجود جزیکه نمیدانند جلشانه اما در حاله استحقاق عبادت فایزند و از نفی شرک استحقاق عبادت مانع از عبادت

له ناله تا لاله
عقل و احساس
مقتضی است
مقتضی است
مقتضی است
مقتضی است
مقتضی است
مقتضی است
مقتضی است
مقتضی است

کفر با حق تعالی
کفر با حق تعالی
کفر با حق تعالی
کفر با حق تعالی
کفر با حق تعالی
کفر با حق تعالی
کفر با حق تعالی
کفر با حق تعالی
کفر با حق تعالی
کفر با حق تعالی

مغفرتی ندارند و از عمارت دیر تکامل در زنده انبیا را اند علیهم الصلوات و التحیات که در پریم و غیر

نیایند و رفع استحقاق عبادت غیر میفرماید شرک بلسان این بزرگواران آنست که عبادت غیر
حق سبحانه که عمل و معاملة تعلق دارد و مستلزم لینی شرک و معوج وجود است پس تا زمانیکه
کے بشران این بزرگواران علیهم الصلوات و التحیات که کتب نبی از فی استحقاق عبادت ماسوائے
است تحقیق نشود و از شرک زهد و از غیبات شرک عبادت الهه آفانی و انفسی نجات نیاید که شرح
انبیاء علیهم الصلوات و التحیات منکحل این معنی است بلکه مقصود از بعثت نشان تحصیل
این دولت است و در غیر شرائع این بزرگواران نجات از شرک میسر نیست و توحید جلالت
بیت اینان علیهم الصلوات و التحیات مکن نه قال الله تبارک و تعالی ان الله لا
یغفر ان یشرك به و مراد از کفر غیر ما آرد الله سبحانه و یختمل ان یراد کلا
یغفر ان یشرك به لان عدم التزم الشراک لایزم الشراک فکذا لکن و مراد
و امراد الله فحی یندفع ما یشکهم من ان التوکل کما لا یغفر لا یغفر لکن
سائر الترعیات ایضا فمواجهه التخصیص و یختمل ان یكون معنی ان یشرك به ان
یختمل به لان انکار الشراک کفر بالله سبحانه فکلا یغفر و العداقة باین التوکل
والکفر بالخصوص والعن مرقان التوکل کفر خاص من مطلق الکفر فکذا لکن الخاص
و امراد الله فحی یندفع ما یشکهم من ان التوکل کما لا یغفر لکن ایضا فمواجهه التخصیص
ایضا فمواجهه التخصیص باید دانست که قدم استحقاق عبادت غیر حق سبحانه را باید پی
اقل مدعی است که کسی که معنی عبادت را نیک فهم نماید و غیر حق سبحانه را نیک نماند
توقف حکم بعدم استحقاق عبادت نماید مگر غیر ما مقدمه که در بیان این معنی آورده میشود از قبیل
تکلیفات است که بر بندگان نایب ایراد نقص و مناقضه و معارضه برین مقدمات گنهایش ندارد

این بزرگواران را در عبادت حق سبحانه و تعالی که در پریم و غیر
نیایند و رفع استحقاق عبادت غیر میفرماید شرک بلسان این بزرگواران آنست که عبادت غیر
حق سبحانه که عمل و معاملة تعلق دارد و مستلزم لینی شرک و معوج وجود است پس تا زمانیکه
کے بشران این بزرگواران علیهم الصلوات و التحیات که کتب نبی از فی استحقاق عبادت ماسوائے
است تحقیق نشود و از شرک زهد و از غیبات شرک عبادت الهه آفانی و انفسی نجات نیاید که شرح
انبیاء علیهم الصلوات و التحیات منکحل این معنی است بلکه مقصود از بعثت نشان تحصیل
این دولت است و در غیر شرائع این بزرگواران نجات از شرک میسر نیست و توحید جلالت
بیت اینان علیهم الصلوات و التحیات مکن نه قال الله تبارک و تعالی ان الله لا
یغفر ان یشرك به و مراد از کفر غیر ما آرد الله سبحانه و یختمل ان یراد کلا
یغفر ان یشرك به لان عدم التزم الشراک لایزم الشراک فکذا لکن و مراد
و امراد الله فحی یندفع ما یشکهم من ان التوکل کما لا یغفر لا یغفر لکن
سائر الترعیات ایضا فمواجهه التخصیص و یختمل ان یكون معنی ان یشرك به ان
یختمل به لان انکار الشراک کفر بالله سبحانه فکلا یغفر و العداقة باین التوکل
والکفر بالخصوص والعن مرقان التوکل کفر خاص من مطلق الکفر فکذا لکن الخاص
و امراد الله فحی یندفع ما یشکهم من ان التوکل کما لا یغفر لکن ایضا فمواجهه التخصیص
ایضا فمواجهه التخصیص باید دانست که قدم استحقاق عبادت غیر حق سبحانه را باید پی
اقل مدعی است که کسی که معنی عبادت را نیک فهم نماید و غیر حق سبحانه را نیک نماند
توقف حکم بعدم استحقاق عبادت نماید مگر غیر ما مقدمه که در بیان این معنی آورده میشود از قبیل
تکلیفات است که بر بندگان نایب ایراد نقص و مناقضه و معارضه برین مقدمات گنهایش ندارد

لا تضلوا بیدوی حیدر کلا لیتنبها و لیتنبه و مناقضه الزام ان النفس فاسلامه و منظره من جلال الله تعالی
و مراد از کفر غیر ما آرد الله سبحانه و یختمل ان یراد کلا
یغفر ان یشرك به لان عدم التزم الشراک لایزم الشراک فکذا لکن و مراد
و امراد الله فحی یندفع ما یشکهم من ان التوکل کما لا یغفر لا یغفر لکن
سائر الترعیات ایضا فمواجهه التخصیص و یختمل ان یكون معنی ان یشرك به ان
یختمل به لان انکار الشراک کفر بالله سبحانه فکلا یغفر و العداقة باین التوکل
والکفر بالخصوص والعن مرقان التوکل کفر خاص من مطلق الکفر فکذا لکن الخاص
و امراد الله فحی یندفع ما یشکهم من ان التوکل کما لا یغفر لکن ایضا فمواجهه التخصیص
ایضا فمواجهه التخصیص باید دانست که قدم استحقاق عبادت غیر حق سبحانه را باید پی
اقل مدعی است که کسی که معنی عبادت را نیک فهم نماید و غیر حق سبحانه را نیک نماند
توقف حکم بعدم استحقاق عبادت نماید مگر غیر ما مقدمه که در بیان این معنی آورده میشود از قبیل
تکلیفات است که بر بندگان نایب ایراد نقص و مناقضه و معارضه برین مقدمات گنهایش ندارد

نورایمان بآدم تا به فرسخت و زک این مقدمات نماید بسیار که بر ایمان و قاهر
 همان مخفی نمانده است و همچنین جمعی که برض ظاهر و طلت باطن گرفتار اند بدیهیات جلیتیه و خفیه
 برایشان مخفی است سوال در عبارت شرح غرر لقیق قدس الله تعالی انزلهم و اقع
 شده است که هر چه مقصودست معبودت معنی این عبارت چیست و عملی که از صدق دارد کدام
 است جواب مقصود شخص متوجه الیهم آن شخص است و آن شخص تا جان دارد و تحصیل آن مقصود
 خود را ممانع نمیدارد و هر قسم ذل و انکسار که در تحصیل آن پیش می آید تحمل میکند و تقاضای او رزق
 و این معنی تمکون عبادت است که منبری از کمال ذل و انکسار است پس مقصودت معنی
 تسلیم معبودت آن شے شد پس نفی معبودت غیر حق سبحانه و تعالی و قے متحقق شود
 که غیر حق سبحانه و تعالی و عدله مقصود نماند و مراد او جز او تعالی چیزی دیگر نباشد و تحصیل این
 دولت مناسب حال سالک معنی کلمه طیبه لا اله الا الله لا معبود الا الله است چندان
 تکرار این کلمه طیبه باید نمود که از مقصودت غیر نامی و نشانی نماند و مراد جز او تعالی هیچ چیز
 نبود و تا در نفی معبودت غیر صادق بود و در رفع الیه متکثره محقق باشد و این قسم نفی الیه متکثره
 نمودن و در نفی مقصودت نبی مقصودت غیر آمدن شرط کمال ایمان است که بولایت مربوط است
 و یعنی الیه هوای منوط تا نفس مطمئنه نگردد و این معنی متوقع نیست و اطمینان نفس بعد از کمال فنا و بقا
 متصور است و در ظاهر شریعت عزرا که منبری از سیر و سهولت است و شعر از رفع حج عبادت است که بر مشفق
 مخلوق گشته اند است که اگر در تحصیل مقصود و حیا اذ ابالله سبحانه که از رتبه شریعت بیرون انداز
 و در حصول آن اعتد و شرعیه تمام نماید آن مقصود معبود او باشد و الیه او بود و اگر آن مقصود این
 چنین نبود و در تحصیل حصول آن ارتکاب تکلیفات شرعیه نماید آن مقصود منوع و منظور شرعی نبود و گویا
 آن مقصود ارتقا صدق است و آن مطلوب از مطالب او نه بلکه مقصود او فی الحقیقت حق است
 سبحانه و مطلوب او امر و نهوای شرعیه او تعالی پیش از حیل طبعی بان طے مقصود بدل پیدا کرده است

عبارت معبودت معنی این عبارت چیست و عملی که از صدق دارد کدام است
 جواب مقصود شخص متوجه الیهم آن شخص است و آن شخص تا جان دارد و تحصیل آن مقصود
 خود را ممانع نمیدارد و هر قسم ذل و انکسار که در تحصیل آن پیش می آید تحمل میکند و تقاضای او رزق
 و این معنی تمکون عبادت است که منبری از کمال ذل و انکسار است پس مقصودت معنی
 تسلیم معبودت آن شے شد پس نفی معبودت غیر حق سبحانه و تعالی و قے متحقق شود
 که غیر حق سبحانه و تعالی و عدله مقصود نماند و مراد او جز او تعالی چیزی دیگر نباشد و تحصیل این
 دولت مناسب حال سالک معنی کلمه طیبه لا اله الا الله لا معبود الا الله است چندان
 تکرار این کلمه طیبه باید نمود که از مقصودت غیر نامی و نشانی نماند و مراد جز او تعالی هیچ چیز
 نبود و تا در نفی معبودت غیر صادق بود و در رفع الیه متکثره محقق باشد و این قسم نفی الیه متکثره
 نمودن و در نفی مقصودت نبی مقصودت غیر آمدن شرط کمال ایمان است که بولایت مربوط است
 و یعنی الیه هوای منوط تا نفس مطمئنه نگردد و این معنی متوقع نیست و اطمینان نفس بعد از کمال فنا و بقا
 متصور است و در ظاهر شریعت عزرا که منبری از سیر و سهولت است و شعر از رفع حج عبادت است که بر مشفق
 مخلوق گشته اند است که اگر در تحصیل مقصود و حیا اذ ابالله سبحانه که از رتبه شریعت بیرون انداز
 و در حصول آن اعتد و شرعیه تمام نماید آن مقصود معبود او باشد و الیه او بود و اگر آن مقصود این
 چنین نبود و در تحصیل حصول آن ارتکاب تکلیفات شرعیه نماید آن مقصود منوع و منظور شرعی نبود و گویا
 آن مقصود ارتقا صدق است و آن مطلوب از مطالب او نه بلکه مقصود او فی الحقیقت حق است
 سبحانه و مطلوب او امر و نهوای شرعیه او تعالی پیش از حیل طبعی بان طے مقصود بدل پیدا کرده است

بسم الله الرحمن الرحيم

وَأَنَّهُمْ مَطْلُوبٌ أَحْكَامٌ شَرْعِيَّةٌ اسْتَوْجِبُهَا وَتَحْتَقِقُ شَرْعِيَّةٌ كَمَا كَمَالِ إِيْمَانٍ وَوَلَاتِي نَبِيٍّ خَيْرٍ مَادَّةٍ
 مَقْصُودِيَّةٍ غَيْرِ مَطْلُوبٍ اسْتَوْجِبُهَا وَتَحْتَقِقُ شَرْعِيَّةٌ كَمَا كَمَالِ إِيْمَانٍ وَوَلَاتِي نَبِيٍّ خَيْرٍ مَادَّةٍ
 بِأَمْرٍ وَأَعَانَتِ إِيْتِيَارَهُ وَهُوَ نَفْسَانِي مَقْصُودِيَّةٍ غَيْرِ مَعَارَضَةٍ بِمَقْصُودِيَّةٍ مَسْجُودَةٍ
 وَتَعَالَى سَيِّدَا كُنْ بِحُصُولِ آتِمْ مَرَضِي حَقِّ جَلِّ وَعَمَلًا اِخْتِيَارًا بِوَجْهَاتِ اَبَدِي
 رَسَائِدِ نَسِيٍّ مَقْصُودِيَّةٍ غَيْرِ مَطْلُوبَةٍ اِكْمَالِ اِيْمَانٍ ضَرْوِيٍّ اَمَّا اَزْوَالٍ وَرُجُوعٍ مَامُونٍ وَحَفِظِ
 بُوَدَّ اَرْكَبِ بَعْضِ اَرْصَابِ وَوَلْتَانِ رَا بَعْدَ اَلْفِي اِرَادَةٍ مَوْجِ اِخْتِيَارِ اِرَادَةٍ وَاِخْتِيَارِي اَزْوَ
 وَاِخْتِيَارِ اِرَادَةٍ جَزْئِيَّةٍ اَزْوَكَ مَسْلُوبٍ كَرَانِيَّةٍ صَاحِبِ اِخْتِيَارِ اِرَادَةٍ كَلِمِيَّةٍ نَائِيَّةٍ تَحْتَقِقُ لِي
 مَعْنَى وَكُتُوبٍ وَكِرْوَ اَبْدَانِ وَوَلْتَانِ اَللّٰهُ تَعَالَى رَبَّنَا اَتَيْنَاكَ لَنَا نُوْرًا وَغَفِرْتَ لَنَا اَللّٰهُ عَلَيَّ
 كُلِّ نُوْحٍ قَدِيْرًا وَوَلْتَانِ اَللّٰهُ تَعَالَى اَتَيْنَاكَ لَنَا نُوْرًا وَغَفِرْتَ لَنَا اَللّٰهُ عَلَيَّ
 جَمِيْعِ اَلْاَنْبِيَاءِ الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبِي الْقَاسِمِ اَلْمُتَّقِيْنَ

بسم الله الرحمن الرحيم
مقصودت
مقصودت
مقصودت

بسم الله الرحمن الرحيم
مقصودت
مقصودت
مقصودت

بسم الله الرحمن الرحيم
 مَكْتُوبٌ مُقَدِّمٌ
 بِصَالِحِ اَهْلِ اِيْمَانٍ مَقَائِدِ دِيْنِيَّةٍ تَرْغِيْبِ بِرِجَابَاتِ شَرْعِيَّةٍ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي
 اَفْتَقَرْنَا اِلَيْكَ وَوَقَدْنَا اِلَيْكَ اَلْاِسْتِغَاثَةَ وَجَعَلْنَا مِنْ اَمْرِكَ تَحْقِيْقًا سَيِّدًا لَنَا مَعْلِيَّةً
 وَكُنَّا لَكَ اَسْلَمًا وَوَلْتَانِ اَللّٰهُ تَعَالَى اَتَيْنَاكَ لَنَا نُوْرًا وَغَفِرْتَ لَنَا اَللّٰهُ عَلَيَّ
 اَلْاِسْلَامِ اسْتَوْجِبُهَا وَتَحْتَقِقُ شَرْعِيَّةٌ كَمَا كَمَالِ اِيْمَانٍ وَوَلَاتِي نَبِيٍّ خَيْرٍ مَادَّةٍ
 مَقْصُودِيَّةٍ غَيْرِ مَطْلُوبٍ اسْتَوْجِبُهَا وَتَحْتَقِقُ شَرْعِيَّةٌ كَمَا كَمَالِ اِيْمَانٍ وَوَلَاتِي نَبِيٍّ خَيْرٍ مَادَّةٍ

بسم الله الرحمن الرحيم

از اورست

حضرت جلال سلطانہ عصمت و اگر صفات کاملہ است ہم از رحمت شایدا او است سبحانہ و تعالیٰ
زندگی و توانائی و بینائی و شنوائی و گویائی همه از ان حضرت جلال شانه مستفاد است
و انواع نعم و صنوف کرم که از حد و عدد بیرون است ہم از ان جناب قدس مفاضل اولی است
و شدت او می فرماید تعالی و ایامت دعوت و دفع بلا او می نماید سبحانہ و تعالیٰ است که از
کمال افت خود از راق عباد و ابعثت گناہان شان منع نکند شایسته است که او فوراً عفو و تجاوز و تحکم
حرمت شان بارتکاب نیکنات تمهید علم است که در مواخذہ و عقوبت شان استعمال فرماید کرم است
که کرم کرم خویش از دوست و دشمن باز ندارد و اجل و عظیم این نعم و اعزاز کرم اینها دعوت باسلام
است و هدایت بدارالسلام و ولایت بتابعیت سید الانام علیہ و آله الصلوٰۃ و السلام
که حیوة ابدی و نعمات سرمدی بدان مربوط است و رضای معنی و لقاء او سبحانہ بآن متوسط
یا تجلہ انعام و اکرام و احسان او تعالیٰ اظہر من الشمس است و اجلی من انعم انعام
و کبر ان باقدار و کمین اوست تعالیٰ و احسان شان از قبیل استعاره من الاستغیر و سوال من العظیم
تاوان در رنگ و ابا باین معنی افراد و غمی مثل ذکی باین امر متعرف است بیت گریزین کمان
بنان شود هر موی که یک شکر و از هزار متواکم کرد و پوشک نیست که بدامت عقل حکم
بوجود کرم مینماید و تعظیم و توقیر او را لازم میدانند پس شکر حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ که نعم
حقیقی اوست سبحانہ بیدامت عقل واجب گشت و تعظیم و تکریم او تعالیٰ لازم آمد و چون حضرت
حق سبحانہ و تعالیٰ در کمال تقدس و منزله است و عباد و در نهایت تقدس و کمالات از کمال
بے مناسبتی چه دریا بنا که تعظیم او تعالیٰ در چسبیت و تکریم او سبحانہ و تعالیٰ در کدام است
بسی است که اطلاق بعضی امور را بر ان جناب آتش ایشان مستحسن دانند و فی الحقیقت
نزاد او تعالیٰ مستقیم باشد و تعظیم خیال کنند توین بود کرم تصور نمایند تحقیر باشد پس تا نا بیکه تعظیم
تکریم او تعالیٰ از جناب قدس او سبحانہ مستفاد نشود شایان شکر او نباشد سبحانہ و تعالیٰ

بسم

بسم

بسم

در این خطبه که در روز
نزدیک است از حضرت
جلال شانه مستفاد است
و اینها از ان جناب
قدس مفاضل اولی است
و شدت او می فرماید
تعالی و ایامت دعوت
و دفع بلا او می نماید
سبحانہ و تعالیٰ است
که از کمال افت خود
از راق عباد و ابعثت
گناہان شان منع نکند
شایسته است که او فوراً
عفو و تجاوز و تحکم
حرمت شان بارتکاب
نیکنات تمهید علم است
که در مواخذہ و عقوبت
شان استعمال فرماید
کرم است که کرم کرم
خویش از دوست و دشمن
باز ندارد و اجل و عظیم
این نعم و اعزاز کرم
اینها دعوت باسلام است
و هدایت بدارالسلام
و ولایت بتابعیت سید
الانام علیہ و آله
الصلوٰۃ و السلام
که حیوة ابدی و نعمات
سرمدی بدان مربوط است
و رضای معنی و لقاء
او سبحانہ بآن متوسط
یا تجلہ انعام و اکرام
و احسان او تعالیٰ
اظہر من الشمس است
و اجلی من انعم انعام
و کبر ان باقدار و کمین
اوست تعالیٰ و احسان
شان از قبیل استعاره
من الاستغیر و سوال
من العظیم تاوان در
رنگ و ابا باین معنی
افراد و غمی مثل ذکی
باین امر متعرف است
بیت گریزین کمان
بنان شود هر موی که
یک شکر و از هزار
متواکم کرد و پوشک
نیست که بدامت عقل
حکم بوجود کرم
مینماید و تعظیم و
توقیر او را لازم
میدانند پس شکر
حضرت حق سبحانہ
و تعالیٰ که نعم حقیقی
اوست سبحانہ بیدامت
عقل واجب گشت و
تعظیم و تکریم او
تعالیٰ لازم آمد و
چون حضرت حق
سبحانہ و تعالیٰ در
کمال تقدس و منزله
است و عباد و در
نهایت تقدس و
کمال از کمال بے
مناسبتی چه دریا بنا
که تعظیم او تعالیٰ
در چسبیت و تکریم
او سبحانہ و تعالیٰ
در کدام است
بسی است که اطلاق
بعضی امور را بر ان
جناب آتش ایشان
مستحسن دانند و فی
الحقیقت نزاد او
تعالیٰ مستقیم باشد
و تعظیم خیال کنند
توین بود کرم تصور
نمایند تحقیر باشد
پس تا نا بیکه
تعظیم تکریم او
تعالیٰ از جناب قدس
او سبحانہ مستفاد
نشود شایان شکر
او نباشد سبحانہ
و تعالیٰ

کتابت لاسبقی
در این خطبه که در روز
نزدیک است از حضرت
جلال شانه مستفاد است
و اینها از ان جناب
قدس مفاضل اولی است
و شدت او می فرماید
تعالی و ایامت دعوت
و دفع بلا او می نماید
سبحانہ و تعالیٰ است
که از کمال افت خود
از راق عباد و ابعثت
گناہان شان منع نکند
شایسته است که او فوراً
عفو و تجاوز و تحکم
حرمت شان بارتکاب
نیکنات تمهید علم است
که در مواخذہ و عقوبت
شان استعمال فرماید
کرم است که کرم کرم
خویش از دوست و دشمن
باز ندارد و اجل و عظیم
این نعم و اعزاز کرم
اینها دعوت باسلام است
و هدایت بدارالسلام
و ولایت بتابعیت سید
الانام علیہ و آله
الصلوٰۃ و السلام
که حیوة ابدی و نعمات
سرمدی بدان مربوط است
و رضای معنی و لقاء
او سبحانہ بآن متوسط
یا تجلہ انعام و اکرام
و احسان او تعالیٰ
اظہر من الشمس است
و اجلی من انعم انعام
و کبر ان باقدار و کمین
اوست تعالیٰ و احسان
شان از قبیل استعاره
من الاستغیر و سوال
من العظیم تاوان در
رنگ و ابا باین معنی
افراد و غمی مثل ذکی
باین امر متعرف است
بیت گریزین کمان
بنان شود هر موی که
یک شکر و از هزار
متواکم کرد و پوشک
نیست که بدامت عقل
حکم بوجود کرم
مینماید و تعظیم و
توقیر او را لازم
میدانند پس شکر
حضرت حق سبحانہ
و تعالیٰ که نعم حقیقی
اوست سبحانہ بیدامت
عقل واجب گشت و
تعظیم و تکریم او
تعالیٰ لازم آمد و
چون حضرت حق
سبحانہ و تعالیٰ در
کمال تقدس و منزله
است و عباد و در
نهایت تقدس و
کمال از کمال بے
مناسبتی چه دریا بنا
که تعظیم او تعالیٰ
در چسبیت و تکریم
او سبحانہ و تعالیٰ
در کدام است
بسی است که اطلاق
بعضی امور را بر ان
جناب آتش ایشان
مستحسن دانند و فی
الحقیقت نزاد او
تعالیٰ مستقیم باشد
و تعظیم خیال کنند
توین بود کرم تصور
نمایند تحقیر باشد
پس تا نا بیکه
تعظیم تکریم او
تعالیٰ از جناب قدس
او سبحانہ مستفاد
نشود شایان شکر
او نباشد سبحانہ
و تعالیٰ

عبادت اعمد و تعالی چه حدیکه از نر و ایشان باشد نزد یک است که بنحو بود و مدح قدح گردد و نظم
و توقیر و تکریم او تعالی که از ان حضرت متفقا گفته است نسبت با همین شریعت حق است
عظمت صمدیها الصلوة و لا تکلام و الحقیة التظیم کلبی است و در شریعت حق همین شده است
و اگر شک است سالی است هم آنجا برین است اعمال و افعال جوارح را نیز تفصیل صاحب
شریعت بیان فرموده است پس ادای شکر او تعالی منحصر در ایشان شریعت گشت قلبا
و قال با اعتقاد او عظمه و هم تعظیم و عبادت او تعالی که با و را که شریعت او انموده آید ایشان
اعتقاد نباشد بلکه است که محصل اعتقاد بود و حسیه متوهمی بحقیقت سقیمه باشد پس بلا حله بسیار
ذکور عمل شریعت عقل نیز واجب آمد و ادای شکر تعالی باین بیان آن شکر گشت و شریعت
و توجیه و دارو اعتقادی و عمل اعتقادی از اصول دین است و کلی از فروع دین فایده اعتقاد از ازل
نیست و فلهای از عذاب آخرت در حق او متصورند و فایده عمل احتمال نجات دارد که آنرا و مفروض
بشیت است سبحانه و تعالی که اگر خواهد عفو فرماید و اگر خواهد بقدر وقت عذاب کند خلود و نار
مخصوص بفاقد اعتقاد است و مقصور بر بنکره و ریات دین فایده عمل اگر چه متعذب شود اما خلود
نار در حق او مفقود است و چون اعتقادات از اصول دین است و از ضروریات اسلام
ناچار بیان آنها می نماید و در عملیات با وجود فریعت چونکه تفصیل است حواله اینها بکتاب فقه
داشتیم در مغرب بعضی از عملیات ضروریه نیز بیان خواهد نمود انشاء الله تعالی

اعترافات

الله تعالی ذات قدس خود موجود است و برتی او بقالی بنجوری موصوفات و او که اینها چه
همیشه بوده است همیشه خواهد بود قدم سابق و قدم لاحق را بجناب پس او تعالی بر او نیست
چه واجب وجود کونه خام آن در عالم مقدس است و سلب قدم کینه نکفایس آن با رعایت
مقرر و او تعالی یکی است که هر یک مامرد در محراب وجوده و ما کو بهیت و استحقاق عبادت

بجانب شریعت
بجانب شریعت

بجانب شریعت

بجانب شریعت
بجانب شریعت
بجانب شریعت

بجانب شریعت

الامطایا لا امور من معیار امراض خاص اذا اولیائے خود گل ساخته اند و مشکشف گردانیده این
 مسئله انعامیه نزوانی بزرگواران تحقیقی است و دیگران را تعلیمی و غیر ازال سنت میسک از فرق
 مخالفان چه از مومنان و چه از کافران باین مسئله قائل نیست در رویت حق را جل سلطانیه غیر
 این بزرگواران بحکم الهی انکارند و مستشبه مخالفان قیاس غایب بر شاید است که من الغایب
 است حصول ایمان باین قسم مسئله فایضه بے نور متابعت سنت نیت علی صلایها الصلو
 والسلام والخیرة مستعد راست لائق دولت بود هر هر که با با رجایا کشف هر خرد
 عجب است جمع که ایمان بدولت رویت ندانند چگونگی حصول آن مساوات مستعد خواهند
 که نصیب نیکنان حرمان است و این نیز عجب که در بهشت باشند و نه بیند زیرا که آنچه مقابله از شرع است
 حصول دولت رویت است هر چه اهل بهشت را و نیاید است که بعضی ازال بهشت خواهند
 دید و بعضی دیگر نخواهند دید و حق آنها ایمان جواب حضرت موی است علی بنیتار علی العید
 والسلام که در سوال فرعون فرموده قال الله تعالی حکایا عتبا قال فما بال کفر
 الادی قال علیهم عند ربی فی کتاب لا یضیل ربی ولا ینسی الذی جعل لکم
 الارض مهدا و اسکاک لکم فیها سبل و انزل من السماء ماء باید و است که بهشت
 و ماورا است بهشت همه نسبت بحضرت حق سبحانه برابر است که همه مخلوق ویند تعالی و او را
 سبحانه در هیچ کی از اینها حلول و ممکن نیست اما بعضی از مخلوقات رالیات طهور انوار و اجی
 نیت جل سلطانیه و بعضی را مست آمینه لیاقت ظهور صورت دار و سنگ و گل و خار و پس و
 ازین طرف است با وجود نسبت مساوات از آنحضرت جل سلطانیه این قاعده یا و او را ما
 که خداست به لے جزونه کل من طرف فی منطوق است به در دنیا رویت واقع نیست این من
 لیاقت ظهور آن دولت نیار و هر که در دنیا بوقوع رویت قائل شود که تاب و غمزه است و غیر
 حق سبحانه حق عالم است این دولت درین لسانا اگر میسری شد حضرت کلیم الله علی

بعضی
 این
 است
 که
 بهشت
 است
 و بعضی
 که
 در
 بهشت
 نخواهند
 دید
 و حق
 آنها
 ایمان
 جواب
 حضرت
 موی
 است

بعضی
 این
 است
 که
 بهشت
 است
 و بعضی
 که
 در
 بهشت
 نخواهند
 دید
 و حق
 آنها
 ایمان
 جواب
 حضرت
 موی
 است

Marfat.com

وگروهین قدر فرق از برای ندخلیت کتب فعل او کافی است و حضرت حق سبحانه و تعالی
از کمال اُفت خود خلق خود را و فعل بنده تابع قصد بنده ساخته است بعد از قصد بنده ایجا و فعل بنده
میفرماید پس ناچار بنده ممدوح و مملوم بود و معاقبت و تمثیل باشد و قصد و اختیار که حضرت حق سبحانه
به بنده داده است هر دو جهت فعل و ترک دارد و نیز تفصیل حسن و قبح فعل و ترک ابسان ابیای علیهم
الصَّلَاةُ وَ التَّكْلِیْمَاتُ بیان فرموده است با وجود این بنده که اختیار یک جهت نماید چاره نداند
از آنکه کلام بود یا ممدوح و مشک نیست که حضرت حق سبحانه بنده را آن قدر قدرت و اختیار داده
است که از عهده او امر و نواهی شرعی تو اندر آنچه در کار است که قدرت کامله دهند و اختیار تمام
بخشد آنچه باید داده اند منکران مصادوم بدایت است و مرض قلبی دارد که در اثبات شریعت در
است کذب کلمة المشرکین مَا تَدْعُوهُمْ اِلَيْهِ اِنْ سَلَّ رَسَالٍ غَائِبَةٌ كَلَامٌ هِیَ هِیَ
نهایت شرح و بیان آن سوره این است که درین آیه تسوید یافته است و الله سبحانه الرؤف
ایمان با آنچه علماء اهل حق فرموده اند باید آورد و بیعت و جدیل نباید افتاد بیت بدنه هر جائی
مکتب توان تا خلق هر که جا ایست باید انداختن ابیای علیهم الصَّلَاةُ وَ التَّكْلِیْمَاتُ حمت
حالی مانند که حضرت حق سبحانه و تعالی ایشان را برایت هدایت خلق نبوت ساخته است و
بنو سبط این بزرگواران عباد را بجناب قدس خود خوانده است و بد از اسلام که محل ضناک است
دعوت فرموده بیدلت باشد که قبول دعوت کریم نماید و از زبانه دولت او منتفع نگردد و این
بزرگواران آنچه از حضرت حق سبحانه و تعالی تبلیغ نموده اند همه حق و صدق است و ایما بان
اولین لازم عقل هر چند محبت است اما محبت ناقص است محبت بالغه به بخت نسبتا
علیه السلام و التَّكْلِیْمَاتُ مائل گشته است که عباد را محل فخر نگذاشته اول ابیای حضرت آدم
است علی نبینا و علیهم الصَّلَاةُ وَ التَّكْلِیْمَاتُ وَ التَّكْلِیْمَاتُ وَ التَّكْلِیْمَاتُ وَ التَّكْلِیْمَاتُ
نبوت شان حضرت محمد رسول الله است علیهم الصَّلَاةُ وَ التَّكْلِیْمَاتُ وَ التَّكْلِیْمَاتُ وَ التَّكْلِیْمَاتُ

این سخن هر قدر که قدر
بنده را باید داد لا کسان
نشان داده بنده را داده است
طرح واقع است در سوره
شوری و باریه و البقره
چهار سوره از سوره سوره
و این سخن از ابیای است
۱۲

کرمات امر مملو
عنده
تشریح سوره سوره
تفسیر آیه در این
تفسیر آیه در این
تفسیر آیه در این
تفسیر آیه در این
تفسیر آیه در این
تفسیر آیه در این
تفسیر آیه در این
تفسیر آیه در این
تفسیر آیه در این
تفسیر آیه در این

منکر آحاد و میت مشهوره است و چون قبر بزنج است در میان دنیا و آخرت عذاب آن نیز
 بعذاب دنیا دارد که انقطاع پذیر است و ششم بعذاب آخرت دارد که از جنس عذاب آخرت
 بیشتر مستوجب این عذاب جماعت اند که از بول تمیزه نمی نمایند و نیز جماعت که بنامت و سخن
 عینی مردم می درآیند و سوال منکر و تکبیر و قبر نیز حق است و این عظیم فتنه و ابتلا است در قبر حضرت
 حق سبحانه و تعالی ثابت دارد و روز قیامت حق است و البتة آمدنی است در آن روز
 سموات پاره پاره خواهند گشت و کواکب فرو خواهند ریخت و زمین و جبال نیز پرچه پرچه خواهند
 شد و بعد م خواهند سوخت چنانچه نصوص قرآنی بان ناطق است و اجماع جمیع فرق اسلامی
 بر آن معتقدند که منکر آن کافر است اگر چه بمقدمات موهمه تنویل کفر خود نماید و ابلیهان را از راه بر
 و در آن روز از قبور برانگیختن و احیای استخوانها بوسیده و ریخته نمودن حق است و حساب اعمال
 و وضع میزان و طیران صحف اعمال و رسیدن صحف از باب میزان بهین نشان و صحف اصحاب
 شمال و شمالیان نیز حق است و مصلحان که بر پشت دوزخ بنهند و از آنجا گذشته بهشتیان بهشت
 روند و دوزخیان از آنجا در دوزخ افتند نیز حق است چنانچه هرگز ممکن اند که مفسد صواب بوقوع آنها
 خبر داده است پس بے توقف قبول آنها باید نمود و بمقدمات و تمهید تشکیک و تردد نباید کرد
 ما اتکم الرسول فخذوه و ما نهایکم فاجتنبوه و انزلنا القرآن علیکم لعلکم تتقون
 حضرت رحمان جل سلطان نیز حق است چنانچه فرموده است عَلیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات
 شفاعتی لِأَهْلِ الْکِتَابِ مِنَ الْمُؤْمِنِینَ یعنی شفاعت من مراد کبار است از امت من و تسلیم
 کافران بعد از حساب در دوزخ و عذاب دوزخ نیز حق است و همچنین خلوه مومنان در جنت و عیشات جنت
 نیز حق مومن فایز است اگر چه روایت که بشومی گنا آن خود چند گاه بدوزخ رود و بعد رؤیت آنها مقرب
 بود اما ظلم و در نار حق و سے مفقود است کسیکه در اول سے مقدر زره الا ایمان بود و دوزخ مخلد
 نخواهد بود مال کما و حیرت است و مرجع او بخت و مدد ایمان و کفر غایب است بسا است که در تمام

و در کتب معتبره
 بدان که در
 این عذاب
 بسیار است
 و در کتب معتبره
 بدان که در
 این عذاب
 بسیار است

و در کتب معتبره
 بدان که در
 این عذاب
 بسیار است

و در کتب معتبره
 بدان که در
 این عذاب
 بسیار است

و در کتب معتبره
 بدان که در
 این عذاب
 بسیار است

و در کتب معتبره
 بدان که در
 این عذاب
 بسیار است

و در کتب معتبره
 بدان که در
 این عذاب
 بسیار است

عنه رواه الترمذی عن عبد الباقی بن عثمان بن سفيان بن عيينه عن رواه الترمذی عن عبد الباقی بن عثمان بن سفيان بن عيينه

که فرموده **مَنْ أَحَبَّهُمْ فَحَبَّتْ أَحِبَّتُهُمْ** و از بُغض و دشمنی ایشان اجتناب باید نمود که بَغض ایشان بَغض آنست **عَلَيْهِمْ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالْحَيَّاتُ** که فرموده **مَنْ أَبْغَضَهُمْ فَبُغِضَ بَعْضُهُمْ** و در تعظیم و توقیر آن بزرگواران تعظیم و توقیر آن خیر البشر **عَلَيْهِ عَلَى الصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ** و در عدم تعظیم عدم تعظیم او و عدم تعظیم و توقیر باید نمود از جهت تعظیم صحبت خیر البشر **عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالْحَيَّاتُ**

شیخ شبل فرموده **مَا مَنَ بِرَسُولِ اللَّهِ مِنْ لَمْ يُوقِّرْ أَحَبَّابَهُ** بعد از تصبیح اعتقاد از ایشان اعمال هم چاره نبود پیغمبر فرموده **عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ الصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ** که بنا بر اسلام هیچ چیز است که شهادت **أَنَّ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ** که عبارت از ایمان و اعتقاد است با آنچه تا تبلیغ محمد رسول الله صلی الله تعالی علیه و آله و سلمه بثبوت پیوسته است چنانچه گفته

و گویم ادایه صلوات خمس است که سنون دین است بیوم ادایه زکوة مال است چهارم صوم ماه مبارک رمضان است پنجم حج بیت الاحرام است پس نماز بهترین عبادات است بعد ایمان با الله و برسوله و در رنگ ایمان حسن لذاته است بخلاف سایر عبادات که حسن آنها ذاتی نیست نیک عقیده و زبده بعد از طهارت کامل چنانچه در کتب مشرع همین گفته است **بَعْدَ مَا رَأَى كَمَالَ النِّبْتِ**

باید نمود و در قرآن و رکوع و سجود و قومه و جلسه و سایر ارکان احتیاط باید کرد که بوجه کمال او ایانند و سکون و طمانیت در رکوع و سجود و قومه و جلسه لازم باشد و است **وَمَا يَلْبَسُ لَبِيسَ الْكِبَرِ** و باید گذرانید و نماز را در اول وقت ادا نمایند و تاخیر را از راه تکاسل و تجاهل تجویز نکنند بنده مقبول کسی است که بجز و افر **عَنْهُ**

منع الاقتمال امر او نماید که تاخیر کردن در اقبال امر او **مَنْ عَصَى أَوْ فَرَّجَ** است و او کتاب **بِالسَّفَرِ** که عبارت فارسی نوشته اند در رنگ مرغیبت **المصلحة و التمسیر** الاحکام و انشال اینها باید که همه وقت با خود دارند و مسائل طبعیه را از انجا اخذ نمایند و عمل درازند کتاب گلستان در مثل آن در کتب فقه فارسی دامل فضولی است بلکه نسبت با ضروری لایعنی است با آنچه احتیاج است در دین لازم باید دانست و با و راجع آن نباید تلفت گشت **وَمَا يَلْبَسُ لَبِيسَ الْكِبَرِ** گویند که ضروریات این راه

این کتاب از کتب معتبره است و در آن مسائل بسیار است که در کتب دیگر نیست و در آن مسائل که در کتب دیگر نیست و در آن مسائل که در کتب دیگر نیست

این کتاب از کتب معتبره است و در آن مسائل بسیار است که در کتب دیگر نیست

این کتاب از کتب معتبره است و در آن مسائل بسیار است که در کتب دیگر نیست

این کتاب از کتب معتبره است و در آن مسائل بسیار است که در کتب دیگر نیست

که هر که این دعا را در روز بخواند شکر آن روز بجا آورده باشد و هر که در شب بخواند شکر آن شب
 بجا آورده باشد و این روز را در کار نیست که بلبهارت بخواند بلکه در جمیع اوقات این روز نوی
 و نسبی را بجا آورد و ادائے زکوة مال هم از ضروریات دین است بر غبت و نیست بمصارف زکوة باید
 رسانید هر گاه منعم حقیقی بجن سلطان عطا عطا و نعم خود فرماید که از پنجاه حصه یک حصه را بقفرا
 و مساکین بدهند که در عرض آن اجر جزیل و جزای جمیل بشا خواهد داد و بیست با انصاف بود بلکه متحر
 باشد که در او این جزو مختصر هم توقف نماید در انتظار آن نخل و زردین قسم تو قضا که مرا قضا ال اومر
 شرعیته بوجود می آید قضا آن مرض قلبی است و عدم یقین با حکام منزله مساوی مجز و کلمه شهادت
 گفتن کفایت ندارد چنانچه ان نیران کلمه میگفتند علامت یقین قلب ایشان او امر شرعی است
 بکنج و غبت یک چنانچه که بنیت ادائے زکوة بفقیر بدهند بهتر از انفاق لکهاست که باین
 نیت بدهند چه آن ادائے فرض است و این ایشان نفل ادائے نفل نسبت با فرض
 هیچ اعتباری و اعتباری نیت کاشکی حکم قطره داشته نسبت بدیاری محط از تسولات
 شیطان همین است که مردم را از فرض با دو داشته بنوائف و ملالت مینماید و ادو کوة نگاه میدارد
 و روزه ماه مبارک رمضان نیز از واجبات اسلام است و از ضروریات دین و ادائے آن
 نیز اتمام باید نمود و بعد از آنکه ما شروع روزه نباید کشود پیغمبر فرمود است *عليك بحل الحلو*
والتلافه که روزه پلست از آتش و دوزخ و اگر با نفع ضروری در نیک مرض روزه قضا شود
 قضا آن روزه نیک ادا باید نمود و بیگانه و کاسل نباید گذرانید این کس بنده است
 پس خوب نیست مولا فار و جمله ندارد اینکه بقتضای او امر و نوای او زندگانی نماید تا اسید
 نجات متصور بود و اگر چنین کند بنده متحر و باشد که سزا ای او انواع عقوبات بود و اگر نیکم اسلام
 حج مت الحرام است و آن نظر الطهارت و در کتب فقه بیان فرموده اند بعد از تحقق شرط ادا
 آن هم ضروری است و پلست بر روزه است *عليك بحل الحلو والتلافه* که حج هم میکند

تفاوت بین این دو وقت
 در ماه رمضان
 در روزهای دیگر
 در وقت نماز
 در وقت غیر نماز
 در وقت خواب
 در وقت بیداری
 در وقت غم
 در وقت شادی
 در وقت تنهایی
 در وقت اجتماع
 در وقت تنهایی
 در وقت اجتماع
 در وقت تنهایی
 در وقت اجتماع

گناہان سابق را دور عمل و حرمت شرعی نیک احتیاط باید نمود از آنچه صاحب شریعت
 علیه و علی آله الصلوٰة والسلام فرموده است خود را نگاه باید داشت
 و محافظت صدق و شرعی باید کرد اگر مطلوب سلامت و نجات بود خواب خرگوش تا چند خواهد
 بود و پنجه غفلت در خرگوش تا کی که آخر بیدار خواهند ساخت و پنجه غفلت خواهند برداشت آن
 زمان غیر از ندامت و حسرت نقد وقت نخواهد بود و غیر از نجات خسارت حاصل مرگ نزدیک
 است و ضایعها گوناگون آخرت طیار و آماده به من مآت فقد قامت قیامت پیش
 از آنکه بیدار سازند و سو و کند بیدار شوند و بمقتضای او امر و نواهی شرعی کار کنند و خود را از
 ضایعها گوناگون اخروی نگاه دارند قاک الله تبارک و تعالی قرآنفسک و اهلکم
 نارا و قودها الناس و النجا سقا یعنی نگاه دارید نفسها که خود را و اهلها خود را از آ
 که میرم آن آدمی و سنگ است بعد از بی نصیبی عمقا و بعد از ایشان اعمال صالحه بمقتضا شریعت حقه
 علیه صاحبها الصلوٰة والسلام و الخیرة اوقات خود را بگذرانند که باقی مانده بگوید
 و از یاد او تعالی فارغ نباید بود ظاهر را اگر مخلق مشغول دارند باید که باطن بحق باشد سلطان
 و سیا و او تعالی مکنه باید بود این دولت و طریقه حضرت خواجهگان ما قدس الله تعالی
 است که کوشیدی را و او اول قدم در محبت شیخ کامل کنل بعنایت الشیخ جحانه میسر
 شاید ایمان باین معنی شمار هم حاصل شده باشد بکلی نصیبی اگر چه آمل بود میسر گشته هر چه بدست
 آمده است آنرا بنام او اندر و در فکر آن باشد و امیدوار بودی بوند و چون در طریقه حضرت
 نقشبندیه قدس الله تعالی استراحت اندراج نهایت در بدایت است اگر ازین طریقه اند
 استم بسیار است که در بدایت از نهایت خبر دلاست آما بتدری را باید که هر چند بسیار بدست
 آید در نظر او اندک بود اما از شکر آن غایب نبود و هم شکر آن نماید و هم زیادتی را خواهد مقصود اولی
 از ذکر قلبی زوال گرفتاری با و در حق است بتجانه که مرض قلبی مهارت از آنست و تا

این که در وقت روز سه شنبه بیدار شد
 کسرت اولی
 در این کسرت اولی
 در این کسرت اولی
 در این کسرت اولی
 در این کسرت اولی
 در این کسرت اولی
 در این کسرت اولی
 در این کسرت اولی
 در این کسرت اولی
 در این کسرت اولی

تعال این گرفتاری حاصل نشود و تحقیقت ایمان نصیب نمود و در ادا افعال و
 نواهی شرعی تسهیل و سهولت بیشتر نماید میت ذکر گوید که تا ترا جانت به پاک کن ذکر رحمت
 و در طعام خوردن باید که حظ نفس مطلوب نبود بلکه به نیت ثبوت و استطاعت بر عبادت بود
 و اگر این نیت در ابتدا دست نهد باید که تکلف خوردن بر این نیت آرد و نیتی و منتضیح بود که
 حقیقت این نیت بیشتر گردد و همچنین در جامه پوشیدن باید که نیت زمین از برای عبادت
 و ادائے نماز بود که در قرآن مجید آمده است **لَا تَلْبَسُوا لِبَاسًا مِّنْ ذَلِكُمْ** و از این تکلم عند کل مقصود از جامه ها
 مزین پوشیدن نمود و خلق نبود که ممنوع است و همچنین سعی باید نمود که در جمیع افعال و حرکات و مکالمات
 ضامنندی مولا اے خود جل سلطان منظور بود و مقتضای شیرت خط او عمل کرده شود و این
 زمان ظاهر و باطن هر دو متوجه حق باشد تعالی دور یا حق بود و جمل حد مثلا خواب که سراسر
 غفلت است چون به نیت دفع تکامل و ادائے طاعت کرده شود خواب با این نیت عین
 عبادت گردد و در آن خواب بود که نیت ادائے طاعت است و زجر آمده
 است **فَوَمَا لَكُمْ عِبَادَةَ اللَّهِ حَتَّىٰ تَتَّبِعُوا مَثَلًا خَلْقًا مِّنْ دُونِ اللَّهِ** این معنی امروز از شما متعذر است که
 بجموع متوانع است و التزم رسوم و عادات است و منظور رنگ و ناموس است که فیتت بشریت
 نعره دارند چه شریعت از برای رفع رسوم و عادات صادر شده است و از برای دفع ننگ و بار
 که ناشی از جهل است آمده اما اگر متوفیق اللہ سبحانہ مداومت بر ذکر قلبی نمایند
 و تامل در حق تعالی بفرموده بشرا اذ او کنند و در حق و حرمت شرعی آنها آنگاه احتیاط نمایند چنانکه
 جمال این معنی ظاهر شود و خود بخود در غیب گرداند وجه دیگر از برای نشتن این قسم نصاب است
 که اگر چه عمل مقتضای این نصاب حاصل نشود و غیر این تصور و نقص خود حاصل است و آن نیز
 دو ستم است هر کس که بیافت و در نیت یافت عظیم مد و تکسر که نیافت و زوایا یا بعضی
 عبادت ابواللہ سبحانہ از آنکه نیاید و از نایافتن خود و بار نبود و نکند و از ناکردن خویش پیشانی

از آنست که در این کتب
 و در کتب معتبره
 از آنست که در این کتب
 و در کتب معتبره
 از آنست که در این کتب
 و در کتب معتبره

در این کتب
 و در کتب معتبره
 از آنست که در این کتب
 و در کتب معتبره
 از آنست که در این کتب
 و در کتب معتبره

۳۵ یعنی زیرا که آنچه در کتب معتبره از این معنی متفق است و از برای رسوم است

مست از گوشت در همه
میشناسد و میبیند
مست از گوشت در همه
میشناسد و میبیند
مست از گوشت در همه
میشناسد و میبیند

تولد با حکومت سن ۲۰

نشود مگر حال مبرور باشد که سزاوار بقبح بندگی بر آورده بود و پا از قید رقت کشیده

المنتخبات

کتاب لست دوم

سعادت آیه ۱
۳۰

بلا مقصود علی تبریزی در دو یافته در بیان آنکه مراد از نه است شریکان خبث باطن و سوء اعتقاد
ایشان است در نفس العین بودن ایشان و آنچه در کتاب الله و رساله علیه عبادیه الذین اصطفی
مخدوم شفتت آنرا معلوم شد که مقصود از فرستادن تفسیر سنی چه بود صاحب تفسیر بیان آیت
کریمه موافق ائمه حقیقه می نماید و از نه است شریکان خبث باطن و سوء اعتقاد نخواهد و آنکه بعد از آن
گفته است که اینها اجتناب از شجاعتانی نمایند این معنی امروز در اکثر اهل اسلام نیز موجود است
و ازین راه فرق در میان حرم اهل ایمان و در میان کفار منقود است اگر عدم اجتناب از نه است
سبب نه است شخص بود معاد تنگ گردد و لا حکم لکم فی الاسلام و آنچه نقله ابان عباس بن علی
الله تعالی عنهما کرده است که شریکان نفس العین اند و رنگ کتاب این قسم نقطه های شواهد
از اکثرین بسیار آمده است که معمول بر توجیه و مایل است چگونه نفس العین باشد که آن سرورین
عنه علیه السلام و السلام از افکار یهودی طعنام خورده است و بنظر شریک طهارت کرده
و حضرت فاروق رضی الله تعالی عنه نیز از سبوس زن ترسا طهارت کرده است اگر گویند
که کریمه و اهل الکفری کان بخشیم تا نابد بود که متاخر باشد و واضح آنها بود جواب تواند بود اینجا
کفایت می کند اثبات تا فریاد نمود ما دومی نسع منست پیدا کند کان المنع من و لا یمنع
و کان مسلم که متاخر باشد باید که نه است حوت نبود و مراد از نه است خبث باطن باشد زیرا که اشتغال
است که هیچ چیز بر سر نگین است که مال آن امر و طریقت او یا در طریقت یک
از اینها است کشته و آخر هم کرده اگرچه آن امر در وقت از نه است سماع باشد که اول سماع بوده
آخر هم گشته چه چینه آنرا مظهره است اگر مال کار شریکان نه است ظاهر فردی یا نه است اینجا

این کار می باشد
در صورتی که
بگویند که آن
نمی باشد و این
نمی باشد و این
نمی باشد و این
نمی باشد و این
نمی باشد و این

کتابت لست اول
کتابت لست دوم
کتابت لست سوم
کتابت لست چهارم
کتابت لست پنجم
کتابت لست ششم
کتابت لست هفتم
کتابت لست هشتم
کتابت لست نهم
کتابت لست دهم



بعضی درین کتاب... از آنجا که این کتاب... درین کتاب... از آنجا که این کتاب... درین کتاب...

در رنگ کلاب نجس العین میگشاید هرگز آن ضروری نیست که محبوب العالین است علی بن ابی طالب
الصالح و المسلمون مطروف انصاف ساس نمک و چه جائے کتاب و طعام اینها میخور و در غیر نجس العین
همه وقت نجس العین است اباحت سابق و لاحق در روئے گنجایش ندارد و اگر مشرکان نجس العین
باشند باید که از ابتدا چنین بودند و آن حضرت علیه صلی الله الصلوات والسلام با اینها از اول
باندازه آن معامله میفرمود و کتیب کلین و ایضا شرح در روئے مذکور است معلوم شریف است
که حکم نجاست ایشان کردن و ایشان را نجس العین دانستن چه قدر بر مسلمانان تنگ گرفتار است
و ایشان را در ریج انداختن است ممنون الیمه حقیقه رضوانه تعالی عنهم باید بود که مخلصی او برکے
مسلمانان بسید کرده اند و از ارتکاب حرام بر آوردند و آنکه ایشان را مطعون سازند و منزه ایشان را
حقیق انکارند بجهت چه جائے اعتراض است که خطای او را نیز یک درجه ثوابت و تکلیف
او اگر چه خطا کند موجب نجاست است جوامه که بجز است انظمه و اشرفه کفار قائل اند محال عادت
که خود را از ارتکاب آن محفوظ دارند خصوصاً او را یارینند و ستان که این ابتلا بیشتر است درین
مسئله که محرم بلوی دار و اولی آنست که فتوی با سهل و آسیر امور بدینند اگر چه موافق مذہب خود
بنویسند و بقل هر چه که باشد قال الله تعالی یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر
وقال الله تعالی یرید الله ان یخفف عنکم و خلق الانسان ضعیفاً بر خلق تنگ
گرفتن و ایشان را نجاست حرام است و غیر مرضی حضرت حق است مبنیاً شافعیه و بعضی
که شافعی در آن تنگ گرفته است بذهب حقیقیه فتوی میدهند و بر طلاق آسان می سازند مثلاً
و مصارف زکوة زب شافعی صدق را بر جمیع اصناف مصارف مذکوره قسمت باید کرد و یکی از اصناف
مذکوره مقلوب اند که درین آوان معقود اند مثلاً شافعیه بذهب حقیقیه فتوی داده اند بهر یک ازین
اصناف که بدین کفایت کرده اند و ایضا اگر مشرکان نجس العین باشند باید که بعد از ایمان آوردن
هم پاک نشوند پس معلوم شد که نجاست ایشان بواسطه نجس اعتقاد است که زوال پذیر است

بعضی درین کتاب... از آنجا که این کتاب... درین کتاب... از آنجا که این کتاب... درین کتاب...

بعضی درین کتاب... از آنجا که این کتاب... درین کتاب... از آنجا که این کتاب... درین کتاب...

قال الله

این کتاب در بیان غایت کمال است و در بیان کمالات الهی و صفات انبیا و ائمه و اولاد علی علیه السلام و در بیان غایت کمال است و در بیان کمالات الهی و صفات انبیا و ائمه و اولاد علی علیه السلام...

و مقصود بر باطن است که محل آن اعتقاد است و نجاست و روانی بطهارت بیرونی جنگ ندارد چنانچه معلوم و مضمون و شریف است و اینها کلام حسن و نظام اما المشركون بحسن و اخبار از حال مشرکان است که ناسخیت و نسوختیت بآن کارند اورد و چه نسخ در انشاء حکم فرعی است نه در اخبار از غیبه پس مفهیر کان همه وقت باید که نجس باشند و مراد از نجاست خبث است و بود تا اول متعارف نباشند و مسائل اینها هیچ وقت مخلوط نبود و آن روز که این فقیر کرمیه و طعام از این اوقات الکتاب حل گردد و این بخت خوانده بود شما و بر سایر آن فرموده مراد از طعام اینجا گندم و نخود و عدس است اگر این توبه را اهل عرف پسندند چه مضایقه است اما انصاف در کار است مقصود اهل این تصدیق و این اطاعت کلام است که بر خلاف رحم نمایند و حکم نجومی باشد آن بکنند و اهل اسلام را نیز بواسطه احتیاط کفار که اذان چهاره و کزینیت نجس اند و از نظم و آشر به مسلمانان بعلت نجاست متوجه اجتناب بکنند و این راه از هر تری نمایند و این را احتیاط نه انگارند که احتیاط در ترک این احتیاط است زیاده چه تصدیق و به بیت اند که پیش تو گفتم غم دل بر رسیدم که دل آزرده شوی و سخن بسیار است والسلام

المنتخبات

مکتوب (۲۳) لبستوم

دیدم دره خور مجیر
صوفیه

خواجہ ابراہیم قباویانی صدور یافته در آنکه اول سال بتوسط انبیا علیہم السلام والسلام خبر داده است از ذات و صفات خود و انحال مرضیه و نامرضیه بعد از عقل ایران مذنب نیست و الحمد لله الذی اقصم علینا و قد انا الی الامان و جعلنا من امننا محمد علیہ و آله و سلم و السلام به آرمیز متنا از مالیمان را علیهم السلام والسلام والسلام که حضرت من سبحانه و تعالی بتوسط بیعت این بزرگواران علیهم السلام والسلام والسلام انذات و صفات خود بنا بقص عطلان و قاصر از ساکن خبر داده است

این کتاب در بیان غایت کمال است و در بیان کمالات الهی و صفات انبیا و ائمه و اولاد علی علیه السلام و در بیان غایت کمال است و در بیان کمالات الهی و صفات انبیا و ائمه و اولاد علی علیه السلام...

ویانده از نه فهم کوبه ماببر کمالات ذاتیه و صفاتیہ خود را طالع بخشیده و مرا را منی خود را از نامرئی
 ترکش جدا ساخته و منفی و نبوی و اخروی را از مضار تیرا تمیز فرموده اگر تو غسل و وجود شریف
 شان نبود و عقول بشری در اثبات صانع تعالی حایر بود و در ادراک کمالات او
 بتضاده مایقص و ناقص آمد که خود را با کابرابر بپسندید محمول میگردد منکر صانع بود
 و اشیا را از نقصان عقل بهم منسوب ساختند و مجادله کردند که بادشاه روئے زمین بوده است
 حضرت خلیل علی نبیت او علیه الصلوٰۃ والسلام در اثبات خالق سموات وارض مشهور
 است و در قرآن مجید هم مذکور و فرعون بیدولت میگفت ما علینت لکنک من العزیز
 و نیز فرعون بحضرت موسی علی نبیت او علیه الصلوٰۃ والسلام خطاب کرده گفته است
 لکن انخذت الہاغیری لاجلک من المخبونین: و نیز آن بیدولت
 بهمان گفت است یا ہامان ابن لی صرحت علی ابلیح الاسباب اسباب
 التسمات فاطلبہ الی الہ موسی وانی لاطنہ کاذباً بہ بجه عقل و اثبات این دولت
 علمی است و بدون مدیت این بزرگواران باین دولت صرف فرستند و چون تو را انبیا
 علیہم الصلوٰۃ والسلامات و التسلیمات و حجت ایشان بخدا که خالق زمین و زمان است بگفتند
 شہوت یافتند و کلام این بزرگواران مرغی گشت سفیای ہر وقت کہ در طبیعت طالع ترزود و شہوت
 برین خود طالع شدہ بے اختیار بوجہ صانع قال گشتند و اشیا را باو مقالی مستعد ساختند این
 کہ از انوار انبیا متبرک گشته است و این عودت نیست کہ از خواری انبیا بروئے کار آمدہ علیہم الصلوٰۃ
 و التسلیمات الی کہم التکا دبل الی ابد الابد و زمین سائر سمیات کہ بتلیح انبیا علیہم الصلوٰۃ
 و التسلیمات بار سیدہ است از موجود صفات کمال و بی جل سلطانت و در بعضی انبیا و از
 عصمت ما کہ علیہم الصلوٰۃ والسلامات و التسلیمات و البرکات و الاحسن و اطهر و از وجود
 بہشت و دوزخ و تقسیم و تعذیب دایمی اینها و امثال اینها کہ شریعت بان ناطق است عقل در

لے قال ہذا
 نزول الذی یصلح ہر
 فی رضان آناہ اہ
 للک الذی یقریب
 ملک الی
 مع نبی شریف
 و لکن از
 قانع است در
 دلیلہ این
 علی نبی شریف
 فی بیان سوائی
 و در بیان سوائی
 علی نبی شریف
 علی نبی شریف

حکایت امیر
 حاکم
 حاکم
 حاکم
 حاکم
 حاکم
 حاکم
 حاکم
 حاکم
 حاکم

عہ ہذا یک شہت مد ہذا بر سر حضرت نبیا علیہم السلام و السلام علیہم و علیٰ آلبہم و علیٰ سببہم و علیٰ نسلہم و علیٰ اولادہم و علیٰ اصحابہم و علیٰ من تبعہم باحسان

تعبیر

عقل
یعنی نام از عقل قائم

عقل
یعنی نام از عقل قائم

کلمات اسرار

عقل
یعنی نام از عقل قائم

اوراک نشان تو ابر است و بے سماع ازین بزرگواران صفت است آنها ناقص و غیر مستقل و خیاچ
 طور عقل و رایط طوحس است که آنچه بجز مدبرک نشود عقل از اراک آن مینماید همچین طور نبوت
 صایط طور عقل است آنچه بجز عقل مدبرک نشود و بتوسل نبوت بزرگ می در آید و هر که در رایط طور عقل
 طریق ابراک اثبات معرفت اثبات نمی نماید فی الحقیقت منکر طور نبوت است و مصلوم بدت
 است پس از وجود انبیا چاره نبوت با بکرم منعم جل سلطانة که عقل و اجبت ادالت نمایند
 تعظیم موعی نعم جل علا که بعلم و عمل نعلق دارد از قبل او سبحانه معلوم ساخته ظاهر سازند
 تعظیم او تعالی که از نزد او سبحانه مستفاد نشود شایان شکر او میت تعالی زیرا که قوت شکر
 در اراک آن عاجز است بلکه بس است که تعظیم او را سبحانه تعظیم او تعالی انکار در
 و از شکر به محور و دو طریق استفاوه تعظیم آن حضرت جل شانہ اوان حضرت تعالی
 و تقدس مقصور بر نبوت است و منحصر بر تبلیغ انبیا علیهم الصلوات و التسلیمات
 و ابهام که اولیا است مقتبس از انوار نبوت است و ادب برکات و فیوض متابعت انبیا است
 علیهم الصلوات و التسلیمات و عقل درین امر اگر کفایت میکرد فلا سفی یونان که معتقد
 خود عقل ساخته اند و زنیہ ضلالت نمی مانند و حق را سبحانه از همه پیش نمی شناختند و حال آنکه
 جاہلترین مردم در ذات و صفات و اہمی جل سلطانة اینها اند که حق را سبحانه بیکار و معطل دانستند
 اند و غیر از یک چیز و اہم با نیابت نہ باختیار باو تعالی مستند ساخته عقل فعال از نزد خود تراشیدند
 حوادث را از خالق سموات و ارض باز داشته باو منسوب میدارند و اثر را از مؤثر حقیقی جل سلطانة
 منع نموده آنرا اثر شخوت خود میدانند چه نزد اینها معلول اثر علت قریب است علت بعید را دور
 حصول معلول تاثیر ندانسته اند و بجهل این عدم استیاد و اشیا باو تعالی کمال او سبحانه تصور نمودند
 و تطیل را بجهل امکات و حال آنکه حضرت حق سبحانه خود را بخلق سموات و ارض می ستاید
 و مدح خود بر رب المشرق و رب المغرب میفرماید و این سفیہان را از نعم فاسد خود با حضرت حق

و نیز که نفس منزوط بصفاست قلب و ریاست او ست مرفس النفس که صفا پیدا کند با وجود ظلمت قلب
 که محل طهارت و انوار قدیم است حکم آن دارد که چنانچه برافروخته باشند برائے تاریخ کردن دشمن که هر کس
 همین بود با کمال طریق ریاضت و مجاہدت در زیگ طریق نظر و استمال وقت اعتبار و تمام پیدا کند
 که مقرون بتصدیق انبیا بود علیهم الصلوٰت و السلیمات که از قبل حق بجل و عداوت بلین می نمایند
 و بتائید او سبحانه مویده اند کارخانه این بزرگواران بنزول ملائکه معصومین او کید و مکر دشمنان
 محفوظ است **ان عبادی لیس لک علیهم سلطان** نقد وقت شان است و دیگران را
 این دولت میسر نشده است و از امام نافع امام معین ربانی منصور گذشته مگر که التزام متابعت این
 بزرگواران نمود و باید بر اثر ایشان رفته شود علیهم الصلوٰت و السلیمات بیت تمام است
 سعدی که راه صفا **توان رفت جز در پی مصطفی** **عکبیر و علی الیه و علی جمیع**
اخوانه الصلوٰت و السلیمات علی سبحانه الله اطولن که رئیس فلاسفه است
 دولت بعثت حضرت مسی را **علینا و علی الصلوٰة والسلام** در یاد و خورا از نادانی
 مستغنی دانسته با حضرت مگر در و از بزرگات نبوت بهره نگیرد **و من لم یحجل الله و کفر**
فماله من ثم شی قال الله تبارک و تعالی و لقد سبقت کلمتنا یبارنا المرسلین
انهم لهم النصورون و انک جندنا اللهم العالیون بحسب معامله است محمول ناقصه
 فلاسفه گویند طرف نقیض بطور نبوت است هم در رتبه او هم در معاود و احکام آنها محال
 احکام انبیا است **علیهم الصلوٰت و السلیمات** ایمان باشد درست کرده اند و نه ایمان آخر
 بقدم عالمت آئند و حال آنکه این علم است بر صد و ش عالم جمیع اخبار خود و همچنین از تقاضا
 سموات و انتشار کواکب و اندک کاک حال و اخبار سحر که بر روز قیامت موجود است
 قابل نیستند و منکر خفا و اخبار و اخبار و اصول قرآنی میسازند و متاخران آنها که در زمره اهل
 اسلام خود را داخل ساخته اند همچنان بر اصول فلتنی خود را سخن اند و بقدم سموات و کواکب مثال

یعنی این کلمات در حق
 نبوت و انوار قدیم
 است حکم آن دارد که
 چنانچه برافروخته
 باشند برائے تاریخ
 کردن دشمن که هر
 کس همین بود با
 کمال طریق ریاضت
 و مجاہدت در زیگ
 طریق نظر و استمال
 وقت اعتبار و تمام
 پیدا کند که مقرون
 بتصدیق انبیا بود
 علیهم الصلوٰت و
 السلیمات که از قبل
 حق بجل و عداوت
 بلین می نمایند
 و بتائید او
 سبحانه مویده اند
 کارخانه این
 بزرگواران بنزول
 ملائکه معصومین
 او کید و مکر
 دشمنان محفوظ
 است ان عبادی
 لیس لک علیهم
 سلطان نقد وقت
 شان است و دیگران
 را این دولت میسر
 نشده است و از امام
 نافع امام معین
 ربانی منصور
 گذشته مگر که
 التزام متابعت
 این بزرگواران
 نمود و باید بر
 اثر ایشان رفته
 شود علیهم
 الصلوٰت و السلیمات
 بیت تمام است
 سعدی که راه
 صفا توان رفت
 جز در پی مصطفی
 عکبیر و علی
 الیه و علی
 جمیع اخوانه
 الصلوٰت و السلیمات
 علی سبحانه
 الله اطولن که
 رئیس فلاسفه
 است دولت بعثت
 حضرت مسی را
 علینا و علی
 الصلوٰة و السلام
 در یاد و خورا
 از نادانی مستغنی
 دانسته با حضرت
 مگر در و از
 بزرگات نبوت
 بهره نگیرد و
 من لم یحجل
 الله و کفر
 فماله من ثم
 شی قال الله
 تبارک و تعالی
 و لقد سبقت
 کلمتنا یبارنا
 المرسلین انهم
 لهم النصورون
 و انک جندنا
 اللهم العالیون
 بحسب معامله
 است محمول
 ناقصه فلاسفه
 گویند طرف
 نقیض بطور
 نبوت است هم
 در رتبه او هم
 در معاود و
 احکام آنها
 محال احکام
 انبیا است علیهم
 الصلوٰت و
 السلیمات ایمان
 باشد درست
 کرده اند و نه
 ایمان آخر
 بقدم عالمت
 آئند و حال
 آنکه این علم
 است بر صد و
 ش عالم جمیع
 اخبار خود و
 همچنین از
 تقاضا سموات
 و انتشار کواکب
 و اندک کاک
 حال و اخبار
 سحر که بر روز
 قیامت موجود
 است قابل نیستند
 و منکر خفا و
 اخبار و اخبار
 و اصول قرآنی
 میسازند و متاخران
 آنها که در زمره
 اهل اسلام خود
 را داخل ساخته
 اند همچنان بر
 اصول فلتنی خود
 را سخن اند و
 بقدم سموات و
 کواکب مثال

کلمات اعم از این
 است
 و این کلمات در حق
 نبوت و انوار قدیم
 است حکم آن دارد که
 چنانچه برافروخته
 باشند برائے تاریخ
 کردن دشمن که هر
 کس همین بود با
 کمال طریق ریاضت
 و مجاہدت در زیگ
 طریق نظر و استمال
 وقت اعتبار و تمام
 پیدا کند که مقرون
 بتصدیق انبیا بود
 علیهم الصلوٰت و
 السلیمات که از قبل
 حق بجل و عداوت
 بلین می نمایند
 و بتائید او
 سبحانه مویده اند
 کارخانه این
 بزرگواران بنزول
 ملائکه معصومین
 او کید و مکر
 دشمنان محفوظ
 است ان عبادی
 لیس لک علیهم
 سلطان نقد وقت
 شان است و دیگران
 را این دولت میسر
 نشده است و از امام
 نافع امام معین
 ربانی منصور
 گذشته مگر که
 التزام متابعت
 این بزرگواران
 نمود و باید بر
 اثر ایشان رفته
 شود علیهم
 الصلوٰت و السلیمات
 بیت تمام است
 سعدی که راه
 صفا توان رفت
 جز در پی مصطفی
 عکبیر و علی
 الیه و علی
 جمیع اخوانه
 الصلوٰت و السلیمات
 علی سبحانه
 الله اطولن که
 رئیس فلاسفه
 است دولت بعثت
 حضرت مسی را
 علینا و علی
 الصلوٰة و السلام
 در یاد و خورا
 از نادانی مستغنی
 دانسته با حضرت
 مگر در و از
 بزرگات نبوت
 بهره نگیرد و
 من لم یحجل
 الله و کفر
 فماله من ثم
 شی قال الله
 تبارک و تعالی
 و لقد سبقت
 کلمتنا یبارنا
 المرسلین انهم
 لهم النصورون
 و انک جندنا
 اللهم العالیون
 بحسب معامله
 است محمول
 ناقصه فلاسفه
 گویند طرف
 نقیض بطور
 نبوت است هم
 در رتبه او هم
 در معاود و
 احکام آنها
 محال احکام
 انبیا است علیهم
 الصلوٰت و
 السلیمات ایمان
 باشد درست
 کرده اند و نه
 ایمان آخر
 بقدم عالمت
 آئند و حال
 آنکه این علم
 است بر صد و
 ش عالم جمیع
 اخبار خود و
 همچنین از
 تقاضا سموات
 و انتشار کواکب
 و اندک کاک
 حال و اخبار
 سحر که بر روز
 قیامت موجود
 است قابل نیستند
 و منکر خفا و
 اخبار و اخبار
 و اصول قرآنی
 میسازند و متاخران
 آنها که در زمره
 اهل اسلام خود
 را داخل ساخته
 اند همچنان بر
 اصول فلتنی خود
 را سخن اند و
 بقدم سموات و
 کواکب مثال

عنه که وظیفی است اول و کن ثانی و بین هر دو نامین حکیم در انشودین سب است فلسفه که بین حکیم و دانشمند شدنت ۱۲ غ

اینها قائلند و بعد قنا و پلاک اینها حکم قوت ایشان تکذیب نصوص قرآنی است و رزق
شان در انکار ضروریات دین بحسب مومنین آمد خدا و رسول ایمان آنها تا آنچه خدا و رسول او
فرموده است قبول نمایند سفاقت این میگذرد و میبخت فلسفه چون اکثرش یا فدا شدن
پس گل آن به هم نسیب باشد که حکم کل حکم اکثر است به این جملهم غیر خود را و تعلیم و تعلم آتیه که ما هم در حکم
فکری است صرف کرده و در ان باب و قتها نمود چون بمقتضای قصای ذات و صفات و افعال
و اپی رسیدن جل و سلطان دست و پای خود را مگر شوند و آلت عاصمه از دست داوود جهان خور
و در تنه ضلالت مانند رزنگ آمدند و سالیات حرب را طیار سازد و در وقت حرب دست
و پات خود را مگر کرده بکاربرد و مردم علوم فلسفی را مشتق و منظر دانند و از غلط و خطا خطای انکارند
بر کفر تسلیم این حکم در علوم صواب باشد که عقل او را آنها استعمل و استبداد است که خلق از تحت
عقل ماده مالا یعنی اند و بآزیت که در آن است کارند اند و نبات اخروی با تمام بیدیت
سرخ رطوبه است که عقل او را در خاک آنها بجز و صورت و بطوریت و فرط طمانند و نبات اخروی
با تمام شیوا است تجده الاسلام امام غزالی و رساله مشقده من الضلال تغیر ما یکفلا سینه علم طب و علم نجوم
و کتب بسیار بقدم علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب و کتب آینه کرده اند و هم او
و غیر این مکه عقل در دوزخ آنها فایده است از صحف و کتب منزل بانیان علیها الصلوات
و الشلوات و اللیالی اقتباس بوده و علم تهذیب اخلاق را در کتب صوفیه آینه که در هر
در هر کتیب پنمیر بوده اند از برای ترویج کما طیل خود سیر کرده اند پس این علم مشیر شان
گشت و بسیار که در علم الهی حیات و صفات و افعال و طبیعت که در امان با خدا
و در امان با عزت مخالفتها بصح قرآنی نموده اند و ان اذ ان بالاد کرانته است مانند علم سب و
مثل آن که با نسیب اختصام اردو اگر مشتق و منظر باشد چه کار خواهد آمد و کدام عذاب و کرم ال آخرت
را خواهد داشت علامه اعراضه تعالی من العبد المشعکاله مالا یعنی در هر جا

فان
ان
ساعت
و
کتاب

کتاب

کتاب

کتاب

طه و زلزال و ...

بکار نیاید تا لا یعنی است و علم منطق که علم الی است و از ادغام از خطاست گفته اند بکار ایشان
نیاید و در مقصد این علم از قطع و خطا اینها زانو بر آورده بکار دیگران چگونه خواهد آمد و از خطا چگونه خواهد
رمانید برینا لا ترغ قلوبنا بعد اذ هدیتنا و هب لنا من لدنک رحمة انک انت
الوهاب و بعضی از مردم که بعلوم فلسفی سرگردانند و بتسویلات فلسفی مخنون اند این جماعه با
حکما و ناسته عدیل انبیاء می دانند علیهم الصلوات و التسلیمات بلکه نزدیک است که علوم کاذبه
ایشان را صواب و دانسته بشرائع انبیاء تقدیم دهند علیهم الصلوات و التسلیمات اعداؤنا
الله سبحانه عن الاعتقاد السویر که هرگاه اینها را حکما دانند و علم اینها را حکمت گویند
ما چاروین بلا اقتضای حکمت عبارات از علم است که مطابق نفس الامر باشد علم سیکه
آنها بود غیر مطابقت نفس امر خواهد داشت با جمله تصدیق اینها و تصدیق علوم اینهاست علم کذب
انبیاء و تکذیب علوم انبیاء است علیهم الصلوات و التسلیمات که این و در دو طرف تعین
افتاده اند تصدیق یکی مستلزم تکذیب دیگری است هر که خواهد گفت انبیاء الله تمام نهد و از
جانب حق باشد جعل علاوه و از اهل سخات بود و هر که خواهد فلسفی شود و در گروه شیطان باشد و خاسر و غایب
بوده قال الله تبارک و تعالی قسینا علی من و منشا علیکم ربنا اعتدنا للظالمین
فاما احاط بهم سرادقها وان يستغیثوا نجوا فایما کانهل کثیرا لوجوه انیس
الشرب و سادات مرتفقاه و السلام علی من ابیح الهدی و الذکر متابعه الصلوة
علیه و کل جمیع احوانه من الانبیاء الکریماء مع الملائکه الخلائق الصلوات و
التسلیمات اقربها و اتممها و السلام

منصف است و ...
کتابت الی ...
منصف است و ...

المنتخبات (۲۳۳) مکتوب است چهارم
الدانیه لم
بلا محمد مراد کاشی که از آقایان میر محمد نعمان است و در ویافته و بیان بزرگی صاحب کرام

منصف است و ...

آنسر و علی علیه السلام و الصلاة و السلام و مهربانی آنها با یکدیگر، قال الله تبارک و تعالی
 محمد رسول الله و للذین معہ اشکاء علی الکفار و حملاء بینہم ترہم و کما سجد
 یتغفرن فضلہ من اللہ و رضوانا الی قولہ تکالیف یغیظ بہم الکفار و عد اللہ الذین اظلموا
 و عملوا الصلیحات منهم مغفیرا و اجر اعظیما حضرت حق سبحانہ و تعالی درین کتب جمع
 اصحاب خیر البشر را علی و علیہم الصلاة و التسلیمات بحال مهربانی که با یکدیگر داشته
 اند فرموده است چه جمیم که واحدی است مغفرتن مبالغه است در مهربانی و چون صفت مشتمل
 ولالت بر اسم از نیز دارد باید که مهربانی ایشان با یکدیگر صفت استمرار و دوام باشد چه در حضور
 آنسر و چه بعد از آن آنسر و علی و علیہ السلام و التسلیمات مدتها پس آنچه منافی مهربانی
 است در حق یکدیگر باید که ازین بزرگواران بر دوام منسوب باشد و جمال بغض و کینه و حسد
 و عداوت با یکدیگر ازین اکابرین بسبب استمراریتی بود هر گاه جمیع صحابه کرام باین صفت مشتمل
 تصدیق باشند چنانچه مقتضای کلمه و الذین است که از صبیح عموم و متفرق است از اکابر صحابه
 چه گوید که این صفت آنم و اکمل در آنجا خواهد بود و لهذا آنسر و فرموده است علی و علیہ السلام
 و السلام و ازهم انتی یا انتی ابو بکر و عثمان حضرت فاروق رضی اللہ تعالی عنہ فرموده است
 علی و علیہ السلام و الصلاة و السلام و لو کان بعد منی لکان عمر یعنی لو ایزم و کالاتی
 که در نبوت در کایت همه را عمر دارد اما چون منصب نبوت بنام ارسل ختم شده است علیہ
 و علیہ السلام و الصلاة و السلام بدولت منصب نبوت مشرف و گشت و یکی از لوازم نبوت کمال
 مهربانی است و شفقت بر خلق و ایضاً در آنکه که منافی شفقت و مهربانی است و از دوایم اخلاق
 است از حسد و بغض و کینه و عداوت در حق جماعه که بشرف صحت خیر البشر مشرف گشته اند علیہ
 و علیہم الصلاة و التسلیمات چگونه تصور شود که بهترین این امت که خیر الامم است ایشانند
 و سابق ترین این ملت که تاریخ المثل است هم ایشان که قرن ایشان بهترین قرون بوده است

این صفت مشتمل است بر مهربانی و شفقت و ایضاً در آنکه که منافی شفقت و مهربانی است و از دوایم اخلاق است از حسد و بغض و کینه و عداوت در حق جماعه که بشرف صحت خیر البشر مشرف گشته اند علیہ و علیہم الصلاة و التسلیمات چگونه تصور شود که بهترین این امت که خیر الامم است ایشانند و سابق ترین این ملت که تاریخ المثل است هم ایشان که قرن ایشان بهترین قرون بوده است

قال علی بن ابی طالب

این صفت مشتمل است بر مهربانی و شفقت و ایضاً در آنکه که منافی شفقت و مهربانی است و از دوایم اخلاق است از حسد و بغض و کینه و عداوت در حق جماعه که بشرف صحت خیر البشر مشرف گشته اند علیہ و علیہم الصلاة و التسلیمات چگونه تصور شود که بهترین این امت که خیر الامم است ایشانند و سابق ترین این ملت که تاریخ المثل است هم ایشان که قرن ایشان بهترین قرون بوده است

باین توهم بیدار نموده آید و امور نامناسبه باین اکابرین منتسب ساخته شود و حضرت صدیق
 رضی الله تعالی عنه بحکم نعت قرآنی ائمه است این امت است زیرا که اجماع مفسرین است چه
 ابن عباس رضی الله تعالی عنهما و چه پسران برین که کریمه و میجذبها الا فتی و در شان
 حضرت صدیق نازل است رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ وَمَرَاوَزَكَ اَوْسَتَ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ
 پس شخصی را که حضرت حق سبحانه ائمه این امت خیر الامم می فرماید خیال باید کرد که کفر
 بتفسیق و تضلیل او و آنچه سر حد شایسته بود امام فخر الدین رازی باین کریمه استدلال بر فضیلت
 حضرت صدیق رضی الله تعالی عنه نموده است زیرا که بحکم کریمه اِنَّ اَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللهِ
 اَتْقَاكُمْ گرامی ترین این امت که مخاطب است نزد خدا بجل و جلاله ائمه این امت است
 و چون حضرت صدیق بحکم نعت سابق ائمه این امت است باید که گرامی ترین این امت نیز
 نزد حق جل و جلاله بحکم نعت لاحق او باشد رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ و اکابر ائمه سلف که یکی
 از ایشان امام شافعی است رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُمْ آیات اجماع صحابه و تابعین کرده
 اند بر فضیلت حضرت عثمان رضی الله تعالی عنه و حضرت امیر نیز حکم بر فضیلت حضرت
 عثمان رضی الله تعالی عنه نموده است امام ذهبی که از اکابر محدثین است فرموده است که
 این نقل از حضرت امیر پاره اوست و نفرزاده روایت کرده اند و عبد الرزاق که از اکابر
 شیعیانست نیز بوجوب این نقل حکم بر فضیلت عثمان نموده است و باین عبارت گفته +
 اَفْضَلُ الشَّجَائِنِ بِمُغْضِلِ عَلِيٍّ اَيُّهَا مَا عَلَنَ نَفْسِهِ وَاِلَّا لِمَا فَضَّلْتُمْ مَا كَفَرْنَا بِ
 وَنَدِمْنَا اَنْ اُحِبَّهٗ شَقًّا خَالِفَهُ پسر کسانیکه حکم کتاب وقت و اجماع و نیز با اعتراف
 حضرت امیر افضل این امت خیر الامم باشد بتفسیق و تحقیر ایشان از کدام اوصاف و دیانت با
 و کدام غیرت و زمین آن متروک بود اگر درست است اخذ معنی خیریت و عبادت بود و ستانی عمل
 و ابی که بگویند گرامی بلعون و نظرو و اندوز و این امت بود و حسنات کثیره و رحمت

در حدیثی که در کتاب
 تاریخ آمده است
 که حضرت صدیق
 را از اکابر
 ائمه سلف
 برتر دانسته
 اند و این
 حدیث را
 در کتاب
 تاریخ
 آورده
 اند

در حدیثی که در کتاب
 تاریخ آمده است
 که حضرت صدیق
 را از اکابر
 ائمه سلف
 برتر دانسته
 اند و این
 حدیث را
 در کتاب
 تاریخ
 آورده
 اند

در حدیثی که در کتاب
 تاریخ آمده است
 که حضرت صدیق
 را از اکابر
 ائمه سلف
 برتر دانسته
 اند و این
 حدیث را
 در کتاب
 تاریخ
 آورده
 اند

سه مرتبه از طهر و طهارت یعنی ائمه و اهل بیت

بعضی از اصحاب کرام

آن حامل آمد و در سب کلام غیریت است که متعین گشت و طبیعت است علی الخصوص
 در حق کسیکه مستحق آن نبود و اهل آن نباشد و وضعی است و غیر موضع آن است ظلم است و از شے
 آتشے فرق است و از موضع تا موضع تفاوت است پس از ظلم تا ظلم چون بید بود و خلافت
 حضرت ذی النورین رضی الله تعالی عنده بانجام صحابه کرام ثابت شده است و با اتفاق صحابه
 و کبار رسد و کور و امانت آن نثرن خیر القرون بحصول پیوسته لهذا اظہار فرموده اند که آن قدر ائمه
 و انجم که برخلاف حضرت ذی النورین رضی الله تعالی عنده بحصول پیوسته است برخلاف
 هیچ یک از حضرات خلفا ثلاثه و دیگر بحصول پیوسته زیرا که در بدو خلافت او رضی الله تعالی عنده
 چون کیفر و ترفد بود اهل آن نثرن درین ماده احتیاط بسیار مری و ایشته اتمام نموده اند
 بایستانت که اصحاب کرام رضی الله تعالی عنہم بتلغان کتاب سنت اند و اجمل هم نثرن
 ایشان منوط بوده اگر جمیع ایشان یا بعض ایشان مطعون باشند و بتخلیل و تفسیق مشغف
 بودند اعتماد و ازل دین یا بعض دین مرفوع می گردد و فائده بعثت فاتم الانبیاء افضل الرسل کم یباند
 علیہم علیهم السلام الصلوات و التکلیمات جامع قرآن مجید حضرت عثمان است بلکه حضرت
 صدیق و حضرت فاروق اند رضی الله تعالی عنہم اگر ایشان مطعون باشد و یا منسوب العدا
 بودند بر قرآن چه اعتماد ماند و دین چه چیز بر یا بود و شاعت این امر را بایست و ریافت اصحاب پیغمبر
 عد و لند علیهم السلام الصلوات و التکلیمات و آنچه بتلغی ایشان بارسیده است از کتاب
 و سنت همه حق و صدق است و مخالفات و منازعات این اکابر دین که در زمان خلافت
 حضرت امیر رضی الله تعالی عنده واقع شده است نه از راه هوا و هوس نه از حب جاه و دنیا
 بوده است بلکه از روی اجتهاد و استنباط بوده اگر چه در اجتهاد و استنباط او و
 از صواب باشد مقرر طوائف اهل سنت و جماعت است رضی الله تعالی عنہم که در حق
 احادیث و شایعات حضرت امیر بوده است رضی الله تعالی عنده و صحابه ان امیر خطا
 گویان

بعضی از اصحاب کرام
 در حق کسیکه مستحق آن نبود
 و از موضع تا موضع تفاوت است
 پس از ظلم تا ظلم چون بید بود
 و با اتفاق صحابه و کبار رسد
 و امانت آن نثرن خیر القرون
 بحصول پیوسته لهذا اظہار فرموده
 اند که آن قدر ائمه و انجم که
 برخلاف حضرت ذی النورین رضی
 الله تعالی عنده برخلاف هیچ یک
 از حضرات خلفا ثلاثه و دیگر
 بحصول پیوسته زیرا که در بدو
 خلافت او رضی الله تعالی عنده
 چون کیفر و ترفد بود اهل آن
 نثرن درین ماده احتیاط بسیار
 مری و ایشته اتمام نموده اند
 بایستانت که اصحاب کرام رضی
 الله تعالی عنہم بتلغان کتاب
 سنت اند و اجمل هم نثرن ایشان
 منوط بوده اگر جمیع ایشان
 یا بعض ایشان مطعون باشند
 و بتخلیل و تفسیق مشغف بودند
 اعتماد و ازل دین یا بعض دین
 مرفوع می گردد و فائده بعثت
 فاتم الانبیاء افضل الرسل کم
 یباند علیہم علیهم السلام
 الصلوات و التکلیمات جامع
 قرآن مجید حضرت عثمان است
 بلکه حضرت صدیق و حضرت
 فاروق اند رضی الله تعالی
 عنہم اگر ایشان مطعون باشد
 و یا منسوب العدا بودند بر
 قرآن چه اعتماد ماند و دین
 چه چیز بر یا بود و شاعت
 این امر را بایست و ریافت
 اصحاب پیغمبر عد و لند علیهم
 السلام الصلوات و التکلیمات
 و آنچه بتلغی ایشان بارسیده
 است از کتاب و سنت همه حق
 و صدق است و مخالفات و
 منازعات این اکابر دین که
 در زمان خلافت حضرت امیر
 رضی الله تعالی عنده واقع
 شده است نه از راه هوا و هوس
 نه از حب جاه و دنیا بوده
 است بلکه از روی اجتهاد و
 استنباط بوده اگر چه در
 اجتهاد و استنباط او و از صواب
 باشد مقرر طوائف اهل سنت
 و جماعت است رضی الله تعالی
 عنہم که در حق احادیث و
 شایعات حضرت امیر بوده
 است رضی الله تعالی عنده و
 صحابه ان امیر خطا گویان

بودند اما این خلاقه مذمباً آن اجتهاد است از طعن و ملائمت دور است متصوّر ختیت جانب
 ابریت و خطاهای مخالف امیکو اهل سنت بان قائل اند مخالف الرن و طعن و طرفه
 ریوتی است نه حاصل بلکه تعین احتمال ضرر است که صاحب پیمبر اند خیر الله کما اعلمهم
 و بعضی از ایشان بیشتر بدعت اند و بدی ای که منفورند و عذاب آخروی از ایشان مطلقاً منع
 است چنانچه در امام و پیش صحاح آمده است اطلع الله على اهل بدی فقال انما اصابتم
 فاینا قد خفرت لكم و بیعت رضوان مشرف گشته اند که آن سرور فرموده که هیچ یکی
 ازینها از اهل و وزخ نیست علیه و علیهم السلامات و اللیقات بلکه طهارت فرموده اند که از
 قرآن مجید مفهوم می گردد که جمیع صحابه اهل بدیست امد قال الله تبارک و تعالی لا یستویون
 من اتقى من قبل الفیض و قاتل اولیک اعظم در حدیث من الذین انفقوا من ثمنهم
 و قاتلوا و کلا فی عدا الله لکنه و الله یمانع من ان یحیی و تحتی جنت است در صحاح
 که اتفاق و قبایل پیش از فتح کرده اند یا بعد از فتح مسعود و جنت اند فرموده اند که صفت اتفاق و
 قتال از برک استغنی نیست بلکه از برک است که است چه همه صحابه با این دو صفت متصف بودند
 پس همه موعود و بدیست باشند ملاحظه باینکه این قسم بزرگواران را بیدار کردن و سوزن باینها
 نمودن چه دوران انصاف و دیانت است سوال جمع گفته اند که بعضی از صحابه کلام بعد
 از حال آنکه علیه و علیهم السلامات و اللیقات بان صرافت نماندند و بواسطه خطیفت
 و طلب جاه و ریاست از طریق حق انحراف نمودند و حسب منصب خلافت حضرت امیر کردند بلکه
 گمان می برند که انحراف ایشان بعد کفر رسیده بود و ضلالت انجامیده پس بزم اینها این جا
 و عدل کرد صاحب کرام آمده است محرم باشد چه فضیلت صحبت فرج اسلام و چون در این
 شان سخن بود صحبت را چه تاثیر باشد جواب خطیفت نطقاً شکت و حی الله تعالی حکم
 با کبر و پیش صحاح که بجهت تواتر سنوی سیده اند بیشتر بدعت اند اما کمال کفر و ضلالت از ایشان

بعضی از صحابه
 از طعن و ملائمت دور است
 متصوّر ختیت جانب
 ابریت و خطاهای مخالف
 امیکو اهل سنت بان قائل
 اند مخالف الرن و طعن و
 طرفه ریوتی است نه حاصل
 بلکه تعین احتمال ضرر است
 که صاحب پیمبر اند خیر
 الله کما اعلمهم و بعضی
 از ایشان بیشتر بدعت اند
 و بدی ای که منفورند و
 عذاب آخروی از ایشان
 مطلقاً منع است چنانچه
 در امام و پیش صحاح آمده
 است اطلع الله على اهل بدی
 فقال انما اصابتم فاینا
 قد خفرت لكم و بیعت
 رضوان مشرف گشته اند
 که آن سرور فرموده که
 هیچ یکی ازینها از اهل
 و وزخ نیست علیه و علیهم
 السلامات و اللیقات بلکه
 طهارت فرموده اند که از
 قرآن مجید مفهوم می
 گردد که جمیع صحابه
 اهل بدیست امد قال الله
 تبارک و تعالی لا یستویون
 من اتقى من قبل الفیض
 و قاتل اولیک اعظم در
 حدیث من الذین انفقوا
 من ثمنهم و قاتلوا و
 کلا فی عدا الله لکنه و
 الله یمانع من ان یحیی
 و تحتی جنت است در
 صحاح که اتفاق و قبایل
 پیش از فتح کرده اند یا
 بعد از فتح مسعود و
 جنت اند فرموده اند که
 صفت اتفاق و قتال از
 برک استغنی نیست بلکه
 از برک است که است چه
 همه صحابه با این دو
 صفت متصف بودند پس
 همه موعود و بدیست
 باشند ملاحظه باینکه
 این قسم بزرگواران را
 بیدار کردن و سوزن
 باینها نمودن چه دوران
 انصاف و دیانت است
 سوال جمع گفته اند که
 بعضی از صحابه کلام
 بعد از حال آنکه علیه
 و علیهم السلامات و
 اللیقات بان صرافت
 نماندند و بواسطه
 خطیفت و طلب جاه و
 ریاست از طریق حق
 انحراف نمودند و حسب
 منصب خلافت حضرت
 امیر کردند بلکه گمان
 می برند که انحراف
 ایشان بعد کفر رسیده
 بود و ضلالت انجامیده
 پس بزم اینها این جا
 و عدل کرد صاحب کرام
 آمده است محرم باشد
 چه فضیلت صحبت فرج
 اسلام و چون در این
 شان سخن بود صحبت
 را چه تاثیر باشد
 جواب خطیفت نطقاً
 شکت و حی الله تعالی
 حکم با کبر و پیش
 صحاح که بجهت تواتر
 سنوی سیده اند بیشتر
 بدعت اند اما کمال
 کفر و ضلالت از ایشان

بعضی از صحابه
 از طعن و ملائمت دور است
 متصوّر ختیت جانب
 ابریت و خطاهای مخالف
 امیکو اهل سنت بان قائل
 اند مخالف الرن و طعن و
 طرفه ریوتی است نه حاصل
 بلکه تعین احتمال ضرر است
 که صاحب پیمبر اند خیر
 الله کما اعلمهم و بعضی
 از ایشان بیشتر بدعت اند
 و بدی ای که منفورند و
 عذاب آخروی از ایشان
 مطلقاً منع است چنانچه
 در امام و پیش صحاح آمده
 است اطلع الله على اهل بدی
 فقال انما اصابتم فاینا
 قد خفرت لكم و بیعت
 رضوان مشرف گشته اند
 که آن سرور فرموده که
 هیچ یکی ازینها از اهل
 و وزخ نیست علیه و علیهم
 السلامات و اللیقات بلکه
 طهارت فرموده اند که از
 قرآن مجید مفهوم می
 گردد که جمیع صحابه
 اهل بدیست امد قال الله
 تبارک و تعالی لا یستویون
 من اتقى من قبل الفیض
 و قاتل اولیک اعظم در
 حدیث من الذین انفقوا
 من ثمنهم و قاتلوا و
 کلا فی عدا الله لکنه و
 الله یمانع من ان یحیی
 و تحتی جنت است در
 صحاح که اتفاق و قبایل
 پیش از فتح کرده اند یا
 بعد از فتح مسعود و
 جنت اند فرموده اند که
 صفت اتفاق و قتال از
 برک استغنی نیست بلکه
 از برک است که است چه
 همه صحابه با این دو
 صفت متصف بودند پس
 همه موعود و بدیست
 باشند ملاحظه باینکه
 این قسم بزرگواران را
 بیدار کردن و سوزن
 باینها نمودن چه دوران
 انصاف و دیانت است
 سوال جمع گفته اند که
 بعضی از صحابه کلام
 بعد از حال آنکه علیه
 و علیهم السلامات و
 اللیقات بان صرافت
 نماندند و بواسطه
 خطیفت و طلب جاه و
 ریاست از طریق حق
 انحراف نمودند و حسب
 منصب خلافت حضرت
 امیر کردند بلکه گمان
 می برند که انحراف
 ایشان بعد کفر رسیده
 بود و ضلالت انجامیده
 پس بزم اینها این جا
 و عدل کرد صاحب کرام
 آمده است محرم باشد
 چه فضیلت صحبت فرج
 اسلام و چون در این
 شان سخن بود صحبت
 را چه تاثیر باشد
 جواب خطیفت نطقاً
 شکت و حی الله تعالی
 حکم با کبر و پیش
 صحاح که بجهت تواتر
 سنوی سیده اند بیشتر
 بدعت اند اما کمال
 کفر و ضلالت از ایشان

بعضی از صحابه
 از طعن و ملائمت دور است
 متصوّر ختیت جانب
 ابریت و خطاهای مخالف
 امیکو اهل سنت بان قائل
 اند مخالف الرن و طعن و
 طرفه ریوتی است نه حاصل
 بلکه تعین احتمال ضرر است
 که صاحب پیمبر اند خیر
 الله کما اعلمهم و بعضی
 از ایشان بیشتر بدعت اند
 و بدی ای که منفورند و
 عذاب آخروی از ایشان
 مطلقاً منع است چنانچه
 در امام و پیش صحاح آمده
 است اطلع الله على اهل بدی
 فقال انما اصابتم فاینا
 قد خفرت لكم و بیعت
 رضوان مشرف گشته اند
 که آن سرور فرموده که
 هیچ یکی ازینها از اهل
 و وزخ نیست علیه و علیهم
 السلامات و اللیقات بلکه
 طهارت فرموده اند که از
 قرآن مجید مفهوم می
 گردد که جمیع صحابه
 اهل بدیست امد قال الله
 تبارک و تعالی لا یستویون
 من اتقى من قبل الفیض
 و قاتل اولیک اعظم در
 حدیث من الذین انفقوا
 من ثمنهم و قاتلوا و
 کلا فی عدا الله لکنه و
 الله یمانع من ان یحیی
 و تحتی جنت است در
 صحاح که اتفاق و قبایل
 پیش از فتح کرده اند یا
 بعد از فتح مسعود و
 جنت اند فرموده اند که
 صفت اتفاق و قتال از
 برک استغنی نیست بلکه
 از برک است که است چه
 همه صحابه با این دو
 صفت متصف بودند پس
 همه موعود و بدیست
 باشند ملاحظه باینکه
 این قسم بزرگواران را
 بیدار کردن و سوزن
 باینها نمودن چه دوران
 انصاف و دیانت است
 سوال جمع گفته اند که
 بعضی از صحابه کلام
 بعد از حال آنکه علیه
 و علیهم السلامات و
 اللیقات بان صرافت
 نماندند و بواسطه
 خطیفت و طلب جاه و
 ریاست از طریق حق
 انحراف نمودند و حسب
 منصب خلافت حضرت
 امیر کردند بلکه گمان
 می برند که انحراف
 ایشان بعد کفر رسیده
 بود و ضلالت انجامیده
 پس بزم اینها این جا
 و عدل کرد صاحب کرام
 آمده است محرم باشد
 چه فضیلت صحبت فرج
 اسلام و چون در این
 شان سخن بود صحبت
 را چه تاثیر باشد
 جواب خطیفت نطقاً
 شکت و حی الله تعالی
 حکم با کبر و پیش
 صحاح که بجهت تواتر
 سنوی سیده اند بیشتر
 بدعت اند اما کمال
 کفر و ضلالت از ایشان

واقع است و مکرر صدق هر ماه هم ۱۲

و این است که در هر ماه ۱۲ مرتبه

و اوصاف او بگذرد که جمیع صحابه آمده است کما قال الله تعالی ذلک مثلکم فی التوکل
و مثلکم فی الایمان فیل وراس و غیر این نعمت مرحوم که خیر الامم است و هم او هر گاه اول
کافر و ضال اندازد و بگردان چنانچه در تائید و بکلام راه داده سخن کند و الله استکفا فی السموات
و الارض علیکم الغیب و الله هادی و انت یحکم بین عبادک فیما کانوا فیهم یختلفون
و انک لاولی علی من یرجم الیه و لا یؤتی الیه الا الذل و انما یرضی علیک الا الصلوات و الصلوات انما یرضی علیک

۸ - مکتوب بیستم (۲۸)

بلا صراحی ترک در بیان کیفیت تصدیق بازواج منواته و انجمل الله و سلامه و صلواته
الذین اعطی رزقاً بظلمة امد که برومانیت بعضی از اقارب موتای خود تصدیق
کرده شود درین اثنا ظاهر گشت که باین نیت آن میت مرحوم رزق و شرور حاصل شد
و حرم و شادمان بنظر درآمد و چون وقت غطاک آن صدقه رسید اول بزو مانیت حضرت
رسالت فانییت علیک الیه الصلوات و السلام و اللغیة ان صدقه را میت کرد
چنانچه عادت بود بعد از آن برومانیت آن میت نیت کرده و او درین زمان در آن میت
ناخوشی و اندوه احساس نموده و بگفت و کدورت ظاهر شد ازین حال لعجب تمام بود
دو وجه ناخوشی و گفت ظاهر شد با هم و آنکه منبوس شد که بركات غلبه از آن تصدیق بان
بیت رسید اما آن فرج و سرور و ظاهر گشت و همچنین روزی پاره مبلغ نذر آن سرور
نمودم علی الصلوات و السلام و موسی از انبیا کریم اعطی و بینا و طیبیم الصلوات و الصلوات
نیز در آن نذر و اهل ستم طفیلی آنحضرت نمودم علی و و طیبیم الصلوات و السلام میت
میری آنحضرت درین امر معلوم نشد و همچنین در بعضی اوقات که در دو میفرستادم اگر در هر

و این است که در هر ماه ۱۲ مرتبه

کتابت ماهیانی

بر سائر انبیاء نیز می فرستادم مرضی آن سروران ظاہری شد ^{و علیهم الصلوٰت و السلام}
 و الحقیقات با وجود آنکه معلوم شده است که اگر بر روحانیت کسی تصدق کرده سائر مومنان
 را شریک زد بہمہ برسد و از ان شخص کہ بہ نیت او داوہ بود هیچ نقصان نکند ^{ان ربیات فقیہ} ^{ان ربک و رب}
 المظفرۃ + برین تقدیر وجه ناخوشی و عدم رضا چہ بودہ نتیجہ این اشکال خدشہ داشت آخر الامر
 بفضل خداوندی جعل شد ظاہر شد کہ وجه ناخوشی و کلفت آنست کہ اگر صدقہ بے شکرکیت بہ میت
 داوہ شود آن میت از جانب خود بطریق تخفہ و ہدیہ آن صدقہ را در طاعت آن سرور علی و علیہ
 الہ الصلوٰۃ والسلام و خواہد بود و بواسلہ آن بزرگات و فیوض خواہد گرفت اگر صاحب صدقہ
 خونیت آن سرور بکند ^{و علیہ السلام} و میت چہ نفع بود در صورت
 شکرکیت میت اما اگر صدقہ قبول افتد ثواب بہان صدقہ است و در صورت عدم شکرکیت
 ہم ثواب صدقہ است اگر قبول افتد و ہم بزرگات و فیوض ارحام و اہل اے آن صدقہ
 از نزوح علیہ السلام علیہ و علیہ السلام و السلام و ہمچنین ہر شخصی را کہ شریک
 سازد زمین نسبت کائن است کہ در شکرکیت یکد رجہ ثواب است و در عدم شکرکیت دو رجہ
 ثواب کہ از امتیت انجانب خود با و بگذراند و نیز معلوم گشت کہ ہدیہ و تخفہ کہ غریبے بخدمت
 بزرگے برود بے شکرکیت احدی اگر چہ طفیل باشد آن تخفہ را گذرانیدن بہتر است یا
 بشکرکیت شکرکیت کہ بے شکرکیت بہتر است و آن بزرگ بہ برادران خود از نزد خود دیدہ
 بہتر است او انکہ این کس بقصولی دیگران را داخل سازد و آل و اصحاب کہ در سنگ عیال
 آن سرورند علیہ و علیہم الصلوٰت و السلام ایشان را اگر بطفیل داخل
 ہدیہ آن حضرت علیہم الصلوٰت و السلام ساحتہ می شود مرضی و مقبول می نماید بلکہ
 شکرکیت معارف است کہ ہدیہات مرسومہ اگر بزرگے اقران او را شریک سازند از اوب و از رضائندی
 اوب بیدہ نماید اگر صدقہ او را طفیل او ساحتہ ہدیہ فرستند مرضی سے آید کہ انوار خدمہ اعزاز اوست پس معلوم
 گشت

صدقہ
 نایاب
 نایاب
 نایاب
 نایاب

من قال فی الصلوٰت
 من تطیبت الاضغاث
 لمن تصدق بفضلان
 من تطیبت المصائب
 من تطیبت المصائب
 من تطیبت المصائب
 من تطیبت المصائب
 من تطیبت المصائب

کلمات امر باری

عاشقانہ بکفرہ درون و ہم ہرگز شامی ۱۱

من تطیبت المصائب
 من تطیبت المصائب
 من تطیبت المصائب
 من تطیبت المصائب
 من تطیبت المصائب
 من تطیبت المصائب
 من تطیبت المصائب
 من تطیبت المصائب

که بیشتر رضامندی ^{مستجاب} می شود و یا فراد و صدقه است نه در اشترک صدقه آنا باید که هرگاه صدقه نیت
 نیت بکند اول باید که نیت آن سرور علی ^{صلی الله علیه و آله} و السلام هدیه جدا سازد و بعد از آن
 نیت تصدق کند که حقوق آن سرور علی ^{صلی الله علیه و آله} و السلام فوق حقوق دیگر است
 و نیز درین تقدیر احتمال قبول صدقه است بطریق آن سرور علی ^{صلی الله علیه و آله} و السلام و
 الحقیقت این نیت در بعضی صدقات موسی ^{علیه السلام} که در تصحیح نیت خود را طرز بیاید علی ^{صلی الله علیه و آله} و آری نیت
 یا بدان آن صدقه را به نیت آن سرور علی ^{صلی الله علیه و آله} و السلام تعیین نماید و آن نیت را
 طفیلی ایشان سازد و امید است که بکرت توسط ایشان قبول افتد و مروده اند که صلوة آن سرور
 علی ^{صلی الله علیه و آله} و السلام اگر چه بر او ممنوعه او کرده شود مقبول است و بان سرور
 علی ^{صلی الله علیه و آله} و السلام امر او مقبول است اگر چه ثواب آن بصلوة فرستنده
 نرسد که ثواب اعمال هر بوطه تصحیح نیت است و از برای قبول آن حضرت که مقبول و
 محبوب است بهانه کافیست که هر وقت که کان فضل الله علیک عظیم باشد نشان آن
 سرور زاد است علی ^{صلی الله علیه و آله} و السلام و علی ^{صلی الله علیه و آله} و السلام جمیع احوالیه الکریم
 من الانبیاء و المرسلین العظام الی یوم القیامه * * *

کلیتاً این است که هرگاه صدقه نیت
 نیت بکند اول باید که نیت آن سرور علی ^{صلی الله علیه و آله} و السلام هدیه جدا سازد و بعد از آن
 نیت تصدق کند که حقوق آن سرور علی ^{صلی الله علیه و آله} و السلام فوق حقوق دیگر است
 و نیز درین تقدیر احتمال قبول صدقه است بطریق آن سرور علی ^{صلی الله علیه و آله} و السلام و
 الحقیقت این نیت در بعضی صدقات موسی ^{علیه السلام} که در تصحیح نیت خود را طرز بیاید علی ^{صلی الله علیه و آله} و آری نیت
 یا بدان آن صدقه را به نیت آن سرور علی ^{صلی الله علیه و آله} و السلام تعیین نماید و آن نیت را
 طفیلی ایشان سازد و امید است که بکرت توسط ایشان قبول افتد و مروده اند که صلوة آن سرور
 علی ^{صلی الله علیه و آله} و السلام اگر چه بر او ممنوعه او کرده شود مقبول است و بان سرور
 علی ^{صلی الله علیه و آله} و السلام امر او مقبول است اگر چه ثواب آن بصلوة فرستنده
 نرسد که ثواب اعمال هر بوطه تصحیح نیت است و از برای قبول آن حضرت که مقبول و
 محبوب است بهانه کافیست که هر وقت که کان فضل الله علیک عظیم باشد نشان آن
 سرور زاد است علی ^{صلی الله علیه و آله} و السلام و علی ^{صلی الله علیه و آله} و السلام جمیع احوالیه الکریم
 من الانبیاء و المرسلین العظام الی یوم القیامه * * *

۹ - مکتوب است و نهم

بسیادت پناه بر محبوب الله و بیان مهم کردن بعضی کلمات قدسی آیات قرآنی
 سابقاً چون از قصور فهم در بعضی از کلمات قدسی آیات قرآنی عدیده و تزیید و پیدای شد و در
 تطبیق آن عاجز گشت و در دفع و ساوس بعنایة الله سبحانه به ازین طلحه نمی یافت
 که با خود میگفت کاین نظم قرآنی را بکلام خدا جل شانه او عزت می توانی و بیان بان مددی
 یانه اگر ایمان نماری لازمی و از تحت عدلی ما اگر ایمان بان داری پس تصور در فهمیدن
 کازستی

نہ در نظم قرآنی کہ کلام خالق ارض و سماء است و مبدع مخلوق و اذکانت و چون بفضل خداوند
 جل سلطانہ ایمان بحقیقت کلام ربانی حاصل بود آن و تفسیر این تر وید محمل و نا چیز می گشت
 و از نزد و نجات می یافت درین اوان بفضل احد سبحانہ کا تا با اینجا رسیده است کہ در نظم
 قرآنی هر محله که اسجاز تصور اذراک گنجایش تر وید و قد شده است همان محل بلوغ از دیوار
 ایمان است بقرآن و همان خدشه واسطه ظهور اعجاز است در فرقان و آن اغلاق را از
 شعب اعجاز تصور می نماید و آن اشکال ابر کمال بلاغت و براعت محمول میدارد کہ بشعر
 فهم آن حاجت آن قدر ایمان که درنا فهمیدن قرآن حاصل است و در فهمیدن آن نیست
 کہ درنا فهمیدن را به با اعجاز کشاوه است کہ در فهمیدن نیست سبحان الله همین
 تا فهمیدن جمیع رابه ضلالت می برد و با شمار کلام حق میرساند جعل و علا و بعضی را همین
 تا فهمیدن سبب کمال ایمان بقرآن می گرد و وہ ہدایت می آرد و یضیل بہ کثیراً
 و یهدی بہ کثیراً ربنا انما نزلک ذکراً و لحنی و کنامین انزلنا شکراً

نشان

۱- مکتوب سیام

سیادت و از شاو پناه میر محمد نعمان در بیان عروج بمراتب اصول و مراتب عبادات
 اکمل لله رب العالمین و الصلوٰۃ و السلاۃ علی سید المرسلین بیت
 پایہ آخر آوست و آدمی بہ گشت محروم از مقام محرمی کہ گزیدہ گرد و باز مسکینین سفر
 نیست از وی بچکس محروم تر و چون بعینایہ اللہ سبحانہ او را عرفی با اصول
 خود کہ او در رنگ ظلمت مرآن اصول را واقع شود در هر صلی از اصول اول
 او را فنا می است در آن اصل و بعد از ان بقائے بان و بان فنا و بقا اطلاق انامی او
 اذ ان ظلمت زائل گشته بران اصل کہ فنا و بقا او را در وی حاصل گشته است اطلاق

مکتوب سیام
 در بیان عبادات
 اکمل لله رب العالمین

بیت
 پایہ آخر آوست
 او را فنا می است

یافت و خود را همان اهل خواهد دانست و همچنین چون ازان اهل بگرم حق جعل و عدا
 او را عروج واقع شود اصله که فوق آن اهل است و آن اهل ظل است مر این اهل افتا و بقا
 آن اهل اول را درین اهل ثانی حاصل خواهد کرد و اطلاق انا از اصل اول را اهل گشته اهل
 ثانی خواهد پیوست و خود را همان اهل ثانی خواهد یافت و همین نسبت است اهل ثانی را
 باصل ثالث اگر عروج واقع شود اطلاق انا بران اهل ثالث قرار خواهد یافت که اهل ثانی
 ظل اوست و همچنین در هر اهل ثانی که در رنگ ظل است مر اهل فوقانی را همین نسبت
 کان است اگر بعضی فضل خداوندی جعل سلطانة عروج واقع شود و از ظل باصل بگذرند
 اطلاق انا از هر ظل باصل آن خواهد قرار یافت و خود را همان اهل خواهد دانست ای
 مَا شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى عَلَى تَفَاوُتِ دَرَجَاتِهِ لَسْتُمْ عَدْلٌ و این اصول باین کثرت
 و باین رفعت اجزای او خواهند گشت و قطره را دریا خواهند ساخت و گاه را کوه خواهند گردانید
 و چون این اصول اجزای او باشند ناچار از کمالات و برکات شان نیز بهره کامل نصیب
 او خواهد شد و کمال او جامع کمالات آن اجزا خواهد بود و ازینجا فرق در میان انسان کامل
 و سایر افراد انسان توان شناخت که آن دریا که محیط است و اینها در رنگ قطره طے
 محقران دریا پس اینها او را چه شناسند و از کمال او چه دریا بند خوش گفت الہی صیت
 اینکه او لیاکے خود را کردی که هر که ایشان را شناخت ترا یافت و ما ترا نیافت ایشانرا
 شناخت و چنانچه در میان انسان کامل و انسان ناقص کثرت و قلت اجزا تفاوت
 در میان طاعات و حشرات اینها نیز با اندازه آن تفاوت است شخصی را که صد زبان بزند
 و بهر زبان یا وحی کند جل و عدا چه نسبت دارد بان شخصی که او را یک زبان بدهند و بان که زبان
 یا وحی نماید جل و عدا ایان و معرفت و سایر کمالات را برین معنی قیاس باید کرد و بظانتم
 لَسَا تُؤْمَرُونَكَ وَأَعْفِرُ لِنَا أَنْتَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

کتابت اسرارانی

در بیان این که
 دریا که محیط است
 و اینها در رنگ
 قطره طے
 محقران دریا
 پس اینها او را
 چه شناسند و از
 کمال او چه دریا
 بند خوش گفت
 الہی صیت
 اینکه او لیاکے
 خود را کردی که
 هر که ایشان را
 شناخت ترا یافت
 و ما ترا نیافت
 ایشانرا
 شناخت و چنانچه
 در میان انسان
 کامل و انسان
 ناقص کثرت و
 قلت اجزا
 تفاوت
 در میان طاعات
 و حشرات اینها
 نیز با اندازه
 آن تفاوت است
 شخصی را که صد
 زبان بزند و
 بهر زبان یا
 وحی کند جل و
 عدا چه نسبت
 دارد بان
 شخصی که او را
 یک زبان بدهند
 و بان که زبان
 یا وحی نماید
 جل و عدا ایان
 و معرفت و سایر
 کمالات را برین
 معنی قیاس باید
 کرد و بظانتم

اَللّٰهُمَّ صَلِّ وَسَلِّمْ عَلٰى سُوْلِهِمْ دَائِمًا وَاَمَّا عَلٰى اَللِّكَاكِمِ وَصَفِيٍّ الْعَظَمَاءِ

المنتخبات **مکتوبات سی و یکم** ۸

بملا بد بالدين و تحقیق عالم ارواح و عالم مثال و عالم اجساد **الحمد لله وسلامه**
 على عبادته الذين اصطفى نوشته بودند که روح پیش از تعلق ببدن در عالم مثال برود
 است بعد از مفارقت از بدن باز به عالم مثال خواهد رفت پس غیبی اب قبر در عالم مثال خواهد
 بود در رنگی که در خواب در عالم مثال احساس نماید نوشته بودند که این سخن شاخسار
 بسیار دارد اگر قبول نماید فروع بسیار برین سخن متفرع خواهد ساخت بدانند که این قسم خیالات
 از صدق قلیل النصیب است مبادا که شمار ابراهیم متعارف و لالت نماید چند کلمه بصورت
 با وجود موانع و تحقیق این بحث نوشته آمد **وَاللّٰهُ سُبْحَانَهُ الْهَادِيَ اِلَى سَبِيلِ الْاَشْهَادِ**
 آن برادر عالم ممکنات را سه قسم قرار داده اند عالم ارواح و عالم مثال و عالم اجساد و عالم مثال
 را برین شرح گفته اند در میان عالم ارواح و عالم اجساد و غیر گفته اند که عالم مثال در رنگ مزآت
 است سرعانی و حقائق این هر دو عالم را که معانی و حقائق اجساد و ارواح در عالم مثال بصورت
 لطیفه ظهوری نماید چه در اینجا مناسب هر معنی و حقیقت صورت و میت و دیگر است و آن عالم
 فی حد ذاته متضمن صور و هیات و اشکال نیست صور و اشکال در و از عوالم دیگر منفرس
 گشته ظهور یافته است در رنگ مزآت است که **فِي حَيْكِلِ ذٰلِكَ اِنَّهَا مُتَضَمِّنٌ بِسَجِّ صَوْرَتِ**
 نیست اگر در وی صورت کائن است از خارج آمده است چون این سخن معلوم شد
 بدانند که روح پیش از تعلق ببدن در عالم خود بوده است که فوق عالم مثال است و بعد از تعلق
 ببدن اگر منزل نموده است به عالم اجساد و بلافاصله جبری فرود آمده است به عالم مثال کار ندارد نه
 پیش از تعلق و نه بعد از تعلق پیش ازین نیست که در بعضی اوقات بتوفیق الله سبحانه بعضی
نموده

۱۱-

مکتوبات امیر کبیر

وسیع گاه او عالم مثال است که منضمین مجلیب ملک و ملکوتست و توفی موت نه چنین است
 که آنجا بزم وطن مالوف است و تخریب بناشے معمور از تخیلات است که در توفی نوم
 محنت و کلفت مال نیست بلکه منضمین فرح و سرور است و در توفی موت شدت و کلفت
 است پس وطن متوفای نومی دنیا بود و معامله که با او نمایند از معاملات دنیا باشد و متوفای
 مسوی بعد از تخریب وطن مالوف خود انتقال با آخرت نمود است و معامله او از معاملات
 اخروی گشته است ^{چون} من مات فقد قامت قیامتة شنیده باشند ز بهار کشف خیالی
 و ظهور صور مثالی از احتیادیات مقررہ اہل سنت و جماعت را شکر اللہ تعالی سعیہم
 از دست ندمند و جناب و خیال خود و غرہ نشود که نجات بمتابعت این فرقة ناجیہ متصور نیست
 خود شیطنیہا را موقوف داشته اگر آرزوهای نجات دارند بجان و دل در اتیان این بزرگواران
 کنند خبر شہادت ماعکے الرسول الا البلاغ این عبارت شمار آورده اند و تو ہم انداخت
 که نزدیک است که این تخیلات شمار از تعلید این اکابر بیرون آرد و تابع کشفیات خود
 سازد نعوذ باللہ سبحانہ منہا و من شرور کفینا و من سیئات اعمالنا
 شیطان دشمن قوی است واقف باشد که از صراط مستقیم به پس کو چہا نیندازد
 مدت مفارقت تا یکسال ہم نکشید است چه باشد آن احتیاطها که در التزم متابعت سنت
 و اہلسنت می نمود و انحصار نجات در تعلید این بزرگواران می کرد مگر ہمہ فراموش گشت
 که تخیلات خود را مقتدای خود گردانید شاخسار مارا بروی متفرع ساختند از حال
 ملاقات با بطلب بسیار بعید بیناید چنان زندگانی نمایند کہ شبہ امید نجات گشتند
 سبحانک انتا من لدنک رحمۃ و ہی لنا من امرنا کثر شد و السلام علی من اتبع الهدی

این قول است که در وقت موت
 دنیا را تخریب نمایند و در آخرت
 در جنت باقی بمانند
 این عبارت را در کتاب
 التوحید در باب اول
 از کتب معتبره آورده اند
 و در کتاب التوحید
 در باب اول از کتب معتبره
 آورده اند و در کتاب التوحید
 در باب اول از کتب معتبره
 آورده اند و در کتاب التوحید
 در باب اول از کتب معتبره
 آورده اند

نیت در نیت ایام که در وقت نماز و غیره باشد
بگویند نیت در نیت ایام که در وقت نماز و غیره باشد
بگویند نیت در نیت ایام که در وقت نماز و غیره باشد

۱۲ - مکتوب سی و پنجم

سعادت ابدیه

بمیرزا شوهر در تعزیت نصیحت و اعتناء شتاب درود یافته حضرت حق سبحانه و تعالی
بر خود و سعادت الطوار را خوشوقت و جمعیت درد و حزن اندوه ماضی را در حق ایشان با حسن وجه
تلافی فرماید فرزندان اقبال آثار زمان غنوان شتاب چنانچه او ان هوا و موس است زبان تخیل
علم و عمل هر عملی که بمقتضای شریعت غم آفرین اوان با وجود استیلاء موانع شهویه و غضبیه
نفسانیه بوجود آید باضعاف مزیت و اعتبار و عهد او در ازان عملی که در غیر این اوان بوقوع آید
چه وجود مانع که باعث رنج و محنت است شان آنرا با همان برده است و عدم مانع که مستلیم
عدم کند و که است معامله آن بر زمین انداخته از بیجااست که خواص بشر از خواص ملک فضل آمد که
طاعت بشر مقرون بموانع است عبادت ملک بمزاحمت موانع وقت اعتبار و اعتد او سپاهیان
در اوان استیلاء اعداست که موانع دولت اندانک تر و دشوارتر در اوقت باضعاف مزیت و
اعتبار و در ازان تر و بسیار ایشان که در غیر این وقت بوقوع آید و معلوم است که هوا و موس مرضی اعدا
الله است که نفس و شیطان باشند و علم و عمل بمقتضای شریعت غم آفرین حضرت رحمان جل سلطان
از قطعات وزیر کی دوست که اعدای مولی رارضی دارند و مولی که مولی نعم است در خط باشد والله

بگویند نیت در نیت ایام که در وقت نماز و غیره باشد
بگویند نیت در نیت ایام که در وقت نماز و غیره باشد
بگویند نیت در نیت ایام که در وقت نماز و غیره باشد

بگویند نیت در نیت ایام که در وقت نماز و غیره باشد
بگویند نیت در نیت ایام که در وقت نماز و غیره باشد
بگویند نیت در نیت ایام که در وقت نماز و غیره باشد

بگویند نیت در نیت ایام که در وقت نماز و غیره باشد
بگویند نیت در نیت ایام که در وقت نماز و غیره باشد
بگویند نیت در نیت ایام که در وقت نماز و غیره باشد

۱۳ - المصائب مکتوب سی و هشتم

بمجانة الموفق
سعادت ابدیه ۱

بجناب میر محمد نعمان درود یافته در رفع قببات سنگران عذاب قبر الحمد لله و سلام بقلوب و صنادید اللی
اضططع جمع و عذاب قبر که با حدیث صحیح مشهور بلکه آیه های قرآنی نیز ثابت شده است تر و
بلکه نزدیک است که با استحات و انکار آن حزم نمایند مقتضای استباه ایشان بخاسر احوال مویبان
غیر موفون است بر سبج واحد و بر سبج استقامت که منافی تعذیب ایلام است که تذریب و

فلا کلام

من معاصره في التمارين... رواه احمد والبخاري... من معاصره في التمارين... رواه احمد والبخاري... من معاصره في التمارين... رواه احمد والبخاري...

ورود یافته بلا ابراهیم در جواب سوال او از حدیث مستفردی امینی و تحقیق در جاباب فقیر نماید
و نیست که مراد از قول آن سرور علیه و علی الیه الصلوات و التسلیمات که در حدیث تفریق این است
بهفتاد و دو فرقه واقع شده است کلام فی التاریخ الا واحد دخول شان است در بار و کتبت شان است
در عذاب آن نه خلود در نار و دوم در عذاب آن که منافی ایمان است و مخصوص کفارت غایب
ما فی الباب چون باعث دخول شان در معتقدات سوء شان است تا چاره همه ایشان داخل نار گردند
و با اندازه جثت اعماق و معذب گردند بخلاف آن یک فرقه که معتقدات شان نجات بخش از عذاب است
و سبب فلاح شان است اینقدر است که اگر بعضی از اینها مرتکب اعمال سوء گردند و آن اعمال بتوبه و
شفاعت مغفوب گردند جائز است که بقدر ذنب عذاب نار مبتلا گردند و دخول نار در حق ایشان متحقق گردد
پس در فریق دیگر دخول نار در حق جمیع افراد آنها کائن است اگر چه خلود نبود و در حق این فرقه تا جایی که
نار مخصوص بعضی است که ارتکاب اعمال سوء نموده اند و در کلمه کلام رمزیت باین بیان گملا مخفی
و چون این فرق بتدعی اهل قبله اند و کفیر آنها جرات نباید نمود تا زمانیکه انکار ضروریات دینی نمایند
و رد سوارات احکام شرعی کنند و قبول ما علیهم بحیثه من الدین بالضروره کنند علما فرموده اند
اگر نود و نه وجه کفر ظاهر شود و یک وجه اسلام یافته شود صحیح این وجه باید نمود و علم بکفر نباید کرد و الله
سبحانه اعلم و کلمته احکم و نیر باید دانست که مراد از نصف یوم که فقرای این امت پیش از آنجا
بآن مدت بیست خواهند رفت پانصد سال دنیوی است زیرا که یوم نزوحی جنگ و علا هزار سال است
که میفرماید یوم ما عند ربك کالف سنه یعنی تا تعدادت شاید این چنین است و تقدیر آن مدت مفوض بعلم
الهی است جل شانده آنکه روز و شب سال و ماه متعارف متحقق شود و مراد از فقیر فقیر صابر است که
التزام ایشان احکام شرعی نموده است و از مخطورات شرعی اجتناب فرموده و در فقر درجات مراتب
ست بعضیها فوق بعضی و اطلاق مراتب آن در مقام فنا صورت می بندد که غیر از حق جنگ شانه
همه را ناچیز گرداند و بسیار نماید و هر که جامع جمیع مراتب فقر است افضل است از آنکه بعضی از آن مراتب

و سبب فلاح شان است اینقدر است که اگر بعضی از اینها مرتکب اعمال سوء گردند و آن اعمال بتوبه و شفاعت مغفوب گردند جائز است که بقدر ذنب عذاب نار مبتلا گردند و دخول نار در حق ایشان متحقق گردد پس در فریق دیگر دخول نار در حق جمیع افراد آنها کائن است اگر چه خلود نبود و در حق این فرقه تا جایی که نار مخصوص بعضی است که ارتکاب اعمال سوء نموده اند و در کلمه کلام رمزیت باین بیان گملا مخفی و چون این فرق بتدعی اهل قبله اند و کفیر آنها جرات نباید نمود تا زمانیکه انکار ضروریات دینی نمایند و رد سوارات احکام شرعی کنند و قبول ما علیهم بحیثه من الدین بالضروره کنند علما فرموده اند اگر نود و نه وجه کفر ظاهر شود و یک وجه اسلام یافته شود صحیح این وجه باید نمود و علم بکفر نباید کرد و الله سبحانه اعلم و کلمته احکم و نیر باید دانست که مراد از نصف یوم که فقرای این امت پیش از آنجا بآن مدت بیست خواهند رفت پانصد سال دنیوی است زیرا که یوم نزوحی جنگ و علا هزار سال است که میفرماید یوم ما عند ربك کالف سنه یعنی تا تعدادت شاید این چنین است و تقدیر آن مدت مفوض بعلم الاهی است جل شانده آنکه روز و شب سال و ماه متعارف متحقق شود و مراد از فقیر فقیر صابر است که التزام ایشان احکام شرعی نموده است و از مخطورات شرعی اجتناب فرموده و در فقر درجات مراتب ست بعضیها فوق بعضی و اطلاق مراتب آن در مقام فنا صورت می بندد که غیر از حق جنگ شانه همه را ناچیز گرداند و بسیار نماید و هر که جامع جمیع مراتب فقر است افضل است از آنکه بعضی از آن مراتب

بسم الله الرحمن الرحیم... در جواب سوال... کلمات استوار است...

در الحائز علیہ السلام عند ما یؤتی فی صومہ من غیر ما یؤتی فی غیرہ من صومہ

رنگ اہل شرک میفرستند و ظرفہائے خود را در رنگ کفار و ان موسم رنگ کتند و به برنج سرخ آنها
 پر کرده میفرستند آن موسم را اعتبار و اعتقاد میدهند ہمہ شرکست و کفرست بدین اسلام قال اللہ
 تبارک و تعالیٰ و ما یؤمنون الا کہمہ باللہ الا وہم مشرکون و حیوانات را کہ نذر مشایخ میکنند و
 سر قبر مکے ایشان ذمہ آن حیوانات را فرج نمایند در روایات فقہیہ این عمل را نیز داخل شرک خت
 اند و درین باب ببالغہ نموده و این فرج را از جنس فرماخ جن انگاشته اند کہ ممنوع شریعت داخل
 و ائہ شرک ازین عمل نیز اجتناب باید نمود کہ شائبہ شرک دارد و جوہ نذر بسیارست چه در کارست کہ
 نذر فرج حیوانے کنند و ارتکاب فرج آن نمایند و بدیاج جن محقق سازند و تشبیه بعبدہ جن پیدا
 کنند و ازین عالمست صیام نسائیکہ ببتت پیران و بیبیان نگاه دارند و اکثر نامہائے ایشان را
 از نزد خود تراشیدہ روزہ ہائے خود را بنام آنها نیت کنند و در وقت افطار از برای ہر روزہ طعام
 خاص بوضع مخصوص تعیین نمایند و تعیین ایام نیز میکنند از برای صیام و مطالب مقاصد خود
 باین روزہ ہا مربوط میسازند و بتوشل این روزہ ہا از ہا حوائج خود میخواہند و روایے حاجات خود را
 از انہا میداند این شرکت در عبادتست و بتوشل عبادت غیر حاجات خود را از ان غیر خوبست
 شہادت این فعل را نیک باید دریافت و حال آنکہ در حدیث قدسی آمدہ است کہ او تعالیٰ فرمود انصوم
 لی و انا اجزی بہ یعنی صوم مخصوص از برای منست و غیر مراد عبادت صوم شرکتی نیست
 ہر چند در ہج عبادت شرکت با و تعالیٰ جائز نیست اما تخصیص صوم از برای اہتمام این عبادت
 است و بتاکید نفی شرک و ان عبادت کردنست و حیلہ است آنچه بعضی از زنان در وقت افطار
 شہادت این فعل گویند کہ ما این روزہ ہا را برای خدا نگاه میداریم و ثواب آنرا بہ پیران بخشیم
 اگر درین امر صادق باشند تعیین ایام از برای صیام چه در کارست و تخصیص طعام و تعیین اوضاع
 شفعہ مختلفہ در افطار برای صیت بساست کہ در وقت افطار ارتکاب محرمات نمایند و افطار
 ہا فرجام کنند بے حاجت سوال گدائی کنند و بان افطار نمایند و قصائے حوائج خود را مخصوص

در الحائز علیہ السلام عند ما یؤتی فی صومہ من غیر ما یؤتی فی غیرہ من صومہ
 و ما یؤمنون الا کہمہ باللہ الا وہم مشرکون
 و حیوانات را کہ نذر مشایخ میکنند
 سر قبر مکے ایشان ذمہ آن حیوانات را فرج نمایند
 در روایات فقہیہ این عمل را نیز داخل شرک خت
 اند و درین باب ببالغہ نموده و این فرج را از جنس فرماخ جن انگاشته اند کہ ممنوع شریعت داخل
 و ائہ شرک ازین عمل نیز اجتناب باید نمود کہ شائبہ شرک دارد و جوہ نذر بسیارست چه در کارست کہ
 نذر فرج حیوانے کنند و ارتکاب فرج آن نمایند و بدیاج جن محقق سازند و تشبیه بعبدہ جن پیدا
 کنند و ازین عالمست صیام نسائیکہ ببتت پیران و بیبیان نگاه دارند و اکثر نامہائے ایشان را
 از نزد خود تراشیدہ روزہ ہائے خود را بنام آنها نیت کنند و در وقت افطار از برای ہر روزہ طعام
 خاص بوضع مخصوص تعیین نمایند و تعیین ایام نیز میکنند از برای صیام و مطالب مقاصد خود
 باین روزہ ہا مربوط میسازند و بتوشل این روزہ ہا از ہا حوائج خود میخواہند و روایے حاجات خود را
 از انہا میداند این شرکت در عبادتست و بتوشل عبادت غیر حاجات خود را از ان غیر خوبست
 شہادت این فعل را نیک باید دریافت و حال آنکہ در حدیث قدسی آمدہ است کہ او تعالیٰ فرمود انصوم
 لی و انا اجزی بہ یعنی صوم مخصوص از برای منست و غیر مراد عبادت صوم شرکتی نیست
 ہر چند در ہج عبادت شرکت با و تعالیٰ جائز نیست اما تخصیص صوم از برای اہتمام این عبادت
 است و بتاکید نفی شرک و ان عبادت کردنست و حیلہ است آنچه بعضی از زنان در وقت افطار
 شہادت این فعل گویند کہ ما این روزہ ہا را برای خدا نگاه میداریم و ثواب آنرا بہ پیران بخشیم
 اگر درین امر صادق باشند تعیین ایام از برای صیام چه در کارست و تخصیص طعام و تعیین اوضاع
 شفعہ مختلفہ در افطار برای صیت بساست کہ در وقت افطار ارتکاب محرمات نمایند و افطار
 ہا فرجام کنند بے حاجت سوال گدائی کنند و بان افطار نمایند و قصائے حوائج خود را مخصوص

بہر چند در ہج عبادت شرکت با و تعالیٰ جائز نیست اما تخصیص صوم از برای اہتمام این عبادت است و بتاکید نفی شرک و ان عبادت کردنست و حیلہ است آنچه بعضی از زنان در وقت افطار شہادت این فعل گویند کہ ما این روزہ ہا را برای خدا نگاه میداریم و ثواب آنرا بہ پیران بخشیم

در روزان که از زمین بر سر
کمان زینت
در زمین که از زمین بر سر
کمان زینت

دنگ باید کرد و در میان دو سجده دست باید نشست و بمقدار یک تسبیح در نشستن گشت باید نمود
در قومه و جلسه اطمینان بیشتر شود و هر که چنین نکند خود را در قطار سارقان داخل سازد و مهر و خدی
گرواند شرط ثالث که در سبیت نسا مخصوص است نهی از زناست تخصیص سبیت نسا بر این شرط
بواسطه آنست که حصول زنا در اغلب بتوسط حصول زناست از زنان بدین عمل و عرض کردن اینها
ست نفوس خود را بر مردان بدین نام بدین عمل سابق باشند و ضاک اینها در حصول این عمل معتبر
باشد پس نهی ازین عمل در حق زنان اگر باشد مردان بدین عمل تابع زنان باشند ازین جهت که حضرت
حق سبحانه و تعالی در کتاب مجید خود زین را بیکبار مرد زانی تقدیم فرمود **الذانیة والذانیة فاجلدوا کل**
واحد منهما مائة جلدة و ان ینتمیا لکل واحد منکم فلیضربوا کل واحد منکم و در جمیع آدیان مستقیم و منکر
ست ابو حنیفه رضی الله تعالی عنہ از حضرت پیغمبر روایت کند که فرموده **علیة و علی الیه الصلوة و**
السلام که گروه آدمیان از زنا پرستند که در پیش خصلت است نه در دنیا و نه در آخرت
اما نه خصلت که در دنیا است بلکه آنست که بیاد و نوزایت و صفای زنا کند زائل میگردد و دوم
آنکه زنا صورت فقر است بیوم آنکه نقصان در عمر آرد و آن نه خصلت که زانیان را در آخرت
کلی خطا و ضیق خداست **جَلَّ لَطْفُهُ** و دوم سو حساب است بیوم مذاب نار بجات که در پیش
تبروی است **علی الصلوة و السلام** که زنا چشمان نظریه محرمات است زنا در میان گرفتن محرمات
و زنا سپهر ارض است **قال الله بئذاک و قال کل المؤمنین یحضورین انصاریهم و**
یخفظوا امرهم و جکم ذلک الکی لکم موقال الذی بئذاک و قال الذی لیس فیمناب یخضع من انصاریهم و
یخضعن که در حقیقت یعنی گوئی همه مردمان را که پوشند چنان خود را از محارم خدا نگاه دارند فرجهای خود را
از محرمات بگو مردمان مومنات را که چشمهای خود را پوشند از محرمات و محاطت است در حقیقت
خود را از محرمات باید دانست که دل تابع چشم است تا زمانی که چشم از محرمات پوشیده نشود محاطت
دل شکل است چون چشم گرفتار شود محاطت دل شکل است و چون دل گرفتار شود محاطت مرغ

در زمین که از زمین بر سر
کمان زینت
در زمین که از زمین بر سر
کمان زینت
در زمین که از زمین بر سر
کمان زینت

کلمات نام ازانی
در زمین که از زمین بر سر
کمان زینت
در زمین که از زمین بر سر
کمان زینت

سکه نقره

بِذَلِكَ تَبَيَّنَ فِي قَلْبِهِ مَوْضِعُ الدُّعَا
دَعَا قَالَتْ تَبَيَّنَ فِي قَلْبِهِ مَوْضِعُ الدُّعَا
بِذَلِكَ تَبَيَّنَ فِي قَلْبِهِ مَوْضِعُ الدُّعَا

متعسر پس پوشیدن چشم از محرمات ضروری است تا محافظت فرج مستر آید و بختاری دینی و دنیوی
نرساند و در قرآن مجید نبی فرموده است از آنکه زنان با مردان بیگانه کلام نرم و ملائم گویند در رنگ
زنان بدکار بر نیکی که مردان بدکار را درونم شود اندازند و طمع بد در دل آنها افتد و بگویند زنان مردان
قول معروف و حسن را که خالی ازین رسم و طمع بود و نیز همین آمده است از آنکه زنان از اظهار زینت و مجامع
خود در پیش مردان نمایند و مردان را در خواست اندازند و ایضاً نهی آمده است از آنکه یا بهائے
خود را بر زمین زنند تا معلوم شود زینت پوشیده ایشان چنانچه غلطی و امثال آن در حرکت آید
و آواز نماید که آن ستمگریم میل در حال است بنسب با جمله هر چه مخرب نفس است نهی و مستحب است
احتیاط باید نمود که از تکاپ مقدمات و مبادی محرمات نمود شود تا سلامتی از نفس محرمات مستر
آید و الله سبحانه العاصم و ما توفیقی الا بالله علیه توکلت و الیه اُنیب و پوشیده ماند
که زن اجنبیه زن را در رنگ مرد اجنبی است در حق نظر و من شهوت روانیست که زن خود را بر آن غیر شوهر
خوب یا را بد خود را زینت دهد و مرتب سازد غیر شوهر مرد باشد یا زن چنانچه مردان را نظر شهوت افزون
حرام و بر مساس افزون نیز ایشان را شهوت محرم زینان را نیز نظر شهوت بزنان محرم است بر مساس شهوت
ایشان را حرام نیک این قیقه را رعایت باید کرد که شاه راه بختاری دنیا و آخرت است حصول مرد بزین
بواسطه تباین صنفین تعسر دارد و موانع در میان است بخلاف حصول زن بواسطه اتحاد صنفین
کمال سیر فاسانی است احتیاط اینجا بیشتر فرعی باید داشت و در منع نظر و مساس بنسب و جنس از نظر مرد
بزین و نظر زن مرد اندازد بلیغ و ببالغ بسین باید نمود شرط چهارم که در بیعت نسب فرموده است نهی از قتل
اولاد است که زنان ایشان دختران خود را می کشند از جهت ترس فقر این عمل شنیع چنانچه تضمن قتل
نفس غیر حق است تضمن قطع رحم است نیز که از کار زینت است و شرط پنجم که در بیعت نسب فرموده
است بی از بهتان و افتراست و چون بی صفت در نسب بیشتر بوده است تخصیص نهی ایشان فرموده
است این صفت از آنست که دائم صفات است از ازل ذایل اخلاق که تضمن کذب است که در هیچ آدمی

ولا یجوز لهن منهنه
ولا یجوز لهن منهنه
ولا یجوز لهن منهنه

ولا یجوز لهن منهنه
ولا یجوز لهن منهنه
ولا یجوز لهن منهنه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

قال الله تعالى... لا تأخذوا أموالكم في سبيل الله... لا تأخذوا أموالكم في سبيل الله... لا تأخذوا أموالكم في سبيل الله...

حرام و مستحکم و نیز متضمن ایذای مومن است که نسبت باو بهتان و افترا نموده است و ایذا بر مومن حرام
و نیز مستلزم فساد فی الارض است که نفس قرآنی ممنوع و محظور و محترم و مستحکم است هر چه ششم نبی و معصیت
و نافرمانی و بی غیرت علی و علی ابی الصلوٰة و السلام در هر امری که فرماید این شرط متضمن باقتال می
گردد و اینها از جمیع نواهی شرعی است چه صلوٰة و چه زکوٰة و چه صوم و چه حج که بنا بر اسلام بعد از ایمان
بالله و بملائکة من عنده بالضرورة و در بین چهار رکن است نماز پنجگانه را به کمال و بی قوت و جهد ادا
باید نمود و زکوٰة مال بر غایت وقت بصارف زکوٰة ادا باید کرد و صوم رمضان که کفر سبب است سالیانه
بگناه باید داشت و حج بیت الله که در شان آن مخیر صادق فرموده است علیه و علی ابی الصلوٰة و السلام
اگر حج واجب ماکان قبله نیز ادا باید نمود تا اسلام را برپا داشته آید و همچنین از زرع و تقوی چاره نبود که
حضرت پیغمبر فرموده است علیه و علی ابی الصلوٰة و السلام ملائکة الله انزلوا فی ریح یومئذ وین
شامع است و آن عبارت از ترک منہیات شرعی است از تناول شرکات اجتناب باید نمود و از امر رنگ
خمر باید دهنست و محرم و مستحکم باید داشت و از عتبات اجتناب ضروری است که داخل آنها واجب است که
حرام است و آمده است که الغناء رقیة الزنا یعنی غنا افسون زناست و از غیبت گفتن سخن صبی نمودن
نیز اجتناب لازم است که ممنوع شرعی است و نیز سخریه و ایذا بر مومن باحق هر وجه که باشد منہی است اجتناب
از آنهم ضروری است و شگون بد را اعتبار نکنند و آنرا تاثیر ندانند و نیز مرضی که بد گیرند ندانند که تجاوز
کند و از مرضی بصحیح رسد که مخیر صادق علیه و علی ابی الصلوٰة و السلام ازین سر دوغ فرموده است
لا طیبة ولا عذوی یعنی شگون بد را اصل ثابت نیست و مرضی که بد گیرند رسیدن مطلق متحقق نه سخن
کابین و منجم را اعتبار نکنند و امور غیبیه ازینها استفسار ننمایند و اینها را عالم با امور غیبیه ندانند که در صورت
بیان منع آن آمده است و سحر کنند و ساحری را کار نفرمایند که حرام قطعی است و قدم بر سر در کفر وارد
سج کبیر و از سحر و ساحری نزدیکتر بکفر نیست احتیاط باید کرد که دقیقه از دقائق آن بغفل نیاید که آمده است
که مسلم تا زمانه که اسلام وارد سحران می رود وجود نیاید چون ایمان از وی جدا کرد و اعادنا الله سبحانه

و اینها از جمیع نواهی شرعی است چه صلوٰة و چه زکوٰة و چه صوم و چه حج که بنا بر اسلام بعد از ایمان بالله و بملائکة من عنده بالضرورة و در بین چهار رکن است نماز پنجگانه را به کمال و بی قوت و جهد ادا باید نمود و زکوٰة مال بر غایت وقت بصارف زکوٰة ادا باید کرد و صوم رمضان که کفر سبب است سالیانه بگناه باید داشت و حج بیت الله که در شان آن مخیر صادق فرموده است علیه و علی ابی الصلوٰة و السلام اگر حج واجب ماکان قبله نیز ادا باید نمود تا اسلام را برپا داشته آید و همچنین از زرع و تقوی چاره نبود که حضرت پیغمبر فرموده است علیه و علی ابی الصلوٰة و السلام ملائکة الله انزلوا فی ریح یومئذ وین شامع است و آن عبارت از ترک منہیات شرعی است از تناول شرکات اجتناب باید نمود و از امر رنگ خمر باید دهنست و محرم و مستحکم باید داشت و از عتبات اجتناب ضروری است که داخل آنها واجب است که حرام است و آمده است که الغناء رقیة الزنا یعنی غنا افسون زناست و از غیبت گفتن سخن صبی نمودن نیز اجتناب لازم است که ممنوع شرعی است و نیز سخریه و ایذا بر مومن باحق هر وجه که باشد منہی است اجتناب از آنهم ضروری است و شگون بد را اعتبار نکنند و آنرا تاثیر ندانند و نیز مرضی که بد گیرند ندانند که تجاوز کند و از مرضی بصحیح رسد که مخیر صادق علیه و علی ابی الصلوٰة و السلام ازین سر دوغ فرموده است لا طیبة ولا عذوی یعنی شگون بد را اصل ثابت نیست و مرضی که بد گیرند رسیدن مطلق متحقق نه سخن کابین و منجم را اعتبار نکنند و امور غیبیه ازینها استفسار ننمایند و اینها را عالم با امور غیبیه ندانند که در صورت بیان منع آن آمده است و سحر کنند و ساحری را کار نفرمایند که حرام قطعی است و قدم بر سر در کفر وارد سج کبیر و از سحر و ساحری نزدیکتر بکفر نیست احتیاط باید کرد که دقیقه از دقائق آن بغفل نیاید که آمده است که مسلم تا زمانه که اسلام وارد سحران می رود وجود نیاید چون ایمان از وی جدا کرد و اعادنا الله سبحانه

و اینها از جمیع نواهی شرعی است چه صلوٰة و چه زکوٰة و چه صوم و چه حج که بنا بر اسلام بعد از ایمان بالله و بملائکة من عنده بالضرورة و در بین چهار رکن است نماز پنجگانه را به کمال و بی قوت و جهد ادا باید نمود و زکوٰة مال بر غایت وقت بصارف زکوٰة ادا باید کرد و صوم رمضان که کفر سبب است سالیانه بگناه باید داشت و حج بیت الله که در شان آن مخیر صادق فرموده است علیه و علی ابی الصلوٰة و السلام اگر حج واجب ماکان قبله نیز ادا باید نمود تا اسلام را برپا داشته آید و همچنین از زرع و تقوی چاره نبود که حضرت پیغمبر فرموده است علیه و علی ابی الصلوٰة و السلام ملائکة الله انزلوا فی ریح یومئذ وین شامع است و آن عبارت از ترک منہیات شرعی است از تناول شرکات اجتناب باید نمود و از امر رنگ خمر باید دهنست و محرم و مستحکم باید داشت و از عتبات اجتناب ضروری است که داخل آنها واجب است که حرام است و آمده است که الغناء رقیة الزنا یعنی غنا افسون زناست و از غیبت گفتن سخن صبی نمودن نیز اجتناب لازم است که ممنوع شرعی است و نیز سخریه و ایذا بر مومن باحق هر وجه که باشد منہی است اجتناب از آنهم ضروری است و شگون بد را اعتبار نکنند و آنرا تاثیر ندانند و نیز مرضی که بد گیرند ندانند که تجاوز کند و از مرضی بصحیح رسد که مخیر صادق علیه و علی ابی الصلوٰة و السلام ازین سر دوغ فرموده است لا طیبة ولا عذوی یعنی شگون بد را اصل ثابت نیست و مرضی که بد گیرند رسیدن مطلق متحقق نه سخن کابین و منجم را اعتبار نکنند و امور غیبیه ازینها استفسار ننمایند و اینها را عالم با امور غیبیه ندانند که در صورت بیان منع آن آمده است و سحر کنند و ساحری را کار نفرمایند که حرام قطعی است و قدم بر سر در کفر وارد سج کبیر و از سحر و ساحری نزدیکتر بکفر نیست احتیاط باید کرد که دقیقه از دقائق آن بغفل نیاید که آمده است که مسلم تا زمانه که اسلام وارد سحران می رود وجود نیاید چون ایمان از وی جدا کرد و اعادنا الله سبحانه

وَاللّٰهُ سُبْحٰنَهُ الْمَوْفِقُ رَبَّنَا اِيْتَانِمْ لَدُنْكَ دَجْمَرٌ وَهِيْجٌ لَّنَا مِنْ اَمْرِ فَا رَشْدًا وَ السَّلَامُ

مکتوب پنجاه و ششم (۵۶)

۱۹ -

بجانب پسرزاده حضرت ایشان ^{حضرت محمد علی} خواجه محمد علی و خواجه جمال الدین حسین ولد خواجه حسام الدین احمد
 و تا وقت رفت صحبت گذشته و در این میان ^{حضرت محمد علی} خواجه محمد علی و خواجه جمال الدین حسین ^{بیت} عبادت
 اصطفیٰ و قرنی الصّیّان و مسرتی الّا ذنابین ^{بیت} خواجه محمد علی و خواجه جمال الدین حسین صحبت
 صوری و محسوسه و محلی باشند عجب تعافلی و زریزند و نامهربانی نمودند که با وجود حصول قرب بخوار
 در سر نیز رسیدند و این غریب پر سینه و حقوق آشنائی بجا نیامودند از خواجه محمد علی چنانکه نماید که در
 آشنائی خود را از ایشان بر آجل دور تر میدارد بلکه از آشنائی ما بر اسان است از میر منصور بیگ چه گوید که
 همیشه آرزوی صحبت و از دوازده قوت ^{بیت} فعلی نه آرنه قول فقهای عظام است که ^{بیت} الاضفیٰ بالضرر
 لا یستقی الظول لکم هر چند دریا ^{بیت} ظلمات است اما مضمّن آب حیات است در اینجا ^{بیت} یعیایة اللّٰه سبحان
 و کو علی سبیل التّدریة آن گوهر بدست می آید که در جامائے دیگر اگر شیخ آن گوهر بیشتر شود و مختتم
 هر مبارز که قدر و قیمت پیدا کرده است در استیلا راعدا او را بیشتر شده است هر چند سلامتی در زانو است
 اما دولت غزا و شهادت در مغرکه است گنج و زاویه باهل ستر و از باب ضعف مناسب است در حدیث
 آمده المؤمن القوی خیر من المؤمن الضعیف کار مردان اقویا مبارزت و مغرکه کبری است
 قل کلّ یعمل علی شاکلته فربکم اظلم عنّ هو اهدی سبیل او بعد از مضی مدت سخت
 چون متوجه غرکه شد فرزندی محمد میدان ضرورت در خانه گذاشته آمد و چون فیوض برکات و علوم
 و معارف را که بعد از مفارقت فرزندی بطور آرمه بود ملاحظه نمود از مفارقت او پشیمان شد و وقت
 را غنیمت شمرده طلبید خود و ریزه هم آمده اند بامید آنکه از این برکات بهره ریزه نمایند عجایب معاطلات

بجانب پسرزاده حضرت ایشان خواجه محمد علی و خواجه جمال الدین حسین ولد خواجه حسام الدین احمد
 و تا وقت رفت صحبت گذشته و در این میان حضرت محمد علی خواجه محمد علی و خواجه جمال الدین حسین عبادت
 اصطفیٰ و قرنی الصّیّان و مسرتی الّا ذنابین خواجه محمد علی و خواجه جمال الدین حسین صحبت
 صوری و محسوسه و محلی باشند عجب تعافلی و زریزند و نامهربانی نمودند که با وجود حصول قرب بخوار
 در سر نیز رسیدند و این غریب پر سینه و حقوق آشنائی بجا نیامودند از خواجه محمد علی چنانکه نماید که در
 آشنائی خود را از ایشان بر آجل دور تر میدارد بلکه از آشنائی ما بر اسان است از میر منصور بیگ چه گوید که
 همیشه آرزوی صحبت و از دوازده قوت فعلی نه آرنه قول فقهای عظام است که الاضفیٰ بالضرر
 لا یستقی الظول لکم هر چند دریا ظلمات است اما مضمّن آب حیات است در اینجا یعیایة اللّٰه سبحان
 و کو علی سبیل التّدریة آن گوهر بدست می آید که در جامائے دیگر اگر شیخ آن گوهر بیشتر شود و مختتم
 هر مبارز که قدر و قیمت پیدا کرده است در استیلا راعدا او را بیشتر شده است هر چند سلامتی در زانو است
 اما دولت غزا و شهادت در مغرکه است گنج و زاویه باهل ستر و از باب ضعف مناسب است در حدیث
 آمده المؤمن القوی خیر من المؤمن الضعیف کار مردان اقویا مبارزت و مغرکه کبری است
 قل کلّ یعمل علی شاکلته فربکم اظلم عنّ هو اهدی سبیل او بعد از مضی مدت سخت
 چون متوجه غرکه شد فرزندی محمد میدان ضرورت در خانه گذاشته آمد و چون فیوض برکات و علوم
 و معارف را که بعد از مفارقت فرزندی بطور آرمه بود ملاحظه نمود از مفارقت او پشیمان شد و وقت
 را غنیمت شمرده طلبید خود و ریزه هم آمده اند بامید آنکه از این برکات بهره ریزه نمایند عجایب معاطلات

بسم الله الرحمن الرحیم

نسخه مسلمان پس
اسمان مدان در زمین
سبب شده در وقت
در بیان علم جی چون
باید که مکتوب
نموده اند چنانچه امام حجة الاسلام در رساله المنقذ عن الضلال تصریح باین معنی نموده است و جماعه که
بقدم بعضی از اجزای عالم قائل گشته اند ازین راه مفسر آنها فرموده رضی الله تعالی عنه پس
حکم بقدم شی از اشیا رکنه خروج از منت است دخول در فلسفه و چنانچه مابعد حق را حیل
سطنانه عدم سابق کاین است عدم لاحق نیز در انگیر است کواکب از سموات فرو خواهند ریخت
و آسمانها پاره پاره خواهند گشت و زمین و جبال نیز پودر پودر خواهند شد و بعد خواهند پیوست چنانچه
نص قرآنی بدان ماطن است و اجماع جمیع فرق اسلامی بر آن منعقد حضرت حق سبحانه و تعالی
در کلام مجید فرموده است فاذا انفخ فی الصور نفخة واحدة و حملت الارض و الجبال قد کتتا
دکة واحدة فیسفید ذقبت الواقعة و انشقت السماء فی هی یومئذ و اهیه و فرمود
اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و اذا الجبال سیرت و فرموده اذا السماء انفطرت
و اذا الکواکب انتثرت و فرموده اذا السماء انشقت و فرموده کل شیء هالک الا وجهه له
الحکم و الیه ترجعون و امثال اینها در قرآن مجید آیتهای بسیار وارد است جالبی بود که انکاف
فنائینها نماید ایمان بقرآن نداشته باشد و بموتومات فلسفی مفتون بود باجمل اثبات عدم
لاحق در ممکنات در رنگ اثبات عدم سابق آنها از ضروریات دین است ایمان بان لازم و آنچه
بعضی از علما گفته اند که هفت چیز را که عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و روح باشند فنا
نخواهد شد و باقی خواهند ماند نه بان معنی است که اینها قبول فنا میکنند و قابلیت زوال ندارند
حاشا و کلا بلکه قادر مختار جل شاناه هرگز خواهد بود از وجود فانی سازد و هرگز خواهد باقی دارد
از جهت حکم و صلاح یفعل الله ما یشاء و ینکم ما یرید ازین بیان لایح گشت که عالم بجمیع

نسخه مسلمان پس
اسمان مدان در زمین
سبب شده در وقت
در بیان علم جی چون
باید که مکتوب
نموده اند چنانچه امام حجة الاسلام در رساله المنقذ عن الضلال تصریح باین معنی نموده است و جماعه که
بقدم بعضی از اجزای عالم قائل گشته اند ازین راه مفسر آنها فرموده رضی الله تعالی عنه پس
حکم بقدم شی از اشیا رکنه خروج از منت است دخول در فلسفه و چنانچه مابعد حق را حیل
سطنانه عدم سابق کاین است عدم لاحق نیز در انگیر است کواکب از سموات فرو خواهند ریخت
و آسمانها پاره پاره خواهند گشت و زمین و جبال نیز پودر پودر خواهند شد و بعد خواهند پیوست چنانچه
نص قرآنی بدان ماطن است و اجماع جمیع فرق اسلامی بر آن منعقد حضرت حق سبحانه و تعالی
در کلام مجید فرموده است فاذا انفخ فی الصور نفخة واحدة و حملت الارض و الجبال قد کتتا
دکة واحدة فیسفید ذقبت الواقعة و انشقت السماء فی هی یومئذ و اهیه و فرمود
اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و اذا الجبال سیرت و فرموده اذا السماء انفطرت
و اذا الکواکب انتثرت و فرموده اذا السماء انشقت و فرموده کل شیء هالک الا وجهه له
الحکم و الیه ترجعون و امثال اینها در قرآن مجید آیتهای بسیار وارد است جالبی بود که انکاف
فنائینها نماید ایمان بقرآن نداشته باشد و بموتومات فلسفی مفتون بود باجمل اثبات عدم
لاحق در ممکنات در رنگ اثبات عدم سابق آنها از ضروریات دین است ایمان بان لازم و آنچه
بعضی از علما گفته اند که هفت چیز را که عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و روح باشند فنا
نخواهد شد و باقی خواهند ماند نه بان معنی است که اینها قبول فنا میکنند و قابلیت زوال ندارند
حاشا و کلا بلکه قادر مختار جل شاناه هرگز خواهد بود از وجود فانی سازد و هرگز خواهد باقی دارد
از جهت حکم و صلاح یفعل الله ما یشاء و ینکم ما یرید ازین بیان لایح گشت که عالم بجمیع

نسخه مسلمان پس
اسمان مدان در زمین
سبب شده در وقت
در بیان علم جی چون
باید که مکتوب
نموده اند چنانچه امام حجة الاسلام در رساله المنقذ عن الضلال تصریح باین معنی نموده است و جماعه که
بقدم بعضی از اجزای عالم قائل گشته اند ازین راه مفسر آنها فرموده رضی الله تعالی عنه پس
حکم بقدم شی از اشیا رکنه خروج از منت است دخول در فلسفه و چنانچه مابعد حق را حیل
سطنانه عدم سابق کاین است عدم لاحق نیز در انگیر است کواکب از سموات فرو خواهند ریخت
و آسمانها پاره پاره خواهند گشت و زمین و جبال نیز پودر پودر خواهند شد و بعد خواهند پیوست چنانچه
نص قرآنی بدان ماطن است و اجماع جمیع فرق اسلامی بر آن منعقد حضرت حق سبحانه و تعالی
در کلام مجید فرموده است فاذا انفخ فی الصور نفخة واحدة و حملت الارض و الجبال قد کتتا
دکة واحدة فیسفید ذقبت الواقعة و انشقت السماء فی هی یومئذ و اهیه و فرمود
اذا الشمس کورت و اذا النجوم انکدرت و اذا الجبال سیرت و فرموده اذا السماء انفطرت
و اذا الکواکب انتثرت و فرموده اذا السماء انشقت و فرموده کل شیء هالک الا وجهه له
الحکم و الیه ترجعون و امثال اینها در قرآن مجید آیتهای بسیار وارد است جالبی بود که انکاف
فنائینها نماید ایمان بقرآن نداشته باشد و بموتومات فلسفی مفتون بود باجمل اثبات عدم
لاحق در ممکنات در رنگ اثبات عدم سابق آنها از ضروریات دین است ایمان بان لازم و آنچه
بعضی از علما گفته اند که هفت چیز را که عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت و دوزخ و روح باشند فنا
نخواهد شد و باقی خواهند ماند نه بان معنی است که اینها قبول فنا میکنند و قابلیت زوال ندارند
حاشا و کلا بلکه قادر مختار جل شاناه هرگز خواهد بود از وجود فانی سازد و هرگز خواهد باقی دارد
از جهت حکم و صلاح یفعل الله ما یشاء و ینکم ما یرید ازین بیان لایح گشت که عالم بجمیع

مکانات عدات اندوز و حضرت شیخ وجودات متزلزل و حضرت شیخ نمود کثرت را در خارج اثبات کرده است و گفته که صور علمیه متکثره که حائق مکانات اند و تعبیر از آنها با بنیان ثابت کرده است در مراتب ظاهری وجود تعالی که جز او در خارج موجود نیست منعکس گشته در خارج نمود پیدا کرده اند و بنمایند که در خارج اندوزی الحقیقت غیر از یکذات تعالی در خارج موجود نیست مفید که هر یک از صور علمیه را در وقت از اوقات بظاہر وجود که کالمرآت است مرآن صور را نسبت مجهول کیفیت پیدا میشود که سبب نمایندگی آنها در خارج میگرد و میگوید که این نسبت مجهول کیفیت معلوم احدی نیست حتی که آبیا را نیز ازین سر اطلاع نداده اند علیهم الصلوٰات و التسلیمات و اظهار این صور را در خارج که بعد از حصول آن نسبت مجهول کیفیت است خلق گفته است و ایجاد اشیا دانسته و باین تحقیق سابق که این فقیر بآن مُتَدَرِّگتِه است اشیا را چنانچه در خارج وجود نیست نمودی هم اشیا را بخانه خارج بر همان سیرگی خودست نه وجودت غیر از او نه نمود اگر نمودت او را در مرتبه دهم است اگر ثبوت است بطنع خداوندی جل شانه هم در مرتبه دهم است باجماله نمود و ثبوت او در یک مرتبه است نه آنکه نمود او در جائے است و ثبوت او در جائے دیگر مثلاً دایره موهومه که ناشی از نقطه جلاله است چنانچه ثبوت آن در مرتبه دهم است نمود او نیز در همان مرتبه است چه از تسام آن در دهم است نه در خارج و نمود هم در آن مرتبه است زیرا که در خارج از او نشانی نیست تا نمود اگر دو غایب ما فی الباطن نمود و بی را نمود خارجی می انگارند در رنگ آن که صور مثالیه را در عالم مثال در نقطه بحسن باطن می بینند و خیال کنند که آن صور را در عالم شهادت و حسن ظاهری می بینند و این قسم اشتباه بسیار واقع میشود که یک مرتبه را بر مرتبه دیگر مشتبه میانند و حکم یکی بر دیگری میکنند پس در عالم حق و حقیقت آن دایره موهومه که در خیال مُرْتَمِگتِه است چه هم خیال در مرتبه که مرتبه است می بینند خیال میکنند که آنرا چه هم سر در خارج می بینند و این چنین است زیرا که آنرا در خارج که محل نقطه جلاله است

روایت از شیخ
تعالی
این نسبت مجهول
کیفیت معلوم احدی
نیست حتی که آبیا را
نیز ازین سر اطلاع
نداده اند علیهم
الصلوات و التسلیمات
و اظهار این صور را
در خارج که بعد از
حصول آن نسبت
مجهول کیفیت است
خلق گفته است و
ایجاد اشیا دانسته
و باین تحقیق سابق
که این فقیر بآن
مُتَدَرِّگتِه است
اشیا را چنانچه در
خارج وجود نیست
نمودی هم اشیا را
بخانه خارج بر
همان سیرگی خودست
نه وجودت غیر از
او نه نمود اگر
نمودت او را در
مرتبه دهم است
اگر ثبوت است
بطنع خداوندی
جل شانه هم در
مرتبه دهم است
باجماله نمود و
ثبوت او در یک
مرتبه است نه
آنکه نمود او در
جائے است و
ثبوت او در
جائے دیگر
مثلاً دایره
موهومه که
ناشی از نقطه
جلاله است
چنانچه ثبوت
آن در مرتبه
دهم است نمود
او نیز در
همان مرتبه
است چه از
تسام آن در
دهم است نه
در خارج و
نمود هم در
آن مرتبه
است زیرا که
در خارج از
او نشانی
نیست تا نمود
اگر دو غایب
ما فی الباطن
نمود و بی را
نمود خارجی
می انگارند
در رنگ آن
که صور
مثالیه را در
عالم مثال
در نقطه
بحسن باطن
می بینند
و خیال
کنند که آن
صور را در
عالم
شهادت و
حسن
ظاهری می
بینند و این
قسم
اشتباه
بسیار
واقع
میشود
که یک
مرتبه را
بر مرتبه
دیگر
مشتبه
میانند
و حکم
یکی بر
دیگری
میکند
پس در
عالم
حق و
حقیقت
آن
دایره
موهومه
که در
خیال
مُرتَمِگتِه
است
چه هم
خیال
در
مرتبه
که
مرتبه
است
می
بینند
خیال
میکند
که آنرا
چه هم
سر در
خارج
می
بینند
و این
چنین
است
زیرا
که
آنرا
در
خارج
که
محل
نقطه
جلاله
است

نام و نشانی نیست تا دیده شود و صورت شخص که در آئینه منعکس گشته است هم برین منوال
 که صورت را در خارج نه ثبوت است نه نبود بلکه ثبوت و نبود هر دو مرتبه خیال است قال الله
 مَبْنَعَانَدَا اَعْلَمَ و پس آنرا که شیخ قدس میرزا خارج دانسته است اشیاء را در آن بطریق انعکاس نمود
 اثبات کرده آن خارج نیست مرتبه و هم است که بوضع خداوندی جل شانّه تقریر و ثبات پیدا کرده
 است و خارج متوهم میشود خارج و لکن است که از شهود و احساست برتر است آنچه مشهود و محسوس
 و معقول و متخیل است همه داخل دایره و هم است موجود خارجی جل سلطانّه ماوراء الحجاب است
 بر آیت اینجا چه گنجایش دارد و کدام صورت بود که در آن حضرت مَبْنَعَانَدَا منعکس گردد و مرایا و
 صور همه در مراتب ظلال است که بدایره و هم در حین تعلق دارد رَبَّنَا اِنْتَا مِنْ لَدُنْكَ
 رَحْمَةٌ وَ هَيِّقْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا ه

منوال با کلمه چه باشد
 مَبْنَعَانَدَا یعنی چه باشد
 در وقت عبادت با او بیرون
 بیان معنی مَبْنَعَانَدَا
 و باز از این ظاهر است
 که در مرتبه خیال است
 اینجا

مکتوب هشتم و چهارم

مرزا قاسم علم هال

بِحافظ عبد العفور در آداب این طریق و علیته اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ وَ سَلَامٌ عَلٰی عِبَادِهِ الَّذِيْنَ اصْطَفٰهُ
 طالب این راه لا باید که بعد از تصحیح عقاید بموجب آرائی صائبه اهل حق شکر الله تعالی سَعْيِهِمْ
 و بعد از علم با حکام فقهیه ضرورتیه و بعد از عمل بمقتضائے آن علم جمیع اوقات خود را مصروف ذکر
 الهی جل شانّه نماید اگر داند بشرط آنکه آن ذکر را از طبع کامل کمال اخذ کرده باشد زیرا که از ناقص کامل
 نیاید و اوقات خود را بذكر بر نمی نمود و در که بغیر از او در فرائض و سنن مؤکده هیچ چیز نپردازد
 حتی که تلاوت قرآن و جهادات نافله را نیز متوقف دارد و با وضو و بے وضو ذکر گوید و ایستاده
 و نشسته و اندام بهین کار مشتغول باشد و در آمد رفت و در غر و غنت لز ذکر خالی نباشد

مکتوبات
 مکتوب هشتم و چهارم
 مرزا قاسم علم هال

ذکر گو ذکر تا ترا جان ست + پاکی دل ذکر تیزوان ست + چندان بد و ارم ذکر پرواز که غیر ذکر
 از ساحت سینہ اورخت بر بندد و از ماسوے مذکور نامے و نشانی در باطن او نماند تا آنکہ ماسوے
 بطریق خطر ہم در دل و خطور نکند و اگر تکلف اخطار غیر نماید بیشتر نشود بواسطہ نیانے که از غیر
 مذکور دل حاصل گشته است و این نیان که دل را از جمیع ماسوے مطلوب حاصل گشته است تقدیر
 حصول مطلوب است و بیشتر وصول است از حصول مطلوب و حصول حقیقی بمقصود چه نویسد که
 و رار و راست **كَيْفَ الْوُصُولُ إِلَى سَعَادٍ وَ دُونَهَا ۚ قُلَّ الْجِبَالُ وَ دُونَهَا خِيُوفٌ ۚ**
 و چون برادر عزیز این سبق را بعنایة الله سبحانه با انجام رساند طلب سبق دیگر نماید
 وَ اللهُ سُبْحَانَهُ الْمَوْفِقُ وَ السَّلَامُ عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى

« - مکتوب ششاد و پنجم (۸۵) »

حضرات ذوی البرکات مخدوم زاد ما خواجہ محمد سعید و خواجہ محمد محصوم سلمہما الله و رموا عظم
 حفظ اوقات + احوال و اوضاع این خود مستوجب حمدت الْمَسْئُولُ مِنَ اللهِ سُبْحَانَهُ سَلَامًا
 وَ اسْتِقَامَتَكُمْ مِثْلَةَ اللهِ سُبْحَانَهُ اگر اجیر رسید شد و ازین عقبات شداید راه و گمراهی مفرط
 نجاتے بیشتر گشت بشما خواهد نوشت و خواهد طلبید از شاء الله تعالى جمعیت باشند و ہمت خود
 را تمامی مصروف مراضی مولی جل شانہ سازند مبادا در فراغت افتند و حظ نفس نمایند و بال
 و عیال توانست تا تم پیدا کنند و فتوری در کار خانہ انہم نمایند کہ جز حیران و ندامت نقد و
 نخواہد بود و سود نخواہد داشت این صحبت و این دولت را معنیتم دانند و با ہم امور گذرانند خبر
 شرط است معارف جدیدہ کہ نوشته شدہ است ہمہ سبق بعد سبق شناس است سرسری نگذرانند و مجد
 و جهد در مطالعہ آن کوشند شاید در سچ از کمونوات آن منکشیف گردد و سرمایہ سعادت شود و در راه
 شتابشیری یافته ام کہ در مکتوبے نوشته بخواجہ محمد ششم کشمی سپردہ ام کہ بشمار رساند امید کہ بکرم

شیخ ذکریع الوصول الی
 بارک سادہ بنام اول ہم
 من غلط کجیل و افصح
 من مسبل اللد و کل
 صبوط و ارتقاء فی
 مغربہ علی سیرین
 بعد از گذشتہ از صاحب
 حال آنکه پیش از صاحب
 کو بہ است و بعضی ازین

سپار از بندگی بدینسان
 بقینت کہ ہمہ مہم
 زیند از آن کہ در بخارا
 از آن بالا و آن رفت
 کا را ستمہ تصور
 سدان

والتَّسْلِيمَاتُ وَتَنَگِ گُرفتن ایشان نباشد مُباحات را بر نفوس خویش تحصیل ظهور خوارق
 بوده است که برایشان واجب شرط نبوت شان بوده نه وصول بدرجات قرب الهی جلّ مُلطانة
 چه انبیاء علیهم الصَّلواتُ وَالتَّحِيَّاتُ مُجْتَبَاً اند که بقلاب جذب محبت کشتان کشتان ایشان را
 میسزند و بی مشقت شان بدرجات قرب میسازند انابت است ارادت که ریاضات و مجاهدات
 از برای وصول بدرجات قرب الهی جلّ شانہ انجامد کار است که راه مُریدانست و اجتناب راه مُردان
 مُریدان بشقت و محنت پیاپی خود میسزند و مُرادان را بناز و ستم میسزند و بی محنت شان
 بدرجات قرب میسازند باید دانست که ریاضات و مجاهدات شرط راه انابت و ارادت است
 در راه اجتناب مجاهدات شرط نیست مَعَ ذَلِكَ نافع و سودمند است مثلاً شخصی را که کشتان کشتان
 میسزند و او بان کشش سخی و مشقت خود را نیز در بردن در کار دارد زودتر مُطلب سدود و رزق
 رود از آن که سعی خود را کار نفرماید هر چند رواست که گاهی کشش تنها که اقوی بود کار بیشتر
 کند از آن که کشش مرکب مذکور کند پس سعی و ترؤد و مشقت در راه اجتناب شرط کمال و حصول هم
 نبود چنانچه شرط نفس حصول نیست آری احتمال نفع دارد دلوفی بعضی المحال و فوائد و منافع
 ریاضات و مجاهدات که عبارت از اقتصار بر ضروریات مُباح است از باب اجتناب از غیر این
 معنی که مذکور شد بسیار است مثل دوام جهاد اکبر و طهارت و نظافت باطن از تلوثات دنیائے
 دنییه چه هر قدر که از حوائج ضروری است و دخل دنیا نیست و آنچه حصول است از دنیا است نفع
 دیگر در ریاضت و اقتصار بر ضرورت قلب مجاسه و مواخذة اخروی است و ایضا سبب
 ارتخاع درجات اخروییه است چه هر قدر که در دنیا محنت است اضعاف آن در آخرت مستتر است
 پس وجه دیگر هم از برای ریاضات و مجاهدات انبیاء علیهم الصَّلواتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ سوا وجهی
 که بالا مذکور شد پیدا گشت پس واضح شد که ریاضات و اقتصار بر ضروریات مُباحه اگر چه شرط حصول
 در راه اجتناب نیست اما فی حد ذاتها محمود و محسن است بلکه نظر بقوائد مذکوره ضروری و لازم دیناً

۱۰
 یعنی گزیند ریاضات
 دل تبارک و تعالی
 اظه میسزند البیرون نشانه
 بهمدی البیرون غیب
 ۱۱
 در شکر و نام آری
 فیده عطفانند که در
 این توان آویخت
 یعنی در قول و

۱۲
 در کمال است
 غصه و میل
 یعنی جهاد با نفس
 الیه جهاد اکبر
 ۱۳
 در کمال است

حکم یگذا هر دو بے اذعان کائن صحیح است در هر دو معرفت بعنوان غلامیت و صلاحیت ثابت اما
 اذعان نیست که تصدیق بجلالت و صلاحیت هر یک حاصل آید اگر گویند که تو اذعان نفس بعد از اذعان
 قلب گفتی و اذعان نفس را بایمان حقیقی تعبیر نمودی و حال آنکه فلاسفه و از باب معقول تصدیق مطلق
 اذعان نفس گرفته اند و از اذعان قلب سخن نگفته جواب گوئیم که از باب معقول گاهی از نفس روح
 میخواهند و گاهی قلب اراده مینمایند باجملة تدقیقات فلسفی ایشان در جاهائے دیگرست که اکثر آن
 لاطائل است اینجا اینها معطل و میکارند و حکم عوام دارند نوبت تدقیق اینجا بصوفیه رسیده است باحکام
 هر لطیفه متلبس میگردد و از هر کدام لطافت بسیر و سلوک بالا میگذرند و نفس را از قلب جدا میسازند
 و روح را از سر طلوعه و خفی را از اخفی متمیز میگردانند از باب معقول را غیر از معرفت آسامی اینها
 معلوم نیست که نصیب باشند نفس اتاره را فلاسفه شیء بزرگ دانستند و از مجردات شمرده از
 قلب روح نامی نبرده اند و از سر و خفی و اخفی نشانی نداده اند **إِنَّ لِلَّهِ بُحْبُحَانَةً مَلَكَائِمٌ يُسَبِّحُونَ بِاللَّيْلِ**
إِلَى الْآهْلِ وَجَوَابٍ يَكْرِهُنَّ كَوَيْمٍ كَرَبَابٍ مَعْقُولٍ نَظَرًا بِحُكْمٍ عَادِي عَرَفِي اذْعَانِ نَفْسٍ كَقَرِيبٍ بِنَهْمٍ
إِيْنَهَا بُوْدَةٌ هَسْت ذَكَرُوْدَةٌ اذْعَانِ مَادَرِ تَصْدِيقَاتِ احْكَامِ شَرْعِيَّةِ هَسْت كَقَرِيبٍ بِالذَّاتِ اذْعَانِهَا اَكْبَارُ
سْتِ اذْعَانِ چُوْدَانِ اَنْ اِنْكَارِ هَسْت كَمَنْكَرِ اَبْجَدِ هَادِيْتِ صَاحِبِ اَنْ اَحْكَامِ سَانِدِ نَعُوْدِ
بِاللَّهِ مِنْ شُرُوْدِ اَنْفُسِنَا وَ مِنْ سَيِّئَاتِ اَعْمَالِنَا وَ هَدِيْتِ قُدْسِي اَمْرٌ هَسْت عَادِ نَفْسِكَ فَاقْتَا
اَنْتَصَبْتِ بِمَعَادَاتِي + اَزْحَمُ الرَّاجِحِيْنَ اَزْ كَمَالِ مَهْرَبَانِي دَرِ اَوَّلِ حَالِ اذْعَانِ نَفْسٍ اَمَنْظُوْرٌ نَدَاشْتِ وَ
بِاذْعَانِ قَلْبِ نَجَاتِ رَا مَرْبُوْبِ سَاخْتِ وَ اَكْرَثَانِيَا بِحُضْنِ كَرِيْمِ اَوْ بُحْبُحَانَةِ اذْعَانِ نَفْسٍ هَمِ مَيْسَرِ شُرُوْدِ
عَلَى نُورٍ وَ سُورٍ عَلَى سُورٍ وَ وُصُوْلٍ اِلَى دَرَجَاتِ الْوَلَايَةِ وَ حُصُوْلٍ لِحَقِيْقَةِ الْاِيْمَانِ
 نوشته بودند که جواب موافق فهم و دانش فقیر نوشته شود که معلوم توانم کرد چه توان کرد مسئله
 بسیار وقت وارد عمل آن هم بے وقت مشکل است بلکه نفس خل وقت میطلبد گناه عبارت صحت
 بایسته این فکر را اول میکردند و سوال خل این طور معما جرات نمی نمودند **فَلَا تَكُوْمُوْنِي وَ لَوْ مَوَّانْتُمْ**

در وقت غیب از قبل از
 اذعان نفس صورت بیان
 قلب در وقت ظهور
 و صفت چگونه تصور
 کرد و در وقت ظهور
 اذعان نفس را از
 اذعان قلب متمیز
 میگردانند و از هر
 کدام لطافت بسیر
 و سلوک بالا میگذرند
 و نفس را از قلب جدا
 میسازند و روح را
 از سر طلوعه و خفی
 را از اخفی متمیز
 میگردانند از باب
 معقول را غیر از
 معرفت آسامی اینها
 معلوم نیست که
 نصیب باشند نفس
 اتاره را فلاسفه
 شیء بزرگ دانستند
 و از مجردات شمرده
 از قلب روح نامی
 نبرده اند و از سر
 و خفی و اخفی
 نشانی نداده اند
 اینها بویه است
 ذکر کرده اند
 اذعان مادی تصدیقات
 احکام شرعی است
 که نفس را بالذات
 اذعانها اکبار
 است اذعان چه بود
 این آن انکار است
 که منکر را بجد هادیت
 صاحب آن احکام
 ساند نعوذ
 بالله من شرور
 انفسنا و من
 سیئات اعمالنا
 و هدیته قدسی
 آمده است عادی
 نفسک فاقتم
 انتصبت بمعاداتی
 + ازحمر الراجحین
 از کمال مهربانی
 در اوائل حال
 اذعان نفس
 منظور نداشت
 و باذعان قلب
 نجات را مربوط
 ساخت و اگر ثانیاً
 بحضن کریم او
 بحببانه اذعان
 نفس هم میسر
 شد و علی نور
 و سور علی سور
 و وصول الی
 درجات الولاية
 و حصول الحقیقه
 الایمان نوشته
 بودند که جواب
 موافق فهم و
 دانش فقیر
 نوشته شود که
 معلوم توانم
 کرد چه توان
 کرد مسئله
 بسیار وقت
 وارد عمل آن
 هم بے وقت
 مشکل است
 بلکه نفس
 خل وقت
 میطلبد
 گناه عبارت
 صحت بایسته
 این فکر را
 اول میکردند
 و سوال خل
 این طور
 معما جرات
 نمی نمودند
 فلا تومونی
 ولو موانتم

بیتنا کفریہ ہے اور یہ کلمہ
بیتنا کفریہ ہے اور یہ کلمہ
بیتنا کفریہ ہے اور یہ کلمہ

حروف و کلمات و بے تقدیم و تاخیر آزارے شنوواذ لا یجیری علیہ تعالیٰ زمان یکم فیہ التقدیر
 و التاخیر و دران موطن اگر از بندہ سماع است بکلیت سماع است اگر کلام است ہم بکلیت متکلم
 تمام گوش است و تمام زبان است در فرقیات ذرات مخرجه قول السنه و یکم را بجا سماع بکلیت
 خوشنیدند و بکلیت خود جواب بلی گفتند تمام گوش بودند و تمام زبان نیز اگر گوش از زبان
 متمیز بودے سماع و کلام همچون حاصل نیامدے شلیان ارتباط مرتبه همچون نمک شسته لا یجیل عطایا
 الملیک الا مطایاہ عایة ما فی الباب آن معنی متعلقی کہ از راه روحانیت اخذ نموده بود ثانیاً در عالم خیال
 کہ آن در انسان بمثال عالم مثال است بصورت حروف و کلمات مترتبه بمثل سبک و دو آن تلقی و القا
 بصورت سماع و کلام لفظی مرتب میشود چه هر معنی را دران عالم صورتے است اگر چه آن معنی همچون
 بود اما از تمام همچون ہم آنجا بصورت چون است کہ فهم و افہام بآن مربوط است کہ مقصود ازان
 از تمام است چون سالک متوطر خود حروف و کلمات مترتبه میابد و سماع و کلام لفظی احساس
 مینماید خیال میکند کہ این حروف و کلمات و از اصل شنیدہ است بے تفاوت از آنجا اخذ کردہ نمیداند
 کہ این حروف و کلمات صور خیالیہ آن معنی متعلقی است و این سماع و کلام لفظی بمثال سماع و کلام
 بیچونی عارف تام المعرفة باید کہ حکم ہر مرتبه را جدا سازد و یکے را بدیکے منسب نگراند پس سماع کلام
 این اکابر کہ مرتبه بیچونی مربوط است از قبیل تلقی و القاء روحانی است این کلمات حروف کہ تفسیر
 ازان معنی متعلقی بآن مینماید از عالم صور مثالیہ و گرد ہے کہ گمان برود اندکہ ما حروف و کلمات را ازان
 حضرت جل سلطانہ استماع مینمایم دو فریق اندیکے ازان دو فریق کا آخر حال اندیکے بوند کہ این حروف
 و کلمات حادثہ مسومہ و اول اند بران کلام نفسی قدیم و فریق دیگر اطلاق قول بہای کلام حق جل شانہ
 مینماید ہمین حروف و کلمات مترتبه را کلام حق میدانند جل و فلا و فرق میکنند در میان آنکہ تلقی
 بشان او تعالیٰ کہ ہم است و کلام است کہ شایان جناب قدس و نیست بجانہ و کلم الجمال
 البطلان کہ یجری فما یجوز حکامو سبحانک عفا لا یجوز علیک و تعالیٰ سبحانک لا یجوز لنا

بیتنا کفریہ ہے اور یہ کلمہ
بیتنا کفریہ ہے اور یہ کلمہ
بیتنا کفریہ ہے اور یہ کلمہ
بیتنا کفریہ ہے اور یہ کلمہ
بیتنا کفریہ ہے اور یہ کلمہ

کلمات عام باقی
کلمات عام باقی
کلمات عام باقی
کلمات عام باقی
کلمات عام باقی

کلمات عام باقی
کلمات عام باقی
کلمات عام باقی

سعدت ابدیہ
۳۳۶

مکتوب صدیبت سوم

المنجیات
۱۳

بنور محمد تہاری در بیان آنکہ راہ ہائے کہ موصل اند بجناب قدس و دانند بنیم افقہ الرحمہ الرحیم
 اکمل اللہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفے راہ ہائے کہ بجناب قدس موصل اند و دانند رویت
 کہ بقرب نبوت تعلق دارد علی اربابہا الصلوٰۃ والسلام و موصل اصل اصل است و اصلان این
 راہ بالاصالۃ انبیاء اند علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات و صحابہ ایشان و از سایر امتان تا کہ راہ این
 دولت بنوازند اگر چہ قلیل بوزند بلکہ اقل و درین راہ توسط و حیولت نیست ہر کہ ازین و اصلان
 فیض میگیرد بے توسط احدی از اصل اخذ مینماید و هیچ یکے دیگرے را حاصل نیست در رویت
 کہ بقرب ولایت تعلق دارد و قطاب او تاد و بدلا و شجبا و عامۃ اولیاء اللہ بہمین راہ و اصل اند و
 راہ سلوک عبادت ازین راہ است بلکہ جذبہ متعارفہ نیز داخل بہین است و توسط و حیولت بہین
 راہ کائین است و پیشوائے و اصلان این راہ و سرگروہ اینہا منبع فیض این بزرگواران حضرت علی
 مرتضیٰ است کرم اللہ تعالیٰ وجہہ الکریم و این منصب عظیم الشان با ایشان تعلق دارد
 درین مقام گویند ہر دو قدم مبارک آن سرور علیہ و علی اللہ الصلوٰۃ والسلام بر فرق مبارک
 اوست کرم اللہ تعالیٰ وجہہ الکریم حضرت فاطمہ و حضرت حسنین رضوان اللہ تعالیٰ عنہم درین
 مقام با ایشان شریک اند از کارم کہ حضرت امیر قبل از نشاء غمصری نیز ملاؤ و نجا این مقام بودہ
 اند چنانچہ بعد از نشاء غمصری و ہر کہ فیض ہدایت ازین راہ میرسد بتوسط ایشان میرسد چہ
 ایشان نزو نقطہ منتہائے این راہ اند و مرکز این مقام با ایشان تعلق دارد و چون درہ حضرت
 امیر تمام شد این منصب عظیم القدر بجناب حسنین رضوان اللہ علیہم اجمعین دست و بعد از ایشان
 ہمان منصب بہریکے از ائمہ اثنا عشر علی الترتیب التفصیل قرار گرفت و در انحصار این بزرگواران
 و ہمچنین بعد از آن رجال ایشان ہر کہ فیض ہدایت میرسد بتوسط این بزرگواران بودہ و کمال

۴۷

لعل
 بنور محمد تہاری در بیان آنکہ راہ ہائے کہ موصل اند بجناب قدس و دانند بنیم افقہ الرحمہ الرحیم
 اکمل اللہ و سلام علی عبادہ الذین اصطفے راہ ہائے کہ بجناب قدس موصل اند و دانند رویت
 کہ بقرب نبوت تعلق دارد علی اربابہا الصلوٰۃ والسلام و موصل اصل اصل است و اصلان این
 راہ بالاصالۃ انبیاء اند علیہم الصلوٰۃ و التسلیمات و صحابہ ایشان و از سایر امتان تا کہ راہ این
 دولت بنوازند اگر چہ قلیل بوزند بلکہ اقل و درین راہ توسط و حیولت نیست ہر کہ ازین و اصلان
 فیض میگیرد بے توسط احدی از اصل اخذ مینماید و هیچ یکے دیگرے را حاصل نیست در رویت
 کہ بقرب ولایت تعلق دارد و قطاب او تاد و بدلا و شجبا و عامۃ اولیاء اللہ بہمین راہ و اصل اند و
 راہ سلوک عبادت ازین راہ است بلکہ جذبہ متعارفہ نیز داخل بہین است و توسط و حیولت بہین
 راہ کائین است و پیشوائے و اصلان این راہ و سرگروہ اینہا منبع فیض این بزرگواران حضرت علی
 مرتضیٰ است کرم اللہ تعالیٰ وجہہ الکریم و این منصب عظیم الشان با ایشان تعلق دارد
 درین مقام گویند ہر دو قدم مبارک آن سرور علیہ و علی اللہ الصلوٰۃ والسلام بر فرق مبارک
 اوست کرم اللہ تعالیٰ وجہہ الکریم حضرت فاطمہ و حضرت حسنین رضوان اللہ تعالیٰ عنہم درین
 مقام با ایشان شریک اند از کارم کہ حضرت امیر قبل از نشاء غمصری نیز ملاؤ و نجا این مقام بودہ
 اند چنانچہ بعد از نشاء غمصری و ہر کہ فیض ہدایت ازین راہ میرسد بتوسط ایشان میرسد چہ
 ایشان نزو نقطہ منتہائے این راہ اند و مرکز این مقام با ایشان تعلق دارد و چون درہ حضرت
 امیر تمام شد این منصب عظیم القدر بجناب حسنین رضوان اللہ علیہم اجمعین دست و بعد از ایشان
 ہمان منصب بہریکے از ائمہ اثنا عشر علی الترتیب التفصیل قرار گرفت و در انحصار این بزرگواران
 و ہمچنین بعد از آن رجال ایشان ہر کہ فیض ہدایت میرسد بتوسط این بزرگواران بودہ و کمال

ایشان

ایشان هر چند اقطاب و نجومی وقت بوده باشند و ملاذ و ملایمه ایشان بوده اند چه از طرف
 غیر از حقوق بمرکز چاره نیست تا آنکه نوبت بحضرت شیخ عبدالقادر جیلانی رسید قیاس سیره
 و چون نوبت باین بزرگوار شد منصب مذکور باوقیاس سیره مفوض گشت ملین المیه
 مذکورین و حضرت شیخ همچنین برین مرکز مشهور نیگردد و وصول فیوض و برکات درین راه هر که
 باشد از اقطاب و نجومی بتوسط شریف و مفهوم میشود چه این مرکز غیر ادرایش نشده از نیجات
 که فرموده شعر افلت شموس لا ولین و شمسنا ابداعلی افق العله لا تحرب مراد از
 شمس آفتاب فیضان هدایت از شادست و از اقول آن عدم فیضان مذکور و چون بوجود
 حضرت شیخ معامله که با اولین تعلق داشت باوقرار گرفت و او واسطه وصول رشد و هدایت
 گردید چنانچه پیش از او اولین بوده اند و نیز تا معامله توسط فیضان برپاست بتوسط اوست
 ناچار راست آمد که افلت شموس لا ولین و شمسنا سوال این حکم منقض است بجدید
 الف ثانی زیرا که در بیان معنی مجدد الف ثانی در مکتوبی از مکتوبات جلد ثانی اندراج یافته است
 که هر چه از قسم فیض در آن مدت بامتنان برسد بتوسط او باشد هر چند که اقطاب او تاو باشند
 و بدلا و بجای وقت بوند جواب گویم که مجدد الف ثانی درین مقام نائب مناب حضرت
 شیخ است به نیابت حضرت شیخ این معامله با و مربوط است چنانکه گفته اند نور القمر مستفاد
 من نور الشمس فلا تخدود سوال معنی مجدد الف ثانی که بالا مذکور شد مشکل است زیرا که در مدت
 مذکوره حضرت عیسی علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام خوانند زول فرمود و حضرت مهدی
 علیه الرضوان نیز خوانند ظهور نمود و معامله این بزرگواران برتر از آن است که بتوسط احدی
 اخذ فیوض نمایند جواب گویم که معامله توسط مربوط بر او دومی است از دوره مذکور که عبارت از
 قرب ولایت است و در راه اول که عبارت از قرب نبوت است معامله توسط مفعود است هر که
 بان راه واصل گشته است هیچ مانعی و توسط میان ندارد و بے توسط احدی اخذ فیوض

کتاب
 حضرت زین العابدین
 علیه السلام
 در وقت وفات
 در وقت وفات
 در وقت وفات

ایشان
 در وقت وفات
 در وقت وفات
 در وقت وفات

ایشان
 در وقت وفات
 در وقت وفات
 در وقت وفات

ایشان
 در وقت وفات
 در وقت وفات
 در وقت وفات

Marfat.com

و برکات مینماید توسط و حیلولت در راه اخیرست فقط معامله آن موطن علامده است چنانچه
گذشت و حضرت عیسیٰ علی نبینا وعلیه الصلوٰة والسلام و حضرت مهدی علیہ الرضوان
براه اول و صل اول اند چنانچه حضرت شیخین رضی الله تعالی عنهما براه اول و صل گشته در ضمن
آن سروراند علیه و علی الیه الصلوٰة والسلام و آنچه ایشان خاص دارند علی تفاوت ددجا بهما
تشبیه باید دانست زوست که شخصی از راه قرب لایت بقرب نبوت برسد و در هر دو
معامله شریک باشد و بظیف انبیاء علیهم الصلوٰات و التسلیحات او را انجام ماید پسند و کار خا
با و مروط سازند و اینجام معامله با و موط گردانند **ع** خاص کند بنده در مصلحت عام را +
ذٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ سُبْحَانَ رَبِّكَ رَبِّ الْعِزَّةِ
عَمَّا يَصِفُونَ وَسَلَامٌ عَلَى الْمُرْسَلِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ +

در ذکر بعضی حوالا بلند حضرت محمد نقی

۱۵۷

عمدة المقامات

صحفی نماید که حضرت مجد الف ثانی رضی الله عنه در اولیا این ائمتیان عظیم است مراتب و الا که
خال خالی را بان ممتاز کرده باشند هر چند زبان کتابت از تبیان آن عاجز و حوصله کتابت
از تعدا و آن قاصر اما بحکم من لم یدرک کله لم یترک کله بیان بعضی ازان معانی
بزرگ و مراتب شگرف می نماید بگوشش هوش استماع باید کرد چون ایزد تعالی و تقدس ایشان را
مجد الف ثانی و منور هزار دوم گردانیده وجود شریف ایشانرا قائم مقام پیغمبر اولو العزم
ساخت بیان او آنکه نه الف را ایزد تعالی و تقدس بقدرت کامله خود در تغیر امورات
تاثری عطا کرده و عاده الله جاری شده که بعد مضمی مدت مذکور در امورات و بنی و معاملات
ظاهری تغیری کلی واقع شود لهندا بر هر نفس پیغمبر اولو العزم باشد بعیت جدید مبعوث می شد

وخلق را از باو به ضلالت بشا هرا ه هدايت دعوت می فرمود چنانچه نور ارشاد و هدايت از محیط
 عرش نامرکز فرش شامل حال عالم را عالمیان میبود هر چند با اندازه قربت بان او و بعد او در عالم
 فتور راه می یافت ایندو تعالی نبی دیگر را مبعوث ساختی تا برتابعیت کتاب شریعت او
 ترویج و تجدید اسلام نمودی تا دوره الف اول با تمام رسید بقرب الف دوم باز تغییر فتور
 و تفریق کلی در دین اسلام افتاد می و ظلمت کفر در عالم مستولی شدی چنانکه اکثر آن امم
 پرستش اصنام و آلهه باطله گرفتار شدند ای آنگاه بعنايت نبی غایت الهی و عین غلبات
 ظلمت کفر و ضعف نور اسلام بر سر الف پیغمبر اول و العزم با معجزات ظاهر و برهان
 باهر و دلائل روشن و حجت محکم بعالم مبعوث می نمود تا فرورفتگان ورطه کفر را بساحل ایمان
 اسلام ارشاد و هدايت می فرمودند هر کرا سعادت ازلی نصیب او بوده قبول دعوت سائن
 می نمود و از زلال خوشگوار ایمان اسلام کام جان شیرین میساخت و آنکه از شقاوت ازلی قبول
 دعوت سائن را با می کرد و از دولت ایمان و خلعت اسلام محروم می ماند ایندو تعالی
 انتقام او بر هر قاتل عقوبت فانتقمنا منهم میداد گرفتار عذاب عقاب اربین میکرد و کما قال
 الله تعالی فمنهم من ارسلنا علیهم حاصبا ومنهم من اخذته الصیحة ومنهم
 من خسفنا به الارض ومنهم من اغرقنا وما كان الله لیظلمهم ولكن كانوا
 انفسهم یظلمون بر سر اصل سخن رویم که چون پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم مبعوث شد خاتم
 النبیین آمد حضرت حق سبحانہ و تعالی دعوت او را کامل گردانید و دوره او را تا ما دم
 قیام ساعت باقی داشت و نبوت و رسالت و انزال کتب ملک باو ختم فرمود و لاجرم حکمت
 بالغه خود علمای امت شریف او را حکم انبیای بنی اسرائیل داد و هدايت و ارشاد می که با نبیای
 تعلق داشت کرامته له بوجوه و مسعود علمای عامل و عرفای کامل امت او متعلق گردانید چنانچه جناب

نبوی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در اخبار خود از این معنی با خبر گردانید علماء ائمتہ
کانبیائی بنی اسرائیل فرمود و حدیث نفیس ان اللہ یبعث علی داس کل مائتہ سنۃ
من یجد دلہا دینہا و چون سنہ ہزار از رحلت خواجہ ابراہیم علیہ السلام گذشت در
سنہ مذکور همان خاصیت الوفا ضیہ تبعاً در نہاد بود لاجرم فتور کلی در دین و اسلام و در
وانوار سنت رو با نقیاض آورد و ظلمت سوم کفر و بدعت روز بروز شہرت استغلا
پذیرفت چند آنکہ انواع فتور در دین پیدا شد حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ از کمال
کرم و عنایت خود از امت او کہ خیر الامم است بر سر الف ثانی عالمی عارفی تام المعرفتی
وقوی العملی راقایم مقام پیغمبر اولوالعزم گردانید و آنچه مضمون حدیث شریف
مثل امتی کمثل مضر لا یدری اولہم خیرا من آخرہم بوجود سعود شریفش ثابت
گردانید چہ آخرین امت متعلق بہ مضی الف بود و ایشان را خلعت فاخرہ تجدد پوشانیدہ مجد
الف ثانی گردانیدہ تازہ شد از و شریعت مطہرہ غرا و تائید یافت ثلث شریفہ حنیفیہ سبحا
سر سبگشت اشجار یقین و گلگل شکفت چمن بہارستان دین

خدمت حضرت مولانا ہاشم کہ از عاظم خلفا
مبارک ایشانست در زبدۃ المقامات می نویسند کہ مراد اول خطور میکرد کہ اگر یکی از عاظم
علمای وقت این معنی را کہ حضرت سبحانہ ایشان را مجد و الف ثانی ساختہ مسلم میداشت
تائید تام میبود تا روزی با این خطرہ بنی مت ایشان رسیدم باین فقیر خطاب نمودہ فرمودند
مولانا عبد الحکیم سیالکوٹی کہ در علوم عقلیہ و نقلیہ و تصانیف علیہ چون
اولی الحال در ویارہند نمی نماید با نوشتہ بود و تبسم نمودہ فرمودند یکی از ان فقرات
مجیبہ آن بود کہ مجد الف ثانی این از خوارق اسخضرت بودہ کہ خطرہ او را دریافتہ
مقصد خطرہ او را با بیان نمودند و سلی کلنی داوند

هذا الكتاب (المنتخبات) يحتوى مائة وواحدا وخمسين
مكتوبا منتخبا من كتاب (المكتوبات) للعالم الاسلامى الجليل
الامام الربانى أحمد الفاروقى. ويتضمن كتاب (المكتوبات)
ثلاثمائة وثلاثة عشر مكتوبا فى الجلد الاول، وتسعة وتسعين
مكتوبا فى الجلد الثانى، واما الجلد الثالث فيتضمن مائة واربعا
وعشرين مكتوبا، وهناك خطر الفهم الخاطى بسبب احتواء
معظم المكتوبات العلوم التصوفية، واحوال الاولياء و معارفهم. و
من أجل هذا انتخب من المكتوبات البالغ عددها ٥٣٦ مكتوبا
مائة وواحد وخمسون مكتوبا فى الايمان والعبادة وصار كتاب
(المنتخبات).

مكتبة الحقيقة

This volume, **Muntakhabât** consists of 151 letters selected from the book **Maktûbat (Letters Collection)** of the great'âlim of Islam Hadrat al-Imâm ar-Rabbânî Ahmad al-Fârûqî. The first, second and third volumes of the book **Maktûbat** contains 313,99 and 124 letters, respectively. Because the informations about tasawwuf in the majority of these 536 letters explain the ahwâl and ma'ârif of awliyâ', there is the danger of misunderstanding them. Therefore 151 letters containing informations about imân and i'bâdât have been selected to from this volume titled **Muntakhabât**. The text is Arabic.

HAKÏKAT KÎTÂBEVÎ

İşbu (**Müntehabât**) kitâbında, büyük islâm âlimi, İmâm-ı Rabbânî Ahmed Fârûkî hazretlerinin (**Mektûbât**) kitâbından seçme yüzellibir mektûb vardır. (**Mektûbât**) kitâbının birinci cildinde üçyüzonüç mektûb, ikinci cildinde doksandokuz mektûb ve üçüncü cildinde yüzyirmidört mektûb vardır. Bu beşyüzotuzaltı mektûbun çoğundaki tesavvuf bilgileri, Evliyânın hâllerini, ma'rifetlerini açıkladığı için, bunları yanlış anlamak tehlikesi vardır. Bunun için, imân ve ibâdet bilgileri bulunan yüzellibir mektûb seçilerek, işbu (**Müntehabât**) kitâbı meydana geldi. Kitâb fârisî olup, içinde osmanlıca yazı hiç yoktur.

HAKİKAT KİTÂBEVİ

Price: 4000 TL.